

# در آخرین روزهای رضاشاه

تهاجم روس و انگلیس  
به ایران  
در شهریور ۱۳۲۰

ریچارد ا. استوارت

ترجمه

عبدالرضا هوشنگ مهدوی

کاوه بیات



# در آخرین روزهای رضاشاه

تهاجم روس و انگلیس به ایران  
در شهریور ۱۳۲۰

ریچارد ا. استوارت

ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی  
کاوه بیات



نشریات معین  
تهران ۱۳۷۰



لین اثر ترجمای است از:  
*Surprise at Abadan*  
*The British and Soviet*  
*Invasion of Iran, 1941*  
by Richard A. Stewart  
Praeger Publishers, New York, 1988

استوارت، ریچارد ا.  
در آخرین روزهای رضاشاه  
ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی؛ کاوه بیات  
چاپ اول: مهر ۱۳۷۰ (توسط مترجمان)  
چاپ دوم: دی ۱۳۷۰  
لیتوگرافی: لیتوگرافی بهار  
چاپ: چاپخانه رخ  
تیراژ: ۵۵۰۰ نسخه  
حق هرگونه چاپ و تکثیر برای مترجمان محفوظ است.

در آخرین روزهای  
رضاشاه



## فهرست

۱	پیشگفتار
۷	فصل اول: بازی تسلط بر جهان
۲۵	فصل دوم: یک مهره بی‌اختیار در صفحهٔ لفرزندهٔ شطرنج
۵۴	فصل سوم: جنبش آزادیبخش اعراب متحد طبیعی ماست
۸۵	فصل چهارم: آلمانیها باید از ایران اخراج شوند
۱۱۸	فصل پنجم: در جستجوی راه‌حل سحرآمیز
	فصل ششم: یک کلمه به انگلیسیها بگوئید، آنها به ایران
۱۵۲	حمله نخواهند کرد
۱۷۵	فصل هفتم: دارند منفجرش می‌کنند!
۲۱۵	فصل هشتم: زره‌پوشهای شوروی از مرز عبور کرده‌اند
۲۳۹	فصل نهم: لمس کردن آهن گداخته
۲۷۲	فصل دهم: چرا از جنگ دست بکشیم؟ ما داریم فاتح می‌شویم!
۲۸۹	فصل یازدهم: ممکن است در تهران انقلاب شود
۳۱۵	فصل دوازدهم: آیا می‌توانی تاج و تخت را حفظ کنی؟



۳۵۶	.....	سخن آخر
۳۷۳	.....	یادداشتها
۴۲۳	.....	کتابشناسی
۴۳۳	.....	فهرست اعلام

## درباره نویسنده کتاب

ریچارد ا. استوارت سرگرد نیروی دریائی امریکا و کارشناس مسائل اطلاعاتی و مخبرات است. وی در سال ۱۹۷۳ از آکادمی نیروی دریائی فارغ التحصیل شده و سپس از دانشگاه جورج تاون درجه فوق لیسانس در رشته حکومت دریافت داشته است. تاکنون مقالات متعددی درباره مسائل سیاسی و نظامی در نشریات حرفه‌ای از قبیل مجله دانشگاه جنگ، نشریه نیروی دریائی، نشریه بین‌المللی نیروهای مسلح و مجله تفنگداران دریائی امریکا منتشر ساخته است و این نخستین اثر پژوهشی او می‌باشد.



## پیشگفتار

اهمیت عمده قفقاز برای انقلاب را نباید در منابع مواد خام و سوخت و آذوقه آن تلقی کرد بلکه [اهمیت] آن در موقعیتش بین آسیا و اروپا و بویژه بین روسیه و ترکیه و راههای استراتژیکی است که از آن عبور می‌کند. متفقین نیز از این نکته غافل نیستند. و از آنجایی که امروزه استانبول را تحت کنترل دارند، بر آن هستند که مسیر مستقیم به شرق را نیز که از طریق ماوراء قفقاز می‌گذرد در دست داشته باشند. در تحلیل نهایی کل مسئله آن است که حوزه‌های نفتی و مهمترین راههایی که به داخل آسیا منتهی می‌شود در اختیار چه کسانی خواهد بود؟ متفقین یا انقلاب؟

ژوزف استالین

پراودا، ۲۰ نوامبر ۱۹۲۰

با طلوع نخستین روشناییهای سپیده‌دم بر افق مه‌آلود آبادان در سحرگاه ۲۵ اوت ۱۹۴۱ [۳ شهریور ۱۳۲۰] رزمناو شورهام رده نخست آتشبار خود را بر ناو ایرانی پلنگ که در صلح و آرامش کامل در یکی از لنگرگاههای آبادان پهلو گرفته بود، نشانه رفت. لحظه‌ای بعد گلوله‌ای به پهلوی پلنگ اصابت کرد و بر

اثر انفجار آن ناو پلنگ در حاله‌ای از دود و آتش پنهان شد. با پهلو گرفتن کشتیها در گل‌ولای رودخانه و هجوم نیروهای بریتانیا و شوروی به مرزهای ایران واقعاتی رخ داد که شاید بحث‌انگیزترین و غم‌انگیزترین واقعه ناگفته جنگ جهانی دوم بود.

ایران که بدون دست یازیدن به اقدامی تحریک‌آمیز مورد هجوم قرار گرفت، سه ماه پیش از مشهورترین شکست ایالات متحد، «پرل هاربور» خویش را تجربه کرد. هنوز این واقعه به پایان نرسیده بود که ارتش ایران درهم شکست، پادشاه مقتدرش سرنگون شد، ارتش رو به انهدام سرخ از شکست و اضمحلال رهایی یافت، تلاش آلمان برای دستیابی بر حوزه‌های نفتی خلیج فارس خشی شد و زمینه نخستین رویارویی جنگ سرد فراهم گشت.

این کتاب تلاشی است در جهت تفسیر و تحلیل این تحولات و جواب اخلاقی ناشی از آنها. علاوه بر این، وجوه گسترده سیاسی و انسانی این واقعه ایجاب می‌کند که برای درک اهمیت اخلاقی آن به جواب توصیفی امر نیز پرداخته شود.

کمتر حوادثی از وقایع جنگ جهانی دوم را می‌توان برشمرد که تا بدین حد با بحران فعلی خلیج فارس پیوند داشته باشد.

این کتاب نشان می‌دهد که چگونه، و بیشتر بر حسب تصادف تا طرح و نقشه پیشین، اشغال ایران به دست نیروهای روس و انگلیس باعث شد که ایالات متحد به نحوی اساسی و جدا ناپذیر درگیر امور ایران شود. برای کسانی که با وقایع شگرف سالهای ۸۵-۱۹۷۹ آشنایی دارند - وقایعی که ایران و دو ابرقدرت شوروی و امریکا را تحت‌الشعاع قرار داد، و بویژه انقلاب اسلامی ایران که شاه را سرنگون ساخت و بی‌ثباتی استراتژیک حاصل از آن که ایالات متحد و شوروی را در آستانه یک رویارویی نظامی قرار داد - حوادثی که در این کتاب تشریح شده است بسیار آشنا و مألوف احساس خواهد شد. چرا که در این اثر از سرنگونی یک شاه منفور طی تغییر تحولاتی نزدیک به یک انقلاب، توافق استراتژیک شوروی و بریتانیا در مورد ایران، و تلاشهای یک پیشوای دینی برجسته و متعصب مسلمان، یعنی

مفتی اعظم فلسطین آگاه می‌شویم که قصد داشت سراسر خاورمیانه را با یک انقلاب دینی زیر و زیر کند.

اما گذشته از این موارد مشابه جالب، وقایعی که در این کتاب تشریح شده، از نقطه نظر نکات حقوقی و اخلاقی نیز که مطرح می‌کنند، حائز اهمیت فراوان است. یک ضرورت عاجل استراتژیک تحت چه شرایطی می‌تواند تجاوز نظامی تحریک نشده‌ای را برضد یک دولت بی‌طرف توجیه نماید. برای ژوزف استالین دیکتاتور شوروی اینگونه مسائل اخلاقی «بورژوازی» محلی از اعراب نداشت. برای او که در پی «انقلاب سوسیالیستی» بود عرف بین‌المللی تنها زمانی موضوعیت داشت که با اهداف او جور باشد. در غیر این صورت همیشه برای توجیه تجاوز شوروی نوعی بهانه حقوقی پیدا می‌کرد. ولی برای وینستون چرچیل نخست‌وزیر انگلیس مسائل حقوقی و اخلاقی مربوط به تجاوز انگلیس بر ایران، مسائلی نیست که بتوان به آسانی از آنها گذشت. وی در خاطرات خود اذعان می‌کند که «برای شروع یک جنگ ایرانی نگرانی‌هایی داشتم، ولی دلایلی که در توجیه آن وجود داشت قویتر از این نگرانیها بود»<sup>۱</sup>

برای چرچیل این مسئله به صورت انتخاب میان مقابله با جهانگشایی نازیها یا رعایت تام و تمام عرف بین‌المللی متجلی بود. هنگامی که چرچیل در اواخر سال ۱۹۳۹ در مقام وزارت درباری با مسئله‌ای مشابه یعنی ضرورت اقدام نظامی برضد نروژ بی‌طرف روبرو شد نیز در جهت اولویت دادن به ضرورت‌های استراتژیک در مقابل محترم شمردن بی‌طرفی استدلال کرد. هیچ اقدامی برضد نروژ صورت نگرفت ولی قدرت بیان و استدلال او بعدها در مورد قضیه ایران کاربرد یافت.<sup>۲</sup>

چرچیل می‌دانست که برای حمله به ایران باید دست کم از تأیید تلویحی پرزیدنت فرانکلین روزولت برخوردار باشد. روزولت می‌توانست با توسل به اقتدار اخلاقی و قدرت اقتصادی امریکا مانع از تجاوز متفقین به ایران گردد. ولی در عوض تشکیلات حکومت او حالتی انفعالی به خود گرفت و درخواست‌های کمک ایران را آنقدر بی‌جواب گذاشت تا کار از کار گذشت. علاوه بر این، روزولت حتی به صورت محرمانه بر طرح اشغال ایران صحه

گذاشت، گو اینکه چندی بعد علناً منکر اطلاع از قصد و نیت دولت بریتانیا گردید.

در آخر، تنها مسئله‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد آن است که اگر انگلستان و شوروی ایران را اشغال نکرده بودند چه اتفاقی می‌توانست رخ دهد. احتمالاً آلمان بر نیروی تضعیف شده سرخ فایق می‌آمد، میدانهای حیاتی نفت خلیج فارس را در دست می‌گرفت، موقعیت بریتانیا را در شمال افریقا در خطر می‌افکند و در هندوستان با نیروهای ژاپنی ارتباط حاصل می‌کرد. به عبارت دیگر، نتایج این تحولات برای متفقین فاجعه‌بار می‌بود.

سر ریچارد بولارد سفیر سابق انگلیس در ایران در خاطرات خود می‌نویسد: «به این پرسش که آیا اشغال ایران موجه بود هیچ پاسخ قطعی و نهایی نمی‌توان داد.»<sup>۲</sup> با توجه به ابعاد پیچیده این ماجرا دست‌یابی به هرگونه نتیجه‌گیری قطعی بسیار دشوار است. وینستون چرچیل که معتقد بود دادرسی نهایی بر عهده وجدان آدمی است، می‌نویسد: «داوری در باب تمام این موارد بر عهده تاریخ است.»

تأثیر اقدامات ما بر افکار عمومی جهان و شهرت خودمان باید مورد توجه قرار گیرد. ما برای کمک به قربانیان تجاوز آلمان بر اساس اصول میثاق جامعه ملل دست به اسلحه برده‌ایم. هرگونه اقدامی که از لحاظ فنی مغایر با قوانین بین‌المللی شناخته شود، تازمانی که با رفتار خلاف انسانیت همراه نباشد، نمی‌تواند باعث سلب حسن‌نظر کشورهای بی‌طرف گردد و تأثیر سوئی بر ایالات متحد، یعنی بزرگترین کشور بی‌طرف، نخواهد داشت. ما بر این باوریم که آنها می‌توانند این موضوع را به نحو احسن به نفع خودمان تمام کنند و در این زمینه از خلاقیت چشمگیری برخوردارند.

داور نهایی وجدان خود ما است. ما برای اعاده حاکمیت قانون و حراست از آزادی کشورهای کوچک مبارزه می‌کنیم. شکست ما به معنای [سر آغاز] عصر توحش است که نه‌تنها برای ما، بلکه برای حیات هر کشور کوچک اروپایی مهلک خواهد بود. ما که به نام میثاق

[جامعه ملل] و در واقع به‌عنوان وکیل جامعه ملل و آرمانهایش وارد عمل شده‌ایم، حق داریم و در واقع موظف هستیم برای محدود زمانی، پاره‌ای از همان قوانینی را که قصد اعاده و تثبیتشان را داریم، زیر پا بگذاریم. هنگامی که برای حقوق و آزادی ملل کوچک مبارزه می‌کنیم، آنها خود نباید مانع از آزادی عمل ما گردند. عبارات قانون نباید در مواقع ضرورت‌های تام، مانع از عملکرد کسانی گردد که خود را وقف حفاظت از این [قوانین] و اعمال آنها کرده‌اند. درست و معقول نیست که یک قدرت متجاوز از یک سو با پایمال کردن تمام قوانین مزایایی کسب کند و در عین حال از سوی دیگر، با تظاهر به دفاع از حریم قوانین مورد احترام مخالفانش بر امتیازات دیگری دست یابد. در واقع بیش از آن که قانون‌مداری راهنمای ما باشد، باید انسانیت را به‌عنوان راهنمای عمل مدنظر قرار دهیم. داوری بر عهده تاریخ است. اینک با وقایع روبرو هستیم.<sup>۴</sup>





## فصل اول

# بازی تسلط بر جهان

رکن اصلی سیاست دولت علیاحضرت ملکه انگلستان باید این باشد که اجازه ندهد هیچ قدرت اروپایی و بویژه روسیه، بر آسیای میانه و جنوب ایران چیره شود و بدین وسیله به خلیج فارس دست یابد. یا این که حتی بدون ارتباط ارضی در خلیج فارس تسهیلات دریایی ایجاد نماید.

لرد جرج کرزن

نایب السلطنه هند

نامه به وزارت امور مستعمرات، ۱۸۹۹

روسیه و بریتانیا حدود یک قرن را صرف رقابتی سرسختانه جهت تسلط بر ایران و خلیج فارس و نهایتاً هندوستان نمودند. رادیارد کیپلینگ، شاعر انگلیسی این رقابت را «بازی بزرگ» نام نهاد. لرد کرزن از سر تأمل ایران و آسیای میانه و افغانستان را «مهره‌های شطرنجی» توصیف کرد که در «بازی تسلط بر جهان» به کار گرفته شده‌اند.<sup>۱</sup>

صحنه این بازی در اواخر قرن هیجدهم میلادی، یعنی در ایامی چیده شد که توسعه قلمرو روسیه تزاری در جهت جنوب و در جستجوی بنادر آبهای

گرم آغاز شد و هم‌زمان با این تحولات توسعه امپراتوری بریتانیا در خلیج فارس آغاز گردید. رقابت طولانی که با تصرف ایران به دست نیروهای روس و انگلیس در ۱۹۴۱ [۱۳۲۰] به نقطه اوج خود رسید. در خلال این دوران طولانی تنها منطقه حائل ایران و افغانستان مانع از برخوردی جدی و اساسی میان آن دو قدرت گردید.

افغانهای سرسخت و شکست‌ناپذیر حاکمیت خود را تنها در پی درهم‌شکستن قوایی حفظ کردند که نابخردانه در تنگنای کوهستانهای آن دیار گام نهاده بود. اما ایرانیان که طبعی ملایم‌تر از افغانها داشته ولی احتمالاً زود خشم‌تر بودند، حبابی دیگر داشتند. سرزمین آنان در مقایسه با سرزمین افغانهای همایه آنها علی‌رغم کوهستانی و خشک بودنش، به مراتب سهل‌الوصول‌تر و پرحاصل‌تر بود. ایران سرزمین اضداد و تفاوت‌های چشمگیر بود، چه از نظر جغرافیایی و چه از نظر فرهنگی. کوههایی پوشیده از جنگل، جلگه‌هایی خشک را در میان می‌گرفت. مآجد و عمارتهایی چشمگیر و زیبا در کنار ویرانه‌ها سر بر آورده بود. ایرانیان قومی هستند که زندگی‌شان با صفات تفضیلی و مبالغه‌آمیز بیان می‌شود.

امپراتوری قدرتمند ایران مدتها بود که پس از شکست از فاتحان عرب، پایمال ستور مغول و تاتار گشته و آنچه از این وقایع برجای مانده بود نیز فقط نشانی کم‌سو از گذشته دیرینه و پرافتخار ایران داشت. ایران را دوره‌ای تباهی آور فرا گرفت و انبوهی از شاهان بی‌لیاقت و واپس‌گرا نیز بر این تباهی دامن زدند، پادشاهانی سبکسر که از مقرر حکومت خود در تهران مدعی فرمانروایی بر ایلات دورافتاده و خودسر بودند.

ضعف و فتور زمینه‌ساز تسخیر و تصرف است. در سالهای نخست دهه ۱۷۰۰ میلادی پتر کبیر صاحب‌منصبی را جهت یافتن راهی به آبهای گرم اقیانوس هند روانه جنوب ساخت و هنگامی که از آشوب حکمفرما بر ایران آگاه شد، در سال ۱۷۲۲ نیرویی را برای تصرف بخشهای جنوبی کشورش گسیل داشت. قوای اعزامی پتر بخشهای شمالی ایران و از جمله سواحل بحر خزر را تصرف کردند. ولی جانشینان او این دستاوردهای پتر را حفظ نکردند. ۷۴ سال بعد نیز یعنی هنگامی که کاترین کبیر نیرویی را برای تصرف ایران

اعزام داشت، باز هم وضعیت مشابهی پیش آمد. کاترین در ۱۷۹۶ یعنی در بحبوحه لشکرکشی مزبور درگذشت و جانشینش پاول فرمان عقب‌نشینی صادر کرد.<sup>۲</sup>

در این میان انگلستان نیز موقعیت خود را در خلیج فارس، که از سالها پیش عرصه فعالیت‌های تجارتی کمپانی هند شرقی بود مستحکم کرد. در سال ۱۷۹۸ دولت انگلیس که از احتمال پیشروی نیروهای ناپلئون از طریق ایران به سوی هندوستان بیمناک بود، قراردادی با دولت ایران منعقد ساخت که براساس آن ایران در ازای برخورداری از کمک مالی و تسلیحاتی انگلیس، در مقابل پیشروی احتمالی فرانسویها مقاومت می‌کرد. اگرچه چندی بعد خطر ناپلئون برطرف شد، ولی پای انگلیسیها به دربار ایران باز شده بود.

در سالهای نخست دهه ۱۸۰۰ نیروهای روسیه از نو رو به سوی جنوب نهادند. مقاومت نیروهای ایران درهم شکست و قفقاز به دست روسها افتاد. براساس معاهده ترکمانچای که در فوریه ۱۸۲۸ بین ایران و روسیه منعقد شد مرزهای مشترک دو کشور در شمال غرب ایران به شکل کنونی آن تعیین شد و روسها از برتری دریایی در دریای خزر برخوردار شدند. ولی پیشروی روسیه در آسیای میانه که از مرز مشخصی برخوردار نبود، ادامه یافت. براساس بیانیهای که در سال ۱۸۶۴ به کلیه سفارتخانه‌های روسیه در اروپا ابلاغ شد، قصد و نیت روسیه مبنی بر ادامه توسعه قدرتش در آسیای میانه و اسکات مناطق ایل‌نشین مختلف آن اعلام شد.

انگلیسیها از این امر نگران شدند. زیرا از آن بیم داشتند که توسعه نفوذ روسیه در ایران و افغانستان، قلمرو آنها را در هندوستان به مخاطره افکند. لرد جان راسل، وزیر خارجه انگلیس برای تثبیت مرزهای موجود و تضمین آن که «هر دو قدرت [روس و انگلیس] استقلال پادشاهی ایران را محترم شمرده، احتیاط نمایند که خاک ایران را مورد تجاوز قرار نداده و در حمایت و تقویت اقتدار شاه به نحوی هماهنگ عمل کنند»<sup>۳</sup>، خواهان حصول توافق با تزار روسیه بود. مسکو در واکنش به این خواسته بریتانیا به لندن اطمینان داد که اقدامات آنها در آسیای میانه به روابط دوستانه آنها با ایران خدشهای وارد نخواهد ساخت.

در سال بعد، یعنی در ۱۸۶۵ روسها تاشکند را تسخیر کردند و به مرزهای افغانستان نزدیک شدند. نیروهای روسیه در امتداد سواحل دریای خزر نیز پیشروی کردند و در ۱۸۶۹ به رود اترک رسیدند که به مرز مشترک دو کشور تبدیل گردید.

در خلال سالهای بعد روسها کماکان به قلمرو ایران در آسیای میانه دست‌اندازی کردند. انگلیسیها که منافع تجاری گسترده‌ای در خلیج فارس داشتند از پیشروی مستمر روسها نگران بودند. ژنرال ناپیر فرمانده کل نیروهای بریتانیا در هند در ۱۸۷۵ اظهار داشت «ما با هرگونه دست‌اندازی دیگر به قلمرو ایران، فوراً مقابله خواهیم کرد». به گفته او:

با افزایش نفوذ دیپلماتیک خود در ایران می‌توانیم مانع از آن گردیم که ایران بهانه تجاوز بیشتری به روسها بدهد. و اگر نیز [میان ایران و روسیه] جنگ شود مردم ایران با حمایت یک ستون انگلیسی و با برخورداری از تملیحات نظامی و تدارکات و افران انگلیسی تسخیر کشور را بر روسها دشوار و فرساینده خواهند کرد، همانطور که تسخیر شبه‌جزیره اسپانیا برای فرانسویان دشوار شد.<sup>۴</sup>

مقامات انگلیسی در مورد انتخاب بهترین سیاست ممکن اختلاف نظر داشتند؛ بسیاری از آنها راههای سیاسی را بر طرق نظامی ترجیح می‌دادند. یک سلسله اعتراضات و شکایات رسمی در مورد اقدامات مختلف روسها تسلیم دولت روسیه شد. سیاست انگلستان در این دوره که از عزم و ثبات چشمگیری برخوردار نبود، زمینه را برای روسیه و تحکیم دستاوردهایش در مناطق شمال غربی مرزهای کنونی ایران و همچنین نفوذ بر محافل درباری ایران فراهم ساخت.

در سال ۱۸۷۸ ناصرالدین شاه در پترزبورگ از الکساندر دوم تزار روسیه دیدار کرد و در این سفر به نحو چشمگیری تحت تأثیر ابهت و البسه نظامی لشکر گارد قزاق قرار گرفت. تزار با گشاده‌دستی تمام تقبل کرد که برای شاه نیز نیروی مشابهی در ایران تشکیل دهد. ناصرالدین شاه پذیرفت و در ۱۸۸۵

بریگاد [تیپ] قزاق ایران تحت سرپرستی افسران روسی در تهران تشکیل شد. بریگاد قزاق ایران سریعاً گسترش یافت و در اندک مدتی به مجهزترین و منظمترین واحد نظامی ایران مبدل شد. افسران روسی این واحد نظامی در توسعه نفوذ روسها در امور ایران مؤثر بودند.<sup>۵</sup>

با کشف نفت در اطراف خلیج فارس، منافع بریتانیا در ایران اهمیت بیشتری یافت. ویلیام ناکس داری در سال ۱۹۰۱ امتیاز ۶۰ ساله‌ای برای استخراج نفت ایران از پادشاه وقت گرفت. در ۱۹۰۷ شرکت اکتشافی داری به نخستین چاه نفت در مسجد سلیمان دست یافت.

به نفت رسیدن چاه داری از لحاظ زمانی برای انگلیسیها بسیار مفتنم بود. نیروی دریایی بریتانیا به تازگی تبدیل موتورهای زغال‌سنگ‌سوز کشتیهایش را به موتورهای نفت‌سوز آغاز کرده بود و انگلیسیها هنوز خودشان منابع نفتی نداشتند. آنها می‌توانستند از منابع امریکایی یا هلندی نفت مورد نیاز خودشان را تأمین کنند، ولی تنها به قیمتی گران. بنابراین شرکت نفت برمه از طرف وزارت درياداری حق امتیاز داری را در ۱۹۰۹ خریداری و شرکت نفت انگلیس و ایران را تأسیس کرد. دولت انگلیس به منظور تأمین یک منبع مطمئن و ارزان‌قیمت نفت جهت نیروی دریایی سلطنتی، بخش عمده سهام شرکت نفت را در ۱۹۱۴ خریداری کرد.

در این میان حوزه نفتی مسجد سلیمان نیز توسط لوله به جزیره آبادان متصل گردید که احداث پالایشگاهی گسترده در آن جریان داشت.

انگلیسیها میل داشتند به نحوی اختلافهای خود را با روسیه تسویه کنند و بنابراین در ۱۹۰۷ دولتین روس و انگلیس در سن پترزبورگ قراردادی امضا کردند که براساس آن ایران به دو منطقه نفوذ روس و انگلیس تقسیم می‌شد. بخش وسیعی از مناطق شمالی و مرکزی ایران جزء منطقه نفوذ روسیه قرار گرفت و بخشهای جنوب شرقی کشور نیز نصیب انگلیسیها شد. منطقه بی‌طرفی نیز بین آن دو معین شد.<sup>۶</sup>

هنگامی که جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴ آغاز شد نیروهای روس و انگلیس ایران را تحت اشغال خود در آوردند. روسها در شمال و انگلیسیها در جنوب مستقر شدند. نیروهای نظامی روسیه و عثمانی برای تصرف مناطق شمال غرب

ایران درگیر شدند. حاصل جنگ قحطی و مرگ هزاران ایرانی بود.<sup>۷</sup> اگر امپراتوری روسیه در ۱۹۱۷ از میان نرفته بود شاید همکاری روسها و انگلیسیها در خلال سالهای جنگ به خاتمه رقابت دیرینه آنها منجر می‌شد. در پی انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، نیروهای تزاری مستقر در ایران مضمحل شدند و به موطن خویش بازگشتند. برخی واحدهای پراکنده انگلیسی برای مدتی بر آن شدند خلاء ناشی از عقب‌نشینی قوای روسیه را پر کنند. انگلیسیها که ناگهان خود را بر ایران ملط یافتند سعی کردند با وادار ساختن ایران به پذیرش قراردادی در ۱۹۱۹ کنترل کامل دولت را در اختیار خویش آورند.

هنگامی که قوای بلشویک در تعقیب بازمانده نیروهای ارتش سفید روسیه در ۱۹۲۰ سواحل گیلان را اشغال کردند، این قرارداد منفور هنوز به تصویب مجلس نرسیده بود. نیروهای سرخ با عناصر شورشی محلی از در اتحاد آمده و تأسیس یک جمهوری انقلابی را اعلام کردند. دولت ایران (با حمایت انگلیس) واحدهای قزاق را برای اخراج بلشویکها به گیلان اعزام داشت. بلشویکها و متحدان محلی آنها نیروی اعزامی مرکز را درهم شکستند. ایرانیان که احساس می‌کردند به آنها خیانت شده است، فوراً افسران روسی قزاقخانه را اخراج کردند.

فرماندهی قزاقهای ایرانی به یک سرتیپ ناسیونالیست و جاه‌طلب به نام رضاخان تفویض شد. رضاخان که سرباز ساده‌ای بود بر اثر تهور و قدرت رهبری که در خلال لشکرکشیهای گوناگون بر ضد ایلات و عشایر نشان داده بود، به تدریج ارتقاء درجه یافت. او که هیکلی تنومند داشت از بسیاری از هموطنانش بلندتر بود و از آنجایی که از سرسختی و انضباط و وجهه نظامی خاصی برخوردار بود، چهره مشخص و متمایزی محسوب می‌شد. اگرچه از آموزش چشمگیر و حتی سواد درستی برخوردار نبود، ولی از مشاهده عملکرد حکومتهای فاسد و واپس‌گرای ایرانی و مداخلات قدرتهای بیگانه به تنگ آمده بود. وی همراه با برخی از روشنفکران ناراضی ایران - بویژه سید ضیاء‌الدین طباطبایی که روزنامه‌نگار مشهوری بود - طرح یک کودتا را ریخت.

رضاخان در سحرگاه ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ [۳ اسفند ۱۲۹۹] نیروهایش را به تهران

آورد و دولت بی‌خاصیت وقت را سرنگون ساخت. دولت جدید ایران به نخست‌وزیری سید ضیاء‌الدین و وزارت جنگ رضاخان، قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس را کأن لم یکن اعلام کرد و معاهده‌ای نیز با دولت شوروی منعقد ساخت. براساس ماده ششم این معاهده دولتهای ایران و شوروی قبول کردند که در صورت تلاش یک دولت ثالث برای استفاده از خاک ایران جهت تجاوز به روسیه، دولت روسیه بتواند برای دفع خطر مزبور نیرویی به ایران گسیل دارد. البته در همان ایام شوروی به ایران اطمینان داد این امر تنها نیروهای ضدانقلابی روسهای سفید را شامل می‌شود.<sup>۸</sup>

نیروهای انگلیس و شوروی خاک ایران را ترک گفتند و رضاخان را برای تحکیم مبانی اقتدارش به حال خود واگذاشتند. وی با توسعه تدریجی ارتش، ایلات سرکش کشور را سرکوب کرد. سراسر کشور را تحت کنترل مرکز در آورد؛ در پی این اقدامات اعتبار سیاسی وی افزایش یافت. در اکتبر ۱۹۲۳ [آبان ۱۳۰۲] احمدشاه آخرین پادشاه قاجار، ایران را به مقصد اروپا ترک گفت. رضاخان با تکیه بر حمایت عمومی (و بویژه حمایت اقشار ثروتمند و متنفذ) در ۲۵ آوریل ۱۹۲۶ [۲۱ ربیبهشت ۱۳۰۵] خود را شاه خواند و خاندان سلطنتی جدیدی را بنیان نهاد.<sup>۹</sup>

هدف اصلی او آن بود که با نوسازی و صنعتی ساختن سریع ایران، عرصه را بر مداخله بیگانگان در امور کشور تنگ کند. و برای تحقق چنین هدفی نخست قدرت مطلق را به دست گرفت. سپس مجلس شورای ملی را به نقش تأیید کننده صرف احکامش تنزل داد. مقامات کشوری از او بیمناک بودند و وی در قبال دیوانسالاری فاسد و بی‌تفاوت کشور رویه‌ای سرسختانه در پیش گرفت.

رضاشاه، برای نوسازی ایران نظام آموزشی را توسعه داد. در تهران دانشگاه تأسیس کرد، مردم را به ترک البسه سنتی و پوشیدن جامه اروپایی واداشت، پوشیدن حجاب را منع کرد و یک نظام قضایی مطابق با موازین اروپایی بنیان نهاد و روحانیون مقتدر را از مزایای قضایی سنتی‌شان محروم ساخت. مخالفت روحانیون در خلال شورش مشهد [واقعه گوه‌رشاد] در ۱۹۳۵ [۱۳۱۴] به نقطه اوج خود رسید. نیروهای نظامی شاه تظاهرکنندگان را با



بی‌رحمی و قساوت تمام سرکوب کردند و بدین ترتیب مخالفتهای مذهبی را پایان دادند.

دولت ایران در سالهای نخست دهه ۱۹۲۵ گروهی از مستشاران مالی امریکایی را که تحت سرپرستی آرتور میلپو قرار داشتند، برای اصلاح و تجدید سازمان تشکیلات مالی ایران که به عدم کارایی و فساد سوء شهرت داشت به ایران دعوت کرد. هدف دولت ایران از این اقدام اصلاح وضعیت مالی ایران و بنابراین جلب سرمایه‌گذاری و علائق صنعتی ایالات متحد در کشور بود تا بدینوسیله از وابستگی اقتصادی ایران به اتحاد شوروی و انگلستان کاسته شود. میلپو و هیئت تحت سرپرستی او در مراحل نخست مأموریت خویش در زمینه گردآوری مالیاتها و افزایش عواید دولت موفقیت‌هایی کسب کردند. آنها زمینه را برای تأسیس یک بانک ملی و همچنین جلب علائق ایالات متحد در بهره‌برداری از ذخایر نفتی ایران فراهم ساختند. براساس توصیه میلپو، تعدادی از مهندسين امریکایی برای بررسی طرح احداث راه آهن سراسری کشور استخدام شدند. همچنین گروهی از امریکاییها نیز برای نظارت بر احداث و مرمت بزرگراههای کشور، راهنمایی در زمینه فعالیتهای کشاورزی و مشاوره در صنایع فرشبافی و جهانگردی به ایران دعوت شدند.<sup>۱۰</sup>

ولی طولی نکشید که نظر معاهد رضاشاه از امریکاییها برگشت و تلاشهای اصلاحگرانه میلپو با مقاومت جدی محافل صاحب قدرت و تمول ایران روبرو شد. در این میان بویژه تلاشهای او برای خاتمه دادن به فساد مالی حاکم بر ارتش ایران با مخالفت و رویارویی خود شاه روبرو شد که شخصاً در عواید و مداخل امرای لشکر سهمیم بود. خواسته‌های ممتد و مکرر میلپو جهت برخورداری از اختیارات بیشتر نیز در نارضایی روزافزون شاه مؤثر بود. رضاشاه اعلام داشت که «این کشور نمی‌تواند دو شاه داشته باشد، و شاه نیز من خواهم بود.»<sup>۱۱</sup>

گروه میلپو در جلب سرمایه‌گذاری امریکاییها که یکی از خواسته‌های شاه بود، توفیق نیافت. شرکت نفت سینکлер در سالهای نخست دهه ۱۹۲۵ به کسب امتیاز بهره‌برداری از نفت شمال موفق شد، ولی اندک زمانی پس از آغاز

عملیات اکتشافی آنها در این زمینه چنان دشواریهای حاصل از مخالفت روسها و انگلیسیها و ایرانیها بالا گرفت که دست از کار شتند. میلیپو که به تدریج از اقتدار و اختیاراتش کاسته می‌شد در ۱۹۲۷ [۱۳۰۶] استعفا داد. سایر مستشاران مالی امریکایی نیز به تدریج با انقضاء مدت قراردادهای خود را ترک کردند. از آن دوره تا سرآغاز جنگ جهانی دوم، روابط ایران و امریکا توسعه قابل توجهی را تجربه نکرد و حتی در پی بازداشت وزیرمختار ایران در امریکا به علت تخلف رانندگی در واشینگتن، روابط دو کشور برای ده سال قطع شد.<sup>۱۲</sup>

ولی بهرغم خروج هیئت مستشاران امریکایی از ایران شاه هنوز هم برای دستیابی بر اهدافش به کمک یک قدرت اقتصادی سرآمد احتیاج داشت و بنابراین روی به جانب آلمان آورد. مستشاران مالی آلمانی از ۱۹۲۵ [۱۳۰۴] در ایران فعالیت داشتند. شرکت خطوط هوایی یونکرس در ۱۹۲۸ [۱۳۰۷] اجازه فعالیت در کشور یافت و سال بعد نیز دولت ایران با آلمان معاهده کامله‌الوداد منعقد ساخت.

در ۱۹۲۹ [۱۳۰۸] نیز دکتر کورت لیندنبلات که از اتباع آلمان بود به مدیریت بانک ملی ایران منصوب شد.<sup>۱۳</sup>

در پی به قدرت رسیدن آدولف هیتلر در آلمان در ژانویه ۱۹۳۳ [بهمن ۱۳۱۱] روابط تجاری ایران و آلمان به نحو چشمگیری افزایش یافت. در ۱۹۳۵ [۱۳۱۲] دکتر یالمار ساخت وزیر اقتصاد هیتلر وارد تهران شد و در خلال مذاکرات او با مقامات ایرانی، معاهده تجارتهی عمده‌ای بین دو کشور منعقد شد. دولت آلمان در قبال کالاهای صادراتی ایران - از قبیل پنبه، چوب، جو، برنج، چرم، قالی، خشکبار، خاویار، طلا و نقره - تجهیزات صنعتی و ماشین‌آلات مختلف و وسایل نقلیه موتوری به ایران صادر می‌کرد. صدها تکنسین، مشاور، معلم و تاجر آلمانی راهی ایران شدند و بسیاری از مناصب مهم و اساسی وزارتخانه‌ها و صنایع دولتی را در زمینه‌های مالی و معادن و فلاح و دارویی و ارتباطات، احراز کردند. صنایع ساخت آلمان محتاج سرپرستی تکنیسینهای آلمانی بود؛ به عنوان مثال می‌توان به رادیوی دولتی تهران اشاره کرد که از سوی شرکت تلفونکن احداث شده بود. بنادر، مراکز

تلفن، ایستگاههای تلگراف، سدها و ایستگاههای راه آهن تحت مدیریت آلمانیها قرار داشت و اساتید آلمانی در دانشگاه تهران تدریس کرده و ریاست دانشکده‌های کشاورزی و دامپزشکی را برعهده داشتند.

احداث خط آهن سراسری ایران که با ۲۱۰۰ پل و ۲۲۴ تونل و در مسافتی بالغ بر ۱۲۰۰ کیلومتر بندر شاپور را در خلیج فارس به بندر شاه در حوالی مرز ایران و شوروی متصل می‌ساخت، تحت نظارت مهندسین آلمانی قرار گرفت. احداث این خط آهن در توسعه داد و ستد ایران و آلمان مؤثر واقع شد.

آنچه ریشه‌های نژادی مشترک ایرانیان و آلمانیهای آریایی‌نسب عنوان می‌شد بیشتر در تبلیغات نازیها مطرح بود و شاه نیز از تب و تاب این تبلیغات مصون نماند و در ۱۹۳۶ [۱۳۱۵] فرمان داد که از آن پس دولتهای خارجی باید کشور او را «ایران» - یعنی موطن آریایی‌ها - بنامند. کتابهای اهدایی نازیها، کتابخانه‌های تهران را پر کرد و هنگامی که بالدورفون شیراخ رئیس سازمان جوانان هیتلری در دسامبر ۱۹۳۷ [آذر ۱۳۱۶] از تهران دیدار کرد، وزیر فرهنگ وقت [علی اصغر حکمت] از شاه برایش وقت ملاقات گرفت. ولی در این دیدار فرستاده نازیها، رفتار مؤدبانه‌ای از خود نشان نداد و ملاقات به سردی برگزار و پیش از موعد خاتمه یافت و وزیر فرهنگ نیز مورد شماتت قرار گرفت.<sup>۱۴</sup> اگرچه بسیاری از ایرانیان تحت تأثیر کار آیی آلمانی و ایدئولوژی نازی قرار گرفته بودند، ولی برای شاه و دیدگاه ناسیونالیستی او، آلمان چیزی جز یک کشور خارجی دیگر نبود.

با این حال دستاوردهای شاه برایش گران تمام شد. ایرانیان از فساد و سختگیری حاکم به تنگ آمده بودند. به گفته دکتر میلیپو «اگر رضاخان و ارتش او بنای کار را بر غارت و چپاول گسترده نگذاشته بودند، احتمال می‌رفت که اعتماد عمومی به دولت که لازمه وحدت ملی است، به تدریج در اذهان مردم شکل بگیرد»<sup>۱۵</sup>

پلیس تأمینات شاه همگان را مرعوب ساخته بود. ناراضیان و مخالفین، زندانی یا تبعید می‌شدند. حتی نزدیکان شاه نیز از خشم و غضب او بیمناک بودند. شاه به نحو فزاینده‌ای از مردم فاصله گرفت و گروهی از چاپلوسان

درباری که جز بر آوردن خواسته‌هایش و پنهان داشتن واقعیت، کار دیگری نداشتند او را دوره کردند.

اقتدار شاه بر ارتش استوار بود که بخش مهمی از عواید ایران صرف آن می‌شد و رضاشاه نیز زیاده‌رویهای آنان را در نقاط مختلف کشور به دیده اغماض می‌نگریست. در زمان تصویب قانون نظام اجباری در ۱۹۲۵ [۱۳۰۴] تعداد نفرات ارتش تقریباً معادل ۲۵۰۰۰۰ نفر بود. در ۱۹۴۱ [۱۳۲۰] نفرات ارتش به ۱۲۶'۰۰۰ نفر افزایش یافته بود، که نیرویی معادل ۱۲ لشکر و ۵ تیپ متقل را تشکیل می‌داد. تسلیحات جدید و تانکهای ارتش از شرکت اشکودا در چکوسلواکی خریداری شد. یک تیپ مکانیزه متشکل از تانک و زره‌پوش و توپخانه سنگین در تهران مستقر بود و یک نیروی هوایی متشکل از هواپیماهای دوباله انگلیسی - هاینده و اوداکس - که دیگر کهنه و قدیمی شده بودند نیز تأسیس شد و نیروی دریایی کوچکی نیز متشکل از چند ناو و ناوچه توپدار ایتالیایی برای نظارت بر آبهای خلیج فارس بنیان نهاده شد.<sup>۱۶</sup> اکثر کسانی که به خدمت سربازی گرفته می‌شدند، جوانان روستایی بودند که غالباً از سواد بهره‌ای نداشتند. شرایط زندگی آنها در سربازخانه‌ها دشوار بود و مواجب اندکی می‌گرفتند. افسران ارتش در آموزش و حفظ دیسیپلین نظامی، از هیچ‌گونه شدت عملی کوتاهی نداشتند، ولی با تمام این تفصیلات اغلب سربازها با وفاداری و تبعیت کامل خدمت می‌کردند.

شاه به رغم تجارب و پیشینه نظامی، از جنگهای امروزی اطلاع چندانی نداشت. از این رو ارتش او برای اجرای عملیات مستمر فاقد آموزش و لجستیک و ادوات حمل و نقل ضروری بود. وی برای آموزش افسران، گروهی از نظامیان را به مدارس نظامی خارجی گسیل داشت و یک هیئت نظامی فرانسوی را نیز برای تدریس در دانشکده افسری به ایران دعوت کرد. اگرچه مربیان نظامی فرانسوی از محبوبیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بودند ولی در ۱۹۳۹ [۱۳۱۸] به دنبال آغاز جنگ جهانی دوم به فرانسه بازگشتند. گفته شد که ارتش ایران دیگر به توصیه‌های آنان در زمینه امور نظامی احتیاجی ندارد.<sup>۱۷</sup>

در این ایام به تدریج ابرهای تیره جنگ بر فراز افق اروپا گرد می‌آمد. شاه

مصمم بود که حتی‌الامکان ایران را از هرگونه درگیری قدرتهای اروپایی دور نگهدارد. ولی از لحاظ تأمین نیازهای ارتش خود محتاج قدرتهای اروپایی بود. اگرچه وی یک کارخانه مسلسل‌سازی در تهران احداث کرده بود ولی برای تأمین بسیاری از تملیحات و مهمات مورد احتیاج ارتش، به آلمان نازی متکی بود که در ۱۹۳۷ [۱۳۱۶] و در پی الحاق چکسلواکی، کارخانه اشکودا را تحت اختیار گرفته بود. وی همچنین برای تأسیس و گسترش نیروی دریایی و هوایی خود به مساعدت ایتالیاییها و انگلیسیها محتاج بود.

رضا شاه امیدوار بود که بتواند ایران را چنان توانا سازد که دیگر به قدرتهای خارجی متکی نباشد ولی در سالهای آخر دهه ۱۹۳۵ متوجه شد که هنوز تا این مرحله راه درازی در پیش است و بنابراین هنگامی که در اکتبر ۱۹۳۸ [مهر ۱۳۱۷] فرانکلین روزولت، رئیس جمهور آمریکا به نحوی مؤدبانه امکان برقراری مجدد روابط ایران و آمریکا را مطرح ساخت، وی با کمال اشتیاق از این فرصت استفاده کرد.<sup>۱۸</sup> نه تنها رضاشاه شخصاً برای روزولت احترام قائل بود، بلکه احتمال بروز جنگ در اروپا نیز ضرورت تأمین مایحتاج کشور را از نقاطی غیر از اروپا، مطرح می‌ساخت.

شاه در نوسازی کشور از حدود بیست سال آرامش و فراغ‌بالی نسبی از مداخلات و فشار قدرتهای بزرگ برخوردار شد. در این دوران انگلستان دچار مسائل اروپا و گرفتاریهایش در مستعمرات امپراتوری و اقتصاد رو به زوال خویش بود. حتی شاه از طریق جامعه ملل شرکت نفت انگلیس و ایران را وادار به افزایش حق‌الامتياز پرداختی به ایران کرد. در این دوره دولت شوروی نیز برای ایران دشواریهای جدی فراهم نیاورد؛ استالین بیشتر در پی تحکیم اقتدار شخصی‌اش در شوروی و نوسازی صنایع کشور بود.

اما روابط انگلیس و شوروی در قبال ایران در آستانه دگرگونی بود. علت عمده این دگرگونی در واقعه ۲۳ اوت ۱۹۳۹ [اول شهریور ۱۳۱۸] نهفته بود که موازنه قدرت را در اروپا دگرگون ساخت؛ در این روز آلمان نازی و رقیب دیرینه‌اش اتحاد شوروی، یک پیمان عدم تجاوز ده ساله منعقد ساختند که به اسم امضاء کنندگان آن، یعنی به معاهده ریبن‌تروپ-مولوتوف معروف شد.<sup>۱۹</sup> بدین‌سان هیتلر و استالین برای کسب سهل و آسان یک رشته دستاوردهای

ارضی در اروپای شرقی، به توافق رسیدند. و این حرص و آز برای دستاندازی بر مناطق جدید و همچنین تلاششان برای محروم داشتن یکدیگر از این غنایم پای ایران را نیز خواهناخواه به میدان رقابت آن دو کشانید.

## فصل دوم

# یک مهره بی‌اختیار در صفحه لغزنده شطرنج

خبر بروز جنگ در اروپا، در ایران نیز همانند سایر نقاط جهان بازتاب گسترده‌ای یافت. هنگامی که در یکی از روزهای نخست سپتامبر ۱۹۳۹ [شهریور ۱۳۱۸] محمدرضا، ولیعهد ایران با شگفتی در حیاط کاخ سلطنتی فریاد زد که «آلمان به لهستان هجوم آورده است» اشرف که در برابر آینه به شانه‌زدن موهایش مشغول بود، همانند برادرش دانست که این جنگ عاقبت خوبی برای ایران نخواهد داشت.<sup>۱</sup>

ایران در ۴ سپتامبر [۱۳ شهریور] بی‌طرفی خود را اعلام داشت ولی تأثیر جنگ بی‌درنگ آشکار شد. دولت انگلیس بنادر آلمان را تحت محاصره اقتصادی گرفت و پنج فروند کشتی خط دریایی هانزارا در بندر شاهپور به دام انداخت. در ۶ سپتامبر [۱۵ شهریور] امیر خسروی وزیر دارایی ایران به سفیر آلمان در تهران اظهار داشت: در صورتی که بتوان مسائل ناشی از محاصره اقتصادی و دشواریهای ناشی از آن را در زمینه واردات و صادرات، حل و فصل کرد دولت ایران نه‌تنها به حفظ روابط بازرگانی خود با آلمان تمایل دارد، حتی حاضر به گسترش آن نیز می‌باشد. وی تقاضا کرد که برلین برای اخذ اجازه حمل کالاهای آلمانی از طریق شوروی با دولت اتحاد شوروی وارد مذاکره شده و از تلاشهای ایران برای انعقاد معاهده مشابهی با

مسکو در زمینه صادرات کالاهای ایرانی حمایت کند.<sup>۲</sup> موضع دولت آلمان در قبال ایران در مراحل نخست جنگ، از واقعیت‌های سیاسی ناشی از معاهده ریبن‌تروپ-مولوتوف متأثر بود. بر اساس این معاهده اختلاف‌های هیتلر و استالین با تعیین مناطق نفوذ برای هر یک از دو کشور در اروپای شرقی، موقتاً تسویه می‌شد؛ آلمان و شوروی، لهستان را بین خود تقسیم کردند و دولت شوروی نیز با تحمیل معاهداتی بر دولتهای بالتیک، استقلال آنها را عملاً از میان برداشت.

بر اساس این معاهده ایران علی‌رغم پیوندهای بازرگانی گسترده‌اش با آلمان، خارج از منطقه نفوذ آلمان قرار گرفت. لهذا خط‌مشی هیتلر در قبال ایران در درجه اول بر آن قرار گرفت که نفوذ انگلیس را در این کشور از میان برده یا کاهش دهد ولو اینکه این امر به افزایش نفوذ شوروی منجر شود. افزایش نفوذ آلمان در ایران در درجه دوم اهمیت قرار داشت.

رکن سوم سیاست هیتلر در قبال ایران، انحراف توجه استالین از اروپای شرقی بود. تأثیر این سیاست و تحولات بعدی آن را بر ایران، گرنلیوس وان انگرت وزیر مختار ایالات متحد در ایران در گزارش ۳ اکتبر ۱۹۳۹ [۱۱ مه ۱۳۱۸] خود به واشینگتن چنین توصیف کرده است:

دولت ایران معاهده روس و آلمان و معاهده روسیه و استونی را با نگرانی تمام تلقی می‌کند. بیش از یک ماه است که دیپلماسی آلمان و شوروی از هیچ‌گونه تلاشی جهت تخریب روحیه ایران و تضعیف اراده‌اش در مقاومت در برابر تهدید و تحسب مسکو و برلین کوتاهی نمی‌کند. تقسیم لهستان و سلب استقلال دولتهای بالتیک باعث این نگرانی شده است که شورویها بعداً دریای سیاه و بحر خزر را مورد توجه قرار دهند و روزهای خطیری در انتظار ایران باشد.<sup>۳</sup>

در ۲۸ سپتامبر ۱۹۳۹ [۶ مهر ۱۳۱۸] دولت آلمان با اتحاد شوروی قراردادی امضاء کرد که بر اساس آن دولت شوروی اجازه می‌داد که کالاهای آلمانی از طریق شوروی به ایران صادر شود. این تغییر و تحول در تهران رسماً با



خوشوقتی تلقی شد. ولی برخی از مشاوران شاه در ارزش تداوم وابستگی ایران به آلمان تردید داشتند. در روزهای نخست اکتبر [اواسط مهر] شاه اعضای دولت را برای گفتگو درباره این مسائل احضار کرد. صادق وثیقی که کفالت وزارت بازرگانی را برعهده داشت از شاه تقاضا کرد که از وابستگی ایران به آلمان بکاهد، زیرا تردید داشت که ایران بتواند از نقطه نظر حمل و نقل کالا صرفاً بر اتحاد شوروی متکی باشد. وثیقی پیشنهاد کرد که در عوض برای تأمین بازار فروش و منبع تأمین کالاهای مورد احتیاج، نقاط دیگری، و احتمالاً ایتالیا و ژاپن را مورد بررسی قرار دهند. مظفر اعلم که وزارت امور خارجه را بر عهده داشت نیز با این نظر موافق بود زیرا او هم تردید داشت که ایران بتواند به اظهار اطمینان شوروی دلخوش دارد. علاوه بر آن اعلم نسبت به نیت شوروی در قبال ایران سوءظن داشت و در این زمینه فشارهای اخیر شوروی بر فنلاند و دولتهای بالتیک را خاطر نشان ساخت. محمود بدر معاون وزارت دارائی ایران با نظر هر دو آنها مخالف بود و نسبت به تغییر جهت سیاست بازرگانی ایران و احتمال برانگیخته شدن نارضایی آلمان هشدار داد. به عقیده بدر ایران می‌بایست تا زمانی که محور ترانزیتی شوروی کار آیی خود را از دست بدهد یا آلمان دیگر نتواند کالاهای مورد نیاز ایران را تأمین کند، به تجارت با برلین ادامه بدهد. شاه نیز جانب بدر را گرفت و موافقت کرد تا زمانی که مزایای تجاری فعلی با آلمان محفوظ است، این رویه ادامه یابد.

ولی مذاکرات ایران با مقامات شوروی جهت انعقاد یک قرارداد ترانزیتی، بر اثر خواسته‌های شاق روسها چون آزادی تمام کمونیستهایی که در زندان شاه بودند یا انحصار فروش نفت شوروی در مناطق شمالی کشور با پیشرفت چندانی توأم نبود. در اواخر اکتبر [اوایل آبان] شاه به تنگ آمده ایران، مذاکرات ایران و شوروی را در مرحله بن‌بست توصیف کرد.<sup>۴</sup> وزیرمختار آلمان در تهران که از این تحولات نگران شده بود در ۲۸ اکتبر ۱۹۳۹ [۶ آبان ۱۳۱۸] در مورد فشارهای شوروی بر ایران و خطر آن بر روابط ایران و آلمان، به برلین هشدار داد.

گذشته از تصمیم مثبت شاه در زمینه تداوم سیاست بازرگانی ایران [با آلمان]، چنین به نظر می‌رسد تردیدهایی که در هیئت دولت ایران نسبت به موضع روسیه شوروی پدیدار شده است نکته بسیار مهمی است... تردید نیست هرگونه اقدام تجاوزکارانه احتمالی روسیه بر ضد ایران به تحکیم موقعیت انگلستان در ایران منجر خواهد شد و حتی احتمالاً ایران را به آغوش دشمنان ما، متفقین خواهد راند.<sup>۵</sup>

در واقع این دقیقاً همان تغییر و تحولی بود که اخیراً دامنگیر همسایه استراتژیک ایران، یعنی ترکیه شده بود. در پی تلاش‌های بی‌نتیجه ترک‌ها در اکتبر ۱۹۳۹ [آبان ۱۳۱۸] برای حصول نوعی توافق و تفاهم با استالین، که به تجدیدنظر در مواد پیمان ۱۹۳۶ مونترو در مورد بفازهای بسفور و داردانل اصرار داشت، شکری سراج اوغلو وزیر خارجه ترکیه در ۱۷ اکتبر [۲۵ مهر] سرخورده و مأیوس از مسکو به آنکارا بازگشت. وی به جان مک موری سفیر ایالات متحد در ترکیه اظهار داشت که شورویها «به امپریالیسم تزاری باز می‌گردند ولی برای دستیابی بر اهدافشان هنوز از آمادگی لازم جهت دست‌یازیدن به عملیات نظامی برخوردار نیستند.»<sup>۶</sup> دو روز بعد دولت ترکیه با فرانسه و انگلیس یک پیمان دفاعی منعقد ساخت. بر اساس این پیمان ترکیه در صورت بروز جنگ با اتحاد شوروی، از شرکت در عملیات خصمانه متفقین معذور بود.<sup>۷</sup> به‌رغم این مسئله، چندی بعد در ۳۱ اکتبر [۹ آبان] مولوتوف، کمیسر امور خارجه شوروی، ترکیه را به‌خاطر ترک «بی‌طرفی» اش مورد انتقاد قرار داد.<sup>۸</sup>

ولی شاه ایران برخلاف ترک‌ها، از انعقاد هرگونه پیمان رسمی اکراه داشت زیرا نسبت به ارزش و اعتبار عملی این‌گونه پیمانها در تردید بود. با این همه، گزارش‌هایی مبنی بر استقرار لشکرهای جدید در ترکستان شوروی نیز بر نگرانیهای او افزود.<sup>۹</sup> استالین تصمیم گرفت بر فشار نظامی خود بر ایران و ترکیه بیفزاید. در ۱۸ نوامبر ۱۹۳۹ [۲۷ آبان] مولوتوف به کنت شولنبورگ سفیر آلمان در مسکو اطلاع داد که ارتش سرخ قصد دارد بزودی تقویت نیروهایش در قفقاز را آغاز کند. وی از آلمانیها خواست که این اطلاعات را

جهت «مصارف تبلیغاتی» به کار گیرند.<sup>۱۱</sup>  
 در ۳۰ سپتامبر ۱۹۳۹ [۸ مهر ۱۳۱۸] شوروی به فنلاند تجاوز کرد. عصر همان روز رضاقلی امیر خسروی وزیر دارایی ایران به وزیرمختار امریکا اظهار داشت تهاجم شوروی بر فنلاند باعث نگرانی شدید دولت متبوع وی گردیده است. امیر خسروی از این شکایت داشت که مقامات شوروی تمام ابتکارها و پیش قدمیهای دیپلماتیک ایران را به سردی جواب می گویند. وی از احتمال توافق محرمانه استالین و هیتلر در مورد تسلط شورویها بر شمال ایران بیمناک بود. علاوه بر آن امیر خسروی چنین احتمال می داد که دولت شوروی ایران را بدان متهم سازد که به پایگاهی جهت تجاوز انگلستان به اتحاد شوروی تبدیل شده است.<sup>۱۲</sup>

اقدامات شوروی شاه را متقاعد ساخت که باید برای مقابله با نیت احتمالی شوروی بر ضد ایران، دست به کار شود. در ژانویه ۱۹۴۰ [دی - بهمن ۱۳۱۸] ارتش ایران به سرعت و با شتاب به احداث رشته استحکاماتی در امتداد مرزهای شمالی خود دست زد، و این در حالی بود که حدود شش لشکر از ارتش ایران که در امتداد مرزهای ایران و شوروی مستقر بودند از نقطه نظر کمبود تجهیزات و نفرات در حدی نبودند که بتوانند از پس یک حمله اساسی بر آیند.<sup>۱۳</sup>

شاه چاره‌ای جز آن نداشت - که به نحوی محرمانه - از متفقین کمک نظامی بخواهد. در اواخر ژانویه [بهمن] محمدعلی مقدم، وزیر مختار ایران در لندن، به وزارت خارجه انگلیس پیشنهاد کرد که یک پیمان دفاعی محرمانه بین ایران و انگلیس منعقد شود. شاه خواستار آن بود که این ترتیب محرمانه بماند. زیرا از آن بیم داشت که این امر باعث تحریک روسها گردد. در همان ایام در تهران نیز سرلشکر محمد نخجوان که وزارت جنگ را عهده دار بود به وابسته نظامی انگلیس اظهار داشته «زمان آن فرا رسیده که ایران و انگلیس طرحهایی را برای جنگ بر ضد روسیه هماهنگ سازند.» و خواستار ارسال فوری ۶۰ فروند بمب افکن جدید و شکاری رده اول شد.<sup>۱۴</sup>

اگرچه انگلیسیها از پذیرش هرگونه تعهد بیشتر در ایران اکراه داشتند، ولی آنها نیز همانند شاه از بابت خطر شوروی نسبت به ایران و منابع نفتی

استراتژیکی آن نگران بودند. ماسعی نظامی انگلیس در گرو تأمین و جریان متمر نفت از خلیج فارس بود. هنگامی که ارتش سرخ در ۱۷ سپتامبر [۲۶ شهریور] شرق لهستان را تصرف کرد، حکومت نویل چمبرلین می‌بایست تصمیم بگیرد که بر ضد شوروی اعلان جنگ بدهد یا نه. کابینه جنگ بریتانیا تصمیم گرفت نبرد را به اتحاد شوروی گسترش ندهد، زیرا در آن صورت نه تنها نمی‌توانستند لهستان را نجات دهند، بلکه حتی احتمال داشت که برای رویارویی با تهاجم شوروی در خاورمیانه به اعزام بخشی از نیروهایشان بدانجا وادار شوند.<sup>۱۴</sup>

نگرانی متفقین از مقاصد و نیات شورویها در خاورمیانه چندان هم بی‌اساس نبود. منابع اطلاعاتی انگلیس از سپتامبر ۱۹۳۹ [شهریور ۱۳۱۸] گزارشهایی مبنی بر تمرکز نیروهای شوروی در مرزهای شمالی ایران دریافت داشتند. در ۶ اکتبر [۱۴ مهر] رؤسای ستاد نیروهای نظامی بریتانیا به کابینه جنگی آن کشور اطلاع دادند که شورویها با اعزام نیروهای زرهی و هوایما به تقویت پادگانهایشان در امتداد مرزهای خود با ایران و ترکیه مشغولند.<sup>۱۵</sup> وزارت جنگ انگلیس از ستاد فرماندهی ارتش هندوستان خواست که طرحی اضطراری برای حفاظت از میدانهای نفتی [خلیج فارس] تهیه کند. براساس طرحی که آماده گردید قرار شد که در صورت لزوم و پیش از اعزام یک نیروی گسترده‌تر، یک تیپ پیاده برای تدارک زمینه تصرف میدانهای نفتی ایران به بندر عراقی بصره اعزام شود. انگلیسیها طرح پیاده کردن متقیم نیرو در بنادر ایرانی آبادان و شاپور را به علت دشواریهای تعیین مسیر در آبراههای مزبور، و نامناسب بودن تسهیلات بندری نقاط مذکور، رد کردند.<sup>۱۶</sup>

در دسامبر ۱۹۳۹ [آذر ۱۳۱۸] ارتشبد سر آرچیبالد ویول، فرمانده کل نیروهای انگلیس در خاورمیانه نیز از قاهره، تجزیه و تحلیل جامعی در مورد خطر شوروی نسبت به ایران، همراه با توصیه‌هایی جهت اقدامات متقابل بریتانیا به وزارت جنگ در لندن ارسال داشت. ژنرال ویول که ژنو استراتژیست علاقه‌مندی بود و مدتی از ایام خدمت خویش را در قفقاز گذرانده به زبان روسی آشنایی کامل داشت، معتقد بود که روسها در صورت

حمله به ایران، حدود پنج یا شش لشکر را از جاتب تبریز گسیل خواهند داشت و هم‌زمان با این اقدام نیز نیرویی در سواحل دریای خزر پیاده خواهند کرد. سپس یکی یا هر دوی این ستونها بسوی تهران پیشروی خواهند کرد؛ بمب‌افکنهای روسی می‌توانستند از تهران مناطق نفت‌خیز جنوب ایران را بمباران کنند، ویول معتقد بود در صورتی که روسها به پیشروی خود ادامه دهند، خطوط ارتباطی و شبکه راه آهن نامناسب ایران، پیشروی آنها را دچار محدودیتهایی خواهد ساخت.<sup>۱۷</sup>

ویول که بر این باور بود که در صورت حمله روسها، بریتانیا می‌بایست برای حفاظت از پایگاههای هوایی مهم خود در ترکیه و عراق دست به یک اقدام نظامی بزند، پیشنهاد کرد که حداقل یک لشکر [پیاده] و یک اسکادران هوایمای جنگنده برای دفاع از مناطق نفتی ایران و بصره اختصاص یابد و در صورت پیشروی روسها از تهران به جنوب، نیروی مزبور به سطح سه لشکر افزایش یابد. وی توصیه کرد که نیروی مزبور از هند تأمین شود که برای اعزام آن به منطقه از ناوگان دریایی مناسب و خطوط مواصلاتی امن از طریق خلیج فارس برخوردار است. علاوه بر این، پیشنهاد کرد نیروی هوایی مشترک فرانسه و انگلیس که در عراق و ترکیه مستقر بودند نیز می‌توانند در واکنش به تهاجم شوروی، تأسیسات نفتی شوروی را در قفقاز مورد حمله قرار دهند.

کابینه جنگی بریتانیا نظریات ویول را پذیرفت و در ۱۹ دسامبر [۲۸ آذر] ضمن ارسال دستورالعمل اشعار داشت: «در اولین نشانه‌های تجاوز روسها به ایران نیروهای انگلیسی امنیت داخلی و دفاع هوایی تأسیسات شرکت نفت انگلیس و ایران و بندر بصره را تأمین خواهند کرد.» در ادامه این دستورالعمل آمده بود: «بویژه این نکته از اهمیت خاصی برخوردار است که اجازه داده نشود روسها به اندازه‌های پیشروی کنند که ما از استفاده از پایگاههای مورد نیاز خود در ترکیه و عراق، برای ضربه زدن بر مراکز تولیدات نفتی روسها در قفقاز، یعنی تنها هدفی در روسیه که در معرض حملات مؤثر هوایی ما واقع است، محروم شویم.»<sup>۱۸</sup>

در ۳ ژانویه ۱۹۴۰ [۱۳ دی ۱۳۱۸] وزارت جنگ بریتانیا به ارتش هند دستور داد که لشکری را جهت اعزام و استقرار احتمالی در تأسیسات شرکت انگلیس

و ایران آماده سازد. در صورت لزوم قوایی مرکب از دو یا چند لشکر و نیروهایی با قابلیت تحرک بالا برای تقویت نیروی نخست اعزام می‌شد. کابینه جنگی در ۱۵ ژانویه [۲۵ دی] به دولت هند دستور داد طرحی را جهت اعزام سه لشکر برای دفاع از مناطق نفت‌خیز ایران تدارک ببیند.<sup>۱۹</sup>

در همین ایام بود که دولت ایران درخواست خود را مبنی بر دریافت کمک تسلیحاتی و عقد یک پیمان محرمانه تسلیم انگلیسها کرد. کابینه جنگی در ۷ فوریه [۱۸ بهمن] از رؤسای ستاد درخواست کرد که پیشنهاد ایرانیان را مورد بررسی قرار دهند. رؤسای ستاد در ۲۳ فوریه [۲ اسفند] پاسخ دادند که انگلستان نمی‌تواند هواپیما به ایران بدهد و حتی اگر شوروپها ایران را نیز مورد تهاجم قرار دهند شاید در صورتی که این تهاجم به حملات هوایی روسها منجر نشود، اعزام نیرو به داخل ایران هم ضرورت نیابد. آنها در مقابل پیشنهاد کردند که انگلستان «بی‌طرفی ایران را تا زمانی که ما برای عملیات تعرضی بر ضد روسیه به همکاریشان احتیاج پیدا کنیم، حفظ نماید.» در ادامه پاسخ آنها آمده بود: «دلیلی نیست که ما از پیش برنامه‌هایمان را [با ایران] هماهنگ کنیم.» البته رؤسای ستاد اذعان داشتند «اگر مجبور شویم در آینده نزدیک بر ضد تأسیسات نفتی روسیه وارد عملیات شویم، آنگاه به کمک فعال ایران نیاز خواهیم داشت» ولی آنها از این نگران بودند که رضاشاه نیز در مقابل «خواستار کمک نیروهای انگلیسی در دفاع از شمال ایران گردد» و معتقد بودند [تغییر و تحولاتی] که در پیش است هنوز آنقدرها روشن نیست که پذیرش خواسته سفیر ایران را مبنی بر هماهنگی برنامه‌های جنگی [ایران و انگلیس] که مستلزم اعزام نیرو به کمک شاه است، موجه جلوه دهد.<sup>۲۰</sup>

کابینه جنگی بریتانیا این نظریات را پذیرفت ولی وزارت خارجه و وزارت امور هندوستان هر دو در ۱۹ فوریه [۳۰ بهمن] به این نتیجه رسیده بودند که تجاوز شوروی به ایران یا افغانستان، دلیل موجهی است جهت اعلان جنگ به شوروی.<sup>۲۱</sup>

افسران ستاد سرفرماندهی نیروهای بریتانیا در خاورمیانه و ستاد ارتش هند که طرح مداخله نظامی در ایران را تحت بررسی داشتند در اواسط مارس ۱۹۴۰ [اواخر اسفند ۱۳۱۸] برای هماهنگی طرحی تحت نام رمز «هرینگ» [شاه ماهی]

جهت اعزام سه لشکر به ایران و عراق با هم ملاقات کردند. در این گردهم آیی توافق شد که طرح عملیاتی «هرینگ» از نیرویی معادل یک لشکر از قوای امپراتوری و دو لشکر از قوای هندی، و همچنین نیروهایی جهت استقرار در پایگاه عملیاتی و حفاظت از خطوط مواصلاتی برخوردار خواهد بود. نیروی پیشاهنگ طرح «هرینگ» یعنی لشکر پنجم هندی نیز تحت نام رمز «تراوت» [ماهی قزل آلا] مشخص شده بود. سرفرماندهی نیروهای بریتانیا در خاورمیانه که در قاهره مستقر بود نیز موافقت کرد نیرویی معادل یک تیپ جهت اعزام اضطراری به عراق منظور دارد. این نیرو می‌بایست از هندوستان به منطبقه اعزام شود و تأمین تدارکات آن نیز بر عهده هند بود، ولی فرماندهی آن را ژنرال ویول در قاهره عهده‌دار می‌شد.<sup>۲۲</sup>

در پی این گردهم آیی ده تن از افسران ستاد انگلیس - سرهنگ فرانک میروی و ناخدا، ب. ویلسون از نیروی دریایی سلطنتی - که مأمور رسیدگی به طرح عملیاتی «هرینگ» شده بودند، منطقه عملیاتی مورد نظر را تحت بررسی قرار داده و در ۱۵ آوریل ۱۹۴۵ [۲۵ فروردین ۱۳۱۹] یک طرح عملیاتی مقدماتی را ارائه دادند. آنها بر اساس این فرض که در صورت تهاجم شوروی یا اتخاذ موضع خصمانه از جانب ایران، پالایشگاه نفت آبادان در معرض خطر قرار خواهد گرفت، چنین پیشنهاد کردند که نیروی «تراوت» (لشکر پنجم هندوستان) پیش از آن که در ایران وارد عملیات شود در بصره مستقر گردد. سپس تیپ نهم پیاده لشکر مزبور قبل از پیشروی لشکر، جزیره آبادان و آبراه شطالعرب را تصرف کند. ناوهای توپدار و مین‌یابها و یدک‌کشیهای نیروی دریایی سلطنتی نیز در این عملیات شرکت خواهند داشت و نیروی هوایی سلطنتی نیز پوشش هوایی لازم را ارائه خواهد داد.

در این طرح امکان حمله از سوی دریا بر آبادان رد شده بود زیرا دست‌کم یک هنگ پیاده ایرانی از جزیره مزبور دفاع می‌کرد. در عوض پیشنهاد کردند که جزایر قصبه و خسرو آباد واقع در کرانه شطالعرب به عنوان نقاط اصلی پیاده کردن نیرو در شب هنگام مورد استفاده قرار گیرد. نیروی دریایی نیز برای ممانعت از مداخله احتمالی ناوچه‌های توپدار ایرانی و پیشگیری آنها از پیاده شدن نیروهای انگلیسی، مدخلهای رود کارون و آبراه خورد موسی را

مسدود می‌کردند. سحرگاه شب عملیات نیز نیروی هوایی ناوهای نیروی دریایی ایران را که در خرمشهر بودند بمباران می‌کرد.

در ماه مه [اردیبهشت] همان سال، آقای فرانک لین، یکی از مقامات شرکت نفت انگلیس و ایران نیز بررسی جامعی از پالایشگاه و تأسیسات نفتی آبادان ارائه داد. بررسی و توصیه‌های او به سرفرماندهی نیروهای بریتانیا تسلیم شد. وی خاطر نشان ساخته بود که مناطق نفت‌خیز خوزستان از ۳۵ چاه در حال بهره‌برداری و چندین کیلومتر خط لوله نفتی تشکیل شده است و پالایشگاه آبادان به علت لوله‌های فشار قوی‌اش که حاوی مایعات و گازهای بسیار قابل اشتعال است، کاملاً در برابر هرگونه حمله هوایی آسیب‌پذیر است. هرگونه بمباران تأسیسات پالایشگاه می‌توانست به انهدام و اشتعال کل تأسیسات منجر شود. به گفته او استتار پالایشگاه نیز بی‌ثمر بود زیرا نیروگاهها و مراکز تلمبه‌زنی و واحدهای اساسی پالایشگاه چنان بزرگ بودند که قابل استتار نبودند.

لین پیشنهاد کرد که برای مقابله با خطر خرابکاری و حمله هوایی در نقاط مهمی چون چاههای در حال بهره‌برداری و ایستگاههای تلمبه‌زنی و تأسیسات پالایشگاه اقداماتی به عمل آید. وی توصیه کرد که بدین منظور مدلهایی مشابه تأسیسات واقعی احداث شود و در نقاط مختلف پالایشگاه و ایستگاههای تلمبه‌زنی کیسه‌های شن و دیوارهای حفاظتی احداث شود. با این حال لین تأکید کرد که تنها استقرار یک سیستم دفاع هوایی گسترده می‌تواند در حفاظت از پالایشگاه مؤثر واقع شود.

بر اساس پیش‌بینی لین، پیشروی شوروی به سوی میدانهای نفتی یا از طریق جاده خرم‌آباد، در امتداد راه آهن سراسری ایران و یا از طریق عراق انجام می‌گرفت. بنابراین توصیه کرد که برای مقابله با چنین امکانی، نیرویی از بصره به آبادان و خرمشهر اعزام گردد. نیروی هوایی سلطنتی نیز می‌توانست برای خارج ساختن افراد خانواده کارمندان شرکت نفت وارد عمل شود و نیروی دریایی هم در تصرف خرمشهر به کار گرفته شود. سپس نیروهای انگلیسی می‌توانستند از طریق اهواز به رشته‌کوههای شمال منطقه پیشروی کرده و یک محور دفاعی به وجود آورند. نیروهای مکانیزه رشته سوار نیز



جناحین بلاحفاظ عملیاتی را تحت پوشش می‌گرفتند. انگلیسیها در آغاز صرفاً از دیدگامی دفاعی به این عملیات می‌نگریستند. ولی طولی نکشید که کابینه جنگی خود را درگیر طرح یک برنامه تعرضی بر ضد شوروی یافت. ادوار دالادیه نخست‌وزیر فرانسه که برای کمک به دفاع جانانه فنلاندیها در برابر تجاوز نیروهای شوروی از سوی افکار عمومی کشورش تحت فشار قرار داشت، به دولت انگلیس پیشنهاد کرد برای اعزام یک نیروی چشمگیر «داوطلب» به فنلاند یک رشته برنامه‌ریزیهای مشترک انجام گیرد. تنها راه اعزام و تأمین تدارکات چنین نیرویی از طریق خط آهن حیاتی «نارویک» میسر بود که از خاک نروژ و سوئد بی‌طرف عبور می‌کرد. از آنجایی که این عملیات خواه ناخواه به نقض بی‌طرفی کشورهای اسکاندیناوی منجر می‌شد، مقامات ستاد فرماندهی ارتشهای انگلیس و فرانسه تصمیم گرفتند که اشغال معادن سنگ آهن سوئد نیز در این طرح منظور گردد تا این مایحتاج جنگی حیاتی نیز به دست آلمانیها نرسد.<sup>۲۳</sup>

متفقین طرح استراتژیک گسترده‌ای ریختند که هم مستلزم نقض بی‌طرفی بود و هم مستلزم درگیری مسلحانه با اتحاد شوروی. بنابراین دالادیه توصیه کرد که دامنه این استراتژی مشترک اندکی گسترش یابد تا بمباران چاههای نفت قفقاز و بدین ترتیب محروم داشتن آلمان از منابع نفتی را در برگیرد. دالادیه در ۱۹ ژانویه ۱۹۴۵ [۲۹ دی ۱۳۱۸] از ستاد فرماندهی ارتش فرانسه خواست که این پیشنهاد را مورد بررسی قرار دهد. ستاد فرماندهی ارتش فرانسه در پاسخ مورخ ۲۲ ژانویه [۲ بهمن] خود، خاطرنشان ساخت که قفقاز ۸۵ درصد از نفت مورد احتیاج شوروی را تأمین می‌کند. به گفته آنها «بمباران تأسیسات نفتی باکو و باطوم، آلمانیها را به نحو چشمگیری در مضیقه قرار خواهد داد» علاوه بر این اقتصاد شوروی را نیز فلج خواهد کرد. در طرح پیشنهادی آنها کاربرد ۶ تا ۸ گروه هواپیماهای پمب‌افکن که در سوریه و ترکیه و ایران و عراق استقرار یابند در نظر گرفته شده بود.<sup>۲۴</sup>

رؤسای ستاد ارتش انگلیس در ۸ مارس [۱۷ اسفند] به کابینه جنگی اطلاع دادند که «فرانسویها طرحی برای بمباران قفقاز از طریق پایگاههایی در سوریه و با استفاده از بمب‌افکنهای دور پروازی که از تونس بدانجا منتقل می‌شد، دز

دست دارند.» ولی رؤسای ستاد معتقد بودند که تنها «بخش اندکی از نیازهای نفتی آلمان از شوروی تأمین می‌شود زیرا تولید روسیه صرفاً برای برآورده ساختن نیازهای اقتصاد داخلی‌اش کفایت می‌کند.» با این همه، آنان اتفاق نظر داشتند که ایجاد یک «وقفه گسترده» در تولید نفت شوروی، در درازمدت «تلاشهای نظامی شوروی را فلج و زندگی روسیه را مختل خواهد ساخت.» در این گزارش آمده بود «پالایشگاههای باکو و گروزنی و باطوم، آسیب‌پذیرترین اهداف نفتی قفقاز را تشکیل می‌دهند. براساس اطلاعات واصله، در صورت انهدام اساسی یک پالایشگاه، حداقل نه ماه برای تعمیر آن وقت لازم است.» بنابراین «ستاد نیروی هوایی ما در خاورمیانه در حال حاضر مشغول بررسی طرحی جهت حمله به این تأسیسات است.» رؤسای ستاد خاطرنشان ساختند از آنجایی که بریتانیا تنها سه اسکادران بمب‌افکن دور پرواز در خاورمیانه دارد «چه بسا ایران نیز به عنوان یک متحد به کار گرفته شود. در این صورت شاید بتوانیم از تهران به عنوان یک فرودگاه خط اول استفاده کنیم.»<sup>۲۵</sup>

کابینه جنگی در پی بررسی این پیشنهاد در ۱۲ مارس [۲۱ اسفند] به این نتیجه رسید که هنوز به نفع انگلستان نیست که بر ضد شوروی وارد جنگ شود. نیرویی که بتواند به نحوی مؤثر هم با تهدید ایتالیا مقابله کند و هم با خطر شوروی، تنها می‌توانست در اواخر سال ۱۹۴۵ در خاورمیانه مهیا گردد. از آنجایی که احتمال درگیری با شوروی بر سر ایران، در آینده‌ای نزدیک بعید به نظر می‌رسید، سران بریتانیا با طرح اعزام بمب‌افکن به خاورمیانه موافقت نکردند.<sup>۲۶</sup>

با این حال طولی نکشید که دولت شوروی از این طرح مطلع شد. رنه‌ماسیلی سفیر فرانسه در آنکارا در ۱۴ مارس [۲۳ اسفند] از شکری سراج اوغلو شنید که روسها از خطر حمله متفقین به باکو نگران هستند. سراج اوغلو اظهار داشت که روز قبل لارنس استاینهارت سفیر ایالات متحد در مسکو به سفیر ترکیه اطلاع داده بود که مقامات روسی خواهان اطلاعاتی از مهندسین آمریکایی در مورد طرق اطفاء آتش‌سوزیهای ناشی از بمباران هوایی شده‌اند. ظاهراً اطلاعات مهندسین آمریکایی امیدوارکننده نبوده است. آنها به مقامات

شوروی گفته بودند که خاک اطراف چاههای نفت چنان از نفت اشباع خواهد شد که برای از سرگیری عملیات احتمالاً به ماهها و یا حتی سالها وقت احتیاج خواهد بود. از آن بدتر، مجبور خواهند شد ساکنین منطقه را نیز به محوطه‌ای حداقل ۵۰ کیلومتر دورتر منتقل سازند. ماسیلی می‌گوید که اظهارنظرهای سراج اوغلو را مثبت ارزیابی می‌کرد، به شرح طرح مورد نظر متفقین در تهاجم بر باکو پرداخت و خاطر نشان ساخت بر اساس این نقشه متفقین می‌بایست از خاک ایران و ترکیه عبور کنند. سراج اوغلو پس از اندکی تأمل در پاسخ پرسید «احتمال می‌دهید که از جانب ایران مخالفتی صورت بگیرد؟» ماسیلی می‌گوید که این پرسش را به عنوان پاسخ مثبت ترکیه تعبیر کرده بود، فوراً به پاریس اطلاع داد که «از جانب ترکیه مشکلی در کار نخواهد بود».<sup>۲۷</sup>

شورای عالی جنگی متفقین برای بررسی مجدد استراتژی‌اش در قبال همکاریهای شوروی و آلمان در ۲۷ مارس [۶ فروردین ۱۳۱۹] تشکیل جلسه داد. با توجه به شکست فنلاند در یکی دو روز پیش، سران متفقین موافقت کردند که از طرح تصرف معادن سنگ آهن سوئد منصرف شوند.<sup>۲۸</sup> اگرچه این طرح منتفی شد، ولی پیشینه اخلاقی از آن بر جای ماند که به نحو احسن توسط وینستون چرچیل، وزیر درباری وقت بریتانیا توصیف شد: «هنگامی که برای حقوق و آزادی ملل کوچک مبارزه می‌کنیم، آنها نباید دست و پایمان را محدود سازند».<sup>۲۹</sup> و این آخرین باری نبود که انگلستان با مسئله تصرف اجباری خط آهن یک منطقه بی طرف جهت کمک رساندن به یک متحد درگیر و گرفتار، روبرو شد.

پل رنو نخست‌وزیر جدید فرانسه. کماکان بر حمله به قفقاز شایق بود و شورای عالی جنگ را برای اتخاذ یک تصمیم فوری در این باب تحت فشار قرار می‌داد. وی معتقد بود که می‌توان کل منطقه باکو را منهدم ساخت و اقتصاد شوروی را به نحو مؤثری فلج کرد. ولی انگلیسیها فقط با بررسی بیشتر این طرح موافق بودند و با استقرار بمب افکن در عراق یا سوریه مخالفت داشتند.<sup>۳۰</sup>

با این حال پروازهای اکتشافی برفراز قفقاز فوراً آغاز شد. در ۳۰ مارس [۱۰ فروردین] یک هواپیمای اکتشافی متعلق به اینتلیجنس سرویس که فاقد

علائم شناسایی بود، از فراز قلمرو هوایی ایران گذشت و در اطراف باکو پرواز کرد. اگرچه شورویها آن را مشاهده کردند ولی با مقاومتی روبرو نشد و سالم با عکسهایش به پایگاه خود بازگشت. چهار روز دیگر مأموریت مشابهی بر فراز باطوم انجام شد. هر چند این بار توپخانه ضد هوایی روسها به کار افتاد ولی این هواپیما نیز سالم به پایگاه خود بازگشت.<sup>۳۱</sup>

مولوتوف که از مقاصد متفقین بی‌اطلاع نبود، در سخنرانی که در ۲۹ مارس [فروردین] در برابر سوویت عالی ایراد کرد، به هم‌وطنان خود هشدار داد که «به‌طور کلی در خاور نزدیک... عملیات گسترده و مشکوکی... از جانب ارتشهای استعماری به رهبری ژنرال وگان [فرمانده نیروهای فرانسه در خاورمیانه] در جریان است». وی اظهار داشت که «باید در قبال تلاشهایی که برای استفاده از نیروهای [متفقین] جهت نیات خصمانه بر ضد اتحاد شوروی مبذول می‌شود، هشیار باشیم» و تهدید کرد که «هرگونه اقدامی در این زمینه به اقدام متقابل ما بر ضد متجاوز منجر خواهد شد». وی همچنین هشدار داد که «همسایگانمان به ابزار این سیاست تجاوزکارانه بر ضد اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی» تبدیل نشوند.<sup>۳۲</sup>

طولی نکشید که شورویها عملاً نیز دست به کار شدند؛ در اواخر مارس [اوایل فروردین] نیروهایی را از جبهه فنلاند فراخواندند. دو قرارگاه سپاه و لشکر پیاده به منطقه نظامی ماوراء قفقاز منتقل شد. نیروهای کمکی دیگری نیز چون نیروی ذخیره توپخانه سرفرماندهی شوروی به انبوهی از افراد و تانک و سواره‌نظام و ادوات توپخانه که به تفلیس و باکو سرازیر شده بود، پیوستند. روی هم رفته پنج لشکر پیاده، یک لشکر تانک، یک لشکر سوار و دو هنگ تانک سبک به نیروهای موجود منطقه [نظامی ماوراء قفقاز] که شش لشکر پیاده کوهستانی، دو لشکر سوار کوهستانی و یک هنگ تانک سبک را شامل می‌شد، افزوده گشت. قرارگاه ماوراء قفقاز از سطح یک ارتش صحرائی مستقل به سطح یک OKRUG - یعنی ارتشی معادل ۲۰۰'۰۰۰ سرباز و حدود ۱'۰۰۰ تانک - افزایش یافت.<sup>۳۳</sup>

شورویها در امتداد مرزهای خود با ایران و ترکیه استحکاماتی ایجاد کردند و هم‌زمان یک تشکیلات مستقل دفاع ضد‌هوایی نیز در قفقاز ایجاد کردند. سه

لشکر هوایی و یک تیپ هوایی علی‌حده نیز به منطقه اعزام شدند و بدین ترتیب تعداد هواپیماهای جنگی آن خطه در ۱۹۴۵ از ۴۰ فروند پیش از جنگ به ۵۰۰ فروند افزایش یافت.<sup>۲۴</sup>

در این میان در آن سوی دریای خزر نیز، قوایی مرکب از سپاه بیست و هشتم مکانیزه، سپاه پنجاه و هشتم پیاده و سپاه چهارم سوار برای تقویت نیروهای منطقه نظامی آسیای میانه که شمال شرقی ایران را در برابر داشت، اعزام شد.<sup>۲۵</sup> تمرکز گسترده نیروهای زرهی در هر دو منطقه و همچنین حضور نیروی ذخیره توپخانه ستاد فرماندهی در آن سامان، بیانگر قابلیت تهاجمی این لشکر آرای بود.

در این میان سرفرماندهی ارتش فرانسه طرح خود را جهت بمباران میدانهای نفتی قفقاز تکمیل کرده بود. بر اساس برآورد ۵ آوریل [۱۵ فروردین] ستاد مزبور، بین ۳۰ تا ۳۵ درصد از تأسیسات پالایشگاه باطوم در عرض شش روز می‌توانست منهدم گردد. براساس این طرح می‌بایست نیرویی معادل شش گروه بمب‌افکن فرانسوی و سه اسکادران بمب‌افکن انگلیسی پالایشگاهها و چاههای نفت باطوم و باکو و گروزنی و پوتی را مورد حمله قرار دهند. در این طرح به حدود ۱۰۰ هواپیما که بتوانند ۷۰ تن بمب حمل کنند احتیاج بود.<sup>۲۶</sup>

پل رنو، نخست‌وزیر فرانسه که مایل بود این طرح هر چه زودتر به مرحله عمل درآید از ژنرال ماکسیم وگان فرمانده نیروهای فرانسه در خاورمیانه دعوت کرد تا برای مشورت درباره این موضوع به پاریس بیاید. وگان چنین برآورد می‌کرد که برای آمادگی فرودگاههای خط اول و استقرار بمب‌افکنهای فرانسوی و انگلیسی مورد لزوم حداقل سه ماه وقت لازم است. وگان در ۱۲ آوریل [۲۲ فروردین] پاریس را ترک گفت و برای مشورت با هم‌تایان انگلیسی‌اش مستقیماً به قاهره پرواز کرد. وی در ۱۷ آوریل [۲۷ فروردین] از بیروت به پاریس تلگراف کرد که عملیات مزبور در اواخر ماه ژوئن یا اوایل ژوئیه [اوایل تیر] آماده اجرا خواهد بود.<sup>۲۷</sup>

ولی در حالی که متفقین در جهت یک رویارویی قطعی با اتحاد شوروی حرکت می‌کردند، ناگهان با یورش گسترده نیروهای آلمانی به فرانسه و

کشورهای هلند و بلژیک، تمام برنامه‌های مزبور درهم ریخت. در سحرگاه ۱۵ مه ۱۹۴۵ [۲۵ اردیبهشت ۱۳۱۹] تانکهای آلمانی خاک بلژیک را درنوردیدند. هم‌زمان، چتربازان آلمانی نیز بر فراز هلند فرود آمدند. نیروهای ژرمنی آلمان در خاک فرانسه به پیش تاختند و شکاف عمیقی در خطوط دفاعی متفقین ایجاد کردند.

در این میان در تهران، کرنلیوس وان انگرت وزیر مختار ایالات متحد در ۱۵ مه [۲۵ اردیبهشت] به واشینگتن اطلاع داد که در پی گزارشهایی که در جریان دربارۀ بمباران باکو و تقویت نیروهای متفقین در خاورمیانه منتشر شده بود، ماتوی فیلمونوف، سفیر شوروی در تهران به مقامات ایرانی هشدار داده که «آلت دست بریتانیا» نشوند. انگرت که دست آلمانیها را در این خط و نشان کشیدن شورویها دخیل می‌دانست، در ادامه گزارش خویش افزود:

چنین به نظر می‌آید که سفارتهای شوروی و آلمان با هماهنگی و مشارکت نزدیکی در ایران عمل می‌کنند. ظاهراً هر دو - هر چند بنا بر انگیزه‌های متفاوت - مصمم هستند از مزایای ناشی از تفاهم روس و آلمان بهره‌برداری کامل کنند. تردید نیست که آلمان به امید تضعیف یا حتی نابودی نفوذ بریتانیا، شورویها را به اتخاذ رویۀ تجاوزکارانه‌تری نسبت به ایران ترغیب می‌کند. چنین به نظر می‌آید که مسکو نیز از امکان دستیابی بر چنین غنائم بی‌دردسر و کسب پیروزیهای سیاسی و نظامی سهل‌الوصول دچار وسوسه شده است.<sup>۳۸</sup>

اروین اتل وزیر مختار آلمان در تهران نیز در ۱۹ مه [۲۹ اردیبهشت] به برلین گزارش داد «هرگونه تضعیف انگلستان در عرصۀ کارزار جنگ در غرب، خود به خود موقعیت انگلیسیها را در ایران، و همچنین موقعیت شرکت نفت انگلیس و ایران را که برای امپراتوری بریتانیا از اهمیتی حیاتی برخوردار است، مختل خواهد ساخت.» وی در توضیح این نکته که شورویها خود را آماده می‌کنند که در پی شکست انگلستان، در ایران به نفع خود عمل کنند، اضافه کرد «تردید نیست که شاه و دولتش نسبت به خطری که از جانب اتحاد

شوروی ایران را تهدید می‌کند، کاملاً آگاهی دارند.» در ادامه گزارش او آمده بود «در صورت شکست انگلستان، موقعیت ایران در قبال همایه قدرتمند شمالی‌اش به علت پایان فشار متقابل انگلیسیها بسیار دشوارتر خواهد شد.»<sup>۳۹</sup> در همان روز سران نظامی فرانسه و انگلیس و ترکیه برای گفتگو در مورد اتخاذ یک استراتژی مشترک بر ضد قوای محور در بیروت ملاقات کردند. فرانسویها برای تقویت عزم و اراده ترکها پیشنهاد کردند که در صورت حمله آلمان یا شوروی به ترکیه، دو لشکر از نیروهای خود را که در سوریه مستقر بودند به کمکشان اعزام دارند. فرانسویها و انگلیسیها همچنین برای آخرین بار طرح حمله به قفقاز را پیش کشیدند ولی ترکها به علت نگرانی از تلافی شورویها حاضر به حمایت از این طرح نشدند. حتی پیشنهاد انگلیسیها مبنی بر استقرار نیرو در موصل نیز نتوانست باعث اطمینان خاطر ترکها گردد. بدین سان طرح یورش متفقین به قفقاز متفی شد.<sup>۴۰</sup>

در این میان در جبهه فرانسه نیروهای سریع و پرتحرک آلمان قوای اعزامی انگلیس را از قاره اروپا بیرون رانده، و برای متلاشی ساختن بقایای واحدهای فرانسوی وارد عمل شده بود. نیروهای آلمان در پی تصرف لاشاریته کنار رود لوآر بر قطار ویژه‌ای دست یافتند که اسناد محرمانه سرفرماندهی ارتش فرانسه را حمل می‌کرد. طرح محرمانه تهاجم متفقین بر قفقاز نیز در میان این اسناد بود که افسران اطلاعاتی ارتش آلمان آن را فوراً به برلین فرستادند.<sup>۴۱</sup>

ستاد فرماندهی ارتش انگلیس به‌رغم اوضاع فرانسه و متفی شدن طرح حمله به شوروی، به تهیه و تدارک مداخله نظامی در ایران ادامه داد. ولی تمام مقامات انگلیسی در این باب اتفاق نظر نداشتند؛ یکی از مخالفان اصلی سفیر انگلیس در تهران، سر ریدر بولارد بود که سالها در خاور نزدیک و ایران خدمت کرده بود. وی در ۲۴ مه ۱۹۴۰ [۳ خرداد ۱۳۱۹] به وزارت خارجه بریتانیا تلگراف کرد که به عقیده او «بی‌طرفی ایران نباید از سوی ما نقض گردد و حتی اگر بی‌طرفی [ایران] نخست از سوی روسها یا آلمانیها نقض شود، در صورتی که نتوانیم با نیرویی چشمگیر و اساسی برای حفاظت از حوزه‌های نفتی دست به کار شویم، هنوز هم بهترین سیامتی که می‌توانیم در پیش

گیریم رعایت سفت و سخت بی طرفی ایران است.» ولی این استدلال بولارد، سر آنتونی ایدن وزیر خارجه انگلیس را متقاعد نساخت؛ وی پنج روز بعد پاسخ داد که در مورد بی طرفی ایران «به صورتی جداگانه رسیدگی خواهد کرد».<sup>۴۲</sup>

افسران ستاد نیروهای مشول مداخله در ایران، در روزهای ۲۱ تا ۲۴ ژوئن [۳۱ خرداد - ۳ تیر] برای تعیین نهایی جزئیات کار در بمبئی گرد آمدند. دغدغه خاطر اصلی آنها تصرف پالایشگاه آبادان بدون آسیب دیدن تأسیساتش بود. آنها که در مورد ضرورت یک اقدام غافلگیرانه اتفاق نظر داشتند، طرحهای مختلفی را برای بررسی ارائه دادند. یکی از افسران پیشنهاد کرد که نیرویی مرکب از ۲۰۰۰ سرباز توسط چهار رزمنه او یا دو ناوشکن، در ساعات اولیه بامداد و به نحوی غیرمنتظره به شطالعرب اعزام گردد. این طرح پذیرفته نشد زیرا در صورت نزدیک شدن کشتیهای جنگی به بندر، آنها به سادگی شناسایی می شدند و حتی یک مسلسل نیز می توانست بر نیروهای متمرکز در عرشه کشتی تلفات سنگینی وارد آورد.<sup>۴۳</sup>

پیشنهاد دیگر استقرار نیرو در کشتیهای تجاری و انتقال آنها به مقصد تحت عنوان حمل کالای تجاری بود. براساس این طرح قرار بود سربازها با اختفاء سلاحهایشان خود را به صورت کارگران هندی در آورده و پس از پهلو گرفتن در بندر به مقامات ایرانی یورش آورده و به راهنمایی برخی از کارمندان شرکت نفت انگلیس و ایران و پیش از آن که نیروهای ایرانی فرصت واکنش یابند نقاط مهم پالایشگاه را تصرف کنند. حاضران در جلسه با این طرح موافقت کردند و تصمیم گرفته شد که یک گردان از سربازهای هندی در این طرح به کار گرفته شود. قرار بر آن شد که یک گردان دیگر نیز در حمایت از این حرکت غافلگیرانه در خسروآباد واقع در جنوب آبادان پیاده شود و برای تقویت گردان اول اعزام گردد. گردان سوم نیز می بایست به صورت احتیاط در نظر گرفته شود که در صورت ناموفق بودن اقدامات مذکور در قصبه پیاده شوند.

در ۲۹ ژوئن [۸ تیر] لئوپولد امیری وزیر امور هندوستان به کابینه جنگی اطلاع داد که یک لشکر همراه با واحدهای لازم جهت استقرار در پایگاه



عملیاتی و حفاظت از خطوط مواصلاتی، برای اعزام به ایران و عراق آماده می‌شود. تیپ نخست که از وسایل نقلیه موتوری و توپخانه اسب‌کش برخوردار بود در اواخر ژوئیه [اوایل مرداد] آماده اعزام می‌شد و تیپ دیگری نیز در اواخر سپتامبر [اوایل مهر] آماده حرکت بود.<sup>۴۴</sup>

در این میان ژوزف استالین نیز برای دستیابی به خواسته‌های توسعه‌طلبانه‌اش، از شکست متفقین در فرانسه استفاده کرد. نیروهای شوروی در اواسط ژوئن [اوایل تیر] استونی و لتونی و لیتوانی را تصرف کردند. دو هفته بعد نیز نیمه شرقی رومانی را اشغال کردند. سپس توجه استالین به ایران و ترکیه معطوف شد.

در ۲ ژوئیه [۱۱ تیر] ماتویی فیلیمونوف سفیر شوروی در تهران، نیات دولت متبوع خود را برای اروین اتل وزیر مختار آلمان تشریح کرد. به گفته فیلیمونوف دولت شوروی خواستار «حقوق ترانزیتی مطمئن» از طریق راه آهن ایران و «مناطق آزاد» در خلیج فارس بود. دولت شوروی همچنین مؤکداً خواستار زدودن نفوذ بریتانیا در ایران بود. به گفته فیلیمونوف ایران می‌توانست استقلال سیاسی خود را حفظ کند، ولی هیچ «قدرت ثالث» دیگری نمی‌توانست در ایران از «نفوذ سیاسی» برخوردار گردد. وی ضمن انتقاد از سیاستهای رضاشاه، اظهار داشت که توده‌های ایرانی حاضر نخواهند بود که «برای همیشه با وضع اجتماعی فلاکت‌بار خویش» بازند.<sup>۴۵</sup>

رضاشاه از خصومت روزافزون آلمان و مشارکت فزاینده آلمان و شوروی به خشم آمده بود. حتی رادیو برلین نیز چندبار شخص شاه را به باد انتقاد گرفته بود. رضاشاه [در ۴ تیر ۱۳۱۹] دکتر متین دفتری، نخست‌وزیر آلمان‌خواه خود را معزول کرده و علی منصور را که بیشتر به بی‌طرفی شهرت داشت به جانشینی او برگزیده بود. برای رفع شکوه و گلایه سفیر انگلیس مبنی بر آن که جراید تصویر یک‌جانبه و آلمان‌خواهانه‌ای از وقایع جنگ منتشر می‌کنند، برای ترجمه گزارشهای رویتر تعدادی کارمند آشنا به زبان انگلیسی در خبرگزاری رسمی پارس به کار گرفته شدند.<sup>۴۶</sup>

در این میان بر دامنه فشار شورویها بر ایران و ترکیه افزوده شد. در ۲۵ ژوئن [۴ تیر] مولوتوف در ملاقات با سفیر ایتالیا، ترکیه را به خاطر ادعای آن

که «حاکم بلامنازع بفازهاست»، مورد انتقاد قرار داد و ترکیه را متهم ساخت که «اتحاد شوروی را در مناطق جنوب شرقی باطوم تهدید می کند.»<sup>۴۷</sup> برلین نیز به نحو فعالانه‌ای از اینگونه حرکات شوروی پشتیبانی می کرد. در اول ژوئیه ۱۹۴۰ [۱۰ تیر ۱۳۱۹] یوآخیم فون ریبین تروپ وزیر خارجه آلمان به فرانتس فون پاپن سفیر خود در آنکارا دستور داد «برای استفاده از نفوذ خود جهت بهبود روابط ترکیه و شوروی، اقدامی به عمل نیاورد.»<sup>۴۸</sup>

در همان روز در لندن، کابینه جنگی که از فشار فزاینده شوروی بر ایران و ترکیه و همچنین احتمال شورشهای آلمان خواهانه در عراق و تسلیم نیروهای فرانسوی در سوریه، نگران شده بود دستور اعزام نیرو به خلیج فارس را صادر کرد. در ۳ ژوئیه [۱۲ تیر] رؤسای ستاد اجرای طرح «تراوت» را که متضمن اعزام یک لشکر از نیروهای هندی به حوزه‌های نفتی ایران بود توصیه کردند.<sup>۴۹</sup>

آلمانها در ۳ ژوئیه [۱۲ تیر] با انتشار بخشی از اسناد سرفرماندهی ارتش فرانسه که جزئیات طرح بمباران چاههای نفت قفقاز را در بر داشت، بر بحران موجود در روابط شوروی و ترکیه و ایران و انگلیس دامن زدند. نشریات شوروی این اسناد را به عنوان دلایل همدستی ایران و ترکیه در این طرح مورد تأکید قرار دادند. دولت ترکیه بیانیه ضعیفی در رد ادعای شورویها منتشر کرد. جراید ایران نیز از این ادعای شورویها اظهار شگفتی کرده و مدعی شدند ایران از این توطئه اطلاعی نداشته است.<sup>۵۰</sup>

فیلیمونوف سفیر شوروی در تهران با استفاده از این تحولات، در ۷ ژوئیه ۱۹۴۰ [۱۶ تیر ۱۳۱۹] درخواستهای محرمانه‌ای دایر بر تفویض کنترل آذربایجان و سواحل دریای خزر و صدور اجازه استفاده از فرودگاههای گوناگون کشور و واگذاری راه آهن ایران به دولت شوروی را تسلیم دولت ایران کرد. این موضوع چنان جدی بود که مقامات ایرانی حتی جرأت نکردند وصول چنین خواسته‌هایی را اعلام کنند. فردای آن، انگرت وزیر مختار ایالات متحد در تهران شایعه خواسته‌های شوروی و بدگمانی مقامات ایرانی را مبنی بر آن که شورویها برای هجوم به کشور بهانه‌جویی می کنند، به واشینگتن گزارش کرد. علی منصور در ۱۰ ژوئیه [۱۹ تیر] با نگرانی زیاد از اتل وزیر مختار آلمان در

تهران پرسید که آیا از علل موضع خصمانه‌ای که شوروی اتخاذ کرده اطلاع دارد یا نه. منصور وصول هرگونه تقاضائی را از مقامات شوروی منکر شد ولی آلمانیها از طریق وابسته نیروی هوایی خود در بلغارستان نسخه‌ای از متن تقاضای شورویها را به دست آوردند.<sup>۵۱</sup>

اتل به مقامات وزارت خارجه آلمان هشدار داد که ایرانیان بویژه از آلمانیها خشمگین می‌باشند، مخصوصاً پس از برنامه رادیویی ۱۹ ژوئیه [۲۸ تیر] رادیو آلمان که شخص شاه و دولتش را به باد حمله گرفته بود. بنا بر گزارش اتل، همه در ایران بر این باور بودند که «ایران با یک جبهه مشترک روس و آلمان روبرو است».<sup>۵۲</sup>

شولنبورگ، سفیر آلمان در شوروی در گزارش ۱۱ ژوئیه [۲۰ تیر] خود روابط شوروی با ایران و ترکیه را «وخیم» توصیف کرد. به گفته او مقامات ایرانی معتقد بودند که «کتاب سفید [آلمان در باره طرحهای ستاد فرماندهی ارتش فرانسه] دولت شوروی را به اتخاذ اقداماتی بر ضد ایران واداشته است». در ادامه گزارش شولنبورگ آمده بود: «با این حال [ساعد] سفیر ایران در مسکو با هوش تر از آن است که نداند اسناد کتاب سفید تنها بهانه‌ای برای اقدام دولت شوروی است و اگر این مورد پیش نیامده بود، مسکو صرفاً بهانه دیگری پیدا می‌کرد».<sup>۵۳</sup>

شوروی بر ضد ترکیه نیز دست به کار شد و به صورت محرمانه خواستار واگذاری پایگاههایی در داردانل و اعاده ولایات اردهان و قارص که در گذشته به روسیه تعلق داشت، گردید. رفیق صیدام نخست‌وزیر ترکیه بدون چون و چرا این خواسته‌ها را رد کرد و در ۱۲ ژوئیه [۲۱ تیر] در برابر مجلس کبیر ملی ترکیه حاضر شد و اتهامات دولت شوروی را مبنی بر همدستی ترکها [در طرح حمله به قفقاز] رد کرد. وی اعلام داشت که دولت ترکیه با عملیات خصمانه بر ضد شوروی موافقت نکرده بود ولی اینک مصمم است برای حفاظت از مرزهایش در برابر تجاوز از نیروهای مسلح خویش استفاده کند. تنها دیپلمات خارجی که اجازه حضور در این اجلاس مجلس کبیر را یافت، سفیر انگلیس بود. ترکها حدود یک میلیون نفر را به خدمت فرا خواندند، بلوف استالین را پاسخ دادند و نسبت به حمایت نظامی بریتانیا ابراز اعتماد

کردند.<sup>۵۴</sup>

فون‌پاپن، سفیر آلمان در ترکیه که بخوبی می‌دانست مکو از یک عملیات نظامی پرخرج و پرخطر برضد ترکیه پرهیز خواهد کرد، در ۱۲ ژوئیه [۲۱ تیر] به مقامات وزارت خارجه آلمان توصیه کرد که بهتر است اینک ایران مورد توجه قرار گیرد، زیرا اگر «روسیه شوروی بخواهد از این موقعیت بهره‌برداری کرده در جهت خلیج فارس به سوی دریا پیشروی کند، وضعیتی متفاوت در پیش خواهد بود».<sup>۵۵</sup>

در ۱۵ ژوئیه [۱۹ تیر] وابسته نظامی آلمان در تهران به برلین گزارش کرد که همه در انتظار تهاجم شوروی هستند. دو روز بعد کنسول آلمان در تبریز گزارش داد که ارتش ایران در جنوب شهر، مانورهایی را ترتیب داده است. در ادامه گزارش او آمده بود که ایرانیان نیروهای ذخیره را احضار کرده و واحدهایی به جلفا و مرز شوروی اعزام داشته‌اند.<sup>۵۶</sup> رین‌تروپ در ۱۵ ژوئیه [۲۴ تیر] به اتل وزیر مختار آلمان در تهران اطلاع داد که «وساطت آلمان در هرگونه اختلاف ایران و شوروی، به هیچ‌وجه نمی‌تواند مطرح باشد».<sup>۵۷</sup>

دو روز بعد در ۱۷ ژوئیه [۲۶ تیر] وزارت خارجه انگلیس به این نتیجه رسید که هیتلر و لمستالین بر ضد بریتانیا متحد می‌باشند و هیتلر امیدوار است با تشویق شوروی به حرکت در جهت خلیج فارس، مانع از جاه‌طلبی‌های او در اروپا گردد. در این میان در هندوستان نیز تیپ نهم هندی، یعنی نخستین واحد نیروی «تراوت» آماده حرکت به سوی بصره می‌شد. ناوگانی مرکب از ۱۹ کشتی، از جمله سه ناو نفربر در بندر بمبئی گرد آمد تا تیپ مزبور را منتقل سازد.<sup>۵۸</sup>

برخورد نظامی بریتانیا و شوروی بر سرایران قریب‌الوقوع به نظر می‌رسید. مولوتوف در اول اوت [۱۵ مرداد] در برابر شورای عالی سوویتها اظهار داشت اتحاد شوروی از طرح‌های افشاء شده متفقین برای حمله به قفقاز و پرواز هواپیماهای بیگانه بر فراز باکو و باطوم نگران است. مولوتوف با «غیرقابل تحمل» خواندن این‌گونه پروازها، اعلام داشت: «هرگونه تکرار [این امر]... فقط به پیچیده‌تر شدن روابط ما با همسایگانمان منجر خواهد شد.» وی اظهار داشت که اتحاد شوروی به «تشدید هشیاری و مراقبت خود در مرزهای

جنوبی شوروی» وادار گفته است.<sup>۵۹</sup>

صبح فردای آن، سفیر ترکیه در مسکو به سر استافورد کریپس، سفیر بریتانیا در شوروی اظهار داشت اگرچه سخنرانی مولوتوف بیانگر آن است که هنوز «شوروی در مورد موضع خود در قبال ایران و ترکیه تصمیمی اتخاذ نکرده است ولی در آماده ساختن زمینه لازم در صورتی که دولت شوروی تصمیم به اقدام گرفت، موضع تهدیدکننده‌ای بر جای گذاشته است». کریپس به لندن هشدار داد که «اینک دیر شده است، احتمالاً بسیار دیر شده است».<sup>۶۰</sup>

در واقع با آن که نیروهایی برای اعزام فوری به ایران در آستانه حرکت بودند، باز هم احتمالاً بسیار دیر شده بود. زیرا در همان روز کابینه جنگی انگلیس تشکیل جلسه داد و موافقت کرد لشکر پنجم هندی را که قرار بود به خلیج فارس اعزام شود روانه شمال افریقا کند. این تصمیم در پی وصول درخواست فوری ژنرال ویول از قاهره اتخاذ شد. ویول برای رویارویی با نیروهای ایتالیایی به افراد بیشتری احتیاج داشت. بعلاوه، از آن بیم داشت که اعزام یک لشکر به بصره، شوروی را به اشغال ایران تحریک کند. نکته دیگری که ویول بدان اشاره کرد این بود که لشکر پنجم هندی که تنها از دو تیپ سرباز تشکیل می‌شد و عملاً فاقد توپهای ضدهوایی بود، ضعیفتر از آن است که بتواند از حوزه‌های نفتی ایران دفاع کند. لرد لینلیتگو نایب‌السلطنه هند و همچنین ژنرال سر رابرت کاسلز فرمانده کل نیروهای هندی از نقطه نظر او حمایت کردند.<sup>۶۱</sup>

طولی نکشید که بحران مسئله ایران بنا به دلایلی چند فروکش کرد: استالین از آن بیم داشت که در صورت اشغال ایران، انگلیسیها با بمباران حوزه‌های نفتی قفقاز در مقام تلافی برآیند، بعلاوه تلاشهای او برای واداشتن شاه به اعطای یک رشته امتیازات سیاسی - به شیوه‌ای که در مورد دولتهای بالتیک و رومانی به کار گرفته بود و موفق شده بود - به نتیجه نرسید. شاه لجوج و یکدنده ایران در عین حال که از هیچ اقدامی جهت پرهیز از رویارویی فروگذار نمی‌کرد، مصمم بود که در مقابل هرگونه تهدیدی ایستادگی کند. همانگونه که انگرت وزیر مختار ایالات متحد در ۹ اوت ۱۹۴۵

[۱۸ مرداد ۱۳۱۹] گزارش داد:

شاه از نقش یک مهره بی‌اختیار در صفحه‌لغزنده شطرنج قدرتها بیزار بود و به نحو تأثرانگیزی سعی داشت چنین وانمود کند که سیاست خود را دنبال می‌کند و نه [سیاست] یک قدرت بزرگ را. به علاوه، نمی‌خواهد ایران چه صوراً و چه عملاً به یک تحت‌الحمایه تبدیل شود. و از آنجایی که وی هنگام به خشم آمدن بسیار لجوج و یکدنده می‌شود، می‌گویند اخیراً به وزیر خارجه‌اش دستور داده است که هیچ نرمش بی‌جایی در قبال خواسته‌های شوروی نشان داده نشود. زیرا او عزم راسخ دارد که ایالات شمالی [ایران] را به هر قیمتی که شده از دست ندهد... جالب آن است که در حال حاضر امنیت نهایی ایران در ارتباط نزدیک با مبارزات بریتانیا تلقی می‌شود.<sup>۶۲</sup>

در خلال ماه اوت ۱۹۴۵ در حالی که هواپیماهای آلمان هر شب انگلستان را بمباران کرده و نیروهای آلمانی خود را برای هجوم به سواحل انگلیس آماده می‌ساختند، سرنوشت انگلستان به هیچ‌وجه روشن نبود. رهبران شوروی نیز در مسکو این تحولات را با دقت دنبال می‌کردند. پرواز بمب‌افکنهای آلمانی، کماکان ادامه یافت ولی از سقوط قریب‌الوقوع انگلستان نشانه‌ای آشکار نبود. در اواسط اوت [اواخر مرداد] استافورد کریپس سفیر بریتانیا در شوروی گزارش داد که تداوم مقاومت انگلیسیها مقامات شوروی را تحت تأثیر قرار داده است.<sup>۶۳</sup> دیپلماتهای غربی نیز در همان ایام در موضع شوروی نسبت به ایران و ترکیه پدیدار شدن نوعی نرمش و انعطاف را احساس کردند. در ۱۵ اوت [۲۴ مرداد] والتر ترستون وزیر مختار ایالات متحد آمریکا در مسکو گزارش داد: «شاید این امر که شایعه فشار [شوروی] بر ترکیه اخیراً با شدت کمتری مطرح است، نشانه آن باشد که شورویها تصمیم گرفته‌اند حرکتی فعال در این منطقه را به تعویق افکنند».<sup>۶۴</sup>

استالین تصمیم گرفت با توجه به سرسختی ایران و ترکیه که حمایت انگلیس را نیز پشت سر داشتند، موقتاً و تا روشن شدن تکلیف انگلیس، از

شدت فشار سیاسی خود بکاهد. علاوه بر آن مقامات شوروی متوجه شدند که ارتش آلمان نیز واحدهای جدیدی در امتداد مرزهای غربی خود مستقر کرده است. هیتلر در ۹ اوت [۱۸ مرداد] به سرفرماندهی ارتش خود دستور داده بود که طرح «سازندگی شرق» را به مرحله اجرا در آورد. دستور استقرار دوازده لشکر آلمانی در لهستان صادر شد.<sup>۶۵</sup>

در حالی که زمستان نزدیک می‌شد و انگلستان نیز هنوز سرسختانه مقاومت می‌کرد، استالین تصمیم گرفت هرگونه اقدامی را بر ضد ایران لااقل تا بهار آینده به تعویق افکند. این فرصت و فراغت زمستانی به ستاد فرماندهی ارتش شوروی اجازه داد که صحنه عملیاتی ایران را با دقت بیشتری مورد بررسی قرار دهد. سرهنگ سرگئی م. اشتینکو، از افسران ستاد بخش عملیاتی ستاد فرماندهی، این مهم را بر عهده گرفت. بررسی او اوضاع جغرافیایی و صنایع و هدفهای نظامی و محورهای نفوذی احتمالی جهت لشکرکشی به ایران و عراق را شامل می‌شد.<sup>۶۶</sup>

در این میان در حالی که هر روز بر تعداد هواپیماهای سرنگون شده آلمانی بر فراز انگلستان افزوده می‌شد و نیروی هوایی سلطنتی بریتانیا به نحو اعجاب‌آوری توان رزمی خود را حفظ کرده بود، از شور و شوق هیتلر برای تصرف انگلستان کاسته شد. وی در ۹ سپتامبر ۱۹۴۰ [۱۸ شهریور ۱۳۱۹] دستور داد اقداماتی که به منظور حمله به انگلستان صورت گرفته بود، متوقف گردد و کشتیهایی که بدین منظور گرد آمده بودند، پراکنده شوند. وی سپس توجه خود را به شرق معطوف داشت، چرا که در آنجا بود که نیروهای روسی مستقر در شرق رومانی دستیابی آلمان را بر چاههای نفت با ارزش رومانی در مخاطره افکنده بودند.<sup>۶۷</sup>

هیتلر بر آن بود که حتی‌الامکان توجه شوروی را از بالکان به نقطه‌ای دیگر جلب کند. در یاسلار کارل ریدر در ۲۶ سپتامبر [۴ مهر ۱۳۱۹] به هیتلر اظهار داشت اگر بتوان شوروی را در شرق مدیترانه درگیر جنگ با انگلیس ساخت، شاید آلمان بتواند از رویارویی با شوروی اجتناب کند. هیتلر موافقت کرد که باید شوروی را در پیشروی به سوی ایران و هند ترغیب نمود.<sup>۶۸</sup>

مقامات آلمانی تصمیم گرفتند که برای تقسیم غنائمی که انتظار می‌رفت

پس از سقوط انگلستان دست آید، از دولت شوروی دعوت کنند که به دولتهای محور - آلمان و ایتالیا و ژاپن - ملحق شود. بنابراین در ۱۷ اکتبر ۱۹۴۵ [۲۵ مهر ۱۳۱۹] از دولت شوروی دعوت شد که برای گفتگو درباره «تعیین مجدد [مرزها] در مقیاسی جهانی» نماینده‌ای به برلین اعزام دارد. استالین موافقت کرد که مولوتوف را اعزام نماید.<sup>۶۹</sup>

مقامات دولت انگلیس که از این تحولات اطلاع یافته بودند، در تلاش جهت خنثی کردن برنامه آلمانیها، خودشان پیشنهادهای متقابلی را تسلیم روسها کردند. در ۲۲ اکتبر [۳۰ مهر] استافورد کریپس، سفیر انگلیس در مسکو طرحی را برای انعقاد یک معاهده به وزارت خارجه شوروی تسلیم کرد که بر اساس آن دولت انگلیس متعهد می‌شد در صورتی که شوروی مورد تجاوز قرار گیرد به آن کشور کمک کند و پس از جنگ نیز از پیوستن به هر گونه ائتلاف ضد شوروی اجتناب ورزیده و حاکمیت شوروی را بر مناطق اشغالی بالتیک به رسمیت بشناسد. در مقابل نیز شورویها می‌بایست متعهد شوند در قبال انگلستان نیز همان رویه دوستانه‌ای را اتخاذ کنند که در برابر آلمان در پیش گرفته‌اند و در قبال ایران و ترکیه نیز سیاست «بی‌طرفی دوستانه» اتخاذ کنند. این طرح پیشنهادی با وعده امتناع از حمله به خاک شوروی - و بویژه باکو و باطوم - نوعی تهدید تلویحی را نیز در برداشت. مقامات شوروی این پیشنهاد را حتی مورد بحث هم قرار ندادند.<sup>۷۰</sup>

مذاکرات آلمان و شوروی در ۱۲ نوامبر [۲۱ آبان] آغاز شد. ریبین‌تروپ به مولوتوف اطمینان داد که «شکست انگلستان قطعی است و سرانجام دیر یا زود به شکست خود اذعان خواهد کرد.» سپس نظریات هیتلر را پیرامون ضرورت اقدام اتحاد شوروی و آلمان و ایتالیا و ژاپن برای مشخص ساختن «مناطق نفوذشان... به صورتی تقریبی» تشریح کرد. ریبین‌تروپ با اشاره به توسعه آلمان و ایتالیا و ژاپن در جهت جنوب، از مولوتوف پرسید «آیا توجه روسیه نیز در درازمدت برای دستیابی بر مدخلی طبیعی به دریا، به سوی جنوب معطوف نخواهد شد؟» هنگامی که مولوتوف پرسید منظور کدام دریا است، ریبین‌تروپ نیز پرسید آیا در درازمدت برای روسیه مناسبترین راه وصول به دریای آزاد در جهت خلیج فارس و دریای عمان قرار ندارد؟



مولوتوف با اشاره به آن که برای روشن تر شدن اصطلاح «مناطق نفوذ» به مطالعه بیشتری نیاز دارد، از پاسخ صریح به پرسش ریبین تروپ طفره رفت.<sup>۷۱</sup>

در خلال مذاکراتی که در دو روز بعدی جریان داشت مولوتوف شخصاً با هیتلر مذاکره کرد. هیتلر بر ضرورت تداوم دوستی و همکاری آلمان و شوروی تأکید داشت. مولوتوف نیز اظهار داشت که هر دو کشور باید به همکاری خود ادامه داده و از جنگ با یکدیگر پرهیز کنند. ولی هنگامی که موضوع مذاکرات به مسائل حماستری چون نظارت شوروی بر فنلاند یا داردانل رسید، گفتگوها متشنج شد و کسب هرگونه توافق نظر دشوار به نظر آمد. در ۱۴ نوامبر [۲۳ آبان] یعنی آخرین شب اقامت مولوتوف در برلین ضیافت شامی که به افتخار او ترتیب یافته بود به علت حمله هوایی انگلیس مختل شد. در حالی که مهمانان در زیرزمینی پناه گرفته بودند، ریبین تروپ بار دیگر مولوتوف را مخاطب قرار داد و خاطر نشان ساخت که مسئله اساسی آن است که آیا اتحاد شوروی برای انحلال قطعی امپراتوری بریتانیا آمادگی لازم را داشته و در موقعیتی قرار دارد که بتواند همکاری کند؟» سپس پیش نویس طرحی را جهت انعقاد یک پیمان چهارجانبه آلمان و ایتالیا و ژاپن و اتحاد شوروی به مولوتوف تسلیم کرد.

پروتکل محرمانه‌ای نیز ضمیمه این طرح بود که براساس آن پیشنهاد شده بود «اتحاد شوروی خواسته‌های ارضی خود را در جنوب قلمرو ملی اتحاد شوروی، در جهت اقیانوس هند اعلام دارد.» مولوتوف کماکان نظری ابراز نداشت. ریبین تروپ نیز همچنان می‌خواست بداند که آیا «اتحاد شوروی اصولاً با اندیشه دستیابی به بندری در اقیانوس هند هم‌رأی است یا خیر؟» مولوتوف در تلاشی دیگر جهت طفره رفتن از ارائه پاسخ صریح به این گونه مسائل، پرسید اگر هم‌اکنون برنده جنگ با انگلیس معلوم شده است، پس چرا هیتلر از «مبارزه مرگ و زندگی» بر ضد انگلیس سخن می‌گوید؟ روز بعد مولوتوف همراه با پیشنهادهای آلمان به مسکو بازگشت.<sup>۷۲</sup>

انگلیسیها که از مفاد این مذاکرات مطلع شده بودند، علناً آلمان را به فروش ایران متهم کردند. این اتهام چنان مقامات ایران را نگران ساخت که در

۱۴ نوامبر [۲۳ آبان] جواد عامری کفیل وزارت خارجه ایران با خشم و نگرانی به انگرت وزیر مختار امریکا اظهار داشت که ملاقات اخیر مولوتوف با هیتلر «دلیل دیگری در اثبات این مدعاست که سیاست شوروی عاری از هرگونه مبانی اخلاقی است.» عامری معتقد بود که آلمان و شوروی برای دستیابی به اهدافشان از هیچ وسیله‌ای فروگذار نخواهند کرد.<sup>۷۳</sup>

چهار روز بعد اروین اتل وزیر مختار آلمان در تهران به مقامات وزارت خارجه آلمان هشدار داد که «این تبلیغات [انگلیسیها] توانسته است در مشوش ساختن ذهن محافل رسمی ایران و تهییج تجار ایرانی موفق شود.» علی منصور، نخست‌وزیر ایران در مورد این مسئله با او تماس گرفته بود ولی وی از این مسئله اظهار بی‌اطلاعی کرده بود. با این همه اتل به وزارت خارجه اطلاع داد که برای مذاکرات بعدی منتظر رهنمودهایی است. به گفته او «صدور بیانیه‌ای مبنی بر آن که هنگام بازدید مولوتوف از برلین مذاکره‌ای درباره ایران صورت نگرفته است، می‌تواند اثری آرام‌بخش داشته باشد.»<sup>۷۴</sup> در همان روز در برلین نیز دو تن از مقامات دیپلماتیک ایران، از ارنست فون وایتسکر معاون وزارت خارجه آلمان خواستند که در باره علل سفر اخیر مولوتوف اطلاعاتی در اختیارشان قرار دهد. وایتسکر نگرانیهای حمید سیاح (مدیرکل وزارت امور خارجه) و موسی نوری اسفندیاری (وزیرمختار ایران) را بی‌مورد دانست و این شایعات را به «تحریکات انگلیسیها» نسبت داد. اروین اتل نیز در تهران رویه مشابهی در پیش گرفت و در ۲۳ نوامبر [۲ آذر] به وایتسکر گزارش داد که اظهار اطمینانهای وی «تأثیر آرام‌بخشی» بر نخست‌وزیر ایران برجای نهاده است.<sup>۷۵</sup>

در این میان استالین طرح پیمان چهارجانبه را مورد بررسی قرار داد و تصمیم گرفت در صورت موافقت هیتلر با الحاق نکاتی چند در باب فنلاند و داردانل آن را بپذیرد. مولوتوف پاسخ رسمی دولت شوروی را در ۲۵ نوامبر ۱۹۴۵ [۴ آذر ۱۳۱۹] به شولنبورگ، سفیر آلمان در شوروی تسلیم کرد. دولت شوروی اصرار داشت که آلمان نیروهای خود را از فنلاند - «که به منطقه نفوذ اتحاد شوروی تعلق داشت» - فراخواند و تقاضا کرد که از حق استقرار پایگاههایی در حول و حوش داردانل برخوردار گردد. منطقه نفوذ شوروی نیز

می‌توانست با تغییر عباراتی چند به صورتی که در پیشنهاد آلمان مطرح شده بود، مورد پذیرش قرار گیرد. مقامات شوروی می‌خواستند که این مسئله به صورت ذیل قید شود: «منطقه جنوب باکو و باطوم [واقع در ماوراء قفقاز] در جهت کلی خلیج فارس به عنوان مرکز اهداف آتی اتحاد شوروی شناخته می‌شود.»<sup>۷۶</sup>

دو هفته بعد استالین تنی چند از مقامات عالی‌رتبه شوروی را فراخواند تا آنها را از سیاست محرمانه‌ای که در نظر داشت اتخاذ کند، مطلع سازد. ژنرال ف. ی. گولیکوف فرمانده بخش اطلاعاتی ارتش شوروی پس از بازگشت از این جلسه، صاحب‌منصبان ارشد ستاد خویش را با رعایت تمام نکات امنیتی چون برقراری پستهای نگهبانی در کنار درهای دفتر و ضرورت امضاء فهرست مدعوین جلسه، فراخواند. وی در این جلسه پس از تأکید بر محرمانه بودن دستور کار، اظهار داشت که بزودی آلمان انگلستان را شکست خواهد داد و دست اتحاد شوروی برای تصرف حوزه‌های نفتی انگلیس در ایران و گذرگاههای استراتژیکی که از خاورمیانه می‌گذرند، باز خواهد شد. سپس به تشریح استراتژی استالین پرداخت که لغو پیمان عدم تجاوز آلمان و شوروی را نیز در موقع مقتضی شامل می‌شد. گولیکوف به اعضاء ستاد خویش اطمینان داد که در این میان احتمال حمله آلمان به شوروی بسیار ضعیف است، زیرا هیتلر و ژنرالهایش «دیوانه و مجنون» نیستند و «قصد خودکشی ندارند.»<sup>۷۷</sup>

رهبران شوروی در مورد هیتلر و ژنرالهایش در اشتباه کامل بودند. هنگامی که هیتلر در ۲۵ نوامبر [۴ آذر] از مفاد پیشنهادهای متقابل استالین مطلع شد، خشم و جودش را فرا گرفت. خواسته‌های شوروی در مورد فنلاند و داردانل به هیچ وجه قابل قبول نبود. جنگ با شوروی اجتناب‌ناپذیر بود. سرفرماندهی ارتش آلمان در ۱۸ دسامبر ۱۹۴۵ [۲۷ آذر ۱۳۱۹] دستورالعمل شماره ۲۱ خود - یعنی طرح عملیات بارباروسا - را که نقشه حمله به شوروی بود، صادر کرد.<sup>۷۸</sup>

چند هفته بعد در ۱۹ ژانویه ۱۹۴۱ [۲۹ دی ۱۳۱۹] در حالی که هنوز پاسخ آلمان به پیشنهادهای متقابل استالین نرسیده بود، مولوتوف به شولنبورگ،

سفیر آلمان در مسکو اظهار داشت که «دولت شوروی روی پاسخ سریع آلمان حساب می‌کند.» شولنبورگ به مولوتوف اطمینان داد که اصلاً جای نگرانی نیست و تأخیر حاصله ناشی از مذاکرات گسترده‌ای است که بین دیگر قدرتهای محور در جریان است. مولوتوف این توضیح را پذیرفت.<sup>۷۹</sup>

در این میان انگلیسیها نیز نقشه خود را برای مداخله احتمالی در ایران و عراق روز آمد کردند. آنها با توجه به عواملی چون افزایش خطر آلمان در خاورمیانه، در طرح عملیاتی «هرینگ» تجدیدنظر کردند و نام آن را به «ساباین» تغییر دادند. در ۲۱ فوریه ۱۹۴۱ [۲ اسفند ۱۳۱۹] ارتشبد سرکلود اوکینلک فرمانده کل نیروهای هند تحلیل جدیدی از وضع موجود را به ویول تسلیم داشت. او کینلک معتقد بود که انگلستان می‌بایست برای مقابله با یورش احتمالی قوای محور از طریق ترکیه یا مناطق جنوبی اتحاد شوروی و قفقاز به عراق برنامه‌ریزی کند. به عقیده او در صورت چنین تغییر و تحولی، احتمال داشت که نیروهای شوروی نیز از فرصت استفاده کنند و از طریق قفقاز راهی ایران و ترکیه شوند. او کینلک از آن بیم داشت که عناصر طرفدار قوای محور نیز در عراق قدرت را در دست بگیرند و دولتهای محور بتوانند از پایگاههای هوایی شمال عراق بر ضد بریتانیا استفاده کنند.<sup>۸۰</sup>

ستاد سرفرماندهی نیروهای هند پیشنهاد کرد که برای پیشگیری از حمله روسها یا نیروهای محور به ایران و عراق، نیرویی در بصره مستقر گردد. نیرویی که نخست شطالعرب و حوزه‌های نفتی ایران را تحت تصرف در آورد، سپس به سوی بغداد پیشروی کند و مناطق مهم و حیاتی شمال عراق را در اختیار بگیرد. برای این عملیات، دست کم به نیرویی معادل سه لشکر، به اضافه یک لشکر مکانیزه احتیاج بود. این عملیات مسائل لجستیک مهمی را پیش می‌آورد. او کینلک، کمبود جدی تهیلات حمل و نقل دریایی را خاطر نشان ساخت و متذکر شد برای انتقال و استقرار نیرویی معادل یک لشکر به بصره دست کم به ۱۳ روز وقت احتیاج است. وی پیشنهاد کرد در حالی که تدارک لازم جهت اعزام لشکر نخست در جریان است، برای برنامه‌ریزیهای لازم یک ستاد سپاه تشکیل شود علاوه بر آن پیشنهاد کرد که -با در نظر داشتن رهنمودهای ویول- فرماندهی عملیاتی این نیرو را ستاد او بر عهده

گنجد و فرماندهی خاورمیانه حمایت هوایی لازم را ارائه دهد. در این میان رضاشاه نیز اقدامات دفاعی کشور خویش را تحت بررسی داشت. همچنان که بهار ۱۹۴۱ [۱۳۲۵] نزدیک می‌شد بسیاری از ایرانیان از آن بیم داشتند که روسها به تشویق آلمان به کشورشان هجوم آورند. بنابراین شاه از شورای عالی جنگ خواست که طرح مفصلی در بررسی اقدامات دفاعی لازم جهت مقابله با تهاجم احتمالی شوروی تهیه کند. به عقیده سرلشکر حسن ارفع مرزهای شمالی ایران قابل دفاع نبود لهذا وی توصیه کرد که تدارکات نظامی و نیروهای کشور در بخشهای کوهستانی و صعب‌العبور مرکزی و جنوبی ایران متمرکز گردند. به عقیده او در صورت هجوم نیروهای روسیه، دولت می‌توانست به این منطقه متقل گردد و یک نیروی سبک و پرتحرک نیز بر جای ماند تا با انهدام پلها و جاده‌ها و خطوط آهن پیروی دشمن را کند سازد.<sup>۸۱</sup>

اما سرتیپ علی رزم‌آرا نظر دیگری داشت؛ وی معتقد بود که ارتش ایران باید دفاع از کل مرزهای شمالی را هدف قرار دهد. در آن صورت شورویها مجبور می‌شدند برای عبور از مرز با ارتش درگیر شوند. شورای عالی جنگ نظر رزم‌آرا را پذیرفت، زیرا جرأت نمی‌کرد ناتوانی ارتش را در دفاع از مناطق شمالی کشور به شاه گزارش کند. شاه طرح رزم‌آرا را پذیرفت. ارفع این تصمیم شاه را بدان تعبیر کرد که خود شاه نیز واقعاً به توان مقاومت ایرانیان در برابر روسها اعتقادی ندارد و صرفاً خواستار آن است که با نمایش عزم و اراده خود مبنی بر دفاع از مرزهای ایران، شورویها را از یورش به ایران منصرف کند.

در امتداد محورهای نفوذی مختلفی که به مناطق شمالی ایران راه می‌یافت، استحکاماتی احداث شد. در اطراف تنگه باریک و استراتژیکی دره دیز که در جنوب شهر مرزی جلفا قرار داشت، مقادیری مواد منفجره تی‌ان‌تی کار گذاشته شد. در اطراف گردنه مهم شبلی نیز استحکاماتی مشتمل بر محل استقرار ادوات توپخانه که بوسیله خطوط تلفنی به یکدیگر مرتبط بودند، احداث شد. در امتداد جاده آستارا به رشت نیز یک رشته مواضع دفاعی ایجاد گردید.<sup>۸۲</sup>

مقامات شوروی با آن که هنوز در مورد پیشنهاد ۲۵ نوامبر ۱۹۴۵ [۶] آذر ۱۳۱۹] خود پاسخی از هیتلر دریافت نداشته بودند، به تهیه و تدارک لازم جهت پیشروی در ایران مشغول بودند. طرح عملیاتی ستاد فرماندهی شوروی در ماه مارس [اسفند] تکمیل شد. براساس این طرح قرار بود نیروهای شوروی در ده نقطه از آسیای میانه و قفقاز به ایران هجوم آورند. محور اصلی این تجاوز جاده جلفا-تبریز-تهران را در برمی‌گرفت. ستونهای دیگری نیز در کنار این محور، مسیرهای رضائیه و کرانه‌های دریای خزر را تحت پوشش می‌گرفتند. علاوه بر آن قرار بود که بندر انزلی نیز هدف یک حمله آبخاکی قرار گیرد. نیروهای مستقر در آسیای میانه نیز از طریق گرگان راهی تهران می‌شدند و از طریق عشق‌آباد به سوی مشهد پیشروی می‌کردند. در این طرح مسیرهای اختیاری نیز برای پیشروی بسوی مناطق جنوبی ایران در جهت خلیج فارس در نظر گرفته شده بود.<sup>۸۳</sup>

مقامات شوروی امیدوار بودند از سوی انگلیسیها مداخله‌ای در کار آنها صورت نگیرد. با این همه در صورت مداخله نظامی انگلیس، ارتش سرخ پیش‌بینی کرده بود که احتمالاً در حوالی کرمانشاه و شمال عراق با نیروهای مزبور درگیر شود. در طرح عملیاتی تهاجم به ایران آمده بود «در صورتی که خاک ایران به صحنه جنگ بر ضد شوروی تبدیل شود، آنگاه این محور پیشروی عملیاتی [رواندوز به بغداد] اهمیت فوق‌العاده‌ای می‌یابد زیرا کوتاه‌ترین راه را تا بغداد تشکیل می‌دهد... در صورت بروز جنگ با اتحاد شوروی نیروهای انگلیسی می‌توانند از طریق راه راوندوز، با طی کمترین مسافت از بنادر خلیج فارس یا مدیترانه به بخشهای شمال شرقی ایران و مرزهای ماوراء قفقاز اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی، نیرو اعزام دارند».<sup>۸۴</sup>

با آن که ناهمواریهای جغرافیایی و وسعت چشمگیر خاک ایران طراحان نظامی شوروی تحت تأثیر قرار داده بود، ولی مانع قابل توجهی برایشان محسوب نمی‌شد. براساس بررسی آنها «تمام راههای صحنه جنگ [در ایران] مآلاً از نوعی مناطق کوهستانی عبور می‌کند. محور اصلی پیشروی [مسیر جلفا-تهران] از گذرگاههای فرعی بسیاری برخوردار است که امکان فائق آمدن

بر خطوط دفاعی نیروی مخالف را میسر می‌سازد.» از این رو طراحان نظامی شوروی معتقد بودند که «مناطق کوهستانی صحنه جنگ ایران، مانع طبیعی غیرقابل عبوری در بر ندارد.»<sup>۸۵</sup>

ستاد فرماندهی ارتش سرخ در ماه مارس [اسفند] برنامه‌ریزیهای لازم را برای مانورهای گسترده‌ای که قرار بود ارکان ستاد و فرماندهی مناطق نظامی ماوراء قفقاز و آسیای میانه در ماه مه [اردیبهشت ۱۳۲۵] انجام دهند آغاز کرد. در آوریل [فروردین] سرهنگ اشتینکو، شخصاً برنامه‌های تکمیل شده مانورهای مناطق نظامی ماوراء قفقاز و آسیای میانه را برای تصویب، تسلیم ارتشبد نیکلای ف. واتوتین، معاون ریاست ستاد فرماندهی ارتش نمود. واتوتین طرح مزبور را پذیرفت و به اشتینکو اطلاع داد که یا خود او و یا شخص ریاست ستاد فرماندهی، سرپرستی عملیات مزبور را برعهده خواهد گرفت.<sup>۸۶</sup>

در این بین در عزم و اراده انگلیسیها نیز برای مقابله با پیشروی نیروهای شوروی یا آلمان بوی خلیج فارس تغییری حاصل نشده بود. در ۱۹۲۱ [۲۴ اسفند ۱۳۱۹] افسران ستاد فرماندهی نیروی خاورمیانه و ستاد سرفرماندهی ارتش هند برای بررسی نهایی جزئیات طرح عملیاتی «ساباین» - طرح دفاع از عراق و حوزه‌های نفتی ایران - در قاهره تشکیل جلسه دادند. در خلال این گردهم‌آیی، ژنرال ویول اکثر پیشنهادهای ژنرال اوکینلک را در مورد عملیات مزبور پذیرفت و حتی وسایل ارتباط مستقیم اوکینلک را با وزارت جنگ در لندن، ترتیب داد. سه لشکر از نیروهای هندی (لشکرهای ششم و هشتم و دهم) برای عملیات «ساباین» در نظر گرفته شده بود. انگلیسیها نه تنها از احتمال پیشروی روسها نگران بودند، بلکه مایل بودند عراق را نیز که عناصر طرفدار آلمان، دولت انگلیس خواه آن را در معرض سقوط قرار داده بودند، تحت کنترل در آورند. با توجه به نگرانیهای موجود مبنی بر آن که در صورت کودتای عناصر هوادار قدرتهای محور در عراق، این احتمال وجود داشت که نیروهای هندی نتوانند خود را بموقع بدانجا برسانند، در گردهم‌آیی قاهره تصمیم گرفته شد یک نیروی ضربتی مرکب از واحدهای انگلیسی مستقر در فلسطین نیز علاوه بر قوای ارتش هند، در نظر گرفته

شود.<sup>۸۷</sup>

ولی سیر رویدادها بسیار سریعتر از حد انتظار انگلیسیها بود. در خلال ماههای مارس و آوریل ۱۹۴۱ [فروردین ۱۳۲۰] نیروهای آلمانی بلغارستان و یوگوسلاوی و یونان را اشغال کردند. در ماه مه [اردیبهشت] هم نیروهای آلمانی و هم نیروهای ایتالیایی متحد آنها در بخشهای شرقی مدیترانه مستقر بودند. نیروهای دولت ویشی نیز که حاضر به همکاری با دولتهای محور شده بود، سوریه را تحت کنترل داشتند. میدانهای نفتی و سوسه‌انگیز ایران دیگر چندان از دسترس هیتلر دور به نظر نمی‌آمد. هیتلر که مصمم بود به محض آمادگی نیروهایش به اتحاد شوروی هجوم آورد، در تشویق شوروی به حمله به ایران شور و شوقی نشان نمی‌داد. در چنین موقعیت ماعدی بود که گروهی از عناصر هوادار دول محور در عراق، دست به اقداماتی زدند که باعث شد امکان دستیابی هیتلر بر نفت خلیج فارس بیش از پیش شود.



## فصل سوم

# جنبش آزادیبخش اعراب متحد طبیعی ماست

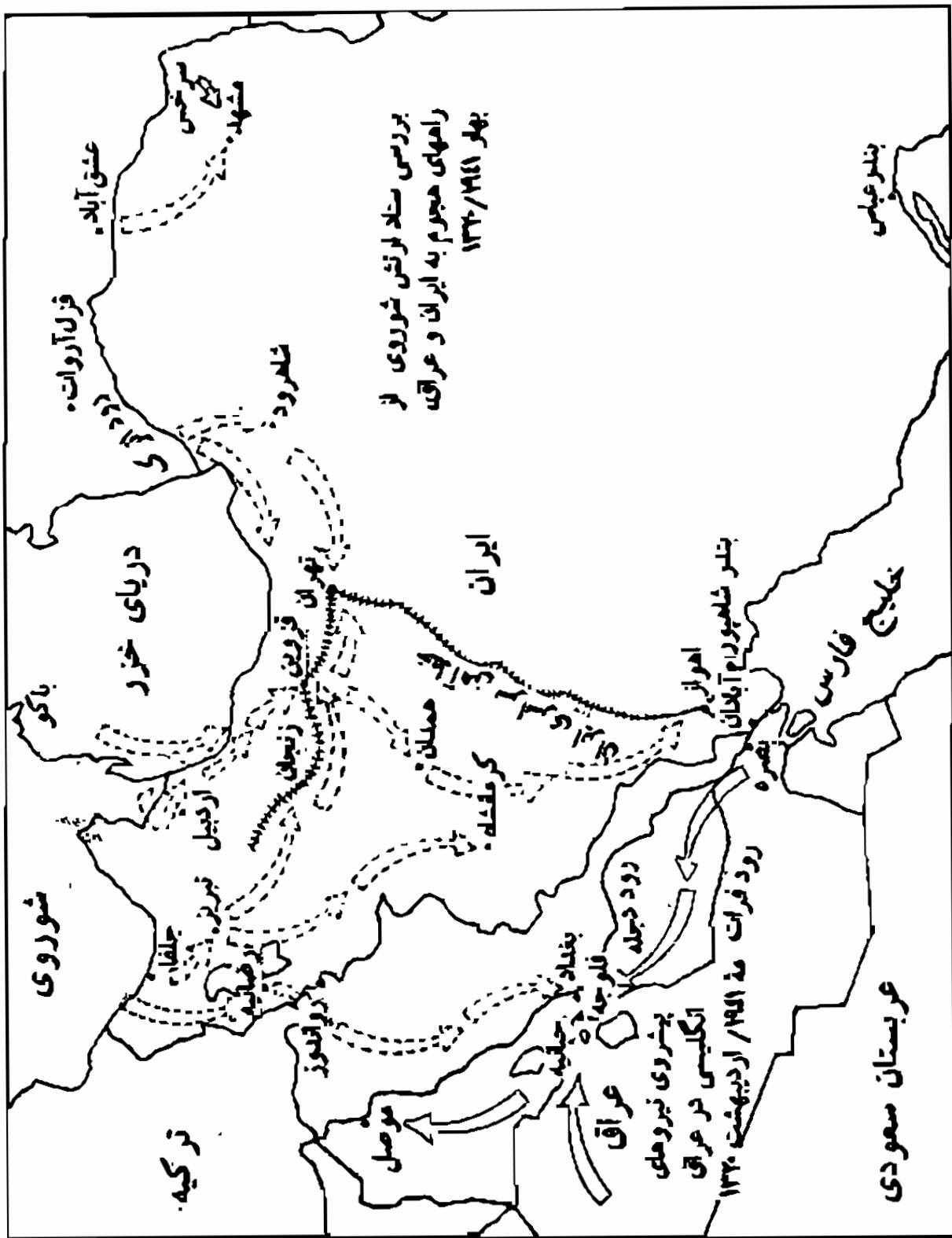
در ساعات نخست روز دوم آوریل ۱۹۴۱ [۱۳ فروردین ۱۳۲۰] خدمتکاری امیر عبدالاله نایب‌السلطنه لاغراندام و جوان عراق را از خواب بیدار کرد و به او گفت که سربازان عراقی در حال محاصره کاخ سلطنتی هستند. شاهزاده جوان که متوجه شد کودتایی در کار است با لباس خواب گریخت و تا طلوع آفتاب در یکی از نقاط شهر بغداد پنهان شد.<sup>۱</sup>

صبح آن روز بانوی مُحجبه‌ای خود را به سفارت امریکا رساند و تقاضای ورود کرد. پل‌بَنشو سفیر ایالات متحد دریافت که بانوی مذکور شخصی جز امیر عبدالاله نیست که قصد تحصن دارد. سفیر اتوموبیل خود را فراخواند و شاهزاده را در زیر تشک صندلی عقب آن مخفی ساخت و همراه با همسرش در حالی که پرچم امریکا در جلوی اتوموبیل در اهتزاز بود از شهر خارج شد. آنها از یکی دو پاسگاه بازرسی که کودتاچیان برای دستگیری شاهزاده برقرار کرده بودند به سلامت گذشتند و پس از خروج از شهر بسرعت راهی پایگاه نیروی هوایی سلطنتی انگلیس در جابیه شدند که در ۸۰ کیلومتری غرب بغداد قرار داشت. در آنجا امیر عبدالاله توسط یک هواپیمای انگلیسی به بصره منتقل شد و در یکی از ناوهای جنگی دولت بریتانیا پناه گرفت. در این میان شورشیان عراقی در بغداد، حکومت را در دست گرفتند.

رهبری شورش را رشید عالی گیلانی برعهده داشت که از نخست‌وزیران سابق عراق بود و طرفدار آلمان محبوب می‌شد. رشید عالی گیلانی با چهار سرهنگ عراقی که کنترل پادگانهای نظامی اطراف بغداد را برعهده داشتند متحد شده بود.

ولی چهره اصلی این حرکت حاج محمد امین‌الحسینی مفتی اعظم فلسطین بود. وی به علت فعالیت‌های ضدصهیونیستی و ضدانگلیسی خود در فلسطین تحت تعقیب مقامات انگلیسی قرار داشت و در ۱۹۳۹ [۱۳۱۸] از بازداشت آنها گریخته و به عراق پناه آورده بود. در آنجا آرمان او مبنی بر ایجاد یک امپراتوری بزرگ و مستقل پان‌عرب، هواداران مشتاقی یافت. حاج امین‌الحسینی بنا به توصیف خانم فریا استارک، وابسته مطبوعاتی سفارت انگلیس «مرد خوش‌سیمایی بود که به‌رغم موهای سفیدش جوان می‌نمود. عمامه‌اش چون هاله‌ای بر سر او می‌درخشید، چشمهایش آبی روشن و درخشان بود و تلالؤ خاصی داشت، همانند تلالؤ شهاب ثاقبی که اندک زمانی قبل به زمین افتاده بود... با چهره‌ای غمگین و نگاهی زهر آلود»<sup>۲</sup> مفتی اعظم فلسطین برای بیرون راندن انگلیسیها از خاورمیانه و کوتاه کردن دست یهودیها از فلسطین، تبلیغ مبارزه مسلحانه می‌کرد. در آن زمان عراق هنوز از متحدان انگلیس به شمار می‌رفت و هنگامی که جنگ آغاز شد، سفارت آلمان در بغداد را تعطیل کرد. ولی سفارت ایتالیا هنوز برقرار بود و در واقع مرکز تحریکات و دسایس دول محور محبوب می‌شد. علاوه بر آن حاج امین‌الحسینی موفق شده بود با فریتس گروبا سفیر سابق آلمان در بغداد که اینک در برلین بود از نو ارتباط محرمانه برقرار سازد.

امیر عبدالاله نایب‌السلطنه عراق که انگلیس خواه بود به جای برادرزاده‌اش، ملک فیصل دوم که شش سال پیش نداشت بر عراق حکومت می‌کرد. دسایس و تحریکات حاج امین‌الحسینی و رشید عالی و چهار تن از سرهنگان ارتش عراق، امیر عبدالاله را واداشت که در مارس ۱۹۴۱ [اسفند ۱۳۱۹] دست به کار شود و در مقام پیشگیری از هرگونه توطئه مخالفین، دستور انتقال نظامیان مزبور را به نقاط دورافتاده کشور صادر کند. ولی مخالفین بمحض آگاهی از این دستور امیر عبدالاله، فوراً دست به کار شدند.



پشروی نیروهای انگلیسی در عراق، مه ۱۹۴۱ / اردیبهشت ۱۳۲۰؛ بررسی ستاد ارتش شوروی از راههای هجوم به ایران و عراق، بهار ۱۹۴۱/۱۳۲۰

آنها پس از تسخیر قدرت در ۲ آوریل [۱۲ فروردین ۱۳۲۵] رشید عالی را به عنوان رئیس دولت جدید اعلام کردند. رشید عالی بخوبی می‌دانست که آلمانیها و ایتالیاییها هنوز دورتر از آن هستند که بتوانند به نحوی مؤثر به کمک عراق بشتابند. بنابراین برای جلوگیری از مداخله نظامی انگلیس از در مذاکرات سیاسی وارد شد. اما سر کینان کورنوالیس سفیر جدید بریتانیا در عراق از سر حزم و احتیاط خود را از این مذاکرات کنار می‌کشید.

هنگامی که خبر شورش عراق به لندن رسید وینستون چرچیل دستور داد پیش از آن که عراقیها بتوانند آلمانیها را به مداخله فراخوانند و حوزه‌های نفتی انگلیس و ایران در مخاطره افتد، شورش رشید عالی سرکوب شود. نخست‌وزیر انگلیس در ۸ آوریل [۱۸ فروردین] به حکومت هند فرمان داد که فوراً یک لشکر به بصره اعزام دارد. طرح «ساباین» به مرحله اجرا در آمد. ژنرال او کینلک به تیپ اول لشکر دهم هندی که قرار بود به مالزی اعزام گردد دستور داد که راهی بصره شود و به چرچیل قول داد که تا ماه ژوئن [خرداد] ۵ تیپ دیگر نیز بدانجا اعزام دارد. چهار روز بعد در ۱۲ آوریل [۲۲ فروردین] تیپ بیستم هندی و اعضاء ستاد لشکر دهم هندی کراچی را به مقصد بصره ترک گفتند.<sup>۳</sup>

این اقدامات سریع و ناگهانی، ارتش و یول فرمانده کل نیروهای انگلیس در خاورمیانه را نگران ساخت. و یول نسبت به «تصمیم حماس» چرچیل مبنی بر مداخله در عراق خوشبین نبود و در ۱۵ آوریل [۲۵ فروردین] به وی هشدار داد که در حال حاضر «با تمام قوا در جبهه سیرنائیک [لیبی] و یونان درگیر هستم و هیچ قوایی را نمی‌توانم به عراق اختصاص دهم.» با این حال رؤسای ستاد از او خواستند که برای تقویت پایگاه هوایی حیاتی که بدون نیروی محافظ مکفی در نزدیکی بغداد قرار داشت، فوراً قوایی از فلسطین اعزام دارد. و یول پاسخ داد که نیروهای مستقر در فلسطین توانایی لازم جهت این اقدام را ندارند.<sup>۴</sup>

در این میان کورنوالیس سفیر انگلیس در عراق نیز در ۱۶ آوریل [۲۶ فروردین] با اعلام خبر ورود قریب‌الوقوع یک تیپ از نیروهای هندی به بصره، رشید عالی را غافلگیر کرد. کورنوالیس با اشاره به اوضاع بحرانی جبهه

جنگ در مصر خاطر نشان ساخت که دولت بریتانیا قصد دارد با استفاده از مفاد قرارداد ۱۹۳۹ عراق و انگلیس، نیرویی را از طریق عراق به فلسطین اعزام دارد، بنابراین خواستار صدور اجازه ورود نیرویی به بصره است. رشیدعالی این درخواست را با اکراه پذیرفت، مشروط بر آنکه نیروی مزبور از یک تیپ مختلط تجاوز نکند و فوراً از خاک عراق عبور کنند. رشیدعالی از یک رویارویی زودرس با انگلیسیها نگران بود. افزون بر آن، اعتقاد داشت که چهار لشکر عراقی که در اختیار دارد می‌تواند در صورت لزوم با یک نیروی محدود انگلیسی مقابله کند.<sup>۵</sup>

ناوگان حامل تیپ بیستم ارتش هند در ساعت دو و نیم بعد از ظهر ۱۸ آوریل [۲۸ فروردین] وارد آبراه شطالعرب شد. ناو یارا که در اصل یک کشتی استرالیایی بود که چند توپ ۴ و ۳ اینچی بر آن سوار کرده بودند، نیز ناوگان مزبور را همراهی می‌کرد. به تدریج که ناو مزبور در شطالعرب پیشروی می‌کرد، خدمه آن با نگرانی سایه روشن کرانه‌های عراقی شط را زیر نظر داشتند. با طلوع خورشید، تأسیسات عظیم پالایشگاه آبادان پدیدار شد. گروهی از ایرانیان و انگلیسیهای کنجکاو برای تماشای امتداد کرانه‌های ایرانی شط گرد آمده بودند. کارمندان انگلیسی شرکت نفت و افراد خانواده‌هایشان به نشانه شادمانی و خوشحالی از ورود نیروهای انگلیسی، ابراز احساسات می‌کردند. چهار ناو جنگی ایرانی نیز که در آن اطراف لنگر انداخته و توپهایشان را روکش برزنتی پوشانده بود نیز در حین عبور یارا پرچمهایشان را به علامت سلام بالا بردند. تیپ مزبور بدون آن که با مقاومتی روبرو شود در بصره پیاده شد و در اسرع وقت کلیه نقاط حساس اطراف شهر را در اختیار گرفت.<sup>۶</sup>

در این میان در بغداد، رهبران عراق تصمیم گرفته بودند که اگر انگلیسیها نیروی بیشتری پیاده کنند، دست به مقاومت بزنند. نیروهای عراقی از لحاظ تدارکات نظامی در مضیقه بودند، بنابراین رشید عالی از سفیر ایتالیا خواست که بوسیله هواپیما مقادیری تفنگ و مهمات برایشان ارسال گردد. در مقابل وعده داد که پایگاههای هوایی عراق را در اختیار نیروهای محور قرار دهد.<sup>۷</sup> در ۲۵ آوریل [۲۵ فروردین] چرچیل دستور داد لاقل سه تیپ دیگر به

بصره اعزام شود. وی از کورنوالیس خواست که به مقامات عراقی اطلاع دهد که نیروهای مستقر در بصره به فلسطین اعزام نخواهند شد، بلکه آنها در نظر دارند در بصره یک پایگاه عمده ایجاد کنند. از سفیر انگلیس خواسته شد که «خودش را درگیر توضیح و توجیه» نکند.<sup>۸</sup>

در برلین نیز آلمانیها در واکنش به پیاده شدن نیروهای انگلیسی در بصره، دست به کار شدند. در ۲۱ آوریل [اول اردیبهشت] ریین تروپ وزیر خارجه آلمان به هیتلر اظهار داشت که آلمان تنها از طریق هوایی می‌تواند کمکهای فوری در اختیار عراق قرار دهد، چون در حال حاضر به علت بعد مسافت استقرار واحدهای نیروی هوایی آلمان در عراق «به هیچ وجه امکان‌پذیر نیست». افزون بر آن ریین تروپ اصولاً در مورد خواست مقاومت عراقیها در برابر انگلیس تردید داشت.<sup>۹</sup>

یک هفته بعد در ۲۷ آوریل [۷ اردیبهشت] ریین تروپ به هیتلر گزارش داد در حالی که ۶۰۰ تن اسلحه برای کمک به شورشیان تهیه شده است، مقامات نیروی هوایی طرحی را نیز جهت مداخله مستقیم در عراق تحت بررسی دارند. این مهمات در اصل قرار بود به ایران ارسال شود ولی اینک این امکان وجود داشت که پس از ورود محموله مزبور به ترکیه آن را به عراق ارسال دارند. از حکومت ویشی نیز خواسته شده بود که از طریق سوریه، تسلیحاتی به عراق ارسال دارد. در همان روز ریین تروپ به رشیدعالی تلگراف زد که نیروهای محور «از دولت کنونی عراق... در مبارزه‌اش با انگلستان پشتیبانی کرده و هرچه در امکان داشته باشند انجام خواهند داد».<sup>۱۰</sup>

در ۲۸ آوریل [۸ اردیبهشت] کورنوالیس، سفیر انگلیس در بغداد به رهبران عراقی صریحاً اعلام داشت که فردای آن روز ۲۵۰۰ نفر دیگر از نیروهای انگلیسی وارد بصره خواهند شد. رشید عالی شورای دفاع را فراخواند و تصمیم گرفته شد دست به مقابله نظامی بزنند. شورای دفاع که می‌دانست نیروهای عراقی مستقر در اطراف بصره از توانایی رزمی لازم برخوردار نیستند، هدف مناسب‌تری را انتخاب کرد: پایگاه نیروی هوایی سلطنتی بریتانیا در حبانیه.<sup>۱۱</sup>

در خلال ساعات شب ۲۹ و ۳۰ آوریل [۹ و ۱۰ اردیبهشت] نیروهای عراقی

همراه با واحدهای توپخانه عراق حبانیه را که جز یک رشته سیم خاردار و ۱۴ ساختمان سیمانی امکانات دفاعی دیگری نداشت، در محاصره گرفتند. یک طرف حبانیه به رود فرات منتهی می‌شد و فلات مرتفعی نیز روبروی آن قرار داشت. نیروی موجود در حبانیه از حدود ۱۲۰۰ چریک محلی - اکثراً واحدهای کرد و آسوری - و یک اسواران زرهی مرکب از ۱۸ زره‌پوش سبک تشکیل می‌شد. تسلیحات «سنگین» آن از چند مسلسل و خمپاره‌انداز تجاوز نمی‌کرد. بعلاوه، کادر آموزشی آن نیز حدود ۱۰۰۰ مربی و دانشجو را دربرمی‌گرفت، و از میان هواپیماهایش نیز فقط ۵۶ فروند قابلیت پرواز داشت که آن هم بیشتر از انواع هواپیماهای دوباله قدیمی بود. در ۲۹ آوریل [۹ اردیبهشت] نیز ۴۰۰ نفر از هنگ یکم سلطنتی با هواپیما بدانجا اعزام و نیروهای حبانیه تا اندازه‌ای تقویت شده بودند.<sup>۱۲</sup>

در سحرگاه ۳۰ آوریل [۱۰ اردیبهشت] نیروهای عراقی با اعزام فرستاده‌ای تقاضا کردند که تمام فعالیتهای هوایی پایگاه متوقف شود. افسر هوایی فرمانده حبانیه تقاضای عراقیها را نپذیرفت و تهدید کرد که در صورت مداخله آنها در پروازهای آموزشی پایگاه در مقام تلافی برخورد خواهد آمد. در حالی که پایگاه حبانیه عملاً به گروگان گرفته شده بود، طرفین در فضایی آکنده از تشنج منتظر تحولات بعدی نشستند. روز بعد قوای حبانیه اجازه یافت در صورت عدم عقب‌نشینی نیروهای عراقی دست به حمله بزند. تعداد بیشتری از افراد و واحدهای توپخانه عراقی در فلات مشرف بر پایگاه مستقر شدند و طولی نکشید که تعداد واحدهای عراقی به نیرویی معادل دو تیپ کامل و ده آتشبار توپخانه رسید. برای نیروهای انگلیسی مستقر در حبانیه، حتی عقب‌نشینی نیز مستلزم بر جای گذاشتن تلفات سنگین بود.

در سحرگاه دوم مه [۱۲ اردیبهشت] چرچیل طی یک پیام رادیویی به قوای حبانیه اطلاع داد «اگر ضربه می‌زنید، ضربه‌ای محکم بزنید»<sup>۱۳</sup> با طلوع آفتاب هواپیماهای انگلیسی بر فراز فلات مشرف بر پایگاه به پرواز درآمدند؛ نخستین بمبهای آنان دقیقاً رأس ساعت پنج بامداد بر نیروهای عراقی فرو ریخت. چند دقیقه بعد توپخانه عراق پایگاه را زیر آتش گرفت. زد و خورد تمام صبح آن روز ادامه یافت. هواپیماهای انگلیسی در میان انفجار حاصل از

آتش توپخانه فرود آمده و خدمه پرواز به سرعت سوخت و مهمات به آنها می‌رساندند. در ساعت ۱۵ بامداد که بمباران هوایی بتدریج مؤثر واقع شد، آتش توپخانه عراق رو به کاهش نهاد؛ ولی به محض آن که بمباران هوایی کاهش می‌یافت، توپخانه عراق بر فعالیت خود می‌افزود. صدمات حاصله از آتش توپخانه عراق بر تأسیسات پایگاه حیانیه، به نحو معجزه‌آسایی اندک و ناچیز بود. در بغداد، رشیدعالی که از تحولات آن روز نگران شده بود برلین را برای ارسال سریع کمک تحت فشار گذاشته، حتی خواهان اعزام فوری فریتس گروبا به بغداد شد.<sup>۱۴</sup>

در لندن خبر درگیری حیانیه، چرچیل را بر آن داشت که فرماندهی کل نیروهای انگلیسی مستقر در عراق را به ویول تفویض کند. چرچیل فوراً از فرمانده نیروهای خود در خاورمیانه خواست که یک قوای امدادی در فلسطین فراهم آورد. نیروی مستقر در بصره دورتر از آن بود که بتواند کمک مؤثری ارائه نماید.<sup>۱۵</sup>

ویول به نحوی خشمگین پاسخ داد که «همیشه به شما هشدار داده‌ام که در شرایط فعلی به هیچ‌وجه نمی‌توان به عراق کمک کرد... نیروهای من در همه‌جا با حداکثر توانشان به کار گرفته شده‌اند.» ولی چند ساعت بعد - و پس از بررسی مجدد اوضاع - ویول به لندن اطلاع داد که صرفاً برای مرعوب داشتن عراقیها یک تیپ مکانیزه در فلسطین تشکیل خواهد داد. چرچیل از این که ویول در این هنگام عزم و اراده راسخی نشان نداده بود، دلگیر بود.<sup>۱۶</sup>

در سحرگاه ۳ مه [۳ اردیبهشت] تعداد بیشتری از هواپیماهای انگلیسی بر فراز مواضع نیروهای عراقی به پرواز درآمدند و توپچیهای هراسان عراقی را به اختفاء واداشتند. در سایر نقاط عراق نیز بمب‌افکنهای انگلیسی بر اهداف مختلف هجوم آورده و بسیاری از یگانهای هوایی عراق را روی زمین منهدم کردند.<sup>۱۷</sup>

در همان روز رین تروپ به هیتلر اطلاع داد «در صورتی که گزارشهای واصله در مورد تعداد بالنسبه محدود نیروهای انگلیسی که در عراق پیاده شده‌اند صحیح باشد، به نظر می‌آید که برای ایجاد یک پایگاه تهاجمی از طریق عراق بر ضد انگلستان فرصت بزرگی فراهم شده است.» وی پیشنهاد کرد



که فوراً یک اسکادران هواپیمای جنگنده و بمبافکن برای حمایت از عراقیها اعزام شود. امکان داشت از طریق جزیره رودس که در اختیار ایتالیاییها بود و همچنین سوریه که تحت کنترل حکومت ویشی قرار داشت هواپیماهای آلمانی مستقر در یونان را به عراق اعزام کنند. هیتلر با آن که در مورد حجم سوخت موجود در عراق تردید داشت، اجازه داد که نیروی هوایی تدارکات لازم را آغاز کند.<sup>۱۸</sup>

در حبابیه نیز در خلال دو روز بعد در حالی که واحدهای گشتی بر مواضع عراقیها هجوم می آوردند، هواپیماهای انگلیسی نیز کماکان عراقیها را شبانه روز زیر آتش مسلسل و بمبهای خود داشتند.<sup>۱۹</sup>

در ۵ آوریل [۱۵ فروردین] ویول بوسیله رادیو به لندن اطلاع داده بود که یک تیپ مکانیزه ناقص در حوالی مرز عراق تأسیس می کند. وی با تأکید بر این نکته که اعزام قوای امدادی تا پیش از ۱۵ مه [۲۵ اردیبهشت] میر نیست، اصولاً در مورد توانایی چنین نیرویی و این که آیا حبابیه می تواند به مقاومت خود ادامه دهد ابراز تردید کرد. ویول اظهار داشت: «متأسفانه [این تلاش امدادی] را تنها می توانم به عنوان اقدامی با شانس موفقیت ناچیز تلقی کنم».<sup>۲۰</sup>

چرچیل که از گزارش ویول به خشم آمده بود به طعن اظهار داشت که ویول «در تمام این مدت یک لشکر سوار در فلسطین نگه داشته بی آنکه حتی مقدمات تشکیل یک ستون متحرک را سازمان دهد!» چرچیل گفت: «از موضعی که ژنرال ویول اتخاذ کرده عمیقاً نگرانم. چنین به نظر می آید که وی بررغم تعداد زیاد افرادی که در اختیار دارد حتی از لحاظ گردان و گروهان نیز در مضیقه است. تصور می کنم او از رمق افتاده است.» در عوض وی از آمادگی او کینلک در اعزام سریع نیروهای تقویتی به بصره راضی بود.<sup>۲۱</sup>

در ۵ مه [۱۵ اردیبهشت] رزمنان و یاران ناوگان دیگری را که تیپ بیست و یکم ارتش هند را به بصره می برد، در شطالعرب همراهی کرد. این بار نیز به هنگام عبور از برابر آبادان ناوگان جنگی ایران با به صدا آوردن سوتهایشان با ناوگان انگلیسی معارفه کردند ولی اینک بر خلاف دفعات پیش، از روکش برزنتی توپهای ناوگان دریایی ایران خبری نبود و یک گروهان سرباز ایرانی

نیز در پشت توپهای ضدهوایی مستقر بودند و ناوگان انگلیسی را تحت نظر داشتند. برای رزمنان و یاران، پیام ایرانیان آشکار بود: شاه به هیچوجه حاضر نیست اجازه دهد حق حاکمیت کشورش پایمال گردد.<sup>۲۲</sup>

با طلوع خورشید در سحرگاه ۶ مه [۱۶ اردیبهشت] آشکار شد که فلات مشرف بر حباتیه از حضور نیروهای عراقی خالی است. عراقیها رفته بودند؛ روحیه خود را از دست داده و شبانه فرار کرده بودند. نیروهای انگلیسی فوراً بر معدود قوای باقیمانده که راه را در شرق حباتیه سدود کرده بودند حمله برده و چندصد تن از آنها را به اسارت گرفتند. عصر همان روز هواپیماهای جنگی انگلیس یک ستون از نیروهای عراقی را که در جاده‌ای بدون پوشش بسوی حباتیه پیشروی می‌کردند شناسایی کرده و آن را بطور منظم زیر آتش مسلسل و بمب گرفتند. کل ستون اعزامی منهدم شد و صدها سرباز عراقی کشته شدند.<sup>۲۳</sup>

رشیدعالی که از نتیجه تحولات حباتیه روحیه خود را باخته بود، از آلمانیها خواست که برای ارسال مهمات و تسلیحات مورد نیاز افرادش فوراً اقدام کنند. آلمانیها نیز بی‌درنگ بر آن شدند تسلیحاتی را که قرار بود به ایران ارسال شود به نحوی به عراق برسانند ولی از آنجایی که مقامات ترکیه هیچگاه اجازه نمی‌دادند تسلیحات مزبور مستقیماً به عراق ارسال شود، دولت آلمان خود را محتاج مساعدت رضاشاه یافت. در ۶ مه [۱۶ اردیبهشت] ارنست ووثرمان معاون وزارت خارجه آلمان طی مخابره تلگرافی به اروین اتل وزیرمختار آلمان در تهران اطلاع داد: «به موجب دلایلی که در دست است ما بر این اعتقادیم که دولت ایران به‌رغم این که این مسئله را علناً آشکار نمی‌سازد، جانب عراق را دارد.»<sup>۲۴</sup> ووثرمان از اتل خواست که به‌صورت محرمانه با دولت ایران تماس حاصل کرده و همکاری آن دولت را برای حل و فصل این موضوع با ترکها، جلب کند. به گفته او «برای ما بررسی همه‌جانبه کلیه امکانات ارسال کمک تسلیحاتی به عراق از چنان اهمیتی برخوردار است که حتی حاضریم خطر پاسخ منفی دولت ایران را بپذیریم، [یعنی] حتی اگر این امر به منزله آن باشد که انگلیسیها نیز دیر یا زود از جریان امر مطلع شوند.»<sup>۲۵</sup>

بر آورد و وثرمان از موضع شاه در قبال عراق نادرست بود. در واقع نه تنها شاه نسبت به دولت عراق تمایلی دوستانه نداشت، بلکه از این تغییر و تحولات کشور همایه بیار هم نگران بود. شاه شورای عالی جنگ را فرا خواند و پیشنهاد کرد دو لشکر از نیروهای ایران برای سرکوب شورش اعزام گردند. به عقیده رضاشاه چنین اقدامی می‌توانست باعث جلب نظر مساعد انگلیسیها گردد. اگرچه در آغاز امرای لشکر جرأت مخالفت نداشتند، ولی بالأخره با خاطر نشان ساختن دشواریها و هزینه سنگین چنین لشکر کشی، نظر مخالف دادند. شاه نیز دیگر این موضوع را دنبال نکرد.<sup>۲۶</sup>

دو روز بعد، اتل به برلین گزارش کرد که دولت ایران حاضر نیست حمایت خود را از عراق علناً تأیید کند، تنها کسی که می‌توانست خواسته برلین را بر آورده کند شخص رضاشاه بود. به گفته اتل حتی نخست‌وزیر نیز نمی‌توانست واکنش شاه را در قبال چنین درخواستی پیش‌بینی کند، ولی آشکار بود که شاه از این که آلمان نتوانسته است حوایج تسلیحاتی ایران را تأمین کند، خشمگین است. در ادامه گزارش اتل آمده بود «دولت ایران اجازه نخواهد داد تسلیحاتی که وارد قلمروش شده است، خارج گردد».<sup>۲۷</sup>

در ۷ مه [۱۷ اردیبهشت] چرچیل با شور و سرور پادگان حبانیه را بخاطر «عملیات توانمند و فوق‌العاده‌اش که باعث شده بود اوضاع تا حدود قابل توجهی تحت کنترل در آید»، ستود و بدانها تبریک گفت. در ادامه این پیام آمده بود «ما همه مبارزه درخشان را که در پیش گرفته‌اید دنبال می‌کنیم. هر کمک و مساعدتی که میسر باشد، انجام خواهد شد. همچنان ادامه دهید». یک نیروی امدادی نیز تحت نام رمز «حَب فورس» که به تعجیل سرهم‌بندی شده و از تعدادی کامیون برای حمل افراد و ادوات توپخانه تشکیل شده بود در فلسطین ایجاد شد. در ۹ مه [۱۹ اردیبهشت] چرچیل به ویول دستور داد که با توجه به دشواریهای کنونی عراقیها با تمام توان از فرصت استفاده کند.<sup>۲۸</sup>

هیتلر که از وخامت روزافزون موقعیت شورشیان عراق نگران شده بود، به این نتیجه رسید که اگر بتواند ورق را به نفع خودش برگرداند فرصت بزرگی به دست خواهد آورد. عصر روز ۹ مه [۱۹ اردیبهشت] سه فروند هواپیمای بمبافکن هاینکل ۱۱۱ که در واقع عناصر جلو دار یک نیروی بزرگتر بودند

در حلب واقع در شمال سوریه بر زمین نشستند. مقامات محلی حکومت ویشی نیز از این امر بی‌اطلاع بودند. هیئت کوچکی مرکب از تعدادی از افسران رابط ستاد و دو نفر از مقامات وزارت خارجه آلمان، یعنی فریتس گروبا و رودولف ران همراه با این سه هواپیما به حلب آمده بودند. صبح فردای آن، گروبا همراه با دو فروند از هواپیماهای مزبور راهی موصل در شمال عراق شد. ران نیز با یک هواپیمای فرانسوی به دمشق رفت تا ژنرال هانری دانتس فرماندار منتصب حکومت ویشی را به کمک تسلیحاتی به عراق وادار سازد. گروبا صبح روز ۱۱ مه [۲۱ اردیبهشت] وارد بغداد شد. وی به دنبال ملاقات و گفتگو با رهبران عراقی متوجه شد که روحیه آنها هر لحظه خرابتر می‌شود؛ بنابراین ضمن مخابره تلگرافی به برلین تقاضا کرد: «حتی اگر برای نمایش هم شده، فوراً هواپیماهای آلمانی پدیدار شوند».<sup>۲۹</sup>

در پاسخ، صبح فردای آن سرگرد اکسل فون بلومبرگ فرمانده هواپیماهایی که قرار بود به عراق اعزام شوند، بمب افکن هاینکل خود را به پرواز در آورد و راهی فرودگاه رشید واقع در حومه بغداد شد. گروبا همراه با گروهی از شخصیتهای عراقی در فرودگاه منتظر ورود او بود. ولی همین که هواپیمای بلومبرگ به قصد فرود نزدیک فرودگاه شد، توپچیهای عراقی اشتباهاً وی را هدف قرار دادند. هواپیما چرخ می‌خورد و بر زمین نشست و هنگامی که هیئت مستقبیلین نزدیک شدند، ملاحظه کردند بلومبرگ که گلوله‌ای به گردنش اصابت کرده بود، جان سپرده است.<sup>۳۰</sup>

در این میان در ایران نیز مقامات انگلیسی از حضور پنج کشتی باری آلمانی و سه کشتی باری ایتالیایی که به علت شروع جنگ در بندر شاهپور گرفتار شده بودند، نگران شدند. آنها از این بیم داشتند که کشتیهای مزبور سعی کنند خود را در مدخل شطالعرب غرق کرده و بدین وسیله راه را بر عبور و مرور کشتیهای انگلیسی به بصره و آبادان ببندند. بنابراین در ۱۱ مه [۲۱ اردیبهشت] وزارت خارجه انگلیس از وزارت دریاداری خواست. که به دریادار کازمو موری گراهام افسر ارشد نیروی دریایی خلیج فارس دستور دهد برای جلوگیری از عملیات احتمالی کشتیهای آلمانی، اقدامات ضروری را به عمل آورد.<sup>۳۱</sup>

وزارت دریاداری ضمن ابراز موافقت با این درخواست وزارت خارجه خاطر نشان ساخت «برای پیشگیری از مدود شدن آبراه خورموسی از هیچ اقدام ضروری نباید فروگذار شود.» مقامات دریاداری هشدار دادند «در صورت بروز چنین حادثه‌ای [صدور] نفت از بصره قطع خواهد شد و نفقات و تدارکات را نیز نمی‌توان بدانجا ارسال داشت.» به گفته آنها «اینک هیچگونه ملاحظه سیاسی نباید مانع از آن شود که هواپیماهای ما هر موقع که می‌خواهند بر فراز آبهای ایران پرواز اکتشافی انجام دهند» و کشتیهای مزبور را تحت نظر داشته باشند. وزارت خارجه انگلیس نیز با مسئله بی‌طرفی ایران مواجه شد. به عقیده سر هوراس سیمور دستیار وزیر خارجه «تصمیم انجام پروازهای اکتشافی بر فراز آبهای ایران، تصمیمی جدی است و ممکن است به دخالت نیروی هوایی مستقر در اهواز منجر شود... از سوی دیگر، بستن آبراه خورموسی توسط کشتیهای آلمانی نیز از همه مخاطرات جدی‌تر است، و احتمال آن که دست به چنین کاری بزنند بسیار زیاد است.» سیمور تصمیم گرفت پروازهای اکتشافی محدودی را بر فراز بنادر ایران اجازه دهد. وزارت دریاداری نیز به دریادار گراهام اطلاع داد که اجازه دارد برای جلوگیری از حرکت کشتیهای محور - در صورت لزوم - در داخل آبهای ایران نیز دست به عملیات تعرضی بزند.<sup>۳۲</sup>

در ۱۳ مه [۲۳ اردیبهشت] چرچیل از ویول خواست که «نیروهای رشیدعالی را با حد اعلای قدرت سرکوب کند.» به گفته او «آنچه اکنون اهمیت دارد اقدام به عمل است، یعنی پیشروی سریع ستون متحرک، چونکه احتمالاً بزودی سروکله آلمانیها پیدا خواهد شد.» ویول با بی‌حالی پاسخ داد که «برای تسویه این ماجرای کسالت‌بار عراق هر آنچه از دستمان برآید، انجام خواهیم داد. کمبود وسایل حمل و نقل دشواریهایی ایجاد کرده است.»<sup>۳۳</sup>

در موصل نیز در ۱۴ مه [۲۴ اردیبهشت] رودولف ران، فرستاده آلمان به بررسی اوضاع و وضعیت ناامیدکننده‌ای مشغول بود که در انتظار واحدهای نیروی هوایی آلمان بود. در آنجا برای هواپیماهایی که هر روز می‌آمدند بنزین و مهمات و وسایل یدکی وجود نداشت. ولی آنچه بیش از هر چیز دیگری او را نگران می‌ساخت فقدان رهبری مصمم در میان عراقیها بود. با این

حال وی به تهیه و تدارک لازم جهت ورود واحدهای پیاده‌نظام مکانیزه‌ای پرداخت که قرار بود آلمان بدانجا اعزام دارد.<sup>۳۴</sup>

در این میان سرهنگ ورنر یونک برای احراز فرماندهی واحدهای نیروی هوایی آلمان که در عراق مستقر بودند - یعنی حدود ۲۵ تا ۲۴ بمب‌افکن و جنگنده - به موصل آمد. وی از هر لحاظ و بویژه از نظر سوخت در مضیقه بود. بنزین موجود برای موتور هواپیماهای آلمانی مناسب نبود. در همان مرحله نیز بسیاری از هواپیماهای آلمانی به علل مختلف قدرت پرواز نداشتند. از همه بدتر آن بود که به علت مرگ نابهنگام بلومبرگ، تقریباً هیچ نوع ارتباطی با فرماندهی عالی ارتش عراق در کار نبود و یونک بدون اطلاعات کافی عمل می‌کرد. با این حال نیروی هوایی آلمان پایگاه هوایی حبانیه و سایر مواضع نظامی انگلیسیها را مورد حملات پی در پی خود قرار داد.<sup>۳۵</sup>

در ۱۶ مه [۲۶ اردیبهشت] نیروی دریایی آلمان به کشتیهای باری خود که در بندر شاپور گرفتار شده بودند دستور داد خود را در خورموسی غرق کنند، اما ناخدایان این کشتیها که تحت مراقبت دائم بودند فرصت چنین کاری را نیافتند.<sup>۳۶</sup>

در ۱۷ مه [۲۷ اردیبهشت] بخشی از واحدهای جنودار نیروی «حب فورس» که از فلسطین حرکت کرده بود با قوای حبانیه ارتباط برقرار کرد. اندکی پیش، برخی از واحدهای گشتی قوای انگلیسی حبانیه پل مهم فلوجه را برود فرات در اختیار گرفته بودند و راه برای پیشروی به سوی بغداد باز بود.<sup>۳۷</sup>

آلمانیها که در موقعیت دشواری قرار گرفته بودند، سعی کردند رضاشاه را به پشتیبانی از مساعی نیروهای مجبور در عراق برانگیزند. در ۱۷ مه [۲۷ اردیبهشت] وزارت خارجه آلمان به اروین اتل دستور داد از دولت ایران درخواست کند مجدداً فهرستی از مهمات و تسلیحات مورد نیاز خویش را تسلیم دارد که بنا بر وعده ریبن تروپ «اگر دولت تهران خواسته‌های ما را در مورد عراق بپذیرد، بی‌درنگ و با نظر مساعد مورد بررسی قرار خواهد گرفت».<sup>۳۸</sup>

ولی رضاشاه مصمم بود که در مورد کلیه طرفین درگیری، بی‌طرفی کامل حفظ شود. هنگامی که در ۱۸ مه [۲۸ اردیبهشت] یک هواپیمای انگلیسی

بر حسب تصادف بر فراز خاک ایران پرواز کرد، دولت ایران یادداشت اعتراض آمیزی تسلیم سفارت انگلیس نمود. فردای آن نیز واحدهای ضد هوایی ایران به روی یک فروند هواپیمای ناشناس که پیشاپیش ناوگان انگلیسی عازم شطالعرب پرواز می کرد آتش گشودند. اگر چه بعدها معلوم شد که هواپیماهای مزبور ایرانی بوده است، ولی پیام ایرانیان کاملاً واضح و آشکار بود.<sup>۳۹</sup>

فردای آن، یعنی ۲۵ مه ۱۹۴۱ [۳۵ اردیبهشت ۱۳۲۰] بزرگترین عملیات هوایرود تاریخ آغاز شد. نیروهای چترباز و واحدهای پیاده نظام کوهستانی لشکر یازدهم هوایی آلمان که بالغ بر ۲۲'۰۰۰ نفر و تحت فرماندهی ژنرال کارل اشتودنت بودند به جزیره یونانی کرت که حدود ۴۰'۰۰۰ سرباز روحیه باخته و بی وسیله انگلیسی و استرالیایی و زلاندنویسی و یونانی از آن دفاع می کردند، هجوم آوردند. ژنرال اشتودنت که تعداد زیادی هواپیمای حمل و نقل در اختیار داشت، بر آن بود که در پی تصرف کرت، فوراً جزیره قبرس را اشغال کند و به همین ترتیب خود را به سوریه و در نهایت عراق و خلیج فارس برساند.<sup>۴۰</sup>

ولی اولین موج ۳'۰۰۰ نفری چتربازان آلمانی که در کرت فرود آمد با مقاومت سرسختانه نیروهای متفق روبرو شد و تلفات سنگینی بر جای گذاشت. تا شب ۲۵ مه [۳۵ اردیبهشت] نیروهای آلمانی هنوز هیچ یک از فرودگاههایی را که جهت ارسال نیروهای تقویتی لازم بود، تصرف نکرده بودند. در حالی که در ۲۱ مه [۳۱ اردیبهشت] نیروهای آلمانی سعی داشتند کنترل کامل فرودگاه مالبه را در اختیار گیرند، نبردهای سخت و پراکنده ادامه یافت. ژنرال اشتودنت بی درنگ اعزام قوای امدادی را به کرت آغاز کرد. هواپیماهای حمل و نقل یونکرس که مجبور بودند زیر آتش نیروهای متفق در مالبه فرود آیند، تلفات سنگینی بر جای گذاشتند ولی بتدریج اقتدار آلمانیها افزایش یافت.

در این میان دولتهای آلمان و عراق در تلاشی مذبوحانه جهت پیشگیری از ورود نیروهای تقویتی انگلیسی به بصره، در ۲۱ مه [۳۱ اردیبهشت] از دولت ایران خواستند که آبراه شطالعرب را به روی ناوهای جنگی بریتانیا منسدود

نماید. ولی دولت ایران این درخواست را نپذیرفت. جواد عامری کفیل وزارت امور خارجه ایران به سر ریدر بولارد، سفیر انگلیس در تهران اطمینان داد که «دولت ایران هیچگاه حقوق قراردادی [بریتانیا] را مورد تردید قرار نخواهد داد». با این وصف عامری خاطر نشان ساخت که ایرانیان عمیقاً از احتمال این که آلمانیها در مقام تلافی بر آیند، نگران می باشند بویژه آن که اتل نیز به مذاکرات خاتمه داده و سکوتی بدشگون پیشه کرده است. بولارد فوراً به لندن هشدار داد که «دولت ایران اطمینان دارد که دولت آلمان برای متهم ساختن [ایران] به جانبداری از ما، از هر بهانه‌ای استفاده خواهد کرد.» به گفته بولارد رضاشاه «امیدوار بود که ما برای کمک بدانها هر آنچه در توان داشته باشیم، مبذول خواهیم داشت.» شاه حاضر بود در صورت برخورداری از حمایت نظامی بریتانیا در برابر آلمانیها ایستادگی کند. بولارد به عامری اظهار داشت که دولت متبوع وی «در محدوده ضرورت نظامی به دولت ایران کمک خواهد کرد.»<sup>۴۱</sup>

فردای آن - ۲۲ مه [اول خرداد] - برای آلمانیها و عراقیها و تلاش آنها جهت بیرون راندن انگلیسیها از عراق، روز مهم و سرنوشت‌سازي به‌شمار می‌رفت. نیروهای رشید عالی سعی کردند برای کند نمودن پیشروی نیروهای انگلیسی به سوی عراق، با یک ضد حمله مذبح‌حانه بر پل مهم و اساسی قلوچه دست یافته و آن را منهدم کنند. نیروهای عراقی تا حوالی پل پیشروی کردند ولی در پی مقاومت شدید نیروهای انگلیسی و ادار به عقب‌نشینی شدند. واحدهای نیروی هوایی آلمان که پشتیبانی آنها از عملیات نیروهای عراقی احتمالاً می‌توانست نقش تعیین‌کننده‌ای در سرنوشت نبرد آن روز ایفا کند، به‌علت عدم هم‌آهنگی صحیح اصولاً وارد معرکه نشدند. تنها شانس عراقیها برای معطل کردن انگلیسیها از دست رفت.<sup>۴۲</sup>

در همان روز در کربت نیز تعداد بیشتری از نیروهای تقویتی آلمان در فرودگاه مالمه پیاده شدند و جبهه مقدم آلمانیها اندکی گسترش یافت. نیروهای مدافع زلاندنو، برای دستیابی مجدد به فرودگاه دست به یک ضد حمله زدند ولی در آستانه پیروزی از پا درآمدند. ابتکار عمل به دست نیروهای آلمانی افتاد، ولی هنوز هم برای درهم شکسته شدن مقاومت متفقین



نبردهای سنگینی در پیش بود. فتح کرب در عین حال که برای آلمان یک پیروزی تاکتیکی محسوب می‌شد، یک شکست استراتژیکی نیز بود. تلفات سنگین آنها از لحاظ نفرات و هواپیماهای حمل و نقل، چنان هیتلر را خشمگین ساخت که هرگونه عملیات هوایرد دیگر را در مدیترانه موقوف داشت.<sup>۴۳</sup>

تنها امید نیروهای عراقی به واحدهای نیروی هوایی آلمان و توان آنها در حمله به انگلیسیها از پایگاه موصل بود. قرار بود که در خلال چند روز آینده تعداد بیشتری از واحدهای هوایی آلمان به صحنه کارزار وارد شوند. ولی این نیز بی‌فایده بود زیرا وضعیت سوخت موجود در موصل با چنان دشواریهایی روبرو شده بود که بسیاری از هواپیماهای سرهنگ یونک زمینگیر شده بودند. حملات نیروی هوایی انگلیس معدود ذخایر سوختی عراق را منهدم کرده بود. تعدادی از کارشناسان آلمانی به عراق اعزام شدند تا برای پالایش سوخت مطلوب هواپیماهای آلمانی در محل اقدام کنند. وضع چنان وخیم شد که در ۲۲ مه [اول خرداد] وزارت خارجه آلمان از اروین اتل خواست مقادیری سوخت از طریق منابع ایرانی تهیه کند. به او اطلاع داده شده بود که به ۲۰۰ تن سوخت احتیاج فوری وجود دارد. اتل دستور یافت به نخست‌وزیر ایران اظهار دارد که «دولت رایش نیز به نوبه خود در مقابل این خدمت، مراتب قدردانی خود را نشان خواهد داد».<sup>۴۴</sup>

علی‌منصور در خواست آلمان را صریحاً رد کرد. وی به اتل اظهار داشت که دولت ایران ذخیره‌ای ندارد و سوخت مورد نیازش را از شرکت نفت انگلیس و ایران تأمین می‌کند. اتل که از این واکنش منصور راضی نبود، بر خواسته خویش پافشاری کرد. نخست‌وزیر ایران که عصبی می‌نمود، برایش توضیح داد در صورتی که ایران سوخت مورد نظر را تأمین کند انگلیسیها این عمل را خصمانه تلقی کرده و به ایران حمله خواهند کرد. جمله انگلیس به ایران نیز به نوبه خود باعث تهاجم روسها خواهد شد که به معنای «انهدام ایران» است. منصور در ادامه اظهاراتش افزود که رضاشاه معتقد است اقدامات رشیدعالی عجولانه و بی‌موقع بوده است و وی در مورد شانس موفقیت شورش عراق تردید دارد. منصور همچنین اظهار داشت که ایران بی‌طرفی کامل

خود را ادامه خواهد داد، مگر آن که ترکها آشکارا جانب آلمان را بگیرند. وی از وزیر مختار آلمان تقاضا کرد که موقعیت دشوار ایران را درک کند.<sup>۴۵</sup> با سپری شدن روز ۲۲ مه ۱۹۴۱ [اول خرداد] شورش رشیدعالی نیز به مراحل پایانی خود نزدیک شد و فرصت طلایی هیتلر برای اقدامی مستقیم جهت دستیابی بر خلیج فارس، از دست رفت. اگر عراقیها موفق شده بودند که پل فلوجه را بازپس گیرند و پیشروی واحدهای انگلیسی را تا فرا رسیدن امکانات و نیروهای امدادی آلمان (که در راه بود) به تعویق افکنند؛ اگر نیروی هوایرود ژنرال اشتودنت توانسته بود کورت را با سرعت بیشتر و تلفات کمتری تصرف کند؛ اگر رضاشاه سوخت مورد نیاز آلمانیها را تأمین کرده بود؛ و اگر آلمانیها با غرق کردن کشتیهای تجارتهای خود در خورموسی آبراه شطالعرب را مسدود کرده بودند، شورش عراق - و احتمالاً سرنوشت خود جنگ - صورت متفاوتی به خود می گرفت.

هیتلر هنگامی متوجه شد تحولات نگران کننده عراق فرصت گرانبهایی را که برای ضربه زدن به موقعیت انگلیس در خاورمیانه پیش آمده است، از دسترس دور می سازد. که دیگر دیر شده بود. وی در رهنمود ۲۳ مه [۲ خرداد] خود اشعار داشت «نهضت آزادیبخش اعراب متحد طبیعی ما بر ضد انگلستان است.» باید اعراب را به رهایی از قید «یوغ انگلیسیها» و کسب «حق تعیین سرنوشت خویش» ترغیب کرد. با این همه در این رهنمود آمده بود: «اینکه مواضع انگلستان مابین مدیترانه و خلیج فارس چه وقت و چگونه... در آینده... منهدم شود، مسئله ای است که باید فقط بعد از عملیات «بارباروسا» [حمله آلمان به روسیه] درباره اش تصمیم گرفت.»<sup>۴۶</sup>

فردای آن روز مفتی اعظم فلسطین در گفتگویی با سفیر ایتالیا از آن شکوه داشت که تنها تعداد ناچیزی از هواپیماهای قوای محور وارد کار شده اند و اگر به اندازه کافی کمک نرسد، فروپاشی کل نهضت ضدانگلیسی اعراب در خاورمیانه قطعی است.<sup>۴۷</sup>

در سحرگاه ۲۸ مه [۷ خرداد] نیروهای انگلیسی مستقر در فلوجه پیشروی خود را به سوی بغداد آغاز کردند... صبح فردای آن فریتس گروبا برای سازماندهی مقاومت بعدی، بغداد را به مقصد موصل ترک گفت. در ۳۰ مه [۹

خرداد] نیروهای انگلیسی از غرب و شمال بسوی بغداد پیشروی می‌کردند. در داخل شهر نیز سرهنگان عراقی در کنترل واحدهای تحت فرماندهی خود با دشواریهایی روبرو شده بودند. دو گردان از نیروهای عراقی شورش کردند و در این گیرودار، رشید عالی و مفتی اعظم فلسطین و حدود سی نفر از همراهانشان با اتوموبیل بسوی مرز ایران گریخته و پناهنده شدند. شهردار بغداد زمام امور را در دست گرفت و تقاضای آتش‌بس کرد.<sup>۴۸</sup>

در ۳۱ مه [۱۵ خرداد] از برلین به گروبا که در موصل بود اطلاع داده شد که واحدهای نیروی هوایی آلمان فردا وارد خواهند شد. علاوه بر آن یک گردان پیاده نظام نیز برای اعزام فوری به عراق آماده شده بود. ولی دیگر دیر شده بود. معدود هواپیماهای برجای مانده آلمانی به علت کمبود سوخت زمینگیر شده بودند و حتی فرمانده نیروهای محلی عراق نیز امیدی به ادامه شورش نداشت. گروبا توسط بی‌سیم اطلاع داد که واحدهای نیروی هوایی در موصل فرود نیایند و توصیه کرد که عملیات هوایی آلمان از آن پس با استفاده از پایگاههای سوریه که تحت کنترل حکومت ویشی بود، صورت بگیرد.<sup>۴۹</sup>

تصرف موصل برای رؤسای ستاد ارتش بریتانیا از اولویت خاصی برخوردار بود، ولی این امر انگیزهای بمراتب مهمتر از دستگیری گروبا و چند خلبان آلمانی. معتقد در آن حدود داشت؛ انگلیسیها برای تهدید حوزه‌های نفتی باکو به فرودگاه موصل و تسهیلات آن نیاز داشتند. رؤسای ستاد ارتش انگلیس در ۳۱ مه [۱۵ خرداد] به ژنرال ویول هشدار داده بودند:

نشانه‌های روشنی در دست است که آلمانیها دارند نیروی هوایی و زمینی گسترده‌ای بر ضد روسیه متمرکز می‌کنند. احتمالاً اگر روسها تصور کنند در صورت تسلیم شدن به آلمانیها ما نفت باکو را مورد حمله قرار خواهیم داد در مقاومت روسها نقش مؤثری ایفا خواهد کرد. اگر بخواهیم برای تحت فشار گذاشتن روسها از این تهدید استفاده کنیم، باید پیش از آن که روسها یا آلمانیها بر ما پیشدستی کنند، کنترل موصل را در دست بگیریم. برای دستیابی به موصل باید با تمام توان اقدام شود.<sup>۵۰</sup>

انگلیسیها ستون مکانیزه‌ای را از حیانه بدن سمت اعزام داشتند و در ۴ ژوئن [۱۴ خرداد] موصل را تصرف کردند. اما گروبا و بسیاری از خلبانهای آلمانی به سوریه گریخته بودند.<sup>۵۱</sup>

دولت انگلیس، با کمال دقت تمرکز نیروهای آلمانی را در لهستان تحت نظر قرار داده بود. مسکو و لندن، هیچیک، از نیات و مقاصد هیتلر آگاهی نداشتند. برخی بر این باور بودند که وی می‌خواهد به اتحاد شوروی هجوم آورد، ولی بسیاری دیگر نیز تصور می‌کردند که هیتلر قصد دارد بدین‌وسیله استالین را به انجام پاره‌ای از خواسته‌هایش - و از جمله تعرض به نیروهای انگلیس در خاورمیانه - وادار سازد.

رؤسای ستاد ارتش انگلیس به این نتیجه رسیدند که آلمان خود را برای یورش به شوروی آماده می‌سازد. سر آلکساندر کادوگان معاون دائمی وزارت خارجه انگلیس در یادداشت‌های روزانه خود در ۳۱ مه [۱۵ خرداد] نوشت: «این را قبول دارم ولی معتقدم که روسیه از در تسلیم خواهد آمد و خواسته‌های آلمان را بر آورده خواهد ساخت. امیدوارم که چنین نکند، چرا که خوش دارم ببینم آلمان توان خود را در آنجا به خرج می‌دهد. ولی آنها برخلاف ستاد فرماندهی ما ایله نیستند. با این حال باید این مسئله را مورد توجه قرار دهیم که چگونه می‌توانیم از عامل تهدید یا اقدام به بمباران باکو استفاده نماییم».<sup>۵۲</sup>

این برداشت درست نبود. نه تنها هیتلر برای حمله به اتحاد شوروی آمادگی داشت، بلکه کاملاً در صدد حمله نیز بود. استالین نیز در بر آورد خود از مقاصد آلمانیها اشتباه کرد و تصمیم گرفت این تمرکز نیرو را به عنوان نمایش قدرت و احتمالاً بمشابه فشاری جهت واداشتن شوروی به تهاجم بر ضد انگلیسیها در خاورمیانه تلقی کند. چند روز پیش از حمله آلمانیها، در یکی از برنامه‌های رادیویی شوروی اظهار شده بود «چنین به نظر می‌رسد که اعزام نیروهای آلمانی به مناطق شمال شرقی و شرقی آلمان براساس انگیزه‌هایی است که ارتباطی به روسیه ندارند».<sup>۵۳</sup>

استالین با لجاجت هر چه بیشتر بر تمام هشدارهایی که از جان انگلیسیها و

امریکاییها و حتی منابع اطلاعاتی خودش در مورد نیات واقعی آلمانها دریافت می‌داشت، چشم فرو بست. همانگونه که چرچیل بعدها نوشت: «هیچ یک از اقدامات ما نتوانست در تعصب کورکورانه و اندیشه‌های متحجری که استالین میان خود و حقیقت و حشناک بر پا داشته بود، رسوخ کند.»<sup>۵۴</sup> دیکتاتور شوروی می‌دانست که دیر یا زود، روزی فرا خواهد رسید که باید با آلمان وارد جنگ شود ولی مصمم بود در حالی که ارتش آلمان نیروی خود را در عرصه کارزار غرب صرف می‌کند، خود از فرصت استفاده کرده و حتی الامکان توان نظامی شوروی را افزایش دهد. چنین به نظر می‌رسد که استالین حاضر بوده است برای اجتناب از جنگ با آلمان، پیشنهادهایی را که ریبنتروپ در نوامبر ۱۹۴۰ [آبان ۱۳۱۹] ارائه داده بود، به صورت تلویحی پذیرفته و نیروهای شوروی را در جهت جنوب به سوی خلیج فارس حرکت دهد.

تشنج فزاینده روابط ایران و شوروی در خلال ماه آوریل [فروردین] نیز ظاهراً نتیجه همین تغییر و تحول بوده است. در ۱۳ آوریل [۲۳ فروردین] اروین اتل وزیر مختار آلمان در تهران به وزارت خارجه آلمان گزارش داد: «در روزهای اخیر منابع رسمی شوروی - چه در تهران و چه در مسکو - برای مهم وانمود ساختن برخی پیشامدهای کاملاً بی‌معنی و تبدیل آنها به یک رشته مسائل سیاسی مهم، تا حد مسخره‌ای پیش رفته‌اند.» منصور به اتل اظهار داشته بود که دولت ایران اقدامات دولت شوروی را که «ظاهراً به منظور یافتن بهانه‌ای جهت به اجرا در آوردن نیات شوروی در قبال ایران، انجام می‌شد» با سوءظن و بدگمانی دنبال می‌کند.<sup>۵۵</sup> وابسته نظامی بریتانیا در تهران در ۲۸ آوریل [۸ اردیبهشت] به لندن هشدار داد که «در اینجا از بابت حرکات دولت شوروی نگرانی عمومی پدیدار شده است.» وی از یک «منبع موثق آلمانی» اطلاع حاصل کرده بود که آلمانیها انتظار دارند «در عرض چند هفته تحولاتی در ایران رخ دهد».<sup>۵۶</sup>

در اواخر مه ۱۹۴۱ [اوایل خرداد ۱۳۲۰] ارتش سرخ تدارکات نهایی طرح اشغال ایران را آغاز کرد. ژنرال م.ن. شاهروخین فرمانده بخش عملیاتی شرق نزدیک (ایران و عراق) ستاد فرماندهی برای نظارت بر یک مانور گسترده ستادی منطقه نظامی ماوراء قفقاز، همراه با گروهی از افسران ستاد فرماندهی

وارد تفلیس پایتخت گرجستان شد. یکی از اعضای مهم این هیئت، سرهنگ سرگئی اشمینکو بود که طرح مطالعاتی اشغال ایران را برای ستاد فرماندهی تهیه کرده بود.<sup>۵۷</sup>

سپهدیمتری تیموفیویچ کوزلوف فرمانده منطقه نظامی ماوراء قفقاز با شاهروخین و اعضای ستادش ملاقات کرد. کوزلوف برای فرماندهی عملیات خاورمیانه، شخص مناسبی به نظر می‌رسید. وی در خلال سالهای دهه ۱۹۲۰ برضد شورشیان باسهم‌چی آسیای میانه جنگیده بود، برای مدتی در آکادمی نظامی فرونزه به تدریس تاکتیک اشغال داشت، و اخیراً نیز در جبهه فنلاند یک سپاه پیاده را فرماندهی کرده بود.<sup>۵۸</sup> در این تمرین نظامی، منطقه کوزلوف بمثابة یک جبهه اجتماعی از چند سپاه معین شد. سپاه بیست و هشتم مکانیزه، که دو گردان تانک نیز داشت مرکز عمده تهاجمی آن محسوب می‌شد.<sup>۵۹</sup>

یک روز پس از ورود هیئت اعزامی ستاد فرماندهی، ژنرال کوزلوف سریعاً به مسکو احضار شد. دلیل این احضار ناگهانی روشن نیست، ولی هم‌زمان، ژنرال میخائیل کازاکوف همتای نظامی او که فرماندهی منطقه نظامی آسیای میانه را برعهده داشت نیز برای ترتیب دادن نهایی طرح عملیاتی قوای تحت فرماندهیش جهت حمله به ایران و تسلیم گزارش خود به کمیته امور دفاع، به مسکو احضار شد و احتمالاً کوزلوف نیز بنا به دلایل مشابهی به مسکو فراخوانده شده بود.<sup>۶۰</sup>

نیروهای منطقه نظامی ماوراء قفقاز که سال گذشته هم به نحو گسترده‌ای تقویت شده بودند، اینک نیز با ورود واحدهایی از سبیری بیش از پیش تقویت شدند. ستاد فرماندهی ارتش سرخ در ۲۶ مه [۵ خرداد] ارتش شانزدهم را از منطقه نظامی ماوراء بایکال به قفقاز منتقل ساخت. این نقل و انتقال در نهایت اختفاء صورت گرفت. در ۳ ژوئن [۱۳ خرداد] قطارهای حامل واحدهای ارتش شانزدهم، در حالی که در واگنها مهر و موم شده بود و هیچکس اجازه نداشت در طول راه پیاده شود، به سوی قفقاز حرکت کرد.<sup>۶۱</sup>

در برآورد امکاناتی که می‌توانست در مقابل پیشروی کوزلوف پیش آید انتظار نمی‌رفت که نیروهای انگلیسی مستقر در عراق مقاومت چشمگیری از

خود نشان دهند. اگر روسها می‌توانستند پالایشگاه آبادان و میدانهای نفتی اطراف آن را تصرف کنند، تکلیف انگلیس یکسره می‌شد. ولی از همه مهمتر آن بود که استالین می‌توانست با تأکید بر آن که بدین ترتیب به تعهدی که در مذاکرات نوامبر ۱۹۴۰ [آبان ۱۳۱۹] پذیرفته بود عمل کرده است، حسن‌نیت خود را نسبت به آلمان نشان دهد. حرکت نیروهای شوروی بطرف خلیج فارس می‌توانست انگیزه پیشروی مشابهی نیز از جانب آلمانیها گردد. اگر هیتلر نیز سریعاً از طریق سوریه و عراق وارد کار می‌شد - چنان که در آن ایام محتمل می‌نمود - آنگاه جناح نیروهای شوروی از سمت جنوب در معرض خطر قرار می‌گرفت.

تمرینهای نظامی قفقاز در روزهای نخست ژوئن [اواسط خرداد] به پایان رسید. اعضاء ستاد ژنرال شاهروخین دستورهای لازم را به افسران ستاد ژنرال کوزلوف ابلاغ کرده، سپس برای دیدار با سپهبد سرگئی گئورگیویچ تروفیمنکو فرمانده منطقه نظامی آسیای میانه و ژنرال میخائیل ایللیچ کازاکوف ریاست ستاد او، عازم مرو شدند. رشته تمرینهای نظامی این بخش در حوالی مرزهای شمال شرقی ایران صورت گرفت.<sup>۶۲</sup>

منطقه نظامی آسیای میانه لشکرهای پیاده و تانک و سوار خویش را به یک سپاه عملیاتی واحد تبدیل نمود که در جهت مرزهای ایران منتقل گردید. فرماندهی این سپاه را ژنرال کازاکوف برعهده داشت. سرهنگ اشتمنکو نیز که از مسکو آمده بود، از این فرصت برای آشنایی بیشتر با منطقه‌ای که تحت بررسی قرار داده بود استفاده کرد. وی بعدها در این باب نوشت: «در خلال این تمرینها برای بررسی صحنه عملیات، به نحو گسترده‌ای در امتداد مرزهای [ایران و شوروی]، از سرخس تا عشق‌آباد سفر کردم، سپس از قزل‌اترک عبور کرده تا خلیج حسینقلی پیش رفتم.»<sup>۶۳</sup> وی بعدها در اشاره به این تمرینهای نظامی نوشت: «چنین به نظر می‌رسد که نمایندگان سرفرماندهی ارتش همانقدر در مورد اوضاع مرزهای غربی شوروی نگران بودند که ما نگرانی داشتیم.»<sup>۶۴</sup>

در این میان در لندن رهبران انگلیس از آن نگران بودند که هیتلر، استالین را به پیشروی در ایران و عراق وادار سازد. در ۲ ژوئن [۱۲ خرداد] آنتونی ایدن

وزیر خارجه بریتانیا، ایوان مایسکی، سفیر شوروی را به وزارت امور خارجه احضار کرد. مایسکی آشکارا نگران به نظر می‌رسید. ایدن به وی هشدار داد که آلمانیها دائماً سعی دارند از طریق دسایس و تحریکات خویش در خاورمیانه، اتحاد شوروی و انگلستان را به جنگ با یکدیگر وا دارند و در ادامه سخنانش صریحاً خاطر نشان کرد که دولت بریتانیا برای دفاع از موقعیتش در خاورمیانه از جمله ایران و افغانستان با هرگونه تجاوزی مقابله خواهد کرد. ایدن با اشاره به سرکوب شورش عراق، به مایسکی هشدار داد که انگلستان از تمام امکانات موجود خود برای تقویت نیروهایش در خاورمیانه استفاده می‌کند.<sup>۶۵</sup> ایدن سپس به گزارشهای واصله مبنی بر تمرکز نیروهای آلمان در امتداد مرز شوروی اشاره کرد، ولی برای مایسکی پذیرش این امر که آلمانیها قصد دارند بر ضد شوروی دست به یک حمله نظامی بزنند، دشوار بود. به گفته مایسکی تجهیزات چشمگیر ارتش سرخ کاملاً آشکار بود. به عقیده او تمرکز نظامی آلمان صرفاً بخشی از یک «جنگ اعصاب» به شمار می‌رفت. ایدن نیز با این نظر موافق بود، و خاطر نشان ساخت که شاید هیتلر قصد دارد شوروی را به اعطای امتیازاتی وادار سازد که با منافع ملی اتحاد جماهیر شوروی مغایرت دارد.<sup>۶۶</sup> این خود هشدار تلویحی ظریفی بود. هر دو آنها بخوبی می‌دانستند که تنها برگ برنده انگلیس در خاورمیانه، تهدیدی است که متوجه چاههای نفت قفقاز بود.

ایدن از مایسکی درخواست کرد که از دولت متبوع خود تضمین بخواهد که قصد ندارد در کنار آلمان به ضد بریتانیا در ایران و عراق وارد عمل شود. ولی مایسکی بیشتر نسبت به موضوع خطر عملیات هوایرد آلمان به سوریه و عراق اظهار علاقه می‌کرد. وی می‌خواست بداند آیا اوضاع عراق تحت کنترل است و انگلیسیها می‌توانند از پس مقابله با سوریه که تحت کنترل حکومت ویشی قرار دارد بر آیند یا نه. ایدن پاسخ داد که اوضاع عراق اطمینانبخش است و انگلیسیها نیز اینک برای مسئله سوریه آمادگی کامل دارند. سه روز بعد ایدن و مایسکی از نو با هم ملاقات کردند. مایسکی هنوز در مورد سیاست دولت متبوعش نسبت به ایران و عراق پاسخی نداشت. ایدن در بحاطرات خود نوشت که پس از یک گفتگوی طولانی، وی احساس کرد



«آلمانیها فشار فوق‌العاده‌ای بر شورویها وارد می‌کردند. من همچنان بر این باور بودم که آنها بالأخره حاضر می‌شدند، کوتاه آمده و [بر ضد انگلیسیها] وارد عمل شوند، مگر آن که آلمانیها تقاضاهای شاقی مطرح می‌کردند.»<sup>۶۷</sup>

ایدن در ۹ ژوئن [۱۹ خرداد] از طریق منابع اطلاعاتی انگلیس اطلاع حاصل کرد که آلمانیها جریان تدارک حمله به شوروی را تسریع کرده‌اند. وی راههای مختلف برانگیختن اراده مقاومت روسها را بر ضد آلمان بررسی کرد و بالأخره به این نتیجه رسید تا وقتی که موضع استالین در قبال خاورمیانه روشن نشده است، از لحاظ دیپلماتیک کار چندانی از عهده‌اش ساخته نیست. روز بعد - ۱۵ ژوئن [۲۵ خرداد] - مایسکی به ایدن اطلاع داد که دولت شوروی در حال مذاکره با آلمان نیست. وی به وزیر خارجه انگلیس اطمینان داد که شوروی قصد ندارد از لحاظ نظامی با آلمان متحد شود. با این همه مایسکی هنوز هم در مورد مسئله خطمشی دولت شوروی در قبال ایران و عراق پاسخی نداده بود.<sup>۶۸</sup>

در این میان در آسیای میانه نیز تمرینهای نظامی ارتش سرخ در امتداد مرزهای ایران ادامه داشت. در ۱۱ ژوئن [۲۱ خرداد] یعنی در بحبوحه این تمرینها، ژنرال کازاکوف فوراً به مسکو احضار شد. یک هواپیمای بمبافکن نیروی هوایی شوروی او را به مقر فرماندهی منطقه‌ای در تاشکند برد و از آنجا نیز با یک هواپیمای مسافربری به مسکو پرواز کرد. در خلال پروازش بر فراز صحاری بی‌کران آسیای میانه تعدادی قطارهای نظامی مشاهده کرد که بسوی غرب در حرکت بودند. وی بعدها نوشت: «بخوبی می‌دانستم که هیچ قوایی از منطقه نظامی ما اعزام نشده است و طرح چنین اقدامی نیز در دست نبود.» اندکی بعد او اطلاع حاصل کرد که قطارهای مزبور حامل واحدهایی از منطقه نظامی ماوراء بایکال بوده است.<sup>۶۹</sup> این واحدها که ابوابجمعی ارتش شانزدهم (ماوراء بایکال) محسوب شده و در اصل قرار بود به قفقاز منتقل گردند، اینک دستور داشتند به منطقه نظامی ویژه کی‌یف منتقل شوند.<sup>۷۰</sup>

سرفرماندهی نظامی شوروی - به‌رغم خوشبینی استالین - سرانجام در مورد نیات واقعی آلمانها نگران شده بود. نیروهای مستقر در اورال و ولگا و منطقه نظامی ماوراء بایکال به نقاطی واقع در پشت مرزهای غربی شوروی منتقل

شدند. در ۱۵ ژوئن [۲۵ خرداد] ارتش نوزدهم شوروی از منطقه نظامی شمال قفقاز به اوکراین منتقل شد. منطقه نظامی شمال قفقاز معمولاً در مقام پشتیبانی از منطقه نظامی ماوراء قفقاز عمل می‌کرد. فرماندهی عالی نیروهای شوروی که ظاهراً قصد داشت تحولات هر دو جبهه غرب و ایران را تحت مراقبت داشته باشد، فرماندهی این ارتش را مستقیماً تحت نظر کمیسر دفاع گذاشت.<sup>۷۱</sup>

هنگامی که ژنرال کازاکوف از تاشکند به مسکو رسید، ژنرال واتوتین، معاون ریاست ستاد ارتش به او دستور داد که طرح عملیاتی منطقه نظامی آسیای میانه را برای ارائه گزارش به مارشال سمن تیموشنکو کمیسر دفاع، مورد بررسی مجدد قرار داده و روز آمد کند. ژنرال کازاکوف در حالی که با عجله مشغول منظور داشتن تغییرات جدید در زمینه واحدها و پرسنل طرح مزبور بود، متوجه شد که ستاد را جنب و جوش گسترده‌ای فرا گرفته است. یکی از ژنرالهای حاضر در ستاد، برایش فاش ساخت در حالی که آلمانیها آماده حمله می‌باشند، فنلاندیها نیز نیروهایشان را بسیج می‌کنند. کازاکوف پرسید احتمالاً جنگ چه وقت آغاز خواهد شد. دوستش پاسخ داد «اگر در عرض پانزده تا بیست روز آینده شروع نشود، بخت و اقبال با ما یار خواهد بود».<sup>۷۲</sup>

ولی استالین مصمم بود از هرگونه اقدامی که ممکن بود به تحریک آلمانیها منجر شود، پرهیز کند. هنگامی که مارشال تیموشنکو در ۱۳ ژوئن [۲۳ خرداد] از او اجازه خواست که آمادگی رزمی نیروهای مرزی شوروی را افزایش دهد استالین موافقت نکرد. وی با عتاب و خطاب از تیموشنکو پرسید: «آیا پیشنهاد می‌کنی که بسیج عمومی اعلام شود و واحدهای نظامی حالت آماده‌باش یافته و به مرزهای غربی اعزام گردند؟ این کار به معنی جنگ است! این را می‌فهمی یا نه؟» و هنگامی که تیموشنکو به گزارشهای واصله از تدارکات آلمانیها اشاره کرد، استالین گفت: «نمی‌توان هر چه را که منابع اطلاعاتی گزارش می‌دهند، باور داشت!».<sup>۷۳</sup>

در ۱۴ ژوئن [۲۴ خرداد] خیرگزاری تاس «شایعه یک جنگ قریب الوقوع» را که در «نشریات خارجی و انگلیسی» منتشر شده‌اند یک مانور ناشیانه

تبلیغاتی نیروهایی توصیف کرد که «برضد آلمان و شوروی صف آرایبی کرده‌اند»<sup>۷۴</sup> این واکنش خبرگزاری تاس بیانگر آن بود که استالین هنوز هم انگلستان را دشمن بالقوه مهمتری تلقی می‌کرد. این مقاله تاس را می‌توان از نقطه نظر روسها، مقاله‌ای تأسف‌بار تلقی کرد زیرا حاصل آن جز ایجاد نوعی احساس امنیت موهوم چیز دیگری نبود.

در ستاد فرماندهی ارتش سرخ نیز ژنرال کازاکوف از این رویه متحیر شده بود و نمی‌دانست چرا مقامات فرماندهی به جای آن که توجه خود را به مرزهای غربی کشور معطوف دارند، تمام حواسشان به مرزهای جنوبی است.<sup>۷۵</sup>

سروان سامرست دوشر رئیس بخش اطلاعاتی ارتش انگلیس در بغداد نیز همانند کازاکوف متحیر بود. سروان دوشر اطلاع داشت که منابع اطلاعاتی بریتانیا نسبت به احتمال حمله آلمان به اتحاد شوروی - که وی به هیچ وجه از آن دچار تعجب نشده بود - هشدار داده بودند. ولی آنچه باعث شگفتی او شده بود آن بود که یکی از موثق‌ترین و مطلع‌ترین عواملش نیز مکرراً اطلاعاتی ارسال داشته بود که از یک حمله قریب‌الوقوع نیروهای شوروی به ایران حکایت داشت. دوشر برای بررسی بیشتر این گزارشهای ضد و نقیض از یکی از عوامل اصلی خود - تاجری انگلیسی که ارتباطات گسترده‌ای داشت - تقاضا کرد که در مورد صحت و سقم این گزارشها تحقیق کند. عامل مزبور چند روز بعد گزارش داد که منابع وی تأیید کرده‌اند آلمان قصد دارد در خلال هفته جاری به شوروی حمله کند. وی همچنین احتمال تهاجم نیروهای شوروی به ایران را نیز بی‌اساس تلقی نکرد. ولی هنگامی که دوشر این نکات را به مقامات مافوق خود گزارش داد، آنها توجه چندانی بدان مبذول نداشتند.<sup>۷۶</sup>

در تبریز که تنها ۸۰ کیلومتر با مرز شوروی فاصله دارد، کوک کنسول انگلیس، در یادداشتهای ماه ژوئن [خرداد] خود نوشت که گفته می‌شود شورویها به تقویت نیروی پاسگاههای مرزی خود مشغولند. وی در خلال ماه گذشته گزارشهایی مبنی بر تمرکز نیروهای شوروی در قفقاز و تلاش آنها برای رخنه به صفوف ارتش ایران دریافت کرده بود. در یادداشتهای او آمده

بود که مقامات شهربانی پادگان محل را کاملاً تحت نظر دارند.<sup>۷۷</sup> در این میان تحولات نظامی جبهه مصر، ارتش انگلیس را دچار فاجعه ساخت. ارتشبد ویول در ۱۵ ژوئن [۲۵ خرداد] به امید عقب‌راندن سپاه افریقائی آلمان به لیبی و کمک‌رساندن به نیروهای انگلیسی گرفتار در طبرق، عملیات «تبرجنگی» را آغاز کرد. تهاجم نیروهای انگلیسی در آغاز با موفقیت‌هایی توأم بود ولی بتدریج در برابر مقاومت قوای محور از حرکت باز ایستاد. تانکهای مارشال رومل ناگهان از بیابانهای اطراف سرازیر شدند و جناح چپ نیروهای ژنرال ویول را که بدون پوشش بود، مورد حمله قرار دادند. انگلیسیها که حدود ۱۰۰ تانک از دست داده بودند، وادار به عقب‌نشینی شدند.<sup>۷۸</sup>

نیروهای ویول قابلیت تهاجمی خود را از دست داده بودند و روحیه افراد خراب شده بود. در قاهره افسران ستاد ویول به تهیه و تدارک برنامه‌های لازم جهت عقب‌نشینی از مصر مشغول بودند. آنها هنوز نمی‌دانستند که هیتلر به رومل دستور داده است عجلتاً از پیشروی بیشتر دست نگهدارد. هنگامی که گزارش این ناکامیها به لندن رسید ژنرال سرجان دیل رئیس ستاد ارتش به یکی از دوستانش اظهار داشت: «تصور می‌کنم شما می‌دانید که ما داریم خاورمیانه را از دست می‌دهیم».<sup>۷۹</sup>

در برلین، آدولف هیتلر چنان از پیروزی سریع نیروهایش بر ارتش سرخ مطمئن بود که در ۱۹ ژوئن [۲۹ خرداد] دستورالعمل شماره ۲۲ خود را که متضمن فرامین لازم برای مرحله بعد از «بارباروسا» بود، صادر کرد. در این دستورالعمل آمده بود که ارتش آلمان «پس از انهدام نیروهای مسلح روسیه شوروی، مبارزه را بر ضد مواضع انگلیسیها در مدیترانه و شرق نزدیک ادامه خواهد داد» علاوه بر آن «امکان اعمال فشار زیاد بر ایران و ترکیه، احتمال استفاده از این کشورها را برای مبارزه با انگلستان افزایش می‌دهد» بر اساس این دستورالعمل قرار بر آن بود که بمحض فروپاشی ارتش سرخ، ارتش آلمان برای «گشایش راه... از طریق ایران به بصره... یک سپاه موتوریزه در قفقاز تشکیل دهد».<sup>۸۰</sup>

در مسکو نیز در ۱۹ ژوئن ژنرال کازاکوف و ژنرال واتوتین خود را آماده

می‌ساختند که در مورد طرح عملیاتی منطقه نظامی آسیای میانه به مارشال تیموشنکو گزارش دهند. کازاکوف مایل بود که هرچه زودتر به تاشکند برگردد، زیرا نگران بود که حمله آلمان هر لحظه آغاز شود. بالأخره عصر همان روز آن دو به دفتر کار مارشال تیموشنکو هدایت شدند، در آنجا فقط یک فیلم تبلیغاتی آلمانی را تماشا کردند، سپس تیموشنکو برای صرف شام و استراحت دفتر را ترک گفت. صبح روز بعد باز هم کازاکوف سعی کرد از کمیسر دفاع وقت ملاقات کسب کند و بالأخره راضی شد مسائل خود را با ژنرال گئورگی ژوکوف، رئیس ستاد ارتش سرخ در میان گذارد. ژوکوف طرح عملیاتی مزبور را با دقت مورد بررسی قرار داد و پس از ابراز رضایت، کازاکوف را مرخص کرد. کازاکوف نیز فردای آن روز - ۲۱ ژوئن [۲۱ خرداد] - با هواپیما عازم تاشکند شد.<sup>۸۱</sup>

همان روز ژنرال شاهروخین و دیگر اعضای هیئت اعزامی ستاد ارتش که نظارت بر تمرینهای نظامی قفقاز و آسیای میانه را به پایان برده بودند، با قطار وارد مسکو شدند. آنها پس از تسلیم گزارشهای خود، دو روز مرخصی گرفتند. ولی ایام مرخصی آنها به انتها نرسید.<sup>۸۲</sup>

عصر همان روز در امتداد مرزهای شوروی و لهستان واحدهای پیاده و زرهی ارتش آلمان با استفاده از تاریکی هوا در مواضع مقدم مستقر شدند. در فرودگاههای اطراف نیز هواپیماهای جنگنده و بمبافکن برای عملیات آماده می‌شدند. در آن سوی مرز، در خاک شوروی اوضاع روال عادی خود را طی می‌کرد. سربازها در خوابگاهها استراحت می‌کردند و هواپیماها نیز به شیوه ایام صلح در امتداد باند فرودگاهها مستقر بودند. ولی در مسکو دیگر بیش از این نمی‌شد از علائم حاکی از خطر بروز جنگ چشم پوشید. کشتیهای تجارتنی آلمان، سریعاً بنادر شوروی را ترک می‌گفتند. یک گروه بان ارتش آلمان از مرز گذشته و هشدار داده بود که قرار است در ساعت ۳ باعداد حمله آغاز شود.<sup>۸۳</sup>

اندکی پیش از نیمه شب، مارشال تیموشنکو سرانجام به تمام واحدهای ارتش سرخ دستور داد که به حالت آماده‌باش رزمی در آیند. به تمام مناطق نظامی و مراکز فرماندهی نیروی دریایی تلگراهایی مخابره شد. ولی فرامین

صادره متناقض بود. به نیروهای شوروی اجازه داده شده بود در صورتی که مورد حمله قرار گیرند، از خود دفاع کنند ولی حق نداشتند در مقابل تحریکات آلمانیها واکنش نشان دهند.

این اخطار و آماده‌باش بسیار دیر اعلام شده بود. در نخستین لحظات سپیده‌دم آن روز، در حالی که نیروهای ضربتی آلمان بر پلها و معابر مرزی هجوم آورده راه را بر واحدهای تانک گشودند، بمب‌افکنهای عمودرو اشتوگا نیز بر هدفهای خود فرود آمدند. پیش از یک میلیون سرباز قوای محور در جبهه‌ای که از بالتیک تا دریای سیاه امتداد داشت، بزرگترین تهاجم تاریخ را آغاز کردند. استحکامات مرزی گسترده شوروی، که از نیروی دفاعی مناسبی برخوردار نبود، سریعاً تسخیر و پشت سر گذاشته شد. صدها هواپیمای جنگی شوروی در زمین و هوا نابود شد. اغتشاش و سرگردانی عمومی بر کل نیروهای ارتش سرخ که در امتداد مرز مستقر بودند، حکمفرما گشت.

در این میان و تقریباً در همان لحظه‌ای که نیروهای آلمانی به مرزهای شوروی هجوم آوردند، در قاهره ژنرال آرتور اسمیت رئیس ستاد فرماندهی ژنرال ویول را از خواب بیدار کردند و یک تلگرام فوری چرچیل را به وی تسلیم نمودند. اسمیت فوراً لباس پوشید و خود را به محل اقامت ژنرال ویول رساند. ویول مشغول اصلاح صورتش بود. اسمیت متن تلگرام را برای او خواند:

«به این نتیجه رسیده‌ام که منافع عمومی انتصاب ژنرال او کینلک را به جای شما ایجاب می‌کند». از ویول خواسته شده بود که به جای او کینلک فرماندهی کل نیروهای هند را عهده‌دار شود.<sup>۸۴</sup>

در پی شکست عملیات «تبر جنگی» و عدم قاطعیتی که ژنرال ویول در خلال شورش عراق از خود نشان داده بود، چرچیل از وی سلب اطمینان کرده بود. ولی این تغییر و تبدیل چندی بعد برای ایران نتایج مهمی به دنبال می‌آورد، چرا که تجاوز آلمان به شوروی باعث شد تعارض و رویارویی که در حدود دو قرن روس و انگلیس را بر سر ایران از یکدیگر دور نگهداشته بود، از میان برداشته شود.

وینستون چرچیل در استقبال از شوروی به‌عنوان یک قدرت متحد،

لحظهای درنگ نکرد. وی در ساعت ۹ بامداد ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ [اول تیر ۱۳۲۰] طی یک پیام رادیویی به مردم بریتانیا اعلام داشت:

هیچکس بیش از من مستمراً با کمونیسم مخالف نبوده است... حتی یک کلمه نیز از آنچه در این باب گفته‌ام عدول نمی‌کنم. ولی تمام این مسائل در برابر تصویری که اینک پیش رویمان گشوده می‌شود رنگ باخته است. گذشته با تمام جنایات و خبطها و مصائبش، از دیده‌نمان می‌گردد... فقط یک هدف و یک مقصود برگشت‌ناپذیر داریم... نابودی هیتلر و تمام آثار نظام نازی... بنابراین، خطری که روسها را تهدید می‌کند، خطر برای ما و خطر برای ایالات متحد است.<sup>۸۵</sup>

مبارزه مشترک جدیدی که شروع شده بود، دو رقیب دیرینه را به یکدیگر نزدیک ساخت. اینک خطر ناشی از پیشروی آلمانیها بسوی خاورمیانه، منافع هر دو را - بویژه در ایران - تهدید می‌کرد.

## فصل چهارم

# آلمانیها باید از ایران اخراج شوند

هر وولف که در تبریز مدیریت مدرسه‌ای را بر عهده داشت، در ساعت شش بامداد روز ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ [اول تیر ۱۳۲۰] برتولد شولتسه-هولتوس کنسولیار آلمان را از خواب بیدار کرد و از او پرسید که آیا اخبار را شنیده است یا خیر؟ در اخبار ساعت پنج اعلام شده بود جنگ با روسیه آغاز شده و نیروهای آلمانی شب گذشته حمله کرده‌اند. اگر چه این خبر برای شولتسه تکان‌دهنده بود ولی تعجب نکرد. زیرا سه ماه پیش در یاسالار ویلهلم کاناریس رئیس اداره اطلاعات ارتش آلمان وی را از این امر مطلع ساخته بود. شولتسه در واقع سرگرد آبور و افسر ارشد اطلاعاتی در شمال غربی ایران بود.

در یاسالار کاناریس از وی خواسته بود در مورد تأسیسات نفتی و فعالیتهای نظامی شوروی در قفقاز اطلاعاتی کسب کند. و شولتسه نیز تحت پوشش دیپلماتیک در تبریز مستقر شده و در عرض مدت زمانی کوتاه با استفاده از عناصر آلمان‌خواه ایرانی و تشکیلات مخفی روسهای مهاجر ضد شوروی شبکه اطلاعاتی گسترده‌ای ترتیب داده بود. او به صورت منظم عواملی را برای گردآوری اطلاعات بدانبوی مرز گیل می‌داشت و در همان ایام نیز گروهی متشکل از چند جوان ایرانی بتازگی از مأموریت شناسایی و بررسی یک پایگاه هوایی در کیروف‌آباد [گنجه] بازگشته بودند.



شولته پس از آن که اخبار وولف را شنید با عجله لباس پوشید و با اتوموبیل لیوزین کنسولگری که پرچم صلیب شکسته روی گلگیرش در اهتزاز بود، به محل کنسولگری رفت. شهر ساکت بود. در گوشه و کنار خیابانها گروهی از مردان گردآمده و با یکدیگر آهسته سخن می‌گفتند. هنگامی که به کنسولگری رسید، یادداشتی دریافت داشت؛ یکی از عوامل اطلاعاتی‌اش تقاضای ملاقات فوری کرده بود. عامل مزبور که یکی از افسران سابق ارتش تزاری و فرد بی‌اعتبار و بدنامی موسوم به نظروف بود، از سوی هر مافی مقام هم‌تای او در سازمان «اس‌د» به او تحمیل شده بود.

زیر هایتدنیست (اس‌د) بخش اطلاعات خازجی گشتاپو بود که تحت سرپرستی راینهارد هایدریش ژنرال مخوف اس‌اس قرار داشت و در واقع رقیب «آب‌ور» محسوب می‌شد. کارمندان اس‌د بر خلاف «آب‌ور» که برخی از اعضایش چون دریاسالار کاناریس محرمانه با هیتلر مخالفت می‌کردند، همگی نازیهای پر و پا قرص و متعصب بودند.<sup>۲</sup>

شولته عوامل اس‌د را آماتورهای خطرناکی بیش نمی‌دانست. مثلاً هر مافی بدون در نظر گرفتن شرایط محرمانه شفلی هویت واقعی او را برای نظروف فاش کرده بود. البته شولته سعی کرده بود با معرفی خود به نام «سروان اشمیت» تا حدودی این اشتباه افسر اس‌د را جبران کند. وی اظهار داشته بود که نام واقعی‌اش، نام مستعاری بیش نیست. سپس نظروف را پی مأموریت‌هایی بی‌اهمیت و کم‌خرج فرستاده بود.<sup>۳</sup>

بالاخره شولته حاضر شد با نظروف ملاقات کند و عصر همان روز نظروف به باغ کنسولگری آمد و با تفرعن بسیار اظهار داشت که در مورد فرودگاههای جدیدی در قفقاز اطلاعاتی به دست آورده است. شولته در ازاء این اطلاعات مبلغ ناچیزی به وی پیشنهاد کرد. نظروف پول بیشتری می‌خواست و اظهار داشت: «اوضاع تغییر کرده است. ما در حال جنگ هستیم و عبور از مرز دیگر مسئله مرگ و زندگی است.» هنگامی که نظروف پس از رد مجدد پیشنهادش، خواست که باغ را ترک کند به شولته گفت: «به شما اخطار می‌کنم... وادارم نکنید کاری برخلاف میل من انجام دهم... نمی‌دانید اگر من به روسها خبر بدهم که گروه جاسوسی شما در تبریز چه عملیاتی انجام

می‌دهد چه جایزه‌ای به من می‌دهند آقای سروان اشمیت؟» شولته دست به سنگی برده و بر او هجوم آورد. نظروف هراسان در مقابل او به زانو افتاد و تقاضای بخشش کرد. شولته نیز پس از لحظه‌ای تأمل سنگ را کنار افکند و اجازه داد که برود.<sup>۴</sup>

ولی دیر شده بود. شهربانی تبریز نظروف را دستگیر کرد. فردای آن روز منشی ایرانی شولته با دستپاچگی از او پرسید: «شب پیش اخبار رادیو باکو را گوش کردید؟ تمام شهر از آن صحبت می‌کنند.» می‌گفت در تبریز یک سازمان آلمانی تحت سرپرستی کنسول اشمیت مشغول فعالیتهای جاسوسی است و روسها قصد دارند برای درهم‌شکستن این تشکیلات وارد خاک ایران شوند.<sup>۵</sup>

با هجوم آلمان به اتحاد شوروی ناگهان توجه بین‌المللی به گروه زیادی از اتباع آلمانی جلب شد که در ایران به سر می‌بردند. از نظر متفقین، شرایط از هر جهت برای فعالیت ستون پنجم آلمان فراهم بود. در تابستان آن سال حدود ۱۰۰۰ آلمانی در ایران بودند. بسیاری از آنها پیش از جنگ به ایران آمده بودند. براساس آمار شهربانی ایران ۶۱۶ آلمانی به‌عنوان تکمیلین در صنایع گوناگونی چون راه آهن و معادن و کشاورزی، یا به‌عنوان مستشار وزارتخانه‌های مختلف در استخدام دولت ایران بودند. تعدادی نیز در مدارس عالی ایران تدریس می‌کردند و گروهی نیز به طبابت یا تجارت اشتغال داشتند. حدود ۶۰ ملوان آلمانی نیز در کشتیهایی که در بندر شاهپور گرفتار شده بودند، اقامت داشتند. تعدادی از اتباع آلمان نیز در سفارت آن کشور در تهران و کنسولگری تبریز خدمت می‌کردند. باقی آلمانیهای مقیم ایران را اعضای خانواده افراد مزبور تشکیل می‌داد.<sup>۶</sup>

اروین اتل، وزیرمختار آلمان در تهران، آلمانیهای مقیم ایران را کاملاً تحت کنترل داشت. اتل که در واقع از برکشیدگان هیتلر محبوب می‌شد، از رؤسای سابق تشکیلات حزب نازی در ایتالیا بود. وی در تشکیلات اس‌اس درجه سرتیپی داشت. فعالیتهای فرهنگی آلمانیها در تهران دور و بر «خانه قهوه‌ای» - که یک باشگاه و مرکز تفریحی در جنوب تهران بود - متمرکز می‌شد.<sup>۷</sup>

تشکیلات اس‌د و آب‌ور، هر دو در تهران فعال بودند. سرپرست تشکیلات اس‌د در تهران، مرد خوش‌سیمای موبوری بود موسوم به رومان گاموتا. دستیار اصلی او، فرانتس مایر نیز جوان ۲۶ سالهٔ عبوسی بود اهل باواریا که با مو و سبیل مشکی‌اش چهرهٔ مرموزی داشت. مایر نازی متعصبی بود که در بخش نظامی اس‌اس درجهٔ ستوانی داشت. هر دو آنها در ۱۹۴۰ به‌عنوان نمایندگان شرکت حمل و نقل شنیگز وارد تهران شده و با تأسیس شرکتی موسوم به نوول ایران اکسپرس پوشش مناسبی جهت فعالیتهای محرمانهٔ خود ایجاد کرده بودند. مایر مرتباً در ایران و خارج سفر می‌کرد و از این طریق تماسهای گسترده‌ای برقرار کرد و خانه‌های امنی را شناسایی نمود.<sup>۸</sup>

آب‌ور عوامل متعددی در ایران داشت. سرگرد شولته و فردی موسوم به ژاک گروه‌ور هر دو برای ادارهٔ یکم (جاسوسی) آب‌ور کار می‌کردند. هرکوهل نیز در استخدام ادارهٔ دوم (خرابکاری) آب‌ور بود.<sup>۹</sup> ایران برای فعالیتهای جاسوسی آب‌ور در مورد شوروی و تأسیسات نفتی انگلیس در خلیج فارس پایگاهی ایدئال بشمار می‌رفت.

سرفرماندهی ارتش آلمان در حالی که به تهیه و تدارک برنامه‌های لازم جهت عملیات بعد از فروپاشی ارتش سرخ مشغول بود، از نارساییهای شبکهٔ اطلاعاتی آب‌ور در خاور نزدیک بسیار نگران گردید. بنابراین فرماندهی عالی برای رسیدگی به این مسئله در ۶ مه ۱۹۴۱ [۱۶ اردیبهشت ۱۳۲۰] کنفرانسی در برلین ترتیب داد. نمایندگان وزارت خارجه و پاره‌ای از مؤسسات نظامی نیز در این کنفرانس حضور یافتند. در این کنفرانس پیشنهاد شد که برای هدایت عملیات اطلاعاتی در خاور نزدیک - و از جمله ایران - یک «تشکیلات جنگی» در استانبول تأسیس شود. افزون بر آن میل داشتند که یک «پایگاه عملیاتی» نظامی نیز در ایران ایجاد کنند ولی به درستی نتیجه گرفتند که رضاشاه هیچگاه اجازه نخواهد داد که یک هیئت نظامی رسمی آلمانی در ایران مستقر شود.<sup>۱۰</sup>

نظر آنها در مورد رضاشاه درست بود، چرا که وی نسبت به تحریکات بیگانگان و بویژه آلمانیها که افسران ارشد ایرانی را دائماً به مهمانیهای سیاسی

بی‌شمار خود دعوت می‌کردند، بسیار حساسیت داشت. شاه در مارس ۱۹۴۱ [اسفند ۱۳۱۹] با ممنوع ساختن سفارتخانه‌های بیگانه از دعوت افسران ایرانی به مهمانی‌هایشان، به این کار نیز خاتمه داد.<sup>۱۱</sup>

با این حال، در پی یورش آلمان به اتحاد شوروی، دولت‌های انگلستان و شوروی فوراً به اهمیت خطری که از ناحیه اتباع آلمانی مقیم ایران وجود داشت، پی بردند. در ۲۶ ژوئن [۵ تیر] آلکسی آندره‌ویچ اسمیرنوف سفیر جدید اتحاد شوروی در ایران یادداشتی به وزارت خارجه ایران تسلیم کرد. در این یادداشت آمده بود که دولت متبوع وی «شواهد جدی» در مورد وجود یک طرح کودتای آلمانی، در دست دارد. کودتاچیان قصد داشتند با استفاده از عناصری درون ارتش ایران دست به کار شوند. اسمیرنوف سپس به آنچه پناه دادن به آلمانی در ایران می‌نامید، اعتراض کرد.<sup>۱۲</sup>

در ۲۸ ژوئن [۷ تیر] لوئیس جی. دریفوس وزیرمختار ایالات متحد آمریکا در تهران، در پاسخ به سؤالی که از سوی وزارت خارجه آمریکا به عمل آمده بود به واشینگتن گزارش کرد که نه او و نه انگلیسیها در مورد تشکیلات درونی ستون پنجم آلمان در ایران اطلاعات موثقی در دست ندارند. وی جمعیت آلمانیهای مقیم ایران را یک جمعیت گسترده و سازمان‌یافته توصیف کرد که در سراسر کشور شعباتی دارند. دریفوس در ادامه گزارش خود افزود، چنین شایع است که آلمانیها می‌توانند «در عرض چند ساعت ۵۰۰ هزار بزن‌بهدار و مسلح را در خیابانهای تهران به راه اندازند». وی با ابراز تردید در مورد «وجود کادر اصلی یک ستاد فرماندهی در سفارت آلمان در تهران» اظهار داشت که شهربانی ایران کلیه فعالیتهای عناصر آلمانی را تحت‌نظر و محدودیت قرار داده است. با این همه تلاشهای شهربانی ایران «ضعیفتر و پراکنده‌تر از آن است که بتواند از توسعه و اقتدار تشکیلات مؤثری ممانعت کند. که برای ضربه زدن در لحظه مناسب آمادگی داشته باشد.» به عقیده دریفوس آن لحظه مناسب زمانی بود که «نیزوهای آلمانی به قفقاز می‌رسیدند»<sup>۱۳</sup>

دولت ایران در ۲۶ ژوئن ۱۹۴۱ [۵ تیر ۱۳۲۰] فوراً بی‌طرفی خود را در جنگ روس و آلمان اعلام داشت.<sup>۱۴</sup> ولی حمله آلمان به روسیه، مواضع

اساسی ایران را نسبت به آلمان دگرگون می‌ساخت، گویی بر تمام گناہانی که آلمانیها در این مدت مرتکب شده بودند قلم عفو کشیده شد. سرریدر بولارد وزیرمختار انگلیس در ایران در ۲۳ ژوئن [۲ تیر] به دولت متبوعش گزارش داد که «روی هم رفته ایرانیان از حمله آلمانیها بر... دشمن دیرینه‌شان روسیه، شادمان هستند.»<sup>۱۵</sup> همچنان که بر دامنه موفقیت‌های ارتش آلمان افزوده می‌شد، انبوهی از ایرانیان در میدان سپه گرد آمده و هنگامی که بلندگوهای میدان اخبار رادیو ایران را مبنی بر سقوط پی در پی شهرهای شوروی پخش می‌کرد، فریاد خوشحالی سر می‌دادند.<sup>۱۶</sup>

از نظر ایرانیان، ارتش آلمان برای نجات آنها از شرّ بلشویک‌های منفور پیشروی می‌کرد. این که ممکن است ایران نیز قربانی جهانگشایی نازیها شود، به هیچ وجه مطرح نبود. ولی ایرانیان نمی‌دانستند که سرفرماندهی ارتش آلمان در ۳۰ ژوئن ۱۹۴۱ [۹ تیر ۱۳۲۰] دستور داده بود که پس از شکست شوروی، طی عملیاتی در حول یک محور مشترک - که احتمالاً پیشروی یک سپاه موتوریزه را نیز از طریق ایران در برمی‌گرفت - مواضع بریتانیا در خاورمیانه مورد هجوم قرار گیرد.<sup>۱۷</sup>

در همان روز - ۳۰ ژوئن [۹ تیر] - محمدعلی مقدم وزیرمختار ایران در لندن، با خوشحالی به آیدن اظهار داشت که امیدوار است آلمانیها و روسها دخل یکدیگر را در آورند و قدرت بریتانیا افزایش یابد. آیدن سعی کرد به او بفهماند که رسیدن نیروهای آلمانی به قفقاز می‌تواند عواقب ناخوشایندی برای ایران داشته باشد. وی از مقدم خواست که از دولت متبوع خود تقاضا کند «خود را از شرّ آلمانیهایی که در ایران کار می‌کردند خلاص کند.»<sup>۱۸</sup>

مقدم پاسخ داد که این عده همگی متخصصین فنی هستند و اخراجشان می‌تواند اقتصاد ایران را مختل سازد. وی اظهار داشت که دولت متبوع وی نتوانسته بود چنین متخصصانی را از انگلستان استخدام کند. آیدن - ظاهراً در مقام تحسین - به مقدم اطلاع داد که دولت انگلیس در عرض چند ماه، لوازم مورد نیاز جهت تکمیل ۱۲ فروند هواپیمای «هریکن» را به کارخانه هواپیماسازی شهباز در تهران که زیر نظر انگلیسیها کار می‌کرد، تحویل خواهد داد. وی اظهار امیدواری کرد که شاه از این اقدام دولت انگلیس خشنود

گردد.

از آنجایی که اتحاد شوروی در عرض یک روز به متحد انگلستان تبدیل شده بود، اینک تنها نگرانی امنیتی انگلیسیها در خلیج فارس از جانب آلمانیها بود که انتظار می‌رفت. در عرض چند هفته به قفقاز راه یافته وارد ایران گردند. در ۱۸ ژوئن [۲۸ خرداد] مسئولیت دفاع از ایران و عراق به ارتش هند واگذار شد. ژنرال ویول در ۵ ژوئیه [۱۴ تیر] فرماندهی نیروهای هندی و انگلیسی هند را برعهده گرفت. ستاد سرفرماندهی ارتش هند در ۲۴ ژوئن [۳ تیر] از سرتیپ ف. ا. هیوز که به عنوان فرمانده نیروی انگلیسی خلیج فارس تعیین شده بود، خواست که با همکاری نیروی هوایی و دریایی انگلیس، مقتضیات دفاعی خلیج فارس را مورد بررسی قرار دهند.<sup>۱۹</sup>

در این میان ارتشبد سرکلود اوکینلک، فرمانده نیروهای خاورمیانه نیز در قاهره مشغول تهیه نقشه‌های اضطراری جهت دفاع از مناطق شمالی عراق و اعزام نیرو به نقاط شمالی ایران بود تا در صورت پیشروی نیروهای آلمانی از طریق قفقاز یا ترکیه بتوانند در مقام مقابله برآید.<sup>۲۰</sup>

ولی نه اوکینلک و نه ویول هیچ یک نمی‌دانستند که ملک فاروق پادشاه مصر، جزئیات طرح اشغال ایران را به رضاشاه و آلمانیها اطلاع می‌دهد. در حالی که سپاهیان مارشال رومل در برابر مرزهای مصر صف آرایی کرده بودند، ملک فاروق که از احتمال از دست رفتن تاج و تختش بیم داشت، برای تضعیف «متحدین» انگلیسی‌اش به هر کاری راضی بود. وی از چندی پیش توسط پدرزنش ذوالفقار پاشا که سفارت مصر در تهران را برعهده داشت، محرمانه با برلین تماس گرفته بود. فاروق در ۲۹ ژوئن [۸ تیر] به ذوالفقار پاشا اطلاع داد که براساس اطلاعات موثقی که در دست دارد، ستاد فرماندهی ارتش بریتانیا در صدد است مناطق نفت‌خیز ایران را برای محافظت در برابر پیشروی نیروهای آلمانی از طریق قفقاز، تحت اشغال در آورد. گزارش شده بود که ستاد فرماندهی ارتش بریتانیا برای تدارک این عملیات دو ماه وقت گذاشته و ۵۰۰۰ نفر را نیز برای اجرای آن در نظر گرفته است. براساس این اطلاعات انگلیسیها نه تنها تصرف حوزه عملیات شرکت نفت انگلیس و ایران و بنادر خلیج فارس را در نظر داشتند، بلکه تمخیر کرمانشاه نیز بخشی از

برنامه بود. علاوه بر آن انگلیسیها در نظر داشتند که از طریق رواندوز نیز تهاجم دیگری به سمت مناطق شمالی ایران صورت داده و تا جلفا، واقع در مرز ایران و شوروی پیشروی کنند. فاروق از پدرزن خود خواست که شاه را از نقشه انگلیسیها مطلع سازد و این اطلاعات را به عنوان «نشانه مواضع صادقانه و حسن نیت [فاروق] نسبت به آلمان» تسلیم اروین اتل سازد.<sup>۲۱</sup>

ذوالفقار پاشا مراتب را به محمدرضا پهلوی شوهرخواهر فاروق اطلاع داد. وی نیز موضوع را با پدرش رضاشاه در میان گذاشت. رضاشاه در آغاز گزارش مزبور را باور نمی کرد، ولی فرزندش بر مطمئن بودن منبع اطلاعات اصرار داشت. آنگاه رضاشاه از وزیرمختار ایران در لندن خواست که پیرامون نیات واقعی انگلیسیها پرس و جو، به عمل آورد.<sup>۲۲</sup> سفیر مصر در ایران نیز در ۲ ژوئیه [۱۱ تیر] حباب الامر فاروق، مراتب را به اتل گزارش کرد و او نیز برلین را از برنامه انگلیسیها مطلع ساخت.<sup>۲۳</sup>

لئوپولد امری، وزیر امور هندوستان در دولت انگلیس در ۳ ژوئیه [۱۲ تیر] بطور خصوصی به ژنرال ویول اظهار داشت که با توجه به نیاز آلمانیها به نفت، اقدام برضد ایران ضرورت دارد. به عقیده امری، «آلمان تا حدود زیادی به خاطر ضرورت دستیابی بر نفت» وادار به حمله به شوروی شد. به گفته او آلمانیها که از طریق عملیات خود در مدیترانه شرقی نتوانسته بودند بر این هدف دست یابند، «اینک شانس دومشان در باکو و ماوراء قفقاز نهفته است... به محض آن که بدانجا برسند به نیروهای شما در عراق بسیار نزدیک و آماده هرگونه شیطنتی در ایران خواهند بود. این نکات همه به معنای همکاری بسیار نزدیک ما و روسها است.» امری خاطر نشان ساخت که «هیچکس بهتر از شما نمی تواند عهده دار این امر شود.»<sup>۲۴</sup>

امری سعی داشت فکر یک عملیات هماهنگ نیروهای شوروی و انگلیسی در ایران را به ژنرال ویول القا کند. پنج روز پیش از این وی سعی کرده بود به ایدن پیشنهاد کند که دولت انگلیس یک عملیات مشترک شوروی و انگلیس را در ایران، مورد بررسی قرار دهد، ولی در این امر موفقیت چندانی کسب نکرده بود. امری می دانست که ویول کمتر از ایدن به ملاحظات دیپلماتیک توجه دارد و برای تأمین نیازهای صحنه عملیات خود از هیچ اقدام

ضروری نظامی فروگذار نخواهد کرد.<sup>۲۵</sup>

در این میان ژنرال اوکینلک در ۷ ژوئیه [۱۶ تیر] به وزارت جنگ هشدار داد که احتمال دارد آلمانیها در اواسط ماه اوت [اواخر مرداد] به قفقاز برسند. در این صورت نیروهای بریتانیا مجبور می‌شدند ایران و عراق و سوریه را نیز تحت پوشش دفاعی خویش قرار دهند. وی که احساس می‌کرد احتمال دارد ترکیه حاضر به همکاری نشود، پیشنهاد کرد که با محدود ساختن خط دفاع به محور حیاتی فلسطین و بصره و حوزه‌های نفتی ایران، برای مقابله با نیروی چشمگیر آلمانیها اقدام شود.<sup>۲۶</sup>

ژنرال اوکینلک و ژنرال ویول هر دو - همانند ستاد ارتش انگلیس و وزارت جنگ ایالات متحد - معتقد بودند که مقاومت ارتش سرخ در برابر آلمانیها در عرض شش هفته تمام خواهد شد. حتی صاحب‌نظران خوش‌بین نیز بیش از سه ماه برای شوروی فرصت قائل نبودند. ولی پرزیدنت روزولت با این نظر موافق نبود وی معتقد بود اگر روسها بتوانند تا ماه اکتبر به مقاومت خود ادامه دهند، زمستان سخت روسیه، پیشروی آلمانیها را دست‌کم تا بهار سال آینده به تعویق خواهد افکند. و در خلال این مدت ایالات متحد می‌توانست کمکهای نظامی خود را به شوروی ارسال دارد.<sup>۲۷</sup>

ولی ارسال چنین کمکی به یک محور حمل و نقل مطمئن احتیاج داشت. در ۶ ژوئیه [۱۵ تیر] هیو دالتون وزیر اقتصاد جنگی کابینه انگلیس به لئوپولد امری توصیه کرد که ایران با همکاری شوروی اشغال گردد، زیرا در صورت محاصره بندر ولادی‌وستک توسط نیروهای ژاپنی، ایران تنها راه ارسال کمکهای انگلیس و امریکا به شوروی خواهد بود. دالتون متذکر شد که کنترل بریتانیا بر شبکه خط آهن و راههای ایران در جنوب ایران از اهمیتی اساسی برخوردار است. شورویها نیز می‌توانستند کنترل شبکه خط آهن و راههای شمال ایران را در اختیار گیرند. امری با اشاره به آن که خود نیز در ماه ژوئن طرح مشابهی را به ای‌دن پیشنهاد کرده بود، موافقتش را ابراز داشت.<sup>۲۸</sup>

لرد لینلیتگو نایب‌السلطنه هند نیز طرح مشابهی را پیشنهاد کرد. وی یک روز پس از گفتگوی امری و دالتون، به لندن گزارش داد که «به عقیده ما اتخاذ یک سیاست مثبت جهت انهدام مراکز دشمن در ایران از اهمیت حیاتی



قابل توجهی برخوردار است.» افزون بر آن اظهار داشت که تحویل هواپیماهای جنگی به ایران نیز متوقف شود.<sup>۲۹</sup>

عصر همان روز سر استافورد کریپس سفیر انگلیس در مسکو، برای تسلیم یادداشتی از جانب چرچیل شخصاً به دیدار استالین رفت. در این یادداشت چرچیل قول داد «هرچه را که زمان و وضع جغرافیائی و منابع رو به افزایشمان اجازه می‌دهد، در اختیار شوروی قرار خواهیم داد.» اگرچه استالین مراتب تشکر خود را ابراز داشت، ولی نسبت به اوضاع ایران ابراز نگرانی کرد و مدعی شد «شش تا هفت هزار آلمانی در ایران هستند.» وی از آن بیم داشت که عوامل محور بر ضد باکو و منافع بریتانیا در ایران وارد عمل شوند و توصیه کرد که دولتهای انگلستان و شوروی به نوعی اقدام دست زنند. کریپس تأیید کرد که دولت متبوع وی نیز نسبت به خطر [عوامل] محور آگاه است و توصیه کرد که در اعتراض نسبت به حضور آلمانیها یادداشت‌هایی با مضمون مشابه به دولت ایران تسلیم شود. استالین موافقت کرد و کریپس فوراً به ایدن توصیه کرد که «دولت شوروی را تشویق کند که با تمرکز نیرو در امتداد مرزهای شمالی ایران، در مقام تأکید بر این یادداشت بر آید.» وی از دولت متبوعش خواست که ترتیب یک تهدید نظامی مشابه را در مرزهای جنوبی ایران، مورد توجه قرار دهد.<sup>۳۰</sup>

در تهران نیز اروین اتل در ۹ ژوئیه [۱۸ تیر] اطلاع حاصل کرد که رضاشاه با تقویت نیروهای مستقر در آذربایجان و کرمانشاه در قبال طرح حملهٔ نیروهای انگلیسی به ایران واکنش نشان داده است. بعلاوه گزارش شده بود که برای تقویت قوای خوزستان نیز واحدهایی اعزام شده‌اند. علی‌منصور نخست‌وزیر ایران به اروین اتل اظهار داشت که در صورت تهاجم نیروهای انگلیسی به ایران دولت متبوع وی از آلمان تقاضای کمک خواهد کرد. با این حال منصور در ادامهٔ سخنانش با حزم و احتیاط افزود که اگر هم آلمان در مقام تجاوز بر آید ایران از بریتانیا تقاضای کمک خواهد کرد. اتل اندیشهٔ تجاوز آلمان به ایران را به عنوان یک امر صرفاً «فرضی» بی‌اساس دانست. ه ادعا کرد که آلمان خواستار گسترش جنگ نیست. با این حال به منصور هشدار داد که «هرگونه واکنش ضعیف ایران در قبال تجاوز نیروهای انگلیسی یا پذیرش

تلویحی آن، نامطلوب‌ترین تأثیر ممکن را بر رهبران آلمان بر جای خواهد گذاشت.» اندکی بعد اتل به برلین گزارش داد که به اعتقاد او، «ایران با یک مقاومت مصممانه نظامی به تجاوز انگلیسیها پاسخ خواهد داد و از آلمان تقاضای کمک خواهد کرد» با این همه وی در ادامه گزارش خود خاطرنشان ساخت به علت اقدامات قاطع دیپلماتیک و نظامی رضاشاه «خطر تجاوز انگلیسیها حدت خود را از دست داده است»<sup>۲۱</sup>

فردای آن، ژنرال ویول در انتقاد از «رویه مماشات آمیز» لندن در قبال ایران، اظهار داشت:

پاکسازی آلمانیها از ایران، برای دفاع از هند ضرورت عاجل دارد. اگر این امر صورت نگیرد، ممکن است وقایعی همانند آنچه در عراق رخ داد و همین چندی پیش آن را بموقع فیصله داده‌ایم از نو تکرار شود. ضروری است که با روسها در ایران همدست شویم و اگر حکومت فعلی ایران حاضر به ایجاد تسهیلات لازم جهت این امر نباشد، باید جای به حکومتی بدهد که چنین کند. در حالی که هنوز نتیجه جنگ روسیه و آلمان روشن نیست، باید برای نیل به این هدف از شدیدترین فشار ممکن استفاده گردد.<sup>۲۲</sup>

پیشنادهای ویول با دیدگاههای پیشین او تفاوت آشکار داشت. وی قبلاً با دخالت در عراق مخالفت کرده بود ولی اینک به‌رغم آن که نیروی محدودتری در اختیار داشت، خواستار یک عملیات گسترده در ایران بود. البته دیدگاه او از هند با آنچه در قاهره در پیش روی داشت، یعنی اوضاعی که در آن هم جبهه درگیری او متنوع و هم واحدهای تحت فرماندهیش متشتت بودند، کاملاً تفاوت می‌کرد. جالب آن است در حالی که ویول در گذشته یکی از پر سر و صداترین مخالفان پیشروی شورویها در ایران محسوب می‌شد، ولی اینک از آنجایی که تصور می‌کرد نیروهای شوروی در عرض چند هفته مضمحل خواهند شد، از بابت حضور موقت آنها در ایران خطر درازمدتی احساس نمی‌کرد.

آنچه بیش از هر چیز موجب نگرانی رؤسای ستاد ارتش انگلیس شده بود، خطر پیشروی آلمانیها در خاورمیانه بود. آنها به ژنرال اوکینلک هشدار دادند که احتمال دارد ارتش آلمان در اواسط اوت به قفقاز برسد و ممکن است در آن مرحله نیروهای آلمانی بر آن شوند که انگلستان را از پایگاههای هوایی شمال عراق محروم سازند. آنها همچنین فرض را بر آن قرار دادند که مقامات ایرانی با آلمان همکاری خواهند کرد و اجازه استفاده از فرودگاههایشان را بدانها خواهند داد. رؤسای ستاد ارتش انگلیس از آن بیم داشتند که آلمانیها هم زمان با پیشروی ارتش آلمان در شمال آفریقا، از ایران یا جنوب ترکیه به عراق هجوم آورند. طبق برآورد آنها اگر این حمله از طریق ایران صورت می گرفت، احتمالاً آلمان چهار لشکر از طریق تهران و یک لشکر از طریق تبریز به سوی عراق گسیل می داشت ولی با توجه به محدودیتهای شبکه حمل و نقل ایران و دشواریهای ناشی از شرایط زمستانی احتمال آن که این حمله تا پیش از آوریل ۱۹۴۲ [فروردین ۱۳۲۱] صورت پذیرد کم بود.<sup>۳۳</sup>

رؤسای ستاد با پیشنهاد اوکینلک مبنی بر انصراف خاطر از دفاع از بخشهای شمالی عراق و تمرکز نیروهای دفاعی در امتداد محوری که از شرق و شمال بغداد شروع می شد و تا کوههای کرمانشاه امتداد می یافت، موافقت کردند. در این میان نیروهای متحرک بریتانیا نیز برای حفاظت از پایگاههای هوایی مناطق شمالی عراق به عملیات در آن بخشها ادامه می دادند. براساس برآورد آنها برای دفاع از این منطقه که سوریه را نیز در بر می گرفت، مآلاً به حداقل ده لشکر پیاده و سی اسکادران هوایی احتیاج می بود. ولی طرحی که برای اجرای فوری در نظر داشتند آن بود که به محض نزدیک شدن واحدهای آلمانی، با حداکثر نیرو از طریق ایران به سمت قفقاز پیشروی کنند.

مایسکی سفیر شوروی در لندن، در ۱۵ ژوئیه [۱۹ تیر] به آنتونی ایدن اظهار داشت که دولت متبوعش می خواهد «برای مقابله با خطر جدی» که بر اثر «رخنه آلمانیها» به ایران هر دو کشور را تهدید می کند، یک اقدام فوری صورت گیرد. ایدن نسبت به انگیزه های واقعی دولت شوروی خوش بین نبود و از آن بیم داشت که استالین از حضور آلمانیها در ایران صرفاً به عنوان بهانه ای جهت دستیابی به اهداف دیرینه اش استفاده کند، ولی هنگامی که

پرسید دولت شوروی چه اقدامی را پیشنهاد می‌کند، مایسکی توصیه کرد تقاضای مشترکی مبنی بر اخراج آلمانیها به دولت ایران تسلیم شود زیرا حضور آنها «کشورهای همسایه را در مخاطره افکنده است». ایدن که می‌خواست بداند در صورت امتناع ایران از اخراج آلمانیها، دولت شوروی چه نوع اقدامی را توصیه می‌کند، موضوع را دنبال کرد. مایسکی اذعان داشت که در آن صورت بریتانیا و شوروی می‌بایست پیش از هر اقدامی در این مورد «نظرشان را روشن کنند» و به امکان اقدامات اقتصادی اشاره کرد.<sup>۳۴</sup>

فردای آن، کابینه جنگی انگلیس از رؤسای ستاد خواست که با فرض امتناع دولت ایران از اخراج آلمانیها، مسائل ناشی از یک عملیات نظامی مشترک شوروی و انگلیس را مورد بررسی قرار دهند.<sup>۳۵</sup>

در تهران نیز در همان روز، سرریدر بولارد طی مخابره تلگرافی به وزارت خارجه انگلیس، نگرانی خود را از مقاصد انگلستان ابراز داشت. وی در این گزارش به اظهارات پیشین خود به نخست‌وزیر ایران اشاره کرد که در آن شایعات جاری مبنی بر نقشه انگلیسیها برای اعزام نیرو به ایران را با «میاست دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا مبنی بر محترم داشتن دول بی‌طرف» مغایر دانسته بود. بولارد سؤال کرد: «آیا تقاضای اخراج تمام آلمانیها با این سیاست تطبیق می‌کند؟ به عقیده من خیر. اگرچه اطمینان داریم که فعالیت‌های ستون پنجم آلمان در ایران جریان دارد، ولی شگفت آن است که در اثبات این امر شواهد چندانی نمی‌توانیم ارائه دهیم.» وی توصیه کرد که به جای آن، تهدید به تحریم اقتصادی ایران به‌عنوان یکی از جوانب این یادداشت پیشنهادی در نظر گرفته شود و در ادامه گزارش خود افزود که تلاش خواهد کرد درباره آلمانیهای مقیم ایران خود شخصاً با شاه گفتگو کند.<sup>۳۶</sup>

در همان روز محمدعلی مقدم وزیرمختار ایران در لندن برای اعتراض نسبت به مطالب موهنی که جراید انگلیس درباره رضاشاه منتشر می‌کردند به وزارت خارجه رفت. وی اظهار داشت که «واقعاً چنین به نظر می‌رسد که روزنامه‌های شما در اشاره به شاه، عباراتی به کار می‌برند که حتی در مورد هیتلر نیز ادا نمی‌کنند.» اگرچه مقدم در این باب اغراق می‌کرد، ولی هدف واقعی‌اش آن بود که به نوعی تیات اصلی انگلستان را در قبال ایران برآورد

کند. هنگامی که از او پرسیدند منظورش چه نوشته‌ای است، مقاله‌ای از روزنامه نیوزکرونیکل مورخ ۵ ژوئیه [۱۴ تیر] را ارائه داد که در آن از شاه ایران به عنوان «شخصی وقیح و بدگمان و بی‌رحم و پول‌پرست» یاد شده بود. به مقدم اظهار شد که جراید انگلیس هیچ‌گاه نمی‌بایستی در مورد «فرمانروای یک کشور دوست» چنین مطالبی منتشر کنند و به وی اطمینان داده شد که وزارت خارجه انگلیس هر آنچه از دستش بر آید در این باب اقدام خواهد کرد.<sup>۳۷</sup>

سه روز بعد در ۱۴ ژوئیه [۲۳ تیر] سراسرافورد کریپس سفیر انگلیس در مسکو تقاضا کرد که به یک نمایش نظامی فوری بر ضد ایران اقدام شود. وی با جزئی تلقی کردن مسئله بی‌طرفی ایران، چنین استدلال کرد که:

نقشه کنونی اروپا خود نکات روشنگرانه‌ای در باره سیاست ما و سیاست آلمانیها در قبال دول بی‌طرف کوچک دربردارد، و در یک مورد نیز، یعنی در مورد نروژ، هنگامی که حاضر به ترک رویه سنتی خود در محترم داشتن بی‌طرفی شدیم به اندازه کافی سرعت عمل نشان ندادیم. از آنجایی که ممکن است در عرض چند هفته اتحاد شوروی در موقعیتی نباشد که اصولاً تهدیدی نسبت به ایران محسوب شود، لاقلاً اینک عامل زمان، کمال اهمیت را دارد. آشکار است که در چنین موقعیتی شیوه افزایش تدریجی میزان رخنه و رسوخ به هیچ‌وجه کافی نیست. دلیلی نیست که هرگونه تقاضایی... هم زمان با یک نمایش نظامی مورد تأکید قرار نگیرد. اگر این شیوه به اخذ نتایج مطلوب منجر نشود و آنگاه احساس کنیم که نمی‌توانیم به یک اقدام مثبت نظامی پردازیم، نخستین باری نخواهد بود... که یک تهدید نظامی تا حصول نتیجه منطقی‌اش پیگیری نشده است.»<sup>۳۸</sup>

ولی ایدن متقاعد نشد. به عقیده او «پیشنهاد کریپس فراسوی سیاست دولت انگلیس و نیز احتمالاً فراسوی آنچه در حال حاضر عملی بود، قرار می‌گرفت.»<sup>۳۹</sup> عصر همان روز بار دیگر ایدن با مایسکی ملاقات کرد. در این

ملاقات توافق حاصل شد که نخست یک اقدام مشترک دیپلماتیک در قبال ایران به عمل آید، سپس در صورت لزوم فشار اقتصادی منظور گردد.<sup>۴۰</sup>

نایب‌الملطنه ناراضی هند، اقدام دیپلماتیک را کافی نمی‌دانست. وی در ۱۶ ژوئیه [۲۵ تیر] ضمن مخابره تلگرافی به لندن اظهار داشت «به سیاست پیشنهادی ما در قبال کشوری که به نحوی مستقیم در آن ذی‌نفع هستیم و امکان دارد که از طریق آن امنیت هند به وجهی مستقیم مورد تهدید قرار گیرد، آشکارا بی‌توجهی شده است و ما میل داریم اعتراض شدید خود را از این بابت اعلام داریم.»<sup>۴۱</sup>

در این میان آلمانیها نیز فعالیتهای مخفی خود در ایران را گسترش دادند. آبرور از شولتسه خواست که در تبریز «نقل و انتقال واحدهای نظامی را در مناطق مرزی تحت نظر قرار دهد... و پدیدار شدن اسکادرانهای جنگنده جدید را گزارش کند... هرگونه انتقال نیروهای متفقین را نیز از خلیج فارس به قفقاز گزارش دهد.» در اواسط ماه ژوئیه [اواخر تیر] ووسوف کنسول جدید آلمان وارد تبریز شد. شولتسه از شهرت ووسوف به‌عنوان یکی از متخصصین تاکتیکیهای «ضربتی» فعالیتهای ستون پنجمی آگاه بود، ووسوف در تسهیل تسخیر بندر نروژی نارویک به دست نیروهای آلمانی و همچنین آماده ساختن زمینه مساعد جهت یورش غافلگیرانه به یوگوسلاوی نقش مهمی ایفا کرده بود.<sup>۴۲</sup>

در ۱۷ ژوئیه [۲۶ تیر] سرهنگ اروین فون لاهوزن رئیس بخش خرابکاری آبرور به کوهل مأمور خود در ایران اطلاع داد که سرگرد اشتروچیل بزودی وارد تهران خواهد شد. وی از کوهل خواست که با علی آذر تکین، یکی از اعضاء یک تشکیلات ضدشوروی در آذربایجان تماس حاصل کند. کوهل دستور داشت در مورد امکانات تشکیلات مزبور در ایران و میزان قابل اطمینان بودن عواملی که در آنسوی مرز داشت تحقیق کند. آبرور قصد داشت تشکیلات مزبور را آماده «عمل» سازد. اعضاء این تشکیلات می‌بایست در مورد وضعیت منطقه گزارشهایی ارائه داده و دستورالعملهای اداره دوم آبرور [شعبه خرابکاری] را که از برلین صادر می‌شد به مرحله اجرا در آورند.<sup>۴۳</sup>

استافورد کریپس هنوز خواستار آن بود که در مورد ایران دست به یک

اقدام سریع زده شود. وی در ۱۷ ژوئیه [۲۶ تیر] طی تلگرافی از وزارت خارجه بریتانیا تقاضا کرد که:

می‌توان حداکثر فشار و در صورت لزوم فشار اقتصادی و نظامی را پیش از آن که فرصت از دست برود - که ممکن است با پیشروی آلمانیها به قفقاز از دست برود- وارد آورد. توصیه می‌کنم موقع آن است که فوراً حداکثر فشار را وارد آورده و اجازه ندهیم که این موضوع چنان که [ایرانیان] بدون شک تلاش خواهند کرد، بیش از این کش داده شود.<sup>۴۴</sup>

فردای آن روز نیز رؤسای ستاد ارتش بریتانیا توصیه کردند که موضع قاطعی در قبال ایران اتخاذ شود. آنها توصیه کردند که اگر یک اقدام نظامی ضرورت یابد، این عملیات به جنوب ایران محدود شود. برای تسخیر مناطقی نفت‌خیز ایران به دست کم یک لشکر احتیاج بود که می‌بایست از پشتیبانی یک واحد کوچک هوایی نیز برخوردار باشد.

بنابر تخمین رؤسای ستاد، شورویها پنج لشکر در قفقاز و سه لشکر دیگر نیز در شرق دریای خزر در دسترس داشتند و ایران برای مقابله با این نیروی مشترک شوروی و انگلیس تقریباً نه لشکر بیشتر نداشت که از آن میان نیز فقط دو لشکر مستقر در تهران از «کار آیی متوسطی» برخوردار بودند. تنها دغدغه خاطر رؤسای ستاد ارتش در آن بود که «نیروهای انگلستان و شوروی بخواهند از طریق عراق که در حال حاضر برای تأمین امنیت داخلی آن نیروی کافی نداریم، وارد ایران شوند» با این حال، آنها خاطر نشان ساختند «اگر روسها با ما همکاری کنند... ایران از لحاظ نظامی در موقعیتی نیست که بتواند در برابر یک تقاضای مشترک مبنی بر اخراج آلمانیها مقاومت کند».<sup>۴۵</sup>

روز بعد - ۱۹ ژوئیه ۱۹۴۱ [۲۸ تیر ۱۳۲۰] - ژنرال ویول اظهار داشت:

برای جلوگیری از پیشروی آلمانیها بسوی هندوستان در موقعیتی قرار داریم که بتوانیم به صورتی هماهنگ با روسها یک فشار اقتصادی و

سیاسی شدید بر ایران اعمال کنیم، و در این امر نیز تردید روا نیست. هرگونه غفلتی در این زمینه، موجب آن خواهد شد که آلمانیها به همدستی و با برخورداری حمایت فعالانه دولتهای ایران و افغانستان و با پشتیبانی نیروی هوایی و بالأخره نیروهای متحرک [خود] تا مرزهای هندوستان پیشروی کنند.<sup>۴۶</sup>

آنتونی ایدن در ۱۹ ژوئیه [۲۸ تیر] به سرهوراس سیمور نوشت که برایش روشن نیست رؤسای ستاد در صورت لزوم حاضر باشند نیرویی برای اعزام به جنوب ایران ارائه دهند. ایدن در ادامه افزود «امیدوارم به ژنرال ویول تفهیم شود که به هیچ وجه در قبال ایران سیاست مماشات اتخاذ نشده است. بعلاوه تا وقتی که ندانیم برای مؤثر ساختن تهدیداتمان چه نیرویی در اختیار داریم، دست زدن به تهدید نظامی بی فایده است.» ایدن در مورد شکوه و گلایه از آن که هواپیماهای جدید نظامی در اختیار ایران قرار می گرفت، اظهار داشت که «مقصود از ارسال هواپیما به ایران صرفاً آن است که کارخانه هواپیماسازی بریتانیا به فعالیت خود ادامه دهد» نه آن که هواپیماهای «تکمیل شده» در اختیار ایران قرار گیرد.<sup>۴۷</sup>

در تهران نیز در همان روز سرریدر بولارد و آندرتنی اسمیرنوف یادداشت مشترکی از جانب دولتهای متبوع خویش به جواد عامری کفیل وزارت خارجه تسلیم داشتند. در این یادداشت مشترک ضمن تأکید بر اشتیاق دولتمند شوروی و بریتانیا در تداوم استقلال ایران، خاطر نشان شده بود که آنها فقط در صورتی در نیل به این مقصود موفق خواهند شد که دولت ایران برای حراست از آزادی خود در قبال مداخلات خارجی تدابیر لازمه را به عمل آورده باشد. بریتانیا و اتحاد شوروی خواستار اخراج گروه معینی از اتباع آلمان بودند. بولارد تلویحاً خاطر نشان ساخت اگر ایران خواسته مزبور را بر آورده نماند امکان دارد که دولت بریتانیا نیز مانع از ورود کالاها و ارائه خدمات مورد نیاز ایران گردد. عامری در پاسخ اظهار داشت که دولت متبوع وی برای اقدام بر ضد آلمانیها دلیلی در دست ندارد و چنین اقدامی نقض بی طرفی ایران و موجب درگیری ایران و آلمان است.<sup>۴۸</sup>



بولارد که به هیچ وجه تحت تأثیر پاسخ عامری قرار نگرفته بود فوراً از لندن خواست که بر فشار اقتصادی خود بر ایران بیفزاید. اسمیرنوف نیز اتخاذ اقدامات مشابهی را به مکتو پیشنهاد کرد. وی به دولت شوروی توصیه کرد که از حمل آن بخش از کالاهائی که به مقصد ایران ارسال شده و در باکو معطل مانده است، خودداری شود.<sup>۴۹</sup>

در لندن نیز آنتونی ایدن به مایسکی اظهار داشت که به عقیده او تا زمانی که شاه متقاعد نشود که دولتین شوروی و بریتانیا در تأکید بر خواسته‌های خود از یک اقدام گسترده نظامی نیز ابا ندارند، امید چندانی به اخراج آلمانیها نیست. البته وی می‌دانست که امکان دست زدن به چنین اقدامی بستگی به وضعیت نظامی دارد. ایدن اذعان داشت که در حال حاضر رهبران نظامی بریتانیا این مسئله را تحت بررسی دارند و اضافه کرد در صورت موافقت مکتو هر دو کشور می‌توانند به صورت مشترک امکانات یک اقدام نظامی را مورد بررسی قرار دهند. علاوه بر آن ایدن از مایسکی پرسید که برای اطمینان خاطر ترکها، که بدون تردید از پیشروی شورویها در ایران نگران می‌شدند نیز چه اقدامی می‌توانست صورت گیرد.<sup>۵۰</sup>

در ۲۱ ژوئیه [۳۰ تیر] بولارد در توضیح نظریات خود و اسمیرنوف نوشت: «اگرچه دولت ایران از خطر آلمان آگاه است و از هم‌اکنون نیز سعی دارد به صورت تدریجی، تعداد آنها را کاهش دهد، ولی حاضر نخواهد بود که فوراً یا در عرض مدت زمانی کوتاه تعداد آلمانیها را به نحو گسترده‌ای کاهش دهد.»<sup>۵۱</sup>

اینک تصمیم با وینستون چرچیل بود. وی در ۲۱ ژوئیه به ویول تلگراف زد: «من نیز بطور کلی با نظریات شما موافقم و مایلم از جانب بریتانیا و روسیه به ایرانیان اتمام حجت نمایم که یا بدون معطلی آلمانیها را اخراج کنند یا عواقب امتناع از چنین اقدامی را بپذیرا گردند. مسئله آن است که در صورت امتناع آنها چه نیرویی در اختیار داریم؟»<sup>۵۲</sup>

ایدن نیز نگرانی مشابهی داشت. وی در ۲۲ ژوئیه [۳۱ تیر] به چرچیل نوشت: «هر چه بیشتر امکانات [تحت فشار قرار دادن ایران] را بررسی می‌کنم، برایم آشکارتر می‌شود که همه چیز به توانایی ما در تمرکز یک نیروی مکفی

در عراق برای حفاظت از حوزه نفتی ایران بستگی پیدا می‌کند. تا زمانی که موقعیت نظامی مناسبی نداریم، حتی آغاز یک فشار اقتصادی نیز می‌تواند بسیار خطرناک باشد، چرا که شاه بخوبی از ارزش حوزه نفتی برای ما آگاه است و احتمال دارد در صورت احساس دردسر، خودش قدم نخست را بردارد.» ایدن با اشاره به گزارشهای واصله مبنی بر تقویت نیروهای مرزی ایران، توصیه کرد که برای تقویت فوری نیروهای بریتانیا در عراق اقدام شود. «اگر بتوانیم پیش از آن که روسها در جنوب شکست سختی را متحمل شوند، این مهم [تقویت نیروهای مستقر در عراق] را انجام دهیم، آنگاه شانس بسیاری وجود دارد که بتوانیم بدون توسل به زور خواسته خود را بر ایران تحمیل کنیم.» به عقیده ایدن «اقدام دیپلماتیکی که فراتر از توان نظامی باشد جز دعوت به فاجعه» معنای دیگری نداشت.<sup>۵۳</sup>

کابینه جنگی بریتانیا در ۲۲ ژوئیه تصمیم گرفت که در عین حال که هنوز طرق مختلفی جهت اعمال فشار اقتصادی بر ایران تحت بررسی است، تدارک لازم جهت یک اقدام مشترک انگلستان و شوروی نیز آغاز شود این تصمیم کابینه جنگی در همان روز به ژنرال ویول ابلاغ شد و او نیز به سپهدادوارد ب. کوینان فرمانده نیروهای انگلیسی مستقر در عراق دستور داد که خود را برای تصرف آبادان و حوزه‌های نفتی خوزستان و نفت شاه بدون وارد آوردن ضایعات آماده سازد.<sup>۵۴</sup>

کوینان که افسر حرفه‌ای دنیا دیده‌ای بود و از ایام خدمت در مرزهای ناآرام شمال غرب هندوستان نیز تجارب بسیاری داشت، و مدتی را نیز به‌عنوان آجودان شخصی پادشاه انگلیس خدمت کرده بود. وی به‌رغم ارتباطهای درباری‌اش، در ارتش انگلیس به‌عنوان ژنرال سربازها شهرت داشت. وی به سلسله مراتب و مقررات نظامی توجه چندانی نداشت و در بند آداب نظامی نبود و از مصاحبت سربازهای هندی تحت فرمانش لذت می‌برد.<sup>۵۵</sup>

کوینان که از چندی پیش انتظار دریافت چنین دستورالعملی را داشت، برای تصرف آبادان و خرمشهر و بندر شاهپور، طرحی تحت نام رمز «پافشاری» تهیه کرده بود. ولی از آنجایی که نیروی تحت فرماندهی‌اش از دو

لشکر نیز کمتر بود که آنها نیز صورتی پراکنده مستقر شده بودند، برای گردآوری نیروهای بیشتر از هند و سوریه به مدت زمان بیشتری احتیاج داشت. با این همه وی بیدرنگ سرتیپ جان ا. آیزل وود فرمانده تیپ دوم زرهی ارتش هند را که در کرکوک مستقر بود و سرلشکر نوئل برسفورد فرمانده نیروهای مستقر در بصره را که افسران ارشد بخش تحت فرماندهی او بودند، از جریان کار مطلع ساخت. عصر همان روز برسفورد به دریاوار گراهام، فرمانده نیروی دریایی خلیج فارس که در بصره مستقر بود اطلاع داد که نیرومندترین واحدهای تحت فرماندهی خود را تا پیش از ۲۹ ژوئیه [۷ مرداد] برای تسخیر آبادان و خرمشهر آماده سازد.<sup>۵۶</sup>

اکنون تکلیف نهایی طرح تهاجم نظامی بریتانیا به مسئله کارآیی یا عدم کارآیی اقدامات اقتصادی بر ضد ایران بستگی داشت. در ۲۴ ژوئیه [۳ مرداد] نمایندگان وزارت خارجه و وزارت امور هندوستان و وزارت اقتصاد جنگی انگلیس جلسه مشترکی تشکیل داده و پس از مذاکراتی موضوع اقدامات اقتصادی را منتفی اعلام داشتند. براساس بررسی آنها احتمال کارآیی تحریم اقتصادی اندک بود و مؤثر واقع شدن آن مستلزم زمان زیادی بود. آنها با توجه به این امر که گذشت زمان به نفع ایران تمام می‌شد، به این نتیجه رسیدند که اینک همه چیز به امکان یک اقدام هماهنگ نظامی بستگی دارد.<sup>۵۷</sup>

بنابراین در ۲۵ ژوئیه [۴ مرداد] رؤسای ستاد ارتش به ژنرال ویول اطلاع دادند که «در ضرورت اخراج هرچه سریعتر آلمانیها از ایران - آن هم مرجحاً به صورت فشار دیپلماتیک مشترک شوروی و بریتانیا، توأم با یک نمایش نظامی - اتفاق نظر کلی حاصل است.» در غیر این صورت «ضرورت توسل به زور پیش خواهد آمد.» آنها از ژنرال ویول خواستند که برای حمله به اهداف نظامی در تهران چهار اسکادران هواپیمای بمب افکن به عراق منتقل سازد و یک اسکادران هواپیمای جنگنده نیز برای دفاع از حوزه نفتی جنوب منظور دارد. قرار بر آن شد که برای تصرف پالایشگاه آبادان و میدانهای نفتی خوزستان نیز یک نیروی زمینی متشکل از یک لشکر پیاده و یک تیپ مکانیزه سوار و دو هنگ زرهی ارتش هندوستان در جنوب عراق متمرکز

گردد. نیروی دریایی کوچکی نیز متشکل از سه یا چهار رزمناو می‌بایست برای حمل دو گردان سرباز جهت تصرف بندر شاهپور تهیه شود. در خلال این مدت، تلاشهای دیپلماتیک برای واداشتن ایران به پذیرش خواسته‌های شوروی و بریتانیا ادامه می‌یافت. در صورت امتناع ایران از پذیرش خواسته‌های مزبور، ویول می‌بایست برای اجرای یک رشته عملیات نظامی هماهنگ وارد کار شود.<sup>۵۸</sup>

صبح روز ۲۵ ژوئیه [۴ مرداد] دریادار گراهام به واحدهای دریایی تحت فرمانش در بصره دستور داد که خود را برای یک عملیات دریایی جهت تصرف آبادان آماده سازند. براساس این طرح که به نام رمز «دوور» موسوم گردید، قرار شد برای انتقال دو گردان پیاده‌نظام هندی به آبادان از دو کشتی بخاری قدیمی، یک ناو مین‌یاب یدکی و چند لنج و قایق موتوری استفاده شود. نیروهای مزبور می‌بایست تحت پوشش آتش دو رزمناو در باراندازهای بندر پیاده شوند. دریادار گراهام طرح عملیاتی خود را با سرتیپ روپرت ج. لاکر فرمانده تیپ هجدهم هندی و همچنین آقای ج. م. پتیون مدیر پالایشگاه آبادان هماهنگ ساخت.<sup>۵۹</sup>

اما بتدریج که موعد تجاوز به خاک یک کشور بی‌طرف دوست نزدیکتر می‌شد، لندن در مورد ماهیت سؤال برانگیز این برنامه دچار تردید شد. سرهوراس سیمور دستیار وزیر خارجه در ۲۶ ژوئیه [۵ مرداد] به آنتونی ایدن هشدار داد که «ما و روسها هر یک مقاصد متفاوتی داریم» به گفته او هدف روسها ریشه‌کن ساختن آلمانیها بود «که در مورد تعدادشان اغراق می‌کنند، ولی تقریباً تمام آنها در شمال ایران هستند». سیمور معتقد بود «در مقایسه با امنیت جریان نفت به جنوب ایران»، برای دولت بریتانیا فعالیتهای نازیها در ایران از «اهمیت ناچیزی» برخوردار است. وی در ادامه افزود:

تا زمانی که روسها کنترل کامل قفقاز را در دست دارند و نیروهای قفقاز آنها نیز بر جای است، خطری بیش از آنچه تا قبل از آغاز جنگ حوزه‌های نفتی آنان را تهدید می‌کرد، مطرح نشده است. اگر روسها کنترل قفقاز را از دست بدهند، خطری که نفت [ایران] را

تهدید می‌کند جنبهٔ عاجل می‌یابد و تنها در این صورت است که این مسئله که آیا آلمانیها از ایران اخراج شده‌اند یا نه مطرح می‌شود. بنابراین ملاحظه می‌شود اهداف ما - که با اهداف روسها شباهتی ندارد - صرفاً با بیرون راندن آلمانیها از ایران بر آورده نمی‌شود. به علاوه ملاحظه می‌شود، اگر بر این فرض درازمدت عمل نکنیم که روسها کنترل قفقاز را از دست خواهند داد، به هر حال مرحله‌ای فرا خواهد رسید که لازم می‌شود خواه آلمانیها اخراج شده باشند یا نشده باشند برای حفاظت از حوزه‌های نفتی دست به کار شویم. [از این رو] دور از عقل است که با استناد به حضور آلمانیها، در مقام تهدید ایرانیان بر آییم.<sup>۶۰</sup>

ایدن در آن که «اهداف ما با روسها شباهتی ندارد» با سیمور هم عقیده بود ولی بر این نکته نیز تأکید داشت که:

آنچه باید فوراً انجام دهیم تمرکز قوا است. اگر هنگامی که این نیروها متمرکز شوند، هنوز با ایرانیان مشغول بحث و گفتگو در مورد اخراج آلمانیها بودیم، این امر موجب تقویت مذاکراتمان خواهد شد. اگر در یک مرحلهٔ بعدی، فروپاشی قدرت روسها در قفقاز موجب آن شود که جریان نفت مستقیماً در مخاطره افتد، آنگاه می‌توانیم برای تصرف حوزه‌های نفتی مستقیماً وارد عمل شویم.<sup>۶۱</sup>

اما دولت ایران در قبال فشار دیپلوماتیک انگلیس و شوروی انعطافی از خود نشان نداد. علی منصور در ۲۷ ژوئیه [۶ مرداد] به سرریدر بولارد توضیح داد که اخراج چهارپنجم آلمانیهای مقیم ایران - که متفقین تقاضا کرده بودند - نه تنها با بی طرفی ایران مغایرت دارد، بلکه نقض معاهدهٔ تجارتی ایران و آلمان نیز محسوب می‌شود. وی به بولارد اطمینان داد که ایران از ضرورت هشجاری آگاه است و برای کاهش تعداد آلمانیهای مقیم ایران حتی الامکان تلاش می‌کند. منصور در توضیح طرحهایی که دولت ایران برای کاهش تعداد آلمانیهای مقیم

ایران در نظر گرفته است به تلاشهای دولت در جهت تعویض آمانیهای شاغل در وزارتخانه‌ها و کارخانه‌های دولتی، در دست گرفتن سرپرستی تشکیلات رادیویی که توسط آمانیها اداره می‌شد، و اخراج شش نفر از اتباع آلمان که پروانه اقامت آنها منقضی شده بود اشاره کرد. ده آلمانی دیگر نیز قرار بود در عرض ده روز آینده ایران را ترک گویند. منصور قصد داشت ریاست شهربانی تبریز را احضار کرده و از او بخواهد که فهرست کاملی از نام و مشخصات تمام آمانیهای آنجا تهیه کند. علاوه بر این یک ناوچه توپدار دیگر نیز برای مراقبت از کشتیهای تجارتي آلمانی که در بندر شاهپور لنگر انداخته بودند، معین شده بود. بولارد صریحاً اظهار داشت که دولت متبوع وی این اقدامات را به هیچ وجه مکفی نمی‌داند و هشدار داد که مسئله جدی است، مسئله هفت‌هفت‌هست، نه سالها.<sup>۶۲</sup>

رضاشاه نیز در مورد انگیزه‌های اصلی شوروی و انگلیس متحیر بود. وی امیدوار بود اقدامات ناچیزی که بر ضد آمانیها به عمل می‌آورد اگر موجب رضایت متفقین نمی‌شود دست کم آنها را ساکت می‌کند. با توجه به مخالفت دیرینه انگلیسیها با دخالت شورویها در شمال ایران، برای رضاشاه پذیرش آن که روسها و انگلیسیها در تدارک یک حمله مشترک می‌باشند، دشوار بود. بدین جهت در آغاز با هرگونه نقل و انتقال نیروهای نظامی مخالفت نمود ولی چندی بعد با تمرکز نیرو در امتداد محور نفوذی کرمانشاه موافقت کرد. لشکر دوازدهم کرمانشاه امر دفاع از مرزهای کوهستانی ایران و عراق را برعهده گرفت. سرلشکر حسن مقدم، فرمانده لشکر پنجم کردستان نیز به سمت فرماندهی نیروهای غرب منصوب شد. وی همراه با تعدادی از واحدهای لشکر تحت فرماندهیش به کرمانشاه اعزام شد.<sup>۶۳</sup>

هنگامی که آیدن و مایسکی بار دیگر در ۲۸ ژوئیه [۷ مرداد] با یکدیگر ملاقات کردند هر دو می‌دانستند که واکنش ایران در قبال یادداشت مشترک دولتهای متبوعشان رضایت‌بخش نبوده است. آنتونی آیدن پیشنهاد کرد که با تسلیم یک اولتیماتوم مشترک از شاه خواسته شود آمانیها را فوراً اخراج کند و در صورتی که وی - چنان که انتظار می‌رفت - اولتیماتوم را نپذیرد، نیروهای نظامی انگلیس و شوروی برای اعمال خواسته‌هایشان وارد ایران

شوند. مایسکی اظهار داشت که دولت متبوع وی با این سیاست موافق است، ولی مایل است تقاضای حق عبور نیروهای شوروی و تجهیزات جنگی از طریق راه آهن سراسری ایران نیز در فهرست خواسته‌های متفقین گنجانده شود. ایدن که از طرح این مسئله جا خورده بود، خاطر نشان ساخت که طرح چنین خواهش‌های با این استدلال که ایران با صدور اجازه حضور چنین تعداد گسترده‌ای از اتباع آلمان، بی‌طرفی خود را در معرض خطر قرار داده است، منافات دارد. ولی مایسکی معتقد بود که متفقین می‌توانند در طرح این مسئله، به‌عنوان سابقه کار، به حق ترانزیتی اشاره کنند که دولت سوئد به آلمانیها واگذار کرده بود. کابینه جنگی بریتانیا پیشنهاد مزبور را مورد بررسی قرار داد ولی تصمیم گرفت خواسته‌های متفقین را به همان اخراج آلمانیها محدود سازد.<sup>۶۴</sup>

تعیین خط‌مشی سیاست انگلیس در قبال ایران، کماکان ذهن مقامات وزارت خارجه بریتانیا را به خود مشغول داشته بود. پازوینی مور کراست‌ویت دبیر دوم وزارت خارجه بر این باور بود که خط‌مشی دولت بریتانیا در قبال ایران، فاقد انگیزه‌های صادقانه است. کراست‌ویت در ۲۸ ژوئیه [۷ مرداد] گزارش تحلیلی صادقانه و فراگیر و دقیق و بسیار انتقادی خود را به مقام وزارت خارجه تسلیم کرد. در این گزارش مهم و پیشگویانه که طعنه و طنز خاص خود را نیز داشت آمده بود:

مرحله اول: ما و روسها نیرویی گردآورده و به شاه می‌گوییم که شرّ کلنی آلمانی را کم کند. وی این را نمی‌پسندد، ولی سعی خواهد کرد که به دفع‌الوقت بگذراند. پس باید مرحله دوم را آغاز کنیم: تصرف حوزه‌های نفتی و بمباران تهران. روسها نیز از شمال سرازیر خواهند شد و احتمالاً تمام کشور را هرج و مرج فراخواهد گرفت. تصور می‌کنم، در این نکته اتفاق نظر هست که در ایجاد هرج و مرج در کشور کوچکترین نفمی بر ایمان مترتب نیست... بدین جهت... باید از نو اهداف واقعی خود را در ایران مورد بررسی قرار داده و ملاحظه کنیم توسل به زور تا چه حد در برآورده ساختن آنها مؤثر خواهد

بود... مهمترین هدف ما تأمین امنیت حوزه‌های نفتی، و بعد از آن... تمایل‌مان مبنی بر گشایش راه آهن سراسری ایران به روسیه است. آیا بهتر آن نیست... که خود آشکارا قدم پیش نهیم و صادقانه بگوییم ناچار هستیم تا زمانی که جنگ ادامه دارد خود مواظبت از حوزه‌های نفتی را بر عهده گیریم و برای تضمین کارکرد راه آهن مطابق با نیازهایمان، اقدامات ویژه‌ای را مبذول داریم؟ ولی حتی اگر چنین رویه‌ای نیز در پیش گیریم، نمی‌توانیم... به فشار [سیاسی] خود در مورد آلمانیهای مقیم ایران ادامه دهیم، اما این نکته را نیز نمی‌توانم از ذهن دور دارم که تبدیل [مسئله آلمانیها] به یک مسئله عمده اشتباهی بیش نیست... به عقیده من حتی اگر شاه تک‌تک آنها را نیز از کشور اخراج کند، هنوز هم واقعاً راه به جایی نبرده‌ایم.

البته آشکار است که یک تقاضای صریح در کسب حق اجازه استقرار نیرو در ایران از نقطه نظر افکار جهانی معایبی در بر دارد. ولی حداقل صادقانه‌تر است و شاید نیز بتوان مآلاً آن را با سهولت بیشتری برای هوادارانمان در جهان توضیح داد... تا آن که بر سر مسئله آلمانیهای مقیم ایران، درگیر تهاجم به ایران شویم. همه چنین فرض خواهند کرد... که ما برای حفاظت از حوزه‌های نفتی حرکت کرده‌ایم، و توصیه می‌کنم که ما نیز این امر را اذعان داشته و بهترین استفاده را از آن بنماییم»<sup>۶۵</sup>

فردای آن روز مقامات وزارت خارجه مفاد این یادداشت را با رؤسای ستاد مطرح کردند ولی به توصیه کراستویت توجهی نشد.

در این میان تهیه و تدارک تهاجم نیروهای انگلیسی به ایران کماکان ادامه یافت. ژنرال ویول در ۲۸ ژوئیه ۱۹۴۱ [۷ مرداد ۱۳۲۰] موافقت اصولی خود را با پیشنهاد رؤسای ستاد مبنی بر اتخاذ یک راه‌حل نظامی ابراز داشت. وی با توجه به فقدان نیروی کافی توصیه کرد «از آنجایی که قرار است در ۱۵ اوت [۱۹ مرداد] و ۱۸ اوت [۲۷ مرداد] تیپهای تقویتی پیاده وارد بصره شوند، بهتر آن است که عملیات را تا ۲۸ اوت [۶ شهریور] به تعویق اندازیم»<sup>۶۶</sup>



سرلشکر چارلز ا. هاروی فرمانده لشکر هشتم هندی که در کرکوک متقر بود در ۲۹ ژوئیه [۷ مرداد] فرمان یافت که برای کسب آمادگی لازم جهت یورش به ایران، ستاد فرماندهی خود را به بصره منتقل کند. ژنرال هاروی برای اجرای این عملیات تنها تیپ هجدهم (که چند واحد کسر داشت) و هنگ یازدهم توپخانه صحرائی و یک واحد مهندسی در اختیار داشت. همان روز یک گردان از هنگ دوم تفنگداران گورخا نیز وارد بصره شد، ولی این جنگجویان زمخت و قد کوتاه به تابستان طاقت فرسای عراق عادت نداشتند و ۶۳ نفر آنها در حین راه‌پیمایی تا اردوگاه از فرط گرما از پا در آمدند. ژنرال هاروی برای تقویت نیروهایش به احضار واحدهایی از سراسر عراق اقدام کرد.<sup>۶۷</sup>

رئیس ستاد ژنرال کوینان، پل نیشو سفیر ایالات متحد در بغداد را از طرح تصرف آبادان و حوزه‌های نفتی - و احتمالاً بمباران تهران - در خلال نخستین هفته‌ی ماه اوت [اواسط مرداد] آگاه ساخت. نیشو فوراً اطلاعات خود را به استحضار مقامات وزارت خارجه آمریکا رساند. مقامات وزارت خارجه از طریق نویل باتلر وزیر مختار سفارت انگلیس در واشینگتن نیز تا حدودی در جریان این طرح قرار گرفته بودند.<sup>۶۸</sup>

نویل باتلر صبح روز ۲۹ ژوئیه [۸ مرداد] برای گفتگو پیرامون خط‌مشی دولت بریتانیا در قبال ایران با والاس مری رئیس اداره خاور نزدیک وزارت خارجه آمریکا ملاقات کرد. باتلر پاسخ دولت ایران را به تقاضای اخراج آلمانیها «طفره‌آمیز» توصیف کرد. سپس با اشاره به درخواست ۸ ژوئیه [۱۷ تیر] لرد هالیفاکس، سفیر بریتانیا در واشینگتن مبنی بر قطع ارسال هواپیماهای جنگی ایالات متحد به ایران، توضیح داد که دولت انگلیس از آنجایی که بیم دارد در صورت سقوط ایران به دست قوای محور هواپیماهای مزبور برضد متفقین به کار گرفته شود، خواستار آن است که حتی الامکان از ارسال هر هواپیمایی به ایران خودداری شود.<sup>۶۹</sup>

وی در اشاره به نحوه عملکرد کارخانه هواپیماسازی انگلیسیها در ایران خاطر نشان ساخت که کارخانه مزبور صرفاً برای آن است که رضاشاه برای تهیه هواپیما به قدرتهای محور نزدیکتر نشود. از این گذشته انگلیسیها برای آن که

نظر مساعد شاه را جلب کنند حاضر شده بودند اجزاء ۱۲ فرزند هواپیمای هریکن را به دولت ایران تحویل دهند تا در طول سال آتی در کارخانه مزبور سوار شود. ولی استدلال باتلر به دل مری نشست؛ مری می خواست بداند چرا انگلیسیها در حالی که خود هواپیماهای درجه اول جنگنده در اختیار ایران می گذاشتند، سعی داشتند مانع از ارسال هواپیماهای خارج از رده به ایران گردند. باتلر از نو توضیح داد که هدف دولت بریتانیا خشنود ساختن رضاشاه و مشغول نگهداشتن افزارمندان انگلیسی است. با این وصف حتی او نیز در نهایت اذعان داشت این تقاضا که دولت ایالات متحد صادرات خود را محدود سازد، تقاضائی غیرمنطقی و نابجا است. مری متذکر شد که دولت ایالات متحد بنا به تقاضای انگلستان با تصویب پروانه صدور بسیاری از کالاهای مورد درخواست ایران مخالفت کرده است، ولی دولت ایالات متحد نیز تأمین نظر مساعد شاه را در مدنظر دارد. باتلر که در برابر این استدلال جواب دیگری نداشت، اظهار داشت تأمین نظر مساعد شاه برای انگلستان مهمتر است تا برای آمریکا. والاس مری که از سیر تحولات [ایران] ناخرمند بود، اظهار داشت که خواسته‌های دولت انگلیس را مورد بررسی قرار خواهد داد.<sup>۶۰</sup>

همان شب لوئیس دریفوس، وزیر مختار ایالات متحد در ایران گزارش داد که در تهران شایعه حمله قریب‌الوقوع انگلیسیها - که به گفته او «دور از امکان نبود» - قوت گرفته است، و این گزارش نیز بر سوءظن و بدگمانی وزارت خارجه آمریکا نسبت به نیت و مقاصد انگلیسیها افزود. دریفوس در گزارشش خاطر نشان شد که بمیاری از ناظران مطلع اعتقاد دارند تبلیغات متفقین در مورد قدرت و تعداد ستون پنجم آلمانیها در ایران، راه اغراق و گزافه می‌پیماید؛ «بمیاری از [آلمانیها] به نحوی صادقانه در استخدام دولت یا مؤسسات بازرگانی می‌باشند و پاره‌ای نیز تحت پوشش مستخدمی شرکتهای گوناگون آلمانی عمل می‌کنند» و اگر هم جهانگردانی در کار باشند، تعدادشان ناچیز است. به هر حال شهربانی ایران «آلمانیها را کاملاً تحت مراقبت دارد و مسافرت آنها را در داخل کشور محدود ساخته است».<sup>۶۱</sup>

شایعه حمله نیروهای انگلیس به ایران کاملاً با اساس بود. رؤسای ستاد ارتش بریتانیا در ۳۰ ژوئیه به ژنرال ویول هشدار دادند که احتمال دارد در ۱۲

اوت ۱۹۲۱ [۲۱ مرداد ۱۳۲۰] اولتیماتومی به رضاشاه تسلیم گردد و در صورت امتناع رضاشاه از اجرای فوری مفاد اولتیماتوم، بی‌درنگ عملیات نظامی آغاز شود. ویول می‌بایست نیروهای خود را در آماده‌باش کامل نگه‌می‌داشت تا در صورت تلاش ایرانیان برای خرابکاری در پالایشگاه آبادان یا حوزه‌های نفتی در خلال مذاکرات، وارد عمل شوند.<sup>۷۲</sup>

به‌رغم نگرانی عمومی انگلیسیها درباره حضور شهروندان آلمانی در ایران، در یکی از گزارشهای هفتگی بخش اطلاعات وزارت جنگ که در ۳۰ ژوئیه [۸ مرداد] منتشر شده بود، شایعه تلاش آلمانیهای مقیم ایران جهت تدارک یک کودتا بی‌اساس اعلام شده بود. در این خلاصه گزارش اطلاعاتی، تنها شانس موفقیت کودتا در همکاری ارتش ایران برآورد شده بود و ارتش نیز نسبت به رضاشاه وفاداری کامل داشت. منابع اطلاعاتی بریتانیا معتقد بودند که جاسوسان آلمانی تنها می‌توانند خرابکاری کنند. در این گزارش همچنین آمده بود که شورویها سعی دارند با دامن زدن به شایعات مربوط به خرابکاری آلمانیها، تجاوز به ایران را موجه جلوه دهند.<sup>۷۳</sup>

در واقع مسکو واقعاً نسبت به جاسوسان آلمانی که اطلاع داشت در مناطق شمالی ایران فعالیت می‌کنند حساسیت داشت. در هفته‌های گذشته پاره‌ای از ایرانیان هوادار نازیها از مرز عبور کرده بودند و روسها از بابت تأسیسات نفتی آسیب‌پذیر خود نگران بودند. بدین جهت در اواخر ژوئیه [اوایل مرداد] ستاد فرماندهی ارتش سرخ در واکنش به این تغییر و تحولات به مقامات منطقه نظامی ماوراء قفقاز دستور داد واحدهای خود را که در امتداد مرزهای ایران و ترکیه مستقر بودند به حال آماده‌باش کامل در آورد.<sup>۷۴</sup>

در روزهای آخر ژوئیه ساختار نیروهای منطقه نظامی ماوراء قفقاز به نحوی اساسی تجدید مازمان یافته بود. یک سپاه مکانیزه و سه سپاه پیاده ارتش دمیتری کوزلوف، طبق طرح بسیج زمان جنگ به ارتش تبدیل شده بودند. ارتشهای چهل و پنجم و چهل و ششم در امتداد مرزهای ترکیه مستقر شدند و ارتشهای چهل و چهارم و چهل و هفتم نیز در اطراف مرزهای ایران و شوروی استقرار یافتند.<sup>۷۵</sup>

در حالی که نیروهای متفقین در امتداد مرزهای ایران تمرکز می‌یافتند،

چرچیل نسبت به عملیات عجولانه‌ای که در قبال ایران آغاز شده بود، دچار تردید شد. وی در حالی که برای ملاقات با روزولت آماده ترک لندن می‌شد، در ۳۱ ژوئیه کمیته ویژه‌ای تحت نظر هیئت دولت و به سرپرستی سرجان آندرسون رئیس شورای وزیران انگلیس تشکیل داد که قضیه «پرشیا» را تحت بررسی داشته باشد (چرچیل همیشه اصرار داشت که ایران را «پرشیا» بنامد). دستورالعمل وی به کمیته مزبور حاکی از نگرانیهای اوست:

نمی‌توانم احساس کنم که این عملیات که در صورت عدم همراهی ایران، به جنگ با آن کشور منجر خواهد شد، با دقت و توجهی که متلزم تأثیر گسترده آن است، مورد بررسی قرار نگرفته باشد. در حالی که با ضرورت آن هم عقیده می‌باشم، بر این نظر نیز هستم که کل این ماجرا متلزم بررسی و هماهنگی و تطبیق بیشتر است... نباید پیش از تهیه برنامه‌هایی مشخص برای رویارویی با احتمالات گوناگونی که ممکن است پیش آید - این احتمال که نیروهای ایرانی کارکنان شرکت نفت انگلیس و ایران را به گروگان گیرند - دست به چنین اقدام خطیری بزنیم... بر سر اتباع انگلیسی مقیم تهران چه خواهد آمد؟... آیا خطر انهدام چاههای نفت وجود دارد؟... آیا نیروهای موجود ما می‌توانند در مقابله با نیروهای ایرانی، حوزه نفتی اهواز را تصرف کنند؟... در صورت امتناع ایرانیان از همکاری چگونه می‌توان راه آهن را به کار گرفت؟<sup>۷۶</sup>

بنابراین از کمیته آندرسون خواست که تمام راه‌حلهای ممکن و نتایج احتمالی کار را بررسی کرده و گزارش لازم را در نخستین هفته ماه اوت [اواسط مرداد] به هیئت دولت ارائه دهد.

طولی نکشید که نگرانیهای چرچیل و ایدن در مورد مسائل ناشی از تجاوز به ایران جنبه عینی یافت. نیروی دریایی سلطنتی برای ترتیب یک حمله هم‌زمان به آبادان و خرمشهر و بندرشاهپور، به اندازه کافی کشتی در اختیار نداشت. دریادار گراهام در اول اوت ۱۹۴۱ [۱۵ مرداد ۱۳۲۰] از دریابان رالف لیتام،

فرمانده کل نیروی دریایی هندشرقی تقاضا کرد که واحدهای دریایی دیگری در اسرع وقت برایش ارسال گردد. بعلاوه گراهام از آن نگران بود که در صورت به تعویق افتادن زمان حمله، عامل غافلگیری را از دست بدهند. وی در همان روز به ژنرال کویتان اظهار داشت که موفقیت عملیات کاملاً در گرو عامل غافلگیری است و هرگونه تأخیری می‌تواند بر مخاطرات عملیات بیفزاید.<sup>۷۷</sup>

ایدن نیز از بابت کل این ماجرا نگران بود. او در اول اوت [۱۵ مرداد] به سایر اعضای هیئت دولت بریتانیا صریحاً اظهار داشت که با گزارشهای دستگاه اطلاعاتی بریتانیا که برای خطر آلمانیهای مقیم ایران، اهمیت چندانی قائل نیستند موافق است. وی با آن که اذعان داشت آلمانیها از سازماندهی خوبی برخوردارند، مع‌هذا معتقد بود «به نظر نمی‌رسد که از نفوذ سیاسی چندانی برخوردار باشند.» ایدن مخصوصاً به این نکته اشاره کرد که «آنها نتوانستند شاه را به اتخاذ اقداماتی در حمایت از رشیدعالی وادار سازند.»<sup>۷۸</sup>

ولی در واقع آلمانیها تلاش گسترده‌ای را جهت تحت فشار گذاشتن رضاشاه آغاز کرده بودند. علی‌منصور در عصر روز اول اوت [۱۵ مرداد] با نگرانی به دریفوس اظهار داشت که وزیرمختار آلمان تهدید کرده است در صورت پذیرفتن خواسته‌های انگلیس از سوی دولت ایران، روابط سیاسی خود را با ایران قطع خواهند کرد. چندی بعد دریفوس واشینگتن را از «نشانه‌های روزافزون چند روز اخیر» مطلع ساخت که بیانگر آن بود که «ایران تحت فشار متفقین وادار به همکاری نزدیکتری با انگلیسیها می‌گردد.» وی مخصوصاً به مسئله دو نفر از اتباع آلمان اشاره کرد که انتظار می‌رفت -بر اساس شایعات جاری- در همان ایام اخراج شوند و گویا قرار بود تعداد زیادتری از آنها نیز اخراج گردند. در گزارش دریفوس همچنین به این موضوع اشاره شده بود که خبرگزاری رسمی پارس نیز رویه مساعدتری نسبت به متفقین در پیش گرفته است.<sup>۷۹</sup>

سرجان آندرسون در ۴ اوت ۱۹۴۱ [۱۳ مرداد ۱۳۲۵] کمیته ویژه نخست‌وزیری را جهت بررسی موضوع ایران تشکیل داد. کمیته مزبور با طرح اتمام حجت مخالف بود و در عوض توصیه کرد که یک یادداشت

«قاطع ولی دوستانه» به ایران تسلیم گردد، که در صورت امتناع دولت ایران از پذیرش مفاد آن، نیروهای نظامی وارد کار شوند. آنها از آن بیم داشتند که تسلیم اولتیماتوم ایرانیان را هشیار سازد. کمیته مزبور توصیه کرد که برای جلب نظر معاهد شاه، حق‌الامتیازی که از بابت نفت به ایران پرداخت می‌شود، دوبرابر شود. مقامات نظامی به کمیته مزبور گزارش دادند که برای پشتیبانی از یادداشتهای مشترک نهایی متفقین، به تشکیل قوایی مرکب از یک لشکر پیاده و دو هنگ زرهی از نیروهای مستقر در عراق، و همچنین یک هنگ مکانیزه از سایر واحدهای نظامی بریتانیا مشغولند. شش اسکادران از نیروی هوایی سلطنتی بریتانیا نیز برای حمایت از نیروی زمینی به کار گرفته می‌شد. کمیته نخست‌وزیری در مورد طرحها و اهداف نظامی شوروی هیچ‌گونه اطلاعاتی در دست نداشت. یکی از اعضاء کمیته اظهار داشت «مهم آن است که اتحاد شوروی را تشویق کنیم که از اشغال شمال ایران برای تحقق هرگونه قصد و نیتی که احیاناً در نظر دارد، استفاده نکند». کمیته مقرر داشت که به متحد خود، شوروی تفهیم شود که «هدف ما [از این لشکرکشی] به تضمین این نکته محدود است که دولت ایران حقوق بی‌طرفی خود را به نحوی اعمال نماید که با منافع ما مغایرتی نداشته باشد.» وزارت جنگ خاطر نشان ساخت که قصد دارد هیئتهای رابطی که مجهز به بی‌سیم باشند، با ارتش سرخ مبادله نماید.<sup>۸۰</sup>

عصر همان روز آنتونی ایدن از مایسکی خواست که در مورد برنامه‌های شوروی در تمرکز نیرو به منظور پشتیبانی از یادداشت مشترک متفقین، اطلاعاتی ارائه دهد. مایسکی اظهار داشت اخیراً اطلاع حاصل کرده است که نیروهای شوروی که ده برابر نیروهای بریتانیا در عراق خواهند بود، در اواسط اوت [اواخر مرداد] آماده و مستقر خواهند شد. مایسکی نیز موافقت خود را با مبادله هیئتهایی نظامی جهت تسهیل هماهنگیهای نظامی لازم ابراز کرد. مایسکی اظهار داشت که دولت متبوع وی مایل است پیش از آن که در مورد کسب حق ترانزیت از ایران مذاکراتی آغاز شود، مسئله اخراج آلمانیها خاتمه یابد. ایدن با ابراز نگرانی از آن که شاید آلمانیها نیز به نوبه خود خواستار حق ترانزیت از طریق ترکیه گردند، از شورویها خواست که برای جلب اطمینان ترکها نیز اقدام کنند. سپس ایدن توضیح داد که یادداشت مشترک آنها نباید

جنبه اولتیماتوم داشته باشد، بلکه بیشتر باید به صورت یک «درخواست قاطع ولی دوستانه» مطرح گردد. وی خاطر نشان ساخت که «ما باید برای جلوگیری از آن که موعمان در قبال ایران یادآور خاطره سیاست روس و انگلیس در ۱۹۰۷ گردد، از هیچ حزم و احتیاطی فروگذار نکنیم». مایسکی نیز با ابراز موافقت در این باب، به ایدن اطمینان داد که دولت متبوع وی نسبت به ایران هیچگونه طمع ارضی ندارد.<sup>۸۱</sup>

در این میان نیروهای نظامی بریتانیا در عراق موضع تهاجمی اختیار کرده و آماده عملیات شدند. ژنرال هاروی و ستاد عملیاتی او در ۴ اوت [۱۳ مرداد] وارد بصره شدند. بخشی از نیروهای لشکر نهم هندی نیز که تحت فرماندهی او قرار داشت فردای آن روز به بصره رسید. نیروهای او می‌بایست سریعاً در مواضع مقرر مستقر شده و تا ۱۱ اوت [۲۰ مرداد] که تاریخ تسلیم یادداشت مشترک متفقین تعیین شده بود، آماده باشند. ناو ۱۲'۰۰۰ تنی کانیبلا (که در اصل یک کشتی بازرگانی مسلح شده بود) در ۴ اوت به بصره رسید و نگرانیهای دریادار گراهام از نظر کمبود کشتی، تا حدودی رفع شد. این ناو علی‌رغم بدنه بزرگش، به خاطر آن که برای حمل نیروهای عملیاتی از فضای کافی برخوردار بود برای عملیات بندر شاهپور در نظر گرفته شده بود.<sup>۸۲</sup>

در سحرگاه روز ۴ اوت [۱۳ مرداد] نبردناو بزرگ پرینس آفولز پایگاه دریایی اسکاپا فلو در شمال اسکاتلند را با تانی ترک کرد. وینستون چرچیل که با این نبردناو عازم ملاقات با روزولت بود، سراغ هری‌هاپکینز نماینده شخصی پرزیدنت روزولت را گرفت که بتازگی از یک مأموریت ویژه به مسکو بازگشته بود. هاپکینز چند روز قبل برای آگاهی از وضعیت واقعی جبهه روسیه، که مقامات روسی آن را از متفقینشان پنهان می‌داشتند، به شوروی اعزام شده بود.<sup>۸۳</sup>

هاپکینز، چرچیل را از مفاد مذاکرات خود با استالین مطلع ساخت. هاپکینز توانسته بود با متقاعد ساختن استالین به اینکه روزولت واقماً مایل است بر ضد هیتلر به اتحاد شوروی کمک کند، پرده سکوت شورویها را کنار زند. استالین نیز به نحوی غیرمنتظره از موقعیت نظامی خود برآوردی دقیق و صادقانه ارائه کرده و به فرستاده دولت امریکا اطمینان داده بود که به

محض فرارسیدن زمستان خطوط جبهه در حول محوری حدود ۱۰۰ کیلومتری خطوط فعلی جبهه جنگ تثبیت خواهد شد. اما در عین حال هشدار داد که نتیجه ادامه عملیات در بهار سال آینده تا حدود زیادی به چگونگی تجهیز ارتش سرخ بستگی خواهد داشت. استالین در پاسخ به پرسش هایپکینز مبنی بر آن که چه مسیری برای ارسال تدارکات جنگی ایالات متحد از همه مناسبتر است، گفته بود که هر سه مسیر آرخانگول، ولادی‌وستک و ایران مشکلات خاص خود را دارند، ولی از هر سه آنها نیز باید استفاده شود. چرچیل که دو روز پیش از این تاریخ، توصیه کمیته آندرسون را در تأیید عملیات نظامی بر ضد ایران، دریافت کرده بود، از گزارش هایپکینز خوشحال شد.<sup>۸۴</sup>

اینک دولتهای انگلیس و شوروی هر دو مصمم بودند که استراتژی سیاسی و نظامی خود را در قبال ایران به مرحله اجرا در آورند. ولی برخلاف انتظار، سایر کشورها به مقاصد انگلیس و شوروی پی برده بودند و واکنش هر یک به نوعی بود که احتمال داشت کل عملیات را در مخاطره افکند.



## فصل پنجم

# در جستجوی راه حل سحر آمیز

سفیر بریتانیا در ترکیه بارها نگرانی ترکها را از فشار انگلستان و شوروی به ایران به دولت متبوع خود گزارش کرده بود ولی اینک بتدریج از آنچه به نظر بی توجهی وزارت خارجه به هشدارهایش می آمد، نگران شده بود. با آن که ترکها هوادار بریتانیا محسوب می شدند، ولی در قبال مقاصد شوروی درباره ایران سوءظن داشتند. سرانجام سر هیو نچپول-هاجمون سفیر بریتانیا در ترکیه در ۱۵ اوت ۱۹۴۱ [۱۴ مرداد ۱۳۲۰] از دولت متبوع خود عاجزانه تقاضا کرد ترکها را رسماً از اقداماتی که قرار است انگلستان و شوروی بر ضد ایران در پیش گیرند، مطلع سازد.<sup>۱</sup>

هنوز به درخواست او پاسخی داده نشده بود که در ۱۷ اوت [۱۴ مرداد] سراج اوغلو وزیر خارجه ترکیه دیپلمات بیچاره انگلیسی را سؤال پیچ کرد. نخستین پرسش سراج اوغلو که چندان بی حساب هم نبود، این بود که در ایران چند نفر آلمانی وجود دارد. سر هیو با تردید پاسخ داد که «بین سه تا پنج هزار نفر». ظاهراً سراج اوغلو هم در این باب تردید داشت. وی خاطر نشان ساخت که سفیر شوروی نیز دقیقاً همین رقم را اظهار داشته است و طرز ادای این جمله نیز به نحوی بود که گویا ادعای شورویها خود بخود بی اعتبار است. سراج اوغلو اظهار داشت که براساس اطلاعاتی که در دست دارد تعداد آنها از

۸۵۰ نفر تجاوز نمی‌کند و «چنین رقم ناچیزی را نیز نمی‌توان آنقدر خطرناک دانست که چنین شدت عملی را موجه نماید.» و پیش از آن که سر هیو بتواند پاسخ گوید، آداب دیپلماتیک را فراموش کرد و صریحاً اظهار داشت که اصولاً از کل این ماجرا «بدش می‌آید.» به عقیده سراج‌اوغلو هدف اصلی روسها و انگلیسیها آن بود که برای مقابله با پیشروی احتمالی آلمانیها بسوی ایران، در شمال ایران یک جبهه مشترک تشکیل دهند. سر هیو به نحوی محتاطانه اظهار داشت: «البته اهمیت این نکته پنهان نیست که اگر آلمانیها تا این حد پیشروی کنند باید نیرویی جهت مقابله با آنها آماده باشد.» سراج‌اوغلو نیز با او موافق بود ولی معتقد بود که شورویها در واقع نسبت به خاک ایران طمع دارند و در تأیید اظهاراتش نیز به دست‌اندرکارهای اخیر شوروی به خاک دول همایه آنها اشاره کرد. نچبول-هاجسون، سعی کرد با تکرار استدلال رسمی شورویها، این اقدامات را صرفاً اعاده آن بخش از مناطقی وانمود کند که «قبلاً به روسها تعلق داشته است.» ولی سراج‌اوغلو کسی نبود که به این حرفها راضی شود.<sup>۲</sup>

در پی این دیدار، نچبول-هاجسون مجدداً به لندن هشدار داد که نقش ترکیه را در این امر، از نظر دور ندارند. پیروزیهای آلمان در نبرد با شوروی، باعث بروز همدلی گسترده‌ای نسبت به رایش سوم شده بود و اگر فشار نازیها بیش از این افزایش می‌یافت و افکار عمومی ترکیه گرایش چشمگیری بسوی آلمانیها پیدا می‌کرد، احتمال داشت دولت ترکیه به اعطای حق عبور نیروهای آلمانی از خاک خود، و حتی به اتحاد با نیروهای محور وادار گردد. برای احتراز از چنین امری، لازم بود پیش از آن که عملیات متفقین بر ضد ایران شروع شود، برای رفع نگرانیهای ترکیه اقدام کنند.<sup>۳</sup>

این هشدار، وزارت خارجه انگلیس را به تکاپو انداخت. عصر همان روز آنتونی ایدن پیش‌نویس یادداشت مشترکی را که مایل بود انگلستان و شوروی برای مطمئن ساختن ترکیه از مقاصد متفقین ارائه دهند، با مایسکی در میان گذاشت. در این یادداشت سعی شده بود با تأکید مجدد بر مفاد پیمان مونترو (۱۹۳۶) بدگمانی ترکها را نسبت به مقاصد نهانی شوروی در قبال تنگه داردانل برطرف سازند. علاوه بر آن، محترم داشتن بی‌طرفی و تمامیت ارضی

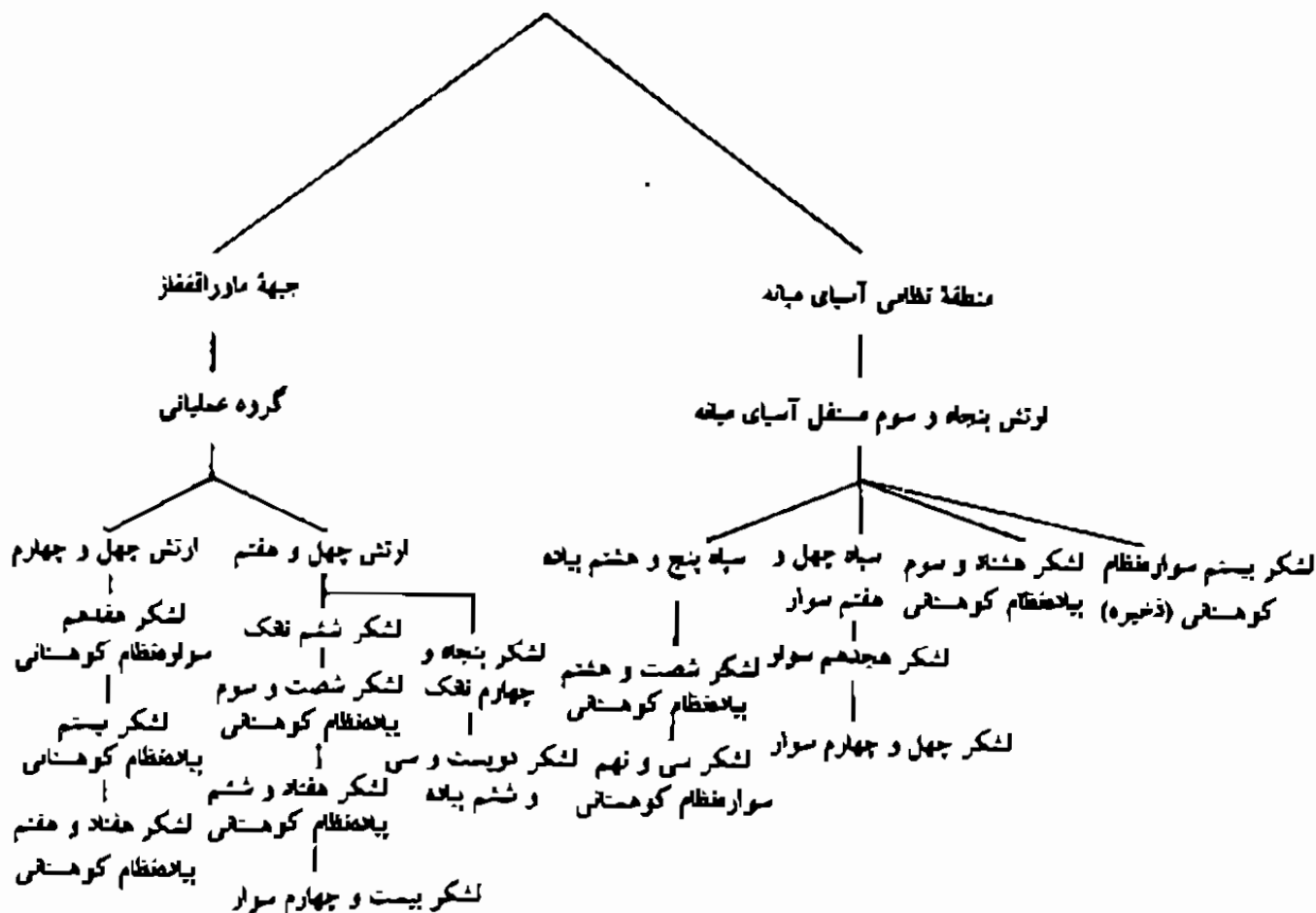
ایران نیز منظور شده بود. مایمکی نیز معتقد بود که می‌بایست برای جلب حسن‌ظن ترکیه تلاش شود.<sup>۲</sup>

ایدن اصرار داشت که دولتهای انگلستان و شوروی یادداشت مشترک خود را حداکثر تا ۱۱ اوت [۲۵ مرداد] به دولت ترکیه تسلیم دارند تا بنا یادداشتی که قصد داشتند به دولت ایران تسلیم کنند، از لحاظ زمانی فاصله داشته باشد. مایمکی و ایدن ۱۵ اوت [۲۴ مرداد] را به عنوان موعد موقتی تسلیم آخرین یادداشت متفقین به دولت ایران، تعیین کردند. مایمکی پیشنهاد کرد که از ایران خواسته شود تا ۲۱ اوت [۹ شهریور] چهارپنجم از اتباع آلمانی را از ایران اخراج کند. وی همچنین پیشنهاد کرد که به ایران سه روز فرصت پاسخ داده شود و توصیه کرد که سفیر بریتانیا در تهران این نکته را «کاملاً تفهیم» کند که وضعیت موجود به هیچ‌وجه قابل تحمل نیست و اگر پاسخ صریحی دریافت نشود، دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان «وادار خواهد شد دست به اقدامات دیگری بزند.» بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که یادداشت «دوستانه» مزبور بیشتر به نوعی اولتیماتوم شباهت داشت.<sup>۳</sup>

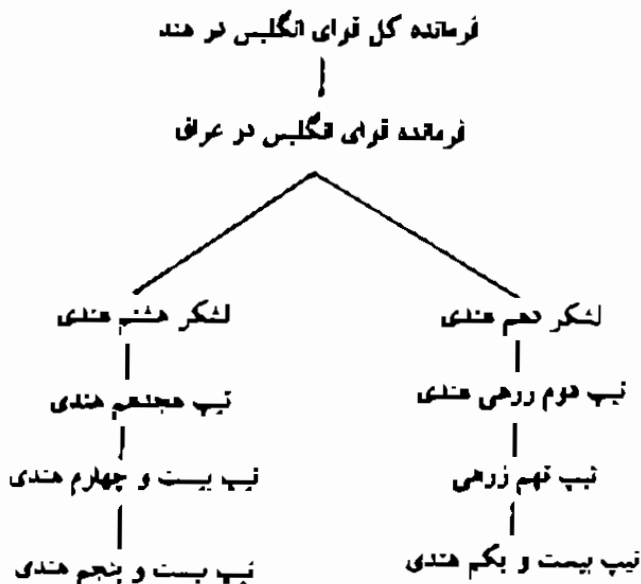
عصر فردای آن - ۸ اوت [۱۷ مرداد] - کمیته دفاع دولت انگلیس پیشنهادهای ایدن و مایمکی را تصویب کرد. ضمناً این نکته را نیز مورد تأیید قرار داد که اشتباه است اگر در تسلیم خواسته‌هایی که عدم پذیرش آنها مستلزم «توسل به زور است» تعجیل شود. بهتر است دولت انگلیس تسلیم خواسته‌های خود را برای حاصل شدن فرصتی جهت بهبود روابط شوروی با ترکیه به تعویق افکند.<sup>۴</sup>

رؤسای ستاد ارتش بریتانیا فوراً به ژنرال ویول اطلاع دادند که «با توجه به سوءظن ترکها نسبت به روسیه و ضرورت آن که پیش از ناراحت نمودن آنان (ترکیه) مسائل را برایشان روشن نماییم، احتمال دارد در تسلیم یادداشت‌مان به دولت ایران تأخیری حاصل شود.» همچنین از ویول خواسته شد که یک هیئت رابط نظامی را نیز برای اعزام به شوروی آماده سازد. در دستورالعمل رؤسای ستاد آمده بود «آگاه کردن روسها از تمام جزئیات برنامه عملیاتی مصلحت نیست.» این امر هنگامی صورت خواهد گرفت که «دولت اعلیحضرت پادشاه [انگلیس] به اقدام نظامی در ایران تصمیم گرفته باشد.»<sup>۵</sup>

## ستاد ارتش شوروی



ساختار تشکیلاتی ارتش سرخ در حمله به ایران



ساختار تشکیلاتی ارتش انگلیس در حمله به ایران

در بعد از ظهر همان روز آیدن متن یادداشت نهایی را که قرار بود به دولت ایران تسلیم شود با جان وینانت سفیر ایالات متحد در لندن در میان گذاشت و اظهار داشت که قرار است سفیر بریتانیا در تهران یادداشت مزبور را در ۱۶ اوت [۲۵ مرداد] تسلیم دارد. آیدن که بخوبی می‌دانست این اقدام از مبانی حقوقی و اخلاقی استواری برخوردار نیست، بر آن بود که دولت ایالات متحد را نیز درگیر این کار ساخته یا لاقلاً پشتیبانی‌اش را جلب کند. در این پیش‌نویس در عین تأکید بر بی‌طرفی ایران، اظهار شده بود که انگلستان نسبت به استقلال سیاسی ایران نظر سوئی ندارد. به ایرانیان گفته می‌شد که تعداد بیش از حد اتباع آلمانی در ایران، هم برای ایران و هم برای انگلستان یک خطر «جدی» محسوب می‌شود. بدین جهت دولت ایران باید بیشتر آلمانیها را - به استثنای تعداد اندکی از تکنیسینهای آلمانی که جایگزین کردنشان میسر نیست - «بدون معطلی» از ایران اخراج کند؛ آنها می‌بایست تا ۳۱ اوت [۹ شهریور] ایران را ترک گویند.<sup>۸</sup>

آیدن خاطر نشان ساخت از آنجایی که دولت بریتانیا میل ندارد این یادداشت «ماهیت یک اتمام حجت را پیدا کند برای پاسخ دولت ایران محدوده زمانی منظور شده است. سپس از دولت ایالات متحد تقاضا کرد که به وزیرمختار خود در تهران دستور دهد تقاضای مشابهی را به دولت ایران تسلیم دارد. آیدن در ادامه سخنانش افزود که امیدوار است ضرورت «اقدام مستقیم» پیش نیاید، ولی باید احتمال رسیدن نیروهای آلمانی به ایران را در نظر گرفت و در صورت بروز چنین وضعیتی دولت بریتانیا نمی‌تواند اجازه دهد «هسته‌های خطرناکی متشکل از تکنیسینها و عوامل سیاسی آلمانی» در ایران برجای ماند.<sup>۹</sup>

همان روز سر ریدر بولارد به لندن گزارش داد که جواد عامری کفیل وزارت خارجه ایران به وی اظهار داشته که برای انتقال آلمانیها «اقدامات ضروری» به عمل آمده است، ولی تعداد مشخصی را عنوان نکرده بود. عامری گفته بود که آلمانیها ایران را متهم کرده‌اند به این که تحت فشار انگلیسیها دست به چنین اقدامی زده است. در گزارش بولارد به وزارت خارجه انگلیس به طعن و کنایه آمده بود که «ظاهراً شاه چنین تصور می‌کند که می‌تواند

تعدادی آلمانی را که هم موجب نارضایتی دولت رایش نگردد و هم در عین حال رضایت دولت اعلیحضرت پادشاه [انگلستان] فراهم سازد، از ایران اخراج کند.<sup>۱۰</sup> فردای آن، که ۹ اوت [۱۸ مرداد] بود بولارد گزارش داد مقامات ایرانی به اندازه‌ای از فشار شوروی و انگلستان حساب برده‌اند که «حتی اگر آلمانیها بخواهند در ایران کودتا کنند» با توجه به کنترل شدید دولت ایران بر آنها «بعید به نظر می‌رسد مایه در دسر شوند».<sup>۱۱</sup>

گزارش منابع اطلاعاتی انگلیس نیز مؤید این نظر بود. منابع مزبور براساس اطلاعات حاصل از کشف رمز پیامهای دیپلماتیک ایتالیاییها، مطلع شده بودند که تلاش آلمانیها برای سازماندهی یک رشته عملیات خرابکاری از طریق ایران بر ضد شوروی با دشواریهایی روبرو شده است.<sup>۱۲</sup>

ولی گزارشهای بولارد تنها باعث برانگیختن خشم لرد لینلیتگو نایب‌السلطنه هند گردید که فوراً مراتب نارضایی خود را به لندن اطلاع داد. برداشت وی آن بود که «ایرانیها تصور می‌کنند بولارد را در مثنیان دارند» و اظهار امیدواری کرد که «این مدارا و مماشات محلی باعث انحراف توجه دولت اعلیحضرت پادشاه (انگلیس) از پیگیری کامل خواسته‌هایش از ایران نگردد».<sup>۱۳</sup>

چنین به نظر می‌آمد که تعارض و تناقض حاکم بر سیاست دولت انگلیس در قبال ایران، هر ساعت بیشتر می‌شود. تاریخ تسلیم یادداشت متفقین و عملیات نظامی همراه با آن بخاطر نگرانیهای ترکها چند روز به تعویق افتاده بود و اینک نیز ایرانیها - هر چند نه به صورتی تام و تمام - همکاری بیشتری از خود نشان می‌دادند و این باعث شده بود که موقعیت بریتانیا در قبال دولتهای بی‌طرفی چون ایالات متحد تا حدودی تضعیف گردد. بتدریج روشن می‌شد که این تصور انگلیسیها که امریکاییها بی‌چون و چرا از موضع آنها دفاع خواهند کرد، تصور درستی نبوده است. وزارت خارجه امریکا در مورد سیاست شوروی و انگلیس در قبال ایران، به نحو فزاینده‌ای دچار نگرانی شده بود و این مائل می‌بایست پیش از آن که انگلیس و شوروی دست به کار شوند، حل و فصل گردد.

چرچیل به این نتیجه رسیده بود که بهترین راه‌حل جلب همکاری ایالات

متحد در چنین مسئلهٔ حماسی این است که مستقیماً با عالی‌ترین مراجع امریکایی وارد گفتگو شود. خوشبختانه ملاقات چرچیل با روزولت در سواحل نیو فاوندلند فرصت مناسبی جهت رسیدگی به این مسئله پیش آورد. در ۱۱ اوت ۱۹۴۱ [۲۵ مرداد ۱۳۲۰] پرزیدنت روزولت برای گفتگو با چرچیل به عرشهٔ رزمناو پرینس آف ولز رفت. دو رهبر پیش‌نویس بیانیه‌ای را در توضیح اصول راهنمای سیاستهای زمان جنگ خویش تهیه کرده بودند. در این بیانیه که بعدها به «منشور آتلانتیک» معروف شد، در عین تکذیب وجود هرگونه جاه‌طلبی ارضی از جانب بریتانیا و ایالات متحد، به تلاش در جهت ایجاد صلح میان تمام ملل و برخورداری همهٔ ملل از حق انتخاب حکومت دلخواهشان اشاره شده بود.<sup>۱۴</sup>

در این کنفرانس مسائل استراتژیک گوناگونی هم مورد بررسی قرار گرفت. هری‌هایپکینز فرستادهٔ ویژهٔ روزولت به شوروی، رئیس‌جمهور امریکا را متقاعد ساخت که ارتش سرخ می‌تواند تا فرا رسیدن زمستان در برابر آلمانیها مقاومت کند. روزولت مصمم شد که با استفاده از تمام وسایل و راههای ممکن به شوروی کمک برساند. چرچیل نیز از این فرصت استفاده کرد و برخی از مسائل حماسی مورد نظر خویش را با روزولت در میان گذاشت. یکی از این مسائل آن بود که در صورت مداخلهٔ آلمانیها در اسپانیا، بی‌طرفی اسپانیا نقض گشته و جزایر قناری تصرف شوند. روزولت که به ضرورت چنین امری در صورت مداخلهٔ آلمانیها واقف بود، با طرح پیشنهادی چرچیل مخالفت نکرد.

بدین ترتیب، فرصت مناسبی جهت طرح مسئلهٔ ایران پیش آمد. از آنچه دقیقاً چرچیل به روزولت اظهار داشت سندی بر جای نمانده است ولی ظاهراً وی به خطر ناشی از حضور تعداد کثیری از اتباع آلمان در ایران اشاره کرده، اقدامات سیسی و نظامی را که انگلستان و شوروی در نظر داشتند به مرحلهٔ اجرا در آورند توضیح داده و بر اهمیت کنترل متفقین بر راه آهن سراسری ایران بمنزلهٔ یکی از طرق ارسال کمک تسلیحاتی امریکا به شوروی تأکید نموده بود. چنین به نظر می‌رسد که روزولت در قبال این اظهارات واکنش مثبتی نشان داده است زیرا چهار روز بعد چرچیل طی یک پیام رادیویی به

ایدن اظهار داشت که «من پرزیدنت را از برنامه‌هایمان در مورد ایران مطلع ساختم و به نظر آمد که وی از آنها کاملاً راضی است.»<sup>۱۵</sup>

ولی تردید و تأمل وزارت خارجه ایالات متحد در مورد موضوع ایران، مسئله‌ای نبود که به این سادگی رفع شود. در ۱۱ اوت [۲۵ مرداد] محمد شایسته، وزیر مختار ایران در واشینگتن برای گفتگو پیرامون «وضعیت حساسی» که ایران با آن روبرو شده بود با والاس مری، رئیس اداره خاور نزدیک وزارت خارجه امریکا ملاقات کرد. شایسته با مقایسه و تشبیه تحولات اخیر با معاهده ۱۹۰۷ روس و انگلیس و تقسیم ایران، اصرار داشت که اغراق در تعداد اتباع آلمانی مقیم ایران جز بهانه‌جویی جهت اشغال کشور، تمییر دیگری ندارد. به گفته شایسته در صورت تجاوز انگلیس و شوروی، دولت ایران طبعاً انتظار دارد که ایالات متحد از پشتیبانی معنوی - و در صورت امکان - کمک مادی خود به ایران دریغ نکند.<sup>۱۶</sup>

مُری با همدلی بسیار به گفته‌های شایسته گوش داد، سپس با صبر و حوصله برایش توضیح داد که بدون در دست داشتن اطلاعات بیشتر در مورد تعداد دقیق آلمانی‌های مقیم ایران، کار چندانی از دستش برنمی‌آید. شایسته اظهار داشت که بین ۶۰۰ تا ۷۰۰ آلمانی در ایران اقامت دارند ولی مری خولستار تعداد دقیقی آنها شد. سپس از شایسته پرسید که آیا به عقیده او شاه با تقاضای انگلیس یا شوروی برای عبور نیرو از خاک ایران موافقت خواهد کرد؟ شایسته با قاطعیت اظهار داشت که غرور و شخصیت شاه مانع از پذیرفتن چنین خواسته‌ای است، حتی اگر [امتناع از پذیرش آن] به شکستی فاجعه‌آمیز منجر شود. افزون بر آن مری پرسید آیا احتمال آن هست که شاه با عبور اسلحه و مهمات از طریق راه آهن ایران موافقت کند؟ چنین به نظر می‌آمد که شایسته از طرح این پرسش متعجب شده بود، چرا که پاسخ فوری برای آن نداشت. شایسته پیش از ترک جلسه اظهار داشت که اگر این بحران بزودی رفع نشود از شخص کاردل هال وزیر خارجه ایالات متحد تقاضای وقت ملاقات خواهد کرد.

در نگرانی ترکها نیز تغییری حاصل نشده بود. در ۱۲ اوت [۲۱ مرداد] سراج اوغلو وزیر خارجه ترکیه صریحاً به نچبول-هاجمون اظهار داشت که باور



ندارد ریشه کن نمودن «ستون پنجم آلمان» هدف اصلی شوروی و انگلیس در ایران باشد. سفير انگلیس در پاسخ اصرار داشت که هدف متفقین چیزی جز این نیست، و به نمونه‌هایی چند از اقدامات خرابکارانه نازیها در اروپا اشاره کرد. ولی از میزان تردید و سوءظن سراج اوغلو کاسته نشد. فردای آن روز مقامات لندن مشاهده کردند که جراید ترکیه در حالی که مقالاتی به ستایش از سیاست بی طرفی رفاشاه اختصاص داده بودند، مسئله «خطر ادعائی از جانب معدودی اتباع بیگانه» را خرد و ناچیز تلقی کرده‌اند.<sup>۱۷</sup>

پیچیدگیهای اخلاقی ایدن را سردرگم ساخته بود. اکنون وی از آن بیم داشت که دولت ایران استدلال کند که نمی‌تواند در عین صدور اجازه اقامت صدها انگلیسی در ایران، خواستار اخراج تعداد مشابهی از اتباع آلمانی گردد. وی در ۱۲ اوت [۲۱ مرداد] به سرریدر بولارد دستور داد که با توضیح چگونگی عملکرد نازیها در تهاجم بر کشورهای بی طرف و استفاده‌هایی که آنها در این امر از عناصر و عوامل مخفی خود در لباس جهانگرد و تکنسین به عمل می‌آورند، به دولت ایران خاطر نشان سازد که تفاوت قائل شدن میان آلمانیها و دیگر اتباع بیگانه امری است منطقی. به عقیده ایدن، «میان اینگونه افراد و اتباع بریتانیا که در بسیاری از موارد سالهای بیاری بود که در ایران کار می‌کردند، هیچگونه تشابهی وجود نداشت.»<sup>۱۸</sup> اما در حقیقت بین آنها شباهت کامل وجود داشت، چرا که در همان موقع مقامات اصلی شرکت نفت انگلیس و ایران، بی سروصدا با نظامیان انگلیسی طرح تصرف پالایشگاه آبادان را تحت بررسی داشتند.<sup>۱۹</sup>

در ۱۳ اوت [۲۲ مرداد] سرلشکر و. ا. ک. فریزر وابسته نظامی سفارت انگلیس در تهران به لندن گزارش داد هنوز برای «اخراج عوامل [نازی] که اینک در ایران بودند اقدام جدی صورت نگرفته است.» وی هشدار داد که در برخی از محافل ایرانی از نوعی مصالحه با متفقین سخن در میان است که موجب می‌شد آلمانیها بتوانند کماکان «فعالیت‌های خطرناک خود را ادامه دهند.» وی اضافه کرد که فقط چند خانواده آلمانی ایران را ترک گفته‌اند و باقی آنها همچنان مشغولند.<sup>۲۰</sup>

اوضاع موجود، یک اقدام فوری را ایجاب می‌کرد. بدین جهت ایدن و

مایسکی در همان روز متن نهایی یادداشتی را که می‌بایست به دولت ایران تسلیم شود، تهیه کردند. ایدن معتقد بود که یادداشت مذکور باید صبح فردا - ۱۴ اوت [۲۳ مرداد] - تسلیم شود. اشارهٔ تلویحی به ضرب‌الاجل ۳۱ اوت [۹ شهریور] نیز کوچکترین تردیدی در ماهیت اتمام حجت‌گونهٔ یادداشت باقی نمی‌گذاشت. با این همه، ایدن از بولارد خواست که به مقامات ایرانی اطمینان دهد یادداشت مزبور به هیچ‌وجه اتمام حجت نیست و بدین ترتیب راه را برای عقب‌نشینی آبرومندان شاه باز بگذارد. در صورت نامطلوب بودن پاسخ ایران، تجاوز نیروهای متفقین بین ۱۸ تا ۲۵ اوت [۲۷ تا ۲۹ مرداد] آغاز می‌شد. مایسکی به ایدن اطمینان داد که نیروهای دولت شوروی نیز آماده خواهند بود که به محض تسلیم یادداشت مزبور - و البته در کنار نیروهای انگلیسی - وارد کار شوند.<sup>۲۱</sup>

اما به علت فقدان هماهنگی مناسب در میان نیروهای شوروی در این امر تأخیر افتاد. سرریدر بولارد پس از اطلاع از آن که سفیر شوروی دستور یافته است یادداشت خود را در ۱۶ اوت [۲۵ مرداد] به مقامات ایرانی تسلیم کند، از ایدن خواست که اجازه دهد موعد تسلیم یادداشت مزبور تا آن روز به تأخیر افتد.<sup>۲۲</sup>

در این میان در عراق نیز، مقامات انگلیسی با عجله به تکمیل تدارکات لازم جهت اجرای عملیات مشغول بودند. ژنرال هاروی تا ۱۵ اوت [۱۹ مرداد] تقریباً تمام واحدهای لشکر دهم هندی را در بصره متمرکز کرده بود. صبح آن روز نیز دو گردان پیادهٔ دیگر از هند وارد شدند و بدین ترتیب نیرویی معادل نه گردان پیاده و یک هنگ زره‌پوش و یک هنگ توپخانهٔ صحرائی تحت فرماندهی او قرار گرفت.<sup>۲۳</sup>

برنامهٔ عملیاتی ژنرال هاروی، متضمن یک حملهٔ هم‌زمان بر آبادان و خرمشهر و بندر شاپور و اهواز بود. وی امیدوار بود که طی یک پیشروی سریع، در عرض همان روز نخست بخش اعظم خوزستان را تصرف کند، و از جانب نیروهای ضعیف و پراکندهٔ ایرانی مقاومت چندانی را انتظار نداشت. قرار بر آن بود که برخی از واحدهای تیپ بیست و چهارم هندی تحت فرماندهی سرتیپ راجرا، لوفلمینگ طی یورش از جانب دریا آبادان و بندر

شاهپور را تصرف کنند. تیپ هجدهم هندی نیز موظف بود که تحت فرماندهی سرتیپ روپرت لاکتر از طریق پیشروی زمینی خرمشهر را تسخیر کند. هدف اصلی تیپ بیست و پنجم هندی نیز که تحت فرماندهی سرتیپ رونالد جی ماونتین قرار داشت، تسخیر اهواز بود.<sup>۲۴</sup>

اما تجمع واحدهای مختلف لشکر هشتم چنان به تعجیل انجام شده بود که برای تمرینات لازم جهت اجرای یک حمله آبخاکی پیچیده فرصت چندانی باقی نبود. بدین جهت گردان دومی که تازه فرا رسیده بود، یعنی هنگ ششم تفنگداران راجپوتانا که قرار بود تهاجم اولیه بر آبادان را عهده‌دار شود، مجبور شد به محض ورود به بصره به تمرین مراحل مختلف سوار و پیاده شدن از کشتی بپردازد.<sup>۲۵</sup>

اسکادران دریایی دریادار گراهام نیز که هنوز خود را برای شروع عملیات در ۱۱ اوت [۲۵ مرداد] آماده می‌کرد، شدیداً در تهیه و تدارک بود. در بصره، خدمه ناو استرالیایی یارا به نصب کیه‌های شن در اطراف توپهای مستقر در عرشه و دیگر نقاط بدون پوشش کشتی مشغول بودند. کشتیهای بخاری قدیمی به انتقال افراد به عشار مشغول بودند. یک جاده خاکی عشار را به اردوگاه اصلی نیروهای انگلیسی در تنومه، واقع در حوالی مرز ایران متصل می‌ساخت. قایقهای نفربر کوچک اورکا نیز که ساخت امریکا بود، در کنار کشتیهای بخاری مذکور در آبراه شط‌العرب بالا و پایین می‌رفتند.<sup>۲۶</sup>

دریادار گراهام تا ۱۵ اوت [۱۹ مرداد] برنامه‌های خود را جهت اجرای عملیات «بیشاپ» [= اسقف] - یعنی طرح حمله‌ای از جانب دریا به بندر شاهپور - تکمیل کرده بود. هدف از عملیات «بیشاپ» آن بود که هر هشت کشتی بازرگانی آلمانی و ایتالیایی را که در بندر شاهپور لنگر انداخته بودند، بطور صحیح و سالم تصرف کنند. فرماندهی عملیات بر عهده ناخدا والتر ال. جی. آدامز ناخدای رزمنه کانپلا بود. ناوگان کوچک ناخدا والترز که در نقطه‌ای واقع در منتهالیه خلیج فارس مستقر بود از واحدهای ذیل تشکیل می‌شد: ناوچه اسنپ دراگون، ناوچه توپدار کاک شیفر، یدک‌کشتی سینت‌اتنز و آرتور کوانا، موتور لنج نایف و یکی از قایقهای نیروی هوایی سلطنتی. گروه حمله نیز از میان خدمه کشتیهای مختلف انتخاب شده بودند. روز ۱۱ اوت

[۲۵ مرداد] ناو لاورنس که حامل نیرویی معادل ۳۰۰ سرباز (دو گروهان) از گردان سوم و هنگ دهم بلوچ بود از بصره حرکت کرد و به رزمناو کانیبلا پیوست. نیروهای بلوچ را جهت تصرف بندر شاپور در نظر گرفته بودند.<sup>۲۷</sup>

عملیات «بیشاپ»، عملیات خطرناکی بود. کشتیهای تحت فرماندهی ناخدا آدامز برای غافلگیری کامل طرف، می‌بایست شبانه از آبراه صعب‌العبور خورموسی بگذرند. آبراه مزبور از میان پشته‌های شنی مختلفی که به سختی قابل شناسایی بود عبور می‌کرد. ایرانیها برای جلوگیری از هرگونه عملیات غافلگیرانه چراغهای ناوبری را خاموش کرده بودند. در صورتی که ناوهای انگلیسی می‌توانستند خود را به سلامت به محوطه لنگرگاه بندر شاپور برسانند، آنگاه می‌بایست پیش از تصرف کشتیهای بازرگانی کشورهای محور، نخست دو ناو توپدار ایرانی، یعنی ناوهای کرکس و شهباز را در اختیار گیرند.

وینفلس با ظرفیتی معادل ۱۵۰۰۰ تن بزرگترین کشتی آلمانی بندر شاپور بود. دیگر کشتیهای آلمانی عبارت بودند از هوهنفلس، مارینفلس، اشتورمفلس و ویلدنفلس. کلیه این کشتیها به خط کشتیرانی هانزا تعلق داشتند. علاوه بر آن سه کشتی نفتکش ایتالیایی برونته و کابوتا و باربارا نیز به دنبال ورود ایتالیا به جنگ در بندر شاپور گرفتار شده بودند.<sup>۲۸</sup>

در این مدت زمان بالنسبه طولانی که از گرفتار آمدن این کشتیها در بندر شاپور می‌گذشت، خدمه آنها برای تدارک غرق کردن کشتیهایشان فرصت کافی داشتند. آلمانیها مقادیری مواد منفجره پایین‌تر از خط آبخور در بدنه کشتیهایشان کار گذاشته بودند که به وسیله یک چاشنی انفجاری به محل سکان، واقع در عرشه فوقانی کشتی متصل شده بود. در اینجا نیز کبریت و مشعل همیشه دم دست بود. با روشن شدن فتیله، پانزده دقیقه طول می‌کشید که انفجار حاصل شود. مقادیری نفت و قیر نیز در مخازن کالی کشتیها انباشته شده بود که در صورت لزوم می‌شد با پرتاب بمبهای ژلاتینی یا مشعل در مخازن آنها را به آتش کشید. آلمانیها در نظر داشتند دریچه‌های تحتانی کشتی را نیز بکشایند تا بخشهای داخلی کشتیها را آب فرا گیرد.<sup>۲۹</sup>

ایتالیاییها نیز مقادیری دینامیت و مواد منفجره تی ان تی در بدنه نفتکشهای خود نصب چاشنیهای انفجار آن را با سیم به یک مرکز فرمان متصل کردند. علاوه بر آن در میان پیتهای ده گالتی نفت که در انبار کالا قرار داشت تعدادی بمبهای ژلاتینی کار گذاشتند که توسط فتیله‌هایی آماده انفجار بود. در کشتیهای ایتالیایی و آلمانی تمرین غرق کردن به صورت مرتب و منظم انجام می‌شد. در تمام مدت نیز پستهای نگهبانی و دیده‌بانی، که به وسایل هشداردهنده مجهز بودند، برقرار بود.

ناوگان کوچک ناخدا آدامز که بیش از سه میل دریایی از بندر شاهپور فاصله نداشت، بیش از هر چیز به غافلگیری کامل طرف نیازمند بود. بدین جهت برای تغییر چهره یا پنهان داشتن ناوهای خود از هیچ کوششی فروگذار نکرد. موتور لنج نایف به نحوی آراسته شده بود که یک قایق ماهیگیری بی‌خطر به نظر آید. خدمه آفتاب سوخته استرالیایی آن، با استفاده از لباسهای انبار باشگاه تئاتر ناو کانیمبلا خود را به صورت دزدان دریایی عرب در آورده بودند.<sup>۲۰</sup>

با این حال بیم و هراس انگلیسیها از امکان فاش شدن برنامه‌هایشان، در حال تحقق بود. مجید موقر، یکی از تجار ایرانی که از سوی علی‌منصور برای ترتیب حمل چند واگن قطار به بصره اعزام شده بود، ورود تعداد زیادی از نیروهای هندی و انگلیسی و مهمات و ملزومات آنها را - چون قایقهای تخت پهن رودخانه پیمان - به بصره ملاحظه کرد. وی که متوجه شده بود نیروهای انگلیسی خود را برای یک حمله از جانب دریا به ایران آماده می‌کنند فوراً برای هشدار ساختن دربار غلامعلی بایندر - فرمانده نیروی دریایی ایران - به خرمشهر شتافت. نظر به اینکه بایندر به گزارش او وقعی ننهاد، موقر به تهران رفت و شخصاً به حضور رضاشاه رسید. ولی شاه نیز به وی اطمینان داد که جای نگرانی نیست.<sup>۲۱</sup>

اگرچه شاه آرامش ظاهری خود را حفظ کرده بود، ولی بخوبی می‌دانست که نیروهای انگلیسی در امتداد مرزهای ایران تمرکز یافته‌اند. سرلشکر مقدم از کرمانشاه، تمرکز نیروهای انگلیسی را در شهر مرزی خائفین گزارش کرده بود. نیرویی که سرلشکر مقدم تمرکز آنها را گزارش داده بود، تیپ دوم

زرهی هندی بود که برای تصرف منطقه نفت‌شاه با عجله از کرکوک به خانیقین اعزام شده بود. اطلاعات سرلشکر مقدم بر اساس گزارشهای واصله از فرمانده پادگان قصرشیرین و کنسول ایران در خانیقین، و گزارش واحدهای گارد مرزی و عشایر مبتنی بود. با این حال، ستاد ارتش هنوز در این باره تردید داشت و به سرلشکر مقدم اظهار شد: «از کجا بدانیم که این اطلاعات صحیح است؟»<sup>۲۲</sup>

رضاشاه و امرای لشکر او بر این امید بودند که این تحرک چشمگیر واحدهای نظامی بریتانیا، چیزی جز نمایش قدرت آشکار برای تأکید بیشتر در مورد فشار سیاسی بر آنها نباشد. ولی در عین حال خطر حاصل از این نقل و انتقالات چیزی نبود که بتوان بدون واکنش دفاعی مناسب از آن گذشت. بدین جهت ستاد ارتش تعدادی از واحدهای پیاه و تانک و توپخانه لشکر مرکز تهران را با عجله به کرمانشاه و اهواز اعزام داشت. برای بستن معابر و گردنه‌های اساسی کشور نیز استحکاماتی ایجاد شد. کنسولیار انگلیسی در خرمشهر گزارش کرد که شش دوره از نفرات احتیاط احضار شده‌اند و سربازان ایرانی در امتداد جاده بصره به احداث سنگر مشغولند.<sup>۲۳</sup>

رضاشاه که بر اهمیت استراتژیک خرمشهر و آبادان واقف بود دریادار بایندر را به فرماندهی امور دفاعی منطقه منصوب داشت. بایندر از افران مورد اعتماد شاه بود. هر دو آنها در بریگاد قزاق خدمت کرده بودند. بایندر عالی‌ترین نشان شجاعت نظام ایران یعنی نشان ذوالفقار را دریافت داشته بود و از افران فوق‌العاده قابل ارتش به شمار می‌رفت. وی شخصاً سازماندهی و تعلیم نیروی دریایی نوپای ایران را برعهده گرفته بود ولی بسیاری از همقطاران نظامی‌اش، از ترقی سریع و نزدیکی او به شاه خشنود نبودند. همچنین از وصلت وی با یک بانوی انگلیسی و آنچه احساسات انگلیس‌خواهانه او تلقی می‌نمودند به طعن و کنایه یاد می‌کردند.<sup>۲۴</sup>

بایندر ناوگانی مرکب از دو ناو ۷۵۰ تنی ایتالیایی (مجهز به توپهای ۴ اینچی) و چهار ناو ۵۰۰ تنی (مجهز به توپهای سه اینچی) در اختیار داشت. برای دفاع از خرمشهر و آبادان نیز ۱۰۰۰ ملوان در مقر نیروی دریایی خرمشهر داشت؛ علاوه بر آن نیرویی معادل یک تیپ نیز از ابوابجمعی لشکر ششم

[خوزستان] به فرماندهی سرهنگ نخجوان در اختیار وی قرار داشت. این تیپ از هنگ چهل و سوم پیاده مستقر در آبادان و دو گروهان از هنگ سی‌ام، مستقر در خرمشهر تشکیل شده بود.<sup>۳۵</sup>

بایندر با همکاری فرماندهان نظامی محلی، سلسله استحکامات و مواضع دفاعی گسترده‌ای احداث کرد. در اطراف خرمشهر نیز یک خندق ضدتانک حفر شد. نیرویی مرکب از ۵۰ سرباز نیز در چند آشیانه مسلسل در امتداد مرز عراق، بین خرمشهر تا شط‌العرب مستقر گردید. بین خرمشهر و آبادان نیز حدود پنج آشیانه مسلسل - با همین حدود نفرات - تعبیه گردید. این پاسگاههای نظامی می‌توانستند مقامات را از نقل و انتقالات نیروهای انگلیسی با خبر نگهدارند و در صورت حرکت واحدهای دریایی بریتانیا بسوی بنادر ایران، بروی آنها آتش بگشایند. در قصبه واقع در جنوب آبادان که یک گردان از نیروهای ایرانی در آن مستقر بودند نیز دو عراده توپ صحرائی کار گذاشته شد.<sup>۳۶</sup>

در اطراف پالایشگاه آبادان هم یک رشته تدابیر امنیتی اتخاذ شد. اگرچه در خود محوطه پالایشگاه یا مخازن آن یک نیروی ایرانی مستقر شده بود، ولی واحدهای شهربانی در اطراف آن مرتباً گشت می‌دادند. گذشته از شش پاسگاه شهربانی که در اطراف پالایشگاه وجود داشت، افراد هنگ چهل و سوم ارتش نیز در امتداد ساحل از نهر بریم تا اسکله شماره ۱۱ که ناو بندنگ در کنار آن پهلو گرفته بود، یک محور دفاعی مرکب از آشیانه‌های مسلسل و مواضع توپهای ضدهوایی احداث کرده بودند. اگر حمله‌ای که از جانب دریا صورت می‌گرفت با غافلگیری کامل توأم می‌شد، نیروهای مدافع می‌توانستند تلفات سنگینی بر مهاجمین وارد آورند.

ژنرال فریزر، وابسته نظامی سفارت انگلیس در تهران، در ۱۳ اوت [۲۲ مرداد] به وزارت جنگ بریتانیا هشدار داد «تصرف قریب‌الوقوع خوزستان به دست [نیروهای] بریتانیا در همه جا انتظار می‌رود» و در ادامه گزارش خود افزود: «چنین به نظر می‌رسد که دوایر اطلاعاتی ارتش ایران از حرکات ما در عراق کاملاً آگاهند». به گزارش ژنرال فریزر، نیروی زبده هنگ یکم پیاده پهلوئی همراه با ۱۲ تانک متوسط و به همان تعداد تانک سبک توسط راه آهن

به اهواز اعزام شده بود. گویا هفت دوره افراد احتیاط نیز به خدمت احضار شده بودند. وی روحیهٔ افراد را «پایین» توصیف کرد.<sup>۳۷</sup>

اگرچه دواير اطلاعاتی ایران، حرکات نظامی بالنسبه آشکار واحدهای نظامی انگلیس را بدون اشکال چندانی شناسایی می کردند، ولی به هیچ وجه از نقل و انتقالات مشابه نیروهای شوروی اطلاع نداشتند. دولتهای انگلستان و شوروی هر دو در مورد یک نمایش قدرت نظامی به منظور تأکید بیشتر بر خواسته‌هایشان، موافقت کرده بودند. مع‌هذا شورویها نیروهای خود را به صورت مخفیانه و در فاصلهٔ چشمگیری از نقاط مرزی متمرکز می‌ساختند.<sup>۳۸</sup> و این تنها دواير اطلاعاتی ارتش ایران نبودند که از تمرکز نیروهای شوروی در اطراف مناطق شمالی کشور غافل ماندند. تشکیلات آب‌ور نیز هنر بیشتری نشان نداد. سرگرد برتولد شولتسه-هولتوس که از برلین دستور داشت مناطق مرزی را جهت شناسایی هرگونه نقل و انتقال نظامی تحت نظر داشته باشد، تمام امکانات خود را در این جهت به کار گرفته بود ولی تا این مرحله هنوز از تهیه و تدارک فزایندهٔ واحدهای نظامی شوروی، نشانهٔ مشخصی دریافت نداشته بود. وی بعدها دریافت که علت این امر در آن بود که واحدهای نظامی مزبور که از قابلیت تحرک بالایی برخوردار بودند، در نقاطی دور از خط مرزی مستقر شده بودند.<sup>۳۹</sup>

با این حال شولتسه به دلایل گوناگون احساس می‌کرد که لشکرکشی در کار است. مثلاً انگلیسیها ناگهان تمام اتباع خود را از تبریز فراخوانده بودند یا هواپیمای ناشناسی بطور مرتب بر فراز شهر ظاهر می‌شد. یکی از نشانه‌های مهمی که در تأیید این امر در دست داشت گزارشی از آن سوی مرز بود مبنی بر آن که هشت کشتی روسی در لنکران - در حوالی مرز ایران - نیرو پیاده کرده‌اند. علاوه بر آن گزارش شده بود که آنها در تدارک تصرف بندر پهلوی به تمرین پیاده کردن افراد در یک حملهٔ تهاجمی نیز مشغولند.<sup>۴۰</sup>

این گزارشها بالنسبه دقیق بودند زیرا در اواسط اوت [اواسط مرداد] دریابان ف. س. سدلیکوف، فرمانده ناوگان دریای خزر دستور یافت که خود را برای یک حملهٔ آبخاکی به بندر پهلوی و دیگر نقاط کرانه‌های ایران آماده سازد. وی برای انجام این مأموریت از امکانات ذیل برخوردار بود: سه ناوچهٔ توپدار



۷۵۰ تنی (سرویتسکی داغستان و مارکین و باکینسکی رابوچی)، دو ناوچه توپدار ۷۰۰ تنی (لنین و کراسنی آذربایجان) و یک ناو ۱۰۰۰ تنی (سرگنی ارجونیکیدزه)، سه آتشار شناور ضد هوایی (پولیوس و مردبان و اکواتور)، چهار قایق گشتی، سه کشتی بیمارستانی و چند قایق گشتی کوچک و قایقهای تعقیب زیر دریایی و چند قایق گشتی کوچک و قایقهای تعقیب زیر دریایی و اژدرانداز. بسیاری از کشتیهای سدلیکوف یادگار دوران تزاری بودند.<sup>۴۱</sup>

وظیفه ناوگان دریای خزر پیاده کردن هنگ صد و پنجم پیاده کوهستانی و یک گردان توپخانه از لشکر هفتاد و هفتم پیاده کوهستانی در کرانه‌های ایران بود.<sup>۴۲</sup> سدلیکوف که برای حمل و نقل افراد به اندازه کافی کشتی نفربر در اختیار نداشت، از طریق کمیساریای ناوگان تجار تی دریای خزر تعدادی کشتی و نفتکش در اختیار گرفت.<sup>۴۳</sup>

دیگر واحدهای لشکر هفتاد و هفتم که لشکرهای دویست و هفتاد و ششم، سیصد و بیست و چهارم و دویست و سی و نهم تفنگدار کوهستانی را در برمی گرفت همراه با لشکر هفدهم سوار نظام کوهستانی در لنکران متمرکز شدند. قرار بر آن بود که این واحدها که بخشی از ارتش چهل و چهارم سرلشکر آ. آ. هادی‌اف را تشکیل می‌دادند، از لنکران در امتداد کرانه‌های ایران پیشروی کنند.<sup>۴۴</sup>

برای اجرای این عملیات گروه عملیاتی تشکیل شده بود که علاوه بر ارتش چهل و چهارم هادی‌اف، ارتش چهل و هفتم را نیز در برمی گرفت. سپهدیمتری کوزلوف از منطقه نظامی ماوراء قفقاز، سازماندهی این گروه عملیاتی را برعهده داشت و تقریباً نیمی از نیروهای تحت فرمان خود را در این برنامه به کار گرفته بود. کوزلوف سرلشکر فدور ایوانویچ تولبوخین، رئیس ستاد خود را به رهبری گروه عملیاتی منصوب کرد.<sup>۴۵</sup>

ژنرال تولبوخین ستاد خط مقدم خویش را در شهر نخجوان، واقع در نزدیکی مرز ایران مستقر ساخت. به نیروهای ارتش سرخ اظهار شده بود که دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، خود را آماده می‌سازد که با استناد به ماده ۵ عهدنامه ۱۹۲۱ ایران و شوروی، ایران را «نجات دهد» و برای تار و مار کردن عوامل «هیتلری» که در امتداد مرزهای جنوبی شوروی فعالیت دارند

نیروهایی به شمال ایران اعزام دارد. همچنین عنوان شده بود در حالی که ارتش ایران در اطراف مرزهای شوروی انبارهای تملیحاتی بر پا داشته است دسته‌های ایرانی برای خرابکاری و عملیات تروریستی در خاک اتحاد شوروی تشکیل شده‌اند.<sup>۴۶</sup>

در این میان ژنرال تولبوخین بدون جلب توجه و در نهایت اختفاء، نیروهای مکانیزه خود را در نقاطی پنهان از خط مرزی مستقر ساخت. وی ارتش نیرومند چهل و هفتم را مأمور ساخت که تحت فرماندهی سرلشکر واسیلی واسیلیویچ نوویکوف رهبری محور اصلی و اولیه تهاجمی را در مسیر تبریز - تهران به عهده گیرد. لشکرهای ششم و پنجاه و چهارم تانک، لشکرهای شصت و سوم پیاده‌نظام کوهستانی گرجی و هفتاد و ششم پیاده نظام کوهستانی ارمنی، و لشکر دویست و سی و ششم پیاده که تازه تشکیل شده بود نیز بخشی از نیروی گسترده او را تشکیل می‌داد. علاوه بر آن لشکر بیست و چهارم سوار و یک اسکادران از گردان مستقل هفتم از هنگ زرهی راه آهن نیز اخیراً به قوای او پیوسته بود و بدین ترتیب، نیرویی معادل ۴۰'۰۰۰ سرباز و ۱'۰۰۰ تانک در اختیار داشت. نیروهای ایرانی که در برابر آنها قرار داشتند در مجموع از ۲۰'۰۰۰ نفر تجاوز نمی‌کردند.<sup>۴۷</sup>

ژنرال نوویکوف از مجرب‌ترین فرماندهان زرهی ارتش سرخ محبوب می‌شد. وی در گذشته فرماندهی هنگ چهارم مکانیزه و سپاه بیست و هشتم مکانیزه را عهده‌دار بود. نوویکوف در عین حال که بسیار شوخ و اهل معاشرت بود، چنان از موسیقی لذت می‌برد که گروه اپرای تفلیس را نیز به‌عنوان بخشی از تشکیلات ستاد همراه خود آورده بود. وی از دوستان نزدیک ژوکوف، رئیس ستاد ارتش سرخ بود. ژوکوف درباره او می‌نویسد که هیچ کس را با چنان قدرت حافظه‌ای سراغ نداشته است.<sup>۴۸</sup>

طرحی که نوویکوف برای حمله به ایران در نظر داشت، در سه جهت انجام می‌گرفت؛ قرار بر آن بود که نیروی تانک او - لشکر هفتاد و ششم ارمنی و لشکر بیست و چهارم سوار - رکن عمده حمله را در محور تبریز به قزوین بر عهده بگیرند. لشکر شصت و سوم گرجی نیز می‌بایست در پشتیبانی از ستون اصلی، رضایه را تسخیر و به سوی کردستان پیشروی کند. نیروی

محدودی نیز در سطح یک هنگ و وظیفه داشت برای استقرار در نواحی مرزی ایران و ترکیه بسوی غرب پیشروی کرده ماکو را تصرف کند.<sup>۴۹</sup> گروه عملیاتی توبوخین از پشتیبانی هوایی چشمگیری نیز برخوردار بودند. منطقه نظامی ماوراء قفقاز، ۲۵۹ فروند هواپیمای رزمی - از جمله بمب افکنهای سنگین - در اختیار داشت. به عنوان نمونه می توان فقط به تشکیلات هوایی ارتش چهل و چهارم اشاره کرد که در چهار هنگ جنگنده، یعنی نیرویی معادل ۷۲ فروند هواپیما برخوردار بود.<sup>۵۰</sup>

در این میان در آن سوی دریای خزر، منطقه نظامی آسیای میانه نیز در تدارک یک حمله همزمان بر شمال شرق ایران، نیروهای خود را در امتداد مرز متمرکز می ساخت. سپهبد سرگئی تروفیمنکو، فرمانده منطقه نظامی آسیای میانه، در اوائل اوت [اواسط مرداد] ارتش پنجاه و سوم متقل آسیای میانه را که تحت فرماندهی خودش قرار داشت، تشکیل داد. قرارگاه مقدم آن نیز در عشق آباد مستقر گردید. ارتش پنجاه و سوم از واحدهای ذیل تشکیل شده بود: سپاه پنجاه و هشتم پیاده، سپاه چهارم سوار، لشکر هشتاد و سوم پیاده نظام کوهستانی و نیروی احتیاط لشکر بیستم سواره نظام کوهستانی. طرح حمله تروفیمنکو نیز در سه جهت انجام می شد. قرار بر آن بود که سپاه پنجاه و هشتم پیاده به فرماندهی سرلشکر م. ف. گریگوریویچ در حوالی دریای خزر از رود اترک گذشته و از طریق محور گرگان - سمنان به سوی تهران پیشروی کند. لشکر هشتاد و سوم پیاده نظام کوهستانی به فرماندهی سرهنگ آ. آ. لوچینسکی نیز نخست از عشق آباد بسوی قوچان پیشروی می کرد، سپس از آنجا راهی مشهد می شد. سپاه چهارم سوار نیز تحت فرماندهی سپهبد ت. ت. شاپکین، از سرخس بسوی مشهد پیشروی می کرد و به قوای سرهنگ لوچینسکی ملحق می شد.<sup>۵۱</sup>

در اواسط اوت [اواخر مرداد] استقرار نیرویی معادل ۱۲۵'۰۰۰ سرباز و بیش از ۱'۵۰۰ تانک که دولت شوروی برای تهاجم به ایران در نظر گرفته بود، مراحل نهایی خود را می پیمود. تعداد نیروهایی که دولت شوروی برای این منظور در نظر گرفته بود، حدود شش برابر نیروی مشابه انگلیسی بود. با این حال تا زمانی که نگرانی کشورهای بی طرف قدرتمندی چون ایالات متحد

برطرف نشده بود، احتمال آغاز عملیات کم بود. وزارت خارجه آمریکا با توجه به حقایق موجود بیش از پیش عملیات مشترکی را که انگلستان و شوروی در مورد ایران در نظر داشتند غیرموجه می‌دانست.

در ۱۳ اوت [۲۲ مرداد] والاس مری رئیس اداره خاور نزدیک وزارت خارجه به کاردل‌هال اظهار داشت که به عقیده او دولت بریتانیا قصد اشغال ایران را دارد و خواسته‌هایشان نیز بهانه‌ای بیش نیست. علاوه بر این وی اظهار داشت که انگلیسیها در مورد جزئیات آنچه به‌عنوان خطر آلمانیها مطرح کرده‌اند، اطلاعاتی ارائه نمی‌دهند. به گفته مری اگر آنچنان که انگلیسیها مایلند، ایالات متحد نیز در مقام پشتیبانی از خواسته‌های متفقین برآید این اقدام جز تأیید تهاجم نظامی شوروی و بریتانیا معنای دیگری نخواهد داشت. به عقیده او در اینجا حسن شهرت اخلاقی ایالات متحد مطرح بود. بویژه آن که قرار بود منشور آتلانتیک نیز که به امضای روزولت رسیده بود، برای آگاهی عمومی منتشر شود. کاردل‌هال که استدلال مری را منطقی می‌دانست، پذیرفت که برای پشتیبانی از عملیات انگلیس، به آگاهی از جزئیات بیشتری در مورد خطر آلمانیها در ایران احتیاج است.<sup>۵۲</sup>

دو روز بعد مری به لرد هالیفاکس، سفیر انگلیس در ایالات متحد اظهار داشت که وزارت خارجه آمریکا به علت فقدان اطلاعات کافی در مورد تقاضاهای متفقین با دشواریهایی روبرو است. وزارت خارجه ایالات متحد می‌داند که انگلیسیها از بابت تعداد آلمانیهای مقیم ایران نگران هستند و نسبت به دولت ایران سوءظن دارند و نمی‌خواهند که بنیه نظامی ایران در اثر کمکهای ایالات متحد تقویت شود، اما وزارت خارجه برای آگاهی از مبانی ادعاهای انگلیس به اطلاعات بیشتری نیاز دارد. لرد هالیفاکس فوراً به لندن توصیه کرد هرچه می‌توانند جزئیات در اختیار ایالات متحد قرار دهند.<sup>۵۳</sup>

صبح فردای آن، یعنی در ۱۶ اوت [۲۵ مرداد] وزارت خارجه آمریکا گزارش لوئیس دریفوس را در مورد یادداشتهای متفقین به دولت ایران، دریافت داشت. با وصول این گزارش بر میزان تشویش و نگرانی وزارت خارجه آمریکا افزوده شد. دریفوس از طریق بولارد اطلاع حاصل کرده بود که ایران می‌بایست «تا آخر اوت [اوایل شهریور] و قطعاً تا قبل از اواسط سپتامبر

[اواخر شهریور] «حداقل چهارپنجم از اتباع آلمان را اخراج کند و به صورت شفاهی به مقامات ایران ابلاغ می‌شد که انتظار می‌رود در عرض سه روز پاسخ خود را تسلیم دارند.» به گفته دریفوس «تقاضاهای شفاهی و تهدید نظامی تلویحی، این یادداشت را عملاً به اتمام حجت تبدیل کرده است، هر چند که سفیر انگلیس تأکید دارد که اصلاً چنین قصدی در کار نیست.» دریفوس در ادامه گزارش خود افزود: «اگر تقاضاهای [متفقین] پذیرفته نشود، روسها شمال ایران و انگلیسیها باقی آن را اشغال خواهند کرد.» به گفته دریفوس «اگرچه پیش‌بینی کار خطرناکی است، ولی چنین به نظر می‌رسد که احتمالاً با این تقاضاها مخالفت خواهد شد، کشور اشغال می‌شود و ایرانیان مقاومت ضعیفی از خود نشان خواهند داد... بعید نمی‌دانم که در صورت اشغال [ایران] شاه نیز تاج و تخت خود را از دست بدهد.»<sup>۵۴</sup>

در پی وصول این گزارش، کاردل هال فوراً برای بررسی مسئله ایران جلسه‌ای تشکیل داد. ایالات متحد می‌بایست موضعی اتخاذ کند. اعضاء اداره خاور نزدیک وزارت خارجه هشدار دادند که تأیید اقدام شوروی و بریتانیا باعث ایجاد ناراحتی برای امریکا خواهد شد. کاردل هال با این نظر موافق بود و به لندن اطلاع داده شد که وزیرمختار امریکا در ایران در این اقدام مشترک شرکت نخواهد کرد، هر چند در مذاکره با مقامات ایرانی، نکات ملحوظ در آن یادداشت را مورد توجه قرار خواهد داد.<sup>۵۵</sup>

دولتهای انگلستان و شوروی اندکی پیش از تسلیم تقاضاهای نهائی خود به ایران، در تلاشی جهت اطمینان خاطر بیشتر ترکها، به دولت ترکیه اطمینان دادند که هیچ یک از آنها نسبت به تعامیت ارضی یا استقلال ایران، نظر سوئی ندارند. علاوه بر آن مسکو نیز مجدداً بر اعتبار پیمان مونتر و نیات دوستانه خود در قبال ترکیه تأکید کرد.<sup>۵۶</sup>

صبح روز ۱۶ اوت [۲۵ مرداد] اسمیرنوف سفیر شوروی در تهران یادداشت دولت متبوع خود را به علی منصور تسلیم کرد. منصور با نگرانی مفاد آن را خواند، سپس حاضر به پذیرفتن آن شد. ماهیت اصلی یادداشت مزبور، که در واقع جز یک اتمام حجت زیر پرده چیز دیگری نبود بر وی آشکار بود. وی همچنین از پذیرش نسخه‌ای که برای شخص شاه در نظر گرفته شده بود امتناع

ورزید. فقط هنگامی که اسمیرنوف تهدید کرد که شخصاً به حضور شاه خواهد رسید، منصور یادداشت را پذیرفت. وقتی که بولارد، عصر همان روز برای تسلیم یادداشت دولت انگلیس به نخست‌وزیری آمد، منصور و عامری هر دو سعی کردند که وی را به استرداد یادداشت مزبور متقاعد سازند. ولی توفیق اسمیرنوف، کار بولارد را تهییل کرده بود. منصور اظهار داشت که یادداشت متفقین جز اتمام حجت چیزی نیست و دولت انگلیس را به داشتن مقاصد بیش از اخراج آلمانیها متهم کرد. مقامات ایرانی از آن شکایت داشتند که دولت انگلیس مشکلاتی را که ایران در پیش روی داشت، نادیده انگاشته است. منصور به سرریدر بولارد اطمینان داد که برای اخراج آلمانیها «اقداماتی جدی» اتخاذ شده است؛ پیش از ۳۰ آلمانی در عرض سه هفته گذشته ایران را ترک گفته‌اند و تعداد زیادتری نیز «به نحوی غیر محسوس» در آستانه ترک ایران هستند.<sup>۵۷</sup>

بولارد که از این اظهارات متقاعد نشده بود، پاسخ داد که «با این سرعتی که در پیش گرفته شده است دست کم دو سال طول خواهد کشید تا در تعداد آلمانیهای مقیم ایران کاهش جدی حاصل شود». سپس منصور فاش ساخت که مایر و گاموتا، دو تن از عوامل برجسته آلمان بزودی ایران را ترک خواهند گفت. وی برنامه اخراج آلمانیها را برنامه «بسیار موفقی» توصیف کرد که به علت مهارت فوق‌العاده‌ای که در اجرای آن به کار می‌رود، آنماتها نیز از وجود آن بی‌اطلاعند. بولارد به طعنه پاسخ داد «جستجوی رقم سحر آمیزی که هم برای جلب رضایت دولت اعلیحضرت پادشاه انگلیس به اندازه کافی بزرگ و هم ناچیزتر از آن باشد که مورد توجه آلمان قرار گیرد، جز اتلاف وقت حاصل دیگری نخواهد داشت».<sup>۵۸</sup>

رضاشاه در پی اطلاع از مفاد یادداشت متفقین امرای ارتش را جهت بررسی بحران موجود احضار کرد. وی بویژه از یادداشت شوروی نگران شده بود زیرا دوایر اطلاعاتی کشور نشانی دال بر نقل و انتقالات غیرعادی شورویها دریافت نکرده بودند و طبیعتاً وی این مسئله را ناشی از گرفتاریهای شوروی در جبهه جنگ با آلمان می‌دانست. در واقع شاه به منظور احتراز از هرگونه اقدامی که می‌توانست موجب تحریک روسها گردد، صریحاً دستور داده بود

فعالیت نیروهای مستقر در نواحی شمال کشور، به محوطه پادگانها محدود گردد و بجز گروههای گشتی کوچک، واحدهای دیگری در منطقه حرکت نکنند.<sup>۵۹</sup>

اگرچه علی منصور سعی کرد اهمیت و جدیت خواسته‌های مزبور را ناچیز جلوه دهد، اتمام حجت تلویحی نهفته در یادداشت مزبور کاملاً آشکار بود.<sup>۶۰</sup> با این حال رضاشاه هنوز هم از آنچه واقعاً روی می‌داد، یا علل آن، تصویر روشنی در ذهن نداشت. چندی بعد سرریدر بولارد در توصیف خلق و خوی رضاشاه نوشت او که «سراپا در شک و سوءظن بود، خود را از خارجیها دور نگه می‌داشت و تنها وزراء و مقامات عالیه را ملاقات می‌کرد، و آنها نیز بخوبی می‌دانستند که وی اخبار ناپسند را خوش ندارد.»<sup>۶۱</sup> رضاشاه کماکان روی این اعتقاد معقول - ولی منسوخ - حساب می‌کرد که انگلستان هیچ‌گاه اجازه نخواهد داد اتحاد شوروی بر مناطقی شمالی ایران مسلط شود. رضاشاه در جلسه آن روز در برابر امرای ارتش اظهار داشت که نمی‌تواند بفهمد چگونه انگلستان اجازه خواهد داد کمونیسم بر ایران چیره شود و با این کار سراسر هندوستان و خاورمیانه آلوده شود.<sup>۶۲</sup>

این که تا چه حد انگلستان حاضر شده بود برای شکست تهاجم آلمان از مواضع ستی خود در مورد ایران و رقابت دیرینه‌اش با روسیه، کوتاه بیاید، نکته‌ای بود که رضاشاه هیچ‌گاه درک نکرد.

با این حال رضاشاه نمی‌توانست تهدید مستتر در یادداشت مشترک متفقین را نادیده انگارد، بدین جهت راههای مختلفی را که می‌توانست در پیش گیرد، به دقت مورد بررسی قرار داد. رد تام و تمام خواسته‌های متفقین می‌توانست فاجعه‌بار باشد. از سوی دیگر پذیرش آنها نیز غیرممکن بود؛ این امر تنها می‌توانست به سرازیر شدن سیل دیگر خواسته‌های آنان و در نهایت به سلطه متفقین بر کشور منجر شود. از سوی دیگر، تسلیم سهل و ساده در برابر پشروی نیروهای متفقین تنها می‌توانست موجب برانگیخته شدن قهر و غضب آلمانها گردد. آن هم آلمانیهایی که همچنان به درهم شکستن مقاومت نیروهای شوروی و بریتانیا مشغول بودند و انتظار می‌رفت در عرض چند هفته به مرزهای ایران برسند. خشمگین ساختن قدرتی که انتظار می‌رفت قدرت

پیروز معرکه از کار در آید، تصمیم خطرناکی بود.<sup>۶۳</sup>  
 بنابراین تنها راهی که باقی می‌ماند دفع‌الوقت بود، آن هم دست‌کم تا زمانی که این بحران برطرف می‌شود. رضاشاه می‌بایست به نحوی از انحاء راه‌حلی بیابد که در عین ترضیه خاطر متفقین، خشم آلمانیها را نیز برنیانگیزد. در این میان، دولت ایران فرصت می‌یافت برای جلب حمایت دیگر دول بی‌طرف - بویژه ایالات متحد و ترکیه - تلاش کند. دولت و جراید ترکیه که با ایران همدلی می‌کردند، کاری از دستشان بر نمی‌آمد و شاه نیز تازه به فکر جلب‌نظر مساعدا امریکاییها و بهره‌برداری از آنچه در دفاع از عدالت جهانی ابراز می‌داشتند، افتاده بود.

هدف رضاشاه آن بود که تا زمان روشن‌شدن نتیجه جنگ در عرصه‌های کارزار، فرصت بیابد. در صورت شکست سریع شوروی، مقابله با تهدید انگلیس نیز آسانتر می‌شد. از سوی دیگر، اگر متفقین فاتح می‌شدند، دیگر حضور تعداد ناچیزی آلمانی در ایران نیز اهمیت خود را از دست می‌داد. رضاشاه بیش از هر چیز به هیتلر امید داشت.

در واقع هیتلر نیز در این هنگام سرنوشت شاه را در نظر داشت. در ۱۸ اوت [۲۷ مرداد] رهبران نظامی آلمان از فضای مرطوب مقر فرماندهی هیتلر در پروس شرقی بیرون آمده و در هوای آزاد قدم می‌زدند. چند شب بود که هیتلر گرفتار یک کابوس شده بود و آن شعله عظیمی بود که چاههای نفت رومانی - یعنی منبع اصلی تأمین سوخت آلمان - را در بر گرفته بود. هیتلر این کابوس را به فال بد گرفته و مصمم شد در اسرع وقت منابع نفتی دیگری بیابد. بدین‌جهت هنگامی که در اجلاس رؤسای ستاد ارتش آلمان در همان روز، فرماندهان نظامی توصیه کردند که فوراً بسمت مسکو پیشروی شود، زیرا برای تصرف آن پیش از فرارسیدن زمستان به دو ماه وقت لازم است، هیتلر پیشنهاد آنان را بی‌درنگ رد کرد و در عوض دستور داد که پیشروی بسمت مناطق جنوبی روسیه ادامه پیدا کند. هیتلر به ژنرال‌هایش اظهار داشت که محروم ساختن روسها از منابع نفتی و کارخانه‌های تولیداتی‌شان از اولویت بیشتری برخوردار است. علاوه بر آن پیشروی بسوی قفقاز در تحکیم عزم ایرانیان جهت مقاومت در برابر روسها و انگلیسیها مؤثر خواهد بود.<sup>۶۴</sup>



هنگامی که در صبح روز ۱۸ اوت [۲۷ مرداد] مایسکی برای گفتگو در مورد اقدامات بعدی شوروی و بریتانیا با آنتونی ایدن ملاقات کرد، هنوز دولت ایران به یادداشت مورخ ۱۶ اوت آنها پاسخ نداده بود. ایدن معتقد بود که دولتین بریتانیا و شوروی باید پاسخ ایران را منفی فرض کنند و از مایسکی پرسید که بعد چه باید کرد؟ مایسکی پیشنهاد کرد که طی یک اتمام حجت، به دولت ایران ۴۸ ساعت فرصت داده شود تا «موضع خود را تعدیل کند»، در غیراین صورت متفقین «شیوه‌های دیگری» را در پیش خواهند گرفت. پیشنهاد دیگر مایسکی آن بود که بریتانیا و شوروی می‌توانستند بدون هشدار قبلی و هم‌زمان با تسلیم یادداشتهایی در توضیح اقدامات خود، عملیات نظامی را آغاز کنند. مایسکی اظهار داشت که وی شخصاً اتمام حجت ۴۸ ساعته را می‌پسندد ولی از جانب مکو دستورالعمل مشخصی در این باب دریافت نداشته است. اما ایدن معتقد بود که شاه از در تسلیم می‌آید و استدلال کرد هرگونه «تأخیر بیشتر» فقط موجب خواهد شد که ایرانیان فرصت بیشتری جهت استمداد از ترکیه و «بقیه جهان» یابند. یک روز پیش از این جلسه، دریابان لیتم به ایدن هشدار داده بود که هرگونه تأخیر بیشتر می‌تواند عملیات را به مخاطره افکند. بدین جهت وصول به اهداف دیپلماتیک می‌بایست تا پیش از ۳۱ اوت [۹ شهریور] عملی گردد. ایدن و مایسکی توافق کردند که عملیات بدون هشدار قبلی آغاز شود. مایسکی صبح روز ۲۲ اوت [۳۱ مرداد] را به عنوان موعد مناسبی جهت حمله توصیه کرد، چرا که نیروهای هر دو کشور می‌توانستند برای انجام تدارکات نهایی از این فرصت استفاده کنند.<sup>۶۵</sup> ایدن پیش‌نویس متنی را که می‌بایست در حین آغاز عملیات نظامی به دولت ایران تسلیم شود، تهیه و به سفارت انگلیس در تهران مخابره کرد:

باعث تأسف است که دولت ایران هنوز مقتضی ندانسته است جواب رضایت‌بخشی به یادداشت مورخه ۱۶ اوت [۲۵ مرداد] بدهد. از قرار معلوم دولت ایران به ابقای این اتباع آلمان در ایران بیش از انجام تمایلات دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان، در مسئله‌ای که در اثر اوضاع و حوادث جنگ کسب فوریت نموده و می‌نماید، اهمیت

می‌دهد. دولت ایران باید مسئولیتی را که در اثر این تصمیم متوجه می‌شود عهده‌دار گردد. در این صورت دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان خود را مجبور می‌داند به این که اقدامات لازمه را برای حفظ منافع حیاتی خود به عمل آورد و خطری را که از عملیات محتمله آلمانیها در ایران ناشی می‌شود، برطرف سازد. دولت ایران می‌تواند مطمئن باشد که این اقدامات به هیچ‌وجه بر علیه ملت ایران نبوده و دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان هیچ‌گونه نقشه و منظوری بر علیه استقلال یا تمامیت ایران ندارد. هرگونه اقدامات نظامی که قوای انگلیس مجبور شود اتخاذ نماید، موقتی بوده و پس از رفع بحران حاضر ادامه نخواهد یافت، زیرا این اقدامات فقط و فقط متوجه دول محور می‌باشد.<sup>۶۶</sup>

ولی در واقع برنامه نظامی متفقین دقیقاً بر ضد ایران تنظیم شده بود. در همان روز ۱۸ اوت [۲۷ مرداد] - در سفارت امریکا در لندن، فردکوه رئیس دفتر یونایتد پرس، ضمن دیدار با جان وینانت سفیر اظهار داشت که امیدوار است انگلیسیها در دست‌زدن به هرگونه «اقدام ضروری» بر ضد ایران، با سرسختی تمام اقدام کنند.<sup>۶۷</sup>

همان‌روز در تهران، جواد عامری پیشنهاد متقابل ایران را شفاهاً برای سر ریدر بولارد توضیح داد؛ ایران رؤسای عمده نازیها - مایر و گاموتا و دکتر آیلرز از انجمن ایران و آلمان - را اخراج خواهد کرد؛ برنامه اخراج ماهانه سی نفر از اتباع آلمان - به نحوی که اخلال ایجاد نشود - نیز ادامه خواهد یافت. بولارد اظهار داشت که لندن چنین طرحی را که به دست کم یک سال وقت جهت کاهش قابل توجه در تعداد آلمانیها نیاز دارد، نخواهد پذیرفت.<sup>۶۸</sup>

لوئیس دریفوس نیز در گزارش گفتگوش با جواد عامری به واشینگتن اطلاع داد که به عقیده او «ایرانیان بدون آن که به جدی بودن موقعیت خود واقف باشند، به دفع‌الوقت و این دست و آن دست کردن می‌گذرانند. چنین به نظر می‌رسد که آنها در جستجوی راه‌حل سحر آمیزی هستند که رضایت [تمام] طرفین را بر آورده سازد». در ادامه گزارش دریفوس آمده بود اگر

ایرانیان بی‌درنگ واقعیت را نپذیرند، احتمالاً در عرض چند روز متوجه خواهند شد که بسیار دیر شده است.»<sup>۶۹</sup>

در ۱۹ اوت [۲۸ مرداد] محمد شایسته وزیرمختار ایران در امریکا ضمن تسلیم یادداشتی به وزارت خارجه ایالات متحد، ادعای انگلستان را مبنی بر خطر ناشی از حضور آلمانیها در ایران رد کرد. در این یادداشت آمده بود که «تعداد آلمانیها به اندازه‌ای که وائمود کرده‌اند، زیاد نیست و [تعداد آنها] در سراسر ایران به رقم ۷۵۵ نفر نیز نمی‌رسد.» سپس به اقدامات مختلفی که برای نظارت بر آلمانیهای مقیم ایران و تسریع خروج آنها اتخاذ شده بود اشاره می‌شد. در این یادداشت انگلیسیها به دامن زدن بر «تبلیغات سوء» و تلاش در جهت «ارعاب ایرانیان» متهم شده بودند. ایران با توسل به «روحیه عدالت و برابری بین‌المللی» امریکاییها، تقاضا کرد که دولت ایالات متحد «مانع از تکرار مصائب عظیم جنگ گذشته... قحطی و بیماریهای واگیردار ناشی از مداخله بیگانگان گردد.» شایسته تقاضا کرد که برای طرح مسئله ایران شخصاً با وزیر خارجه ایالات متحد ملاقات نماید. وی خاطر نشان ساخت که دولت متبوع وی تحت هیچ شرایطی اجازه نخواهد داد که سربازان انگلیسی از طریق ایران عازم شوروی شوند. با آن که محمد شایسته در مورد مسئله ارسال مواد و تجهیزات جنگی از طریق ایران از اظهار یک پاسخ صریح و مشخص طفره رفت، ولی خاطر نشان ساخت که راه آهن ایران از عهده حمل و نقل تسلیحات و تانکهای سنگین بر نمی‌آید. وی اظهار داشت که «حتی تصور یک اقدام تجاوزکارانه انگلیس بر ضد ایران را نمی‌تواند به ذهنش راه دهد.» علاوه بر آن افزود که به نظر او چنین می‌رسد که اتحاد شوروی «در حال حاضر به اندازه کافی گرفتاری دارد.» به عقیده شایسته روسها در صورت تجاوز به ایران با یک مقاومت «بی‌امان و احتمالاً موفقیت آمیز» روبرو می‌شدند.<sup>۷۰</sup>

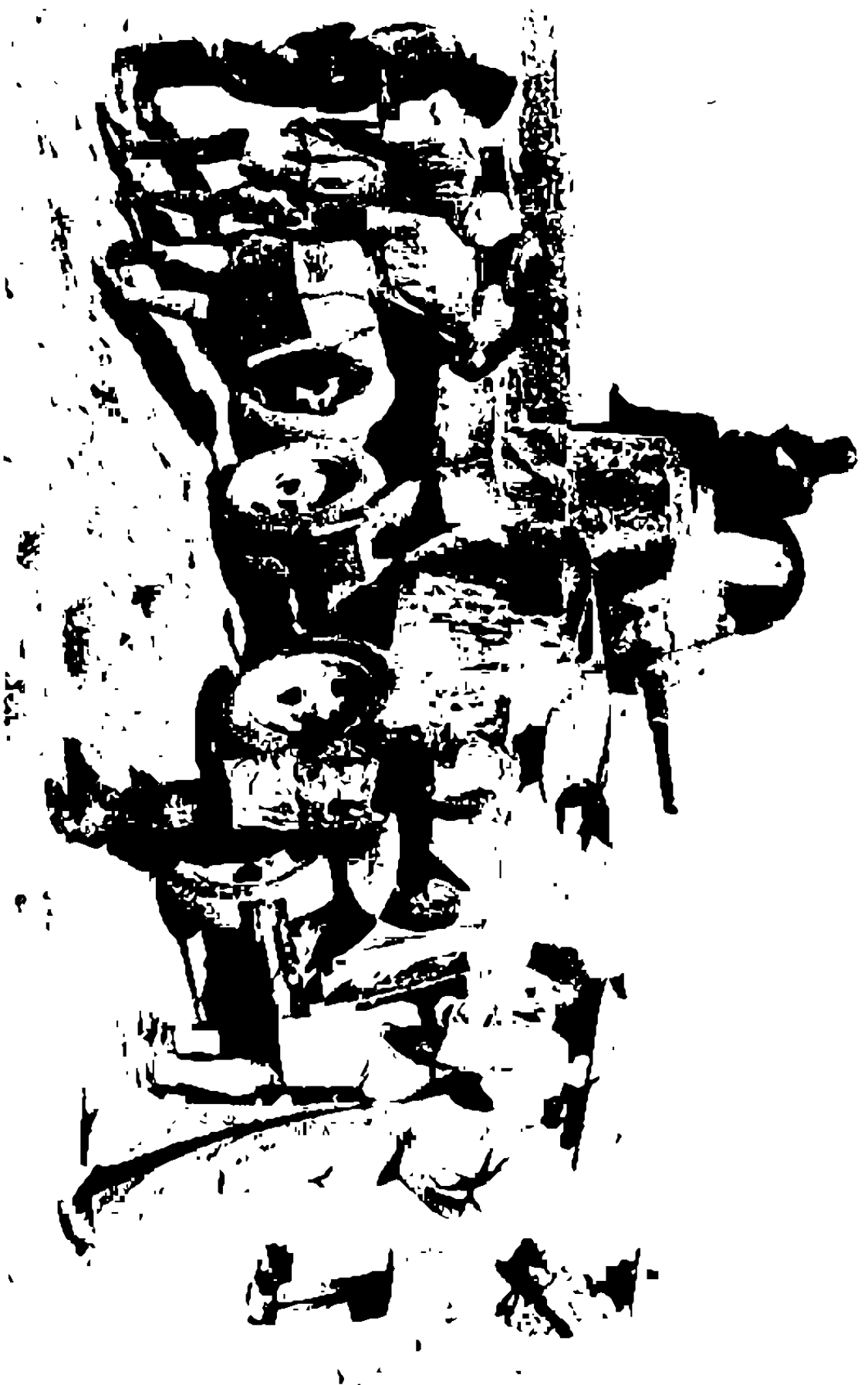
هنگامی که چرچیل در ۱۹ اوت از خبر تصمیم مشترک متفقین در شروع عملیات بر ضد ایران مطلع شد هنوز در رزمنه و پریس آفولز و در راه بازگشت به انگلستان بود. وی فوراً از طریق یک پیام رادیویی به ایدن اظهار داشت که «تصور می‌کنم نظر روسها معقول است و باید تا فرصت باقی است با آنها وارد عمل شویم.»<sup>۷۱</sup>

سر بازاران ایرانی در نزدیکی زبیری، پس از آتش بس.





ورود نیروهای انگلیسی به کرمانشاه ۸ شهریور ۱۳۲۰.



نیروهای روس و انگلیس در جنوب قزوین به بکدیگر می‌رسانند ۹ شهریور  
۱۳۲۰.



فوتو: محمد باقر

ژنرال اسليم، ژنرال واسيلي نوويکوف، ژنرال آيزل وود، در ضيافتي در قزوین.



نیروهای راجیوتانا پس از تسخیر پالایشگاه آبادان، در حال ورود به پالایشگاه





حریق در ناوگان بازرگانی دول محور، سوم شهریور ۱۳۲۰.

ناو بیر پس از گلرله باران توسط ناو بارا.





سرگرد عبدالله مسعود از سواره‌نظام ایران، در حال مذاکره با افسران انگلیسی در مورد شرایط آتش‌بس.

عصر همان روز ایدن به توفیق رشدی آراس سفیر ترکیه در لندن اطمینان داد که انگلستان و شوروی هیچ کدام غرض و منظور خاصی در زیر پوشش خواسته‌هایشان از ایران پنهان نداشته‌اند. ولی ترکیه نسبت به این امر کاملاً سوءظن داشتند و رشدی آراس اظهار امیدواری کرد که دولت بریتانیا در سیاستی که در مورد ایران در پیش گرفته است «قدرت‌نمائی را با عقل و درایت توأم سازد.» سفیر ترکیه اظهار داشت که شاید بتوان شاه را متقاعد کرد آلمانیها را برکنار ساخته و برای جایگزینی آنها از ایالات متحد درخواست تکنیسین نماید. ایدن به رشدی آراس گفت به هیچ وجه نمی‌توان صبر کرد تا مذاکرات پیچیده‌ای در این خصوص صورت گیرد. وی اصرار داشت که قبل از هر چیز آلمانیها باید ایران را ترک گویند، برای گفتگو در مورد دیگر مسائل همیشه فرصت باقی است. آراس اظهار داشت که موقعیت بریتانیا را درک می‌کند.<sup>۷۲</sup>

در تهران اروین اتل وزیر مختار آلمان در ۱۹ اوت [۲۸ مرداد] با علی منصور ملاقات کرد و از او در مورد ماهیت خواسته‌های متفقین پرس و جو به عمل آورد. منصور پاسخ داد که «آنها همیشه یک تقاضا بیش ندارند و آن نیز اخراج آلمانیها است.» به عقیده منصور این تقاضا صرفاً بهانه‌ای جهت حمله به ایران بود. وی اذعان داشت اگرچه دولت متبوع وی تهدید کرده است که در صورت هرگونه تجاوزی دست به مقاومت خواهد زد، ولی ایران «منزوی شده است.» تلاش برای جلب پشتیبانی علنی ترکیه به نتیجه نرسیده است و نیروهای آلمانی دورتر از آن هستند که بتوانند کمک مؤثری ارائه دهند. اگر ایران فقط با یکی از دشمنانش روبرو می‌بود، کار می‌توانست آسانتر باشد. «ولی متأسفانه اتحاد شوروی هنوز زنده است.» به عقیده منصور زمستانی که در راه بود موانع بیشتری بین ایران و آلمان ایجاد می‌کرد و ایران می‌بایست فرصت بیشتری کسب کند.<sup>۷۳</sup>

اتل به منصور اظهار داشت که شاه می‌تواند نسبت به وفاداری آلمانیهای ایران مطمئن باشد و سقوط شهر نیکولایف نزدیک دریای سیاه به دست نیروهای آلمانی را که در همان روز صورت گرفته بود به‌عنوان دلیل پیروزی قریب‌الوقوع آلمان خاطر نشان ساخته اتل تأکید داشت که نه شوروی و نه

بریتانیا هیچ یک مدت زیادی دوام نخواهند آورد. بنابراین دولت ایران می‌بایست کماکان در برابر فشار متفقین ایستادگی کند. وی زیرکانه هشدار داد که احتمال دارد در صورت مداخله انگلیس، آلمان نیز به یورش به ایران وادار شود.

اتل پیشنهاد کرد که با انتقال تعدادی از متخصصین آلمانی که در آلمان به وجودشان احتیاج مبرم بود، در کاستن از فشار متفقین کمک شود. وی اذعان داشت که در پی دشواریهای حاصله در ارسال کالاهای آلمانی به ایران، حضور بسیاری از آلمانیها ضرورت خود را از دست داده است. ولی منصور اصرار داشت که هیچ یک از آنها منتقل نشوند. به گفته منصور، دولت ایران به هیچ وجه نمی‌بایست دست به اقدامی بزند که حمل بر موفقیت آمیز بودن فشار انگلیس و شوروی گردد. وی هشدار داد که صدور دستور انتقال آلمانیها از جانب سفارت آلمان، حتی اگر تنها شامل خروج زنان و کودکان باشد، تأثیر سوئی در روحیه مردم ایران خواهد نهاد. منصور پیشنهاد کرد که خروج اتباع آلمانی به صورت تدریجی انجام شود تا ضمن آن که بتوان این امر را ناشی از دشواریهای اقتصادی تعبیر کرد، وقت بیشتری نیز کسب شود.

اتل می‌خواست بداند که آیا انگلستان متوجه نشده است که سیاست ایران بر اساس دفع الوقت استوار است؟ منصور پاسخ داد که «احتمالاً چرا» ولی او و شاه هر دو می‌دانستند که «چگونه با انگلیسیها صحبت کنند». به گفته منصور «با گذشت هر هفته که در خلال آن نیروهای آلمانی پیروزمندانه پیشروی می‌کنند، موقعیت ایران بهبود می‌یابد». منصور با اشاره به دوستی «استوار و صادقانه» ایران و آلمان سوگند یاد کرد که «ایران هیچگاه به اردوی دشمنان آلمان نخواهد پیوست». اتل به برلین گزارش داد که برنامه خروج زنان و کودکان به تأخیر خواهد افتاد. تنها تکیینها و خانواده‌هایی که دیگر به وجودشان در ایران احتیاجی نبود، کشور را ترک می‌گفتند.<sup>۷۲</sup>

عصر همان روز رضاشاه در جشن فارغ‌التحصیلی دانشجویان دانشکدهٔ افسری در اقدسیه حضور یافت. وی خسته و فرسوده می‌نمود و پس از تبریک پایان تحصیلات دانشجویان اظهار امیدواری کرد که «در آینده به واسطهٔ حسن خدمت و انجام وظیفه به درجالت بالاتر و به مقام عالی‌تر نایل شوند». در

مراسم آن روز اعلام شد که یک ماه مرخصی مرسوم دانشجویان فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ افسری اعطاء نخواهد شد و دانشجویان باید فوراً خود را به واحدهایشان معرفی کنند. رضاشاه در ادامهٔ سخنانش افزود: «شاید بعضیها پیش خود تصور کنند که امسال از یک ماه مرخصی معمول دانشکده محروم شده‌اند ولی البته بعد که علل و جهات آن را فهمیدند تصور می‌کنم حس فداکاری آنان تحریک شود.»<sup>۷۵</sup> در پی سخنان شاه دانشجویان هورا کشیدند ولی شاه با چهره‌ای گرفته مراسم را ترک گفت و با کسی صحبت نکرد. حاضرین نگران و مشوش به نظر می‌آمدند. لوئیس دریفوس به واشینگتن گزارش داد که سخنان شاه مهم بود «زیرا نخستین اظهار نظر آشکار در مورد بحران فعلی و بیانگر توجه او به جدی بودن وضع است.»<sup>۷۶</sup>

در این میان در حالی که نیروهای انگلیس و شوروی به تکمیل تدارکات نهایی طرح حمله مشغول بودند، در دسر غیرمنتظره‌ای پیش آمد. فرماندهی عالی نیروهای روس و انگلیس در لحظهٔ آخر تصمیم گرفتند که تهاجم نظامی خود را با انتشار تعداد کثیری اعلامیه از طریق هوا، توأم سازند. ولی این امر مسائل لججستیکی بسیاری به همراه داشت. هنگامی که مقامات شوروی به انگلیسها اطلاع دادند که آمادگی این کار را ندارند، وزارت جنگ انگلیس در ۱۹ اوت [۲۸ مرداد] به ژنرال ویول دستور داد که وظیفهٔ انتشار اعلامیه بر فراز منطقهٔ شوروی را نیز عهده‌دار گردد. ویول گزارش داد که یک میلیون اعلامیه در دست چاپ دارد. ولی ۳۰۰'۰۰۰ نسخهٔ اول آن فقط تا ۲۵ اوت [۳ شهریور] می‌تواند از طریق هوایی به بنداد برسد و این خود می‌توانست به تعویق مجدد تاریخ شروع عملیات منجر شود.<sup>۷۷</sup>

در این میان سر ریدر بولارد در ۲۵ اوت [۲۹ مرداد] به لندن گزارش داد که از طریق «یک منبع موثق» اطلاع یافته که منصور به اتل اطمینان داده است که «دولت ایران خواسته‌های بریتانیا را نخواهد پذیرفت.» به گفتهٔ بولارد این امر مؤید این سوءظن وی بود که «پیشنهادات متقابل [ایرانیان]... در مشورت با آلمانیها تهیه می‌شود.»<sup>۷۸</sup> اینک وزارت خارجهٔ انگلیس در سوءظن خود نسبت به شاه پا بر جاتر می‌شد. آنها در همان روز به سفیر خود در ایالات متحد اطلاع دادند که «تعداد دقیق آلمانیهای مقیم ایران روشن نیست ولی تخمین

زده می‌شود که حدود ۳'۰۰۰ نفر باشند - که نزدیک به ۱'۰۰۰ نفرشان را مردان تشکیل می‌دهند.» در ادامه یادداشت سفارت انگلیس به وزارت خارجه امریکا آمده بود: «آنچه در پیش روی داریم، شیوه مرسوم انتصاب آلمانیها در نقاط حساس است که هرگاه وضع عمومی جنگ ایجاب کند، خدماتشان بسیار پرارزش خواهد شد.»<sup>۷۹</sup>

رؤسای ستاد ارتش بریتانیا در ساعت ۸ بعد از ظهر ۲۵ اوت [۲۹ مرداد] به ژنرال ویول اطلاع دادند با توجه به آن که انتظار می‌رود پاسخ ایران مساعد نباشد «دولت اعلیحضرت پادشاه انگلیس تصمیم گرفته است اجازه آغاز عملیات «پافشاری» را صادر کند و تاریخی که برای آغاز عملیات با دولت شوروی مورد توافق قرار گرفته است... احتمالاً ۲۲ اوت [۳۱ مرداد] خواهد بود.»<sup>۸۰</sup>

صبح فردای آن، پروازهای اکتشافی انگلیسیها بر فراز اهواز و بندر شاپور آغاز شد. هنگامی که یک هواپیمای سیاه‌رنگ و فاقد علائم شناسایی از سوی جنوب پدیدار شد و از روی کارون گذشت، افراد هنگ چهل و پنجم ارتش ایران به تمرینهای نظامی مشغول بودند. سرلشکر محمد شاه‌بختی، فرمانده لشکر خوزستان، فوراً سرهنگ هدایت گیلان‌شاه فرمانده هنگ چهارم هوایی را از جریان با خبر ساخت ولی هواپیمای مزبور پیش از آن که واحدهای هوایی ایران بتوانند از زمین برخیزند، ناپدید شده بود. پرواز این هواپیمای ناشناس در روحیه نیروهای شاه‌بختی که اکثراً از سربازان وظیفه تازه‌کار و بی‌انگیزه تشکیل شده بود، تأثیر نامطلوبی بر جای گذاشت. با این حال شاه‌بختی مصمم بود که حتی‌الامکان از خوزستان دفاع کند.<sup>۸۱</sup>

شاه‌بختی که فرماندهی لشکر ششم را برعهده داشت، مأمور دفاع از استان خوزستان بود. دفاع از آبادان و خرمشهر نیز به علت بعد مسافت و دشواریهای خطوط مواصلاتی، به عهده دریادار بایندر محول شده بود. شاه‌بختی برای دفاع از اهواز و میدانهای نفتی و بندر شاپور، هنگ چهل و پنجم پیاده و برخی از واحدهای هنگ سی‌ام پیاده و هنگهای اول و دوم پیاده مرکز را در اختیار داشت. هشت تانک متوسط و هشت تانک سبک و همچنین ده زره‌پوش نیز قوای زرهی او را تشکیل می‌داد. هنگ چهارم هوایی نیز که در

اهواز مستقر بود ۱۸ هواپیمای دوباله قدیمی در اختیار داشت. ده جنگنده [توماهاوک] P-40 امریکایی نیز اخیراً به اهواز ارسال شده بود که اکثر آنها هنوز در صندوقهای خود بودند. مشکل اصلی شاه‌بختی کمبود افسر بود. سرگروه‌بانها و گروه‌بانها فرماندهی دسته‌ها را عهده‌دار بودند.<sup>۸۲</sup>

ژنرال ویول در ۲۱ اوت [۳۰ مرداد] به ژنرال کوینان در بغداد اطلاع داد که احتمال دارد عملیات ایران صبح روز ۲۲ اوت [۳۱ مرداد] آغاز شود. کوینان به فرماندهان تابع خود دستور داد فوراً عازم مناطق تجمع گردند. فرمان ژنرال کوینان با مسرت کامل افراد مواجه شد زیرا آنها پس از مدت‌ها تهیه و تدارک و تمرین و انتظار، مشتاق عمل بودند. کشتیها آماده حرکت شدند و مهمات و تدارکات بار کامیونها شد. افراد نیز برای سوار شدن بر کشتیها، آماده حرکت به سوی باراندازها شدند.<sup>۸۳</sup>

هم‌زمان با این تحولات وزارت جنگ انگلیس به وسیله بی‌سیم، هیئت نظامی مستقر در مسکو را از برنامه عملیاتی خود مستحضر ساخت. قرار بر آن بود که یک لشکر پیاده با برخورداری از پشتیبانی چهار اسکادران بمب‌افکن از بصره به سوی اهواز پیشروی کند. به مقامات شوروی اطلاع داده شد که یک هیئت نظامی انگلیسی آماده است که به ستاد فرماندهی نیروهای شوروی در قفقاز ملحق گردد. از مقامات شوروی پرسیده شد که اعضاء هیئت رابط کی و کجا حاضر شوند. آیا اعضاء هیئت رابط شوروی برای ورود به موصل آماده‌اند؟

ولی آنچه وزارت جنگ واقماً می‌خواست بداند، جزئیات طرح عملیاتی شورویها بود، زیرا هیئت نظامی بریتانیا دستور داشت در مورد کم‌وکیف واحدهایی که روسها قصد داشتند در این عملیات به کار گیرند و اینکه در چه زمانی از آمادگی کافی برخوردار می‌شدند، اطلاعاتی کسب کند. اهداف و مسیر پیشروی آنها چه خواهد بود و کدام واحدهای هوایی به کار گرفته خواهد شد و از چه پایگاههایی عمل خواهند کرد. اینها نیز از دیگر پرمشهای وزارت جنگ بود انگلیسیها حتی در این مراحل نهایی تدارک حمله، از طرح عملیاتی روسها اطلاعات چندانی در دست نداشتند.<sup>۸۴</sup>

عصر همان روز مایسکی به ایدن اطلاع داد که مسکو مایل است عملیات



مزبور تا ۲۵ اوت [۳ شهریور] به تعویق افتد. مایسکی جزئیات دیگری ارائه نداد. مقامات انگلیسی بی آن که خواستار توضیحات دیگری در این خصوص گردند، به نیروهای خود که آماده حرکت می‌شدند، دستور راحت‌باش دادند.<sup>۸۵</sup> این تأخیر و تعلل برای ایران بسیار ممتنع بود، چرا که موضع وزارت خارجه آمریکا چرخشی در جهت منافع ایران آغاز کرده بود. لوئیس دریفوس، در ساعت ۴ بعد از ظهر همان روز [۳۱ مرداد] به واشینگتن گزارش داد که به عقیده او «روسها و انگلیسیها در عرض چند روز آینده تهاجم خود را آغاز خواهند کرد.» اگرچه ایران هنوز به خواسته‌های آنها پاسخ رسمی نداده است ولی «سفیر انگلیس به من اطلاع داده است که پاسخ ایران غیرقابل قبول خواهد بود.»<sup>۸۶</sup>

براساس برآورد دریفوس حدود ۲۵۰۰ آلمانی در ایران حضور داشتند که «تقریباً هیچ یک از آنان جهانگرد نبودند و بیشترشان مشاغل مجاز برعهده داشتند.» وی در عین تأکید بر خطرات ناشی از ستون پنجم آلمان و اشاره به تلاشهایی که جهت هشیار ساختن ایرانیان مبذول داشته بود، این نکته را نیز اذعان داشت که «جنگ تبلیغاتی انگلیسیها بر ضد ایران که افراد عامی و روزنامه‌نگاران به آن دامن می‌زنند به نقطه اوج خود رسیده است.» وی در ادامه گزارش خود افزود: «این امر به رواج اخبار نادرست و تحریف شده‌ای چون گزارشهای اخیر دهلی در مورد ورود یک قطار پر از آلمانی به ایران یا گزارش قاهره درباره شورش ارتش ایران، میدان داده است.» به گفته او «روزنامه‌نگاران با پذیرش چنین اخبار ساخته و پرداخته انگلیسیها شریک این جنگ تبلیغاتی شده‌اند و روایت ایرانی امر، ناگفته مانده است.» دریفوس تأکید داشت که:

من خطر ستون پنجم آلمان را کم بها نمی‌دهم. ولی اعتقاد دارم که انگلیسیها دارند از آن به عنوان بهانه‌ای جهت اشغال نهایی ایران استفاده می‌کنند و عمداً در توانایی این بازوی منزوی راه مبالغه می‌پیمایند. من به این نتیجه رسیده‌ام که ایرانیان هر پاسخی هم که به خواسته‌های [متفقین] بدهند، انگلیسیها و روسها به دلیل ضرورت‌های نظامی

خواه‌ناخواه ایران را اشغال خواهند کرد. با این حال باید برای احتراز از هرگونه سوء تفاهمی این نکته را نیز مؤکداً خاطر نشان کنم که با اقدام انگلیسیها موافقت کامل داشته معتقدم برای پیشبرد اهداف مشترکمان ضرورت حیاتی دارد.<sup>۸۷</sup>

دولت ایران در ۲۱ اوت [۳۰ مرداد] پاسخ رسمی خود را به یادداشت مورخ ۱۶ اوت [۲۵ مرداد] متفقین داد.

در این یادداشت که فقط به زبان فارسی نوشته شده بود، دولت ایران ضمن اظهار خرسندی از ابراز تمایل و علاقه دولت انگلستان نسبت به حفظ رویه دوستی با ایران به انگلیسیها اطمینان می‌داد که «... مخصوصاً این اواخر در نتیجه همین عمل از شماره اتباع بیگانه در ایران کاسته شده و بزودی نیز تعداد آنان به میزان قابل توجهی تقلیل خواهد یافت.» در ادامه این یادداشت آمده بود که مع‌هذا ایران حاضر نیست «... هیچ‌گونه پیشنهادهایی را که برخلاف سیاست بی‌طرفی یا حق حاکمیت دولت باشد... بپذیرد.»<sup>۸۸</sup>

صبح فردای آن، مایسکی ضمن تأیید تقاضای دولت متبوعش مبنی بر تعویق تاریخ شروع عملیات تا ۲۵ اوت [۳ شهریور]، «مسائل فنی» را به‌عنوان دلیل چنین تقاضایی ذکر کرد. احتمالاً چون روسها نیز تصمیم گرفته بودند به‌وسیله هواپیما به پخش اعلامیه اقدام کنند، این تأخیر ضرورت یافته بود. ایدن پس از مشورت با چرچیل و ژنرال دیل رئیس ستاد ارتش انگلیس، به سفیر شوروی اطلاع داد که دولت متبوع وی با تأخیر عملیات موافقت کرده است و دستورالعمل لازم را صادر خواهد کرد.<sup>۸۹</sup>

انگلیسیها ناخواسته سه روز دیگر نیز بر مهلت ایران افزودند. چنین به نظر می‌رسید که دیگر مانع جدی در برابر نقشه‌هایشان باقی نمانده است. انگلیسیها تصور می‌کردند که از جانب امریکاییها اعتراضی علنی صورت نگیرد. وزارت خارجه انگلیس از واکنش مثبت روزولت در حین مذاکرات نیو فاوندلند با چرچیل اطلاع داشت،<sup>۹۰</sup> ولی در ارزیابی خود از میزان همدلی امریکاییها با ایران، اشتباه کرده بود. فرصت کوتاهی که به علت تأخیر در شروع عملیات پیش آمد نزدیک بود به منتفی شدن کامل این عملیات منجر شود.

## فصل ششم

# یک کلمه به انگلیسیها بگوئید، آنها به ایران حمله نخواهند کرد

تا صبح روز ۲۲ اوت ۱۹۴۱ [۳۱ مرداد ۱۳۲۰] برنامه‌ای که انگلیسیها و شورویها قصد داشتند در ایران پیاده کنند، دیگر جزو اسرار نبود. جمله «انگلیسیها و روسها برای تجاوز به ایران موضع گرفته‌اند»، عنوان اصلی صفحه اول روزنامه نیویورک تایمز را تشکیل می‌داد. در سرمقاله همان شماره پیش‌بینی شده بود:

در صورت امتناع ایران [از پذیرش خواسته‌های شوروی و انگلستان] - چنانکه انتظار می‌رود- بریتانیای کبیر و روسیه هشدار داده‌اند که برای حفاظت از خود اقدام خواهند کرد. البته چگونگی این اقدامات بیان نشده است، ولی به نظر می‌آید که منظور اعزام قوا است و چنین عملیاتی نیز انتظار می‌رود. آشکار است که ایران موضوعی نیست که روسها و انگلیسیها درباره آن بلوف بزنند، درواقع حتی این احتمال نیز وجود دارد که دولتمردان این دو کشور قلباً امیدوارند که ایران اعتراض آن دو را نپذیرد و آلمانیها را نگهدارد. شاید روسها و انگلیسیها زمانی احساس امنیت بیشتر نمایند که ایران را تحت کنترل نظامی خود داشته باشند.<sup>۱</sup>

جراید ایالات متحد ناگهان خود را نگران سرنوشت ایران یافتند. در کنفرانس مطبوعاتی که در خانه بزرگ و مجلل روزولت در هایدپارک نیویورک تشکیل شد، انبوهی از خبرنگاران گرد آمدند و برخی از آنها مایل بودند درباره نقش روزولت در ماجرای ایران پرسشهایی به عمل آورند. روزولت با چهره‌ای بشاش، پرسشهایی چند را که در باب موضوعات گوناگونی مطرح شده بود با مهارت پاسخ داد، تا این که بالأخره یکی از روزنامه‌نگاران مسئله ایران را مطرح کرد. خبرنگار مزبور در اشاره به عناوین صفحه اول جراید صبح آن روز اظهار داشت: «آقای رئیس جمهور، یک موضوع دیگر. به نظر می‌رسد که این مسئله ایران کاملاً داغ شده است و در خبری که دیروز از لندن منتشر شده است، چنین آمده که شما با سیاستی که انگلیسیها در قبال ایران در پیش گرفته‌اند، کاملاً موافق هستید، آیا در این مورد مطلبی برای گفتن دارید؟» روزولت پس از تأملی کوتاه به شوخی پاسخ داد «جز آن که این بیانگر آزادی مطبوعات در لندن است چیزی برای گفتن ندارم. این موضوع حقیقت ندارد. در این باره هیچ اطلاعی ندارم.»<sup>۲</sup>

ولی در پس این واکنش سبک‌رانه، نگرانی جدی پنهان بود. اگرچه شاید از نقطه نظر فنی وی «کاملاً در جریان طرح‌های بریتانیا قرار نداشت»، ولی تردیدی نیست که براساس مذاکراتش با چرچیل بخوبی از نیت آنها مطلع بود. افزون بر آن به هیچ وجه تصور نمی‌کرد که واکنش مثبتش در برابر گفته‌های چرچیل نیز می‌تواند به جنجال بینجامد. ولی دفتر یونایتدپرس در لندن، به نحوی از این گفتگوها مطلع شده بود.

روزولت با معضل دشواری روبرو بود. از یک سو در حالی که به علل و ضرورت سیاستی که شوروی و انگلیس در قبال ایران در پیش گرفته بودند، کاملاً واقف بود از سوی دیگر اگر وی آشکارا از اقدامات نظامی آن دو بر ضد کشوری حمایت می‌کرد که با ایالات متحد روابط دوستانه داشت، برای آنچه در این مدت در مخالفت و انتقاد از سیاست تجاوزگرانه محور گفته بود نیز اعتباری باقی نمی‌ماند. بدین جهت پس از پایان کنفرانس مطبوعاتی مزبور، با کاردل هال تماس گرفت و گزارش یونایتدپرس را رسماً تکذیب کرد.

کاردل هال نیز که دلیلی نداشت در اظهارات روزولت تردید کند، ساعت

۱۱ صبح محمد شایسته را از تکذیب شایعات مزبور توسط رئیس جمهور مطلع ساخت.<sup>۳</sup> شایسته که می‌دانست تهاجم انگلیسیها قریب‌الوقوع به نظر می‌رسد، از این اظهارات دلگرم شد. دولت ایران که برای رفع نگرانیهای متفقین تمام طرق دیپلماتیک را آزموده بود اینک تنها امیدش آن بود که شایسته بتواند ایالات متحد را به دخالت به نفع ایران وادار سازد.

محمد شایسته خاطر نشان ساخت که کاردل هال وزیر خارجه و سایر مقامات امریکایی همیشه از اصول روابط مسالمت آمیز بین‌المللی سخن گفته‌اند و پرسید چرا دولت ایالات متحد اینک برای جلوگیری از خطر تهاجم انگلیسیها اقدامی به عمل نمی‌آورد. کاردل هال که در موقعیت دشواری قرار داشت پاسخ داد: «البته مقامات نظامی بریتانیا استراتژی خود را بدون مشورت با مقامات دولت امریکا برنامه‌ریزی می‌کنند.» با این همه این نکته را نیز گوشزد کرد که «احتمال دست‌اندازی نیروهای آلمانی در آن منطقه حساس جهان می‌تواند اتخاذ یک رشته عملیات «دفاعی» را از جانب انگلیسیها ضرورت بخشد» ولی با این حال تأکید کرد که انگلستان با ایران ضدیتی ندارد. کاردل هال در مورد خطمشی ایالات متحد نیز اظهار داشت که دولت متبوع وی نمی‌تواند صرفاً براساس «موقعیت فرضی نظامی» که شایسته عنوان کرده بود، سیاست جدید یا نامطمئنی اتخاذ کند. کاردل هال پس از آن که روابط ایران و امریکا را «کاملاً دوستانه» نامید به شایسته اطمینان داد که امریکاییها «احساسات بسیار دوستانه‌ای نسبت به مردم ایران دارند» سپس وی هشدار داد که آلمانیها برای بی‌طرفی هیچگونه احترامی قائل نیستند و هر دولت بی‌طرفی را به حال بردگی می‌کشاند. انگلیسیها بودند که با کمک ایالات متحد، سرسختانه بر ضد هیتلر مبارزه می‌کردند.<sup>۴</sup>

شایسته نومیدانه دریافت که نمی‌تواند ایالات متحد را بر آن دارد که با تأکید بر اقتدار اخلاقی مورد احترامش وارد کار گردد. بنابراین به کاردل هال اظهار داشت که در صورت تهاجم نیروهای بیگانه، کشورش با تمام نیرو از تمامیت خود دفاع خواهد کرد. وی در حالی که با خاطری مکدر از جای برخاست که دفتر کاردل هال را ترک گوید، در تلاشی دیگر اظهار داشت: «من اطمینان دارم اگر دولت شما حتی یک کلمه به انگلیسیها بگوید، آنها به ایران

حمله نخواهند کرد.<sup>۵</sup>

کاردل حال ساکت ماند. کاملاً آشکار بود از موقعیت اخلاقی دشواری که انگلیسیها با رفتار سرسختانه خود، بر دولت امریکا تحمیل کرده بودند، ناراضی است. وزارت خارجه انگلیس سعی داشت، احتمالاً به خاطر توجه بهتر مقاصد و نیات نه‌چندان موجه خود، پای دولت امریکا را نیز به مسئله ایران بکشد. گزارشهای دریفوس و جنگ تبلیغاتی علنی انگلیسیها در مورد تعداد آلمانیهای مقیم ایران و گزافه‌گوییهایی که در این زمینه می‌شد، بر سوءظن وزارت خارجه ایالات متحد نسبت به نیات انگلیسیها دامن زد. بدین‌جهت کاردل حال به این نتیجه رسید زمان آن فرا رسیده است که دولت انگلیس موضع خود را در قبال ایران کاملاً روشن و موجه سازد.

صبح همان روز در لندن نیز یکی دیگر از مقامات مهم امریکایی از رویه دولت انگلیس در قبال ایران دچار نگرانی شده بود. هنگامی که فردکوه، رئیس دفتر یونایتدپرس در لندن، برای گفتگو پیرامون کنفرانس اقتصادی متفقین با وینانت سفیر ایالات متحد ملاقات کرد، مسئله ایران را مطرح ساخت. وینانت نکته جدیدی برای گفتن نداشت جز آن که اطلاع یافته پاسخ دولت ایران به یادداشت انگلیس نامطلوب تلقی شده است. کوه با یک چرخش کامل از مواضع سه روز پیش خود اظهار داشت که تهاجم نیروهای انگلیسی به ایران یک «اشتباه بزرگ» خواهد بود. وی اعتقاد داشت که ایالات متحد می‌تواند با پیشنهاد جایگزین ساختن تکنیسینهای امریکایی به جای تکنیسینهای آلمانی، مانع از عملیات انگلیسیها گردد. وینانت پیشنهاد مزبور را جدی نگرفت، ولی از آن در شگفت بود که چگونه در عرض چند روز نظر کوه چنین سریع دگرگون شده است. او عصر همان روز بطور ضمنی از آنتونی ایدن پرسید که آیا وی در زمینه اعزام تکنیسینهای امریکایی به ایران پیشنهادی دریافت داشته است یا نه؟ ایدن پاسخ داد که در همان روز از سفیر ترکیه پیشنهاد مشابهی دریافت داشته ولی توجه چندانی به آن مبذول نشده است.<sup>۶</sup>

در حالی که بسیاری از جهانیان - و از جمله برخی از مقامات ایرانی - یقین حاصل کرده بودند که ایران در آستانه اشغال نظامی قرار دارد، تنها شخصیت

مهمی که با لجاجت تمام از پذیرفتن واقمیت احترام داشت رضاشاه بود. رضاشاه در انزوای کاخ سلطنتی، بر تمام هشدارهای جراید غربی چشم فرو بسته بود. وی به رغم تمام اظهارات اطرافیان در آسودگی خاطر ملوکانه، احساس کرده بود که اوضاع به نحو فزاینده‌ای جدی می‌شود. ولی در مورد علل چنین تغییر و تحولی اطمینان قطعی نداشت. رضاشاه در ۲۲ اوت [۳۱ مرداد] منصور را احضار کرد و دستور داد کلیه اتباع آلمانی که به وجودشان احتیاج مبرم نیست سریعاً اخراج گردند. از آنجایی که معتقد بود در پس تقاضاهای شوروی و انگلیس قصد و نیت مهمتری نهفته است، از منصور خواست که در این مورد از سفیر انگلیس تحقیقاتی به عمل آورد.<sup>۷</sup>

علی منصور خود مطمئن بود که انگیزه اصلی متفقین دستیابی بر یک خط مواصلاتی از طریق ایران است و این نکته را در یک گفتگوی شخصی با دریفوس خاطر نشان ساخته بود، ولی وحشت او از پادشاه زودخشم ایران چنان بود که جرأت نکرده بود نظر خود را ابراز دارد.<sup>۸</sup>

عصر همان روز جواد عامری به سر ریدر بولارد وزیرمختار انگلیس اظهار داشت که دولت ایران روند اخراج آلمانیها را تسریع کرده است و به عنوان نمونه به دستور اخراج ۱۶ نفر از اتباع آلمانی - که اکثراً آرایشگر بودند - اشاره کرد که به عقیده بولارد اقدام مهمی محسوب نمی‌شد. حال اگر این اقدام تأثیر مثبتی نیز می‌توانست داشته باشد، سرمقاله تند روزنامه اطلاعات که عصر همان روز منتشر شد و در آن از تلاش و فداکاری برای نجات ایران سخن رفته بود، اثرش را زایل کرد.<sup>۹</sup>

در این میان در ۲۲ اوت [۳۱ مرداد] مقامات نظامی بریتانیا برای دومین بار تاریخ آغاز عملیات را به تعویق افکندند. سوء تأثیر ناشی از این تأخیر و تعلل تنها دامنگیر مسائل لعنیتی عملیات یا روحیه افراد نبود. ناخدا گراهام، فرمانده ناوگان دریایی انگلیس از کمبود ذخیره آب کشتیهایش که در هوای گرم و شرعی خلیج فارس لنگر انداخته بودند، نگران بود. ناو کانیمبلا گزارش کرد که خدمه کشتی و افراد واحد بلوچ که در عرشه ناو مستقر بودند، از کمبود شدید آب که به علت گرمای هوا تأثیرش بمراتب بیشتر محسوس بود، رنج می‌بردند.<sup>۱۰</sup>

ناوچه توپدار کاکشیفر و موتور لنج نایف نیز از این لحاظ در وضعیت مشابهی قرار داشتند. ناوچه کاکشتر مخازن آب خود را از آب شطالعرب پر کرده بود که معمولاً در اثنای مد دریا قابل شرب بود ولی این بار بنا به دلایلی آب شط بسیار شور بود و خدمه به نحو شدیدی احساس عطش می کردند. هیچ کس نمی توانست به اصلاح صورت یا استحمام بپردازد. گرمای فوق العاده، حضور در عرشه را غیر ممکن ساخته بود و حتی امکان شنا و آبتنی نیز وجود نداشت زیرا انبوهی کوسه اطراف کشتی را فرا گرفته بودند. حضور سه افسر و ۲۸ سرباز در عرشه موتور لنج نایف جا را تنگ کرده بود. بویژه آن که فضای زیر عرشه نیز تا سقف آکنده از تفتنگ و هفت تیر و مهمات و تدارکات و ابزار سوار شدن بر کشتیها بود. افراد دیگر بیش از آن نمی توانستند چنین شرایطی را تحمل کنند. تنها جای شکر در آن بود که یک توده تراکم گرد و غبار ناوگان را در خود گرفته بود و میدان دید را به مسافتی کمتر از چهار کیلومتر کاهش داده بود.<sup>۱۱</sup>

در حالی که ناوگان نیروی دریایی بریتانیا در انتظار فرمان نهایی عملیات بود، نیروی دریایی شوروی در دریای خزر نیز در تدارک عملیات آبخاکی بود که قصد داشت بر ضد ایران آغاز کند. کشتیهای بازرگانی کاس فلوت [ناوگان خزر] و کاسپ تانکر [نفتکش خزر] هر دو در دریای خزر به رفت و آمدهای معمول خود مشغول بودند که در ۲۲ اوت [۳۱ مرداد] دستور یافتند مستقیماً بسوی باکو حرکت کنند. این دو کشتی اندکی بعد وارد باکو شده و به دیگر کشتیهای بازرگانی که برای عملیات مزبور به باکو احضار شده بودند، پیوستند: کشتی مسافربری داغستان، کشتیهای باربری کوی بیشف و اوسین و باک سووت و امپارتاک و نفتکش کمینترن برای آماده ساختن این کشتیها جهت حمل نیرو، توپ و مسلسلهای ضد هوایی بر عرشه آنها نصب می کردند.<sup>۱۲</sup>

تیپ نهم زرهی سرتیپ جان تیارک که اخیراً بسمت مرز ایران و عراق اعزام شده بود نیز در خانقین به تیپ دوم زرهی هندی که تحت فرماندهی سرتیپ آیزل وود قرار داشت، پیوست. نیروی «زرهی» تیارک از هنگ معروف یکم سواره نظام گارد و هنگهای ویلتشایر و واریکشایر تشکیل شده



بود که توسط نفربرهای موریس بدانجام اعزام شده بودند.<sup>۱۳</sup> با آن که ستون مزبور نیرویی زرهی محسوب نمی‌شد، ولی آیزل وود مقدمش را گرامی داشت، زیرا حتی این نیروی محدود در تقویت دو گردان ضعیف گورخا و یک هنگ تانک سبک و یک هنگ توپخانه سبک که در اختیار داشت، مؤثر بود. برنامه عملیاتی آیزل وود - که افسر سابق سواره نظام بود - بر آن قرار داشت که نخست پالایشگاه نفت شاه و قصر شیرین را اشغال کند، سپس عملیات اکتشافی محدودی در جهت تنگه استراتژیک پاتاق انجام دهد. اینک با ورود قوای تقویتی تیارک، وی برای پیشروی به سمت شاه آباد از قوای کافی برخوردار بود. ولی با توجه به استقرار نیروهای تقویتی ایران در امتداد محور نفوذی مورد نظر او در ایام اخیر، وظیفه اش دشوارتر شده بود. وی روز قبل اطلاع یافته بود که برخی از واحدهای لشکر دوازدهم و احتمالاً لشکر پنجم ایران به گردنه پاتاق اعزام شده‌اند.<sup>۱۴</sup>

ایرانیها سرانجام پس از مدتی تأخیر ولی با شتاب بسیار در صدد تقویت مواضع خود در امتداد مرز عراق برآمدند. در اهواز سرلشکر شاه بختی فوراً نیروهایی به آبادان گسیل داشت. سروان مقدم در ۲۲ اوت [۳۱ مرداد] دستور یافت تمام افراد ذخیره هنگ سیام پیاده را گرد آورده بسوی آبادان حرکت کند. وی به گروهانهای مختلف مراجعه کرد ولی افران فرمانده ماعدت چندانی مبذول نداشتند و تا آخر آن روز نتوانست بیش از ۱۸۵ نفر گرد آورد. سپس آنها را با کشتی به آبادان برد.<sup>۱۵</sup>

روز بعد - ۲۳ اوت [اول شهریور] - سرلشکر فریزر وابسته نظامی سفارت انگلیس در تهران به لندن گزارش داد برخی واحدهای توپخانه پادگان مرکزی تهران برای تقویت لشکر دوازدهم که در امتداد جاده قصر شیرین - کرمانشاه مستقر شده بود، اعزام شده است.<sup>۱۶</sup>

سرلشکر نوئل مک‌فارلن، سرپرست هیئت نظامی بریتانیا در مسکو در همان روز به لندن گزارش داد که مقامات شوروی مایلند بدانند که انگلیسیها پس از رسیدن به اهواز و دزفول و کرمانشاه چه برنامه‌ای دارند. به گفته او مقامات شوروی بر این باور بودند که انگلیسیها وظیفه خود را دست کم گرفته‌اند. شورویها امیدوار بودند که بتوانند انگلیسیها را به محدود داشتن

پیشرویشان در حول و حوش مناطق مرزی جنوب متقاعد سازند. شگفت آن که دو کشور هنوز تا این مرحله مناطق اشغالی خود را در ایران تعیین نکرده بودند. افزون بر آن شورویها معتقد بودند که نیروی محدود انگلیسیها در عراق برای اجرای چنان عملیاتی کافی نیست.<sup>۱۷</sup>

این نظر بیانگر جهان بینی کاملاً متفاوت ارتشهای انگلیس و شوروی بود. روسها بر آن بودند که برای درهم شکستن فوری و قطعی هرگونه مقاومتی یک نیروی گسترده سنگین به کار گیرند. ارتش سرخ برای رویارویی با حدود ۳۷'۰۰۰ سرباز ایرانی، نیرویی معادل ۱۲۰'۰۰۰ سرباز و ۱'۰۰۰ تانک گرد آورده بود. ولی نقشه ارتش انگلیس آن بود که از طریق برتری مانور نیروی مقابل را از میدان به در برد؛ بنابراین به منظور مقابله با حدود ۳۰'۰۰۰ سرباز ایرانی که از مواضع دفاعی مناسب و پشتیبانی ۱۶ تانک برخوردار بودند، فقط ۱۹'۰۰۰ سرباز و ۵۰ تانک سبک به کار گرفته بود.<sup>۱۸</sup>

عصر همان روز - ۲۳ اوت [اول شهریور] - مقامات لندن ضمن ارسال بیانیه‌ای ژنرال ویول را در هند و ژنرال کوینان را در بغداد از اهداف واقعی سیاسی و نظامی بریتانیا در ایران متحضر ساختند:

یک. نخستین هدف دولت اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] در ایران آن است که از طریق اقدام نظامی دولت ایران را برای اخراج اتباع آلمان تحت فشار قرار داده و پس از آن با کمک روسها خطوط مواصلاتی را تحت کنترل خود در آورد. مسئله خطوط مواصلاتی نباید - تکرار می‌شود، نباید - در حال حاضر بطور آشکار مورد اشاره قرار گیرد.

دو. هدف نخست نیروهایتان تصرف و حفظ مناطق تولید نفت خوزستان و نفت شاه خواهد بود.

سه. عملیات نظامی بعدی به موضع دولت ایران در پی تصرف مناطق نفتی و این که آیا اجازه خواهد داد از راه آهن آنها استفاده نمایم بستگی دارد.

چهار. برنامه و هدف نیروهای روسی تاکنون فاش نشده است. پرسش عاجل در این زمینه به عمل آمده است و پاسخ [آن] در آینده نزدیک

به شما مخابره خواهد شد.

پنج. سپس لازم خواهد شد که در مورد محدوده عملیاتی نیروهای شما و روسها با آنها توافق حاصل شود.<sup>۱۹</sup>

در این میان ستاد فرماندهی شوروی در ۲۳ اوت [اول شهریور] جبهه قفقاز را رسماً فعال کرد. گروههای عملیاتی ژنرال تولبوخین در اطراف مرز ایران گرد آمدند. بالأخره در پی چند ماه تمرین، و برنامه‌ریزی زمان بهره‌برداری فرا رسیده بود. لشکرهای ارتش سرخ که تاکنون به صورت نیروی احتیاط در قفقاز مستقر شده بودند اینک آماده بودند وارد جنگ شوند.<sup>۲۰</sup>

در این میان گزارشهای ظاهراً اغراق‌آمیز انگلیسیها در مورد تعداد آلمانیهای مقیم ایران، بر بحث و جدل روزافزونی که بر سر مسئله ایران در واشینگتن در گرفته بود، تأثیر نهاد. از سوی دیگر بر اثر اشتباهی که در کشف رمز گزارش ۸ اوت [۱۷ مرداد] بولارد وزیرمختار انگلیس در تهران پیش آمد تعداد آلمانیهای مقیم ایران که ۲'۰۰۰ نفر قید شده بود، ۳'۰۰۰ نفر خوانده شده و دولت انگلیس نیز تبلیغات خود را بر این اساس نهاده بود.<sup>۲۱</sup> نتیجه آن شد که خود بولارد نیز از ارقام رسمی که وزارت خارجه انگلیس در این زمینه منتشر ساخت سردرگم‌نیاورد. لهذا وی در ساعت ۹/۳۰ صبح روز ۲۳ اوت [اول شهریور] به وزارت خارجه انگلیس گزارش داد که بهتر آن است در گفتگو با مقامات واشینگتن از ذکر ارقام کلی احتراز شود «زیرا بر آوردن دایره به حضور ۲'۰۰۰ آلمانی [در ایران] به انضمام زنان و کودکان، از بر آوردن شما کمتر است.» وی از مقامات لندن خواست که بر مشاغلی که آلمانیها در دست داشتند تأکید گذارند. بولارد با تذکر این مطلب که اکثر مردان آلمانی مقیم ایران، مشمول خدمت نظام می‌شدند، بر این پرسش تأکید داشت «به چه علت از وجود آنها در آلمان صرف‌نظر شده است؟» بولارد به اشتغال آلمانیها در راه آهن و تأسیسات و معادن و صنایع و بخش کشاورزی و بنادر و رادیوی تهران اشاره کرد. بنا به ادعای او تعدادی از این آلمانیها را «سربازان رزمنده» و «افسران سابق» تشکیل می‌دادند و افزود: «بنا به شواهد مثبتی که در دست دارد برخی از آنها به تحریک و توطئه در کشورهای همسایه مشغولند.»<sup>۲۲</sup>

گزارشهای دریفوس نیز کماکان بر شدت و حدت مناقشه می‌افزود. وی صبح روز ۲۲ اوت [اول شهریور] جریان ملاقات روز قبل خود را با تعدادی از مقامات ایرانی به واشینگتن گزارش داد. به عقیده او «ایرانیان برای کنترل فعالیتهای ستون پنجمی [آلمانیها] با تمام توان خود اقدام می‌کنند ولی اقدامات آنها ضعیفتر و پراکنده‌تر از آن است. که بتواند مانعی بر سر راه آلمانیهای مؤثر و کارآمد محسوب گردد.» نخست وزیر و کفیل وزارت امور خارجه ایران، هر دو تمایل دولت متبوع خود را برای «اخراج تدریجی آلمانیها از ایران» ابراز داشته‌اند، ولی از اعمال فشار دولت انگلیس نیز دلگیرند. جواد عامری از آن شکایت داشت که «انگلیسیها به جای آن که روشی دوستانه اتخاذ کنند، بنای کار را بر شدت عمل نهاده‌اند» و حتی «همکاری نزدیکتر یا حصول اتحاد» را نیز مطرح نکرده‌اند. دریفوس در خاتمه گزارش خویش افزود: «خلاصه آن که ایرانیها حاضرند با آنچه به عقیده آنها برنامه معقولی جهت اخراج آلمانیها است، همکاری کنند ولی حاضر نیستند بر خواسته‌های مبتدانه روسها و انگلیسیها گردن نهند. در اینجا منابع مطلع اطمینان دارند روسها و انگلیسیها ایران را مورد تهاجم قرار خواهند داد. تنها نکته‌ای که هنوز روشن نیست آن است که آیا قبلاً اتمام حجتی تسلیم خواهند کرد یا نه؟»<sup>۲۳</sup>

کار دل‌هال در پی وصول گزارش دریفوس به این نتیجه رسید که زمان آن فرا رسیده است که دولت ایالات متحد عدم همراهی خود را با اقدامات شوروی و انگلستان صریحاً ابراز دارد. وی عصر همان روز به نمایندگان ایالات متحد در انگلستان و ترکیه و ایران اطلاع داد که روزولت گزارش یونایتد پرس را مبنی بر همدستی وی در برنامه‌های انگلیسیها، مورد تکذیب قرار داده است. سپس از وینانت، سفیر ایالات متحد در لندن خواست که منبع احتمالی این خبر را شناسایی کرده و «مراتب تأسف دولت [امریکا] را از انتشار چنین گزارشی ابراز دارد.» وی همچنین موظف شد اعلام دارد که هنوز در مواضعی که دولت امریکا در ۱۶ اوت [۲۵ مرداد] اعلام داشته که دولت امریکا در برنامه‌های متفقین در قبال ایران شرکت نداد. تغییری حاصل نشده است. افزون بر آن دستور یافت در عین اعلام عدم شرکت ایالات متحد در عملیات

متفقین، موافقت دولت متبوع خود را با اخراج آلمانیها از ایران متذکر شود. عصر همان روز وینانت، یادداشتی را که از آیدن دریافت داشته بود به وزارت خارجه ایالات متحد گزارش کرد. در این گزارش ضمن اشاره به آن که مقامات بریتانیا خطر آلمان را در ایران بسیار جدی تلقی می کنند آمده بود «... انگلیسیها اطمینان دارند که سررشته مذاکراتی که با ایران دارند به دست آلمانیها است... چنین احساس کردم که آیدن صرفاً خواستار آن است که در درک مشکل آنها تفاهم بیشتری نشان داده شود.»<sup>۲۴</sup>

سوءظن انگلیسیها نسبت به دساین ایران و آلمان چندان هم بی اساس نبود. گزارش ۱۹ اوت [۲۸ مرداد] اروین اتل به برلین که در آن به وفاداری ایرانیان اشاره شده بود، توجه هیتلر را برانگیخت. هیتلر یادداشت محرمانه‌ای خطاب به رضاشاه تهیه کرد که در آن ضمن ابراز «دوستی صمیمانه شخصی خود» از شاه تقاضا شده بود که «سیاست کنونی بی طرفی خود را ادامه داده و از حاکمیت ایران دفاع کنند... تا این دوره کوتاه خطر... بر طرف شود.» هیتلر در پی لاف و گزافی درباره «پیشروی پیروزمندانه» ارتش آلمان در اوکراین به رضاشاه اطمینان داد که «دولت رایش عزم راسخ دارد که تمام مناطق جنوبی اتحاد شوروی را در عرض تابستان تسخیر نماید.» اما وی پس از مطالعه مجدد پیش نویس این یادداشت، دریافت که وعده رسیدن به ایران در پایان تابستان همان سال، آشکارا دست نیافتنی است. ارتش او هنوز صدها کیلومتر از ایران فاصله داشت و هدف اصلیش نیز درهم شکستن جبهه کی یف بود که حدود یک میلیون سرباز روس از آن دفاع می کردند. بدین جهت پیشروی بسوی قفقاز می بایست فعلاً منتفی تلقی گردد. هیتلر یادداشت مزبور را به نحوی اصلاح کرد که در اشاره به «عزم راسخ رایش سویم» از «اشغال دیگر مناطق اتحاد شوروی در عرض تابستان» قرائت شد.<sup>۲۵</sup>

بعد از ظهر روز ۲۳ اوت [اول شهریور] سز ریدر بولارد دستور یافت که یادداشت اعلان دخالت نظامی بریتانیا را صبح روز ۲۵ اوت [۳ شهریور] به دولت ایران تسلیم دارد. آیدن متذکر شده بود که ساعت [تسلیم یادداشت را] با همتای شوروی خویش هماهنگ نماید، ولی سعی شود تا جایی که مناسب تشخیص می دهید آن را زودترین ساعات بامدادی تعیین کنید.»<sup>۲۶</sup>

فردای آن روز، یعنی در ۲۴ اوت [۲ شهریور] که یکشنبه بود در باکو واحدهای سوار و توپهای هوویتزر و انواع تدارکات نظامی شوروی بر کشتیهای حمل و نقل بارگیری می‌شد. واحدهای تهاجمی هنگ صد و پنجم پیاده نظام کوهستانی (از لشکر هفتاد و هفتم) نیز قرار بود اندکی بعد در ساعات شبانگاهی، سوار کشتی شوند.<sup>۲۷</sup>

در خلیج فارس نیز در پیش از ظهر همان روز افسر مسئول انتظامات ناو کانیمبلا اعلام داشت «ساعت شروع عملیات بندر شاهپور، سحرگاه بیست و پنجم». این خبر فوراً از کشتی به کشتی پخش شد و هر بار با شور و غوغای خدمه مواجه شد. در عرض چند دقیقه موتور لنج نایف بادبان برافراشت و بسوی مدخل آبراه خور موسی حرکت کرد. موتور لنج نایف وظیفه خطیری بر عهده داشت: می‌بایست بر علائم دریایی که میر دشوار و خطرناک آبراه خور موسی را مشخص می‌ساخت فانوسهایی آویزان کند. معمولاً این علائم دریایی از بندر شاهپور روشن می‌شدند ولی ایرانیان سیم برق آنها را قطع کرده بودند. خدمه موتور لنج نایف در حالی که از برابر ناو کانیمبلا عبور می‌کردند، «سلام» داده و به شکلی تهدیدآمیز انگشتان دست را بر گلوی خویش کشیدند. ناخدا والتر آدامز فرمانده کانیمبلا اظهار داشت «هیچ یک از جاسوسان دشمن نمی‌توانند تصور کنند این موتور لنج و خدمه مهیب آن چیزی جز یک دسته اراذل عرب باشند». خدمه ناو به ترسیم حروف کلمه «تسلیم» به دو زبان آلمانی و ایتالیایی، بر هر دو سوی بدنه ناو مشغول بودند.<sup>۲۸</sup>

در بصره نیز دریادار وینیفرد هرینگتن، در ساعت ۴/۳۵ بعد از ظهر همان روز خدمه ناو یارا را به عرشه احضار کرد. وی با ترسیم نقشه عملیاتی بر تخته سیاه، توضیح داد که ناوهای فالموث و یارا همان شب برای تسخیر مقر فرماندهی نیروی دریایی و ناوگان جنگی ایران در خرمشهر حرکت خواهند کرد. در این عملیات از یک گروهان بلوچ استفاده می‌شد. یک جوخه از این عده همراه با ناو یارا حرکت می‌کردند و دو جوخه دیگرش نیز بنا فالموث.<sup>۲۹</sup>

خدمه ناو یارا پس از صرف شام در ساعت ۶/۳۵ بعد از ظهر در مواضع

خود مستقر شدند. چهل دقیقه بعد نیز افراد گروهان بلوچ سوار کشتی شدند. در عرشه کشتی نیز خدمه چادرها را برچیدند، قایقهای کوچک را آماده کردند. پله‌ها را کار گذاشتند و طنابهای چنگک‌دار و سیمهای نقاله را آماده ساختند. در کنار بارانداز بصره نیز کشتیهای حمل نیرو برای آن که جلب توجه نشود، تک‌تک پهلو گرفته و بار می‌زدند.<sup>۲۰</sup>

افراد گردان دوم از نیروی ششم تفنگداران راجپوتانا نیز برای حرکت بسوی بارانداز بصره ساعت ۹ شب سوار کامیون شدند. وظیفه آنها از همه خطرناکتر بود. می‌بایست مستقیماً از بسوی دریا بر پالایشگاه آبادان هجوم آورند. برای آن که صدای پایشان شنیده نشود، کفشهای کتانی پوشیده بودند و پوتینهایشان را بر دوش حمل می‌کردند. سرمای شبانگاهی افراد را که جز یک پیراهن و شلوار کوتاه پوشش دیگری نداشتند آزار می‌داد. ماه هنوز طلوع نکرده بود ولی آسمان شفاف بود و ستاره‌ها می‌درخشیدند. سرهنگ روپرت ریدلی فرمانده این عملیات همراه با افران ستاد و گروهانهای (الف) و (ب) که مجموعاً ۲۶۴ نفر می‌شدند، سوار ناو مین‌یاب لیلوانتی شدند. گروهان (ث) (۱۴۳ نفر) و گروهان (د) (۱۰۸ نفر) نیز سوار بر شش قایق اورکا و چهار لنج حرکت کردند.<sup>۲۱</sup>

گردان نیروی تفنگداران کوماثون نیز که مشتمل بر ۶۰۰ نفر و سرباز می‌شدند برای پیاده شدن در آبادان سوار کشتیهای بخاری احسان و زنبویا شدند. نیروی مزبور می‌بایست در شمال پالایشگاه در امتداد نهر بریم پیاده شود. کشتی تفریحی سی‌بل نیز که برای این عملیات مسلح شده و در واقع ناو فرماندهی دریادار گراهام محسوب می‌شد، قرار بود در کنار ناوگان و همراه با سرتیپ راجر لوفلمینگ و اعضاء ستاد تیپ بیست و چهارم هندی حرکت کند.

اندک زمانی پس از نیمه شب قایقهای اورکا و لنجها یکی پس از دیگری و به آرامی بصره را ترک گفتند. کشتیهای بزرگتر نیز به دنبال آنها حرکت کردند. سربازها در گوشه و کنار کشتیها آرام گرفته بودند و کرانه‌های پردرخت و تاریک را زیر نظر داشتند. هیچیک خسته یا نگران نبودند، بلکه صرفاً خواستار یک زد و خورد واقعی بودند.

سروان پاتریک کنت، فرمانده گروهان (د) از هنگ ششم راجپوتانا نیز با بی‌صبری بر عرشهٔ یکی از لنجها قدم می‌زد و در تاریکی شب قایقهای اورکا را که جلوتر از لنج حرکت می‌کردند، می‌نگریست. چندی بعد، برای تسکین خاطر جرعه‌ای مشروب از قمقمه‌اش نوشید و برای استراحت به عرشهٔ زیرین رفت.

ناوهای فالموث و به‌دنبال آن ناوهای یارا و اینوستیگتور که عازم خرمشهر بودند نیز به دنبال گروه اول حرکت کردند. برخی از خدمهٔ یارا این عملیات را سرسری می‌گرفتند، ولی پاره‌های نیز آن را جدی‌تر از این حرفها تلقی می‌کردند. تا ساعت ۱۲/۴۵ بامداد ۲۵ اوت ۱۹۲۱ [۳ شهریور ۱۳۲۰] تمام یگانهای تحت فرمان دریادار گراهام بصره را ترک گفته بودند.

در پالایشگاه آبادان، جرج ویلر سرمهندس شرکت نفت انگلیس و ایران، سراسر شب را بیدار نشسته و در محل کارش منتظر حمله بود. ویلر در این عملیات نقش مهمی بر عهده داشت. وی وظیفه داشت گروه برگزیده‌ای از کارمندان شرکت را گرد آورد و به منظور پیشگیری از امکان هرگونه خرابکاری، فوراً در نقاط حساس پالایشگاه منتظر بماند. ویلر می‌بایست در آستانهٔ پیاده شدن نیروهای انگلیسی آژیر پالایشگاه را به صدا درآورد و بدینوسیله به کارکنان خبر دهد که درمحل کار خویش حاضر شوند. سپس برای ملاقات با فرمانده نیروهای انگلیسی به اسکلهٔ شماره ۳ برود و افرادش را به داخل پالایشگاه هدایت کند. ویلر بیشتر از آن نگران بود که محدود کارمندانی که برای اجرای این طرح در نظر گرفته شده‌اند، کفایت نکنند. وی از پتیسون، مدیر پالایشگاه اجازه خواسته بود که حدود ۲۰ نفر از کارمندان شرکت در این طرح وارد شوند. ولی پتیسون به علت ملاحظات امنیتی با درخواست او موافقت نکرده بود. تعلل و تأخیر حاصله در تاریخ شروع عملیات نیز وی را مضطرب ساخته بود. وی تنها روز قبل اطلاع یافته بود که عملیات مزبور قطعاً در ۲۵ اوت آغاز خواهد شد.<sup>۳۲</sup>

در این میان در نقطه‌ای واقع در ۶۰۰ کیلومتری شمال آبادان نیز جنب و جوشی آغاز شده بود. در بعد از ظهر روز ۲۴ اوت [۲ شهریور] واحدهای تقویتی دیگری وارد شهر مرزی خانقین شدند. سرلشکر ویلیام اسلیم فرمانده



لشکر دهم هندی نیز که عازم فلسطین بود، دو روز قبل در نیمه راه محل مأموریتش توسط ژنرال کوینان احضار شده و دستور یافته بود فرماندهی نیروهایی را که بر بخشهای مرکزی ایران هجوم می آوردند برعهده گیرد. وی اینک همراه با تیپ بیست و یکم هندی به فرماندهی سرتیپ چارلز ولد به خانقین وارد شد و با احراز فرماندهی نیروهای تحت فرمان سرتیپ آیزل وود و ادغام آن دو تیپ به لشکر تحت فرماندهیش آماده عملیات شد.<sup>۳۳</sup>

سرتیپ آیزل وود اگرچه ناراحت بود از این که در آستانه عملیات از فرماندهی خلع شده بود، ولی به صورتی حرفه ای طرح عملیاتی خود را برای ژنرال اسلیم تشریح کرد. بر اساس این طرح قرار بود که واحدهایی از نیروی گورخا و یک واحد توپخانه در سپیدهدم پالایشگاه نفت شاه را تسخیر کند. هم زمان با این عملیات نیز ستونی متشکل از یک واحد نیروی گورخا و نیروی تانک سبک هوسار و هنگ پانزدهم توپخانه صحرائی از مرز گذشته و شهر قصر شیرین را تصرف کنند. سپس برای شناسایی گردنه مهم و حیاتی پاتاق اقدام نمایند. در بخش عملیاتی جنوبی نیز ستون دیگری مرکب از واحدهای واریکشایر، یک اسکادران تانک و یک واحد آتشبار ۲۵ پوندی می بایست از مرز گذشته و با وسایل نقلیه موتوری مستقیماً از طریق روستای گیلان غرب بسوی شاه آباد پیشروی کنند. این پیشروی جناح نیروهای ایرانی مستقر در پاتاق را در معرض خطر قرار می داد. اسلیم که فرصتی جهت تجدیدنظر در این طرح نداشت فوراً آن را پذیرفت.<sup>۳۴</sup>

در این میان در تنومه - قرارگاه اصلی نیروهای انگلیسی در بصره - نیز تیپ هجدهم هندی که تحت فرماندهی سرتیپ لاکتر قرار داشت، خود را برای تجاوز زمینی به خرمشهر آماده می ساخت. گردان مهراتی که در مقام جلو دار نیروی تعرضی عمل می کرد، ساعت ۶ بعد از ظهر آرایش نظامی به خود گرفت. دو اسکادران زره پوش از نیروی سوار راهنما و یک واحد آتشبار نیز بدان ملحق شد.<sup>۳۵</sup> این ستون که «نیروی راپیر» نام گرفت موظف بود از طریق بیابانهای شمال و شمال غربی به خرمشهر هجوم آورد و مدافعین شهر را غافلگیر سازد. قرار بر این بود که نیروی مزبور به نقطه از پیش تعیین شده ای پیشروی کرده، سپس از آنجا بسوی جنوب حرکت کند. در عین حال قرار

بود که گردانهای اول و دوم گورخان نیز در جنوب به موازات «نیروی راپیر» اما در جهتی مستقیم تر بسوی هدف پیشروی کنند. و بالأخره یک واحد گورخا نیز مستقیماً از طریق جاده بصره بسوی خرمشهر پیشروی کند. تمام این ستونها می بایست به هم پیوسته و بر مواضع دفاعی شمال شهر هجوم آورند. ۱۵۷ وسیله نقلیه ای که «نیروی راپیر» را حمل می کرد ساعت ۸/۱۵ قرارگاه را بسمت غرب ترک کردند. افراد دوگردان دیگر هنوز مشغول صرف شام و تدارک حرکت بودند.

واحد مهراتی های «نیروی راپیر» ساعت ۱۱ شب ۲۲ اوت [۲ شهریور] از مرز ایران گذشته سپس بسمت راست چرخیدند و رو به شرق حرکت کردند. در شمال و جنوب خود چند پاسگاه مراقبت ایرانی ملاحظه کردند؛ ولی توانستند بدون جلب توجه عبور کنند. هر یک از خودروهای ستون حوله سفیدی پشت خود آویخته بود که در تاریکی شب وسیله نقلیه بعدی از مسیر منحرف نشود. ستوان یکم جان هامفریز با یک زره پوش در رأس ستون حرکت می کرد و هر از گاهی میر حرکت را با قطب نماي خود کنترل می نمود. یک جوخه از نیروی سواره نظام راهتما نیز وظیفه تأمین جناحین ستون را بر عهده داشت که با دشواری با سرعتی معادل شش کیلومتر در ساعت پیشروی می کرد. هامفریز دعا می کرد که در رهایی اش دچار اشتباه نشده باشد.<sup>۳۶</sup>

ستون دوم تیپ هجدهم هندی که از نیروی تفنگداران گورخا تشکیل شده بود نیز سوار بر کامیونهایی، در نیمه شب در شمال قریه «طویجیه» از مرز عبور کردند. در این اثنا یک واحد از نیروی گورخا نیز برای پیشروی در جهت جاده خرمشهر، قرارگاه تنومه را ترک گفت.

عصر همان روز سرریدر بولارد، وزیرمختار ایالات متحد را رسماً از برنامه انگلیسیها مطلع ساخت. بولارد اظهار داشت که قرار است وی ساعت ۸ صبح فردا زمین تسلیم یادداشتی، دولت ایران را از مداخله نظامی بریتانیا مستحضر سازد. بولارد قصد داشت دولت ایران را از هرگونه مقاومت منصرف ساخته و وعده دولت متبوعش را مبنی بر آن که نسبت به حاکمیت ایران نظر سوئی در کار نیست، مجدداً مورد تأکید قرار دهد. سرلشکر فریزر وابسته

نظامی سفارت نیز اظهار داشت که عملیات نظامی سحرگاه فردا آغاز خواهد شد. دریفوس فوراً مراتب را به واشینگتن گزارش کرد.<sup>۳۷</sup>

اندکی بعد، هنگامی که اسمیرنوف سفیر شوروی در تهران به بولارد اطلاع داد که قرار است یادداشت دولت متبوعش را ساعت ۴/۱۵ صبح فردا به مقامات ایرانی تسلیم کند، برنامه انگلیسیها نیز تغییر کرد. بولارد نیز موافقت کرد که موعد تسلیم یادداشت دولت بریتانیا را به جلو ببرد تا این اقدام هم‌زمان صورت گیرد. اسمیرنوف و بولارد بقیه ساعات شب را به بحث و گفتگو پیرامون دستورالعملهای خود و نتایج احتمالی این حرکت، گذراندند.<sup>۳۸</sup>

ولی در آن شب ایرانیان هنوز از حرکت نیروهای متفقین بی‌اطلاع بودند. نیروهای ایرانی مستقر در امتداد مرزهای عراق در آماده‌باش کامل نبودند. بسیاری از واحدهای ایرانی در مواضع و سنگرهایی که احداث شده بود، جای داشتند. نیروهای مستقر در مواضع مهم و اساسی سواحل آبادان، تا صبح کشیک می‌دادند ولی بسیاری از دیگر واحدهای نظامی آنجا در پادگان آبادان واقع در بخش شرقی شهر مستقر بودند. اسلحه آنها نیز در اسلحه‌خانه پادگان محفوظ بود. سرهنگ معصومی فرمانده هنگ چهل و سوم پیاده نیز تا دیروقت به پذیرایی از دیگر افسران تحت فرمان خود و شرح خاطراتش از جنگهای دولت با عشایر مشغول بود. یکی از افسران حاضر در این جلسه، سروان مقدم بود که روز قبل همراه با نیروهایی که توانسته بود گردآورد از اهواز بدانجا رسیده بود. میهمانی سرهنگ معصومی ساعت یک بامداد پایان گرفت و افسران برای استراحت به منازل خود مراجعت کردند.<sup>۳۹</sup>

واحدهای نظامی ایران در مناطق شمالی کشور نیز سراسر شب را در پادگانهای خود بودند و هشیاری خاصی از خود نشان ندادند. در بندر پهلوی نیز سربازهای هنگ سی و ششم پیاده در زیر باران شدید به نظافت پادگان خود مشغول بودند تا برای بازدید سرهنگ ایرانیپور آماده شود. پادگان آنها در جزیره کوچک و پردرختی واقع در مرداب اتزلی قرار داشت.<sup>۴۰</sup>

در ۳۰۰ کیلومتری شمال بندر پهلوی، در باکو افراد هنگ صد و پنجم پیاده نظام کوهستانی شوروی، در ساعت ۲ بامداد بر کشتیهای ناوگان دریایان

سدلیکوف سوار شدند. واحدهای توپخانه و سوار قبلاً یارگیری شده بودند. جا تنگ بود و افراد بر روی عرشه و در اطاقهای کشتی جای داده شده بودند. از آنجایی که حتی ماه نیز در آسمان نبود، ناوگان مزبور می‌بایست برای راهیابی تا نخستین روشنی سحرگاهی صبر کنند، سپس با سرعت هرچه تمایز بسوی اهداف خویش در سواحل ایران رهپار شوند.<sup>۴۱</sup>

در آن شب در امتداد مرزهای ایران و شوروی، یعنی از لنکران در سواحل دریای خزر گرفته تا نخجوان واقع در حوالی مرز ایران و ترکیه، انبوهی از تانکها و خودروها و نیروهای گروه عملیاتی ارتشید تولیوخین در تاریکی شب بسوی مواضعی که برای آغاز یورش تعیین شده بود، پیشروی کردند. لشکر هفتاد و هفتم پیاده نظام کوهستانی سرلشکر آپیزو دیونوف همراه با واحدهایی از لشکر هفتاد و هفتم سواره نظام کوهستانی (که هر دو از نیروهای جمعی ارتش چهل و چهارم محسوب می‌شدند) از طریق گردنه‌ای در کوههای طالش از لنکران بسوی شهر مرزی نمین (واقع در شمال اردبیل) پیشروی کردند. در غرب این محور نیز ارتش چهل و هفتم سرلشکر نوویکوف در دو ستون، یکی در حوالی شهر مرزی جلفا و دیگری در نخجوان متمرکز شده بود.<sup>۴۲</sup>

ساعت ۳/۳۰ دقیقه بامداد ۲۵ اوت [۳ شهریور] در مسکو از طرف کمیتر امور خارجه شوروی به سفارت ایران تلفنی اطلاع داده شد که حضور فوزی محمد ساعد در کاخ کرملین ضروری است.<sup>۴۳</sup>

در همان لحظه، «نیروی رایبر» در شمال خرمشهر از پیشروی باز ایستاد. ستوان هامفریز، راهنمای ستون برای آخرین بار موقعیت خویش را با قطب‌نما ارزیابی کرد ولی در تاریکی شب و بدون وجود هیچ نشانه ارضی امکان تعیین دقیق موقعیت ستون میسر نبود. قوای اعزامی می‌بایست تا سپیده دم صبر کنند. در قرارگاه تنومه، افراد تیپ بیست و پنجم هندی ساعت ۳ بامداد جهت صرف صبحانه بیدار شدند؛ وظیفه آنها این بود که از مرز گذشته قلعه قصر شیخ را تصرف کنند و بدین وسیله راه خرمشهر را برای اعزام هرگونه نیروی امدادی از اهواز مسدود کنند. گردان دوم هنگ یازدهم سیک، همراه با دو اسکادران زره‌پوش این وظیفه مهم را بر عهده داشت.<sup>۴۴</sup>

در قرارگاه نیروی هوایی سلطنتی بریتانیا در شعیه واقع در چند کیلومتری جنوب تنومه نیز شش فروند هواپیمای بمبافکن بلنهایم از اسکادران ۸۴ و چند هواپیمای شکاری هریکن و گلا دیاتور از اسکادران ۲۶۱ موتورهایشان را گرم می‌کردند. هدف آنها این بود که با حمله به فرودگاه اهواز، هواپیماهای ایرانی را پیش از آن که فرصت پرواز یابند بر زمین منهدم کنند. ۸۵ نفر از افراد گردان سوم هنگ بلوچ نیز همراه با سروان مایکل فورستر فرماندهشان، منتظر بودند که برای حفاظت از کارمندان انگلیسی شرکت نفت و خانواده‌هایشان در مسجد سلیمان و هفتگل، با هواپیما به فرودگاه متروکی در هفتگل منتقل شوند.<sup>۴۵</sup>

در این میان یگانهای دریایی انگلیس نیز به اهداف خود نزدیک می‌شدند. رزمناو شورهام اندکی پیش از ساعت ۱ بامداد بندر فاو را ترک گفته و بسوی آبادان پیشروی کرد. فرمانده ناو مزبور، ناخدا دوم رابرت تانبریج از نیروی احتیاط نیروی دریایی سلطنتی، دستور داشت ناو پلنگ را که در آبادان لنگر انداخته بود، مورد حمله قرار دهد تا نتواند مانع از پیاده شدن نیروهای انگلیسی گردد.<sup>۴۶</sup>

از سوی دیگر موتور لنج نایف نیز که از فاو چندان دور نبود، در آبراه خور موسی بسوی بندر شاهپور پیشروی می‌کرد. تنها صدای برخورد امواج به بدنه لنج و صدای خفه موتور لنج بود که سکوت را درهم می‌شکست. قایق گشتی نیروی هوایی سلطنتی نیز به آرامی در پی موتور لنج نایف حرکت می‌کرد و آماده بود در صورت لزوم با آتش مسلسل‌هایش وارد عمل شود. موتور لنج نایف بتدریج در مسیر آبراه پیشروی می‌کرد. وظیفه او نصب فانوسهای دریایی بر علائم شناور آبراه بود تا مسیر را برای ناوگانی که از پشت سرش می‌آمدند مشخص سازد. ولی بخت با نیروهای انگلیسی یار بود زیرا طولی نکشید که خدمه نایف ملاحظه کردند علائم شناور آبراه از دور سوسو می‌زند، یکی از جاسوسان انگلیسی موفق شده بود سیم برق آنها را متصل سازد. در انتهای آبراه سیاهی عظیم ناو کانسیلا از دور نمایان بود. سایر کشتیها نیز در یک ستون، پشت سر آن راه می‌پیمودند.

اندکی پیش از ساعت ۴ بامداد موتور لنج نایف در نزدیکی علامت شناور

شماره ۱۳ از حرکت ایستاد. بندر شاهپور در آن سوی پیچ آبراه قرار داشت. از موتور لنج نور کمرنگی ساطع بود. اگر جلوتر می‌رفت، احتمال داشت که حضور ناوگان را نیز در خطر اندازد. چراغهای بندر از ورای کانال کوچکی نمایان بودند. طولی نکشید که دیگر کشتیهای ناوگان ناخدا آدامز نیز فرا رسیده در یک صف ردیف شدند که به محض دریافت دستور حمله، بسوی اهدافی که در پیش داشتند حرکت کنند.<sup>۴۷</sup>

ناوگان حامل تیپ بیست و چهارم سرتیپ لوفلمینگ نیز به آرامی در شطالعرب پیشروی می‌کرد. حدود سی کیلومتر پایینتر نیز قایقهای اورکا و لنجها از بصره به مرز ایران و عراق نزدیک می‌شدند. این قایقها برای آن که از دید پستهای مراقبت ساحلی دور باشند، بسبت راست جزیره ام‌اللبانی پیچ زدند و پنج میل بعدی را در امتداد سواحل تاریک عراق پیشروی کردند. سپس در نقطه‌ای واقع در جنوب خرمشهر گرد آمده برای آن که تعدادشان کمتر به نظر آید در گروههای سه‌تایی تجدید آرایش کردند.<sup>۴۸</sup>

در این میان کشتیهای بزرگتر نیز که مجبور بودند از آبراه اصلی پیشروی کنند، با احتیاط از کنار پاسگاه مراقبت اصلی نیروهای ایرانی در شمال خرمشهر عبور کردند. عرشه کشتیها لبریز از سربازانی بود که با نگرانی کرانه‌های تیره و تاریک ایران را می‌نگریستند. چنان سکوتی در آن شب حکمفرما بود که هرگونه صدایی چون صاعقه می‌نمود. قایقهای سی‌بل و لیلواتی بی‌آن که دیده شوند از برابر خرمشهر عبور کردند. چند دقیقه بعد در ساعت ۲/۴۵ بامداد در پناه جزیره ام‌اللبانی به قایقهای زنوبیا و احسان پیوستند و به راه خود ادامه دادند. اندکی جلوتر از آنها قایقهای کوچکتر در مسیر خویش با دشواریهایی روبرو شده بودند. تعدادی از قایقهای اورکا و لنجها که سعی داشتند از آبراه باریک سمت راست جزیره «قطه» [؟] عبور کنند، به گل نشستند و سایر قایقها نیز کورکورانه به دنبال آنها می‌آمدند. خدمه قایقهای مزبور که عجله داشتند رأس موعد مقرر برای شروع عملیات آماده باشند، تمام تلاش خود را برای خلاصی از این گرفتاری به کار بردند. از سوی دیگر کشتیهایی که عازم خرمشهر بودند نیز با دشواریهایی روبرو شدند. همچنان که مد دریا فرو می‌نشست ناو فالموث در نزدیکی «مرجیل» [؟]

که در حوالی بصره قرار دارد بر یک برآمدگی ماسه‌ای نشست. ناخدا هرینگتن فرمانده ناو یارا درصد برآمد برای رهایی فالموث از این مخمصه دست به کار شود، ولی حساب کرد که چنین اقدامی ممکن است طول بکشد و وی نتواند خود را بموقع برای شروع عملیات حاضر کند. لهذا در حالی که فالموث سعی داشت مجدداً به راه بیفتد، یارا به سوی خرمشهر شتافت و تصمیم گرفت به تنهایی نیروی دریایی ایران را منهدم سازد و پایگاه دریایی خرمشهر را تصرف کند.

یارا در ساعت ۴/۰۸ بامداد، یعنی دو دقیقه پیش از موعد شروع عملیات به دهانه کارون رسید. کشتی باری انگلیسی وارلا در بخش شمالی رود لنگر انداخته بود و خوشبختانه ناو یارا را از دید هدف اصلیش ناو ایرانی برپنهان می‌داشت. ناو ببر در اسکله T گونه‌ای واقع در پایگاه دریایی خرمشهر متفر بود. هرینگتن، ناو یارا را در پناه کشتی وارلا متوقف ساخت و منتظر علائم منور یا صداهائی از آبادان شد که علامت حمله رزناو شورهام به ناو پلنگ بود. خدمه توپخانه در حالی که توپهای کشتی را با گلوله‌های انفجاری شدید و توپهای سه‌اینچی را با گلوله‌های سوراخ‌کن مجهز کرده بودند، آماده عملیات بودند. ساعت شروع عملیات فرا رسید ولی هنوز از حمله رزناو شورهام به ناو پلنگ خبری نبود. برای هرینگتن و خدمه نگرانش، هر لحظه چون ساعتی می‌گذشت.

از سوی دیگر در آبادان نیز کشتیهای احسان و زنبویا که ۶۰۰ نفر از افراد نیروی کوماندون را حمل می‌کردند در موعد شروع عملیات به نهر بریم رسیدند؛ همین‌طور کشتی لیلواتی که بخشی از افراد گردان راجوتانا را حمل می‌کرد و قایق سی‌بل که پشت سر آن حرکت می‌کرد. اکثر موتور لنجها و قایقهایی که دیگر واحدهای راجوتانا را حمل می‌کردند نیز به دنبال آنها رسیدند.

چندصد متر آن طرف‌تر، رزناو شورهام به ناو پلنگ که در اسکله شماره ۱۱ واقع در جنوب پالایشگاه لنگر انداخته بود، نزدیک شد. تاریکی و سکوت بر همه جا حکمفرما بود. انگلیسیها هیچ‌کس را در ساحل ندیدند. غافلگیری کامل حاصل شده بود. توپخانه شورهام در روشنایی گرگ و میش قبل از

سپیده‌دم، توپهای چهاراینچی خود را بر ناو پلنگ هدف گرفت. در ساعت ۴/۱۳ بامداد، آتش مستقیم توپخانه شورهام بر ناو پلنگ، همچون صاعقه‌ای آسمان را روشن کرد و زمین را لرزاند. ناو پلنگ را شعله‌های آتش در بر گرفت. تانبریک که از احتمال سرایت آتش به پالایشگاه آبادان نگران بود، فوراً دستور آتش‌بس داد.<sup>۴۹</sup>

هنگامی که ناو پلنگ مورد اصابت قرار گرفت، ناوبان یکم کهنمویی افسر توپخانه ناو خواب بود. وی فوراً از جای برخاست و به عرشه ناو که آتش آن را فرا گرفته بود، شتافت و به خدمه وحشت‌زده کشتی دستور آتش متقابل داد. کهنمویی که سعی داشت خود را به مقر توپخانه برساند، در اثر انفجاری که به قطع یکی از دستانش منجر شد، زخم مهلکی برداشت و در حالی که فرمان آتش می‌داد جان باخت. ناخدا سوم میلانیان، ناخدای پلنگ نیز در اثر اصابت ترکش گلوله توپ مجروح شده بود. آن بخش از خدمه پلنگ که در این مهلکه مجروح یا کشته نشدند نیز به ساحل گریختند. جنگ دامنگیر ایران شده بود.<sup>۵۰</sup>

در همان لحظات در تاریکی و سکوت خیابانهای تهران دو اتوموبیل به آرامی در خیابان شاهرضا حرکت می‌کردند. هر یک پرچم کوچکی بر جلوی خود در اهتزاز داشتند: یکی یونیون جک (پرچم انگلیس) و دیگری پرچم داس وچکش شوروی. در تقاطع جاده شمیران و شاهرضا، در گوشه‌ای ایستادند. سر ریدر بولارد و آندریی اسمیرنوف، سفرای بریتانیا و شوروی پیاده شده و به در آهین خانة مجلل علی منصور نزدیک شدند و درست ساعت ۴/۱۵ بامداد زنگ را به صدا در آوردند.<sup>۵۱</sup>

چند لحظه بعد متخدم منزل در را باز کرد. آن دو کارت ویزیت خود را ارائه داده خواستار ملاقات با نخست‌وزیر شدند. به اتاق پذیرائی راهنمایی شدند و به انتظار ملاقات با منصور ماندند. منصور به سرعت لباس پوشید و به دیدار میهمانان ناخوانده خویش شتافت. بولارد و اسمیرنوف به نحوی صریح و مختصر مأموریت خویش را انجام دادند. اظهار داشتند که چون دولت ایران یادداشتهای مورخ ۱۹ ژوئیه [۴ تیر] و ۱۶ اوت [۲۵ مرداد] متفقین را مبنی بر درخواست اخراج اتباع آلمان نادیده گرفت، بنابراین متأسفانه



دولتهای متبوعشان جز توسل به زور چاره دیگری نداشته‌اند. آنها اعلام داشتند که نیروهای بریتانیا و شوروی الساعه وارد خاک ایران شده‌اند. منصور از این خبر جا خورد. سپس اظهار داشت اگر متفقین نیروهایشان را فراخوانند، همهٔ مسائل را می‌توان حل و فصل کرد. ولی بولارد و اسمیرنوف در موقعیتی نبودند که وارد مذاکره شوند. منصور نخست بر آن شد که رضاشاه را فوراً از این موضوع با خبر کند ولی هنگامی که به ساعت نگریت متوجه شد که شاه هنوز در خواب است.

وی بیش از آن که نگران خطری باشد که ایران را تهدید می‌کرد، از خشم و غضب شاه نگران بود. منصور به امید آن که شاید پیش از آن که فرصت از دست برود راه حل معجزه‌آسایی پدیدار شود، شاه را مخصوصاً از وخامت وضع مطلع نساخته بود. اینک می‌بایست با این خبر دردناک به حضور شاه برسد، اما نه پیش از آن که شاه صبحانهٔ خود را تمام کرده باشد. علی منصور در حالی که با نگرانی یادداشتهای شوروی و بریتانیا را در دست داشت، در گوشه‌ای نشست و طولانی‌ترین ۹۰ دقیقهٔ عمر خویش را گذراند.

## فصل هفتم

### دارند منفجرش می کنند!

در ساعت ۴ و ده دقیقه بامداد ۲۵ اوت ۱۹۴۱ [۳ شهریور ۱۳۲۰] یعنی در ساعت شروع عملیات، ناو کانسیلا به سایر شناورهای اسکادران ناخدا آدامز علامت داد که «با تمام سرعت به پیش». ناخدا آدامز از قرار عرشه فرماندهی برای افرادی آرزوی موفقیت کرد و خواست که وظایف خویش را انجام دهند. با پیشروی کشتیها در جهت بندر شاپور، فریاد شادی افراد بلند شد.

نخست موتور لنجها و یدک کشتیها وارد شدند. برای دقایقی چند هیچ یک از کشتیهای دول محور واکنشی نشان ندادند ولی هنگامی که ناو لاورنس با توپهای چهار اینچی اش از آن سوی بندر نمایان شد، دیگر امکان اشتباه نبود. دیده بان کشتی آلمانی هوهنفلس نخستین کسی بود که ناو لاورنس را در حالی که از سایر شناورها پیشی می گرفت، ملاحظه کرد. سوت کشتی هوهنفلس به صدا درآمد. اندکی بعد سایر کشتیهای دول محور نیز با سوتهای خود بدان علامت پاسخ دادند.

شناورهای متفقیین هر کدام به یک جانب حرکت کردند. در حالی که آژیر هوهنفلس هنوز صدا می کرد، یدک کش سنت اتنز به کنار آن رسید. انگلیسیها تصور می کردند که افسر ارشد کشتیهای دول محور در این کشتی است. طنابهای جنگکدار و نردبانهای قلاب دار به عرشه هوهنفلس متصل شد و

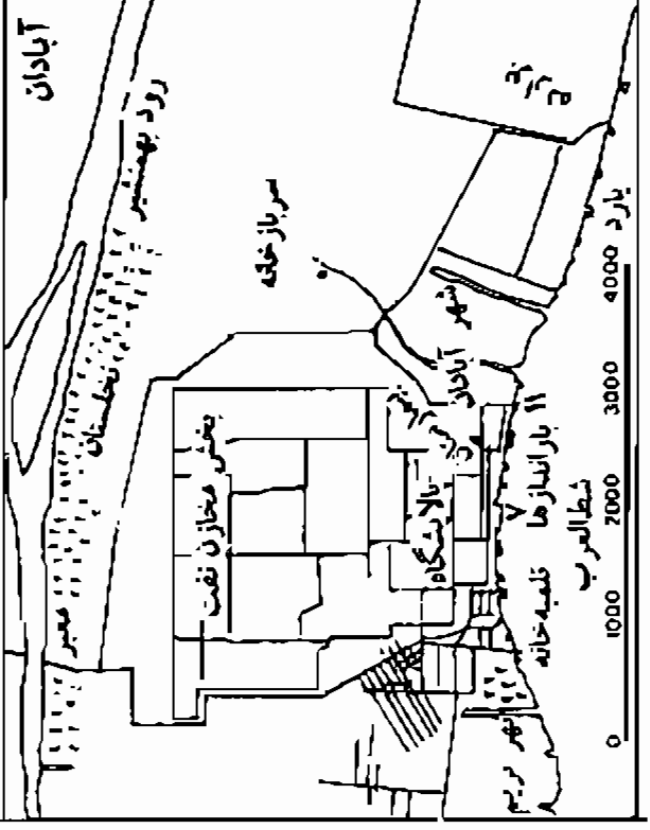
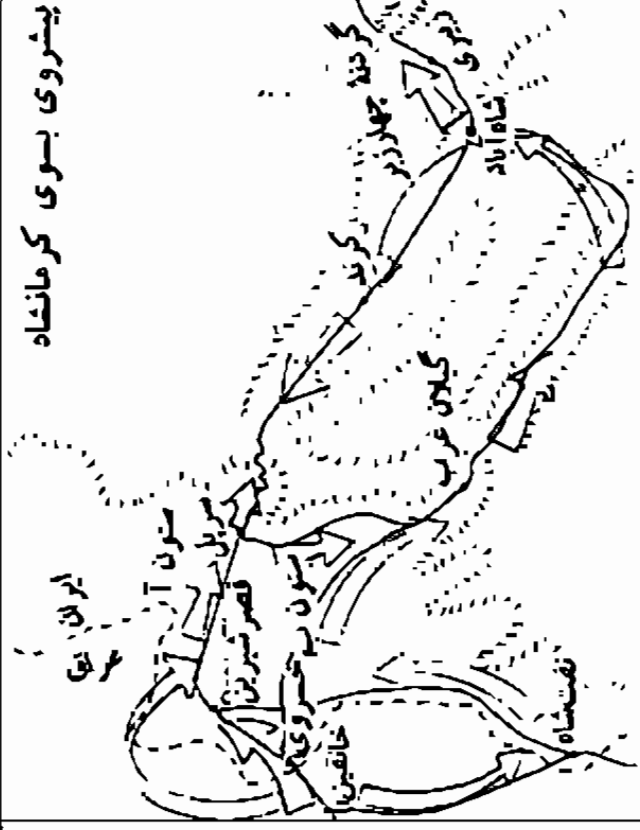
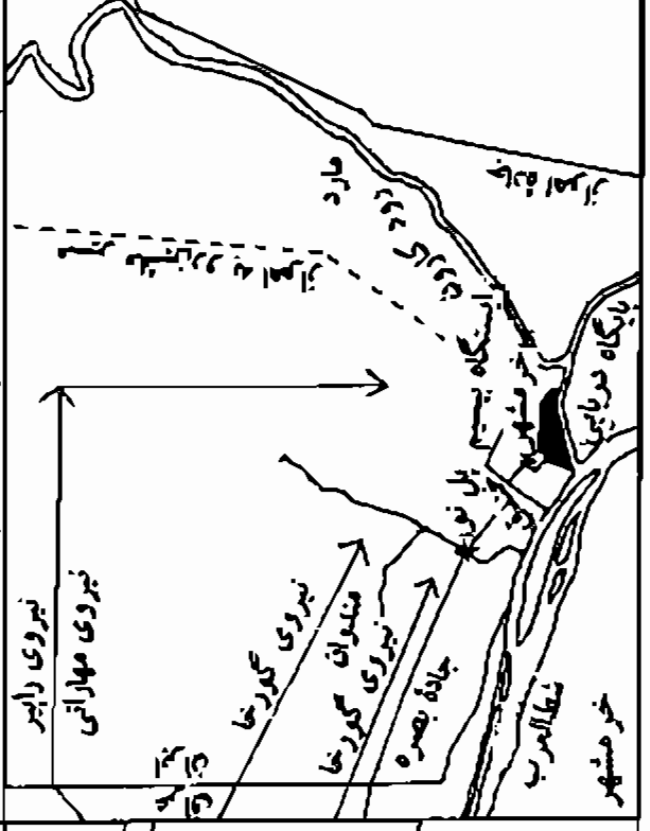
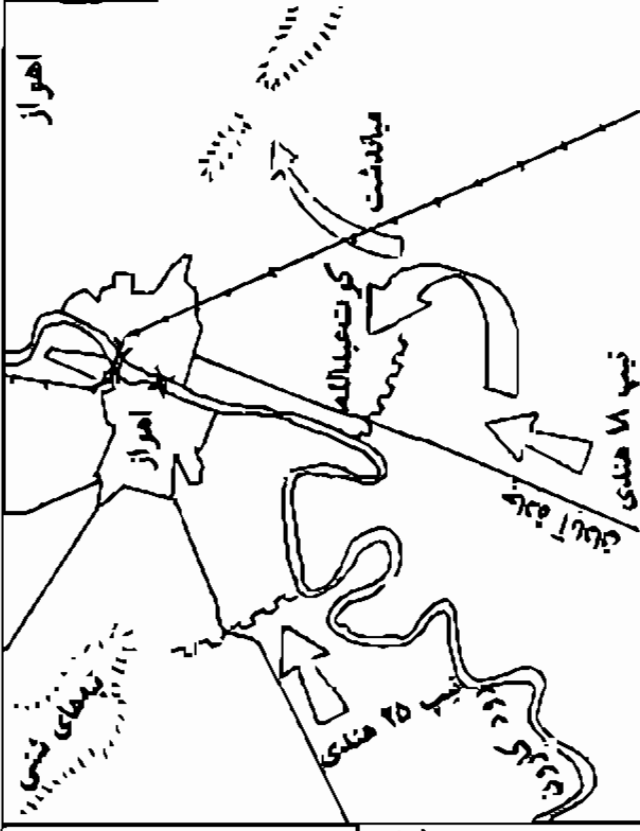
گروهی مرکب از چند ملوان و هشت نفر پنجابی از واحد بلوچ که هر یک خنجری به کمر و مسلسل‌های دستی بر دوش داشتند خود را به عرشه رساندند.

ملوانان آلمانی که از خواب پریده بودند برای مقابله با قوای مهاجم به عرشه کشتی ریخته در حالی که صدای داد و فریاد و ناسزای آنان بلند بود با چماق و چاقو و نارنجک در مقام دفاع برآمدند. طولی نکشید که صدای شلیک تپانچه نیز شنیده شد، ولی در عرض ده دقیقه کار تمام شد. در ساعت ۲/۱۵ بامداد پرچم نیروی دریایی سلطنتی انگلیس به جای پرچم صلیب شکسته بر فراز دکل هوهنفلس در اهتزاز بود. آلمانیها دو کشته و یک مجروح بر جای گذاشتند. نیروهای انگلیسی تلفاتی نداشتند.

کشتی اشتورمفلس که در کنار هوهنفلس لنگر انداخته بود، با آتش مسلسل به استقبال شناورهای انگلیسی شتافت. در این میان دود غلیظی بر عرشه اشتورمفلس پدیدار گشت و هم‌زمان چراغهای بندر شاهپور خاموش شد. خدمه ناوچه اسپن دراگون، با نردبان به عرشه اشتورمفلس هجوم آوردند. در حالی که طرفین درگیر زد و خورد بودند شعله‌های آتش از درون کشتی زبانه کشید.

کشتیهای محور خود را برای غرق شدن آماده کرده بودند و در اندک زمانی صدای پی در پی انفجار شنیده شد. سه نفتکش ایتالیایی را آتش فرا گرفت. کشتی آلمانی ویسنفلس در حالی که ناوچه توپدار کاک شفر بسویس پیشروی می‌کرد، منفجر شد. یکی از افسران کانیمبلا فریاد کشید: «لادارتد منفجرش می‌کنند!»<sup>۲</sup> لهذا کاک شفر از هدف خود که در حال سوختن بود دور شد و در عوض بسمت حوضچه شناوری رقت و یک واحد از نیروی دریایی ایران را بدون دردسر خلع سلاح کرد.

ناخدا دوم هنری پسمور-ادواردز ناو لاورنس را از میان کشتیهای محور بسمت دو ناو کرکس و شهباز که در کنار یک راهنمای شناور لنگر انداخته بودند، هدایت کرد. لاورنس در کنار شهباز پهلو گرفت. نخست ملوان مشکورعلی بر عرشه شهباز پرید. پس از او ستوان والتر کلتام و سه نفر از خدمه کشتی خود را به عرشه شهباز رساندند. ولی پیش از آن که باقی افراد



عملیات نظامی انگلیس در بخشهای مرکزی و جنوبی ایران، ۱۳۲۰/۱۹۳۱

بتوانند خود را به عرشه شهباز برسانند، یک جریان نیرومند آب میان آن دو ناو فاصله انداخت. ستوان کلتام و افرادش مجبور شدند خود به تنهایی برای دستگیری نیروهای ایرانی شهباز دست به کار شوند. ملوان مشکور علی به قسمت زیر عرشه و از آنجا به اقامتگاه افسران شتافت و تپانچه به دست، نائسروان فرج‌الله رسایی فرمانده ناو شهباز و دو افسر زیردستش را از خواب بیدار کرد. در این میان ستوان مریوت هارپر نیز موتورخانه کشتی را در اختیار گرفت و ستوان کلتام نیز دیگر خدمه کشتی را در ناهارخوری ناو زندانی کرد. سپس افراد کلتام خود را به ناو کرکس که در کنار شهباز لنگر انداخته بود رساندند.

نائسروان جعفر فزونی فرمانده ناو کرکس در اثر سر و صدای سوت و آژیر کشتیهای محور بیدار شده بود. تپانچه به دست خود را به عرشه رساند و به علامت هشدار، چند تیرهوایی شلیک کرد. در مه صبحگاهی دوست و دشمن معلوم نبود و نتوانست تشخیص دهد افرادی که به کشتی هجوم آورده‌اند، آلمانی هستند یا انگلیسی. تنها راهی که در پیش داشت آن بود که فوراً ناو کرکس را غرق کند. وی و افسرانش بسمت نقاطی که از پیش تعیین شده بود، شتافتند. فزونی با یک پیت بتزین بسمت اسلحه‌خانه رفت و یکی دیگر از افسرانش نیز برای از کار انداختن موتور برق دست به کار شد. ولی افراد کلتام فرصت نداده و آنها را پیش از آن که موفق شوند ناو کرکس را غرق کنند دستگیر ساختند.

ناو کانیمبلا با تانی از کنار نخستین کشتی آلمانی که هنوز در عرشه آن زد و خورد جریان داشت، عبور کرد. نیروهای انگلیسی مجبور بودند برای قطع فتیله مواد منفجره به زیر عرشه بروند. خدمه استرالیایی موتورلنج نایف با هياهو بسیار بر عرشه نفتکش ایتالیایی باربارا هجوم آوردند. خدمه ایتالیایی نفتکش نیز ناسزاگویان با چنگک و دندان بر آنها هجوم آوردند. ولی مقاومت آنها به سرعت خاتمه یافت.

گروهی از نیروهای انگلیسی نیز از طریق یدک‌کش دلاور خود را به عرشه کشتی آلمانی ماریتفلس رساندند و زدو خوردی دیگر آغاز شد. در روشنایی شعله‌های آتش یک مهندس بلندقد آلمانی مشاهده می‌شد که فشفشه‌هایی را به

درون مخازن زیر عرشه پرتاب می کرد، تا آن که یکی از سربازان انگلیسی وی را با یک رگبار مسلسل دستی به هلاکت رساند. هنگامی که پرچم نیروی دریایی انگلیس بر فراز دکل کشتی آلمانی به اهتزاز در آمد، خدمه کانیمبلا فریاد برآوردند که «مارینفلس مال ماست».<sup>۲</sup> ولی اینک کانیمبلا با مشکل بزرگتری روبرو بود. مخازن نفتکش برونه دچار آتش سوزی شده بود. ناخدا آدامز با سرعت کانیمبلا را بسوی برونه هدایت کرد. خدمه ایتالیایی نفتکش در حال ترک کشتی بودند و برخی از قایقهای نجات آنها در اثر امواج حاصل از نزدیک شدن کانیمبلا واژگون شد. گروههای آتش نشانی کانیمبلا سعی کردند به نفتکش مزبور راه یابند ولی شعله های آتش اجازه نداد. سپس کانیمبلا با شلنگهای آب تلاش فراوان به کار برد تا راه را برای گروههای آتش نشانی باز سازد.

با روشنتر شدن هوا، صحنه ای آکنده از کشتیهای مشتعل و قایقهای نجات پراکنده و متفرق پدیدار شد. ناو لاورنس بخشی از خدمه خود را برای حفاظت از ناوهای ایرانی بر جای گذاشت و برای نجات کشتی کابوتو حرکت کرد. ناو مزبور در کنار کابوتو پهلو گرفت و گروه آتش نشانی خود را برای عملیات آماده کرد. ولی آتش سوزی به اندازه ای گسترده بود که امکان هیچگونه اقدامی وجود نداشت و لاورنس مجبور شد به طرف کشتی باربارا برود که گروههای آتش نشانی مشغول خاموش کردن شعله های آن بودند.

در حالی که ناو لاورنس به خاموش کردن آتش کشتیهای باربارا و کابوتو مشغول بود، ناو کانیمبلا نیز به خاموش کردن آتش کشتی برونه گرفتار بود. در این میان موتورلنج نایف نیز کنار کانیمبلا پهلو گرفت و گروهی از اسرای ایتالیایی کشتی باربارا را تحویل داد. اندکی بعد نیز یک یدک کش ایرانی که به دست نیروهای انگلیسی افتاده بود نیز کنار کانیمبلا پهلو گرفت. ناخدا آدامز تصمیم گرفت از این شناورها جهت تصرف تأسیسات بندری استفاده کند. در اصل وی قصد داشت با ناو کانیمبلا کنار اسکله جنوبی بندر پهلو بگیرد. ولی دو کشتی تجارتي امریکایی به نامهای پورتوریکو و اینستونیتی در کنار آن پهلو گرفته بودند. سرگرد ویلیام مکسول فرمانده نیروهائی که می بایست در بندر پیاده شوند، گروهان (الف) و یک دسته

مسلسل‌چی را به هر نحوی بود در یدک‌کش مزبور و موتور لنج نایف جا داد. برای گروهان (د) جا نبود و قرار شد تا نوبت بعدی صبر کنند. در پایین میان چند هواپیما نیز از لابلای دود و آتش بندر پدیدار شدند. خدمهٔ ناو کانیمبلا که این هواپیماهای انگلیسی را به جای هواپیماهای ایرانی اشتباه گرفتند با توپهای سه‌اینچی بر آنها آتش گشودند. هواپیماهای مزبور فاصلهٔ خود را از این مهلکه حفظ کردند و در نتیجه آسیبی ندیده دور شدند.

نیروهای مکسول به کنار اسکله رسید و افرادی به ستون یک پیاده شدند. ناخدا یکم عبدالله ظلی فرمانده نیروهای مستقر در بندر شمیر خود و در نتیجه بندر شاهیپور را به نیروهای انگلیسی تسلیم کرد ولی جنگ هنوز ادامه داشت. دو جوخه از هنگ هجدهم پیاده در اطراف ایستگاه راه‌آهن موضع گرفته سرسختانه از آن دفاع می‌کردند.

در حالی که افراد مکسول بسوی ایستگاه راه‌آهن در حال پیشروی بودند، یک لوکوموتیو به حرکت در آمد. ناخدا آدامز از عرشهٔ ناو کانیمبلا آن را دید و چون حدس می‌زد که شاید ملوانان دول محور قصد داشته باشند از این طریق فرار کنند، دستور داد توپهای شش‌اینچی کشتی لوکوموتیو را هدف قرار دهند. گلوله‌های توپ در اطراف لوکوموتیو اصابت می‌کرد ولی خاک نرم و باطلاق‌گونهٔ اطراف خط‌آهن از تأثیر آنها می‌کاست. قطار بر سرعت خود افزود و ناپدید شد.

در ساعت ۷/۳۰ بامداد سروان حمیدخان فرمانده گروهان (الف)، نیروی بلوچ را در امتداد راست خط‌آهن به سوی ایستگاه هدایت کرد. نیروهای ایرانی که در یکی از انبارهای راه‌آهن موضع گرفته بودند از فاصله ۱۳۰ متری به روی جوخهٔ نهم نیروی بلوچ آتش گشودند. یک سرباز بلوچ مجروح شد. جوخهٔ هفتم تحت پوشش آتش جوخهٔ نهم از جناح نیروهای ایرانی پیشروی کرده و پس از کشتن دو سرباز ایرانی، مابقی را حدود صد متر عقب راندند. جوخهٔ هفتم بلوچ به پیشروی خود ادامه داد و ایرانیها تاب مقاومت نیاورده پراکنده شدند. در این میان گروهان (د) نیز در اسکله پیاده شد و بندر شاهیپور در ساعت ۸ بامداد کاملاً در تصرف نیروهای انگلیسی قرار گرفت.

در حالی که بندر شاهپور بدون تلفات چندانی نصیب انگلیسیها شد، در اطراف پالایشگاه آبادان درگیری جدی‌تری جریان داشت.<sup>۴</sup> انفجار ناو پلنگ نیروهای مستقر در آبادان را هشیار ساخت. در امتداد کرانه‌های آبادان کلیه واحدهای ایرانی در مواضع خود مستقر بوده و سلاحهای خود را بر نیروهای انگلیسی که در شعله‌های ناو ایرانی نمایان بودند، هدف گرفته بودند. جرج ویلر سرمهندس شرکت نفت نیز طبق قرار قبلی آژیر پالایشگاه را به صدا در آورد تا کارمندان ارشد به سر پشتهای خود حاضر شوند. ویلر با آن که وقوع حمله را انتظار داشت ولی قبلاً مطلع نشده بود.

در پادگان واقع در شرق آبادان، نیروهای ایرانی در ساعت ۴ بامداد برای مراسم صبحگاهی از خواب بیدار می‌شدند که دو موشک سبز رنگ را بر فراز رود ملاحظه کردند و لحظاتی بعد ناو پلنگ منفجر شد. سربازان را وحشت در گرفت و بدون اسلحه و فشنگ راه فرار در پیش گرفتند. سروان مقدم برای تأمین اسلحه و مهمات بسوی انبار تسلیحات دوید ولی در انبار قفل و چراغش خاموش بود. هیچکس نمی‌توانست تا پیش از روشن شدن هوا در آن را بگشاید. صدای هواپیماهایی که در آسمان پرواز می‌کردند بر وحشت و اضطراب نیروهای بی‌سلاح ایرانی افزود و اکثر آنها در نخلستانهای اطراف بهمشر پراکنده شدند.

کشتیهای بخاری احسان و زنوبیا که گروهان اول کومائون را حمل می‌کردند، دقیقاً رأس ساعت ۴/۱۵ بامداد به نهر بریم رسیدند ولی قایقهای اورکا و موتور لنجهایی که نیروی راجپوتانا را حمل می‌کردند بر سر قرار حاضر نبودند. دو موتور لنج در آغاز راه گیر کرده بودند. احسان و زنوبیا مستقیماً پیشروی کرده و با توپهای سه‌اینچی خود بر آشیانه‌های مسلسل ایرانی مستقر در اطراف نهر آتش گشودند.

شناور احسان در سمت راست نهر پهلو گرفت و چندی بعد نیز شناور زنوبیا اندکی بالاتر در سمت چپ نهر مستقر شد. یک دسته از گروهان (ث) در سمت راست نهر پیاده شد و یک آشیانه مسلسل را که در گوشه جنوبی نهر مستقر بود و خدمه‌اش در اثنای آتشباری پیشین گریخته بودند، تصرف کرد. در آنسوی نهر نیز گروهان (د) سریعاً پیاده شد و به سوی فرودگاهی که



در آن اطراف بود پیشروی کرده و آن را در ساعت ۶/۱۵ بامداد همراه با دو هواپیمایی که در آن بود تصرف کرد.

بالأخره دو موتورلنج و چهار قایق اورکا که بخش اعظم افراد گروهانهای (ث) و (د) نیروی راجپوتانا را حمل می کردند، در حالی که شناورهای احسان و زنبیا در کرانه های نهر بریم پهلو می گرفتند، پدیدار شدند. افراد در عرشه لنجها صف کشیده و آماده پیاده شدن بودند. شعله آتش ناو پلنگ روشنایی خفیفی بر اطراف افکنده بود. از نظر سروان پاتریک کنت فرمانده گروهان (د)، سرتاسر ناو پلنگ را آتش فرا گرفته بود. شناورهای آر ۷۴ و آر ۷۶ اورکا در ساعت ۴/۱۵ بامداد و بدون روبرو شدن با هیچگونه مقاومتی در کرانه سمت راست نهر بریم پهلو گرفتند و نخستین بخش از افراد گروهان (ث) را که تحت فرماندهی سرگرد دبلیو. جی مورتیمور بود، پیاده کردند. این دو شناور در حین بازگشت زیر آتش مسلسل واحدهای ایرانی قرار گرفتند ولی آسیب ندیدند. پنج دقیقه بعد موتور لنج شماره یک به نهر بریم رسید ولی شناور احسان راه پیاده کردن افراد را سدود کرده بود. در حالی که تیراندازی واحدهای ایرانی ادامه داشت موتور لنج مزبور در کنار احسان پهلو گرفت و افراد گروهان (ث) را از طریق عرشه آن پیاده کرد.

شناورهای اورکا آر ۷۳ و آر ۷۵ که افراد گروهان (د) نیروی راجپوتانا را حمل می کردند در همان لحظه در کنار اسکله شماره یک و در حالی که از مواضعی مستقر در سقف ایستگاه تلمبه زنی تحت آتش شدید تفنگ و مسلسل قرار داشتند، پهلو گرفتند. نیروهای انگلیسی با آتش مسلسلهای برن به مقابله دست زدند و توانستند افراد را بدون تلفات پیاده کنند. دقایقی بعد موتور لنج شماره دو که ۴۰ نفر از افراد سروان کنت و گروه راهیاب ناو لیلواتی را حمل می کرد وارد شد. در حالی که در کنار اسکله پهلو می گرفت، آتشباری نیروهای ایرانی شدت گرفت و گلوله ای به گردن مأمور مخبرات سروان کنت اصابت کرد و او را در جا کشت. تنی چند از افراد نیز مجروح شدند. فرمانده ناوگان شناورها نیز از ناحیه صورت و بازو مجروح شد. ولی تا ساعت ۴/۲۳ بامداد افراد کنت بدون بر جای گذاشتن تلفات دیگری اسکله را در دست گرفته بودند.

دسته احتیاط سروان کنت که در اسکله پیاده شده بود، در یکی از منازل اطراف اسکله موضع گرفت. در آنجا کنت و افرادش با آقای کوپ -معاون مدیریت پالایشگام و همسرش روبرو شدند که هنوز لباس خواب بر تن داشتند. در شرق منزل کوپ یک دسته مسلسل چپی ایرانی بر فراز ایستگاه تلمبه آب موضع گرفته و عرصه را بر گروهان (د) تنگ کرده بودند. ایرانیها که در پس لبه بلند بام پناه گرفته بودند، موقعیت خوبی داشتند و بیرون راندن آنها از آنجا مشکل بود. در داخل ایستگاه نیز کارمندان ایرانی و انگلیسی به رغم جنگ و جدال به کار خود مشغول بودند. آنها وظیفه مهمی برعهده داشتند. اگر تأسیسات مزبور از رساندن آب به دستگاههای خنک کننده پالایشگاه بازمی ماند، تمامی پالایشگاه منفجر می شد.

چند صدمتر پائین تر از اسکله شماره یک، ناو لیلواتی سعی کرد در اسکله شماره هفت پهلو بگیرد، ولی مشاهده کرد که دو کشتی نیداروس (نروژی) و پرونتو (امریکایی) در آنجا پهلو گرفته اند. چند شناور دیگر نیز در اطراف اسکله لنگر انداخته بودند. خوشبختانه این دو کشتی ناو لیلواتی را که سعی داشت در گوشه ای پهلو گیرد، از آتش نیروهای ایرانی حفظ می کردند. بالآخره ستوان هارولد گاهان توانست در ساعت ۴/۳۰ بامداد در کنار اسکله شماره هفت پهلو بگیرد. تنی چند از خدمه هندی کشتی نیز زیر آتش نیروهای ایرانی، طنابهای کشتی را محکم کردند.

ستوان چارلز جی. موریسون فرمانده گروهان (الف) یک دسته از افرادش را در امتداد اسکله پیش برد. سرهنگ روپرت ریدلی و اعضاء ستادش نیز در پی او روان شدند. لحظاتی بعد نیروهای ایرانی با مسلسل بر آنها آتش گشودند و موریسون فوراً کشته شد. گلوله ای نیز به ران ریدلی اصابت کرد و ستوان مک فرسون نیز در کنارش کشته شد. صوبه دار اودائی سینگ سعی کرد دیگر افراد گروهان (الف) را به سوی ساحل هدایت کند ولی در برابر آتش شدید نیروهای ایرانی بر جای میخکوب شد. در اسکله کم عرض شماره هفت، جز چند واگن کوچک قطار و تعدادی بشکه نفت جان پناه دیگری نبود. در عرض چند دقیقه سه نفر از سربازان هندی مجروح شدند. سرانجام هانگال سینگ یکی از سربازهای گروهان (الف) یک تنه بر آشیانه مسلسل

ایرانیها هجوم برد و با آتش تفنگ و به زور سرنیزه و نارنجک، بر مواضع ایرانیها دست یافت. در این عملیات هشت نفر از ایرانیها کشته شدند.

در حالی که سروان چارلز دبلیو. آوکموتی گروهان (ب) را در ساحل پیاده کرده بود و سعی داشت نیرویی معادل دو دسته را از طریق پالایشگاه به پشت مواضع سربازان ایرانی هدایت کند، زیر آتش مستمر و سنگین ایرانیان قرار گرفت. هنگامی که دیگر امکان پیشروی وجود نداشت، مسلسل‌های رزمنان شورهام آتش گشودند و آخرین دفاع نیروهای ایرانی را در اسکله شماره هفت نیز خاموش کردند.

در نهر بریم نیز واحدهایی از نیروی یکم کومائون و گروهان (ب) در ساعت ۴/۳۰ بامداد در کرانه جنوبی نهر از احسان پیاده شده حدود صد متر در امتداد نخلستان پیشروی کردند. نیرویی مرکب از ۵۰ تا ۶۰ سرباز ایرانی که در نخلستان و در چند پاسگاه کوچک مستقر شده بودند دست به مقاومت زدند. افراد نیروی کومائون بیش از یک ساعت و نیم را صرف زدو خورد کردند و سرانجام پس از بر جای گذاشتن دو کشته، توانستند پیشروی کنند. ایرانیان نیز با بر جای گذاشتن ۲۵ کشته و ۱۰ اسیر عقب‌نشینی کردند. در سمت چپ این صحنه عملیاتی نیز گروهان (الف) از طریق محله اروپایی‌نشین آبادان که در غرب پالایشگاه واقع بود بسوی مرکز شهربانی پیشروی می‌کرد. آنها در ساعت ۵/۱۵ بامداد با آتش مسلسل نیروهای مستقر در شهربانی روبرو شدند. اطراف شهربانی را پاکسازی کردند ولی حتی خمپاره‌اندازها نیز نتوانستند مدافعین شهربانی را از جای خود تکان دهند.

در نهر بریم اکثر افراد گروهان (ث) نیروی راجپوتانا نیز همراه با افراد نیروی کومائون پیاده شده و در امتداد ساحل از طریق بخش اروپایی‌نشین پیشروی کردند. تعدادی از واحدهای ایرانی به دفاع پرداخته و پیشروی آنها را کند کردند. ایرانیها با سرسختی جنگیدند و بیش از ۳۰ نفر تلفات بر جای گذاشتند. در داخل منازل نیز خانواده‌های انگلیسی از ترس در گوشه‌ای پنهان شده بودند. نیروهای راجپوتانا در اطراف بنگله شماره ۵۵ که زیر آتش مستقیم یک توپ ضد هوایی و مسلسل ایرانی قرار داشت، با مقاومت شدیدی روبرو شدند و دو نفر از افرادشان مجروح شدند.

در خانه پرستاران که در آن حوالی بود نیز تعدادی از پرستاران انگلیسی، که میان آتش متقابل نیروهای درگیر گرفتار آمده بودند، کف زمین دراز کشیده و شاهد متلاشی شدن در و پنجره و اسباب خانه بودند.<sup>۵</sup> از سوی دیگر افراد گروهان (د) سروان کنت هنوز هم به زد و خورد با ایرانیان مستقر بر بام تلمبه‌خانه مشغول بودند. دو دسته از گروهان (د) از آنسوی مواضع ایرانیان بسوی اسکله شماره هفت پیشروی کردند. در نزدیکی تلمبه‌خانه، سپاهیان هندی بسوی دفتر مدیریت پالایشگاه که گزارش شده بود یک دسته ایرانی در آن موضع گرفته است حرکت کردند. نیروهای پنجابی از پس خاکریز سه نفر را جلوی در دیدند که لباس متحدالشکل آبی‌رنگ بر تن داشتند.

در داخل ساختمان، جرج ویلر برای هشت نفر از کارمندان انگلیسی شرکت نفت وظایفشان را توضیح می‌داد که صدای شلیک گلوله‌هایی را شنید. سه نفر از امربرهای اداری که در خارج از ساختمان بودند و لباس متحدالشکل آبی‌رنگ شرکت نفت را در بر داشتند، به جای سربازان ایرانی گرفته شده و مورد حمله قرار گرفتند. آن سه را که مجروح شده بودند به داخل ساختمان منتقل کردند و ویلر که هنوز نمی‌دانست جریان از چه قرار است به آتش‌نشانی تلفن کرد که یک آمبولانس بفرستند. در این میان دو نفر از مجروحین درگذشتند.

دقایقی بعد آمبولانس رسید و در برابر ساختمان ایستاد. پنجابی‌ها آن را نیز با یکی از وسایل نقلیه ایرانی اشتباه گرفته و بر آن آتش گشودند. در مقابل دیدگان وحشت‌زده ویلر سه خدمه ایرانی آن در حالی که پیاده می‌شدند، هدف گلوله قرار گرفتند. لحظاتی بعد سربازان هندی به خود ساختمان نیز هجوم آوردند. ویلر به درون ساختمان گریخت و سپاهیان هندی او را تعقیب کردند.

در حالی که کارمندان انگلیسی در سرسراهی باریک ساختمان پناه گرفته بودند رگبار گلوله از در و پنجره می‌بارید. لحظاتی بعد نیروهای هندی با تفنگهایی مسلح به سر نیزه به داخل ساختمان هجوم آوردند. یکی از سربازان گروهی را مشاهده کرد که در گوشه سرسرا پنهان شده‌اند و با مسلسل دستی

خود بر آنها آتش گشود و شش نفرشان را مجروح ساخت. ویلر از سر یأس و ناامیدی به تکرار نام رمز «بمبئی» که از پیش تعیین شده بود، پرداخت، ولی کشتار ادامه یافت. سپس سعی کرد خود را به تلفن برساند و پتیسون را از جریان با خبر سازد ولی یکی از سربازان هندی با مسلسل دستی بر او آتش گشود و پنج گلوله در شکمش خالی کرد.

تنها هنگامی که ا. ب. آولد یکی از دیگر مقامات شرکت نفت وارد کار شد و به زبان هندی موضوع را تفهیم کرد سربازها دست از ماشه برداشتند. سپس آولد با کمک دو نفر از سربازان هندی ویلر و یکی دیگر از کارمندان مجروح انگلیسی را در اتوموبیل خود گذاشت و به بیمارستان رساند.

اندکی پس از طلوع آفتاب سرهنگ نخجوان خود را به پادگان که در جنوب پالایشگاه قرار داشت رساند. بسیاری از افراد بدون اسلحه به نخلستانهای اطراف بهمشر گریخته بودند. نخجوان دستور داد که در انبار تسلیحات را بشکنند، ولی برای توزیع اسلحه و مهمات در میان واحدهای پراکنده و متفرق خود امکانی در دست نداشت. هواپیماهای انگلیسی نیز که پادگان و نخلستانهای اطراف را تحت حمله داشتند، رفت و آمد را مشکل ساخته بودند.

ارتباط نخجوان هم با دریادار بایندر در آبادان و هم با سرلشکر شاهبختی در اهواز قطع شده بود. وی که امکان هرگونه مقاومت سازمان یافته را منتفی می دید دستور داد که تمام وسایل نقلیه موجود، مهمات پادگان را بار کنند و بسوی اهواز عقب نشینی کنند.

برای انتقال افراد نیز وسایلی در نظر گرفته شد. سرهنگ نخجوان سپس روانه پل بهمشر شد و دستور داد که توپهای ضد هوایی نیز که بر وسایل نقلیه سوار شده بودند، فوراً به سمت اهواز عقب برده شوند.

در این میان سرگرد طیفوری نیز که فرماندهی گردان پیاده و آتشبار مستقر در قصبه - ۲۵ کیلومتری جنوب آبادان - را بر عهده داشت، برای کسب تکلیف خود را به نخجوان رساند. نخجوان او را به مناسبت ترک محل خدمت توبیخ کرد و دستور داد که فوراً به قصبه بازگردد و پس از گردآوردن افراد و تسلیحاتش بسوی اهواز عقب نشینی کند. طیفوری بسوی

قصبه بازگشت و متوجه شد که در خلال غیبت او افراد هراسان شده و گریخته‌اند. ساعات دیگر روز را صرف سازماندهی مجدد افراد باقی‌مانده‌اش کرد.

در این میان در آبادان نیز گروهانهای (الف) و (ب) نیروی راجپوتانا که اندکی پیش به پاکسازی اسکله شماره هفت موفق شده بودند، از طرف واحدهای ایرانی که در شرق اسکله موضع گرفته بودند هدف تیراندازی مسلسل قرار گرفتند. انگلیسیها که نیروی ذخیره‌ای در اختیار نداشتند، نیرویی معادل دو دسته از گروهان ستاد مرکزی تشکیل داده و برای پاکسازی کرانه ساحل تا شهر آبادان وارد کار شدند و چندی بعد جز چند تک تیرانداز پراکنده ایرانی مقاومت دیگری در آن حدود ملاحظه نشد.

رزمناو شورهام نیز کماکان با مسلسل‌های کالیبر ۵ و نگاه‌گاه با آتش دقیق و از سر تأمل توپهای ۴ اینچی خود بر مواضع ایرانیان در پشت‌بام ساختمانها شلیک می‌کرد. ناو لیلوانی نیز در ساعت ۸ بامداد وارد کار شد و با توپها و مسلسل‌های خود بر مواضع ایرانیان آتش گشود. تعدادی از واحدهای ایرانی تا نفر آخر جنگیدند. در این بین در اسکله شماره هفت آتش‌سوزی گسترده‌ای آغاز شده بود و گروه آتش‌نشانی ناو شورهام با کمک شلنگهای آب‌کشی نیروی نیداروس آن را خاموش کردند.

سرتیپ لوفلمینگ، در ساعت ۵ بامداد همراه با اعضای ستادش از کشتی سی‌بل که در کنار اسکله شماره هفت پهلو گرفته بود، پیاده شد. وی به سرعت وضعیت موجود را ارزیابی کرد و به این نتیجه رسید که باید واحدهای تقویتی به کار گرفته شود. سپس به‌رغم جنگ و جدالی که در جریان بود قدم‌زنان بموی تلمبه‌خانه که نیروهای ایرانی از آنجا هنوز گروهان (د) را مشغول داشته بودند، حرکت کرد.

در کنار در بنگله کوپ، جمد یک سرباز هندی افتاده بود. سرانجام یکی از نیروهای پنجابی کنت به سوی تلمبه‌خانه دوید و پس از صعود از یک نردبان فلزی دو نارنجک بر بام تلمبه‌خانه پرتاب کرد. در پی انفجار نارنجکها، مقاومت ایرانیان نیز خاتمه یافت. دو قرارگاه دیگر نیروهای ایرانی در اطراف تلگرافخانه (واقع در شرق تلمبه‌خانه) هنوز به مقاومت ادامه

می‌دادند.

سروان کنت در حین ترک بنگله کوپ به منظور تجدید سازمان واحدهای پراکنده شده‌اش با سرتیپ لوفلمینگ روبرو شد. لوفلمینگ به او دستور داد که برای کمک به پاکسازی مناطق شرقی اسکله شماره هفت، حرکت کند. سپس با نیروهای کومائون نیز تماس گرفت و دستور داد افراد راجپوتانا را در پاکسازی بخشهای ساحلی یاری دهند. دو گروهان از نیروی کومائون از طریق نخلستان بسوی ساحل پیشروی کردند. ولی در اطراف خانه پرستاران زیر آتش نیروهای ایرانی قرار گرفتند و پس از مدتی نیروهای ایرانی را به تسلیم واداشتند.

در ساعت ۹ بامداد سرتیپ لوفلمینگ اطلاع حاصل کرد که نیروهای ایرانی در شمال غربی مخزن اصلی نفت در حوالی گذرگاه بهمشیر، تمرکز می‌یابند. بدین جهت دستور داد که گردان کومائون فوراً خود را برای حمله از شمال غربی نهر بریم به پل بهمشیر آماده سازد. یک دسته از گروهان (الف) نیز برای مراقبت از شهربانی آبادان که با سرسختی به مقاومت ادامه می‌داد، برجای ماند. مقامات شرکت نفت برای انتقال افراد نیروی کومائون وسایل نقلیه لازم را تهیه کردند.

در حالی که واحدهای کومائون گرد می‌آمدند، افراد نیروی راجپوتانا نیز پاکسازی کرانه‌های ساحلی مابین اسکله‌های یک و هفت را تا ساعت ۹/۴۵ بامداد پایان دادند. سپس گروهانهای (الف) و (ب) از آن سوی حفاظ سیمی پالایشگاه بسمت غرب پیشروی کردند تا خوابگاه افزارمندان و بیمارستان شرکت نفت را نیز در اختیار گیرند. در ساعت ۱۰/۳۰ بامداد هنوز صدای تیراندازی از شهر شنیده می‌شد. واحدهای راجپوتانا خیابانهای شهر را تا پارکینگ وسایط نقلیه شناسایی کردند. یک واحد از نیروهای انگلیسی در پارکینگ مزبور مستقر شد. دیگر واحدهای انگلیسی به پیشروی در بخشهای شمالی و غربی شهر مشغول بودند.

صدها سرباز ایرانی در نخلستانهای اطراف پل گرد آمده بودند. هواپیماهای انگلیسی بر فراز آنها به پرواز در آمده تعدادی از ایرانیان را کشتند. آنهايي که اسلحه داشتند به تیراندازی متقابل دست زدند. سروان مقدم در میان درختان

اطراف بود که یکی از سربازها به او نزدیک شد و گفت رئیس ستاد لشکر ششم به ساختمان دادگستری که در آن اطراف بود، تلفن کرده است و می خواهد با یکی از افسران منطقه صحبت کند. سروان مقدم بسوی ساختمان دادگستری شتافت ولی هنگامی که بدانجا رسید ارتباط تلفنی قطع شده بود. ساختمان مزبور زیر آتش انگلیسیها قرار داشت و نیروهای مدافع قصد ترک آنجا را داشتند. سروان مقدم به اتفاق یکی دیگر از افسران ایرانی، کمک کردند تا مسلسلی را که بر روی بام مستقر بود پیاده کرده منتقل سازند. نیروهای ایرانی در حال تخلیه شهر بودند، ولی برای حمل جنازه های همزمانشان وسیله ای نداشتند.

در آنسوی نخلستان نیز سرهنگ نخجوان به افرادش دستور داد قبل از آن که تحت محاصره قرار گیرند بسوی اهواز عقب نشینی کنند. نخجوان و اعضای ستادش با اتوموبیل از رود گذشتند و سرگرد بختیار افادش را بگرد آورد تا از طریق پل بهمشیر از رود عبور کنند. تعدادی از وسایط نقلیه در خلال حملات هوایی انگلیسیها از میان رفته بود و تعداد اندکی باقی مانده بود. سرگرد بختیار گروه کوچکی را برای پشتیبانی از عملیات عقب نشینی در نخلستانهای اطراف معبر مستقر ساخت.

در حالی که زد و خورد در آبادان ادامه داشت در خرمشهر نیز نبرد دیگری در جریان بود.<sup>۶</sup> ناو یارا در پناه کشتی وارلا در شطالعرب مستقر بود که در ساعت ۴/۳۰ بامداد از دور صدای انفجار شنیده شد.

ناخدا دوم هرینگتن در حالی که منتظر ساعت شروع عملیات بود تصمیم گرفت برخلاف آنچه پیش بینی شده بود به جای آن که نیرویی را جهت تصرف ناو ایرانی بر اعزام دارد، برای تضعیف روحیه ایرانیان مستقر در بندر و همچنین پیشگیری از فرار دو ناوچه توپدار دیگر، ناو مزبور را هدف آتش توپهای خود قرار دهد.

کمی بالاتر در خم رود کارون - فاصله دویمت و پنجاه متری ناو ببر - ناوچه توپدار شاهرخ لنگر انداخته بود. ناوبان یکم شمس الدین صفوی که فرماندهی این ناوچه را بر عهده داشت، از صدای انفجاری که از دور می آمد بیدار شد و از دریچه کشتی به بیرون نگرست. شعله هایی را در جنوب



مشاهده کرد. سپس فریاد یکی دیگر از افسران کشتی را شنید که می‌گفت «یک کشتی در آبادان شلیک می‌کند.»<sup>۲</sup>

در این میان ناو یارا از پناه کشتی وارلا خارج شد و نورافکنهای خود را بر ناو ببر متمرکز کرد. در پی صدور فرمان آتش، گلوله دو توپ پیشین ناو که بیش از درجه مجاز رو به پایین تنظیم شده بود، به خطا رفت و رده دوم توپخانه به سرعت آماده شلیک شد و با توپهای چهار اینچی خود ناو ببر را هدف قرار داد. با شروع آتشباری توپهای سه‌اینچی، نه گلوله دیگر نیز شلیک شد.

در عرشه ناو ببر که در حال سوختن بود، خدمه توپخانه بسوی توپهای نو شتافتند. نیروهای مستقر در ناو یارا اقدامات آنها را که به مسلح کردن توپها و هدف‌گیری بر ناو یارا مشغول بودند با نگرانی مشاهده می‌کردند. اما لحظاتی بعد گلوله یکی از توپهای یارا توپخانه ناو ببر را متلاشی کرد. دو نفر از ملوانان ناو ببر بسمت اسکله فرار کردند ولی در میان انفجار گلوله‌های افشان راه بازگشت در پیش گرفتند و اندکی بعد در میان انفجار گلوله‌های توپهای چهار اینچی جان باختند. ناو ببر در حالی که عرشه‌اش درهم شکسته شده بود، از ناحیه زیر خط آبخور نیز صدمه دید و تانیمه در گل و لای کف رودخانه فرو رفت. تنها سیم مهار کشتی مانع از فرو غلتیدن آن گردید.

در این میان در ساحل نیز آذیرهای خطر به صدا درآمد و نیروهای ایرانی دست به کار شدند و از سربازخانه‌ها و تأسیسات آموزشگاه افسری با تفتنگ و مسلسل به دفاع اقدام کردند. ناو یارا با توپ سه‌اینچی خود سربازخانه را هدف قرار داد و صدای آذیر قطع شد.

ناوبان یکم صفوی فرمانده ناوچه شاهرخ به سرعت لباسش را پوشید و به عرشه عقبی ناو شتافت. از دور ناو یارا را دید که وارد رود کارون می‌شود. ناوچه شاهرخ تحت تعمیر قرار داشت و توپ سه‌اینچی‌اش فاقد مهمات بود. افسران ناوچه توپدار سمرغ نیز که در کنار یک اسکله T شکل سیمانی در آن سوی شاهرخ پهلو گرفته بود برای مرخصی به ساحل رفته بودند.

اندکی پایین‌تر در مصب کارون از ناوچه آموزشی آیوی که به نیروی دریایی ایران تعلق داشت، با تفتنگ به ناو یارا شلیک شد. لحظاتی بعد آتش

مسللهای کالیبر ۵۰ باراً بدنه چوبی آیوی را متلاشی کرد. در این میان در خرمشهر، دریادار بایندر از صدای انفجار بیدار شد و یونیفورم سفیدش را پوشید و با برجای گذاشتن همسر انگلیسی و پسر خردسالش به قایق موتوری که در آن نزدیکی لنگر انداخته بود شتافت. قایق بایندر با سرعت بسوی بارانداز کوچکی که بالای دو ناوچه سمرغ و شاهرخ قرار داشت حرکت کرد. نخستین گلوله توپخانه ناو یارا از بالای سرقایق گذشت ولی گلوله دوم، آن را از آب بلند کرده و به کناری پرتاب کرد. قایق در گل نشست. دریادار بایندر خود را به ساحل رساند و بسوی ناوهای مزبور شتافت. از ناوبان یکم صفوی که در اسکله بود پرسید چه شده است؟ صفوی پاسخ داد که: «به ناو بیر حمله کرده‌اند. از آبادان نیز صدای انفجار به گوش می‌رسد.» سپس بایندر از موقعیت صفوی پرسید و وقتی که شنید ناوچه سمرغ تحت تعمیر است چیز دیگری نگفت و ناپدید شد. برای بررسی موقعیت به کرانه شمالی کارون رفت.<sup>۸</sup>

در این میان در هشت کیلومتری شمال خرمشهر نیروی راپیر لحظاتی پس از ساعت ۴ بامداد شعله‌های آتشبارها را از فاصله دور مشاهده کرد. چند دقیقه بعد شعله‌های مشابهی در فاصله‌ای نزدیکتر دیده شد. هوا هنوز تاریک بود و مه صبحگاهی افق را تیره ساخته و تعیین دقیق موقعیت دشوار بود. با توجه به روشنایی شعله توپها چنین به نظر می‌آمد که مسیر را درست رفته بودند. فرمان پیشروی صادر شد و خودروها به حرکت درآمدند. همچنان که روشنایی سپیده‌دم بیشتر شد وسایل نقلیه از ردیف پشت هم خارج شده و بتدریج شکل تهاجمی به خود گرفتند. ۱۲ زره‌پوش سرگرد دبلیو. آ. گیمسون از اسواران سواره‌نظام راهنما از ستون پیش افتاد. ستوان جان هامفریز نیز از دریچه زره‌پوش خود افق را در جستجوی یک نشانه راه زیر نظر داشت. در حالی که هوا روشنتر و مه صبحگاهی برطرف می‌شد، ستونی از دور نمایان شد که دکل مخابرات خرمشهر بود. نیروی راپیر دقیقاً در جهت هدف پیش آمده بود.<sup>۹</sup>

در همین حال در پایگاه دریایی خرمشهر، ناو یارا به دو ناوچه ایرانی که آنسوی کشتی آموزشی آیوی و یک یدک‌کش مسلح لنگر انداخته بودند،

نزدیک شد. در اثر تیراندازی افراد مستقر در عرشه ناو یارا ایرانیان نتوانستند خود را به مسلسل‌های ماکیمی که بر آن شناورها نصب شده بود، نزدیک کنند. گروهی از متصدیان توپخانه ناوچه سیرخ خود را با عجله به توپ جلو رساندند و آن را به سمت یارا هدف گرفتند، ولی همگی به تیر مسلسل یارا از پای درآمدند.<sup>۱۰</sup>

ناو یارا کنار شاهرخ پهلو گرفت و افراد بوسیله طناب چنگک‌دار آن دو ناو را به یکدیگر متصل ساختند. دو افسر نیروی دریایی استرالیا در رأس گروهی از افراد به شاهرخ یورش آوردند. موتور شاهرخ روشن شد و کشتی به لرزه درآمد. ناویان یکم صفوی در حالی که از نردبان بالا می‌آمد با چند استرالیایی روبرو شد که کلاه‌های بره‌سیاه بر سر داشتند. یکی از آنها یک جفت تپانچه در دست داشت و مستقیماً به صفوی شلیک کرد. گلوله به کلاه صفوی اصابت کرد. صفوی با سرعت راه بازگشت در پیش گرفت و دستور داد که موتور کشتی خاموش شود. لحظاتی بعد لوله اسلحه را بر پشت خودش احساس کرد و فرمان «دستها بالا» را شنید.<sup>۱۱</sup>

فرمان را اجرا کرد و برگشت. از او پرسیدند که آیا ناخدای این کشتی است؟ هنگامی که صفوی جواب مثبت داد همراه با دو نفر از دیگر افسران ایرانی به عرشه یارا برده شد. هنگام ورود به عرشه ملوانان استرالیایی احترامات نظامی را به عمل آوردند. سپس به مهمانسرای افسران برده شدند و قهوه تعارفشان کردند. در آنجا صفوی اسیر جنگی دیگری را نیز دید، یکی از مهندسين ایتالیایی که از فرط تشویش و نگرانی بدون کمک دیگران نمی‌توانست بایستد.

در حالی که افراد یارا ناوچه شاهرخ را در اختیار می‌گرفتند، یدک‌کش اینوستیگیتور نیز سراغ یدک‌کش مسلح ایرانی که بین شاهرخ و آیوی لنگر انداخته بود، رفت. خدمه ایرانی یدک‌کش در اطراف آن سنگر گرفته بودند و با تفنگ بر یدک‌کش انگلیسی آتش گشوده و ناخدای آن را از ناحیه شانه مجروح کردند.

هنگامی که افراد یدک‌کش اینوستیگیتور با مسلسل‌های برن بر یدک‌کش ایرانی آتش گشودند، گروهی مرکب از چهار سرباز به فرماندهی ستوان

نیلاکانتا کریشان، منتظر بودند که به محض پهلو گرفتن اینوسیتیور در کنار یدک کش ایرانی، وارد آن شوند. کریشان به داخل شناور ایرانی جهید ولی جریان آب میان آن دو شناور فاصله افکند و باقی افراد نتوانستند به او ملحق شوند. وی خود را به تنهایی با سه سرباز مسلح ایرانی روبرو دید. یکی از آنها تفنگش را بر او نشانه گرفت، ولی کریشان وی را با تپانچه کشت و سرباز دیگر را نیز مجروح ساخت و سومی نیز تسلیم شد. در حالی که از سوی دیگر نیروهای ایرانی هدف قرار گرفته بود، به جستجوی پناهگاه مطمئن تری برآمد. در این میان اینوسیتیور از نو پهلو گرفت و باقی افراد کریشان نیز سوار یدک کش ایرانی شدند. ایرانیان در چند گروه به بخشهای داخلی یدک کش عقب‌نشینی کردند. سربازان هندی دریچه یکی از محفظه‌ها را بستند و یک گروه از ایرانیان را به دام انداختند ولی هنوز تعداد دیگری از ایرانیان مشغول تیراندازی بودند.

در این میان، ستوان کریشان به سرعت سایر درها و دریچه‌ها را که ایرانیان از آنها تیراندازی می‌کردند، بست. سپس با مشعلی به بازرسی یکی از محفظه‌های بدون در پرداخت که ظاهراً خالی بود. در حالی که قصد بازگشت داشت، جنب و جوشی توجهش را جلب کرد؛ سه سرباز ایرانی بودند که به محض دیدن او اسلحه‌شان را بر زمین انداختند.

اندکی بعد نیروهای دیگری به افراد کریشان پیوستند و دسته‌جمعی به قسمتهای بالای عرشه هجوم آوردند. پس از مدتی زد و خورد هشت ایرانی دیگر را به اسارت گرفتند. هنگامی که کریشان به انبار جلو رسید، فریاد زد که «یک بمب در دست دارم و اگر بالا نیاید همه را خواهم کشت.»<sup>۱۲</sup> ایرانیانی که در آنجا مخفی شده بودند، اسلحه خود را بر زمین انداخته تسلیم شدند. اینک فقط پل فرماندهی باقی مانده بود که هنوز پاکسازی نشده بود. گزارش شده بود که یک افسر ایرانی در اطرافش دیده شده است. کریشان و یکی از افرادش با احتیاط وارد آن قسمت شدند. ناوبان یکم هریچی تپانچه به دست در کابین خود کمین کرده بود. کریشان در تاریکی بدون آن که متوجه شود از برابر کابین وی عبور کرد. هریچی تپانچه را به سوی او نشانه رفت، ولی سرباز همراه کریشان متوجه شد و هشدار داد. کریشان چرخید و

هر دو با هم بر هریسچی شلیک کردند. تیر تپانچه هریسچی به خطا رفت ولی گلوله تپانچه کریشان به گردن ابراهیم هریسچی اصابت کرد و زخم مهلکی بر وی وارد آورد.

اکنون ساعت ۴/۵۹ بامداد بود و اوضاع موقتاً آرام به نظر می‌رسید. هرینگتن در عرشه ناو یارا تصمیم گرفت تا فرا رسیدن ناو فالموث، پیاده شدن واحد بلوچ را به تعویق افکند. ناو فالموث در ساعت ۵/۳۰ بامداد به دهانه کارون وارد شد و هنگامی که کنار کشتی آموزشی آیوی رسید، با مسلسل‌های کالیبر ۵۰ خود بر آن آتش گشود و مقاومت افراد آن را بالأخره درهم شکست. در حالی که فالموث واحدهای بلوچ خود را از طریق آیوی پیاده می‌کرد، واحدهای بلوچ مستقر در ناو یارا نیز از طریق ناوچه‌های ایرانی پیاده شدند.

جوخه ۱۵ گروهان (ث) بلوچ محل پیاده شدن افراد را تأمین کرد و جوخه ۱۴ در سمت راست و جوخه ۱۳ در سمت چپ ساحل به پیشروی پرداختند. ستوان دوم جیمز وکز که فرماندهی این گروهان را بر عهده داشت به یکی از سنگرهای نیروهای ایرانی که منطقه ساحلی را تحت پوشش داشت، حمله برد و آن را منهدم ساخت. در حالی که گروهان بسوی سربازخانه در حال پیشروی بود، جوخه ۱۴ از چند جهت زیر آتش قرار گرفت و یکی از سربازان مجروح شد. ستوان وکز، به رغم آتش سنگین نیروهای ایرانی سعی کرد آنقدر پیشروی کند که بتواند از نارنجک استفاده کند. ولی زخم مهلکی برداشت و تا دقایقی بعد که جان در بدن داشت به افرادش فرمان پیشروی می‌داد.

نیروهای بلوچ پس از دستیابی بر تأسیسات ساحلی واحدهایی را برای پاکسازی منطقه اطراف تا شعاع ۷۰۰ متری گسیل داشتند. افراد جوخه ۱۵ به کندوکاو ساختمانهای اصلی که پیش رویشان قرار داشت پرداختند و ۳۰ تن از پرسنل نیروی دریایی ایران را دستگیر ساختند، که به ناو یارا منتقل شدند. جوخه ۱۳ نیز سایر ساختمانها را بازرسی کرد و در زد و خوردهایی که پیش آمد تلفاتی بر ایرانیان وارد ساخت. در گاراژ پایگاه ۳۰ خودرو و ۲۰۰ تفنگ و ۴ مسلسل به دست آنها افتاد.

در حالی که این زد و خوردها ادامه داشت، دریادار بایندر به محل اقامت خود مراجعت کرد و با اتوموبیلی که در انتظارش بود بسوی پاسگاه پل نو - بر سر راه بصره - حرکت کرد. بایندر به سروان عبدی فرمانده گردان پل نو دستور داد افرادی را به دو بخش تقسیم کند. یک بخش وظیفه دفاع از حومه خرمشهر را بر عهده گیرد و بخش دیگر بسوی حَقار، انبار اصلی مهمات حرکت کند و در اطرافش موضع دفاعی اتخاذ کنند. سپس بایندر همراه با سروان مکری نژاد فرمانده آتشبار لشکر ششم به سوی ایستگاه بی سیم رفت تا وضعیت را به تهران گزارش کند.<sup>۱۳</sup>

در این میان، زره پوشها و خودروهایی که نیروی راپیر را حمل می کردند نیز از سمت شمال به ایستگاه بی سیم نزدیک می شدند. اندکی پیش از ۶ بامداد نیروهای ایرانی از نخلستانهای واقع در سمت راست نیروهای انگلیسی با تفنگ و مسلسل به تیراندازی پرداختند. یک خندق ضد تانک به عرض و عمق دو متر بین نیروهای ایرانی و هندی قرار داشت. خندق مزبور از شط العرب تا ۷۵۰ متری ایستگاه بی سیم امتداد داشت.<sup>۱۴</sup>

افراد نیروی مهراتی در زیر آتش نیروهای ایرانی که ظاهراً از آن سوی خندق شلیک می شد، میخکوب شدند. در حالی که واحدهای توپخانه و خمپاره انداز آماده کارزار می شدند، زره پوشهای واحد راهنما نیز با مسلسلهای خود بر مدافعان ایرانی هجوم آوردند. مهراتیها که در جستجوی جان پناهی بهتر به خندق ضد تانک سرازیر شدند، خود را با تعدادی از افراد ایرانی روبرو یافتند. جنگ تن به تنی با سرنیزه و مسلسل دستی آغاز شد و بالأخره نیروهای هندی به پاکسازی خندق و اسارت هشت سرباز ایرانی موفق شدند. دیگر سربازهای ایرانی نیز که در سنگرهای آنسوی خندق موضع گرفته بودند یا فرار کرده و یا در پشت خط حمله انگلیسیها بر جای ماندند.

سپس نیروهای مهراتی بسوی ایستگاه بی سیم که در فاصله یک کیلومتری آنجا قرار داشت و مقاومتی نیز از آن ملاحظه نشده بود، پیشروی کردند. سربازان هندی با فرض آن که ایستگاه نیروی مدافعی ندارد، با احتیاط به دیوار گلی و دروازه محوطه آن نزدیک شدند. یک درجه دار با پرچم سفید به ایستگاه اعزام شد تا با افراد مستقر در آنجا وارد مذاکره شود. به محض آن که

درجه‌دار مزبور وارد محوطه شد، نیروهای ایرانی بر او آتش گشودند و کشته شد. افراد نیروی مهراتی که از این ماجرا به خشم آمده بودند، تحت حمایت آتش مسلسل زره‌پوشها به ایستگاه حمله کردند و هر که را در آنجا بود به قتل رساندند.

ستوان هامفریز در حالی که از زره‌پوش خود این صحنه را نظاره می‌کرد، از یکی دیگر از زره‌پوشها یک پیام رادیویی دریافت داشت مقرر بر آن که یک خودرو ستاد که پرچم کوچکی نیز در جلویش در اهتزاز بود، با سرعت محوطه ایستگاه را ترک می‌کند. هامفریز دستور داد که با مسلسل رگباری به علامت هشدار جلوی خودرو شلیک شود. اتوموبیل مزبور به این هشدار توجهی نکرد و به راه خود ادامه داد. یک رگبار دیگر مسلسل، خودرو را از حرکت بازداشت. راننده به کناری گریخت و دریادار بایندر و سروان مکری‌نژاد از سمت راست آن پیاده شدند. یک زره‌پوش هر دوی آنها را به رگبار مسلسل بست. مکری‌نژاد فوراً کشته شد. بایندر نیز پس از آن که به درون خودرو برده شد، درگذشت. لحظاتی بعد ستوان هامفریز سررسید و هنگامی که قربانی این عملیات را شناخت، شگفت‌زده شد.<sup>۵</sup>

اندکی آن سوی‌تر، در غرب دکل بی‌سیم واحدهای گورخا که تحت فرماندهی سرهنگ دوم اوزموند لاوت قرار داشتند در ساعت ۶/۴۵ بامداد یک پاسگاه انتظامی نیروهای ایرانی را در حوالی مندوان، که به تازگی تخلیه شده بود اشنال کردند. سپس واحدهای زیر فرمان لاوت سوار بر خودروهای خود با سرعت ۵۰ کیلومتر در ساعت، خط دفاعی اصلی نیروهای ایرانی را در مندوان مورد حمله قرار دادند. در حالی که آفتاب پشت سر نیروهای انگلیسی بود، ایرانیان تصور کردند که با حمله تانک روبرو می‌باشند و پس از شلیک چند تیر پراکنده اسلحه و یونیفورمهای خود را بر زمین ریخته مستقیماً به سوی نیروهای مهراتی گریختند. صدها سرباز ایرانی به اسارت گرفته شدند.<sup>۶</sup>

خودروهای نیروی تحت فرمان سرهنگ دوم لاوت پس از مدتی پیشروی، با اراضی شیارخورده‌ای روبرو شدند که ظاهراً برای غرس نهالهای خرما آماده شده بود و از حرکت باز ایستادند. افراد پیاده شدند و برای اخذ

تماس با سایر واحدها شروع به پیشروی کردند. سروان گدس فرمانده گروهان (الف) که در آغاز سعی داشت از هر گرت به گرت دیگر بجهد، بزودی خسته شد و مانند سایرین به راه پیمائی پرداخت.

از سوی دیگر، سایر واحدهای نیروی تفنگداران گورخا نیز که تحت فرماندهی سرهنگ دوم چارلز گری قرار داشتند در جاده اصلی خرمشهر پیشروی می کردند. گردان سرهنگ گری اندکی پیش از ساعت ۶ بامداد به حوالی پل نو رسید. نیروهای ایرانی با توپخانه بر آنها آتش گشودند. در همان مراحل نخست، یکی از سربازان گروهان تحت فرماندهی سروان نوتل فورد کشته شد. گلوله دیگری به لوله نفت بصره اصابت کرد و شعله های آتش افق را روشن نمود. شلیک توپخانه پانزده دقیقه ادامه یافت. گورخاها دراز کش شدند. حرارت ناشی از آتش سوزی لوله نفت کاملاً محسوس بود.

دقایقی بعد آتش توپخانه متوقف شد و یک ایرانی که پرچم سفیدی حمل می کرد به واحد تحت فرماندهی سرهنگ گری نزدیک شد. یک سروان ایرانی گروهان تحت فرمایش را که مرکب از ۱۵۰ سرباز بود، تسلیم کرد. واحدهای گورخا در ساعت ۸/۱۵ بامداد در پل نو به یکدیگر پیوستند و نیروهای مهراتی و سواره نظام راهنما در حدود ساعت ۷/۳۰ بامداد وارد خرمشهر شدند.

در این میان هواپیماهای نیروی هوایی بریتانیا نیز برای بمباران فرودگاه اهواز سر رسیدند. هواپیماهای هریکن اسکادران ۲۶۱ در ساعت ۵/۴۲ بامداد از ارتفاع دوهزار متری وارد کار شده و یک تن و نیم بمب بر محوطه فرودگاه و آشیانه ها فرو ریختند که تأثیر چندانی بر جای نگذاشت. سرهنگ هدایت گیلان شاه که غافلگیر شده بود فوراً دستور داد که هواپیماهای ایرانی برای مقابله با نیروهای انگلیسی به پرواز در آیند. خلبانان ایرانی بسوی هواپیماهای دوباله خویش شتافتند ولی همچنان که مشغول گرم کردن موتور هواپیماها بودند شکاریهای انگلیسی در ارتفاع کم فرار شدند و با مسلسل هر سه هواپیما را از کار انداختند.<sup>۱۷</sup>

چند دقیقه بعد شش فروند هواپیمای بلنهایم از اسکادران ۸۴ پدیدار شده از ارتفاع ۶۰۰ متری حدود یک تن بمب بر فرودگاه ریختند. این بار دو آشیانه



هواپیما منهدم شد و پنج هواپیما از میان رفت و به دو هواپیمای دیگر نیز آسیب رسید. در حوالی خط آهن نیز قطعات چند هواپیمای توماهاوک P-40 امریکایی نیز بلااستفاده به صورت بسته‌بندی شده در کناری افتاده بود. فقط یکی از این هواپیماها به وسیله یکی از تکنیسینهای امریکایی سوار شده بود، که او نیز در این میان بر آن سوار شد و بسوی عراق پرواز کرد.<sup>۱۸</sup>

ساعتی بعد در ۸ بامداد شش فروند هواپیمای باری والتیا نیز به فرودگاه متروک هفتگل نزدیک شدند. ۸۷ نفر از افراد گروهان (ث) هنگ دهم بلوچ سوار بر این هواپیماها بودند. افراد این واحد را اکثراً پاتانها تشکیل می‌دادند که یکی از جنگجویان عشاير مرزهای شمال غربی هند بودند. سروان مایکل فورستر فرمانده واحد مزبور بیش از نوزده سال بود که فرماندهی گروهانی را در حوالی تنگه خیبر بر عهده داشت.<sup>۱۹</sup>

در ساعت ۷ بامداد یک هواپیمای هریکن که این هواپیماها را همراهی می‌کرد بر فراز فرودگاه به پرواز درآمد و پس از مشاهده علامت «آماده فرود» که مقامات شرکت نفت کار گذاشته بودند، مراتب را به هواپیماهای باری اطلاع داد. خلبانهای انگلیسی از وضعیت فرودگاه تقریباً هیچ اطلاعی در دست نداشتند. هواپیماهای والتیا به دو گروه سه فروندی تقسیم شدند و گروه اول بدون دردسر فرود آمد و به سمت راست فرودگاه پیچید. جوخه‌های ۱۵ و ۱۲ نیروی بلوچ به سرعت از هواپیماها پیاده شده در اطراف فرودگاه متفرق شدند. گروه دوم هواپیماها نیز بر زمین نشست ولی هواپیماهای سمت راست و میانی بیش از حد جلو رفته در اثر برخورد با یک نهر واژگون شدند. اگرچه آن دو هواپیما دچار خسارت فراوان شدند ولی هیچیک از سرنشینان آنها آسیب ندیدند. افراد جوخه ۱۱ نیز با چند خراش جزئی از هواپیماهای گروه دوم پیاده شدند. چهار هواپیمایی که خسارت ندیده بودند، دور زدند و ده دقیقه بعد به پرواز درآمدند.

سروان فورستر منطقه را در جستجوی مقامات شرکت نفت و وسایل نقلیه‌ای که قرار بود برای انتقال افرادش به هفتگل و مسجد سلیمان آماده باشد، جستجو کرد. هنگامی که بسوی محل استقرار افراد جوخه ۱۵ می‌رفت، پنج پاسبان ایرانی را دید که نزدیک می‌شوند. هنگامی که به فاصله چندمتری

رسیدند به فرمانده آنها دستور داد که تپانچه خود را تسلیم کند. افسر ایرانی ناگهان تپانچه خود را کشید و پنج بار به فورستر شلیک کرد. گماشته فورستر نیز با مسلسل خود آتش گشود و افسر مزبور و یکی از پاسبانها را هدف قرار داد.

فورستر با آن که شدیداً جا خورده بود، ولی جراحی بر نداشت. هنگامی که تپانچه افسر ایرانی را بررسی کرد، دید که هر پنج فشنگ آن خراب بوده است. افسر مزبور در حال احتضار بود و التماس می کرد که با شلیک گلوله‌ای به سرش او را خلاص کنند. افراد فورستر فوراً پاسگاه انتظامی فرودگاه را در محاصره گرفته ایرانیان را خلع سلاح کردند. چندی بعد نیز مدیر محلی شرکت نفت از راه رسید و گزارش داد که برای انتقال افراد به مسجد سلیمان، وسیله‌ای در اختیار ندارد. وی در عین حال اظهار داشت که از مسجد سلیمان گزارش کرده‌اند که اوضاع عادی است و احتیاجی به انتقال اتباع انگلیسی نمی‌باشد. فورستر که چاره دیگری نداشت از او خواست که تمام اتباع انگلیسی و هندی هفتگل را در فرودگاه گرد آورد و به نیروهای خود دستور داد یک خط دفاعی ایجاد کنند.

در این میان در صحنه عملیاتی آبادان نیز نیروی تفنگداران کومائون در حوالی ظهر آماده شدند که برای پیشروی به سوی پل بهمشر حرکت کنند.

یک آتشبار توپخانه سنگین ۴۵ میلیمتری نیز که برای پشتیبانی از عملیات پیاده‌نظام وارد صحنه شده بود، اطراف پل را زیر آتش گرفت. در عرض چند دقیقه دود غلیظی از دور دیده شد. نخست تصور کردند که یکی از لوله‌های نفت مورد اصابت قرار گرفته است ولی بعداً معلوم شد که یک کامیون مهمات منفجر شده است.<sup>۲۰</sup>

در ساعت ۱۲/۴۰ نیروهای کومائون در آن صحرای هموار دست به پیشروی زدند. گروهانهای (ث) و (د) سوار بر کامیون بودند. برخی از واحدهای عقب‌دار ایرانی آتش گشودند ولی مقاومت آنها سریعاً درهم شکسته شد و باقیمانده آنها نیز به آن سوی رود گریختند. گروهان (الف) از نیروی تفنگداران کومائون نیز همراه با یک دسته از آتشبار توپخانه سنگین

برای پاکسازی پاسگاه پلیس حرکت کرد. نیروهای ایرانی مستقر در پاسگاه مزبور با سرسختی به دفاع برخاستند و یکی از افراد کومائون را کشته دیگری را مجروح کردند. توپخانه نیروهای انگلیسی از فاصله ۹۰ متری پاسگاه را زیر آتش گرفت و تنها در حوالی ساعت ۶ بعد از ظهر بود که مقاومت ایرانیان درهم شکست.

گروهان (ب) از نیروی گورخا و گروهان نهم از نیروی مهندسی صحرائی نیز در اواسط صبح همان روز برای شناسایی اطراف محل عبور کشتیها به روستای مارد، واقع در دوازده کیلومتری شمال آبادان در کرانه غربی رود کارون رسیدند. حوالی ظهر بود که پاره‌ای از نیروهای ایرانی آبادان را دیدند که با کامیون و سایر وسایل نقلیه در آنسوی رود بسمت شمال عقب‌نشینی می‌کردند. نیروهای انگلیسی نتوانستند به تعقیب آنها اقدام کنند. در این بین در ۴۰ کیلومتری شمال مارد، در اطراف پاسگاه قصرشیخ نبرد دیگری در جریان بود.

ناوبان یکم دهتازیانی افسر نیروی دریائی ایران بامداد آن روز همراه با همسر و دو فرزندش و دو مستخدم اهواز را به مقصد پایگاه دریایی خرمشهر - محل جدید خدمتش - ترک گفت. در ساعت ۴/۳۰ بامداد به حدود ۵۰ کیلومتری خرمشهر رسیده بود که صدای آتشبار توپخانه را از دور شنید و دریافت که انگلیسیها به خرمشهر هجوم آورده‌اند. بنابراین در قلعه قصرشیخ که یک پاسگاه انتظامی بود پناه گرفت.<sup>۲۱</sup>

پاسگاه قصرشیخ قلعه‌ای بود با دیوارهای بلند گاه‌گلی که بیشتر به یکی از دژهای لژیون خارجی فرانسه شباهت داشت. در سنگرها و استحکاماتی که در اطراف قلعه احداث شده و تقریباً از نظر پنهان بود نیز تعدادی از واحدهای زبده هنگ پیاده پهلوی موضع گرفته بودند. افراد این هنگ کلاهخودهای فلزی و یونیفورمهای صحرائی خردلی‌رنگ در بر داشتند و به آخرین تسلیحات ساخت چکسلواکی مجهز بودند. افسران نیروی مزبور با گشاده‌رویی ناوبان دهتازیانی و خانواده‌اش را پناه دادند.

در این میان در فاصله ۴۰ کیلومتری جنوب غربی قصرشیخ تیپ بیست و پنجم هندی از مرز گذشته بود و از راه میان‌بر مستقیماً به سوی قصرشیخ

پیشروی می کرد. یک «گروه متحرک» مرکب از گروهان ۱۳ نیزه‌دار، و یک آتشبار ضد تانک و یک جوخه از نیروهای سیک به عنوان جلو دار ستون اصلی حرکت می کردند. افراد گروهان نیزه‌دار در ساعت ۳/۳۰ بامداد تنومه را ترک گفتند و در ساعت ۵/۲۰ بامداد از مرز ایران گذشتند. ساعتی بعد به چهار خودرو مسلح ایرانی برخوردند که به محض دیدن نیروهای انگلیسی عقب‌نشینی کردند.<sup>۲۲</sup> سی دقیقه پس از عزیمت نیزه‌داران، بخش عمده نیروهای تیپ و در رأس آنان گردان دوم و هنگ یازدهم سیک روانه شد. گروهان (ث) تحت فرماندهی سرگرد کالین مک‌وین نیروی جلو دار ستون را تشکیل می داد. چهار زره‌پوش نیز حفاظت جناحهای ستون را بر عهده داشتند. بخش اصلی قوا نیز در چهار ستون موازی در فاصله ۳۰۰ متری گروه مک‌وین راه می پیمود. یک آتشبار مرکب از توپهای ۱۸ پوندی ضدتانک نیز عقبه ستون را تشکیل می داد.

هنوز پانزده دقیقه از پیشروی نیروهای انگلیسی در خاک ایران نگذشته بود که یک پاسگاه گمرکی به دست افراد واحد سیک افتاد و کسب اطلاع کردند که نیرویی معادل یک گردان در قصر شیخ مستقر می باشد. یک هواپیمای دوباله نیروی هوایی انگلیس پس از یک پرواز اکتشافی بر فراز قصر شیخ طی ارسال پیغامی برای سرتیپ ماونتین نسبت به وجود سنگرهای تدافعی گسترده در جنوب قلعه هشدار داد. سرتیپ ماونتین جهت پیشروی افراد را به نحوی تغییر داد که از جانب غرب به قصر شیخ نزدیک شده و بدین ترتیب استحکامات دفاعی را دور بزنند. افراد از نو به حرکت در آمدند. واحدهای سیک در جلو و گردانهای مهراتی و جات نیز به دنبال آنها. فراز و نشیبهای ماسه‌ای و بوته‌های خار، راه را دشوار ساخته بود.

در ساعت ۸/۳۰ بامداد نیروی جلو دار سرگرد مک‌وین به نهر بزرگی در سه کیلومتری قلعه رسید. در حالی که متوقف شدند تا زره‌پوشها و خودروهای حامل واحد راهیابی مسیری جهت پیشروی بیابند، از طرف قصر شیخ گلوله‌ای شلیک شد. زره‌پوشها و خودروهای مزبور به سرعت راه بازگشت در پیش گرفتند. بر میزان تیراندازی سلاحهای سبک نیروهای ایرانی افزوده شد. مک‌وین به افرادش دستور داد پیاده شوند و در اطراف نهر موضع

بگیرند. سربازان هندی به سرعت پیاده شدند و وسایل نقلیه به جانب ستون اصلی که حدود نیم کیلومتر از نهر فاصله داشت برگشتند.

سرهنگ دوم آرتور فارول فرهانده گردان مک‌وین برای اطلاع از علت توقف قوای جلودار پیش آمد. هنگامی که نیروهای ایرانی از نو دست به تیراندازی زدند، سرهنگ فارول موافقت کرد که یکی از جوخه‌های نیروی مک‌وین در یکی از بلندیهای مجاور نهر مستقر شود.

در این میان سرتیپ ماونتین نیز از راه رسید و در میان بارانی از گلوله در کنار فارول ایستاد. مک‌وین دو نفر از مأمورین مخابرات را همراه برداشت و پیش رفت. سرهنگ فارول نیز به آجودان خود دستور داد ستون اصلی را بدانجا هدایت کند.

افراد گروهان سیزدهم نیزه‌دار در شمال غرب صحنه عملیات بودند. آنها هنگامی که به روستای سعودیه نزدیک شدند صدای تیراندازی شنیدند. زره‌پوشها فوراً در جهت قصر شیخ حرکت کردند. هنگامی که گروهانهای (ب) و (ث) نیروی نیزه‌دار دست به حمله زدند، سرگرد مک‌وین صحنه را زیر نظر داشت. زره‌پوشها اشتباهاً بر مواضع مک‌وین آتش گشودند و هنگامی که وی سعی کرد با پرچم علامت دهد، بر میزان تیراندازی زره‌پوشها افزوده شد.

اسکادران (ث) به سمت راست پیچید و دقایقی بعد در شن و ماسه گیر کرد زره‌پوش فرماندهی در جوار یکی از سنگرهای ایرانیان گیر کرده بود. نیروهای ایرانی زره‌پوشهای مزبور را زیر آتش گرفتند و یکی از فرماندهان و راننده‌اش مجروح شدند. در سمت چپ صحنه عملیات نیز اسکادران (ب) زره‌پوش به علت مقاومت شدید ایرانیان از حرکت باز ایستاد. سپس اسکادران (الف) دستور یافت صحنه را از سمت راست دور بزند و از پشت سر وارد کار شود. توپخانه سنگین ۷۵ میلیمتری نیروهای ایرانی که در شمال قلعه مستقر شده بود، واحدهای ذخیره نیروی نیزه‌دار را زیر آتش گرفت. توپخانه ضد تانک نیروهای انگلیسی نیز مواضع ایرانیان را هدف قرار داد. اسکادران (ب) اندکی به سمت شمال عقب‌نشینی کرد. سپس طی یک حرکت دورانی در جهت غرب و جنوب به پشت قلعه پیچید.

در این میان یک گردان از نیروهای سیک نیز به نهر رسید و در امتداد آن موضع گرفت. سرهنگ فارول نزد سرگرد مک‌وین رفت که روی یکی از بلندیهای اطراف مستقر شده بود. فارول فوراً دستور حمله داد و از مک‌وین خواست که گروهانش را بسمت قلعه هدایت کند. دو ستون تشکیل شد؛ گروهان (ث) به فرماندهی مک‌وین و به دنبال او گروهان (الف) به فرماندهی سروان رابرت پنفولد از سمت راست و گروهان (د) به فرماندهی ستوان جیمز فرانکلین و گروهان (ب) به فرماندهی ستوان دنیس ریمر از سمت چپ، واحدهای خمپاره‌انداز نیز که در خودروها مستقر بودند برای حمایت از نیروی پیاده به کار گرفته شدند. چند دسته مسلسل نیز در خطوط جناحی مستقر شدند.

در ساعت ۹/۳۰ بامداد سرهنگ فارول فرمان پیشروی داد. افراد به پا خاسته در علفزاری که در پیش رویشان بود، پیشروی کردند. ایرانیان فوراً با آتش مسلسل به مقابله پرداختند. سرگرد مک‌وین نخست قوایش را بیش از حد گسترده و آسیب‌پذیر احساس می‌کرد ولی هنگامی که آهویی را در برابرش دید که به آرامی راه خود در پیش گرفته است، ترسش فرو ریخت.

توپخانه سنگین نیروهای ایرانی نیز خودروهای انگلیسی را زیر آتش گرفتند ولی گلوله‌های آنها به هدف اصابت نکرد. سرهنگ فارول از این که توپهای ۲۵ پوندی انگلیسی اینقدر معطل کرده بودند، ناراضی بود. لحظاتی بعد زمین از شدت شلیک توپهای انگلیسی به لرزه درآمد.

توپهای انگلیسی پنج دور بیشتر شلیک نکردند زیرا زره‌پوشهای خودی به قلعه نزدیک شده بودند. اسکادران (ب) نیروی نیزه‌دار از پشت واحدهای سیک گذشته، سپس با یک حرکت دورانی در جهت جنوب بسمت شرق قلعه رفتند تا بدین وسیله آتش نیروهای ایرانی را از افراد پیاده منحرف سازند. ولی نیروهای ایرانی فریب نخورده کماکان واحدهای پیاده انگلیسی را زیر آتش سنگین مسلسل‌های خود گرفتند. البته هدف‌گیری نیروهای ایرانی دقیق نبود و گلوله‌ها بیشتر در اطراف افراد بر زمین می‌نشست.

بتدریج از سرعت پیشروی گروهان (د) کاسته شد، ولی گروهان (ث) همچنان به پیشروی خود ادامه داد. بخش عمده تیراندازی نیروهای ایرانی از

روبرو و جناح چپ واحدهای مک‌وین صورت می‌گرفت. مواضع ایرانیان در پناه علفزار از دید او پنهان بود. وی در حالی که سعی داشت با دوربین سنگر ایرانیان را بیابد، احساس درد و سوزش شدیدی در ناحیه شانه کرد. لحظاتی بعد متوجه شد که زخمش سطحی است و پس از آن که جراحتش را پانسمان کردند به پیشروی ادامه داد.

در این مرحله مک‌وین تصمیم گرفت گروهان خود را بسمت چپ هدایت کرده از پهلو بر مواضع نیروهای ایرانی حمله کند. هنوز فرمان پیشروی را صادر نکرده بود که دید گروهان (د) به سمت همان آشیانه مسلسلی یورش آورده است که افراد او را زیر آتش داشت. همچنان که آتش سربازان ایرانی رو به گروهان (د) معطوف شد، مک‌وین و افرادش دست به پیشروی زدند. در این میان گروهان (الف) نیز که تحت فرماندهی سروان پنفولد قرار داشت، در ساعت ۹/۵۰ بامداد از سمت راست مک‌وین عبور کرد و زیر آتش نیروهای ایرانی قرار گرفت. پنفولد از ناحیه ران مجروح شد.

یکی از امربران گروهان (ث) به فارول اطلاع داد که سرگرد مک‌وین مجروح شده است و ایرانیان از مواضعی که در میان علفزار پنهان است، مانع از پیشروی سربازان شده‌اند. فارول که هنوز نمی‌دانست گروهان (د) دست به حمله زده است، فرمان داد که گروهان (ب) دست به کار شود. در حالی که دو جوخه سمت راست گروهان گرفتار آتش نیروهای ایرانی بودند جوخه ۱۶ از سمت راست پیشروی کرد. ستوان فرانکلین به بالای سنگر رسیده بود که همراه با یکی از سربازهای سیک کشته شد. دیگر سربازان جوخه که از این واقعه به خشم آمده بودند، با سرنیزه و مسلسل و نارنجک بر سنگر ایرانیان هجوم آوردند. یکی از سربازان هندی هفت ایرانی را به ضرب سرنیزه از پا در آورد. طولی نکشید که سنگر مزبور پاکسازی شد. سه سرباز هندی دیگر نیز مجروح شدند. ۳۸ ایرانی کشته و ده نفر نیز اسیر شدند. گروهان (ب) و تعدادی از زره‌پوشها به کمک گروهان (د) شتافته بر یکی دیگر از مواضع نیروهای ایرانی دست یافتند. ۹۰ سرباز ایرانی نیز در اینجا به اسارت درآمدند.

اینک نیروهای مک‌وین بر مواضع ایرانیان تسلط داشتند. در این میان

تعدادی از سربازان ایرانی که در یکی از سنگرها گرد آمده بودند تسلیم یک زره پوش انگلیسی شدند. تعدادی از زره پوشهای نیروی نیزه دار در امتداد سنگرها حرکت می کردند. هنوز از نقطه‌ای واقع در برابر گروهان (ث) نیروهای ایرانی به تیراندازی ادامه می دادند. مک‌وین خواستار تمرکز آتش خمپاره بر مواضع ایرانیان گشت، ولی پیش از آن که خمپاره اندازها دست به کار شوند آتش نیروهای ایرانی رو به سستی نهاد.

هنگامی که مک‌وین به سنگر ایرانیان رسید مشاهده کرد که یکی از درجه داران هندی، سرباز ایرانی بلادفاعی را با سرنیزه به زمین دوخته است. سرباز هندی دیگری نیز بر فراز سنگر ایستاده بود و ایرانیانی را که ته سنگر افتاده بودند تک تک می کشت. مک‌وین سربازانش را به خاطر زیر پا گذاشتن مقررات جنگی تنبیه کرد.

در ساعت ۱۱/۱۵ بامداد تیراندازی ایرانیان قطع شده بود. زره پوشهای انگلیسی دور قلعه می چرخیدند و با مسلسل بدان شلیک می کردند. دستۀ پیشقراول مک وین به یک جوخه از نیروهای همراه زره پوشها پیوسته به قلعه بی دفاع قصر شیخ هجوم آوردند. همچنان که تیراندازی می کردند، گزارش رسید که هنوز افرادی داخل قلعه هستند. یک سرباز هندی نارنجکی را درون یکی از ساختمانهای بیرون قلعه پرتاب کرد.

چند نفر از درون دود و آتش ساختمان بیرون ریختند، که فوراً به دست سربازان هندی به رگبار بسته شدند. ناوبان یکم دهتازیانی نیز یکی از این عده بود. در حالی که مجروح بر زمین افتاده بود، سرباز هندی دیگری سرنیزه اش را در پشت او فرو کرد، ولی به نحو معجزه آسایی، جراحت مهلکی بر نداشت. یک افسر هیجان زده هندی نیز همسر او را از درون ساختمان بیرون کشیده بود و فریاد می زد که از خونس نخواید گذشت. مک‌وین که از این صحنه به تنگ آمده بود، سیلی محکمی به صورت هندی مزبور نواخت و همسر ناوبان دهتازیانی را از دستش نجات داد.

مک‌وین سپس اوضاع را منظم ساخت و به افرادش دستور داد که ایرانیان مجروح را به سایه ببرند و تا رسیدن طیب، به آنها آب بدهند. سپس دهتازیانی و همسرش را به اتوموبیل خود برد و یک فلاسک چای بدانها



تعارف کرد. در این میان یک سروان ایرانی که چکمه‌های براق و کلاهخودی به سبک کلاه افسران ارتش آلمان بر سر داشت از قلعه خارج شد و پاسگاه را به سروان رابرت هندرسون - آجودان گردان - تسلیم کرد. شش افسر و ۳۰۰ سرباز ایرانی به اسارت درآمدند. ایرانیان در این نبرد ۶۰ نفر تلفات داده بودند. گزارش شد که تنی چند از افسران ایرانی نیز در همان مراحل نخست نبرد به اهواز گریخته‌اند. در این نبرد که راه اهواز را گشود انگلیسیها دو کشته و ۲۰ مجروح دادند.

در این میان صبح همان روز در فاصله ۵۰۰ کیلومتری شمال غرب قصرشیرین، لشکر دهم هندی که تحت فرماندهی ژنرال اسلیم قرار داشت، پیشروی خود را در جهت بخشهای مرکزی ایران آغاز کرده بود در طول شب نیرویی مرکب از دو ستون برای پیشروی بسوی تنگه پاتاق و دره گیلان غرب، در خارج از خانقین مستقر شده بودند.<sup>۲۳</sup>

گردان دوم [هنگک دوم هندی] و نیروی هفتم تفنگدار گورخا نیز اندکی پیش از طلوع آفتاب در شهر مرزی نفت‌خانه، در جنوب خانقین تمرکز یافتند. نیروی مزبور دقایقی پیش از ساعت ۴ بامداد از مرز گذشت و پس از نیم ساعت به حوزه نفتی نفت‌شاه رسید. گورخاها پیش از آن که محدود واحدهای ایرانی فرصت واکنش یابند، دست به کار شدند و پس از زد و خوردی مختصر که به مجروح شدن چند سرباز ایرانی منجر شد، آن منطقه را به دست گرفتند.

حدود ۴۰ کیلومتر بالاتر از نفت‌شاه، گروهان (ب) نیروی تفنگداران گورخا به فرماندهی سروان جرج نایتینگل نیز در حوالی گمرک خسروی مستقر بود. آنها نخست سیم تلفن خسروی به قصرشیرین را قطع کرده، سپس تأسیسات گمرکی و پاسگاه خسروی را تصرف کردند. ۲۰ نفر از مقامات نظامی و گمرکی نیز که خواب بودند، به اسارت انگلیسیها درآمدند. نایتینگل یکی از افسران ایرانی را نگهداشت و باقی اسرا را آزاد کرد و بسوی قصر شیرین شتافت.

اندکی بعد دیگر واحدهای گورخا نیز در ساعت ۵/۱۵ بامداد از مرز گذشتند و راهی قصرشیرین شدند. در خلال ساعات شب گروهی از تانکهای

سبک هنگ هوسار از طریق گذرگاههای صعب‌العبور غرب قصر شیرین دست به پیشروی زده بودند و در ساعت شروع حمله یعنی در ۴/۱۵ بامداد، در امتداد جاده‌هایی که از شهر بسمت شمال غربی و شمال و شرق منتهی می‌شد، مستقر بودند. نیروهای ایرانی با سلاحهای انفرادی بر آنها آتش گشوده و به تعدادی از خودروهای تدارکاتی آسیب رسانده بودند.

در همان لحظه، گماشته‌ای سرلشکر مقدم، فرمانده لشکر غرب را از خواب بیدار کرد. سرهنگ طباطبائی فرمانده هنگ سی و نهم که در قصر شیرین مستقر بود، تلفن کرده بود که هجوم نیروهای انگلیسی را گزارش دهد. سرلشکر مقدم به سرعت لباس پوشید و اعضاء ستادش را فراخواند. وی می‌دانست که انگلیسیها سعی خواهند کرد از طریق پاتاق که لشکر دوازدهم به فرماندهی سرتیپ پوریا حفاظت آن را بر عهده داشت، دست به پیشروی بزنند. علاوه بر آن بر این نکته نیز واقف بود که انگلیسیها سعی خواهند کرد از طریق گیلان غرب نیز دست به پیشروی زده و در واقع گردنه پاتاق را دور بزنند. بنابراین قبلاً یک هنگ کامل پیاده را که از پشتیبانی توپخانه صحرائی و توپهای ضد تانک برخوردار بود، در ارتفاعات شرق گیلان غرب مستقر ساخته بود. اندکی پیش از ساعت ۵ بامداد سرلشکر مقدم و افسران ستادش کرمانشاه را به مقصد واحدهای مستقر در گیلان غرب ترک گفتند.<sup>۲۴</sup>

خودروهای حامل افراد سروان نایتینگل در ساعت ۵/۵۵ بامداد در حالی که قصد داشتند وارد قصر شیرین شوند، با آتش سنگین نیروهای ایرانی روبرو شدند. یکی از گورخاها مجروح شد. گروهان (ب) حالت رزمی به خود گرفت و برای تصرف ارتفاعات مشرف بر جاده اقدام کرد. دیگر واحدهای گردان نیز فرار شدند و در اطراف جاده مستقر شدند. در ساعت ۷/۳۰ بامداد، نیرویی معادل دو گروهان دست به حمله زد و پس از عقب‌راندن نیروهای ایرانی بلندیهای مشرف بر جاده را در دست گرفت و قصر شیرین را محاصره کرد.

اندکی پیش از ساعت ۸ بامداد در حالی که تانکهای نیروی هوسار از آن سوی شهر پیشروی می‌کردند، گروهانهای (الف) و (ث) گورخا بسوی قصر شیرین به راه افتادند. نیروهای ایرانی هراسان شده بسمت ارتفاعات غربی

شهر گریختند. گورخاها هنگامی که وارد شهر شدند، برخلاف انتظار با استقبال پرشور مردم روبرو گردیدند. دو ساعت بعد در ۱۱/۳۰ بامداد دستور یافتند به سمت پاتاق پیشروی نمایند.

در این میان در نفت‌شاه نیز نیروی گورخا، واحد کوچکی را برای محافظت از تأسیسات نفت بر جای گذاشت و در ساعت ۱۰/۳۰ بامداد برای الحاق به ستون اول راهی شمال شد. در ۲۰ کیلومتری شمال نفت‌شاه، نیروهای انگلیسی بدون روبرو شدن با مقاومت از روستای چشمه‌سرخ عبور کردند. معدود نیروهای ایرانی که در آنجا مستقر بودند به محض فرار رسیدن انگلیسیها به ارتفاعات اطراف گریخته بودند. گورخاها پس از یک توقف کوتاه در ساعت ۱/۱۵ بعد از ظهر پیشروی خود را بسوی شمال از سر گرفتند.

در این میان ستون دیگر نیروهای انگلیسی نیز از خسروی گذشته راهی گیلان غرب بود. قوای این ستون مرکب بود از سربازان واریکشایر، یک اسکادران از نیروی هوسار (مرکب از ۱۲ تانک و نفربر) و یک آتشبار از هنگ پانزدهم صحرائی و یک گروهان مهندسی. خط مرزی نیز همانند خاک عراق، صحرای برهوتی بیش نبود. ولی پس از چند کیلومتر پیشروی در جهت شرق، رفته‌رفته به دامنه کوههای زاگرس نزدیک شدند و خصوصیات جغرافیایی منطقه کاملاً دگرگون شد. ارتفاعات سبز و پردرخت بودند و رودها و نهرهای آب از میان دره‌ها می‌گذشت. جاده در حوالی گیلان غرب بسمت جنوب غربی می‌پیچید. گروهی از ایرانیان در اطراف به کشت و زرع مشغول بودند و پاره‌ای از آنها به کنار جاده آمده تماشا می‌کردند.

حدود ساعت ۱۲/۱۵ بعد از ظهر انگلیسیها از وسط روستای متروک گیلان غرب عبور کردند. همچنان که به کوه واژلان نزدیک می‌شدند، ارتفاعات و بلندیهای اطراف جاده شیب تندتری به خود می‌گرفت. اندکی پس از گیلان غرب، تانکها و نفربرهای ستون هدف آتش مسلسل و توپهای ضد تانک ارتش ایران قرار گرفتند که به خوبی در پستی و بلندیهای اطراف استار شده بودند. نفربرها برای یافتن جان‌پناه از جاده خارج شدند. در حالی که یکی از آنها دور زد که در گوشه‌ای پنهان شود، سرگروهانی که در آن بود بیرون افتاد و پایش زیر زنجیر زره‌پوش رفت. خودروهایی که افراد نیروی

واریکشایر را حمل می کردند، ناگهان خود را زیر آتش توپ و مسلسل نیروهای ایرانی یافته از حرکت باز ایستادند. نیروهای انگلیسی تلفاتی بر جای گذاشتند. یکی از بی سیم چپی ها که وحشت زده می نمود پیام داد: «اوضاع دارد داغ می شود! رفتم که زیر خودرو پناه بگیرم! تمام!» جواب رسید که «زیر خودرو هستم! تمام!»<sup>۲۵</sup> در حالی که آتشبار ۱۸ پوندی برای شلیک آماده می شد، نیروی هوسار عقب نشست. تانکهای انگلیسی دست به پیشروی زدند. موضع یکی از توپهای ضد تانک ایران شناسایی و منهدم شد. ولی دیگر مواضع توپخانه با مهارت استار شده بود و قابل انهدام نبود. آتش شدید نیروهای ایران، مهاجمین را به عقب راند. سربازان ایرانی به رغم آتش شدید توپهای انگلیسی، به عبث سعی داشتند با غلتاندن تخته سنگهای بزرگ به دره، راه را محدود کنند. انگلیسیها پس از دو تلاش ناموفق دیگر، به علت تاریک شدن هوا تصمیم گرفتند عقب نشینی کنند و منتظر فرارسیدن نیروی تقویتی گردند.

در حالی که نیروهای انگلیسی در مناطق جنوبی و غربی ایران پیش می آمدند، متحدین شوروی آنها نیز از سرحدات شمال غربی کشور هجوم آوردند. هزاران سرباز و تانک و خودرو شوروی از مرزهای ایران سرازیر شدند.

## فصل هشتم

# زره‌پوشهای شوروی از مرز عبور کرده‌اند

در سپیده‌دم روز ۲۵ اوت ۱۹۲۱ [سوم شهریور ۱۳۲۰] حسین داشی، مرزبان ایرانی در پاسگاه مرزی خود در قریهٔ پلدشت در ساحل رود ارس، در فاصلهٔ چند کیلومتری نخجوان مشغول نگهداری بود. اندکی پس از ساعت ۴ بامداد در حالی که بسوی تپهٔ کوچکی راه می‌پیموده، صداهائی شنید و سربازان شوروی را در اونیفورمهای پشمی سبز با کلاهخودهای آهنین و تفنگ و مسلسل دستی تشخیص داد که داشتند نزدیک می‌شدند. داشی تفنگش را قراول رفت و شروع به تیراندازی کرد تا اینکه آخرین فشنگ از تعداد معدودی که در اختیار داشت به پایان رسید. در این هنگام سربازان شوروی نزدیکتر شدند و با آتش مسلسل او را به قتل رساندند.<sup>۱</sup>

نیروهای شوروی که احتمالاً به اندازهٔ یک هنگ بودند و در پیشاپیش آنان تانکهای سبک ت-۲۶ راه می‌گشودند، پس از آن که پاسگاه مرزی پلدشت را تصرف کردند بسرعت بسوی غرب و شهر ماکو که در منتهالیه شمال غربی ایران قرار دارد، به پیشروی پرداختند. ماکو در نوار خاکی باریکی میان مرز شوروی و ترکیه قرار گرفته است و دروازهٔ تاریخی آسیا بشمار می‌رود و اهمیت استراتژیکی آن بمراتب بیش از جمعیت ده‌هزار نفری آن می‌باشد.<sup>۲</sup>

در این شهر هنگام ۱۷ پیاده ایران مستقر بود که سربازانش که برای بیدارباش ساعت ۴ صبح از جا برخاسته بودند صدای زنجیر تانکها و غرش هواپیماها را شنیدند. یک دسته هواپیمای بمبافکن شوروی از فراز گردنه باریک رودخانه زنگمار گذشت و تعدادی بمب بر روی شهر فروریخت. در حالی که صدای انفجارها پادگان را بیدار می کرد، یک سرباز گیج ایرانی فریاد زد: «چه خبر شده؟ ما که با هیچ کشوری در حال جنگ نیستیم!» سربازان وحشتزده با اضطراب پیرامون خوابگاهها می دویدند تا اینکه یک فرمانده گروهان به نام ستوان کنعانی زاده سرشان فریاد زد: «منتظر چه هستید؟ باید بجنگیم!» کنعانی زاده سربازان را به اسلحه خانه برد و بین آنان تفنگ و فشنگ توزیع کرد. بزودی یک فرمانده گروهان دیگر به نام ستوان اتحادیه شرقی که از بتر بیماری برخاسته بود به او پیوست.<sup>۲</sup>

افراد پادگان به جمع آوری کامیونها پرداختند تا سربازان و تجهیزات را به مواضع خارج شهر ببرند. در آنجا رودخانه زنگمار عریض می شد و آب آن در یک دشت پهناور جاری می گردید که تا مرز شوروی ادامه داشت. مدخل دره در شمال با پرتگاههای عمیق و در جنوب با تپه های سرایشب مدود می شد. ایرانیان به منظور مقابله با نیروهای در حال پیشرفت شوروی که هنوز چند ساعت با آنها فاصله داشتند، با شتاب هرچه تمام تر به حفر سنگرهای انفرادی پرداختند.

ستون شوروی که بسوی ماکو پیشروی می کرد بخشی از یک سپاه بزرگتر یعنی لشکر ۶۳ پیاده کوهستانی گرجی بود که خود آن جناح چپ ارتش ۴۷ سرلشکر و.و. نوویکوف را تشکیل می داد. بخش عمده لشکر ۶۳ در حوالی نخجوان از رود ارس عبور کرده و به جنوب بسوی خوی و رضائیه رهپار شده بود.<sup>۴</sup>

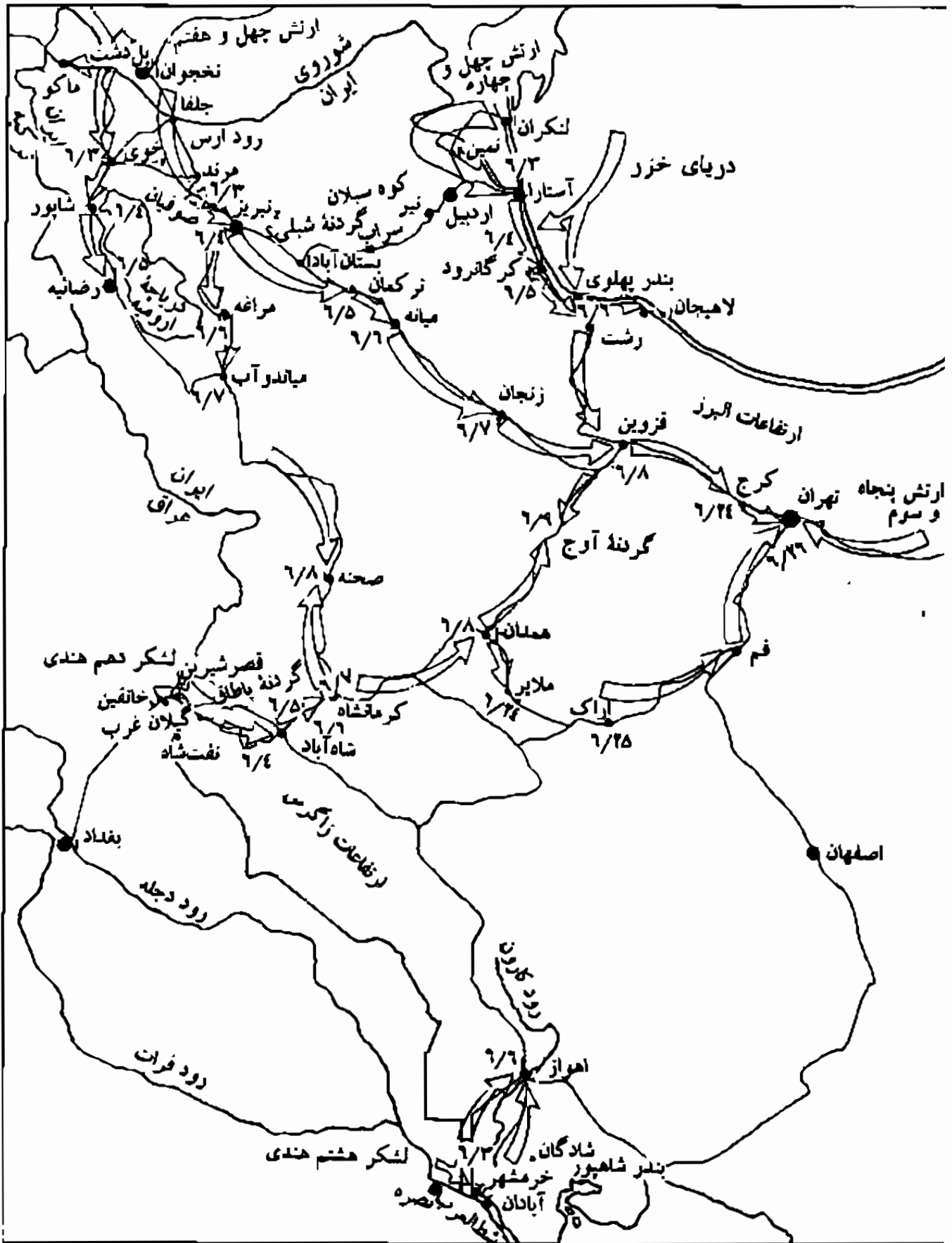
پیشاپیش لشکر ۶۳ گرجی، هواپیماهای جنگی شوروی به شهرهای خوی و رضائیه حمله کردند. در خوی ۱۸۰۰ نفر افراد سواره نظام لشکر ۱۷ که در شهر پادگان داشت، سوار اسبهایشان شدند و در حالی که شورویها نزدیک می شدند بسوی مرز ترکیه گریختند. در فاصله دورتری در جنوب، در رضائیه هواپیماهای بمبافکن شوروی از فراز دریاچه ارومیه عبور کردند و بمبهای

خود را بر روی قرارگاه لشکر چهارم ایران فروریختند. نخستین بمب روی ساختمان اداره فرهنگ و بناهای مجاور افتاد. آتش مسلسل‌های ضد هوایی محل پادگان را برای حمله‌کنندگان آشکار کرد. بمب‌افکنها بی‌درنگ بسوی محل آتش تغییر جهت دادند و مستقیماً تعدادی بمب روی سربازخانه اصلی انداختند که سقف آن با صدائی هولناک فروریخت و ۳۰ سرباز ایرانی را زیر آوار مدفون ساخت.<sup>۵</sup>

به دنبال حمله، سرلشکر معینی فرمانده لشکر چهارم افراد ذخیره را به خدمت احضار کرد. در این هنگام بیشتر افراد لشکر او در پادگانهای دور از شهر پراکنده بودند و تنها بخش کوچکی در رضائیه مستقر بودند. معینی دچار کمبود سرباز و اسلحه و مهمات شده بود. کاروانی مرکب از ۱۴ کامیون که مهمات مورد لزوم او را از تهران حمل می‌کرد نتوانسته بود بموقع برسد. قشون در حال پیشرفت شوروی مانع از این امر شده بود.<sup>۶</sup>

جناح راست و عمده قوای ارتش چهل و هفتم ژنرال نوویکوف از جلفا به درون خاک ایران سرازیر شد. در تاریکی پیش از سپیده‌دم، سربازان شوروی از پل چوبی سی‌متری رود ارس عبور کردند و کلبه چوبی آن‌سوی پل را که پاسگاه مرزی بشمار می‌رفت تصرف نمودند. در این کلبه تنها یک قراول خواب‌آلود مجهز به یک تفنگ کهنه وجود داشت. در عرض چند دقیقه یک ستون طولانی تانک و زره‌پوش و کامیونهای مملو از سرباز از روی پل عبور کرد و وارد شهر خواب‌آلود شد که در دوسوی خیابانهای آن ساختمانهای سفید یک‌طبقه و دکانهای کوچک در بسته قرار داشت. قوای نوویکوف که مرکب از لشکر هفتاد و ششم پیاده کوهستانی ارمنی، لشکر بیست و چهارم سوار کوهستانی و چند واحد از لشکر ششم و پنجاه و چهارم تانک بود، هنگامی که از جنوب شهر خارج شدند، بسوی جنوب و تبریز رهپار گردیدند.<sup>۷</sup>

در این هنگام در سربازخانه تبریز که در گوشه جنوب شرقی شهر قرار داشت، سرجوخه تومیک رامسون از گردان مهندسی همراه با ۸۵۰۰ تن افراد لشکر سوم در صف ایستاده بود. آنها در حال صف‌جمع ساعت شش بامداد بودند و به پرچم ایران سلام می‌دادند که سه فروند هواپیمای بمب‌افکن



تحركات نظامی روس و انگلیس در غرب ایران، اوت تا سپتامبر ۱۹۲۱ / شهریور ۱۳۲۰  
(اعداد درون نقشه بین تاریخ پیشروی واحدهای نظامی در شهریور است.)



چهارموتوره از فراز سرشان گذشتند و بمبهایشان را رها کردند. بمبها به سربازخانه اصابت نکرد و در بستر رودخانه خشکی که در پس آن قرار داشت منفجر شد. سربازان صفا را شکستند و پراکنده شدند. توپهای ضدهوایی ایران آتش گشودند و یک هواپیمای دشمن را سرنگون کردند. هواپیماها تغییر جهت دادند و بمبهای خود را در بیرون شهر ریختند.<sup>۸</sup>

صدای توپهای ضدهوایی و انفجار بمبها، سرگرد برتولد شولته-هولتوس کنسولیاری آلمان (و رئیس پایگاه محلی اداره اطلاعات ارتش آلمان) را از خواب بیدار کرد. وی با شتاب لباس پوشید و به کنسولگری رفت و در آنجا با آقای ووسوف کنسول روبرو شد. ووسوف اعضای کنسولگری را جمع کرده و با آرامش دستوراتی در مورد تخلیه کلیه اتباع آلمان از تبریز صادر کرده بود. به آلمانیهایی که تلفن داشتند زنگ زده می شد و آنها نیز به نوبه خود به سایر هم میهنانشان خبر می دادند. به همه دستور داده شده بود به کنسولگری مراجعه کنند و در آنجا وسیله نقلیه ترتیب داده شده بود.<sup>۹</sup>

در همین حال در بیمارستان امریکائی تبریز دکتر چارلز لم مشغول لباس پوشیدن بود که غرش هواپیماها و صدای انفجارهایی را از فاصله دور شنید. ابتدا گمان کرد ارتش ایران مشغول مانور است ولی هنگامی که برای صرف صبحانه به طبقه پائین رفت، متخدم ایرایش با هیجان به او خبر داد که تعداد زیادی هواپیمای بیگانه مشغول بمباران شهر هستند. لم به پشت بام خانه اش شتافت و امواج پی در پی بمب افکنها را - معمولاً دو یا سه هواپیما در حال پرواز جمع - مشاهده کرد که مشغول بمب اندازی به حومه تبریز بودند. خوشبختانه هیچ یک از بمبها نزدیک بیمارستان نیفتاد.<sup>۱۰</sup>

در سربازخانه تبریز، افسران سربازان پراکنده را فرامی خواندند و هر واحدی صف خود را تشکیل می داد. سرجوخه راسون در بقیه افراد گردان مهندسی با سایر واحدها در کنار اسلحه خانه صف کشیدند و به هر یک از آنها فقط پنج قطار فشنگ داده شد ولی از غذا خبری نبود. افراد کوله پشتیهای خود را برای راهپیمائی آماده کردند.

فرمانده لشکر، سرلشکر ابراهیم مطبوعی به فرودگاه شمال شهر تلفن کرد و به سرهنگ شیبانی فرمانده هنگ دوم هوایی دستور داد به شمال پرواز و

قدرت نیروهای شوروی را ارزیابی کند. واحد سرهنگ شیبانی مرکب بود از فقط ۱۴ فروند هواپیمای دوباله هیند و اوداکس قدیمی که مدتها بود از رده خارج شده بود. شیبانی بواسطه خطر هواپیماهای جنگنده شوروی تصمیم گرفت این مأموریت را خودش انجام دهد. او از میان خلبانانش برای همراهی در این پرواز داوطلب خواست. ستوان ایروانی گامی به پیش نهاد و آندو سرعت سوار هواپیما شدند و در جهت شمال پرواز کردند. شیبانی بزودی ستون شورویها را که سرعت در حرکت بود پیدا کرد.<sup>۱۱</sup>

در بیست کیلومتری جنوب جلفا، ارتش نوویکوف وارد گردنه باریک دره دیز شد که یک فرسخ طول آن است. هرچند ستون آسیب پذیر بود ولی بوسیله توپهای ضدهوایی خودکار پشتیبانی می شد که روی تریلر قرار داده بودند و با تراکتور حمل می شدند. تنها هواپیمائی که در آن حول و حوش وجود داشت همان بود که سرهنگ شیبانی در مأموریت شناسائی اش هدایت می کرد. او صدها تانک و وسیله نقلیه را تشخیص داد. بسیاری از کامیونها متعلق به کولخوزها بودند که ارتش مصادره کرده بود. برای کلیه افراد کامیون به اندازه کافی وجود نداشت و لذا بعضی از واحدهای پیاده به راهپیمائی مشغول بودند.<sup>۱۲</sup>

بزودی ستون شوروی از گردنه خارج شد و وارد دشت وسیعی گردید که به شهر مرند منتهی می شود. هشت کیلومتر دورتر گردنه یام قرار داشت که دو کیلومتر طول آن است و با جاده ای با شیب تند از وسط کوههای میشوداغ می گذرد. گفته می شد گردنه مزبور دارای استحکامات است ولی خوب حفاظت نمی شود. بنابراین مپاه نوویکوف می بایست قبل از ایرانیان به آنجا برسد.<sup>۱۳</sup>

سرهنگ شیبانی مأموریت شناسائی خود را به پایان رسانده بود و به تبریز باز می گشت تا مشاهدات خود را به سرلشکر مطبوعی گزارش دهد. مطبوعی از شنیدن قدرت و سرعت پیشروی شورویها بشدت ناراحت شد. لشکر او فاقد تانک بود و تنها چند کامیون و توپ با مهمات غیر کافی داشت. پیاده نظام او قادر نبود پیش از شورویها به گردنه یام برسد. خط دفاعی اصلی لشکر سوم در سی کیلومتری جنوب تبریز در گردنه شبلی قرار داشت - که جاده آن

مین‌گذاری شده، در گردنه استحکامات تعبیه شده و پستهای مراقبت توپخانه آن با تلفن به یکدیگر مربوط بودند. با اینهمه وقتی مطبوعی گزارشی دریافت کرد که یک ستون دیگر شوروی از نزدیک اردبیل عبور کرده و ممکن است خط عقب‌نشینی او را بسوی تهران قطع کند، تصمیم گرفت قوایش را به گردنه شبلی نبرد. بنابراین فقط یک راه باقی می‌ماند: عقب‌نشینی لشکر به جنوب غربی از طریق میان‌دو آب و بسوی مرز ترکیه. دستوراتی در این زمینه صادر شد و سربازان آماده حرکت شدند.<sup>۱۴</sup>

در فاصله‌ای دورتر در شرق تبریز، در حدود ۲۵ کیلومتری بحر خزر، پیاده‌نظام موتوریزه و سواره‌نظام لشکر چهل و چهارم سرلشکر هادی‌اف از کوه‌های طالش-گوری خارج شده اندکی پس از ساعت ۵ بامداد در شمال اردبیل وارد خاک ایران شدند. شورویها این راه پرپیچ و خم کوهستانی را به این علت انتخاب کرده بودند که از عبور از گذرگاه حاجی امیر در بالای بندر آستارا که به آسانی قابل محاصره بود اجتناب کنند و نیز به این علت که پل چوبی مرزی قدیمی رود آستارا نمی‌توانست عبور تانکها و وسایط نقلیه سنگین را تحمل کند. پیشقراولان لشکر ۴۴ موتوریزه در حوالی نمین از مرز عبور کردند که شهری بود مرکب از دوهزار خانه خشت و گلی محصور با باغات.<sup>۱۵</sup>

اندکی پیش از ساعت ۶ بامداد، شورویها به جاده شوسه آستارا-اردبیل رسیدند که در فاصله پنج کیلومتری جنوب نمین قرار دارد و در آنجا با یک گروه گشتی کوچک سوار ایرانی مواجه شدند. زد و خورد خونینی در گرفت که طی آن اکثر ایرانیان کشته شدند. آنهایی که جان به سلامت برده بودند به تاخت بسوی جنوب و دامنه‌های کوه سبلان روانه شدند که قلعه عظیمی است که بر دشت اردبیل سایه می‌افکند.

با این که اردبیل در فاصله ۲۵ کیلومتری جنوب قرار داشت، هدف فوری لشکر چهل و چهارم بندر آستارا در ساحل دریای خزر بود که بر فراز کوهستانی در سمت مشرق قرار گرفته است. در حالی که پیاده‌نظام موتوریزه لشکر ۷۷ کوهستانی و ستونهای سوار لشکر هفدهم بسوی گردنه حاجی امیر و آستارا پیشروی می‌کردند، چند گروه گشتی کوچک را بمنظور شناسایی

بسوی اردبیل فرستادند.<sup>۱۶</sup>

در اردبیل بمبافکنهای شوروی در ساعت پنج و پنجاه دقیقه بامداد بر فراز شهر پرواز کرده و خسارات ناچیزی وارد آورده بودند ولی پادگان شهر را که مرکب از قرارگاه لشکر ۱۵ و دو هنگ پیاده - مجموعاً ۳۰۰۰ نفر - بود از خواب بیدار کرده بودند. سرهنگ صدیق فرمانده هنگ ۱۱ پیاده برای فرار از حملات هوایی بیشتر نفراتش را با شتاب هرچه تمام‌تر جمع‌آوری کرده و پای پیاده بسوی جنوب به روستای نیار برده بود که یک گردنه بسیار باریک و کاملاً قابل دفاع در جاده‌ای در دامنه کوه سبلان است. هنگ پیاده دیگر نیز بزودی به دنبالشان به راه افتاد.<sup>۱۷</sup>

لشکر پانزدهم فقط ۲۰ کامیون سبک و ۱۵ کامیون سنگین برای حمل توپخانه و مهمات و غذا و آب داشت. وقتی سرتیپ قادری فرمانده لشکر سر رسید و دستور داد قسمتی از اسلحه و مهمات را به درون رود بلاغی چای بریزند تا جا برای حمل وسایل شخصی و اثاث منزل خودش باز شود، بقیه این ذخایر به منظور عقب‌نشینی بار کامیونها شد.<sup>۱۸</sup>

قوای شوروی که بسوی آستارا پیش می‌رفت، بوسیله ناوگان بحر خزر حمایت می‌شد که هنگ ۱۰۵ از لشکر ۷۷ پیاده کوهستانی را حمل می‌کردند. واحد آبخاکی دریابان سدلیکوف در نخستین روشنائی روز ۲۵ اوت [سوم شهریور] از باکو به سوی جنوب رهپار شده بود. ناوچه‌های توپدار و قایقهای اژدرافکن و قایقهای تعقیب‌زیردریائی، کشتیهای حامل سربازان را اسکورت می‌کردند. سرعت گرفتن ضروری بود. زیرا ساحل ایران در فاصله کمی در حدود ۱۵۰ کیلومتری قرار داشت. لذا کشتیها با حداکثر سرعت به راه افتادند. کندترین کشتیهای باری سرعت موتورهایشان را به ۱۸ گره دریائی افزایش دادند و حال آنکه حداکثر سرعت عادی کشتیهای مزبور ۱۴ گره دریائی است.<sup>۱۹</sup>

واحد آبخاکی میعادگاه خود را در صبح آن روز جزیره کوریسکی - کامن نزدیک مصب رود کورا قرار داده بود که درست در محاذات شمال خاک ایران قرار دارد. ناخدایان کشتیها پاکتهای لاک و مهرشده‌ای را که حاوی دستورالعمل درباره مقاصدشان بود باز کردند. در این هنگام واحد مزبور به دو

گروه تقسیم شد: یکی از آنها متوجه دهکده ساحلی خوی [= هویق؟] در ۲۵ کیلومتری جنوب آستارا شد که قوای شوروی می‌بایست در آنجا به خشکی پیاده شود و از نیروئی که در امتداد ساحل به پیشروی مشغول بود پشتیبانی کند. گروه دوم که عمده قوای واحد آبخاکی بود مستقیماً بسوی بندر انزلی رفت با این قصد که در آنجا به خشکی پیاده شود و این بندر مهم را اشغال کند.

ناوگان شوروی در حالی که به ساحل ایران نزدیک می‌شد یک هواپیمای ناشناس را مشاهده کرد. هواپیما از ساحل نزدیک شد، چرخ بر فراز ناوگان زد و سپس در پشت کوهها ناپدید شد. خدمه ناوگان شوروی به منظور مقابله با حمله به حال آماده‌باش در آمدند. در حدود ساعت ده صبح گروه نخست به کرانه جنوبی آستارا نزدیک شد. ساحل لم‌بزرع نزدیک مصب رود خوی [= هویق؟] برای عملیات پیاده شدن به خشکی آماده نبود. بنابراین کشتیهای باری ناچار شدند دماغه‌های خود را در ماسه فرو کنند تا بتوانند سربازان و تجهیزات را به قایقهای موتوری و کشتیهای کوچک ماهیگیری که آنها را به ساحل می‌بردند، منتقل سازند.<sup>۲۰</sup>

در حالی که پیاده شدن سربازان به خشکی جریان داشت، ۱۲ فروند بمب افکن بزرگ از فراز کوهها نزدیک شدند. ناوچه‌های توپدار که هواپیماهای مزبور را یونکرهای آلمانی پنداشته بودند، آتش گشودند. ولی این هواپیماها نه آلمانی بودند - که نزدیکترین پایگاهشان بسیار دور بود - و نه ایرانی که چنین بمب افکنهایی نداشتند. ناوگان سرخ به روی هواپیماهای خودی آتش گشوده بود. هواپیماهای شوروی با فروریختن تعدادی بمب از ارتفاع زیاد به آتش ضد هوائی پاسخ دادند - که همگی آنها بدون آسیب رساندن به کسی در دریای خزر افتاد.

در همین حال در کرانه بندر انزلی، مدیر کل شیلات از یک جاده اسفالت به جزیره میان‌پشته در خلیج مرداب می‌رفت. او در برابر سربازخانه هنگ ۲۶ پیاده ایران از اتومبیل پیاده شد و سروان گلچین رئیس ستاد هنگ را پیدا کرد و به وی هشدار داد که چند لحظه پیش یک گزارش تلفنی از سفارود (دهکده‌ای در ۳۵ کیلومتری شمال) داشته که هشت فروند کشتی در نزدیکی

ساحل دیده شده‌اند و از قرار معلوم شورویها دارند سربازان خود را بوسیله قایقهای کوچک به خشکی پیاده می‌کنند و در همانجا چادر می‌زنند.<sup>۲۱</sup>

سروان گلچین بیدرنگک به قرارگاه لشکر ۱۱ در رشت تلفن زد. تنها پاسخی که به او داده شد این بود که: «مراقب باشید.» لحظاتی بعد صدای صفیری در سربازخانه به گوش رسید و سربازان برای برداشتن تفنگها و گرفتن فشنگ به سوی اسلحه‌خانه هجوم بردند. گلچین بسوی دروازه پادگان دوید تا مراتب را به سرهنگ دوم ایرانپور فرمانده هنگ اطلاع بدهد. وقتی به دروازه رسید مشاهده کرد که کنسول شوروی اتومبیلش را در آن سوی خیابان در برابر کاخ متعلق به شاه پارک کرده است. کنسول متوجه دستپاچگی در سربازخانه شد و با شتاب سوار اتومبیلش شد و گریخت.

ساعتی بعد که سرهنگ ایرانپور به سربازخانه رسید سربازان و تجهیزات آماده حرکت بودند. ایرانپور به علت نداشتن کامیون کافی برای حرکت دادن همه نیروهایش، یک گروه گشتی به شهر فرستاد تا کامیون و سواری و بنزین بدست آورند. گروه گشتی مستقیماً بسوی اداره گمرک رفت و در آنجا یک بار دیگر با کنسول شوروی مصادف شد که به محض دیدن آنها با اتومبیلش گریخت.

در این حال ایرانپور اوضاع را تلفنی به ناخدا مرتضی دفتری فرمانده پایگاه دریائی گزارش داد. پایگاه دریائی در سمت مشرق در غازیان و کنار آبراهی قرار داشت که به مرداب منتهی می‌شد. واحد کوچک دفتری شامل یک کشتی تفریحی لوکس ساخت هلند با نام شهسوار و سه کشتی کوچک گارد ساحلی مجهز به مسلسل سنگین بود. فرمانده یکی از این کشتیها ستوان یدالله بایندر برادر کوچک دریدار بایندر بود. دفتری بیدرنگک بسوی مرکز فرماندهی شتافت تا به افراد خود که مرکب از یکصد افسر و ناوی بودند اعلام خطر کند.<sup>۲۲</sup>

بزودی یک فروند هواپیمای بمبافکن شوروی بر فراز بندر پدیدار شد. سروان گلچین محل هواپیما را تشخیص داد و بسوی سربازخانه دوید تا به سرهنگ ایرانپور هشدار بدهد. ولی قبل از آن که به ساختمان برسد بمباران شروع شد. نخستین بمب در ساحل دریای خزر افتاد و چند سرباز را که در

یک پایگاه مثنول نگهبانی بودند کشت. در همین حال گزارشی به سربازخانه رسید که کنسولگری شوروی چهار عدد پرچم سرخ بر فراز ساختمان خود برافراشته است تا به هواپیماهایی که حمله می‌کنند علامت بدهد. همین که سرهنگ ایرانپور این خبر را شنید به سربازان هنگ خود دستور داد نیم کیلومتر دورتر از سربازخانه صف بکشند.

در تهران، ساعت شش و نیم بامداد یک اتومبیل مشکی بزرگ که پلاک سه‌رنگ آن یک عدد «۱» بزرگ - علامت نخست‌وزیر - را داشت با سرعت در امتداد خیابان پهلوی عازم شمیران بود. وقتی اتومبیل به در بزرگ کاخ سعدآباد رسید، نور صبحگاهی همه جا را روشن کرده بود. راننده اتومبیل را در کنار یک ردیف درخت چنار متوقف ساخت و علی منصور نخست‌وزیر از آن پیاده شد. او که آشکارا رنگ‌پریده و لرزان بود با حالت عصبی به سوی کاخ سفید رفت. پس از چند قدم متوجه شد که شاه بی‌خیال در کنار درختی ایستاده است.<sup>۲۳</sup>

قیافه وحشت‌زده منصور شاه را از خطر آگاه ساخت. پرسید: «چه خبر شده؟ چرا رنگتان این قدر پریده است؟ آیا اتفاقی افتاده؟» منصور برای تمرکز افکارش لحظه‌ای مکث کرد و سپس با صدائی لرزان پاسخ داد: «آری اعلیحضرت، اتفاق بدی افتاده است. در ساعت چهار صبح امروز سفرای شوروی و انگلیس به من اطلاع دادند که قوای نظامیشان به ایران حمله کرده است.» رضاشاه خشکش زد زیرا باورش نمی‌شد که اوضاع این چنین خطرناک باشد. ناگهان احساس ضعف کرد و به اتفاق منصور بسوی یکی از ساختمانها به راه افتاد و در آنجا روی یک صندلی نشست و سیگاری آتش زد.<sup>۲۴</sup>

رضاشاه با شگفتی گفت: «باور کردنی نیست. دوستان انگلیسی ما با ما همان رفتاری را می‌کنند که هیتلر با بلژیک و موسولینی با یونان کرد. نمی‌توانم بفهمم چطور در حالی که ما حاضر بودیم هرچه را که انگلیسیها می‌خواستند با صلح و صفا به آنها بدهیم، آنها همراه با روسها اقدام به حمله به یک کشور صلح‌جوی کوچک کرده‌اند.» سپس به منصور دستور داد عده‌ای از مقامات بلندپایه را فوراً به دربار احضار کند.<sup>۲۵</sup>

شورای مخصوص شاه در ساعت هشت و نیم بامداد تشکیل شد تا به بحث

درباره بحران پردازد. حاضران در جلسه عبارت بودند از منصور نخست‌وزیر، عامری کفیل وزارت امور خارجه، سرلشکر ضرغامی رئیس ستاد ارتش، سرپاس مختاری رئیس شهربانی کل کشور. در حالی که شورا درباره تدابیر سیاسی و نظامی و امنیتی که می‌بایست اتخاذ شود گفتگو می‌کرد، گزارشهایی از اوضاع و احوال می‌شد. گزارشهای اولیه حاکی از این بود که انگلیسیها به آبادان و خرمشهر و بندر شاپور حمله کرده‌اند. در همان حال شورویها در نقاط متعدد از مرز عبور کرده، با ۱۰۰۰ تانک بسوی تبریز در حال پیشروی هستند. هواپیماهای شوروی شهرهای غرب کشور از جمله تبریز و ماکو و خوی و اهر و میاندوآب و مهاباد و رشت و بانه و میانه را بمباران کرده‌اند. بیشتر تلفات از افراد غیرنظامی بوده است.<sup>۲۶</sup>

پس از آنکه رضاشاه از طریق شورا از جریان رویدادها آگاه شد، اسمیرنوف سفیر شوروی و بولارد وزیرمختار بریتانیا را برای یک دیدار خاص در ساعت ۱۵ احضار کرد. هنگامی که سفرای دو دولت وارد تالار کاخ شدند، شاه با خشم یادداشتهای سیاسی آنان را که قبلاً به منصور داده بودند در دست داشت و فریاد زد: «این چه وضعی است؟ من که اطمینان داده بودم که اکثر آلمانیها از ایران اخراج خواهند شد. امروز صبح خبردار شده‌ام که قوای هردوی شما از جنوب و شمال حمله کرده و هشت فروند کشتی متعلق به محور را در خلیج فارس تصرف کرده‌اند.»<sup>۲۷</sup>

شاه بی آنکه منتظر پاسخ بماند با طعنه افزود که اگر علت این حمله این است که آلمان بسیاری از کشورهای اروپائی را تصرف کرده و بنابراین انگلیس و شوروی می‌خواهند همان بلا را بر سر ایران بیاورند، در اینصورت کشورش خیلی ضعیف‌تر از آن است که بتواند در برابر قوای دو دولت مقاومت کند. ولی اگر هدف اصلی اخراج آلمانیها از ایران است در اینصورت قبلاً تدابیر لازم اتخاذ شده است. شاه ادعا کرد که به وزیرانش دستور داده است آلمانیها را اخراج کنند و به نمایندگان دو دولت متفق اطمینان داد: «من حاضرمانطور که در یادداشت [مورخ ۱۶ اوت / ۲۶ مرداد] شما تذکر داده شده ظرف یک هفته تمام آلمانیها را به استثنای چند نفر از ایران اخراج کنم. فقط به من بگوئید اگر آلمانیها را بیرون کنم دولتهای انگلیس و شوروی چه



خواهند کرد؟» شاه تقاضا کرد به منظور پرهیز از خونریزی، مخاصمات به محض وصول پاسخ دو دولت متفق قطع شود و قول داد «هر کاری را» که امکان داشته باشد برای اخراج آلمانیها خواهد کرد و افزود: «دیروز دستور دادم تمام آلمانیهای مقیم تبریز اخراج شوند، ولی اگر امروز قوای شما به ایران حمله کرده‌اند فایده این کار چیست؟»<sup>۲۸</sup>

بولارد احساس کرد شاه که خسته و ضعیف به نظر می‌رسید بکلی از تجاوز متفقین غافلگیر شده است. شاه گوئی بر این باور بود که همه چیز به روال عادی خود جریان دارد. هم بولارد و هم اسمیرنوف یقین حاصل کردند که وزیران شاه او را از حقایق اوضاع آگاه نکرده‌اند. بنابراین دو سفیر جزئیات خطر نازیها در ایران را به شاه توضیح دادند. بسیاری از این اطلاعات برای رضاشاه تازه‌گی داشت. آنگاه شاه پرسید آیا انگلستان و شوروی با ایران در حال جنگ هستند؟ بولارد به او اطمینان داد که طبق دستورالعمل دولت متبوعش این اقدامات به هیچ وجه علیه ملت ایران نیست. شاه به سفیران دو گانه تأکید کرد که ایران ناچار است به مقاومت در برابر تجاوز ادامه بدهد و افزود تا پاسخ دو دولت نرسد هیچ کار دیگری نمی‌توان کرد.<sup>۲۹</sup>

در کرم‌لین، سپیده‌دم آن روز محمد ساعد سفیر ایران را به دفتر مولوتوف کمیسر امور خارجه هدایت کردند. این مقام بلندپایه شوروی رونوشت یادداشتی را که در همان هنگام در تهران تسلیم شده بود، به دست وی داد.<sup>۳۰</sup>

یادداشت ماده ۶ عهدنامه ۱۹۲۱ ایران و شوروی را خاطر نشان می‌ساخت که به دولت شوروی اجازه می‌داد در صورتی که دولت ثالثی خاک ایران را مرکز حملات نظامی خود برضد روسیه قرار دهد، قشون خود را وارد خاک ایران نماید. سپس درباره فعالیت‌های ادعائی در حدود ۵۰ جاسوس آلمانی در ایران توضیح می‌داد و می‌افزود که چون دولت ایران در سه نوبت تقاضاهائی را که درباره برطرف کردن این خطر شده نادیده گرفته است،

بنابراین دولت اتحاد جماهیر شوروی مجبور شده است اقدامات لازم را بعمل آورده و قوای خود را موقتاً به منظور دفاع خود داخل خاک

ایران نماید. دولت شوروی اطمینان می‌دهد که هیچ‌گونه قصدی به تمامیت ارضی و استقلال ایران ندارد. تدابیر نظامی که دولت شوروی اتخاذ نموده منحصرأ متوجه خطری است که از فعالیت خصمانه آلمانیها در ایران ایجاد شده است و همین که این خطر تهدیدکننده منافع ایران و دولت اتحاد جماهیر شوروی رفع شود، دولت شوروی بموجب تعهدی که در عهدنامه ۱۹۲۱ ایران و شوروی نموده است، بلافاصله قوای خود را از خاک ایران خارج خواهد کرد.<sup>۲۱</sup>

ساعد که سالیان درازی را در اتحاد شوروی گذرانده بود تشخیص داد که مقاومت نظامی در برابر شورویها بیهوده است. او یادداشت را با خودش به سفارت برد و بلافاصله تلگرامی تهیه کرد که از شاه می‌خواست کلیه نیروهایش را از مرز عقب بکشد و به تقاضاهای متفقین پاسخ مثبت بدهد. در همین حال در لندن آنتونی ایدن وزیر خارجه محمدعلی مقدم وزیرمختار ایران را احضار کرد. مقدم هنوز از تحولاتی که در کشورش روی داده بود بی‌اطلاع بود. وی پیشنهادی به ایدن تسلیم کرد که امید داشت بتواند اختلافات بین دو کشور را حل کند. این پیشنهاد عبارت از این بود که ایران اتباع کلیه کشورهای متخاصم را از نقاطی که انگلیسیها تعیین خواهند کرد، نظیر آذربایجان و استانهای ساحلی دریای خزر اخراج کند. وی با زیرکی توضیح داد که این اقدام عمدتاً متوجه آلمانیها خواهد شد در حالی که به صورت ظاهر شامل کلیه اتباع کشورهای متخاصم می‌باشد. ایدن خودش را در موقعیت ناراحت‌کننده‌ای یافت. یک صفحه کاغذ از کتو میزش در آورد و با صدای بلند متن یادداشتی را که صبح آن روز به دولت ایران تسلیم شده بود قرائت کرد. ایدن به وزیر مختار ایران اطمینان داد که دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا هیچ نقشی علیه استقلال ایران ندارد. وزیرمختار ایران کوشید استدلال کند که آلمانیها هیچ خطری بشمار نمی‌روند و برای ایران ضروری است که بیطرفی کامل خود را حفظ نماید. وزیر خارجه انگلیس فقط توانست توصیه کند که ایران پیشنهادهای انگلیس را دایر بر اخراج فوری اتباع آلمان بپذیرد.<sup>۲۲</sup>

با آنکه در این هنگام تجاوز به ایران یک عمل انجام شده بود، وزارت خارجه انگلیس زیر فشار مخالفت محرمانه وزارت خارجه امریکا با سیاست تحکم آمیز انگلیس قرار داشت. ضمن جلسه‌ای که آن روز در وزارت خارجه انگلیس برای بحث درباره طرق ساکت کردن امریکائیا تشکیل شد، یک نفر خاطرنشان کرد که روزولت در آرجنچیا [نیوفاندلند] اقدام چرچیل را تصویب کرده است. در اینصورت پرزیدنت می‌تواند مقاماتی را که در دسر ایجاد می‌کنند ساکت سازد. پس از ختم این جلسه یادداشتی به ایدن تسلیم شد که در آن قید شده بود:

در خلال کنفرانس آتلانتیک، نخست‌وزیر مسئله ایران را با رئیس‌جمهوری امریکا مطرح کرد ولی در اینجا ما اطلاعی نداریم که دقیقاً چه گفتگوهائی بعمل آمده است. وزارت خارجه امریکا درباره کل مسئله پافشاری می‌کند و شاید مفید باشد که نخست‌وزیر موضوع را به قدر کافی مهم تلقی کند و در این خصوص یک پیام شخصی مختصر برای رئیس‌جمهوری بفرستد.<sup>۳۳</sup>

ایدن این پیشنهاد را تصویب کرد. تجاوز یک عمل انجام شده بود و از دست امریکائیا هیچ کاری برای متوقف ساختن آن بر نمی‌آمد. آن روز صبح در واشینگتن، سامر ولز معاون وزارت خارجه محمد شایسته وزیرمختار ایران را به حضور پذیرفت. تلگرامی از دریفوس که همان روز صبح واصل شده بود او را از تجاوز مطلع ساخته بود. با وجود این شایسته از این واقعه بی‌خبر بود و ولز نیز جرأت نمی‌کرد وزیرمختار را از اطلاع قبلی خود آگاه سازد. به جای این کار، معاون وزارت خارجه بدون نشان دادن هیچ واکنشی به سخنان شایسته گوش داد که یکبار دیگر خواستار اقدام سیاسی ایالات متحد به منظور جلوگیری از مداخله نظامی انگلیس و شوروی بود. وزیرمختار ایران شکایت کرد که دو قدرت آشکارا حضور آلمانیها در ایران را بهانه اشغال کشور قرار داده‌اند.<sup>۳۴</sup> ولز شایسته را مطمئن ساخت که رئیس‌جمهور کاملاً از تحولات اوضاع

ایران آگاه است و به او نصیحت کرد که باید به خاطر داشته باشد که دولت ایالات متحد متعهد است - در حدود سیاست اعلام شده خود - برای شکست آلمان نازی به متفقین کمک کند. و لز افزود هر حادثه‌ای در ایران روی دهد نتیجه آن «حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران خواهد بود. مهم نیست که انگلیسیها چه نوع تدابیر موقتی اتخاذ خواهند کرد، اما یقین دارد که آنها در نهایت، آزادیهای ملت ایران را اعاده خواهند کرد.» او تذکر داد که در مقام مقایسه، آلمانیها وقتی بر کشوری تسلط یافتند هیچ‌گاه از سلطه خود بر آن کشور دست نخواهند کشید.<sup>۳۵</sup>

در ساعت ۱۱ بامداد، تعداد بیشتری از بمب‌افکنهای شوروی تبریز را بمباران کردند. یکی از انفجارها ۱۵ نفر را به قتل رساند. تعداد زیادی زن و مرد و کودک را که زخمی شده بودند به بیمارستان امریکائی آوردند و دکتر چارلز لم و دکتر جوزف کاپران به معالجه زخمهای آنان که از ترکش بمب ناشی می‌شد پرداختند. چند تن از زخمیها پیش از رسیدن به تخت عمل جان سپردند.<sup>۳۶</sup>

در حوالی ظهر پادگان تبریز شروع به تخلیه سربازخانه‌ها کرد. سربازان لشکر سوم در یک ستون فشرده، در حالی که هر هنگ یک هنگ دیگر را دنبال می‌کرد - به راهپیمائی پرداختند. توپخانه کوهستانی که بر پشت قاطرها حمل می‌شد، در آخر ستون قرار داشت. انقباض در اثر بمباران برهم خورده ولی ظاهر آن حفظ شده بود. سرلشکر مطبوعی مدت کوتاهی را صرف سوار کردن افراد خانواده‌اش به اتومبیل کرد و اتومبیل غرش کنان از شهر خارج شد، ظاهراً به این امید که قبل از بسته شدن مرز ترکیه به آنجا برسد.<sup>۳۷</sup>

در حدود چهل کیلومتری شمال تبریز، عمده‌قوای ارتش چهل و هفتم پیاده شوروی وارد مرند شد و ژنرال نوویکوف موقتاً مرکز ستاد خود را در آنجا قرار داد و گزارش پیشرویهای خود را بوسیله رادیو به ژنرال تولبوخین در نخجوان اطلاع داد. در برابر شورویها گردنه یام قرار داشت که احتمالاً ایرانیان از آن دفاع می‌کردند.<sup>۳۸</sup>

باز می‌گردیم به تبریز که سرگرد شولتسه‌هولتوس و کنول ووسوف به پشت‌بام کنولگری آلمان رفته بودند تا ستونهای دود را که در نتیجه بمباران

سنگین روسها از شهر و حومه آن برمی‌خاست تماشا کنند. آنها صدای غرش توپها را نیز از جانب شمال شنیدند، جایی که ارتش سرخ قبل از ادامه پیشروی، ظاهراً مشغول کوبیدن گردنهٔ یام بود. در حیات کنسولگری مدارک سری را آتش زده بودند و ستونی از دود به هوا برخاسته بود. شولتسه به درون عمارت رفت و آخرین تلگرام رمز خود را به سفارت آلمان فرستاد که می‌گفت: «ما در صدد عزیمت به تهران هستیم.» سپس ماشین رمز را شکست. در بیرون، اتباع آلمانی با چهره‌های رنگ‌پریده و جامه‌دانه‌های آماده به حال انتظار ایستاده و با نگرانی منتظر بودند راننده موتور اتوبوس را روشن کند. فقط صدای پیچ‌پیچ آنها به گوش می‌رسید. سویچ را هر مافی نمایندهٔ سازمان امنیت آلمان که عصر روز پیش به محض وصول خبر حملهٔ قریب‌الوقوع روسها به مرز ترکیه گریخته بود، با خودش برده بود.<sup>۳۹</sup>

کنسول و وسوف به شولتسه اظهار داشت که هنوز دو تن از اتباع آلمانی نیامده‌اند: یکی هر هاینه‌مان و دیگری خواهر الیزابت گارمس که بیمارستان کودکان نابینای ارمنی را اداره می‌کردند. و وسوف و شولتسه برای پیدا کردن این دو نفر سوار اتومبیل شدند و از خیابانهای خلوت با دکانهای بسته گذشتند. گروههای کوچکی از مردم جلو دکانها اجتماع کرده بودند. و وسوف اظهار نظر کرد: «لاشخورها در انتظار طعمه هستند.» وقتی به بیمارستان رسیدند هاینه‌مان را بشدت بیمار یافتند. او تقاضا داشت بگذارند در آرامش بمیرد. و وسوف بی‌درنگ موافقت کرد و گفت: «ما باید به فکر افراد سالم باشیم.»<sup>۴۰</sup>

وسوف و شولتسه به راهشان ادامه دادند و به بیمارستان کودکان نابینای ارمنی در خارج شهر رسیدند. خواهر الیزابت گارمس که یک دختر تارک‌دنیای جوان و چشم‌آبی بود، با سردی آنان را پذیرفت. و وسوف به وی دستور داد فوراً جامه‌دانش را بپندد و همراهشان برود. خواهر الیزابت با حیرت پرسید: «شما به چه حقی به من دستور می‌دهید؟» و وسوف گفت: «من کنسول آلمان و مسئول تخلیهٔ کلیهٔ اتباع آلمانی هستم. خواهش می‌کنم زود باشید. وقت تنگ است.» زن تارک‌دنیا پاسخ داد: «اگر بگویم نه چه می‌گوئید؟ ببینید، من مسئول چهل کودک نابینا هستم.» و وسوف گفت: «وقت را با این

مزخرفات تلف نکنید. وقتی روسها برسند شما را بیست و چهار ساعت هم با این کودکان نخواهند گذاشت. آنوقت آنها باید فکری به حال خودشان بکنند.» در این لحظه دو کودک خردسال نابینا ترسان و لرزان به نزد زن تارک دنیا آمدند و دامنش را گرفتند. او با قاطعیت پاسخ داد: «من در جایی که خدا مرا قرار داده است خواهم ماند.» و سوف هشدار داد که لباس روحانیت او را محافظت نخواهد کرد و افزود: «شما از جنگ چیزی نمی‌دانید. شما را به سبیری خواهند فرستاد و حتی بلاهای بدتری به سرتان خواهند آورد.» او باز هم زیر بار ترفت.<sup>۴۱</sup>

و سوف و شولته مایوسانه به کنسولگری بازگشتند. اتباع آلمان سوار اتوبوس شده و آماده حرکت بودند. در این هنگام پاسبانی از راه رسید و خبر داد که زندانیان درهای زندان را شکسته و گریخته‌اند. کاروان و سوف، شامل سی اتومبیل سواری و یک اتوبوس، از محوطه کنسولگری خارج شد و با احتیاط از وسط شهر گذشت. ارتش ایران رفته بود و افراد شهربانی فرار کرده بودند. آلمانیها به تماشای گروههای متمرّد پرداختند که مشغول غارت مغازه‌ها و شکستن ویترینها بودند. پیرمردی با حال آشفته در خیابان می‌دوید و از صورتش خون جاری بود.

آلمانیها شهر در حال هرج و مرج را پشت سر گذاشتند و در میان ابری از گرد و غبار به سوی جنوب رهپار شدند. در خارج تبریز، با یک اتومبیل بی‌سقف روبرو شدند که سرنشیان آن سه افسر ایرانی بودند که با هیجان زیاد به آنان گفتند زره‌پوشهای شوروی از مرز عبور کرده‌اند، اردبیل سقوط کرده است و شما باید پیش از آنکه تانکهای جلودار روسی برسند به جاده بستان آباد برسید. آلمانیها به راهشان ادامه دادند و از گردنه شیلی بالا رفتند تا به خیال خودشان به سلامت به تهران برسند.<sup>۴۲</sup>

در تهران، در کاخ سعدآباد، جلسه هیئت وزیران در ساعت یک بعدازظهر پایان یافت. گزارشهای نظامی هیچ شکی باقی نگذاشته بود که مهاجمان را نه می‌توان متوقف کرد و نه می‌شود عقب راند. بنابراین می‌بایست مردم را رسماً از تجاوز آگاه کرد. شرکت‌کنندگان در این جلسه توافق کردند که رادیو تهران یک اعلامیه مختصر منتشر کند و بگوید که کشور از شمال و جنوب مورد

حمله قرار گرفته است. به محتم السلطنه اسفندیاری رئیس مجلس نیز تلفن زدند و از وی خواستند که جلسه فوق‌العاده مجلس را در ساعت دو و نیم بعد از ظهر تشکیل بدهد. از نمایندگان مطبوعات نیز خواستند که در این جلسه حضور داشته باشند.<sup>۴۳</sup>

آنگاه شاه برای صرف نهار به مدت کوتاهی از میان جمع خارج شد. اگرچه فرزندان سر میز نشسته بودند، ولی او بقدری عصبی و جدی بود که هیچ کدام جرأت سخن گفتن نداشتند. رضاشاه با تلخی اظهار داشت: «از آنچه می‌ترسیدیم به سرمان آمد. متفقین به ایران حمله کردند. گمان کنم این پایان کار من باشد... انگلیسیها در انتظار چنین لحظه‌ای بودند.» شاه زیر لب غرید که نخست‌وزیرش به او اطلاع نداده بود که حمله قریب‌الوقوع است. سفرای ایران در اروپا قصد متفقین را تلگراف زده بودند ولی منصور این تلگرامها را به شاه نشان نداده بود. رضاشاه انگیزه منصور را به توافق محرمانه احتمالی بین دشمنانش و متفقین نسبت داد.<sup>۴۴</sup>

در بندر پهلوی، ساعت یک بعد از ظهر، سربازان نه‌چندان دور از سربازخانه مشغول استراحت بودند که کنسول شوروی به یک پست نگهبانی نزدیک شد. هر چند قصد او آشکارا جاسوسی در مورد فعالیت‌های ارتش بود، مصونیت سیاسی از بازداشت وی جلوگیری می‌کرد. نظر به اینکه موقعیت افراد پیاده‌نظام خطرناک شده بود، آنها از روی پل گذشتند و به سمت غازیان رفتند و در جنگلی در نزدیکی ساحل موضع گرفتند. ستوان صادقان یک آتشبار مرکب از چهار توپ را برای حفاظت از حمله از سوی دریا قرار داد. با اینکه قبلاً مواضعی برای توپهای ساحلی تعبیه شده بود، ولی توپهای مزبور هیچ‌گاه از رشت به انزلی نرسیده بود.<sup>۴۵</sup>

در پایگاه دریائی، ناخدا دفتری مشغول اخذ تدابیر دفاعی خودش بود. مسلهای ضد هوائی تحت اختیار او فشنگ‌گذاری و آماده عملیات بودند. به منظور جلوگیری از ورود ناوگان شوروی به بندر و پیاده کردن قوا، دفتری یک کشتی لارویی ساخت آلمان را مابین دو ضلع موج‌شکن بتونی غرق کرد و با این کار خود راه ورود به بندر را مسدود ساخت. اکنون هیچ کشتی نمی‌توانست داخل بندر شود و سواحل کنار آن نیز برای عملیات پیاده کردن

نیرو مناسب نبود.<sup>۴۶</sup>

در این هنگام در تهران، مردم هنوز از حمله متفقین آگاه نبودند و به کارهای روزمره خود اشتغال داشتند که در ساعت دو و ده دقیقه بعد از ظهر هفت فروند بمب افکن بلنهایم بر فراز شهر ظاهر شدند. هواپیماها چندین دقیقه به چرخ زدن پرداختند و هزاران اعلامیه فروریختند. مردم برای بدست آوردن اعلامیه‌ها و خواندن آنها به هم تنه می‌زدند. اعلامیه می‌گفت: «مردم ایران! هزاران آلمانی در کشور شما بسر می‌برند. آنان با یک نقشه حساب شده مقامات مهمی را در صنایع شما احراز کرده‌اند. وقتی هیتلر دستور بدهد آنها می‌توانند در منابع عایدی شما خرابکاری کنند - آنها بوسیله سفارت آلمان متشکل شده‌اند و هر فردی دستورالعمل خود را دارد.» در این اعلامیه مقامات ایرانی متهم شده بودند که هشدارهای مکرر درباره تهدید آلمان را نادیده گرفته‌اند. بنابراین بریتانیای کبیر و اتحاد جماهیر شوروی تصمیم گرفته‌اند خودشان آلمانیها را بیرون کنند. به ایرانیان اطمینان داده می‌شد که: «هیچ نزاعی با شما و هیچ نقشه‌ای درباره کشورتان در کار نیست.»<sup>۴۷</sup>

این اعلامیه مردم را هراسان و آشفته ساخت زیرا اکثر آنان هیچ چیزی درباره بحرانی که گریبانگیر کشورشان شده بود نمی‌دانستند. لحظاتی پس از آن که هواپیماها دور شدند، یک کشیش امریکائی به نام ویلیام میلر مشغول عبور از محوطه هیئت پرسیتری در تهران بود که کشیش دیگری به نام فیشر او را صدا زد. میلر بسوی اتاق فیشر دوید و خبر رادیو لندن را که اعلام می‌کرد قوای انگلیس و شوروی در ساعت ۴ بامداد آن روز از مرزهای ایران عبور کرده‌اند شنید. بزودی رادیو تهران این خبر را تکرار کرد ولی به مردم اطمینان داد که «نیروهای ما در حال دفاع از خاک وطن می‌باشند.»<sup>۴۸</sup>

در مجلس شورای ملی، علی منصور نخست‌وزیر در ساعت دو و نیم با حالت عصبی پشت تریبون قرار گرفت. در برابر نمایندگان که اجتماع کرده بودند لحظه‌ای مکث کرد. دستهایش می‌لرزید. سپس با لحن متین اظهار داشت: «مطالبی که حالا به اطلاع آقایان نمایندگان می‌رسد فقط برای گزارش جریانات اخیر و وقایعی است که روی داده است. آقایان نمایندگان در این موضوع هرگونه اظهاراتی داشته باشند تمنی می‌شود به جلسات بعد موکول



دارند.» او تشریح کرد که چگونه از هنگام آغاز جنگ در اروپا دولت ایران سعی کرده بود سیاست بیطرفی خود را حفظ نماید. به یادداشتهای مورخ ۱۹ ژوئیه [۲۸ تیر] و ۱۶ اوت [۲۵ مرداد] متفقین اشاره کرد که اخراج آلمانیها را خواستار شده بودند و توضیح داد: «طی تذکریه‌های ۷ مرداد و ۳۰ مرداد کتباً اطمینانهای کافی در مراقبتهای دولت ایران نسبت به رفتار کلیه اتباع بیگانه و عدم امکان بروز مخاطراتی از عده محدودی آلمانی که در ایران مشغول کارهای معینی هستند داده شده و برای مزید اطمینان دو دولت اقدامات مقتضی نزد دولت آلمان برای کاستن عده معتابیهی از شماره آلمانیها در ایران بعمل آمد. متأسفانه تمام این مجاهدات به جانی نرسید و نتیجه این شد که نمایندگان شوروی و انگلیس ساعت ۴ صبح امروز به منزل نخست‌وزیر رفته و هر کدام یادداشتی مبنی بر تکرار مطالب گذشته تسلیم نموده و توسل خود را به نیروی نظامی اخطار کرده‌اند.»<sup>۴۹</sup>

منصور به اختصار به شرح اقداماتی پرداخت که انگلیسیها و شورویها صبح آن روز مرتکب شده بودند و تذکر داد که مذاکرات با دولتهای مزبور در جریان است و مجلس را از نتیجه مذاکرات مطلع خواهد ساخت. آنگاه تقاضا کرد عموم افراد کشور متانت و خونردی را رعایت نموده با نهایت آرامش رفتار نمایند. جلسه پس از ده دقیقه ختم شد.

واژه «حمله» سرعت در شهر پخش شد. بانکها بسته شد و فروشندگان مواد غذایی به منظور اجتناب از وحشت عمومی دکانهایشان را بستند. خیابانها به طرز سهمناکی خلوت شد چون بسیاری از مردم اتومبیلهایشان را از ترس مصادره به دست ارتش سرعت پنهان کردند. در سربازخانه باغشاه سربازان لشکر یکم گارد مشغول تمرینهای ورزشی و شنیدن موزیک در زمین ورزش بودند که شایعه حمله متفقین از یکی به دیگری شروع به پخش شدن کرد.<sup>۵۰</sup>

در کاخ سلطنتی، آن روز بعد از ظهر محمدرضا ولیعهد - که معتقد بود ارتش ایران قادر به دفاع از تهران نیست - طپانچه‌ای به خواهر دوقلویش اشرف داد و به او گفت: «این هفت‌تیر را با خودت داشته باش و اگر سربازان خارجی وارد تهران شدند و کوشیدند ما را بگیرند چند تیر به آنها شلیک کن

و سپس به زندگی خودت خاتمه بده. من هم همین کار را خواهم کرد.»<sup>۵۱</sup>  
 در این هنگام مدیران دو روزنامه بزرگ تهران از طرف شاه به دربار احضار شدند و وقتی رسیدند شاه مشغول مذاکره با مقامات بلندپایه و خواندن ترجمه اخبار خارجی بود. شاه در حالی که یک خبر منتشره از رادیو برلین را در دست داشت که از شاه می‌خواست تا رسیدن آلمانیها مقاومت کند، با خشم فریاد زد: «این را خوانده‌اید؟ چرا آلمانیها می‌گویند پیروزی ما خیلی نزدیک است؟ من که با آلمان قرارداد نظامی ندارم و فقط موافقتنامه‌های اقتصادی دارم.» سپس رو به مدیران جراید کرد و دستور داد: «بروید و این اخبار را تکذیب کنید.» همین که روزنامه‌نگاران عازم حرکت شدند، شاه آنان را صدا زد و گفت: «ولی طوری نویسید که باعث نارضایتی آلمانیها شود.»<sup>۵۲</sup>

آنگاه اروین اتل وزیرمختار آلمان به دربار احضار شد. اتل پیام مورخ ۱۸ اوت [۲۷ مرداد] پیشوای آلمان را به شاه تسلیم کرد که از شاه می‌خواست در برابر تلاشهای انگلیسیها در گرفتار کردن ایران در جنگ مقاومت کند. شاه برای این پیام از اتل تشکر کرد و سپس به تشریح جریانات روز پرداخت و با ذکر جزئیات تعریف کرد که چگونه شهرها و دهات ایران از دریای خزر تا خلیج فارس بمباران شده‌اند و کشتیها غرق شده و بنادر خلیج فارس به اشغال بیگانگان در آمده‌اند و از قرار معلوم بیش از ۱۰۰۰ تانک و صدها هواپیما در این عملیات شرکت داشته‌اند. از آنجائی که ارتش ایران نمی‌توانسته در دو جبهه به جنگ پردازد شاه قصد ندارد از آلمان کمک بطلبد چون می‌داند که آلمان قادر به این کار نیست. به جای آن تقاضا دارد دولت ترکیه تشویق شود که در انگلیسیها و شورویها اعمال نفوذ کند تا ترک مخاصمه کنند و به آلمانیهای مقیم ایران تأمین عبور بدهند. او معتقد بود اتهامات متفقین علیه کلنی آلمانی فقط بهانه‌ای برای تجاوز بوده است. اتل با این گمان کاخ را ترک کرد که شاه دیگر مصمم نیست در برابر متجاوزین مقاومت جدی بنماید.<sup>۵۲</sup>

در ساعت ۴ بعدازظهر سرلشکر عزیزالله ضرغامی رئیس ستاد ارتش به دربار آمد تا آخرین تحولات نظامی را گزارش بدهد. شاه خسته و ناراحت به ضرغامی دستور داد پادگان تهران را به منظور دفاع از پایتخت به خارج شهر

منتقل سازد. نیز دستور داد شورای عالی جنگ تشکیل شود ولی درباره پادگانهای دورافتاده که زیر حملات دشمن قرار داشتند هیچ رهنمودی نداد.<sup>۵۴</sup>

سرلشکر ضرغامی هنگام ترک دربار به سرلشکر کریم آقا بوذرجمهری فرمانده لشکر اول و سرلشکر نقدی فرمانده لشکر دوم دستور داد بخشنامه محرمانه‌ای صادر و به کلیه افسران ابلاغ کنند که تا اطلاع ثانوی سر پستهایشان باشند. همین که واژه «تجاوز» پخش شد، افسران و سربازان به سربازخانه‌هایشان شتافتند. اتوبوسها و درشکه‌ها بدون دریافت کرایه آنها را حمل می‌کردند. تعدادی از جوانان آماده به خدمت نیز به پادگانها مراجعه نمودند.<sup>۵۵</sup>

در سفارت امریکا در تهران، لوئیس دریفوس وزیرمختار با حالت عصبی در اتاق کارش قدم می‌زد و آتش به آتش می‌گزار می‌کشید. او ناراحت بود از اینکه چرا هیچ اقدامی برای تخلیه اتباع امریکا از تبریز بعمل نیاورده است. مبلغین مذهبی امریکائی در سر راه ارتش سرخ در حال پیشروی قرار داشتند. دریفوس نگران بود که اگر صدمه‌ای به آنان برسد، خودش مسئول شناخته شود.<sup>۵۶</sup>

بزودی از وزارت امور خارجه ایران به دریفوس تلفن شد. سیاح مدیرکل از دریفوس تقاضا کرد به وزارت خارجه امریکا تلگراف بزند و رسماً تقاضا کند که «رئیس جمهور ایالات متحد نزد دولتهای انگلیس و شوروی وساطت کند که مخاصمات بیدرنگ متوقف گردد.» دولت ایران مایل بود اطمینان بدهد که اکثر آلمانیها اخراج خواهند شد. اندکی بعد وزارت امور خارجه ایران یک پیام شخصی از شاه برای پرزیدنت روزولت را به سفارت ارسال داشت که انگلیسیها و شورویها را متهم می‌کرد که «قوایشان بدون اخطار قبلی غفلتاً از مرزهای این کشور عبور کرده و به تصرف نقاط و بمباران عده زیادی از شهرهای باز و بی‌دفاع ایران مبادرت ورزیده‌اند.» شاه به روزولت اطمینان می‌داد که «تنگرانی متفقین از وجود عده‌ای آلمانی در ایران بی‌مورد است زیرا ایران اطمینان داده بود که آلمانیها بزودی از این کشور می‌روند. بنابراین برایش به‌هیچ‌وجه معلوم نیست به چه علت به این اقدام تجاوزکارانه متشبث

شده‌اند.» او به حسن عدالت‌طلبی روزولت متوسل گردید و اشعار داشت: «به استناد اعلامیه آن حضرت مبنی بر مساعدت و تقویت اصول عدالت بین‌المللی و حفظ حقوق آزادی ملل از آن جناب استدعا می‌کنم یک کشور بی‌طرف و صلح‌جو را که هیچ منظوری جز حفظ آسایش و اصلاح امور داخلی خود ندارد با اقدامات نوع‌پرورانه خود در رفع این تجاوزات کمک نموده مسمعی لازم را مبذول فرمائید.»<sup>۵۷</sup>

در شمال ایران در دهکده نیا در چهل کیلومتری جنوب اردبیل، دو هنگ پیاده از لشکر ۱۵ ایران پس از یک راهپیمائی طولانی و طاقت‌فرسا حوالی غروب وارد شدند. سربازان مشغول ساختن سنگر بودند که سرلشکر قادری فرمانده لشکر فرارسید و به فرماندهان هنگ دستور داد به یک موضع قابل دفاع‌تر در صائین گدوکی، دوازده کیلومتر دورتر، در جاده پریپیچ و خم کوهستانی عقب‌نشینی کنند. قادری قول داد برایشان غذا و مهمات بفرستد و سپس بدون آنکه قصد بازگشت داشته باشد سوار اتومبیلش شد و حرکت کرد.<sup>۵۸</sup>

از بخت خوش لشکر ۱۵، ارتش چهل و چهارم شوروی در پیشروی در آن جهت شتاب به خرج نمی‌داد. ستون ژنرال هادی‌اف جاده سنگفرشی را به موازات مرز شوروی در پیش گرفته بود که از گردنه حاجی‌امیر می‌گذشت و بستر رود آستارا را دنبال می‌کرد. ستون طولانی کامیونها و تانکها و اسب‌سواران پس از آن که از کوههای پردرخت بزرغوش پائین آمد، از میان شالیزارهای وسیع و باتلاق‌مانند عبور کرد و در حوالی غروب به فلات ساحلی مرطوب رسید و بدون توقف رهپار بندر آستارا شد.<sup>۵۹</sup>

در ۲۵۰ کیلومتری غرب آستارا، ستون مکانیزه عظیم ژنرال نوویکوف از گردنه بی‌حفاظ یام عبور کرد و به شهر صوفیان نزدیک شد که اردوگاه شبانه‌اش بود. صبح روز بعد این نیروی عظیم منهدم‌کننده می‌بایست از دره تلخ‌رود بگذرد و به تبریز برسد.<sup>۶۰</sup>

در همین حال در جنوب غربی تبریز، سربازان در حال عقب‌نشینی لشکر سوم ایران وارد یک حوضه وسیع و خشک شدند، جایی که تلخ‌رود به دریاچه ارومیه می‌ریخت. خستگی و گرسنگی نظم صفوف راهپیمائی آنان را

برهم زده بود. توپچیها توپهای بسته‌بندی‌شده خود را از روی قاطرها برداشته و به کنار جاده انداخته بودند. افسران جزء مراقب بودند که سربازان فرار نکنند. یا دست به شورش نزنند. اما سرلشکر فرمانده آنان و افسران ارشد ناپدید شده بودند. به‌رغم گرما و گرسنگی و پاهای تاول‌زده، سربازان با مشقت به پیش می‌رفتند و تنها انگیزه آنان این بود که اسیر روسها نشوند.<sup>۶۱</sup>

در این هنگام در فرودگاه تبریز، سرهنگ شیبانی در انتظار دستورات جدید سرلشکر مطبوعی بود، بی‌خبر از اینکه فرماندهش گریخته است. سرانجام شیبانی در عین ناامیدی مستقیماً به رئیس ستاد ارتش در تهران تلگراف زد و کسب تکلیف کرد. ستاد ارتش پاسخ داد که شیبانی باید در صورت امکان - با کلیه افراد هنگ دوم هوایی به زنجان نقل مکان کند. شیبانی ترسید که در روشنائی روز مبادرت به پرواز کند زیرا نیروی هوایی سرخ بر آسمانها تسلط داشت. از سوی دیگر فرودگاه تبریز فاقد چراغهای راهنما برای پرواز شبانه بود.<sup>۶۲</sup>

شیبانی افسران و افرادش را جمع کرد و اظهار داشت تنها چاره آنان این است که هنگام شب پرواز کنند. از آنجائی که این کار فوق‌العاده خطرناک بود، پیشنهاد کرد هر کس مایل است با اتومبیل عزیمت کند، اما خودش پرواز خواهد کرد. کلیه خلبانان داوطلب پرواز شدند تا هواپیماهایشان را از افتادن به چنگ دشمن نجات دهند. قرار شد ساعت پرواز چند لحظه پیش از سپیده‌دم روز بعد باشد تا اندکی پس از طلوع آفتاب به زنجان برسند. آنگاه خلبانان خودشان را آماده‌گذرانیدن یک شب طولانی کردند، در حالی که ارتش سرخ فقط ۳۰ کیلومتر از آنان فاصله داشت.

در منتهالیه شمال شرقی ایران، آن روز بعدازظهر یک ستون از پیاده‌نظام شوروی که پیشاپیش آن تعدادی تانکهای سبک راه می‌گشودند به شهر ماکو نزدیک شد. افراد هنگ ۱۷ پیاده ایران در دوسوی دره باریک مدخل ماکو سنگر گرفته بودند و در انتظار بسر می‌بردند. ایرانیان به محض دیدن تانکهای مهاجم به روی آنها آتش گشودند. شورویها پاسخ دادند و کوشیدند مواضع ایرانیان را دور بزنند. همین که نبرد به پایان رسید روشنائی روز نیز بسرعت کمرنگ شد.<sup>۶۳</sup>

گروهان ستوان کنعانی زاده از جانب خط الرأس جنوبی مورد حمله قرار گرفت. در حالی که شورویها به سوی آنان پیشروی می کردند، یک مسلسل سنگین ایرانی گیر کرد. مسلسل چی کنعانی زاده را به کمک طلبید تا عیب مسلسل را برطرف سازد. همین که افسر مزبور خواست سینه خیز بموی مسلسل برود سربازی به نام خداکرم مانع شد و به فرماندهش نصیحت کرد: «اگر شما کشته شوید ما بدون فرمانده خواهیم شد. من بلامد مسلسل را تعمیر کنم.» خداکرم سینه خیز از زمین باز گذشت و همینکه به کنار گودال مسلسل رسید یک خمپاره منفجر شد و او را کشت.<sup>۶۴</sup>

تلفات هر دو طرف رو به افزایش بود. دست کم چندین ده ایرانی و تعداد نامعلومی از سربازان شوروی به هلاکت رسیدند. ستوان اتحادیه شرقی پایش تیر خورد ولی تا وقتی که او را به بیمارستان منتقل کردند در موضعش باقی ماند و سپس در بیمارستان درگذشت. نبرد در حوالی ساعت هفت و نیم بعدازظهر فروکش کرد. تاریکی بر میدان جنگ حکمفرما شد و تلاشهای رخنه شورویها را پنهان ساخت. تا این ساعت هفت تن از افراد کنعانی زاده کشته شده بودند و موضع او از سه جانب محاصره شده بود. او در تاریکی بقیه افرادش را که همه خسته و گرسنه و تشنه بودند، جمع کرد و برایشان توضیح داد که تنها امید نجاتشان عبور از کوهها و کوشش در رسیدن به رضایه است. آنها با استفاده از تاریکی موفق به فرار شدند و سرانجام به مقصدشان رسیدند. آنگاه شورویها به پیشروی پرداختند و ماکو را اشغال کردند.

در بعدازظهر روز ۲۵ اوت [سوم شهریور] ارتش انگلیس همچنان به پیشروی خود بسوی مرکز ایران ادامه می داد. گردان یکم تفنگداران گورخا با نفربر از مرز عراق گذشت و در ساعت سه و چهل و پنج دقیقه بامداد وارد روستای خاک آلود و بد نمای سرپل نزدیک گردنه پاتاق شد. تعدادی از تانکهای سبک هوسار در برابر گردنه موضع گیری کردند. سرلشکر ویلیام اسلیم فرمانده لشکر و سرتیپ جان آیزل وود فرمانده تیپ دوم زرهی هندی به منظور بررسی موانع کوهستانی که در برابرشان قرار داشت وارد این محل شدند.<sup>۶۵</sup>

اسلیم روی سقف یک اتومبیل استیشن ایستاد و به مطالعه سینه‌کش کوه پرداخت. جاده از سرپل با سربالائی تند و کج و معوجی از گردنه هزارمتری بالا می‌رفت و به دشت مرتفعی در پس آن می‌رسید. گفته می‌شد چندین هزار سرباز ایرانی از گردنه پاتاق دفاع می‌کنند ولی او هیچ نشانه‌ای از دشمن را تشخیص نداد. با این حال تصمیم گرفت دست به حمله فوری نزند. قرار بود نیروی هوائی بریتانیا فردای آن روز مدافعان را بمباران کند. در این میان او ناچار بود سربازانش را از کنار گردنه به شاه‌آباد ببرد.

اسلیم در تلاش خود برای دور زدن گردنه پاتاق از طریق گیلان غرب با شکست روبرو شد. آن روز بعدازظهر پیشقراولان قوای سرتیپ آیزل‌وود (ستون ب) سه بار به مواضع دفاعی ایرانیان در گیلان غرب حمله کرده و هر سه بار با آتش توپخانه و مسلسل سنگین ایرانیان به عقب رانده شده بودند. حملات با نزدیک شدن تاریکی شب در ساعت شش و نیم متوقف شد. یک اسواران از سوارنظام ویلتشایر برای تقویت ستون ب به صحنه نبرد آورده شد ولی هنوز برای عقب راندن ۲۵۰ سرباز ایرانی که از خط الرأس کوه واژلان دفاع می‌کردند کافی نبود.<sup>۶۶</sup>

در روستای سرپل، اسلیم و آیزل‌وود با دقت روی نقشه منطقه خم شده بودند و سرانجام یک جاده مالرو را که از سرپل به گیلان غرب می‌رفت پیدا کردند. اسلیم به تیپ دوم زر می‌هدی دستور داد صبح زود فردا از این جاده بسوی گیلان غرب حرکت کند. از آنجا می‌بایست به مواضع ایرانیان در شاه‌آباد حمله کنند و مدافعان پاتاق را دور بزنند. در همین حال اسلیم می‌بایست تیپ ۲۱ هندی را برای حمله از روبرو به گردنه، در سرپل جمع کند. به‌منظور پشتیبانی از این نقشه، بخش عمده ستون الف - مرکب از مابقی تیپ دوم زر می - بسوی قصرشیرین عزیمت کرد و از طریق یک جاده پرپیچ و خم خاکی که به سرپل می‌رسید، بسوی شرق رهپار شد. به علت فقدان هرگونه خطر هوائی از جانب ایرانیان، اسلیم به این ستون اجازه داده بود با چراغهای روشن پیش بروند. هنوز این ستون چندان دور نشده بود که یک افسر خشمگین از جهت مخالف با اتومبیلش رسید و دستور داد چراغها را خاموش کنند. ستون بقیه ۳۰ کیلومتر راه را به آهستگی طی کرد و به این

جهت تا قبل از نیمه شب به سرپل نرسید.<sup>۶۷</sup>  
در آبادان، آن روز عصر هنگ یکم تفنگداران کومائون و قوایی از هنگ ششم راجپوتانا در اطراف پالایشگاه اردو زد. هنوز سربازخانه‌های ایرانی و بخشی از شهر تسخیر نشده بود ولی خود پالایشگاه پس از چند ساعت کسل کننده و خطرناک که به شکار تک تیراندازانی که از ساختمانهای اطراف شلیک می کردند گذشت، کاملاً پاکسازی شده بود. آخرین مرکز مقاومت در بنگله ۵۵ در ساعت پنج و نیم بعد از ظهر تسلیم شد. دو عراده توپ هوویتزر و چهار زره پوش و ۳۵۰ اسیر به دست قوای انگلیس افتاد.<sup>۶۸</sup>

در همین حال ناوگان شوروی در بحر خزر به بندر انزلی نزدیک می شد. در ساعت ۶ بعد از ظهر چندین هواپیمای شوروی بدون بمب اندازی بر فراز بندر پرواز کردند. هنگ ۳۶ ایران در دل جنگل پنهان شده بود. در ساعت ۸ بعد از ظهر یک دیده بان ایرانی از فراز برج مراقبت بندر به سرهنگ دوم ایرانپور گزارش داد که هشت فروند کشتی به ساحل نزدیک می شوند. ایرانپور به دیده بان دستور داد هروقت کشتیها به ۵۰۰ متری ساحل رسیدند، مراتب را گزارش بدهد. به فرمانده توپخانه اش ستوان صدقیان نیز دستور داد که به محض وصول فرمان، آتش بگشاید. لحظاتی بعد برج مراقبت تلفن زد که کشتیها چراغهایشان را خاموش کرده و در تاریکی ناپدید شده اند. احتمالاً فرمانده شوروی بواسطه اینکه دریا متلاطم بود و کشتیهاش نمی توانستند بخاطر کشتی لارویی غرق شده از میان دو ضلع موج شکن عبور کنند، مأیوس شده بود. بنابراین او ناوچه های توپدار و کشتیهای باری خود را به ساحل نزدیک تر ساخت.<sup>۶۹</sup>

برای ایرانیان سی دقیقه پراضطراب گذشت. برج مراقبت تلفن زد که کشتیها در فاصله سیصد چهارصد متری ساحل قرار دارند و نزدیک می شوند. چهار توپ ۷۵ میلیمتری ایرانی دو رگبار پی در پی به کشتیها شلیک کرد. اما هیچ صدمه ای نزد و شورویها در پاسخ سه بار شلیک کردند. توپهای ایرانی خسارت ندید ولی ساکت ماند تا مبادا مواضعشان کشف شود و آنها را از دست بدهند. فرمانده شوروی دستور عقب نشینی داد. خطر پیاده شدن شبانه به خشکی در آبهای متلاطم در برابر مواضع دشمن بسیار زیاد بود. شورویها



تصمیم گرفتند تا دمیدن سپیده صبح صبر کنند.

در تبریز، بمبافکنهای شوروی پس از فرود آمدن شب چندین بار بازگشتند و بمبهای آتش‌زای ریختند که در نقاط مختلف شهر آتش‌سوزیهائی برپا کرد. در بیمارستان امریکائی، دکتر چارلز لم شب را در زیرزمین بسر برد و چیزی از بمبارانها نفهمید. پرستاران نیز در زیرزمین پناه جسته بودند.<sup>۷۰</sup>

در تهران، آن روز غروب کثیش ویلیام میلر به تالار نیایش دوشنبه‌شب خود رفت و مریدان ایرانی خود را دید که روی روزنامه‌های آن روز عصر خم شده‌اند. این کار غیرعادی بود چون تعداد کمی از مردم روزنامه‌های بشدت سانسور شده دوران پهلوی را می‌خواندند. اما آن روز بعد از ظهر روزنامه‌ها به محض رسیدن به روزنامه‌فروشیها سرعت به فروش رفته بود. مردم برای خرید روزنامه زد و خورد می‌کردند، گوی اینک اخبار منتشره ناقص بود. آن شب میلر نیایش مریدان انگشت‌شمارش را رهبری کرد و از خدا خواست که در این ایام سخت آنان را راهنمایی و از او پشتیبانی کند. پس از انجام مراسم میلر شام صرف کرد و سپس به اتاق آقای فیشر رفت تا اخبار ساعت نه و نیم را بشنود. هنوز به در اتاق نرسیده بود که تاریکی محض بر شهر حکمفرما شد. تهران نخستین خاموشی خود را تجربه می‌کرد.<sup>۷۱</sup>

مثل این بود که نگرانی و ترس و نومیدی بر شهر حکمفرمایی می‌کند. تاکنون هیچ‌گاه خاموشی برق تمرین و اجرا نشده بود. در این خصوص حتی به شهربانی دستورالعمل داده نشده بود. مردم گرسنه و ترسان در مرز وحشت قرار داشتند.<sup>۷۲</sup> مدت بیست سال پادشاه مقتدرشان زندگی آنان را کنترل می‌کرد. اکنون پادشاه خسته و افسرده در کاخ تابستانیش کنج انزوا گزیده بود و دیگر نمی‌توانست نقش ابرمرد دوران گذشته را ایفا کند. در واقع او اکنون با وضعی روبرو شده بود که بکلی خارج از اختیارش بود.

## فصل نهم

# لمس کردن آهن گداخته

ساعت ۳ بامداد روز ۲۶ اوت ۱۹۴۱ [۴ شهریور ۱۳۲۰] سیزده فروند هواپیمای دوباله هنگ دوم هوایی ایران، در تاریکی موتورهای خود را برای پرواز از فرودگاه تبریز بکار انداختند. هواپیماها یکی پس از دیگری غرش کنان در باند فرودگاه بسوی آسمان تیره حرکت کردند. سرهنگ شیبانی نخستین هواپیما را هدایت می‌کرد. هریک از خلبانان سرعت موتورش را طوری میزان می‌کرد که ارتفاع بگیرد و از برخورد با کوههای پیرامون تبریز اجتناب کند.<sup>۱</sup> اندکی پس از طلوع آفتاب، هواپیمای سرهنگ شیبانی به سلامت در فرودگاه زنجان در ۲۲۰ کیلومتری جنوب شرقی تبریز به زمین نشست. چند دقیقه بعد ده هواپیمای دیگر در آنجا فرود آمد. شیبانی در جستجوی دو هواپیمای دیگر با دقت به آسمان می‌نگریست ولی آنها هیچ‌گاه پدیدار نشدند چون خلبانان هواپیماهای خود را به کوههای جنوب تبریز زده و سرنگون شده بودند ولی خودشان به طرز معجزه‌آسایی نجات یافته بودند و بعدها به تهران رسیدند.

شیبانی که مطمئن بود شوروها بزودی به عزیمت آنها پی خواهند برد و تا زنجان تعقیبشان خواهند کرد با شتاب هواپیمایش را پر از بنزین کرد و بسوی تهران پرواز نمود. در واقع چند لحظه بعد یک هواپیمای شوروی

پدیدار شد و فرودگاه زنجان را بمباران کرد. نزدیکتر به تهران، نیروی هوایی شوروی شهر بی‌دفاع قزوین را نیز بمباران کرد.<sup>۲</sup>

در یکصد و پنجاه کیلومتری شرق تبریز، سربازان لشکر پانزدهم ایران مقیم اردبیل، در ساعت ۴ بامداد ۲۶ اوت به گردنه صائین‌گدوکی دوازده کیلومتر دورتر از روستای نیار رسیدند. سرتیپ قادری فرمانده لشکر ده ساعت پیش با اتومبیلش عزیمت کرده و هنوز برنگشته بود و افرادش را گرسنه و بدون آذوقه باقی گذاشته بود. سرهنگ صدیق فرمانده هنگ ۱۱ یکی از افرانش را در جستجوی آذوقه و مهمات به سراب فرستاد. افسر مزبور جز پیرمردی سالخورده در قهوه‌خانه سراب کسی را نیافته بود چون تمام اهالی شهر را تخلیه کرده بودند. لذا به لشکرش بازگشت و خبر داد که نباید انتظار وصول آذوقه را داشته باشند. بسیاری از سربازان که روحیه‌شان را باخته بودند تفنگها را به زمین انداخته و در جستجوی خوراک فراری شدند. آنهایی که باقی مانده بودند ناگهان با واحدهای ارتش سرخ روبرو شدند - بی‌خبر از اینکه شورویها اردبیل را دور زده‌اند.<sup>۳</sup>

در واقع در آن روز ارتش چهل و چهارم سرلشکر هادی‌اف به آهستگی ولی با شدت هرچه تمام‌تر در کرانه دریای خزر مشغول پیشروی بسوی جنوب بود. واحدهای موتوریزه پیاده‌نظام لشکر هفتاد و هفتم افراد پیاده کوهستانی سرلشکر ا.پ. رودینوف و سربازان سوار لشکر هفدهم کوهستانی راه خود را از جاده‌های ناهموار و عبور از مرزهای بی‌شمار ادامه می‌دادند. ساختمان راه شوسه بین آستارا و سفارود که در سال ۱۹۲۸ [۱۳۰۷] آغاز شده بود هنوز تکمیل نشده و فقط زیرسازی آن وجود داشت که به هیچ‌وجه برای عبور وسایل نقلیه مناسب نبود.<sup>۴</sup>

رودینوف که این موضوع را پیش‌بینی کرده بود چند دستگاه ماشین راهسازی سنگین همراه خود آورده بود که توانستند جاده را برای عبور نیروهای موتوریزه هموار سازند. شورویها از میان اراضی باتلاقی و شالیزارها و جنگلهای پرباران گذشتند و به عمق استان گیلان رخنه کردند. در خلال آن روز بخش عمده قوای آنان به واحدهای هنگ ۱۰۵ پیاده کوهستانی ملحق شدند که روز پیش در خوی به خشکی پیاده شده بودند. با فرارسیدن غروب

ارتش چهل و چهارم از رود لیسار در ۵۰ کیلومتری جنوب آستارا عبور کرد.<sup>۵</sup>

دور از کرانه بندر پهلوی ناوگان بحر خزر تحت فرماندهی دریابان سدلیکوف شلیک توپ به بندر را در ساعت ۸ بعد از ظهر از سر گرفت. با اینهمه شورویها هیچ تلاشی برای پیاده کردن قشون به خشکی نکردند. ظاهراً به این دلیل که راه ورودی به بندر سدود بود و ایرانیان هنوز توپخانه خود را در میان جنگل پنهان کرده بودند. سه ساعت بعد چندین هواپیمای شوروی به جنگلهای شرق بندر حمله کردند. ستوان صدقیان فرمانده توپخانه به گمان اینکه هواپیماها در جستجوی توپهای هویتزر او هستند به توپچیهایش دستور داد آتش خود را متوقف سازند. هواپیماها که قادر به یافتن هدفهایشان نشدند بسوی بندر بازگشتند و پایگاه دریائی را مورد حمله قرار دادند و با آتش سنگین مسلسل سه ناوچه توپدار کوچک روبرو شدند که در آنجا لنگر انداخته بودند. آتش ضد هوائی ایرانیان مهاجمین را از نزدیک شدن بازداشت ولی چند بمب میان ناوچههای توپدار افتاد و یکی از ناخدایان موسوم به ستوان یدالله بایندر - برادر کوچکتر دریادار بایندر - را به قتل رساند.<sup>۶</sup>

در تبریز، صبح آن روز بمب افکنهای شوروی بازگشتند و به فروریختن اعلامیه و بمباران پراکنده بخشهایی از شهر پرداختند. دکتر چارلز لم رئیس بیمارستان امریکائی در یکی از خیابانهای اصلی شهر به گردش پرداخت و متوجه شد که مردم گیج و سردرگم شدهاند. دکانها بسته بود و گروههای کوچکی از مردان مشغول صحبت و تماشای هواپیماهای شوروی بودند که بر فراز سرشان می چرخیدند.<sup>۷</sup>

آن روز صبح ارتش چهل و هفتم ژنرال نوویکوف راهپیمائی خود را از سر گرفت و به شهر نزدیک شد. خبر نزدیک شدن شورویها به دهکدهای در خارج از تبریز رسید که یک ستوان جوان ارتش ایران با همسرش در آن پناه گرفته بود. افسر جوان که دچار وحشت شده بود اسبی قرض کرد و به همسرش گفت می رود ببیند چه خبر شده است و تاخت کنان دور شد.<sup>۸</sup>

اندکی پیش از ظهر، تانکهای ت-۲۶ شوروی همراه با واحدهائی از

سربازان کلاخود به سر با نظم و آرایش نظامی وارد تبریز شدند. یک ایرانی به بیمارستان امریکائی دوید تا دکتر لم را خبر کند، از دور گاهگاهی صدای شلیک تفنگ و مسلسل به گوش می‌رسید. چندین تک‌تیرانداز از درون ساختمانهای اطراف به شورویها شلیک می‌کردند. شورویها آزادانه در همه جهتها به آتش آنها پاسخ می‌دادند. کنسول عراق که در کنار یکی از پنجره‌های کنسولگریش ایستاده بود و عبور سربازان را تماشا می‌کرد، مورد اصابت گلوله قرار گرفت و درجا کشته شد.<sup>۱</sup>

دکتر جوزف کاپران یکی از همکاران دکتر لم مشغول معالجه یکی از مجروحان ایرانی بمباران بود که از دور صدای شلیک چند گلوله را شنید. به پشت‌بام بیمارستان رفت و با شگفتی ده دوازده تانک و زره‌پوش شوروی را دید که مشغول پارک کردن در زمین بایر پشت بیمارستان هستند.

بسیاری از ارامنه تبریز - که از سالهای حکومت ایرانیان خشمگین بودند - از پسرعموهایشان که از شمال آمده بودند به عنوان رهائی‌بخش استقبال کردند. یک گروه کوچک ارمنی در بیمارستان امریکائی حضور یافت و از دکتر لم خواست که اتومبیلش را به آنها تسلیم کند. وقتی دکتر لم پذیرفت آنها بیمارستان را ترک گفتند ولی ساعتی بعد همراه با یک سرباز شوروی مراجعت کردند. آنگاه ارامنه قفل در گاراژ را شکستند ولی راضی شدند که اتومبیل را نبرند. دکتر لم پیاده به مرکز شهر رفت تا از آقای کوک کنسول انگلیس یاری بخواهد. او با کمک آقای کوک نامه‌ای از فرمانده شوروی و همتای غیرنظامی او می‌خواست که به وی اجازه بدهند اتومبیلش را حفظ کند. پس از تقاضاهای مکرر سرانجام مقامات شوروی نامه لازم را به او دادند و حتی پیشنهاد کردند که چند نگهبان مسلح برای حفاظت بیمارستان بگمارند. دکتر لم در بازگشت به بیمارستان از کنار زندان شهر عبور کرد و یک کامیون و تعداد زیادی سرباز شوروی را دید. درهای زندان باز و زندانیان آزاد شده بودند. شورویها قصد داشتند فقط چند زندانی سیاسی را آزاد کنند اما چون نتوانسته بودند آنها را شناسائی کنند به‌سادگی تمام زندانیان را که تعدادشان بین ۶۰۰ تا ۸۰۰ نفر بود، آزاد کرده بودند.

یکی از زندانیان آزاد شده نظروف دشمن سوگندخورده شولتسه بود که

واحدهای ارتش سرخ را به کنسولگری آلمان هدایت کرد. کنسولگری خالی از سکنه بود. در همان حال خواهر دینی الیزابت گارمس که بیمارستان کودکان نایینا را اداره می‌کرد، بوسیله پلیس مخفی شوروی بازداشت و به زندان شهر برده شد که در همانجا ضمن بازجویی کشته شد.<sup>۱۰</sup>

در حدود یکصد کیلومتری جنوب تبریز، هزاران سرباز گرسنه لشکر سوم مثل گروهی ملخ از میان تاکستانهای ساحل دریاچه ارومیه می‌گذشتند و با انگور سذجوع می‌کردند.<sup>۱۱</sup>

شهر رضائیه به دنبال بمباران بیرحمانه روز پیش آرام بود. اجساد مردگان در کوچه‌ها افتاده بود ولی کمتر کسی جرأت می‌کرد از خانه بیرون بیاید و به دفن جنازه‌ها پردازد. بیمارستان شهر از مجروحان و مقتولان و محضران انباشته شده بود. در ساعت ۱۵ بامداد بسبب افکنهای شوروی مجدداً در آسمان شهر ظاهر شدند و حومه شهر را بمباران کردند. پادگان در حال متلاشی شدن بود و فرمانده آن سرلشکر معینی بسوی جنوب گریخته بود.<sup>۱۲</sup>

در شمال رضائیه، لشکر شصت و سوم پیاده گرجی به پیشروی خود از خوی بسوی جنوب ادامه می‌داد و بعد از ظهر آن روز شهر شاهپور (سلماس) را اشغال کرد. پادگان پراکنده لشکر چهارم ایران از هم فروپاشید و سربازان در برابر پیشروی شورویها راه فرار در پیش گرفتند.<sup>۱۳</sup>

همزمان با این رویدادها، صبح آن روز نیروهای انگلیسی در جنوب و مرکز ایران پیشروی خود را از سر گرفته بودند. زره‌پوشهای رولزرویس لشکر سیزدهم نیزه‌دار در ساعت شش و بیست دقیقه از رحمانیه - واقع در پنجاه کیلومتری جنوب غربی اهواز - به حرکت درآمده بودند. آنها یک نیمدایره ۱۸ کیلومتری به شکل بادبزن تشکیل داده به آهستگی از جاده‌های خاکی و پردستانداز بسوی اهواز پیش می‌رفتند و ضمناً با احتیاط مراقب تانکهای ایرانی بودند.<sup>۱۴</sup>

در این اثنا هواپیمای شکاری انگلیسی که بر فراز اهواز مشغول گشت‌زدن بودند دو هواپیمای ایرانی را تشخیص دادند. یک هواپیمای هریکن انگلیسی یکی از آن دو را هدف قرار داد و رشته دودی را که از آن خارج می‌شد - وقتی در مزرعه‌ای در جنوب اهواز سقوط کرد - مشاهده کرد. هواپیمای دوم

به فرودگاه اهواز بازگشت. در همان حال در جنوب غربی اهواز یک فروند هواپیمای دوباله وینست برای پشتیبانی از لشکر ۱۳ نیزه‌دار مشغول شناسائی بود که یک هواپیمای هریکن اشتباهاً آن را مورد حمله قرار داد. خلبان مجروح هواپیما را بزحمت به زمین نشانید. نیزه‌داران به کمک شتافتند و خلبان و کمک‌خلبان را نجات دادند.

در آبادان، صبح آن روز افراد هنگ دوم و ششم راجپوتانا سربازخانه‌های خالی از سکنه ایرانیان را اشغال و تفنگها و فشنگهایی را که در پادگان جا مانده بود تصرف کردند. در همان حال تفنگداران کوماثون سوار اتومبیلها و اتوبوسهای شرکت نفت انگلیس و ایران شدند و در ساعت ۸ بامداد برای پاکسازی بخش جنوبی جزیره آبادان عزیمت کردند. سرتیپ لوفلمینگ و اعضای ستاد وی و یک واحد از توپخانه ۴۵ میلیتری هویتزر به این عده ملحق شدند که یک ساعت و نیم بعد به خسروآباد رسید. در خسروآباد نیز سربازخانه‌ها را خالی یافتند و به این فکر نیفتادند که در عرض راه از کنار پادگان ایرانی گذشته‌اند. سرگرد طیفوری گردان خود را شب پیش از خسروآباد خارج ساخته و در نخلستانهای کرانه رود بهمشر در نیمه‌راه آبادان پناه جسته بود. کوماثونها راه خود را بسوی جنوب به روستای قصبه ادامه دادند ولی آنجا را نیز خالی یافتند.<sup>۱۵</sup>

آن روز صبح در پایگاه نیروی دریائی خرمشهر مراسم تشییع جنازه رسمی دریادار بایندر بعمل آمد. سرلشکر چارلز هاروی فرمانده لشکر هفتم هندی در این مراسم شرکت کرد. روی تابوت به عنوان احترام یک پرچم انگلیس افکنده بودند ولی درست در لحظه‌ای که قرار بود مراسم شروع شود ناوبان یکم شمس‌الدین صفوی پرچم انگلیس را برداشت و به جای آن یک پرچم سهرنگ ایران را که از کشتی با خودش آورده بود افکند.<sup>۱۶</sup> همانطور که ژنرال کوینان در تلگرامش به لندن متذکر شده بود، مرگ بایندر یک شوخی غم‌انگیز سرنوشت بود: «این افسر همسر انگلیسی داشت و در حالی که به شاه وفادار بود نسبت به ما رفتاری بسیار دوستانه داشت.»<sup>۱۷</sup>

در بندر شاپور آتش‌سوزی در عرشه هفت فروند از هشت کشتی باری محور مهار شده و فقط کشتی دبستفلی کاملاً سوخته و نابود شده بود. سرگرد

ویلیام مکسول فرمانده سربازانی که به خشکی پیاده شده بودند، اطلاع یافت که ممکن است پاسبانان یا نظامیان ایرانی افراد کلنی کوچک انگلیسی مقیم بندر معشور (ماه‌شهر) را که از نقاط بارگیری کشتیهای نفتکش بود بازداشت کنند. او با استفاده از دو ناوچه توپدار ایرانی که بوسیله خدمه خودشان ولی تحت نظر انگلیسیها اداره می‌شدند، یک واحد از قوای خود را به بندر معشور برد. بمحض ورود این عده به بندر معشور، ملوانان ایرانی از نبرد آبادان مطلع شدند و در حالی که از همکاری خود با انگلیسیها ناراحت شده بودند، از همکاری بیشتر خودداری ورزیدند. بنابراین ۹۳ افسر و درجه‌دار و ملوان ایرانی در ناو کرکی تحت نظر قرار گرفتند. انگلیسیها یک ستوان نیروی دریائی ایران را راضی کردند که ناو را به بصره هدایت کند و در آنجا این اسیران جنگی زندانی شدند.<sup>۱۸</sup>

در محوطه شرکت نفت انگلیس و ایران در هفتگل - در شرق اهواز - سروان مایکل فورستر آن روز صبح یک گروهان را برای نجات شهروندان انگلیسی در مسجدسلیمان رهبری کرد. در ۱۵ کیلومتری مقصد قاصدی این گروه را متوقف ساخت و خبر داد که ارتش ایران صبح زود آن روز مسجدسلیمان را اشغال کرده است. وقتی مقامات انگلیسی اطمینان یافتند که افراد غیرنظامی سلامت هستند، به فورستر دستور دادند که دخالت نکند. او که چاره‌ای نداشت عقب‌نشینی کرد و به اصلاح مواضع دفاعی هفتگل ادامه داد.<sup>۱۹</sup>

بزودی خبر رفت و برگشت فورستر به مرکز ستاد سرلشکر شاه‌بختی در اهواز رسید، در حالیکه قدرت این نیروی کوچک به طرز مبالغه‌آمیزی بزرگ جلوه داده شده بود شایعاتی در مورد اینکه یک گردان کامل چتربازان هندی در هفتگل فرود آمده است، در میان ایرانیان اضطراب بزرگانگت نیروهای شاه‌بختی در نقاط مختلف نزدیک اهواز سنگربندی کردند. تپه‌های جنوب غربی شهر با توپخانه مجهز شد. این مواضع ثابت دفاعی را گروههای گشتی تانک و زره‌پوش و افراد پیاده‌نظام سوار بر کامیون تقویت می‌کردند.<sup>۲۰</sup>

اما حملات هوائی انگلیسیها اعصاب سربازان ایرانی را خرد کرده بود. با فرارسیدن نجات‌یافتگان ترسان و لرزان آبادان روحیه آنان خراب‌تر شد.



شاه‌بختی گمان کرد فقط با انضباط شدید می‌تواند افرادش را به ادامه جنگ وادار سازد. وقتی یکی از افسران پیشنهاد کرد قایق‌های کوچک را برای عقب‌نشینی احتمالی به آن‌سوی رود کارون آماده کنند، او با خشم فراوان به صورت این افسر سیلی زد و فریاد کشید: «دندانهای هر کس را که از عقب‌نشینی صحبت کند خرد خواهم کرد. ما احتیاجی به قایق نداریم. در همین طرف رودخانه خواهیم مرد.» شاه‌بختی دستور داد پل رودخانه کارون را دینامیت‌گذاری و آماده تخریب کنند. وقتی خبر نقشه‌های او به ستاد ارتش در تهران رسید، به شاه‌بختی دستور دادند هرگونه عملیات تخریبی را متوقف سازد. این تنها رهنمودی بود که شاه‌بختی از فرماندهی عالی دریافت کرد.<sup>۲۱</sup>

در ۴۵۰ کیلومتری شمال اهواز، تانک‌های انگلیسی، نفربرهای تیپ ۱۴ و ۲۰ سواره‌نظام سبک‌اسلحه هندی آن روز صبح مواضع دفاعی ایرانیان را در کوه واژلان واقع در شرق گیلان غرب مورد حمله قرار دادند. آتش شدید ایرانیان هرگونه حمله را تا رسیدن نیروی امدادی غیرممکن ساخته بود. سرلشکر حسن مقدم شخصاً دفاع ایرانیان را رهبری می‌کرد، گو اینکه افراد او گرسنه و با روحیه خراب سرعت ذخیره محدود مهمات خود را تمام کرده بودند. بتدریج که آفتاب گسترده می‌شد، مقدم تشخیص داد که نخواهد توانست مدت زیادی مواضع خود را حفظ کند.<sup>۲۲</sup>

اندکی پیش از ساعت ۹ بامداد، ایرانیان گرد و غبار یک ستون انگلیسی را که از جانب شمال غربی آنان پیش می‌آمد مشاهده کردند. مقدم که چاره‌ای نداشت دستور داد مواضع را تخلیه کنند. توپخانه را به عقب کامیون‌های موجود بستند و سربازانی را که قادر به بردنشان نبودند در تپه‌های اطراف پراکنده کردند. مقدم به کرمانشاه شتافت تا یک خط دفاعی دیگر ترتیب بدهد. پیش از عزیمت دستور داد جاده گیلان غرب به شاه‌آباد را در نقاط مختلف تخریب کنند تا در پیشروی دشمن تأخیر بوجود آید. وقتی تانک‌های انگلیسی و افراد گردان واریکشایر در ساعت ۹ بامداد به مقابل خط‌الرأس کوه رسیدند مشاهده کردند که آتش ایرانیان کاهش یافته و در حال عقب‌نشینی هستند.

اگرچه تیپ دوم زرهی سرتیپ جان آیزل‌وود در ساعت ۵ بامداد آن روز

از سرپل به مقصد گیلان غرب حرکت کرده بود، ولی این موضوع به پیشقراولان ستون (ب) در گیلان غرب اطلاع داده نشده بود. بنابراین سرگرد جان لاکین فرمانده گردان واریکشایر از نزدیک شدن قوای آیزل وود بی خبر بود. وی به منظور حفاظت عقبه ستون (ب)، افراد خود را در جاده‌ای که از جنوب از سرپل می‌آمد تا دوازده کیلومتری شمال غربی گیلان غرب در دهانه گردنه پخش کرده و به آنان آرایش جنگی داده بود. به او گفته بودند انتظار سربازان دولت را از این سو نداشته باشد.<sup>۲۳</sup>

چند دستگاه تانک مارک ۶ هوسار - جلودار تیپ دوم زرهی - از میان گردنه عبور کردند. همین که از پیچ گردنه عبور کردند با افراد اسواران لاکین روبرو شدند که در دو سوی جاده سنگر گرفته بودند. سربازان انگلیسی آتش مسلسل‌های خود را گشودند و کلاهخود فرمانده نخستین تانک را سوراخ کردند. واحد خمپاره‌انداز که بر قلعه مرتفعی مستقر شده بود بلافاصله چندین گلوله را که خوب هدف‌گیری شده بود بسوی جاده رها کرد. تانکها دریچه‌های خود را بستند و آتش مسلسل‌های خود را به روی دشمن گشودند. گلوله‌ها به هر سو پرواز می‌کرد. سرگرد لاکین از نزدیک «دشمن» را برانداز کرد و سرانجام دریافت که این تانکها انگلیسی هستند. متأسفانه او وسیله‌ای برای تماس گرفتن با آنها نداشت زیرا بیسیم او فقط با قرارگاه هنگ مربوط بود. سرانجام او به این نتیجه رسید که فقط با «تسلیم شدن» می‌تواند تیراندازی را متوقف سازد. لذا از جایش برخاست و در حالی که دستهایش را بالا برده بود با احتیاط بسوی تانکها رفت. تانکها آتش خود را متوقف ساختند. یک افسر زرهی با احتیاط از دریچه تانک بیرون آمد. این دو نفر یکدیگر را از یک شکار روباه در چند سال پیش می‌شناختند.

در شرق گیلان غرب، گردان داوطلب که مشغول پیشروی بود، سلسله کوه‌های واژلان را خالی از مدافعان یافت. یک سرباز ایرانی اسیر شد و یکی دیگر از گلوله یک توپ ضدتانک به هلاکت رسید. سوارنظام نگارد که از خانقین حرکت کرده بود به تقاطع جاده در شمال غربی گیلان رسید و در آنجا تا ساعت دو بعدازظهر بواسطه عبور کامیونها و تانکهای تیپ دوم زرهی که از سرپل می‌آمدند متوقف گردید. یک گروه پیشقراول مرکب از نیروهای

واریکشایر و تفنگداران گورخا توپخانه ایرانیان را که در حال عقب‌نشینی بود تعقیب کرد. بقیه نیروها از عقب آنان را دنبال می‌کردند.<sup>۲۴</sup>

در سرپل، سرلشکر اسلیم و سرتیپ آیزل‌وود در حدود ساعت دو بامداد برای شناسائی گردنه پاتاق با اتومبیل عزیمت کردند. جاده خلوت رو به بالا می‌رفت و در پس چند پیچ از نظرها پنهان می‌شد. حس کنجکاو آنها را در گردنه پیش می‌برد. بزودی از برابر یک قهوه‌خانه آرام و ساکت در سر یک پیچ تند گذشتند. دو ژنرال انگلیسی با بیباکی در درون اتومبیل ایستاده و سرهایشان را از روزنه سقف اتومبیل بیرون آورده بودند. در حدود ساعت یازده و نیم چشم اسلیم به یک پمپ‌بنزین افتاد که روی نقشه‌اش با علامتی مشخص شده بود. در همان لحظه صدای انفجاری از پشت سر اتومبیل بلند شد. یک لحظه بعد انفجار دوم سر تا پای آن‌دو را غرق در گرد و خاک کرد. آیزل‌وود با اوقات تلخی فریاد زد: «خداوند! آنها دارند به ما شلیک می‌کنند.» راننده اتومبیل را به سرعت عقب و جلو کرد و در حالی که گلوله‌های بیشتری به همان جایی که چند لحظه پیش بودند اصابت می‌کرد راه فرار را پیش گرفت. آنها بدون اتلاف وقت به سرعت از گردنه پائین آمدند.<sup>۲۵</sup>

در همین حال تفنگداران گورخا با احتیاط در همین گردنه پیش می‌رفتند. آنها از دوسوی جاده با آرایش جنگی حرکت می‌کردند. گلوله‌های توپخانه سنگین ایرانیان در سمت چپ آنان منفجر می‌شد، بی آنکه مدمه‌ای وارد سازد. سرهنگ دوم ویلیام ویلتز مشهور به «ویلی» فرمانده تفنگداران گورخا، ظنین شد که ایرانیان توپهای خود را در کوره راه‌های نزدیک مستقر ساخته‌اند. سروان جان ماسترز آجودان او با دقت، هر چه تمام‌تر به بررسی بدنه‌های سیاه کوه پرداخت.<sup>۲۶</sup>

بزودی توپخانه انگلیس به آتش ایرانیان پاسخ داد. صدای سهمگین توپهای انگلیسی گورخاها را وحشتزده کرد. یک گلوله که اشتهاً شلیک شده بود یکی از تفنگداران گورخا را اندکی زخمی کرد. ناگهان در خم جاده یک اتومبیل قهوه‌ای که از بالای کوه می‌آمد پدیدار شد. یکی از تفنگداران خودش را به زمین افکند و بسوی اتومبیل نشانه رفت. اما پیش از آن که شلیک کند متوجه پرچم کوچک سرخ مخصوص فرمانده لشکر در جلو

اتومبیل گردید. اتومبیل باز هم پیش آمد و ژنرال اسلیم در میان شگفتی افسران از آن خارج شد.

سروان ماسترز از خودش پرسید: «او چگونه توانسته است از ما جلو بزند؟» سرهنگ ویلتز با قدمهای سریع بسوی ژنرال رفت. اسلیم گفت: «صبح بخیر ویلی. تا وقتی که به چهارمین پیچ نرسیده‌اید هیچ خبری نیست. در آنجا ایرانیان یک توپ ضدتانک کار گذاشته‌اند.» در این هنگام ماسترز متوجه یک سوراخ گلوله در عقب ماشین شد. اسلیم در حالی که دوباره سوار اتومبیل شد و حرکت کرد، افسران به او سلام نظامی دادند و سپس سرعت راه خود را در سربالائی کوه از سر گرفتند.<sup>۲۷</sup>

آن روز بعدازظهر ۱۲ فروند بمب افکن بلنهایم از اسکادران چهل و پنجم قلّه گردنه را بمباران کردند. چندین مسلسل ایرانی به روی این هواپیماها آتش گشودند. بزودی این بمباران مواضع ایران را منکوب کرد. با نزدیک شدن غروب، گورخاهای سرهنگ ویلتز به قلّه نزدیک شدند ولی تماس ناچیزی با ایرانیان یافتند. یک مسلسل ایرانی که در کنار پمپ‌بازین کار گذاشته شده بود آتش خود را به روی یک واحد گشتی انگلیسی گشود.

در تهران، آن روز صبح سرلشکر ضرغامی در باشگاه افسران واقع در خیابان سوم اسفند ریاست جلسه شورای عالی جنگ را به عهده گرفت تا به بررسی اوضاع نظامی که هر لحظه روبه خرابی می‌رفت پردازد. شورا اطلاع حاصل کرد که شورویها مرنند و صوفیان و خوی و ماکو را اشغال کرده‌اند. انگلیسیها نیز آبادان و خرمشهر و بندر شاپور را تصرف کرده بودند. همچنین طبق گزارش، یک گردان چترباز در حوالی مسجد سلیمان فرود آمده بود. لشکر اول و دوم ایران در خلال شب گذشته به ترتیب در غرب و شرق تهران مستقر شده و آرایش جنگی گرفته بود. واحدهای گشتی اتومبیلهای شخصی را برای استفاده نظامی مصادره می‌کردند ولی هیچ دستورالعمل عملیاتی به واحدهای صف اول جبهه واصل نشده بود. و نیز هیچ دستور عملیاتی به سربازان پشت سر آنان داده نشده بود. تنها دستوری که به فرماندهان نظامی خارج از مرکز داده شده بود این بود که از تخریب پلها و خطوط آهن و جاده‌ها خودداری کنند و این امر موجب شگفتی سرلشکر ارفع گردید.<sup>۲۸</sup>

بنابراین ارفع حدس زد که شاه قصد دفاع واقعی ندارد بلکه فقط می‌خواهد یک مقاومت ظاهری نشان بدهد تا هرگاه نازیها ایران را اشغال کنند با کشورش همانند دشمن رفتار نکنند. ارفع پیشنهاد کرد که پلهای مهم خراب شود و پادگان نیرومند تهران به استحکامات کوهستانی در غرب اراک عقب‌نشینی کند ولی شاه نظر او را رد کرد.

آن روز صبح خیابانهای تهران از اتومبیل خالی بود. غیر نظامیان اتومبیلها و کامیونها و اتوبوسهایشان را از حرکت در شهر و بدزبانی واحدهای گشت نظامی پنهان کرده بودند. یک راننده کامیون که شهر را به مقصد قم ترک می‌کرد، در یک راه‌بندان نظامی متوقف شد و به او گفتند که کامیونش مصادره شده است. او مبلغی به عنوان رشوه به نظامیان پرداخت و سپس سر کامیون را برگرداند و به شهر بازگشت - یک کیلومتر دورتر، یک راه‌بندان دیگر او را متوقف ساخت. این بار، راننده با پرداخت مبلغ کمتری توانست بگریزد. وقتی به خانه‌اش رسید کامیون را در گاراژ گذاشت و در آن را قفل کرد.<sup>۲۹</sup>

آن روز صبح اهالی تهران گرسنه بودند. آشوبهایی در برابر دکانهای نانوائی صورت گرفت. یک ایرانی به کشیش ویلیام میلر گفت: «ما نتوانستیم نان بخیریم اما من ترتیبی دادم که قدری برنج بدست بیاورم.» میلر متوجه خشم و تلخی در میان عابرین کوچه‌ها و خیابانها شد. بسیاری از مردم به کسانی که در رأس قدرت بودند نفرین و دشنام می‌دادند.<sup>۳۰</sup> صاحبان سپرده‌های بانکی که سخت ترسیده بودند به بانک ملی هجوم برده بانک را مجبور به تعطیل موقت کردند.<sup>۳۱</sup>

اندکی پیش از ساعت ۸ بامداد جواد عامری کفیل وزارت امور خارجه در سفارت امریکا حضور یافت تا یک‌بار دیگر به دولت ایالات متحد اصرار بورزد که مخاصمات را متوقف سازد. عامری محرمانه اظهار داشت که دولت متبوع او بقدری نگران حصول به یک راه‌حل است که نه تنها آماده‌ی اخراج آلمانیهاست بلکه حاضر است هرگونه تقاضای معقول انگلیسیها از جمله تفسیر کابینه را بپذیرد. دریفوس به این سخنان گوش داد ولی کاری از دستش ساخته نبود. او به واشینگتن تلگراف زد که وضع بد ایران ناشی از کوتاهی خود آن

کشور در روبرو شدن با واقعیتها است. «آنها اکنون از خواب بیدار شده و دریافته‌اند که کابوس همیشگی حمله شوروی تبدیل به واقعیت شده است.»<sup>۳۲</sup>

حوالی ظهر چهار بمب افکن عظیم الجثه شوروی بر فراز تهران به چرخیدن و ریختن اوراق تبلیغاتی پرداختند. هیچ هواپیمای ایرانی برای مقابله با آنان از زمین بلند نشد ولی توپخانه ضد هوائی آتش خود را به روی آنان گشود. صدای تیراندازی، اشرف سومین دختر شاه را وحشت زده کرد. او در حالی که کودک نوزادش را در آغوش داشت شروع به دویدن بسوی زیرزمین کاخ کرد ولی شوهرش علی قوام که فرزند یکی از سیاستمداران برجسته ایران بود او را متوقف ساخت و از وی خواست که کودک را به او بسپارد و گفت: «می‌خواهم فرزندمان را به سفارت انگلیس ببرم.» اشرف فریاد زد: «هرگز!» اشرف از روابط نزدیک خانواده شوهرش با انگلیسیها متنفر بود. شوهرش کوشید کودک را به زور از او بگیرد ولی موفق نشد.<sup>۳۳</sup>

در ساعت دو و نیم بعد از ظهر سرلشکر ضرغامی عازم کاخ سعدآباد شد. او گزارش اوضاع را برای شاه می‌برد. شاه چند بار این گزارش را با دقت خواند. جزئیات آن ناقص بود. اعلامیه شماره ۱ ستاد ارتش به این شرح بود:

۱. ساعت چهار روز سوم شهریور ارتش شوروی در شمال و ارتش انگلیس در بلختر و جنوب باختری مرزهای کشور ما را مورد تجاوز و تعرض قرار داده‌اند.
۲. شهرهای تبریز، اردبیل، رضائیه، خوی، اهر، میاندوآب، ماکو، مهاباد، بناب، رشت، حمن کیاده، میانه، اهواز، بندرپهلوی مورد بمباران هوائی واقع تلفات وارده نسبت به مردم غیرنظامی زیاد و نسبت به نظامیان با وجود اینکه سربازخانه‌ها را بمباران می‌کنند، بسیار کم بوده است. یک هواپیمای مهاجم در ناحیه تبریز و در نتیجه تیراندازی توپخانه ضد هوائی سرتنگون شد.
۳. نیروی موتوریزه و مکانیزه شوروی در محور جلفا، مرند، پلدشت، ماکو، قره ضیاءالدین و نیروی موتوریزه و مکانیزه ارتش انگلیس در

- محور خانتقین، قصر شیرین و نفت‌خانه - گیلان و آبادان و بندر شاهپور و قصر شیخ به تعرض پرداخته‌اند.
۴. نیروی دریائی شوروی از کرانه‌های دریای خزر و نیروی دریائی انگلیس در بندر شاهپور و خرمشهر تعرض نموده‌اند.
۵. واحدهای ارتش شاهنشاهی که غافلگیر شده‌اند در حدود امکان به استقبال آنها شتافتند و در نقاط مختلف با آنها تماس حاصل نموده و به دفاع پرداختند و دو ارباب زره‌پوش مهاجم در منطقه باختر مورد اصابت و از کار افتاده و پیشروی مهاجمین را متوقف ساخته‌اند.
۶. در کلیه نواحی شمالی و باختری روحیه اهالی بسیار خوب است و عموماً تقاضای دخول در صفوف ارتش و حرکت به جبهه را برای دفاع از میهن می‌نمایند.<sup>۳۴</sup>

با اینکه شاه صحت جمله اخیر را مورد سؤال قرار داد، ولی اجازه نشر آن را در روزنامه‌ها صادر کرد. به‌رغم خوشبینی کاذب گزارش، رضا شاه تشخیص داد که ارتش او در حال فروپاشی است. امیدی به دفاع پیروزمندانه نبود. باقی ماندن رژیم او بستگی به پیام او به پرزیدنت روزولت داشت.

آن روز رضاشاه پشتیبانی معنوی مشکوکی از برلین و رم دریافت کرد. روزنامه‌های آلمانی و ایتالیائی قویاً - شاید با ریاکاری - «تجاوز بی‌دلیل متفقین به ایران» را محکوم کردند. روزنامه دینت آوس دوپچلند انتقاد خود را متوجه ریاکاری انگلیسیها کرد.

روزنامه ایتالیایی استامپا بخشی از نکوهش این «تجاوز غیرموجه» را متوجه ایالات متحد آمریکا دانست و ادعا کرد که دیپلماتها و بازرگانان امریکائی از تجاوز پشتیبانی کرده‌اند.<sup>۳۵</sup>

آن روز صبح در واشینگتن، کاردل هال وزیر خارجه، سامر ولز و والاس مری را به یک نشست اضطراری دعوت کرد تا درباره تلگرام فوری رضاشاه که از ایالات متحد می‌خواست «در رفع این تجاوزات مساعی لازم را مبذول دارد» مذاکره کنند. هال وضع ناگوار امریکا را تشبیه به «لمس کردن یک قطعه آهن گداخته» کرد. مری از وزیر خارجه خواست که با اینکه دیر شده است

«هرگونه تلاش را برای وادار کردن انگلیسیها به مذاکره با ایرانیان» بعمل آورد. او عقیده داشت که انگلیسیها باید در جستجوی همکاری ایرانیان در دفاع مشترک از سرزمینهایشان باشند و گفت: «برای انگلیسیها بمراتب بهتر خواهد بود اگر در میان ایرانیان دوست و حاضر به همکاری حضور داشته باشند تا آنکه با مخالفت سمج و خرابکاری و شاید جنگهای چریکی روبرو شوند.»<sup>۳۶</sup>

ولز بکلی با این نظر مخالف بود و می‌گفت ایالات متحد باید به هر قیمتی شده از میانجیگری در این قضیه خودداری کند. او پیشنهاد کرد اقدام امریکا منحصر به ارسال تقاضای ایران به انگلیسیها باشد و از آنها بپرسد که وزارت خارجه امریکا به چه نحوی می‌تواند به انگلیسیها کمک کند. سرانجام حاضران در جلسه توافق کردند که امریکا از ایران بخواهد در جستجوی یک «توافق دوستانه با دولت بریتانیا برآید» و در همین حال دولت امریکا «در تماس نزدیک با انگلیسیها خواهد بود تا حتی الامکان برای ایرانیان مفید واقع شود.»<sup>۳۷</sup>

امریکائیان قصد نداشتند برای متوقف ساختن تجاوز کوشش نمایند. قرار شد تقاضای ایران را بدون هیچ تغییری به اطلاع انگلیسیها برسانند و همراه با انگلیسیها «جنبه کلی‌تر اوضاع» را مورد توجه قرار دهند. بخصوص قرار شد قصد انگلیسیها و شورویها را درباره وسعت دامنه اشغال ایران استفسار کنند و بپرسند انگلیسیها چه تضمینی می‌دهند که متفق شوروی آنان از «سرکوب دامنه‌دار و تعقیب و آزار و مصادره اموال» مردم در منطقه اشغالی‌اش خودداری خواهد کرد و آیا انگلستان قادر خواهد بود تضمین کند که شورویها در موقع مقتضی نیروهایشان را عقب خواهند کشید؟ باید به انگلیسیها متذکر شد که تجاوز به ایران «توجه عموم ملت امریکا و بحثهایی را در این کشور برانگیخته و اوضاع از لحاظ سیاسی بسیار حساس است.»<sup>۳۸</sup>

بدین سان آخرین امید رضاشاه برباد رفت.

والاس مری به دفتر کارش برگشت در حالی که از نتیجه این نشست ناخشنود بود. هنوز ساعتی نگذشته بود که محمد شایسته وزیرمختار ایران از کاردل هال تقاضای ملاقات کرد تا از رئیس‌جمهوری بخواهد که هرچه زودتر در مورد ترک مخاصمه نزد انگلیسیها اقدام کند. شایسته اشاره کرد که سکوت



ایالات متحد در این مورد بمنزله تصویب اقدام تجاوز کارانه متفقین تلقی و باعث خواهد شد که این کار «صدمه شدیدی به قدرت اخلاقی ایالات متحد در سراسر جهان وارد سازد.» مری پیشنهاد کرد ایران باب مذاکرات را به منظور برقراری یک «سیستم همکاری» در دفاع از ایران در برابر تجاوز نازیها با متفقین بگشاید. او اشاره کرد که در صورتی که آلمانیها به قفقاز رخنه کنند، ایران قادر نخواهد بود به تنهایی از خودش دفاع کند. شایسته که انتظار رفتار دوستانه تری را داشت از شنیدن سخنان مری یکه خورد و اصرار ورزید که دولت ایالات متحد نمی تواند اجازه دهد که یک «اقدام به تجاوز وحشیانه بدون نوعی محکوم کردن یا تلاش در متوقف ساختن آن همچنان ادامه یابد.» مری به فرستاده ایران خاطر نشان کرد که «یافتن راه حل ایدئال کار آسانی نیست زیرا ما هدف بریتانیا را هدف خودمان می شماریم.» و به عنوان توضیح افزود: «ما در تلاش مشترک خود لزوماً باید خطرات مسلم تجاوز در حال گسترش در منطقه خاورمیانه را که برای دفاع از امپراتوری بریتانیا جنبه حیاتی دارد، در نظر داشته باشیم.»<sup>۳۹</sup>

آن روز دولت انگلیس پشتیبانی بیشتری از روزنامه نیویورک تایمز دریافت نمود که سردبیر آن با بیان این جملات تجاوز به ایران را منطقی دانست:

علت اقدام مشترک انگلستان و شوروی، ضربه زدن به آلمان در منطقه ای است که آلمان آشکارا به توطئه اشتغال داشت تا از نخستین فرصت ممکن استفاده نماید. ایرانیان دست کم یک مقاومت نمایشی از خود نشان دادند و این واکنش منطقی ولی بیهوده ملی است که بی چون و چرا خواستار حفظ بیطرفی و استقلال خود می باشد.<sup>۴۰</sup>

سردبیر نیویورک تایمز از اینکه «انگلیسیها و شورویها نیروهای رزمی به ایران اعزام داشته اند» قدردانی می کرد و می افزود که ایرانیان که «بر سر یک دوراهی خطرناک قرار گرفته بودند، اکنون می توانند از طالع سعد خود سپاسگزار باشند که انگلیسیها قبل از نازیها وارد خاک کشورشان شده اند.»<sup>۴۱</sup>

این روزنامه با زیرکی و موقع‌شناسی به این موضوع اشاره نکرد که ایران خوش‌شانسی آورد که فقط به دست شورویها اشغال نشد.

آن روز بعدازظهر، در جنوب غربی ایران زره‌پوشهای انگلیسی از جنوب اهواز گذشتند و با هیچ مقاومتی روبرو نشدند. اسکادران (ب) به ساحل شرقی رود کرخه در شمال غربی اهواز رسید و در آنجا با تعداد زیادی خودروهایی ایرانی روبرو شد که با شتاب عقب‌نشینی کردند - همچنین ردپای تانک‌هایی را در امتداد ساحل رودخانه کشف کردند. اسکادران (ث) به قریه تل‌زویه رسید و در آنجا زیر آتش توپها و مسلسلها و تفنگهای ایرانیان قرار گرفت. آنها می‌توانستند صدای زنجیر تانکها را از فاصله دور تشخیص بدهند. اسکادرانهای مزبور به ام‌العلمیر عقب نشستند و در ساعت چهار و نیم بعدازظهر به پایگاه‌هایشان مراجعت کردند. راهی که انتخاب کرده بودند آنها را در تاریکی غروب به تپه‌های شنی کنار رودخانه رساند. تمام آن شب را افراد خسته به خارج کردن خودرها از شنهای ساحلی گذراندند. افراد گردان نیزه‌داران بنگال تا ساعت ۲ بامداد روز بعد به پایگاه ترسیدند.<sup>۴۲</sup>

غروب آن روز در خارج از آبادان، گردان سرگرد طیفوری مستقر در خسروآباد به نخلستانهای کنار رود بهم‌شیر رسید، جایی که انگلیسیها آنها را برای گذراندن شب هدایت کرده بودند. خود طیفوری با انگلیسیها در قُصبه ماند و فرماندهی گردان را به سرگرد بختیار سپرد. در ساعت ۶ بعدازظهر بختیار افرادش را با قایق موتوری به ساحل شمالی رودخانه برد. بختیار ناچار شد چهار عراده توپ کوهستانی و سلاحهای سنگین خود را جا بگذارد. آنان سراسر شب را در ساحل شمالی منتظر ماندند تا قشون انگلیسی برای پذیرفتن تسلیم آنها بیاید.<sup>۴۳</sup>

در چهارصد و هشتاد کیلومتری شمال اهواز، ستون سرتیپ آیزل‌وود در تاریکی شب و در امتداد صخره‌های خطرناک و گردنه‌های سهمگین بسوی شاه‌آباد غرب پیش می‌رفت. سربازان سوار بر کامیونها مواظب کمینگاه بودند و انتظار داشتند با سربازان ایرانی که قبلاً گیلان غرب را تخلیه کرده بودند روبرو شوند. ولی با هیچ مقاومتی مواجه نشدند. ایرانیان یک‌سلسله موانع ایجاد کرده بودند که هرچند کسی از آنها دفاع نمی‌کرد ولی جاده را مسدود

ساخته بود. درختان قطع شده و تخته‌سنگ‌های بزرگ که به وسط جاده ریخته بودند پیشروی در شب را به تعویق می‌انداخت. تخریب جاده در یک نقطه مانع از هرگونه حرکت خودروها گردید. در حالی که گروه مهندسی با حرارت زیاد در تاریکی شب مشغول رفع موانع بود، سربازان انگلیسی و هندی که لباس نازک بر تن داشتند و از سرما می‌لرزیدند، ساعتها در کنار جاده کوهستانی در نفربرهای خود نشسته بودند.<sup>۴۴</sup>

در همان حال در فاصله‌ای دوردست در شمال شرقی، یک ارتش تازه‌نفس شوروی در تاریک‌روشن سپیده‌دم بسوی مرز ایران در خراسان به حرکت در آمد. ارتش پنجاه و سوم مستقل آسیای مرکزی، آماده گشودن جبهه جدیدی در شرق دریای خزر بسوی ایران و افغانستان بود.

در ساعت ۳ بامداد در شهر مرزی سرخس - واقع در متهالیه گوشه شمال‌شرقی ایران - یک کودک یازده‌ساله به نام حسن صبوری با شنیدن صدای شلیک گلوله از فاصله دور از خواب بیدار شد. صدای شلیک از سوی مرز شوروی در سه کیلومتری می‌آمد که افراد گارد مرزی ایران به روی سربازان شوروی که از بستر خشک هریرود می‌گذشتند، آتش گشوده بودند. شورویها با آتش مسلسل به تیراندازی ایرانیان پاسخ دادند.<sup>۴۵</sup>

چند دقیقه بعد ضربه‌ای به در خانه صبوری خورد. پدر حسن پاسخ داد. در بیرون از خانه سه مرد وحشت‌زده ایستاده بودند: شهردار و رئیس شهربانی و سروان فرمانده گارد مرزی. آنان از صبوری که روسی را به روانی صحبت می‌کرد و سالها در سرخس شوروی در آنسوی رودخانه بسر برده بود پناه می‌خواستند. رؤسای شهربانی و گارد مرزی سلاحهای کمری خود را به پدر صبوری تسلیم کردند و او به حسن دستور داد آنها را پنهان کند. حسن آنها را در پارچه‌ای پیچید و زیر یک چادرشب در رختخواب مخفی کرد. آنگاه همگی با اضطراب منتظر شورویها ماندند.

انتظار زیاد به طول نینجامید. بزودی غرش کامیونها و صدای سم اسبان از کوچه مقابل خانه به گوش رسید. حسن و پدرش برای دیدن مهاجمین با احتیاط از خانه خارج شدند. افراد سواره نظام از برابر خانه عبور می‌کردند. دو افسر شوروی و یک غیرنظامی به صبوریها نزدیک شدند. پدر حسن شخص

غیرنظامی را که از اهالی سرخس شوروی بود شناخت. آن دو با گرمی یکدیگر را بوسیدند و به تجدید خاطرات ایام گذشته پرداختند. آنگاه پدر صبوری به شورویها اطلاع داد که سه مقام دولتی در خانه‌اش هستند. افسران شوروی به دنبال پدر صبوری به درون خانه رفتند و به سه مرد ترسان و لرزان اطلاع دادند که تحت بازداشتند و باید سلاحهای خود را تسلیم نمایند. حسن هفت تیرها را آورد و به شورویها داد. چند لحظه بعد در باز شد و دو افسر شوروی به حالت خبردار ایستادند. یک ژنرال بلندقد شوروی که بلوز نظامی سفید بسیار تمیزی پوشیده و روی آن چندین مدال و نشان آویخته بود وارد شد. او سپهد تیموقئی شاپکین نام داشت.

شاپکین فرمانده سپاه چهارم سوار با چهره‌ای عبوس اعلام داشت که ارتش سرخ طبق مواد عهدنامه ۱۹۲۱ ایران و شوروی وارد ایران شده تا خطری را که جاسوسان آلمانی بوجود آورده‌اند برطرف کند. این حرفها مفهومی برای سه ایرانی نداشت چون هیچ‌یک از آنان در عمرش حتی یک آلمانی را ندیده بود.<sup>۴۶</sup>

در خارج افراد سواره نظام لشکرهای هجدهم و چهل و چهارم از وسط شهر می‌گذشتند تا به مشهد، کرسی‌نشین ایالت خراسان که در یکصد و پنجاه کیلومتری غرب سرخس قرار داشت بروند. یک واحد موتوریزه مرکب از دو گردان پیاده به جلو اعزام شد تا گردنه مزدوران را که جنبه حیاتی داشت در نیمه‌راه مشهد تصرف کند.<sup>۴۷</sup>

در قرارگاه لشکر نهم پیاده ایران واقع در گوشه جنوب شرقی مشهد، سرلشکر محتشمی خبر عبور قوای شوروی از مرز را صبح زود آن روز از پایگاههای مرزی سرخس و باجگیران دریافت کرد. گزارشها اشعار می‌داشت که ستونهای موتوریزه شوروی بسرعت در حال حرکت هستند. هرچند ایران از دو روز قبل از جانب غرب مورد حمله قرار گرفته بود ولی محتشمی هنوز دستورالعمل و رهنمودی از تهران دریافت نکرده بود. بجز اعلامیه پرلاف و گزارف ستاد ارتش که نتیجه‌ای جز برانگیختن امیدهای واهی نداشت. محتشمی به ابتکار خودش اعضای ستادش را جمع کرد و دستوراتی صادر نمود. او تشخیص داد که اگر ایرانیان بخواهند قبل از متجاوزان به گردنه مزدوران

برسند وقت را نباید تلف کرد.<sup>۴۸</sup>

لشکر نهم از شش هنگ تشکیل می‌شد که محل استقرار چهار هنگ آن - دو هنگ پیاده و دو هنگ سوار - در مشهد بود. یک هنگ سوار در بیرجند و هنگ ۲۸ پیاده در تربت‌جام مستقر بود. ضمناً یک واحد مستقل بزرگ در بیرجند واقع در جنوب مشهد موضع گرفته بود. محتشمی نیروهای خود را به دو گروه متحرک تقسیم کرد: یک ستون موتوریزه تحت فرماندهی سرهنگ محمد دولو مرکب از یک هنگ پیاده و سوار همراه با دو عراده توپ ۷۵ میلیمتری و یک عراده توپ ۱۰۵ میلیمتری؛ و یک ستون کامیون سوار تحت فرماندهی سرهنگ دوم افشار مرکب از یک هنگ پیاده و سوار همراه با یک عراده توپ ۷۵ و دو عراده توپ ۱۰۵ میلیمتری.

مأموریت سرهنگ دولو حفظ و دفاع گردنهٔ مزدوران - تنها موضع قابل دفاع مابین سرخس و مشهد - بود که یک قلعه خرابهٔ متعلق به قرون وسطی در آن وجود داشت. ستون سرهنگ افشار به قوچان اعزام شد تا جلو شورویها را در هرجا که با آنها روبرو می‌شود بگیرد.

لشکر نهم خراسان نیز همانند سایر لشکرهای ایرانی فاقد وسائط نقلیهٔ کافی برای حمل سربازان و مهمات بود. محتشمی در حالی که نیروهایش را در محوطهٔ پادگان جمع کرده بود، گشتیهائی برای یافتن کامیون و اتوبوس به داخل شهر فرستاد. این خبر که ارتش، خودروهای شخصی را مصادره می‌کند به سرعت برق در خیابانهای مشهد پخش شد. صاحبان خودروها بلافاصله وسائط نقلیهٔ خود را مخفی یا لاستیکهایشان را پنچر کردند. با این حال ارتش بزودی خودرو کافی برای حرکت دادن دو واحد بدست آورد.

در ساعت پنج و ربع بامداد، بمب‌افکنهای شوروی به فرودگاه مشهد حمله کردند ولی چون با آتش سنگین توپهای ضدهوایی روبرو شدند خسارات کمی وارد آوردند. آنها به بمباران مواضع ضدهوایی پرداختند ولی از ضربه‌زدن به گروههای انبوه سربازان که در سربازخانه‌های نزدیک فرودگاه پناه گرفته بودند خودداری نمودند. اندکی پس از سپیده‌دم دو ستون موتوریزهٔ ایرانی از خیابانهای شهر عبور کرد و هرکدام بسوی مقصد خود روانه شد. جادهٔ اسفالت قوچان - به طول ۱۲۰ کیلومتر - ستون سرهنگ افشار را

قادر ساخت سرعت حرکت کند. ستون سرهنگ دولو نیز در جاده خاکی درجه ۲ بخوبی پیشروی می کرد.<sup>۴۹</sup>

در مشهد هرج و مرج حکمفرما بود و هزاران نفر از اهالی با اتومبیل و پیاده به ییلاقات اطراف هجوم می بردند. بعضیها مایملک خود را در درشکه های اسبی یا بر پشت قاطر و الاغ نهاده بودند. در حالی که آفتاب طلوع می کرد و هوا روشن می شد، نیروی هوایی سرخ پی در پی شهر را بمباران کرد. در ساعت ۹ بامداد ۳۵ فروند بمب افکن شوروی فرودگاه و سربازخانه ها را زیر و رو کردند ولی باز هم با آتش توپخانه ضد هوایی روبرو شدند. یک آشیانه هواپیما مورد اصابت بمب قرار گرفت و شش فروند هواپیمای متعلق به هنگ سوم هوایی ایران در روی زمین نابود شد. چهار سرباز ایرانی کشته و ۱۸ تن دیگر مجروح شدند.<sup>۵۰</sup>

یک تعرض دیگر شوروی به ایالت گرگان در شرف آمادگی بود. پاسگاههای مرزی ایران در حوالی تنگلی در ساعت ۴ بامداد حرکت قشون شوروی را در امتداد رود اترک کشف کردند و به هنگ ۲۳ سوار مستقر در گنبد قابوس - واقع در ۶۰ کیلومتری جنوب غربی - هشدار دادند که شورویها مشغول عبور از رودخانه می باشند. این هشدار به سرهنگ معتضدی کفیل فرماندهی لشکر ۱۰ مستقر در گرگان منتقل گردید.<sup>۵۱</sup>

یکی از هنگهای پیاده معتضدی در کنار رود اترک موضع گرفته بود، با اینهمه پاسگاههای پراکنده آن دفاعی نکردند. ایرانیان تفنگهای خود را به زمین انداختند و گریختند. چند نفری ضمن حمله به قتل رسیدند. سپاه ۵۸ پیاده شوروی به فرماندهی سرلشکر م. ف. گریگورویچ در دو محور به پیشروی پرداخت: لشکر ۳۹ سوار با یک هنگ از لشکر ۶۷ پیاده نظام کوهستانی بسوی گنبد قابوس پیش رفت در حالیکه مابقی لشکر ۶۷ بسوی گرگان روانه شد.<sup>۵۲</sup>

در حالی که شورویها مشغول رخنه به شمال شرقی ایران بودند، انگلیسیها به پیشروی بسوی مرکز ایران ادامه دادند. در تاریکی پیش از سپیددم، دو گردان گورخا متعلق به تیپ ۲۱ هندی سرتیپ چارلز ولد با تلاش فراوان از تیغهای نوک تیز گردنه پاتاق بالا رفت. حمله تازه شروع شده بود که ژنرال اسلیم

گزارشی دریافت کرد مبنی بر اینکه «هیزل فورس» وارد شاه‌آباد در آنسوی گردنه شده است.<sup>۵۳</sup> در آنجا اندکی پس از سپیده‌دم، هنگ واریکشایر وارد این شهر کوچک ولی گل و گشاد شدند که روی یک فلات مرتفع قرار گرفته است. هنگ مزبور در طول راهپیمائی ۱۹ ساعته خود از گذرگاههای کوهستانی پیچ‌درپیچ عبور کرده بود. پشت سر آنان در طول چند کیلومتر واحدهای ویلتشایر، سوارنظام گارد، گورخاها، نفربرها، تانکها و توپهای «هیزل فورس» مانند حلقه‌های یک زنجیر طولانی از گردنه می‌گذشتند. تانکهای مارک ۶ که در پیشاپیش این ستون قرار داشتند آنقدر پی‌درپی خراب شدند که بناچار آنها را به عقب فرستادند. بخش عمده قوای مزبور تا ساعت چهار و ربع آن روز نتوانست وارد شهر بشود.<sup>۵۴</sup>

در پاتلاق، افراد محلی که مانند جویباری از گردنه سرازیر بودند به سرهنگ ولد خبر دادند که مدافعان ایرانی نیمه‌شب گذشته مواضع خود را ترک گفته‌اند. ولد سوار کامیونی شد و به پیش راند و فقط با یکی دو راه‌بندان کوچک روبرو شد. وقتی در حوالی ظهر به قلعه کوه رسید مقادیر زیادی اسلحه و مهمات را که ایرانیان جا گذاشته بودند کشف کرد. سرعت یک قرارگاه موقت بر فراز گردنه ایجاد شد. در همان حال که فرمانده تیپ مشغول اعزام یک گروه تعقیب مرکب از دو گروهان و یک عراده توپ بسوی شهر گرند بود، اسلیم به قرارگاه موقت ولد رسید. در نزدیکی قرارگاه یک گروه پنجاه‌نفری سربازان اسیر ژنده‌پوش ایرانی در کنار جاده نشسته بودند. افسرانشان ضمن عقب‌نشینی شب گذشته آنها را به حال خود رها کرده بودند.<sup>۵۵</sup>

در شاه‌آباد، پیشقراولان قشون فقط برای صرف یک ناشتائی مختصر توقف کردند و سپس اسکادران (ث) و نیروی واریکشایر وارد جاده کرمانشاه شدند تا به شناسائی ناحیه زبیری و ایجاد راه‌بندان در جاه پیردازند. ستون مزبور که گمان می‌کرد ایرانیان به نقطه‌ای دوردست عقب‌نشینی کرده‌اند با احتیاط کمی پیش می‌رفت. از شاه‌آباد به بعد جاده سربالائی بود. گروهان دوم به فرماندهی ستوان دوم آرکرایت در پیشاپیش گروه قرار داشت. سرباز سوار سام کرافت که در کامیون دوم در کنار ستوان آرکرایت نشسته و مشغول

تماشای اراضی لم یزرع دو طرف جاده بود، احساس کرد که حرارت صبحگاهی به صورتش می‌خورد.<sup>۵۶</sup>

در دوازده کیلومتری شاه‌آباد، اسکادران (ث) داخل گردنه باریکی شد که ناگهان یک مسلسل سبک ایرانی آتش خود را گشود و دو کامیون نخست را مورد اصابت گلوله قرار داد. نیروهای انگلیسی در کمینگاهی که گشتیهای سواره نظام ایران تعبیه کرده بودند افتاده بود. هر دو کامیون از کار افتادند و لاستیکهایشان ترکید. سربازان از سمت راست بیرون پریدند در حالی که گلوله‌های تفنگ و مسلسل به اطرافشان می‌بارید. سرباز سام کرافت چند گامی برداشت و سپس در کنار کامیون به زمین درغلتید. ستوان آرکرایت نیز در کنار او به زمین افتاد. آرکرایت تیر خورده بود. تکانی بسوی کامیون خورد و جان سپرد. کرافت احساس کرد پاهایش خون‌آلود است ولی گمان کرد این زخم به علت اصابت سنگی است که از شلیک گلوله‌ها ناشی شده است.

یکی دیگر از سربازان به نام ویلیام وارد خطاب به گروهان چک دان فرمانده گروهان فریاد زد: «آنها افسر فرمانده را زدند!» دان با فریاد پاسخ داد: «دیگر چه کسی را زدند؟» کرافت گفت: «خود من را. پایم بی‌حس شده است.» در این هنگام افراد سواره نظام ایرانی از پشت صخره‌ها و بوته‌های نوک تیغه کوه پدیدار شدند و بسوی کامیون نخست حمله بردند. گروهان جوزف دیکسون همراه با سربازی به نام مونتگمری بنکس که بشدت مجروح شده بود اسیر شدند. شش نفر دیگر که در کامیون مانده بودند بسوی موضع دان در عقب کامیون گریختند.

دان به راننده‌اش دستور داد سوار سومین کامیون شود و آن را عقب‌جلو کند. در حینی که راننده مشغول این کار بود، افراد به درون کامیون پریدند و بسرعت گریختند. سام کرافت تلاش کرد با کمک پای سالم خود به دنبال آنها بدود ولی پس از چند قدم به زمین درغلتید. در حالی که رفقاییش ناپدید می‌شدند، او شروع به خزیدن کرد، هرچند کیسه مهماتش بسیار دست و پاگیر بود. کرافت همه چیز را جز قمقمه آب به دور افکند. تمه قمقمه را به دور دستش پیچید و با کمک پای سالمش خود را به عقب کشید.

آتش توپهای ایرانی ادامه یافت ولی بزودی توپهای ۲۵ پوندی انگلیسی



که برای پوشش عقب‌نشینی اسکادران (ث) اعزام شده بودند به آنها پاسخ دادند. لحظاتی بعد آتش از هر دو طرف خاموش شد. کرافت صدای سم آسبانی را شنید. از پیچ جاده یک افسر سوار متکبر ایرانی تفنگ در دست پدیدار شد. افسر با دقت کرافت را برانداز کرد و مطمئن شد که او مجروح و ناتوان است. آنگاه چهارنعل بسوی یک کامیون انگلیسی رفت که سرنشینان درمانده آن پیاده شده و روی زمین نشسته بودند. او این گروه کوچک اسیران را جمع‌آوری کرد، اسلحه‌اش را سر دست بلند نمود و بسرعت دور شد. گلوله تفنگهای ایرانی به دور و بر این گروه می‌خورد که بزودی پراکنده شدند. به نحوی معجزه آسا گلوله به هیچکدام از آنها اصابت نکرده بود و لذا راه فرار را در پیش گرفتند. لحظاتی بعد توپهای ۲۵ پوندی مجدداً شروع به شلیک کردند. یک شیپورچی ایرانی دستور عقب‌نشینی داد و افسر ایرانی و افرادش بسرعت کمینگاه خود را ترک نمودند و کرافت را تنها گذاشتند. او قمقمه‌اش را از یک بطری آب که در کناری افتاده بود پر کرد و کشان‌کشان با زحمت فراوان راهش را که بی‌پایان می‌نمود ادامه داد.

در همان حال اسکادران (الف) مرکب از افراد تیپ یکم سواره نظام گارد از شاه‌آباد به گردنه پاتاق اعزام شد. آنها منتظر بودند با سربازان ایرانی که از گردنه عقب‌نشینی می‌کردند روبرو شوند. به جای آن، همین که به حومه کردند نزدیک شدند با یک گروه گشتی گورخا متعلق به تیپ ۲۱ روبرو شدند که از جانب گردنه بسوی آنان می‌آمد. تیپ ۲۱ کردند را در ساعت ۳ بامداد در میان استقبال گرم اهالی اشنال کرده بود. یکی از افسران انگلیسی در دفترچه خاطراتش نوشت: «اهالی کردند از مشاهده ما به جای سربازان شاه واقعاً خوشحال شده بودند.» انگلیسیها یک مهندس آلمانی را که مأمور نظارت بر ساختمان یک هتل بود بازداشت کردند.<sup>۵۷</sup>

در جزیره آبادان، صبح زود آن روز دو واحد راجیوتانا برای پذیرش تسلیم گردان سرگرد طیفوری مقیم خسروآباد، با احتیاط به پل بهم‌شیر نزدیک شدند. هنگام عبور از پل آنها یک افسر و دو سرباز ایرانی را یافتند که به سروان پاتریک کنت اظهار داشتند سائیرین در خلال شب به ساحل شمالی رفته‌اند. کنت پیکهائی به آن سوی رودخانه فرستاد تا با ایرانیان متمرکز

تماس بگیرند.<sup>۵۸</sup>

در حالی که سروان کنت در انتظار بازگشت پیکهایش بود سر و کله آلن مورهد خبرنگار روزنامه دیلی اکسپرس لندن پیدا شد. کنت به مورهد توضیح داد: «در حدود ۶۰۰ تن از افراد دشمن به آن سوی پل رفته‌اند. ما هم‌اکنون پیکهائی نزد آنان فرستاده‌ایم که بگویند اگر تا دو ساعت دیگر تسلیم نشوند آنها را محاصره خواهیم کرد.» چند لحظه بعد یکی از پیکهای سروان کنت با پیشانی عرق کرده بازگشت و گزارش داد که ایرانیان جلسه‌ای تشکیل داده‌اند و افزود: «آنها نمی‌توانند تصمیم بگیرند چه باید بکنند.»<sup>۵۹</sup>

انتظار افسر انگلیسی بیهوده بود زیرا ایرانیان تصمیم گرفتند بسوی شمال شرقی به روستای شادگان بروند که در فاصله ۲۵ کیلومتری آن محل در آن سوی بیابانی سه بسته و بایر و آفتاب‌سوخته قرار داشت. رفته‌رفته که خورشید به وسط آسمان می‌رسید سربازان تشنه و بی‌نظم خسرو آباد با خستگی از میان این بیابان برهوت می‌گذشتند. بزودی در وسط این بیابان غیرمسکون و بدون راه گم شدند. گرما شدیدتر شد و گلوی سربازان تشنه و خسته را بیش از پیش فشرد. چندنفری که هنوز تفنگهایشان را بر دوش داشتند، آنها را به دور افکندند.<sup>۶۰</sup>

بسیاری از سربازان در آستانه بیهوشی بودند. از صبح روز قبل بدون آب و آذوقه در حدود ۲۵ کیلومتر راهپیمائی کرده بودند. بزودی بیابان خشک و سوزان شروع به گرفتن سهم خویش کرد، چون افراد یکی پس از دیگری از فرط گرما و خستگی از پا درمی‌آمدند. رفقای درمانده آنان بقدری ضعیف بودند که کمکی از دستشان بر نمی‌آمد. بازماندگان که کیلومترها با نزدیکترین چاه آب یا رودخانه فاصله داشتند افتان و خیزان پیش می‌رفتند. در ۶۰ کیلومتری شمال، سرلشکر چارلز هاروی به اردوگاه تیپ بیست و پنجم انگلیس در رحمانیه در ساحل رود کارون رسید. هاروی که از مأموریت شناسائی روز قبل نیزه‌داران ناراضی بود به سرتیپ ماونتین دستور داد استحکامات ایرانیان در خارج از اهواز را با جزئیات بیشتر شناسائی کند. ماونتین دستور اعزام یک گروه گشتی تازه‌نفس را داد که شامل افسران هر سه تیپ بود و برای آنها توضیح داد که هدفشان در حمله روز بعد تیپ ۱۱۰ می‌باشد

که به آن «موزستان» لقب داده بودند. به سرهنگ دوم ویلیام مارشال فرمانده هنگ یکم پیاده سبک مهراتی دستور داد به پیشروی بپردازد و در نخستین ساعات روز ۲۸ اوت [۶ شهریور] موزستان را بگیرد. سر تیپ ماونتین اقرار کرد: «نمی‌دانم چند تن از افراد دشمن در آنجا موضع گرفته‌اند.»<sup>۶۱</sup>

سرهنگ مارشال بی‌درنگ رو به معاونش سرگرد آلن جانستون کرد و به او دستور داد که دو گروهان برای حمله تشکیل بدهد. جانستون فرماندهان دو گروهان را احضار کرد. اندکی بعد فرمانده توپخانه نیز به آنان پیوست و همگی با اتومبیل بسوی اهواز به راه افتادند، در حالی که نفربرها و زره‌پوشهای هنگ سیزدهم نیزه‌دار و گروهان پنجم مهراتی آنها را اسکورت می‌کردند.

در تهران، منصور نخست‌وزیر در ساعت هشت و نیم بامداد وارد کاخ سعدآباد شد تا استعفایش را تقدیم کند. شاه استعفا را پذیرفت ولی به منصور و وزیرانش دستور داد تا تشکیل کابینه جدید در سمت‌هایشان باقی بمانند. خبر حمله جدید شوروی به استانهای خراسان و گرگان بیش از پیش دل شاه را خالی کرده بود. شورای جنگ او نمی‌دانست چه واکنشی در برابر آخرین حرکت شوروی نشان دهد. ابتدا دستور دادند لشکرهای نهم و دهم از مرزها دفاع کنند و هنگ بیست و سوم سوار مقیم گنبد قابوس راه مواصلاتی با مشهد از طریق شاهرود را باز نگاه‌دارد تا در صورتی که عقب‌نشینی لازم شود، مورد استفاده قرار گیرد.<sup>۶۲</sup>

در خیابانهای معمولاً شلوغ تهران، هیچ اتومبیل و حتی اتوبوسی رفت و آمد نمی‌کرد. نگرانی گسترده موجب احتکار آذوقه و نفت سفید شده بود. ترس از حمله هوایی به علت شلیک توپهای ضدهوایی در روز قبل افزایش یافته بود. رادیوتهران از مردم تقاضا کرد در صورت وقوع چنین حادثه‌ای آرامش خود را حفظ نمایند و هرگاه بمبی در نزدیکیشان منفجر شد روی زمین دراز بکشند. دستورات کمکهای اولیه همراه با نام بیمارستانهایی که آماده پذیرفتن مجروحین بودند برایشان تشریح شد.<sup>۶۳</sup>

آن روز صبح در رشت، هواپیماهای شوروی اوراق تبلیغاتی فروریختند. بازارها بسته شد و مردم وحشت‌زده شدند. ثروتمندان شهر بسرعت اشیاء گرانبهای خود را به دهاتشان منتقل کردند تا به دست سربازان شوروی نیفتد.

افراد لشکر یازدهم ایران در سربازخانه‌ها در انتظار وصول دستور باقی ماندند.<sup>۶۴</sup>

در فاصله ۶۰ کیلومتری رشت، در امتداد ساحل، لشکر هفتاد و هفتم پیاده کوهستانی شوروی همچنان با زحمت به راهپیمایی در جاده پردستانداز و باتلاقی بسوی رشت ادامه می‌داد. حوالی غروب نیروهای شوروی تازه به کرگانرود رسیده بود و از هدفهای اصلی‌اش فاصله زیادی داشت.<sup>۶۵</sup>

در فاصله دورتری در شمال، واحدهای ارتش چهل و چهارم - احتمالاً از لشکر بیستم پیاده کوهستانی - اردبیل را اشغال و سپس در همانجا توقف کردند. بقایای افراد لشکر ۱۵ ایران مقیم اردبیل با روحیه خراب در سنگرهایشان در شرق سراب باقی بودند، هرچند تعدادشان بواسطه فرار افراد سرعت کاهش یافته بود.<sup>۶۶</sup> خط عقب‌نشینی آنها از طریق بستان آباد همان روز بوسیله قوای موتوریزه سریع‌السیر ژنرال نوویکوف قطع شد. واحد پیشقراول ارتش چهل و هفتم - که عمدتاً مرکب از لشکر بیست و چهارم سوار بود که با تانک و زره‌پوش تقویت می‌شد - آن روز صبح از تبریز خارج شد و با حرکتی بسوی جنوب عازم تهران گردید. شورویها قدرت تحرک خود را با مصادره کلیه وسایط نقلیه موجود در تبریز تقویت کرده بودند. تانکها و کامیونهای شوروی پس از عبور از گردنه شبلی از برابر استحکامات مجهز ولی بدون نفرات و محل استقرار توپخانه ایرانیان گذشتند. پیشروی تا روستای ترکمانچای واقع در ۸۰ کیلومتری جنوب شرقی تبریز ادامه یافت.<sup>۶۷</sup>

در غرب تبریز، لشکر شصت و سوم گرجی رضائیه را اشغال کرد. سرلشکر معینی فرار کرده و سربازانش یا گریخته یا پراکنده شده بودند. در نزدیکی دریاچه ارومیه، گروههای آواره سربازان در حال عقب‌نشینی که روزی لشکر سوم تبریز را تشکیل می‌دادند، به راهپیمایی بسوی جنوب ادامه می‌دادند.<sup>۶۸</sup>

در مشهد، آن روز صبح بمحض اینکه دو ستون ارتش ایران عزیمت کردند، جایلز اسکوایرز سرکنسول بریتانیا از سوی فتح‌الله پاکروان استاندار خراسان احضار شد. اسکوایرز انتظار داشت او را بازداشت کنند یا دست کم در محوطه کنسولگری تحت نظر قرار دهند و کنسولگری به محاصره مردم

خشمگین در آید. کلیه شهروندان انگلیسی مقیم مشهد - منجمله ۳۰ خانواده هندی - در کنسولگری پناه گرفته بودند.<sup>۶۹</sup>

با این حال پذیرائی استاندار از او صمیمانه بود. پاکروان به اسکوایرز شیرینی تعارف نمود و با ادب از رفتار غیردوستانه‌ای که قبلاً با او شده بود عذرخواهی کرد و آنها را به دستورهای «ظالمانه» شاه نسبت داد. پاکروان که می‌کوشید نزد اسکوایرز خودشیرینی کند، امیدوار بود انگلیسیها نفوذ متعادل‌کننده‌ای بر متحدان شوروی خود داشته باشند. اسکوایرز یک اعتراض رسمی تسلیم کرد دایر بر اینکه ارتش تعداد زیادی کامیون متعلق به هندیها را مصاده کرده است. پاکروان نمی‌توانست کاری بکند و توضیح داد که دستگاه اداری از هم پاشیده است.

در همان حال آقای سی. و. هارت معاون اسکوایرز در خیابانهای خلوت مشهد و در میان مغازه‌های بسته سرگردان بود. پاره‌ای از ایرانیان بر خلاف رفتار سرد سابقشان با گرمی به او سلام می‌دادند. پاسبانی که معمولاً مراقب انگلیسیها بود ناپدید شده بود.

آن روز بعد از ظهر، بمب‌افکنهای شوروی یکبار دیگر فرودگاه و پادگان مشهد را در ساعتهای دو و پنج دقیقه و دو و چهل و پنج دقیقه مورد حمله قرار دادند. همچنین یک هواپیمای اکتشافی شوروی ستون سربازان ایرانی را که به گردنه مزدوران نزدیک می‌شد شناسائی کرد. ستون بخت‌برگشته سرهنگ دولو در حال نزدیک شدن به هدفش بود که ناگهان هواپیماهای شوروی آن را در جاده بدون حفاظ مورد حمله قرار دادند. باران بمب روی کامیونها و اتوبوسهای پر از سرنشین ریخت و عده زیادی را کشت. هنگامی که بمب‌افکنها کارشان را تمام کردند و رفتند، دولو به کمائی که جان به سلامت برده بودند دستور داد به مشهد باز گردند و با این کار خود جاده سرخس را به روی سوار نظام ژنرال شاپکین باز گذاشت. ستون دیگر به فرماندهی سرهنگ افشار، در اواخر بعد از ظهر آن روز به قوچان نزدیک شد و کشف کرد که لشکر هشتاد و سوم سرهنگ آلکساندر لوچینسکی قبلاً آن شهر را اشغال کرده است. توپخانه شوروی آتش خود را به روی ایرانیان گشود. بعضی از افسران ایرانی راه فرار در پیش گرفتند و به مشهد گریختند. افشار دستور

عقب‌نشینی همه‌جانبه صادر کرد.<sup>۷۰</sup>

در مشهد، سرلشکر محتشمی در ساعت چهار و نیم بعد از ظهر تلگرامی از تهران دریافت کرد که تجاوز شوروی را اعلام می‌داشت و دستور می‌داد واحدهائی برای دفاع از مرز اعزام کند، کاری که ۱۲ ساعت پیش انجام شده بود و حتی در همان موقع نیز بسیار دیر بود.<sup>۷۱</sup>

در واشینگتن، آن روز صبح محمد شایسته وزیرمختار ایران به ملاقات شخص کاردل هال وزیر خارجه رفت. شایسته یک‌بار دیگر از دولت امریکا تقاضا کرد که هشت اصل منشور آتلانتیک را عنوان نماید و با این کار خود به حفظ بیطرفی و حاکمیت مسالمت‌آمیز ایران کمک کند. هال با اظهار این مطلب که او «مشغول جمع‌آوری حقایق مربوط به کل موضوع از جمله نقطه‌نظرهای مخالف» می‌باشد، از پذیرفتن این تقاضا طفره رفت. او دولت ایران را سرزنش کرد که چرا «مسئله تجاوز آلمان را در وقت کافی و مناسب قبل از هرگونه اشغال نظامی علناً به رسمیت نشناخته است تا بهترین امتیازات ممکنه را از متفقین کسب کند». شایسته برای دریافت کمک از امریکا به عنوان «قهرمان دفاع از حقوق و حاکمیت ملل کوچک» اصرار ورزید. هال به دوستی دیرینه بین ایران و امریکا تأکید کرد ولی اصرار ورزید که دولت متبوع شایسته باید «حرکت هیتلر در فتح سراسر اروپا را با دید وسیع‌تر و با اهمیت بیشتر تشخیص بدهد».<sup>۷۲</sup>

ظهر آن روز، ری آترتون کفیل اداره اروپا در وزارت خارجه امریکا به هرشل جانسون نفر دوم سفارت انگلیس در واشینگتن تلفن زد و گفت: «در اینجا بحث درباره حمایت معنوی امریکا از موضع انگلیس در ایران مرتباً مطرح می‌شود ولی وزارت خارجه فاقد اطلاعات کافی در مورد حقایق موضوع و مقاصد بریتانیا است که برای حمایت از موضع آن دولت ضروری می‌باشد». جانسون پاسخ داد قبلاً بیانه‌هایی در این زمینه منتشر شده است. آترتون گفت متأسفانه بیانه‌های مزبور در دسترس ما نیست و از جانسون خواست که اطلاعات فوری درباره تلاش انگلیس در مذاکره با ایران فراهم کند. مقام امریکائی به اهمیت این موضوع که لندن باید واشینگتن را مرتباً در جریان اوضاع ایران بگذارد تأکید ورزید.<sup>۷۳</sup>

در تهران، در ساعت چهار بعدازظهر آن روز رضاشاه از محمدعلی فروغی نخست‌وزیر اسبق که دانشمندی مورد احترام بود تقاضا کرد سمت نخست‌وزیری را بپذیرد و کابینه جدید را تشکیل بدهد. نظر به اینکه شهرت داشت فروغی نسبت به رژیم شاه نظر انتقادی دارد، رضاشاه امیدوار بود این اقدامش هم مورد پسند مردم و هم متفقین قرار گیرد. فروغی ۶۴ ساله وضع مزاجی مناسبی نداشت ولی بیدرننگ این پیشنهاد را پذیرفت و برای انتخاب وزیرانش عزیمت کرد.<sup>۷۴</sup>

آن روز بعدازظهر در جنوب غربی اهواز، واحد مهراتی و سه زره‌پوش در رأس گروه اکتشافی تیپ بیست و پنجم هندی به پیشروی اشتغال داشتند. وقتی به یک کیلومتر و نیمی مواضع ایرانیان رسیدند گزارشهای رسیده را دایر بر اینکه خطوط ایرانیان از منتهالیه جنوب شرقی تپه‌های فولی آباد - در ۷ کیلومتری اهواز - تا خم بزرگ رود کارون امتداد دارد تأیید نمودند. این جبهه هفت کیلومتری باریکترین فاصله میان شهر و ساحل شمالی کارون را می‌پوشاند.<sup>۷۵</sup>

گروه اکتشافی صدای زنجیر تانکها را در فاصله دور شنید و دچار وحشت شد. نیروی نیزه‌دار و مهراتیها بی‌درنگ به عقب برگشتند و با دستپاچگی به مواضع اولیه خود مراجعت کردند. افران انگلیسی مشغول آماده شدن برای حمله بودند که ناگهان زره‌پوشها و کامیونهای گروه اکتشافی در ابری از گرد و غبار با سرعت زیاد از راه رسیدند. یک راننده زره‌پوش هندی نفس‌نفس‌زنان خطاب به سروان رابرت هندرسون از هنگ دوم سیک فریاد زد: «تانکها، صاحب!» راننده سیک سروان هندرسون از ترس رنگش سفید شد. آنگاه گروه گشتی افران عقب‌نشینی کرد.<sup>۷۶</sup>

در همان حال در آنسوی رود کارون، تیپ هجدهم هندی سرتیپ روپرت لاکتر عبور از رودخانه را تکمیل کرده بود. در آن وقت، لاکتر در ساعت یازده و نیم صبح به تلمبه‌خانه دارخوین رسید، در حالی که درست پنج ساعت قبل یک گردان ایرانی آنجا را تخلیه کرده بود. آنگاه قوای مزبور راهپیمائی خود را بسوی روستای مقام‌حزبه - در ۴۵ کیلومتری جنوب اهواز - ادامه داد.<sup>۷۷</sup>

در اواخر آن روز صدها سرباز گیج و تب‌آلود ایرانی وارد روستای شادگان شدند. عده‌ای از آنان در اثر آفتاب‌زدگی در شرف مرگ بودند. در بیابان خشک و بی‌آب و علف پشت سرشان، صدها تن از همقطاران‌شان به زمین افتاده و به هلاکت رسیده بودند.<sup>۷۸</sup>

نیز در بعدازظهر همان روز، سام کرافت سرباز انگلیسی که در کمینگاه شرق شاه‌آباد زخمی شده بود مدت قریب به پنج ساعت در گرمای طاقت‌فرسا و جب‌به‌وجب راه می‌پیمود. در جلو خود بلندیهایی کوچکی را دید که گمان کرد اسوارانش در آن موضع گرفته است. وقتی کله دو نفر را دید دست تکان داد ولی پاسخی نشنید. هم‌زمانش فقط چند قدم با او فاصله داشتند ولی تاریکی سرعت مستولی می‌شد. تصادفاً یک کامیون انگلیسی از جاده رد شد و از کنار کرافت گذشت. سربازی که در عقب کامیون نشسته بود او را دید و فریاد زد: «باشد بعداً.» اندکی بعد کامیون بازگشت و کرافت را سوار کرد و او را به یک درمانگاه رساند.<sup>۷۹</sup>

اسواران (ث) هنگ واریکشایر به پیشروی ادامه داد و دو کامیونی را که گم شده بود پس گرفت و در ساعت ۶ بعدازظهر سلسله‌جبال کوه بانگر را که مشرف بر روستای زبیری است اشغال کرد. در آن‌سوی یک دره کوچک، ایرانیان در گردنه پرشیب و باریک چهارزبر یک موضع دفاعی بظاهر قوی ایجاد کرده بودند. در سراسر شب دو طرف به تبادل آتش توپخانه پرداختند. حوالی صبح هنگ ویتشایر برای نجات اسکادران (ث) پیش آمد. بسیاری از ویتشایریها بدون ترس از گلوله‌های توپ ایرانیان به نجات سربازان واریکشایر پرداختند.<sup>۸۰</sup>

در ساعت ۸ بعدازظهر محمدعلی فروغی نخست‌وزیر، هیئت وزیران جدید خود را به رضاشاه معرفی کرد. به دنبال این مراسم یک جلسه کوتاه هیئت وزیران تشکیل شد که ضمن آن شاه موافقت کرد به کلیه نیروهای نظامی فرمان آتش‌بس بدهد تا مذاکره با متفقین آغاز گردد. قرار شد فروغی آتش‌بس را صبح فردای آن روز اعلام کند. در ساعت هشت و نیم رضاشاه که بسیار خسته می‌نمود سالن را ترک کرد. آنگاه وزیران نیز کاخ سلطنتی را ترک گفتند و در خیابانهای تاریک بسوی خانه‌هایشان روانه شدند.<sup>۸۱</sup>



در مشهد، فتح‌الله پاکروان استاندار هنگام غروب به اسکوایرز سرکنسول بریتانیا تلفن زد و به وی اطلاع داد که طبق دستور واصله از تهران، کلیه کارمندان استانداری و شهربانی عازم حرکت به تهران هستند. در ساعت ۸ آن شب تلگرامی به امضای رئیس ستاد ارتش به لشکر خراسان دستور داد که از طریق سبزوار عازم تهران شود. شورای جنگی شاه تصمیم گرفته بود کلیه واحدهای ممکن را برای دفاع از پایتخت احضار کند.<sup>۸۲</sup>

این دستورها برای سرلشکر محتشمی که نیروهایش در بی‌نظمی به سر می‌بردند مفهومی نداشت. اندکی پس از فرود آمدن شب، همان سربازانی که آن روز صبح با شجاعت به متجاوزین حمله کرده بودند فراراً در تاریکی به شهر بازگشتند. افسران لباس نظامی خود را دریده و در گودالها افکندند و پس از پوشیدن لباس غیرنظامی اتومبیل‌هایشان را پر از بنزین کردند و بسرعت بسوی جنوب رهپار شدند و از طریق بیرجند راه زاهدان را در پیش گرفتند. وقتی به سربازان وظیفه دستور داده شد سلاح‌هایشان را تحویل دهند و لباسهای نظامی خود را در آورند، آنها نیز پراکنده و روانه خانه‌هایشان در مشهد و روستاهای اطراف شدند.

با اینهمه، سرلشکر محتشمی آنچه سرباز باقی مانده بود جمع کرد و تصمیم گرفت به‌منظور پرهیز از حملات هوایی شوروی همان شب شهر را ترک کند. محتشمی که گمان می‌کرد راه سبزوار بسته است تصمیم گرفت از راه طبس عزیمت کند. اما پیش از آنکه حرکت کند دستورالعمل جدیدی دریافت کرد دایر بر اینکه سربازان را به پادگان بازگرداند. نیروهای امدادی ایرانی از بیرجند در راه مشهد بودند. وقتی نیروهای مزبور به تربت حیدریه رسیدند محتشمی به آنان دستور داد بسوی جنوب و طبس عقب‌نشینی کنند.

در گنبد قابوس، سرهنگ هنجنی فرمانده هنگ بیست و سوم سوار از قرارگاه لشکر در گرگان دستور یافت که بیدرنگ به شاهرود عقب‌نشینی کند. هنجنی افرانش را جمع کرد و دستورات واصله را برایشان قرائت نمود. ستوان علی فریوری و دو ستوان دیگر بی‌درنگ به اقامتگاه‌هایشان رفتند و اثاث خود را جمع کردند. وقتی به پادگان برگشتند سربازان و اسبها را جمع

کردند و آماده سواری شدند. دستور عقب‌نشینی اثرات سوئی در سربازان داشت. بعضی از اینکه ناچار بودند بدون جنگیدن عقب‌نشینی کنند می‌گریستند. ولی در ساعت ۲ بامداد هفتصد نفر افراد سواره نظام از پادگان خارج شدند و در تاریکی به حرکت درآمدند به این امید که مابین خودشان و شورویها که چندان دور نبودند فاصله بیفکنند.<sup>۸۳</sup>

در بیرون کرمانشاه و اهواز، در حالی که سپیده صبح ۲۸ اوت [۶ شهریور] می‌دمید، ارتشهای انگلیس و ایران خود را آماده نبردهای بزرگ می‌کردند. اگرچه رضاشاه مایل به آتش‌بس بود ولی چنین می‌نمود که خبر این تصمیم قبل از آغاز شدن نبردهای جدی به جبهه نخواهد رسید.

## فصل دهم

# چرا از جنگ دست بکشیم؟ ما داریم فاتح می‌شویم!

در روستای مقام‌حزبه - در ۴۰ کیلومتری جنوب اهواز در ساحل جنوبی کارون - سرتیپ روپرت لاکتر فرمانده تیپ ۱۸ هندی در تاریکی پیش از سپیده‌دم روز ۲۸ اوت ۱۹۴۱ [۶ شهریور] خود را با شتاب آماده حمله نهائی به اهواز می‌کرد. موتور کامیونها روشن بود و سربازان هندی با اونیفورمهای خاکی‌رنگ سوار آنها می‌شدند. لاکتر شخصاً ستون را به سوی شمال رهبری می‌کرد. دومین گروه، یعنی گردان سوم تفنگداران گورخا از سمت چپ لوله نفت آبادان-اهواز در کنار شط به پیشروی پرداخت و در همان حال گردانهای یکم و سوم گورخا از سمت راست به حرکت درآمدند.<sup>۱</sup>

در آن سوی رود، درست در محاذات روستای مقام‌حزبه، تیپ ۲۵ هندی به فرماندهی سرتیپ رونالد ماونتین، در ساعت پنج و پانزده دقیقه بامداد پیشروی خود را بسوی اهواز آغاز کرد. در پیشاپیش آنها تعدادی زره‌پوش و نیروهای ضدتانک حرکت می‌کرد و بلافاصله پشت سر آنها گردان یکم مهراتی و یک توپ ضدتانک و دو توپ صحرائی راه می‌پیمودند. سپس گردان سوم جات و به‌دنبال آنها گردان یازدهم سیک روانه بودند.

مه غلیظ صبحگاهی استفاده از نقشه را بی‌فایده می‌ساخت. بزودی جاده ناهموار ستون را وادار کرد که به صورت قطاری پشت سر هم در آید. پانزده

دقیقه بعد ستون برای تجمع دوباره توقف کرد. یکی از دیده‌بانان خبر داد که دوازده تانک ایرانی را در سمت چپ ستون دیده است. ماوتین جناح چپ خود را تقویت کرد و با قرار دادن گردان سوم جات در سمت چپ مهراتیها طول ستون را کوتاه‌تر ساخت و آنگاه پیشروی را از سر گرفت.

در پشت سر آنان، با فاصله‌ای کوتاه، دو گردان از هنگ بیست و چهارم راه می‌پیمود. در این هنگام بوق یکی از کامیونها اتصالی پیدا کرد و صدای ناهنجاری در بیابان پخش شد. راننده کامیون با چالاکی روی کاپوت کامیون که با سرعت ۶۰ کیلومتر در ساعت راه می‌پیمود پرید و بوق را ساکت کرد.<sup>۲</sup>

در حالی که جنگنده‌های انگلیسی بدون برخورد با مانع بر فراز این ستون چرخ می‌زدند، هفت فروند هواپیمای بلنهایم سربازخانه و مراکز تجمع سربازان ایرانی را در حومه اهواز بمباران کردند. توپهای ضدهوایی ایران بدون نتیجه پاسخ دادند. در ساعت هفت و پانزده دقیقه بامداد، تیپ بیست و پنجم هندی به مقصد خود در جنوب اهواز رسید. سرگرد آلن جانستون دو گروهان مهراتی و یک اسواران زره‌پوش را برای حمله به «موزستان» گسیل داشت. یک توپ ضدتانک در سمت چپ به شلیک به تانکهای ایرانی پرداخت. گرد و غبار چنان میدان دید را کاهش داده بود که جانستون قادر نبود هدفش را تشخیص بدهد.

در ساحل جنوبی کارون، زره‌پوشهای متعلق به لشکر سوار که در پیشاپیش تیپ هجدهم راه می‌پیمودند، در پایگاه پلیس سواریه با مقاومت ناچیزی روبرو شدند. ولی در ساعت هفت و نیم بامداد لشکر مزبور به خط شروع حمله خود در سه کیلومتری جنوب کوه عبدالله رسید. گردانهای یکم و دوم گورخا سوار بر کامیون مستقیماً سوی ایستگاه راه‌آهن میاندشت رفتند و در آنجا برای استراحت و آماده کردن خود برای حمله همزمان با تیپ ۲۵ که در آن سوی کارون قرار داشت، توقف نمودند. در جلو آنان در تپه‌های شرق اهواز یک شکاف وجود داشت و در آنجا ایرانیان استحکاماتی تعبیه کرده بودند. گروهان (د) و گردانهای یکم و دوم گورخا مأمور تسخیر این شکاف شدند و در آنجا دریافتند که مدافعان به منظور اغفال دشمن مبادرت به

عقب‌نشینی کرده‌اند.

در سمت چپ گردانهای یکم و دوم گورخا، گردان سوم به فرماندهی سرهنگ چارلز گری به تپه‌هایی که در مقابل کوت‌عبدالله قرار دارد حمله برد. گری می‌دانست که یک گروهان ایرانی در فاصله یک کیلومتری بر فراز یکی از تپه‌ها سنگر گرفته است. در حالیکه توپخانه انگلیس مرکب از ۴ توپ ۲۵ پوندی شروع به تیراندازی کرد، گری به گروهان (د) دستور داد از طریق شکاف بین دو تپه جناح چپ ایرانیان را نابود کند. گروهان (د) در ساعت نه و چهل دقیقه از شکاف عبور کرد و کوت‌عبدالله را در محاصره گرفت. توپخانه ایران در ساحل شمالی کارون مدت کوتاهی به مواضع گری شلیک کرد ولی گلوله‌ها بدون سدمه‌زدن در یک محوطه باز فرو می‌ریخت.

در حالیکه لشکر هشتم هندی خود را آماده حمله به اهواز می‌کرد، لشکر دهم هندی سپهد ویلیام اسلیم در شرق کرمانشاه گرد آمده بود تا به گردنه چهارزُبر حمله‌ور شود. در نخستین پرتو صبحگاهی روز ۲۸ اوت، چهار عراده توپ هوویتزر متعلق به هنگ پانزدهم صحرائی، مواضع ایرانیان را در نزدیکی روستای زبیری با فاصله هر پانزده دقیقه یک شلیک، زیر آتش قرار داد. اندکی پس از ساعت ۶ بامداد یک گروه گشتی از گروهان (ث) نیروی ویلتشایر راه را بسوی روستای زبیری گشود تا آتش توپخانه ایران را خاموش و گردنه چهارزُبر را شناسائی کند. بمحض اینکه ویلتشایرها در ساعت شش و ۴۵ دقیقه از گردنه عبور کردند و خود را در معرض دید دشمن قرار دادند، گلوله‌های توپ ایرانی به دور و برشان فروریخت. گروه گشتی بی‌درنگ عقب‌نشینی کرد.<sup>۳</sup>

ژنرال اسلیم از فراز کوه زبیری مشرف بر چهارزُبر با دوربین صحرائی عملیات گروه گشتی را تماشا می‌کرد. توپهای هوویتزر ۱۰۵ میلیمتری ایرانی به آسانی از پس توپهای ۱۸ پوندی قدیمی او بر می‌آمدند. اندکی بعد ایرانیان شروع به تیراندازی به جاده نزدیک اسلیم کردند و گلوله‌های توپ به طرز خطرناکی در نزدیکی تعدادی از کامیونهای هندی منفجر شد. رانندگان کامیونها بی‌درنگ صبحانه‌های خود را به کناری نهادند و موتورها را روشن کردند و از آن محل دور شدند. لحظاتی بعد گلوله‌ها درست به همانجائی

اصابت کرد که کامیونها توقف کرده بودند. اسلیم که معتقد بود توپچیهای ایرانی قادر نیستند گلوله‌هایشان را درست به هدف بزنند نتیجه‌گیری کرد که مستشاران آلمانی عملیات را رهبری می‌کنند. در حقیقت این تیراندازی عالی را یک گروه آموزش‌دیده ایرانی به فرماندهی سرهنگ پیروزان انجام داده بود.<sup>۴</sup>

اسلیم مایل بود هرچه زودتر مقاومت ایرانیان را درهم شکند و کرمانشاه را تصرف کند. او قبلاً گزارشی دریافت کرده بود که غیرنظامیان انگلیسی را در آبادان کشته‌اند و به غلط گمان کرده بود این کشتار به دست ایرانیان صورت گرفته است. در نتیجه تصمیم گرفت هرچه زودتر اعضای شرکت نفت و خانواده‌هایشان در کرمانشاه را پیش از آنکه به چنین سرنوشتی دچار شوند نجات بدهد.

اسلیم قوایی را که در برابرش موضع گرفته بود به یک سپاه تخمین می‌زد. در واقع نیروهای ایرانی در کرمانشاه ۸۰۰۰ نفر مرکب از واحدهای لشکر پنجم و دوازدهم به‌اضافه واحدهای اعزامی از تهران بودند. با این حال اسلیم در ساعت هشت و نیم بامداد فرمان حمله همه‌جانبه را صادر کرد. قرار شد در ساعت ۱۵ بامداد یک واحد تانک پیشاپیش گردانهای پنجم و هفتم تفنگداران گورخا گردنه چهارزبر را تصرف کند.<sup>۵</sup>

در همان حال یک تیپ سوار ایرانی در شمال غرب تپه‌های زبیری شروع به تجمع کرد که از آنجا می‌توانست به جناح چپ و عقبه سپاه انگلیسی حمله کند. در پس تپه‌های زبیری، گردان پنجم گورخا سوار پیر کامیون از وسط دره‌ای که به فراز تپه‌ها می‌رفت در حال عبور بود تا در حمله قریب‌الوقوع شرکت جوید. آنها صدای انفجارهایی را در جلو خود شنیدند ولی از ضربه‌ای که ایرانیان خودشان را برای آن آماده می‌کردند بی‌اطلاع بودند. بمحض اینکه آتش توپها خاموش شد ابری از گرد و غبار از همان سمت پدیدار گردید. یک ستون از نیروهای انگلیسی از میان گرد و غبار خارج شد و راه را مسدود کرد. گورخاها کامیونهایشان را عقب کشیدند و به کلیه افراد ستون دستور داده شد از کامیونها پیاده شوند و موضع دفاعی بگیرند. سربازان انگلیسی به گورخاها رسیدند، به سمت راست پیچیدند و مستقیماً بسوی تپه‌ای که در

سمت شمال بود رفتند و در آنجا از کامیونها پیاده شدند و از تپه پائین رفتند و خود را بین سوارنظام ایرانی و گورخاها حائل قرار دادند.<sup>۶</sup>

در تهران، صبح زود آن روز سرلشکر حسن ارفع مشغول کار در دفترش در دانشکده افسری بود که سه انفجار پی‌درپی از جنوب شهر به گوشش خورد. او به همر انگلیسی‌اش تلفن زد و جریان را پرسید که به وی اطلاع داد یک هواپیمای بمب‌افکن شوروی که در ارتفاع پائین پرواز می‌کرده سه بمب نزدیک ملک آنان پرتاب کرده است. این حمله ظاهراً در واکنش به توپخانه ضدهوایی ایران بود که روز پیش به هواپیمای شوروی که اوراق تبلیغاتی می‌ریخته شلیک کرده بود.<sup>۷</sup>

در ساختمان بهارستان، جلسه فوق‌العاده مجلس شورای ملی در ساعت ۹ بامداد تشکیل گردید. محمدعلی فروغی نخست‌وزیر - که پیر و خست می‌نمود - به پشت تریبون رفت و اعضای کابینه‌اش را معرفی کرد. شهرت فروغی به صداقت و صحت عمل به انتصاب او وزن می‌بخشید. فروغی اعلام کرد: «اعلیحضرت همایونی عمیقاً نگران تجاوز هستند» و چون «دولت و ملت ایران صمیمانه طرفدار صلح و مسالمت بوده و می‌باشد، برای اینکه این نیت تزلزل‌ناپذیر کاملاً بر جهانیان مکشوف گردد... به قوای نظامی کشور هم‌اکنون دستور می‌دهد که از هرگونه عملیات مقاومتی خودداری نمایند تا موجبات خونریزی و اختلال امنیت مرتفع شود.» از شنیدن این خبر بسیاری از نمایندگان مجلس نفسی براحتی کشیدند. هرچند نمایندگان اطلاعات بیشتری می‌خواستند - و حتی بعضی از آنان امیدوار بودند که شاه استعفا بدهد - با اینهمه به اتفاق آراء به کابینه فروغی رأی اعتماد دادند.<sup>۸</sup>

بلافاصله دستور ترک مقاومت شاه به اطلاع کلیه فرماندهانی که هنوز با تهران در ارتباط بودند رسید.<sup>۹</sup> ولی در اهواز سرلشکر شاه‌بختی را خشمگین ساخت. او در پاسخ به تهران تلگراف زد: «چرا دست از جنگ بکشیم! ما داریم فاتح می‌شویم!»<sup>۱۰</sup> به عقیده او اوضاع به هیچ وجه ناامیدکننده نبود. مواضع او قوی بنظر می‌رسید. یک هنگ پیاده - که بوسیله یک گردان ذخیره پشتیبانی می‌شد - در تپه‌های غرب اهواز سنگر گرفته بود. نیروی مشابهی در ساحل شرقی کارون موضع گرفته بود. تانکها و سواره‌نظام در شمال غربی

اهواز تجمع کرده بودند تا به جناح انگلیسیها ضربه وارد آورند.<sup>۱۱</sup> با این وصف نقشه دفاعی او که بسیار خوب طراحی شده بود، از هم‌اکنون شروع به متلاشی شدن کرده بود.

فرمان حمله به بخش شرقی «موزستان» در ساعت هشت و ده دقیقه بامداد به سرگرد آلن جانستون واصل شد. ولی مه صبحگاهی دوست و دشمن را از انظار پنهان می‌کرد. در ساعت هشت و سی و پنج دقیقه، اسکادران (ث) از هنگ سیزدهم نیزه‌دار شروع به پیشروی کرد و بلافاصله به دنبال آن واحدهای هنگ یکم مهراتی که در کامیونهایشان نشسته بودند به راه افتادند. همین که طلایه این قشون به متهالیه جنوب شرقی تپه‌ها رسید، باراتی از گلوله تفنگهای دورزن از فراز سرشان گذشت. در پائین تپه، یک گروهان مهراتی از کامیون پیاده شد و زیر آتش شدید مسلسل و توپهای ضدتانک به حمله پرداخت. مه صبحگاهی قدرت یینائی مدافعان را ضایع می‌کرد و این امر باعث گردید که بسیاری از سپاهیان هندی از مرگ حتمی نجات یابند.<sup>۱۲</sup>

در همین حال سواره‌نظام ایران در حدود ۲/۵ کیلوستری غرب مشاهده شد. یک گروه ضدتانک انگلیسی آتش خود را گشود و سربازان سوار بر اسب را پراکنده ساخت. سپس توپها ساکت شدند تا تانکهای ایرانی را وارد صحنه نبرد سازند ولی هیچ تانکی پدیدار نشد. یک دیده‌بان توپخانه متعلق به نیروی حمله جانستون یک واحد ایرانی را تشخیص داد که احتمالاً نیروی امدادی بود که در نوک تپه تجمع می‌کرد. چند گلوله توپ انگلیسی آنها را نیز پراکنده ساخت. در سمت راست مهراتیها اسکادرانهای (الف) و (ب) و گردان سیزدهم نیزه‌دار به پیشروی پرداختند و به‌رغم تلفاتی که از آتش توپهای ضدتانک و مسلسل‌های سنگین ایرانی به آنان وارد شد، هدف خود را در جنوب تل‌زویه تصرف کردند.

آنگاه سپاهیان هندی جانستون به سنگرهای مقدم ایرانیان حمله‌ور شدند و آتش سنگین خود را گشودند تا مدافعان را مجبور سازند سرهایشان را به درون سنگر بکشند. یک سپاهی هندی زخم خفیفی برداشت. وقتی مواضع تسخیر شد، مهراتیها ۲۵۰ اسیر گرفته بودند. بقیه ایرانیان به پشت جبهه گریخته بودند. هنگامی که جانستون به فراز تپه رسید، ایرانیان بیشتری را نزدیک پل



اهواز مشاهده کرد که ظاهراً واحدهای ذخیره بودند. از میان مه صبحگاهی که رفته رفته ناپدید می شد، او همچنین یک پرچم سفید را تشخیص داد که بر فراز یک تیر چراغ در شهر در اهتزاز بود. جاستون این خبر را سرعت به ژنرال چارلز هاروی رساند که ایرانیان دارند تسلیم می شوند.

نیروهای هندی تازه دستور پاکسازی بخش دیگری از سنگرهای ایرانی را دریافت کرده بودند که در ساعت ۱۵ بامداد یک اتومبیل سیاه رنگ که پرچم سفید بزرگی را حمل می کرد نزدیک شد. فرستاده ایرانی را به قرارگاه ژنرال هاروی راهنمایی کردند و وی پیامی از سرلشکر شاهبختی تسلیم کرد که اشعار می داشت شاه دستور ترک مقاومت صادر کرده است و تمایل شاهبختی را به اینکه شخصاً درباره شرایط آن با همتای انگلیسی خود مذاکره کند ابراز می داشت. هاروی سرهنگ دوم آرنولد گالووی افسر سیاسی خود را برای مذاکره با فرمانده ایرانی اعزام نمود.

در ساحل جنوبی کارون، سرهنگ دوم چارلز گری فرمانده گردانهای دوم و سوم گورخا، گزارشی از پست دیده بان توپخانه اش دریافت کرد که یک خودرو ایرانی دارد به کوت عبدالله نزدیک می شود و پرچم سفیدی بر فراز آن در اهتزاز است. گری به پیشواز فرستاده ایرانی شتافت و سپس خبر تسلیم ایرانیان را در ساعت ده و پنجاه و شش دقیقه با بیسیم به اطلاع سرتیپ لاکتر رساند.<sup>۱۳</sup>

یک فرستاده دیگر ارتش ایران از کنار تیپ ۲۵ هندی دور زد و ناگهان با تیپ ۲۴ هندی برخورد کرد که به صورت یک ستون طولانی بسوی شمال اهواز می رفت تا پیشروی در این صحنه نبرد را تقویت کند. افسر ایرانی که یک اتومبیل سواری غیرنظامی را می راند، بزودی با صف طولانی خودروهای انگلیسی مخلوط شد. او از این کامیون به آن کامیون مراجعه می کرد و می پرسید به چه کسی باید تسلیم شود ولی هیچ کس به او توجه نمی کرد.<sup>۱۴</sup> در آن سوی رودخانه، گردانهای یکم و دوم تفنگداران گورخا خود را برای پیشروی از وسط شکافی که اسواران (د) گورخا بین تپه ها باز نگاه داشته بود آماده می کردند که سرتیپ لاکتر دستور متوقف ساختن حمله را صادر کرد و دو جوخه از سربازان گورخا را برای تحقیق درباره تسلیم به

کوت‌عبدالله فرستاد. لاکتر در ساعت دوازده و نیم دستور داد هرگونه عملیات متوقف شود و هرکس در موضع خودش باقی بماند.<sup>۱۵</sup>

بزودی سرهنگ گالووی با همراه ایرانی خود به مقر فرماندهی لشکر رسید و ژنرال هاروی را به قرارگاه سرلشکر شاهبختی در اهواز هدایت کرد. به محض ورود هاروی، یک گارد احترام ایرانی پیش‌فنگ کرد. شاهبختی با شرایط هاروی موافقت کرد که شامل موارد زیر بود: ماندن پادگان ایرانی در سربازخانه‌اش به مدت ۲۴ ساعت، آزاد ساختن کلیه کارمندان شرکت نفت انگلیس و ایران که تحت نظر قرار داشتند، بازداشت و تسلیم هر فرد آلمانی و ایتالیایی در خوزستان و استرداد هرگونه اموال شرکت نفت که در حین عملیات غارت شده بود. شاهبختی پیشنهاد کرد در حالی که قشون انگلیس وارد اهواز می‌شود، دسته موزیک لشکر او به نواختن آهنگهای نظامی پردازد.<sup>۱۶</sup>

در حالی که ژنرال هاروی قرارگاه خود را در مهمانسرای شرکت نفت برقرار می‌کرد، بقیه افراد لشکر به کوت‌عبدالله اعزام شدند. تیپ ۱۸ لاکتر در ساعت سه بعدازظهر در این محل اردو زد. بلافاصله سربازان گورخا لباسهایشان را کتند و به درون کارون پریدند. ولی حضور کوسه‌ماهیهای کوچک متعلق به آبهای شیرین شنای آنها را مختل ساخت. بسیاری از سربازان بشدت مجروح شدند و یکی از آنان را کوسه‌ماهی با خودش برد.<sup>۱۷</sup>

بعدازظهر آن روز در هفتگل -در ۸۵ کیلومتری شرق اهواز- سروان مایکل فورستر خبر تسلیم ایرانیان را از بیسیم شنید. واحد کوچک و دورافتاده او از شنیدن این خبر نفسی به‌راحتی کشید. آنها قبلاً گزارشی دریافت کرده بودند دایر بر اینکه یک نیروی ایرانی دارد به مواضعشان نزدیک می‌شود. فورستر یک گروه گشتی به میزان یک جوخه سوی شمال فرستاده بود و آنها بدون برخورد با هیچ مانعی تا نزدیکی فرودگاه یکمه -در ۱۸ کیلومتری جنوب مسجدسلیمان- پیشروی کرده بودند. گشتیهای موتوریزه فورستر درباره حجم این نیروی کوچک ایرانی بی‌اندازه مبالغه کرده بودند. اکنون می‌بایست در انتظار کمک باشند. در این هنگام یک فروند هواپیمای ویننت متعلق به نیروی هوایی انگلیس بر فراز مسجدسلیمان پرواز کرد و

یک علامت O.K. را بر پشت‌بام خانه مدیر محلی شرکت نفت تشخیص داد.<sup>۱۸</sup>

در زبیری - در غرب کرمانشاه - در حدود ۲۰۰۰ سرباز گورخا با ۱۶ تانک سبک در جاده کرمانشاه نشسته و منتظر علامت ژنرال اسلیم برای حمله بودند. اندکی قبل از ساعت ۹ بامداد اسلیم به مقر دیده‌بانیش بر فراز تپه‌های زبیری بازگشت. او تازه فرمان حمله را صادر کرده بود که یک اتومبیل سواری سیاه‌رنگ را دید که با احتیاط از جانب روستای زبیری نزدیک می‌شود. بتدریج که اتومبیل نزدیک می‌شد، اسلیم دو پرچم سفید را تشخیص داد که از دو طرف اتومبیل بیرون آمده بود. صدای زنجیرهای دو دستگاه تانک که پیش آمدند تا اتومبیل را به خطوط انگلیسیها اسکورت کنند نیز به گوش می‌رسید. اتومبیل ایستاد و سرگرد عبداللهمعود افسر سوار ایرانی با لباس نظامی تشریفاتی در حالی که تمام مدالها و نشانهایش را به سینه زده بود از آن خارج گردید.<sup>۱۹</sup>

مععود را به حضور اسلیم بردند که با ادب به او سلام نظامی داد. نظر به اینکه سرگرد ایرانی فقط قدری انگلیسی می‌دانست، آن‌دو به زبان فرانسه به گفتگو پرداختند. مععود اعلام کرد که مأموریت دارد پیامی به فرمانده ارتش انگلیس تسلیم نماید. اسلیم که در اونیفورم خاکی‌رنگ پرچین و چروکش احساس ناراحتی می‌کرد، خود را معرفی نمود. مععود ابتدا شگفت‌زده شد و سپس با مشاهده منزی قرمز کنار یقه او اطمینان یافت. آنگاه توضیح داد که رضاشاه به منظور اجتناب از خونریزی به فرماندهان نظامی خود دستور داده که ترک مقاومت نمایند. شرایط ایرانیان این بود که هر دو طرف ترک محاصره کنند و در مواضعشان باقی بمانند تا اینکه دولتهایشان مذاکرات صلح را تکمیل نمایند.<sup>۲۰</sup>

اسلیم این شرایط را رد کرد. نگرانی عمده او حفظ جان غیرنظامیان انگلیسی در پالایشگاه کرمانشاه بود. واکنشی احساس می‌کرد که اطمینان تکبرآمیز مععود ظاهر سازی است. بنابراین به مععود پاسخ داد حاضر نیست شرایطی را بپذیرد که آزادی نقل و انتقال و حرکت سربازانش را محدود می‌سازد. به جای آن، تقاضا کرد هر دو طرف ترک محاصره کنند و ایرانیان هر

وقت و به هر جایی که به آنان دستور داده می‌شود عقب‌نشینی کنند و به قوای او بدون هیچ محدودیتی اجازه داده شود به کرمانشاه برود. مهمتر از هر چیز، کلیه شهروندان انگلیسی که در دست ایرانیان اسیرند بدون آنکه هیچ صدمه‌ای به آنان وارد شود به او تسلیم شوند.

سرگرد معود با خشم فراوان اعتراض کرد و گفت منظور او ترتیب آتش‌بس بوده است نه تسلیم، و افزود افرادش ترجیح می‌دهند به جنگ ادامه دهند و چنین شرایطی را نپذیرند. او هشدار داد که اگر انگلیسیها آتش‌بس را نپذیرند به نیروهای «خردکننده‌اش» دستور خواهد داد مبادرت به حمله نمایند. اسلیم برردی پاسخ داد امیدوار است چنین حمله‌ای صورت نگیرد.

بلوف معود بی‌اثر ماند و وی شروع به چانه‌زدن درباره یکایک شرایط کرد. سرانجام اسلیم اخطار کرد که سرگرد ایرانی باید شرایط او را بی‌کم و کاست بپذیرد و یارد کند. معود به دفع‌الوقت پرداخت و چنین وانمود کرد که اختیار پذیرفتن شرایط را ندارد. اسلیم یک ساعت به او مهلت داد که ژنرال فرماندهش را بیابد تا اسلیم مستقیماً با او به مذاکره پردازد. معود با خشم پاسخ داد: «این کار در ارتش ایران مرسوم نیست که مثل ارتش انگلیس افران در صف مقدم جبهه باشند!» پس از ادای این کلمات، از جانب سرلشکر مقدم با کلیه شرایط انگلیسیها موافقت کرد. با اینهمه اصرار ورزید که وقت برای عقب‌نشینی نیروهای ایرانی به مواضعشان که ساعت دو بعد از ظهر تعیین شده بود کافی نیست. اسلیم موافقت نکرد. معود از جایش برخاست و خبردار ایستاد و گفت: «به عنوان فارغ‌التحصیل دانشگاه جنگ می‌داند که چنین ترتیبی امکان‌پذیر نیست.»<sup>۲۱</sup>

اسلیم پاسخ داد: «من هم دانشجوی دانشگاه جنگ بوده‌ام. نه تنها دانشجو بلکه استاد.» معود که بشدت تحت تأثیر قرار گرفته بود تعظیمی کرد و شرایط اسلیم را پذیرفت. سپس پیشنهاد کرد که ایرانیان کرمانشاه را ظرف چهار روز تخلیه نمایند. اسلیم گفت دو روز. معود موافقت کرد و اطمینان داد که غیرنظامیان انگلیسی در پالایشگاه کرمانشاه در خطر نیستند و متذکر شد که سرلشکر مقدم و رئیس انگلیسی پالایشگاه با هم دوست صمیمی هستند. اسلیم همچنان سرسخت بود با این حال موافقت کرد حمله‌اش را دو ساعت به

تمویق افکند. در همان حال معمود بوسیلهٔ تلفن شرایط را به فرماندهش در کرمانشاه اطلاع داد.<sup>۲۲</sup>

در حالی که سرگرد معمود در میان کرنشها و دست‌دادنهای متعدد قرارگاه اسلیم را ترک می‌گفت، چهار سوار ایرانی به تاخت از جانب چهارزَبر به صفوف انگلیسیها نزدیک شدند. سرتیپ پوریا فرمانده لشکر ۱۲ ایران در رأس این سواران اسب می‌راند و اجازه خواست به منظور متوقف ساختن حملهٔ قریب‌الوقوع سواره‌نظام ایران از خطوط انگلیسیها عبور کند. همین که اجازه داده شد این گروه به پیش تاخت و هموطنان خود را پیش از آن که مبادرت به حمله کنند از این کار باز داشت.<sup>۲۳</sup>

در کرمانشاه، سرلشکر مقدم شرایط اسلیم را دریافت کرد و آنها را طی تلگرافی به اطلاع رضاشاه رساند. سرلشکر تشخیص داده بود که جز پذیرفتن شرایط انگلیسیها چاره‌ای ندارد. آنگاه وی سوار اتومبیلش شد و به پالایشگاه رفت تا با آقای رابرتسون مدیر پالایشگاه که چند روز پیش ضمن یک مراسم عروسی با او آشنا شده بود ملاقات کند. هنگامی که جنگ آغاز شد این دو با یکدیگر تماس نزدیک برقرار کرده بودند تا پالایشگاه را در برابر راهزنان محافظت کنند. رابرتسون با گرمی از سرلشکر استقبال کرد. مقدم مؤدبانه پرسید آیا امکان دارد رابرتسون و اعضای ارشد پالایشگاه وی را تا صفوف انگلیسیها همراهی کنند و افزود: «من می‌خواهم به ژنرال انگلیسی ثابت کنم که با هیچ‌یک از شما بدرفتاری نشده است.»<sup>۲۴</sup> رابرتسون با خودش اندیشید این که انگلیسیها را سوار اتومبیل کند و به قلب جبهه ببرد کاری است بیهوده. مقدم با این نظر او موافقت کرد ولی اصرار ورزید که این خواستهٔ او نیست بلکه «خواستهٔ ژنرال دیوانهٔ انگلیسی است.»<sup>۲۵</sup>

رابرتسون موافقت کرد که خودش برود ولی اظهار داشت نمی‌تواند هیچ‌یک از کارمندانش را ببرد. وقتی مقدم علت را جویا شد، مرد انگلیسی پاسخ داد برای اینکه آنها در زمین گلف مشغول بازی هستند! مقدم ناباورانه آهی کشید.

در همین هنگام سپهد ادوآرد کوینان همراه با دو افسر رابط روسی از بغداد وارد زبیری شد. وی شرایطی را که اسلیم به ایرانیان ارائه داده بود - از جمله

اشغال کرمانشاه - را تصویب کرد. در این اثناء گشتیهای زمینی و هوایی انگلیسی خبر از عقب‌نشینی ایرانیان دادند. هنوز ساعتی نگذشته بود که یک اتومبیل سواری دیگر به صفوف انگلیسیها نزدیک شد. اسلیم انتظار داشت سرگرد مسعود با پاسخ ایرانیان مراجعت کرده باشد. به جای او یک غیرنظامی انگلیسی در لباس کتانی و کلاه مستمراتی از اتومبیل خارج شد و خودش را مدیر پالایشگاه معرفی کرد. اسلیم از اینکه رابرتسون به تنهایی از وسط صفوف متخاصمین گذشته است دچار شگفتی شد. رابرتسون نگرانیهای او را برطرف کرد و توضیح داد که خودش داوطلب این سفر شده است تا گزارش اوضاع کرمانشاه را بدهد و ضمناً در طول راه قدرت نیروهای ایرانی را ارزیابی کند.<sup>۲۶</sup>

او شرح داد که اوضاع کرمانشاه قرین نظم و آرامش است. هر کس - خواه نظامی و خواه غیرنظامی - از اینکه جنگ پایان یافته خوشحال است ولی شایعاتی در شهر رواج دارد که شورویها از سمت شمال در حال پیشروی بسوی شهر می‌باشند. مردم از شورویها بی‌اندازه وحشت دارند و بسیار مایلند که شهرشان بوسیله انگلیسیها اشغال شود. آنگاه رابرتسون پیشنهاد کرد که شخصاً اسلیم را به شهر ببرد. او اصرار ورزید که هم امنیت ژنرال و هم یک استقبال گرم را تضمین می‌کند. اسلیم این فکر را جالب یافت. او در نظر داشت یکی از افسران ستادش را برای مذاکره بفرستد ولی اکنون دلیلی نمی‌دید که خودش نرود. چند تن از افسران ستاد و یک اسکورت کوچک را جمع‌آوری کرد و سوار اتومبیل رابرتسون شد و با سرعت ۶۰ کیلومتر در ساعت رهپار کرمانشاه گردید.

در همین هنگام در جناح چپ قوای انگلیس یک وحشت کوچک ایجاد شد. به هنگ سوارنظام گارد هشدار داده شد که یک حمله سواره نظام ایران در حال آمادگی در پس تپه‌های اردوگاهشان می‌باشد. اگرچه ایرانیان ترک مخاصه کرده بودند ولی احتمال داشت که بعضی از واحدها دستور را دریافت نکرده باشند. بنابراین اسکادران (ث) به مواضع دفاعی اعزام شد و بقیه افراد هنگ به حال آماده‌باش درآمدند. ابری از گرد و غبار که گمان می‌رفت از سم اسبان ناشی شده باشد از دور مشاهده شد. وقتی معلوم شد این گرد و غبار از

یک گله گاو سرگردان است، همگی نفسی به راحتی کشیدند و لبخندی بر لبانشان نقش بست.<sup>۲۷</sup>

اتومبیل رابرتسون غرش کنان از گردنه چهارزبیر که اکنون بکلی خلوت بود گذشت و وارد دره وسیع پشت سر آن گردید. در اینجا انگلیسیها یک ستون بزرگ سربازان ایرانی را در حال عقب‌نشینی مشاهده کردند. همگی سربازان یونیفورمهای نو در بر و تفنگهای آخرین سیستم در دست داشتند. به نظر اسلیم آنها بمراتب بهتر از سربازانی بودند که در پاتاق به اسارت گرفته بودند. اینها در واقع سربازان پادگان مرکزی تهران بودند که برای کمک به لشکر کرمانشاه اعزام شده بودند. راننده ایرانی رابرتسون سرعت اتومبیل را کم کرد و با بوقهای مکرر از وسط سربازان شگفت‌زده و مبهوت گذشت. در یک منطقه، یک افسر ایرانی اتومبیل را متوقف ساخت و پس از رد و بدل کردن چند کلمه با راننده به او اجازه عبور داد. به نظر اسلیم صف سربازان بی‌پایان می‌نمود ولی سرانجام اتومبیل از آنها جلو زد و به سرعتش افزود.<sup>۲۸</sup>

اتومبیل رابرتسون از حومه شهر رد شد و از برابر تعدادی خانه‌های محقر و بدقواره گذشت و بزودی به پالایشگاه رسید و در برابر یک ویلای زیبا توقف کرد. در داخل ویلا یک پیشخدمت ایرانی از آنان استقبال کرد و آنان را به اتاق پذیرائی راهنمایی نمود. خانم رابرتسون مشغول ریختن چای برای چهار نفر انگلیسی بود که تازه از بازی گلف برگشته بودند. اسلیم از نگرانی که برای سلامت آنها احساس کرده بود، قدری احساس شرمساری کرد. پس از صرف چای، رابرتسون اسلیم را به قرارگاه سرلشکر مقدم در کرمانشاه برد. در حالی که انگلیسیها وارد می‌شدند، ژنرال ایرانی و افسران ستاد او و یک گارد احترام با تشریفات کامل در بیرون قرارگاه ایستاده بودند. اسلیم بدون رودربایستی هرگونه تشریفات را کنار گذاشت چون احساس کرد که در غیاب قشونش باید ایرانیان را با غرور و تکبر تحت تأثیر قرار دهد.

مقدم با ادب و احترام اسلیم را به دفتر کارش برد و در آنجا ضمن صرف چای به مذاکره درباره شرایط ترک محاصره پرداختند. اسلیم تقاضای خود را مبنی بر اینکه کلیه نیروهای ایرانی - به استثنای اعضای ستاد مقدم - ظرف ۴۸

ساعت کرمانشاه را تخلیه کنند تکرار کرد. ژنرال ایرانی موافقت کرد ولی تأیید شاه را لازم داشت. همچنین اسلیم خواستار بازداشت یک پزشک آلمانی به نام دکتر فوکس شد که سرویس جاسوسی انگلیسی او را مطالبه می‌کرد. مقدم در این کار تردید داشت زیرا می‌ترسید آلمانیها را برنجاند. سرانجام اسلیم پیشنهاد کرد محل اقامت فوکس را نشان بدهند و افراد خودش او را دستگیر نمایند. مقدم نفسی براحتمی کشید و یک راهنما در اختیار انگلیسیها گذاشت که دو افسر ستاد انگلیسی را به اقامتگاه دکتر آلمانی راهنمایی کردند.<sup>۲۹</sup>

آنگاه اسلیم با یک تحول غیرمنتظره روبرو شد. اخباری به کرمانشاه رسیده بود که دو ستون شوروی سرعت به آنسو در حرکت می‌باشند - یکی از طریق سنندج واقع در ۱۵۰ کیلومتری شمال و دیگری از طریق قزوین و همدان. این خبر را پناهندگان ایرانی با خودشان آورده بودند و اسلیم دربارهٔ صحت آن تردید داشت. ولی خود او نیز به‌رغم حضور یک گروه رابط شوروی، از حرکتهای «متحدشان» چندان اطلاعی نداشت.

شک و تردید اسلیم به حقیقت پیوست و معلوم شد در حقیقت ارتش سرخ نه به سنندج رسیده است و نه به قزوین، گو اینکه مرتباً در جهت این دو شهر در حرکت است. آن روز صبح یک ستون موتوریزه سربازان شوروی و ارمنی که در پیشاپیش آنها تانکهای سبک راه می‌پیمودند، از تبریز خارج شده و در تعقیب لشکر سوم ایران بسوی جنوب در امتداد دریاچه ارومیه به‌راه افتاده بود. عصر آن روز ستون مزبور شهر مراغه را تصرف کرد. در فاصلهٔ دورتری در شرق، ارتش چهل و هفتم ژنرال نوویکوف آن روز از روستای ترکمانچای عزیزمت و ۸۰ کیلومتر دیگر پیشروی کرده و در میانه متوقف شده بود.<sup>۳۰</sup>

در سمت شمال قوای نوویکوف، آنچه از لشکر پانزدهم ایران - که ارتباطش با همه جا قطع شده بود - باقی مانده بود، آن روز صبح هنوز راههای ورودی سراب را در دست داشت که خبر ترک مخاصمه واصل شد. با وجود شورویها که جاده‌ها را تحت کنترل داشتند، عقب‌نشینی منظم غیرممکن بود. بنابراین لشکر متلاشی شد؛ سربازان به خانه‌هایشان روانه شدند و افسران با هر



وسیل‌های که در اختیار داشتند کوشیدند به تهران برسند.<sup>۳۱</sup> در رشت، آن روز صبح توپخانه ضد هوایی ایران مستقر در سربازخانه لشکر ۱۱ به یک هواپیمای شوروی که اوراق تبلیغاتی می‌ریخت آتش گشود. لشکر از ترک مخاصمه خبر داشت ولی بسیاری از سربازان با آن مخالف بودند. ساعتی بعد چندین بمب افکن شوروی بازگشتند و به سربازخانه‌های پر جمعیت حمله‌ور شدند. در اثر فرو ریختن دیوارها بیش از ۱۰۰ سرباز به قتل رسیدند. رفقای خشمگین آنان دستور عقب‌نشینی به تهران را نادیده گرفتند و در عوض درهای اسلحه‌خانه را شکستند و تفنگها را برداشتند و در جنگها پراکنده شدند. پاره‌ای از سربازان از جاده کناره به رامسر گریختند.<sup>۳۲</sup>

آن روز بعد از ظهر، لشکر هفتاد و هفتم پیاده نظام کوهستانی شوروی همراه با واحدهای سوار وارد رشت شدند و پادگان را اشغال کردند. قزاقهای روسی با گستاخی در خیابانهای رشت اسب می‌راندند و اهالی را دچار وحشت می‌ساختند. هواپیماهای شوروی در جستجوی گروههای مسلح سربازان فراری ایرانی بر فراز جنگلهای گسترده پرواز می‌کردند.<sup>۳۳</sup>

در این هنگام یک گردان موتوریزه آذربایجان شوروی، رشت را ترک کرد و بندر انزلی را به تصرف در آورد. هنگامی که ستون شوروی وارد محوطه پادگان انزلی شد، ناخدا مرتضی دفتری در مرکز ستاد نیروی دریائی بود. شورویها افراد او را تحت محافظت گاردهایشان در محوطه پادگان به صف کردند و خود ناخدا دفتری را تحت بازجویی قرار دادند تا مقرر زیردریائیش را فاش سازد. او بزحمت توانست شورویها را متقاعد سازد که هیچ زیردریائی نداشته است.<sup>۳۴</sup>

در سوی دیگر دریای خزر، در شهر گرگان، آن روز صبح یک فرد عادی ایرانی به نام داغستانی به قرارگاه لشکر ۱۰ ایران مراجعه کرد و تلگرافی از تهران را نشان داد که به کلیه نیروهای ایرانی دستور ترک مخاصمه می‌داد. سرهنگ معتضدی کفیل فرماندهی لشکر مشکوک بود و بنابراین مستقیماً به تهران تلگراف زد. بزودی پاسخ واصل شد که مفاد تلگرام نخست را تأیید می‌کرد. آنگاه سرهنگ معتضدی به کلیه نیروهایش دستور داد ترک مخاصمه کنند.<sup>۳۵</sup>

این دستور به یکی از واحدهای معتضدی واصل نشد. هنگ بیست و سوم سوار تمام آن روز را بر پشت اسب بود و از وسط کوههای البرز به شاهرود عقب‌نشینی می‌کرد. چند کیلومتر دورتر در پشت سرشان، گرد و غبار تعقیب‌کنندگان شوروی به هوا برمی‌خاست. گاهگاه یکی از تانکهای سبک آنها را می‌شد تشخیص داد. چنین می‌نمود که شورویها شتاب چندانی ندارند و هیچ تلاش جدی برای رسیدن به ایرانیان نمی‌کند.<sup>۳۶</sup>

آن روز در جنوب مشهد، ستون ارتش ایران که روز قبل از بیرجند به شمال احضار شده بود، در حال عقب‌نشینی بسوی جنوب بود که مورد حمله و بمباران هواپیماهای شوروی قرار گرفت. سربازان در دوسوی جاده پراکنده شدند و در تپه‌های اطراف پناه گرفتند. در خود مشهد، آن روز صبح همه چیز آرام بود. هیچ سرباز و پاسبانی در خیابانها دیده نمی‌شد. بمب‌افکنهای شوروی چند بار پدیدار شدند ولی دیگر هیچ هدف نظامی مهمی وجود نداشت که مورد حمله قرار دهند. در بیمارستان شاهرضا، همگی کارمندان گریخته بودند و تنها رئیس سالخورده آلمانی بیمارستان و یک جراح چک را باقی گذاشته بودند که به مداوای بیماران عادی و سربازان زخمی پردازند. پاکروان استاندار پس از یک غیبت کوتاه به شهر بازگشته و با خاطری پریشان از اسکواپرز سرکنسول انگلیس پرسیده بود آیا شورویها مشهد را اشغال خواهند کرد! مرد انگلیسی بیش از پاکروان چیزی نمی‌دانست. غروب آن روز مشهد از طریق رادیو تهران از فرمان ترک محاصره شاه اطلاع یافت. خاموشی برق خاتمه پذیرفت و چراغهای شهر روشن شد. سینماها درهای خود را گشودند و یکبار دیگر افراد یونیفورم‌پوش در خیابانهای شهر پدیدار شدند. بسیاری از اهالی مشهد بر این باور بودند که شورویها در قوچان متوقف شده‌اند و قصد پیشروی ندارند.<sup>۳۷</sup>

در تهران، سر ریدر بولارد وزیرمختار انگلیس و آندره‌ئی اسمیرنوف سفیر شوروی در حوالی ظهر بطور جداگانه به وزارت امور خارجه احضار شدند تا با علی سهیلی وزیر امور خارجه جدید ملاقات کنند. سهیلی رسماً ترک محاصره را به آنان اطلاع داد و متذکر شد که دولت ایران آماده است هرگونه شرایط متفقین را بپذیرد. هر دو دیپلمات با شتاب به سفارتخانه‌هایشان

برگشتند تا مراتب را به دولتهای متبوعشان مخابره و کسب تکلیف کنند. اسمیرنوف آشکارا لاف می‌زد که چون هموطنانش در حال پیشروی سریع هستند، جلوداران سپاهشان در فاصله دو روز راهپیمائی از تهران قرار دارند.<sup>۳۸</sup>

آن روز بعدازظهر کشیش ویلیام میلر در حال بازگشت به مقر هیئت مذهبی بود که خبر ترک مخاصمه را شنید. تمام روز داستانهائی درباره کشته شدن مردم در تبریز و رشت و سایر شهرها در اثر سباران هوائی شنیده بود و اکنون از خبر برقراری صلح خوشحال شد. عکس‌العمل مردم را از شنیدن این خبر در دفتر خاطراتش چنین ثبت کرد: «مردم بی‌اندازه خوشحالند. می‌توان مشاهده کرد که بار سنگینی از دوششان برداشته شده و خوشحال‌تر از هفته گذشته هستند.»<sup>۳۹</sup>

اما بزودی معلوم شد این خوشحالی زودرس بوده است. ایرانیان مردمی احساساتی هستند که بیشتر تحت تأثیر شرایط آنی تصمیم می‌گیرند تا دوراندیشی در باره رویدادها. چون اگر شروع به بررسی فاجعه‌ای می‌کردند که بر سر ایران آمده بود، کشف می‌کردند که تسلیم فوری و بی‌افتخار بمراتب بدتر از جنگ بوده است.

## فصل یازدهم

# ممکن است در تهران انقلاب شود

در تهران، سرپاس مختاری رئیس شهربانی مورد ترس و نفرت مردم در ساعت ۵ بعدازظهر روز ۲۸ اوت [۶ شهریور] به کاخ سعدآباد احضار شد. رضاشاه در حالی که نگرانیهایش را از آینده برای مختاری شرح می‌داد هیجان‌زده و خسته می‌نمود. می‌گفت: «نمی‌دانم چه اتفاقاتی خواهد افتاد. بنابراین تصمیم گرفتم خانواده‌ام را به اصفهان بفرستم. اگر اوضاع بدتر شود خودم هم بعداً به آنها ملحق خواهم شد.» سپس به مختاری دستور داد مخفیانه ترتیب عزیمت خانواده سلطنتی را بدهد.<sup>۱</sup>

در حالی که شاه می‌دید اوضاع ایران دارد روبه خرابی می‌رود، رهبران غرب درباره‌ی خطری که حضور ناگهانی و گسترده‌ی نظامی شوروی در ایران بوجود آورده بود، کم‌کم نگران می‌شدند. آن روز بعدازظهر جان وینانت سفیر امریکا در لندن اطمینانهای انگلستان را دایر بر اینکه اشغال ایران موقتی است و «هیچ تفاهم خصوصی با شورویها درباره‌ی اینکه دستشان در ایران باز باشد و هیچ توافق ضمنی مبنی بر اینکه سربازان شوروی بیش از آنچه مقتضیات نظامی ایجاب کند در ایران بمانند صورت نگرفته است» به‌دست آورد.<sup>۲</sup>

همان شب دولت‌های انگلیس و شوروی توافق کردند که نیروهایشان در

قزوین در ۱۴۰ کیلومتری شمال غربی تهران با یکدیگر ملحق شوند. صبح روز بعد - ۲۹ اوت [۷ شهریور] - ستون طولانی موتوریزه ژنرال نوویکوف از میانه بسمت جنوب شرقی به راه افتاد و به شهر زنجان که هدف آنروزش بود رسید. بر فراز سر این ستون یک دسته هواپیماهای بمبافکن شوروی که عازم بمباران هدفهائی در راه ستون بودند غرش کنان گذشت. در ساعت ده و نیم بامداد هواپیماهای شوروی شهر بی دفاع قزوین را بمباران کردند. بمب به یک مخزن نفت متعلق به شرکت نفت انگلیس و ایران اصابت کرد و ۵۰۰'۰۰۰ گالن نفت را که می توانست مورد استفاده ارتش سرخ قرار گیرد، آتش زد. انفجار بمب و آتش سوزی اهالی شهر را دچار وحشت کرد و موجب شد بسیاری از آنان به روستاهای اطراف بگریزند.<sup>۳</sup>

یکی از هواپیماهای بمبافکن شوروی راهش را بسوی جنوب ادامه داد و همدان را بمباران کرد و در حدود ۱۵ نفر را به هلاکت رساند. هشت ایرانی مجروح را به بیمارستان هیئت پرسبیتی امریکائی تهران آوردند.<sup>۴</sup>

در غرب ایران، یک ستون موتوریزه شوروی که از تبریز عزیمت کرده بود وارد کردستان شد و به شهر کردنشین میاندوآب رسید و این در حالی بود که هزاران سرباز وحشتزده ایرانی لشکر سوم تبریز خودشان را بزحمت به آنجا رسانده بودند. سربازان مزبور که مدت چهار روز در راه بودند کلمه‌ای درباره ترک محاصره نشنیده بودند. آنها مدتها قبل سلاحهای سنگین خود را رها کرده بودند.<sup>۵</sup>

همین که تانکهای شوروی نزدیک شدند، افسران ایرانی به سربازانشان دستور دادند در پس تپه‌های خاکی پناه بگیرند و با تفنگهایشان شلیک کنند. تعدادی از سربازان سینه‌خیز بسوی این مواضع رفتند ولی هیچ کدامشان شلیک نکردند زیرا گلوله‌هایشان در برابر تانکها بی اثر بود. ایرانیان سلاحهایشان را به زمین افکندند و تسلیم شدند. سربازان روسی و ارمنی اسرا را محاصره کردند و هر شیء باارزشی (بخصوص ساعت) را از آنها گرفتند و آنها را گله‌وار بموی تبریز بازگرداندند.

در قوچان در شمال شرقی ایران، در روز ۲۹ اوت [۷ شهریور] سرهنگ آلکساندر لوچینسکی فرمانده لشکر هشتاد و سوم پیاده نظام کوهستانی

شوروی، دو واحد گشتی به بجنورد و نیز سبزوار که مرکز تقاطع راههای ارتباطی با مشهد و تهران است اعزام نمود. آن روز صبح افسر افسر مافوق لوچینسکی، یعنی سرلشکر میخائیل کازاکوف (رئیس ستاد ارتش ۵۲ مستقل آسیای مرکزی) مشغول بازدید از قرارگاه لوچینسکی بود که سرهنگی که کفالت فرماندهی لشکر نهم ایران را برعهده داشت، برای مذاکره دربارهٔ تسلیم وارد قرارگاه شد. افسر ایرانی به نام سرلشکر محتشمی و پاکروان استاندار خراسان به شورویها اطمینان داد که لشکرش آماده است اسلحه را به زمین بگذارد. آنگاه شمشیرش را تسلیم کرد و شرایط را پرسید. کازاکوف چند نکته دربارهٔ انتقال جنگ افزارها و ممنوعیت عقب نشینی سربازان مسلح از نقاط معین را بر روی کاغذ نوشت و به سرهنگ ایرانی داد.<sup>۶</sup>

در مشهد مردم احساس آرامش کردند زیرا چنین بنظر می رسید که شورویها پیشروی خود را متوقف ساخته اند. منازعه ها باز شد و سربازان و پاسبانان یکبار دیگر در خیابانها آفتابی شدند. اما در حوالی ظهر همه چیز تغییر کرد. ستونهای پیاده نظام شوروی ناگهان از جانب سرخس وارد شهر شدند. سپهدت.ت. شاپکین فرمانده سپاه چهارم سوار شخصاً این نیروی جلودار را که شامل دو گروهان آسیای مرکزی بود همراهی می کرد. سربازان شوروی بمرعت مواضع کلیدی شهر را اشغال کردند. افراد شهربانی را خلع سلاح کردند و در برابر ساختمانهای دولتی نگهبان گماشتند. گروهبانهای تاجیک که به فارسی تکلم می کردند به تبلیغ در میان مردم کوچه و بازار «در براندازی یوغ ظالمانه شاه و وزیرانش» پرداختند و مقامات ایرانی را «خائنین طرفدار هیتلر» نامیدند که «ارتش نیکخواه سرخ برای آزاد ساختن مردم از ظلم و جور آنان آمده است».<sup>۷</sup>

صدها کیلومتر دورتر در سمت غرب، تنها واحدی که از لشکر دهم ایران باقی مانده بود - هنگ بیست و سوم سوار سرهنگ هنجنی - آن روز صبح جمعه وارد شاهرود شد. هنگ مزبور در خلال شب گذشته از کوههای البرز عبور کرده بود و واحدهای موتوریزه شوروی از فاصله نزدیک آن را دنبال کرده بودند. بمحض اینکه به شاهرود رسیدند سرهنگ هنجنی از فرمان ترک مخاصمه آگاه شد و افسری را برای مذاکره دربارهٔ تسلیم نزد شورویها فرستاد

که در روستای پل دختر در نزدیکی شاهرود توقف کرده بودند. به‌رغم پیشنهاد تسلیم هنجنی، فرمانده شوروی تصمیم گرفت تا صبح فردای آن روز ورودش را به شاهرود به تأخیر افکند. این مهلت به سربازان هنجنی فرصت داد از شهر بگریزند. بسیاری از افسران و درجه‌داران و سربازان - از جمله ستوان علی فریوری - یونیفورمهایشان را در آوردند و لباس غیرنظامی پوشیدند و از نظر شورویها پنهان شدند - دکانداران بساطهایشان را برچیدند و به باغات بیرون شهر گریختند.<sup>۸</sup>

در تهران، در ساعت ده بامداد آن روز صبح ۲۹ اوت، یک کاروان اتومبیل سواری حامل خانواده سلطنتی کاخ سعدآباد را به مقصد اصفهان ترک کرد. بزودی شایعاتی در پایتخت پیچید که شاه و کلیه اعضای خانواده‌اش فرار کرده‌اند. ولی رضاشاه با ولیعهد ۲۲ ساله‌اش محمدرضا در تهران مانده بود. شاه که از بمبارانهای مکرر شوروی پس از ترک مخصوصه شدت ناراحت بود، ابراهیم قوام پدر دامادش را نزد سر ریدر بولارد وزیرمختار انگلیس فرستاد تا نگرانیهایش را ابراز نماید. قوام در ضمن استفسار کرد هرگاه شورویها وارد تهران شوند، آیا سر ریدر می‌تواند به شاه در سفارت انگلیس پناه بدهد؟ پاسخ بولارد دلگرم کننده نبود.<sup>۹</sup>

ترس مردم از کمبود مواد غذایی وقتی فروکش کرد که دولت در انبارهایش را گشود و گندم را در اختیار مردم قرار داد. این کار باعث شد که صفوف طولانی خرید نان ناپدید شود. اهالی وحشت‌زده تهران به‌رغم درخواستهای مکرر دولت به حفظ آرامش و توجه نکردن به شایعات عجیب و غریب، گروه‌گروه به فرار از شهر ادامه می‌دادند.<sup>۱۰</sup>

آن روز چرچیل از لندن مراتب خشنودی خود را از نتیجه رویدادهای ایران طی تلگرامی به استالین اطلاع داد و نیت واقعی تجاوز را که برای اطلاع عامه مردم فاش نشده بود بیان کرد:

خبر دایر بر اینکه ایرانیان تصمیم به ترک مقاومت گرفته‌اند، بسیار مطلوب است. هدف ما در ورود به ایران، حتی بیش از حفظ مناطق نفت‌خیز، بدست آوردن راه ارتباطی دیگری به کشور شما بود که

به آسانی نتواند قطع شود، بدین منظور باید راه آهن از خلیج فارس تا بحر خزر را توسعه بدهیم و مطمئن شویم که بخوبی کار می‌کند... ما به پیشقراولان خود دستور داده‌ایم که به پیشروی ادامه دهند و در نقطه‌ای مابین همدان و قزوین که از جانب فرماندهان نظامی تعیین خواهد شد، با نیروهای شما دست‌در‌دست بگذارند... در این لحظه برای هردوی ما بهتر است که وارد تهران نشویم زیرا آنچه ما طالب هستیم راههای ارتباطی است. ما در حال ساختن یک پایگاه عظیم در بصره هستیم و امیدواریم آن را به یک بندر مجهز در آبهای گرم برای پذیرفتن تجهیزات امریکائی تبدیل کنیم که بدین‌سان مطمئناً به منطقه خزر و ولگا خواهد رسید.<sup>۱۱</sup>

در کرمانشاه در آن صبح روز ۲۹ اوت [۷ شهریور] سرلشکر مقدم و سرتیپ پوریا افراد خود را به‌منظور عقب‌نشینی با پای پیاده جمع‌آوری کردند. ژنرال اسلیم به آنها دستور داده بود که شهر را تا ساعت ۶ بامداد روز ۳۰ اوت [۸ شهریور] ترک کنند و اجازه داده بود تنها یک پادگان ۲۰۰ نفری در سربازخانه باقی بماند تا مقدم را قادر به حفظ آبرو در برابر شاه سازد. خود مقدم مایل بود همراه با یک هنگ پیاده از لشکر پنجم به سنج برود. لشکر ۱۲ سرتیپ پوریا و سربازانی که از تهران اعزام شده بودند می‌بایست پیاده بسوی شمال شرقی و همدان بروند.<sup>۱۲</sup>

اسلیم قبلاً یک واحد جلودار را برای محافظت پالایشگاه کرمانشاه فرستاده بود. مابقی نیروی او در خارج شهر اردو زد و خودش را آماده ورود پیروزمندانه به کرمانشاه در صبح فردای آن روز ساخت. اما ژنرال فرمانده وقت کافی برای رژه و مراسم نظامی نداشت، چون بطور ناگهانی نگران پیشروی «متحد روسی‌اش» شده بود. سرهنگ ابراهیم ارفع رئیس ستاد سرلشکر مقدم - برادر کوچکتر سرلشکر حسن ارفع - اسلیم را در جریان نقل و انتقالات شورویها قرار می‌داد. ارفع گزارش داد که شورویها به قزوین نزدیک می‌شوند و همان روز همدان را بمباران کرده‌اند. او به اسلیم اطمینان داد که شورویها قصد اشغال همدان را دارند که در بخش انگلیسی منطقه



اشغالی قرار گرفته بود. ارفع همچنین متذکر شد که یک ستون دیگر شوروی به صحنه که فقط ۱۴۰ کیلومتر با کرمانشاه فاصله دارد نزدیک می‌شود.<sup>۱۳</sup>

اسلیم می‌خواست به سربازانش دو سه روز استراحت بدهد ولی اگر شورویها زودتر به این شهرها می‌رسیدند انگلیسیها ممکن بود در بیرون راندن آنان دچار اشکال شوند. بلافاصله نقشه‌ای برای پیشی گرفتن از روسها طرح شد. در اجرای این نقشه قرار شد صبح روز بعد سرتیپ جان آیزل‌وود تیپ خود را سرعت به همدان ببرد و سرهنگ جان پاکوک یک ستون کوچکتر را به صحنه هدایت کند. آنها می‌بایست کلیه ماسعی خود را بعمل آورند تا قبل از شورویها این دو شهر را اشغال کنند. اسلیم به آنان سفارش کرد با متحدان روسی رفتار صمیمانه داشته باشند و هرگاه شورویها زودتر رسیده باشند، مؤدبانه به آنان پیشنهاد کنند که به آن سوی خطی که برایشان تعیین شده است عقب بنشینند. قرار شد اسلیم مرتباً در جریان رویدادها باشد.<sup>۱۴</sup>

آن شب رادیولندن به حمله به شخص رضاشاه پرداخت و اظهار داشت در ایران مواد خوراکی وجود ندارد چون شاه آنها را به آلمان فروخته است. سپس بی‌بی‌سی شاه را برای دزدیدن زمینهای مردم مورد انتقاد قرار داد. دولت بریتانیا از رادیو بی‌بی‌سی برای فاصله ایجاد کردن بین خود و شاه غیرمحبوب استفاده می‌کرد زیرا بسیاری از ایرانیان بر این باور بودند که انگلیسیها رضاشاه را روی کار آورده‌اند و رژیم او را از طریق کمکهای شرکت نفت سر کار نگاه داشته‌اند.<sup>۱۵</sup>

این تبلیغات رادیوئی بسیاری از ایرانیان را شگفت‌زده و خوشحال کرد زیرا تا آن زمان انتقاد علنی از شاه جنایت بشمار می‌رفت. اما کشیش ویلیام میلر مبلغ دینی امریکائی می‌دانست که اتهامات انگلیسیها در مورد کمبود مواد خوراکی نادرست است. محصول آن سال بتازگی جمع آوری شده بود و ذخایر معتابهی از مواد خوراکی در انبارها وجود داشت - گو اینکه مقامات دولتی در پخش آنها در میان مردم بی‌رغبت بودند.<sup>۱۶</sup>

حملات رادیولندن رضاشاه را نگران ساخت چون می‌ترسید مردم را به شورش و طغیان تحریک کند. بنابراین به فروغی نخست‌وزیر دستور داد در تهران حکومت نظامی اعلام کند و سپهد امیر احمدی را به فرمانداری نظامی

پایتخت منصوب کرد.<sup>۱۷</sup>

آن شب ویلیام میلر در بازگشت از مراسم نیایش شبانگاهی متوجه شد که خودروهای نظامی سرعت در شهر مشغول رفت و آمد هستند. یک دوست ایرانی به او گفت ظاهراً قرار است قشون شوروی فردا صبح وارد شهر شود و پیش‌بینی کرد که «یک واقعه جالب در شرف وقوع است.» میلر روز بعد که شب ۲۵ اوت [۸ شهریور] بود، صبح زود از خواب برخاست و در خیابانهای خلوت تهران به گردش پرداخت. کامیونهای مملو از سرباز از وسط شهر می‌گذشت. یک گردان پیاده که در اختیار فرمانداری نظامی قرار گرفته بود برای حفاظت نقاط استراتژیکی مأمور شده بود. رفته‌رفته که تهران از خواب بیدار می‌شد، شایعات و ترس افزایش می‌یافت. میلر شنید که شاه و خانواده‌اش فرار کرده و شهر را در اختیار نظامیان گذاشته‌اند. در ساعت ۸ بامداد یک زن وحشت‌زده یهودی به داخل محوطه هیئت مذهبی دوید و فریاد زد: «می‌خواهند همه یهودیان را بکشند!»<sup>۱۸</sup>

آن روز صبح خلبانان ایرانی در پایگاه هوایی قلعه‌مرغی در حاشیه جنوب شرقی تهران، بر سر دستوری که وادارشان می‌کرد هواپیماهاشان را به پرواز در نیاورند و روی زمین بمانند، در حال جوش و خروش بودند. نیروی هوایی ایران عملاً از ایفای هرگونه نقشی در این جنگ کوتاه محروم شده بود. خلبانان ایرانی همانند خلبانان همه کشورهای ترسی به دل راه نمی‌دادند و بسیار مایل بودند با هواپیماهای قدیمی خود به پرواز در آیند و با دشمن روبرو شوند. وقتی شنیدند که شورویها روز گذشته قزوین بی‌دفاع را بمباران کرده‌اند، سرخوردگی و خشم آنان به اوج خود رسید.<sup>۱۹</sup>

اندکی پیش از ساعت ۹ بامداد، سرتیپ احمد خسروانی فرمانده نیروی هوایی ایران برای آرام کردن اوضاع به پایگاه آمد. وی خلبانان و افسران را جمع کرد و به سخنرانی پرداخت. یک خلبان نافرمان به نام سروان وثیق سخنان خسروانی را قطع کرد. خون ژنرال فرمانده به جوش آمد و زد و خورد در گرفت. افسران یاغی به سرگرد افخمی آجودان فرمانده نیروی هوایی شلیک کردند و وی را از ناحیه گردن بشدت مجروح ساختند. سپس خسروانی را ربودند و تحت بازداشت قرار دادند. به منظور جلوگیری از پخش

خبر شورش، بسرعت نگهبانان نظامی محافظ فرودگاه را نیز بازداشت کردند.

در این اثناء یک فروند هواپیمای بمبافکن شوروی به تهران نزدیک شد. سروان وثیق و استوار شوشتری بی‌درنگ پشت فرمان دو هواپیما قرار گرفتند و برای جلوگیری از نزدیک شدن هواپیمای روسی از زمین برخاستند. دو خلبان تهدید کرده بودند که اگر دولت به مقاومت در برابر متفقین ادامه ندهد شهر را بمباران خواهند کرد. دو بمب احتمالاً از جانب شورشیان روی فرودگاه افکنده شد.

در سربازخانهٔ باغ‌شاه، یک سرباز ایرانی غرق در گرد و خاک با هیجان وارد دفتر کار سروان کیهان خدیو شد و خبر داد که در فرودگاه قلعه‌مرغی شورش شده است. سرباز توضیح داد که بزحمت خودش را از چنگ شورشیان خلاص کرده است. سروان کیهان خدیو به سرلشکر کریم‌آقا بوذرجمهری فرمانده لشکر تلفن زد و مراتب را گزارش داد و وی چند دستگاه زره‌پوش و تانک برای سرکوبی شورش اعزام نمود. دستوراتی صادر شد مبنی بر اینکه به هر هواپیمای ناشناسی که بر فراز تهران پرواز کند، شلیک کنند.

در داخل شهر، روزنامه‌نگاری به نام داود مؤید امینی از خیابان فردوسی پائین می‌رفت که صدای موتور هواپیمائی را بالای سرش شنید. یک بمبافکن عظیم‌الجثهٔ شوروی شروع به ریختن اوراق تبلیغاتی به روی شهر کرد. هواپیماهای ایرانی شروع به چرخیدن پیرامون هواپیمای روسی کردند و در همان حال یک توپ ضدهوایی ایران شروع به شلیک کرد. امینی می‌گوید مردم دچار وحشت شدند و گمان کردند شهر مورد حمله قرار گرفته است. کودکان می‌گریستند و زنان فریاد می‌کشیدند و جمعیت از فرط وحشت به هر سوئی می‌گریخت. هواپیمای شوروی بدون آنکه صدمه‌ای ببیند، فرار کرد. ساعتی بعد یک واحد زره‌پوش ایرانی وارد فرودگاه شد و پس از زد و خوردی مختصر شورشیان را سرکوب کرد. خسروانی آزاد و نظم برقرار شد. هرچند دو خلبان یاغی با هواپیماهایشان گریختند.<sup>۲۰</sup>

دولت طی اعلامیه‌ای خبر داد که به منظور جلوگیری از هرج و مرج و

حفظ امنیت، در تهران حکومت نظامی برقرار شده است. در باشگاه افران یک گروه کوچک از افران گرد آمده بودند و نجواکنان دربارهٔ اوضاع اظهار نگرانی می کردند. پاره‌ای از آنان با پیش‌بینی انقلاب و هرج و مرج گفتگو از ترک پایتخت می کردند.<sup>۲۱</sup>

در همان حال در کرمانشاه، ارتش ایران صبح زود روز ۳۰ اوت [۸ شهریور] شهر را تخلیه کرد. در ساعت ۱۱ بامداد یک ستون انگلیسی به طول ۱۲ کیلومتر با تانی وارد شهر شد و سپس سرعت خود را به ۵۰ کیلومتر در ساعت افزایش داد. هزاران ایرانی عبوس در کنار خیابانها صف کشیده بودند در حالی که گروههای متنوع پنجابیهای دستار به سر موتوسیکلت‌سوار، کامیونهای مملو از سربازان گورخا، هنگ مهندسی مدرس، سواره نظام گارد و داوطلبان انگلیسی همراه با افراد سواره نظام سبک اسلحه سوار بر تانک و نفربر بسرعت از خیابانهای کرمانشاه عبور می کردند. پاره‌ای از تماشاگران افسرده و غمگین بنظر می رسیدند و بعضیها نگاههای خصمانه داشتند ولی بیشترشان هیچ واکنشی نشان نمی دادند. همین که ارتش انگلیس وارد شهر شد، عمده قوای لشکر در دو کیلومتری شهر در نزدیک پالایشگاه اردو زد. سواره نظام گارد سربازخانه‌ها را از حدود ۸۰ سرباز ایرانی باقیمانده در شهر تحویل گرفت.<sup>۲۲</sup>

در خارج کرمانشاه، دو ستون اعزامی با شتاب هرچه تمام‌تر مسابقه در پیشدستی به شورویها را آغاز کردند. سرهنگ پاکوک افرانش را جمع کرد و دستوراتی به آنها داد. او وضع حساس دیپلوماتیک را که در برخورد با شورویها داشتند برایشان تشریح کرد. آنگاه ستون او - مرکب از گردان پنجم گورخا، یک واحد زرهی، یک واحد توپخانه - بسرعت در جادهٔ صحنه به راه افتاد. اتومبیل استیشن حامل پاکوک در پیشاپیش ستون قرار گرفت. در صندوق عقب اتومبیل چند صندوق شامپانی و یک پرچم بزرگ انگلیس حمل می شد.<sup>۲۳</sup>

پانزده کیلومتر جلوتر در همین جاده، سرلشکر حسن مقدم و سربازان شکست خورده‌اش بزحمت به سوی صحنه راه می پیوندند که با یک منظرهٔ غیرمنتظره روبرو شدند: اتومبیلی که از جانب شمال می آمد و حامل سرلشکر

مطبوعی و سرلشکر معینی بود. که افرادشان را در تبریز و رضایه گذاشته و گریخته بودند. از کنارشان رد شد و چند قدم دورتر ایستاد، دو ژنرال با هیجان اظهار داشتند که شوروپها وارد کردستان شده‌اند و دارند سرعت بسوی صحنه پیشروی می‌کنند. وقتی مقدم شوروپها را در جلو و انگلیسیها را در عقب خود مشاهده کرد تصمیم گرفت از له‌شدن میان این دو نیرو اجتناب کند و به سربازانش دستور داد بسمت شمال غربی و شهر کوچک روانر بروند. آنان بزودی از رودخانه قره‌سو گذشتند و تنها پلی را که پشت سرشان بود خراب کردند.<sup>۲۴</sup>

گشتیهای شوروی مرکب از سه اتومبیل زره‌پوش و چهار کامیون سرباز در ساعت دو بعدازظهر آن روز وارد صحنه شدند. شهر آرام بود و بسیاری از اهالی از ترس روسها به تپه‌های اطراف گریخته بودند. نیروی مزبور پس از بازرسی سربازخانه و مرکز تلفن - و پخش عکسهای ژوزف استالین - به منظور عملیات اکتشافی در روستاهای منطقه حرکت کرد.<sup>۲۵</sup>

در جاده‌ای که از شرق کرمانشاه به همدان منتهی می‌شود، آن روز صبح ستون سرتیپ آیزل‌وود شروع به گذشتن از کنار گروههای کوچک سربازان ایرانی کرد. بسیاری از آنان اسلحه‌های خود را به‌دور افکنده بودند. توپهای ۱۵۵ میلیمتری ایرانی با کامیونهای بزرگ حمل می‌شد. ایرانیان از جاده بیرون رفتند تا به نیروهای شتابزده انگلیسی راه عبور بدهند.<sup>۲۶</sup>

ژنرال اسلیم و آجودانش سروان ویلیام استوری در فاصله کوتاهی این ستون را دنبال می‌کردند. در ۱۲ کیلومتری شرق کرمانشاه، اتومبیل استیشن آنان از گردنه شیب‌دار شاه گذشت. شیب تند این گردنه موجب شده بود تعدادی از کامیونها و تانکهای انگلیسی از حرکت بازمانند. ظاهراً آیزل‌وود خودروهایش را تا سرحد امکان پیش می‌راند.<sup>۲۷</sup>

در نقطه‌ای شمالی‌تر، هنگامی که ارتش چهل و چهارم شوروی که از رشت عزیمت کرده و از کوههای البرز گذشته بود، وارد قزوین شد، شهر را تقریباً خالی از سکنه یافت. در همان هنگام از سمت شمال غربی، واحدهای جلودار ارتش ۴۷ وارد شهر شدند تا به هم‌تایان خود که از بحر خزر آمده بودند پیوندند. ژنرال نوویکوف مرکز ستاد خود را در گراند هتل قزوین قرار

داد. ۲۸

وقتی ژنرال نوویکوف به قزوین رسید، از پنج لشکر اصلی ارتش او، تنها لشکر بیست و چهارم سوار که با یک واحد تانک تقویت شده بود برایش باقی مانده بود. هرچند تلفات جنگی او صفر بود ولی خطوط مواصلاتی اش بیش از ۴۵۰ کیلومتر طول داشت و بیشتر نیروی او صرف امور لجستیکی و امنیتی شده بود.<sup>۲۹</sup>

در ساعت ۷ بعدازظهر تانکها و کامیونهای سرتیپ آیزلرود در میان استقبال سرور آمیز مردم که خیالشان راحت شده بود وارد همدان شدند. اهالی همدان پیرامون خودروهای انگلیسی که در مرکز شهر گرد آمده بودند جمع شدند. بندرت اتفاق افتاده است که با نیروهای مهاجم همانند آزادیبخش رفتار شود. پادگان ایرانی محل به محض نزدیک شدن انگلیسیها اردوی خود را در وسط یک جالیز هندوانه در آن سوی شهر برپا کرد. بزودی ژنرال اسلیم وارد شد و از مشاهده اوضاع غرق در خوشحالی گردید. اما وقتی شنید که شورویها به قزوین رسیده‌اند دچار نگرانی شد. به آیزلرود دستور داد در نخستین روشنائی صبح آماده عزیمت به شمال باشد تا با شورویها تماس برقرار کند.<sup>۳۰</sup>

در همین هنگام در تهران، اروین اتل وزیرمختار آلمان با لوییس دریفوس وزیرمختار امریکا تماس گرفت و از وی تقاضا کرد رفتار انسانی با ۹۰۰ شهروند آلمانی را که به سفارت آلمان پناه برده بودند تأمین کند. اتل می‌ترسید اگر شورویها وارد تهران شوند جان این عده به خطر افتد و قلباً ترجیح می‌داد آنها را به انگلیسیها تحویل دهند. دریفوس به او اطمینان داد که هرگاه با هر یک از شهروندان آلمانی بدرفتاری شود دولت متحد امریکا «با خشم زیاد با این عمل روبرو خواهد شد.» پس از این ملاقات دریفوس تضمینهای لازم را از همتایان انگلیسی و روسی خود کسب کرد.<sup>۳۱</sup>

نگرانی آنی دو دولت متفق سرنوشت آلمانیها نبود، بلکه مسئله مناطق اشغالی بود. شب قبل سر استافورد کریپس سفیر انگلیس در مسکو با آندرهئی ویشینسکی معاون وزارت خارجه شوروی ملاقات کرده بود تا خط فاصل میان ارتشهای دو کشور در ایران را بقبولاند. شورویها خواستار منطقه

وسیمی در جنوب خراسان بودند که از آنچه به گمان کریپس منافع بریتانیا اقتضا می‌کرد، بیشتر بود. ویشینسکی استدلال کرد که دولت متبوعش خواهان حق استخراج نفت در این منطقه می‌باشد. تقاضاهای روبه‌افزایش شورویها کریپس را نگران ساخت. مسخره آنکه خود کریپس قبلاً سرسخت‌ترین طرفدار مشارکت شورویها در حمله به ایران بود. او در ۲۵ اوت [۸ شهریور] تلگرامی به وزارت خارجه انگلیس فرستاد و به ایدن هشدار داد که «هرگونه اشغال طولانی شمال ایران بوسیله شورویها خطرناک بنظر می‌رسد، بخصوص اگر خیالاتی نظیر آنچه ویشینسکی اظهار کرد در سر داشته باشند. همین که در این منطقه مستقر شوند، احتمال دارد یک‌سلسله مسائل ایجاد کنند که به اشغال دائمی آنها منتهی شود.»<sup>۳۲</sup>

کریپس که اکنون دریافته بود از اعتمادش به وعده‌های شوروی سوءاستفاده شده است چنین اظهارنظر کرد:

با توجه به بیانیه‌های کاملاً مشخص ما که منظورمان از اشغال ایران را اخراج آلمانیها از این کشور اعلام می‌دارد، ترس از آن دارم که برای حفظ موازنه با اشغال طولانی شورویها، ما نیز بدون هیچ توجیه صادقانه‌ای برای بیانیه‌های اولیه‌مان، مجبور به اشغال طولانی این کشور بشویم. من شاهد هستم که ما داریم خودمان را آماده ارسال تجهیزات جنگی به شوروی می‌کنیم. با اینکه دولت ایران وعده داده که آلمانیها را ظرف یک هفته اخراج کند، عقب‌نشینی ما تا وقتی که اوضاع نظامی اجازه دهد مصلحت نیست. بدین‌سان روشن بنظر می‌رسد که حتی اعضای دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا دارند از نظری که قبلاً نسبت به ایران داشتند و آن را برای دولت ترکیه تشریح کرده و به جهانیان اعلام داشته بودند دور می‌شوند. روسها ممکن است به چنین تشویقی متکی شوند و بیش از اینها به ضرر ما پیش بروند.<sup>۳۳</sup>

به‌رغم هشدار کریپس، چرچیل هنوز معتقد بود که همکاری صمیمانه بین انگلستان و شوروی عملی است. با چنین دیدگاهی بود که شرایط رسمی

ترک مخاصمه انگلیس و شوروی در ساعت ۵ بعد از ظهر ۳۰ اوت [۸ شهریور] به فروغی نخست‌وزیر و سهیلی وزیر امور خارجه تسلیم شد. یادداشت انگلیس تقاضا می‌کرد که به ارتش ایران دستور داده شود بدون مقاومت بیشتری از شمال و شرق خطی که از خانقین، کرمانشاه، خرم‌آباد، مجدسلیمان، هفتگل، گچساران و از آنجا به بندر دیلم در خلیج فارس می‌رسد، عقب‌نشینی کنند. در مقابل انگلیسیها قول می‌دادند پیشروی بیشتر نیروهای خود را متوقف ساخته و به محض اینکه «وضعیت نظامی اجازه دهد» قشون خود را از خاک ایران خارج نمایند.<sup>۳۴</sup> افزون بر آن تقاضا می‌کرد در ظرف یک هفته کلیه اتباع آلمان به استثنای اعضای حقیقی سفارت و چند نفر اشخاص فنی از ایران اخراج شوند و دولت ایران تعهد نماید مبعده به هیچ‌یک از اتباع آلمانی اجازه ورود به خاک ایران را ندهد. دولت ایران می‌بایست وسایل تسهیل حمل و نقل ادوات جنگی و مهمات - و نه سرباز - را از خاک خودش بدهد و تعهد نماید به بیطرفی خود ادامه داده و هیچ‌گونه عملی که برخلاف منافع انگلیس یا شوروی باشد انجام ندهد. در مقابل انگلیسیها موافقت کرده بودند حقوق مربوط به نفت ایران را کمافی السابق بپردازند و به تأمین نیازهای اقتصادی ایران یاری رسانند.

شرایط شورویها در وعده به اینکه دولت شوروی هیچ نقشه‌ای علیه استقلال و تمامیت ارضی ایران ندارد به شرایط انگلیسیها شباهت داشت. شورویها تقاضا داشتند دولت ایران قوای خود را در جنوب خطی که از غرب به شرق از نقاط زیر می‌گذرد عقب ببرد؛ روستای اشنو در مرز عراق، حیدرآباد، میاندوآب، زنجان، قزوین و سپس در شمال شرقی تا شاهرود و شمال تا مرز شوروی. شورویها پیشنهاد کردند برای توسعه کار نفت در خوریان و همچنین برای توسعه امور شیلات بحر خزر بذل مساعدت نمایند.<sup>۳۵</sup>

اسمیرنوف سفیر شوروی یک شرط شفاهی را نیز علاوه کرد - همان شرطی که باعث نگرانی سر استافورد کریپس شده بود - که به شورویها اجازه داده شود یک تیپ و ۵۰ فروند هواپیما در مشهد مستقر سازند، گو اینکه موافقت کرد که ایرانیان هم می‌توانند در این شهر قوای خود را داشته باشند.



بولارد متوجه شد که این نکته بخصوص «تأثیر بسیار بدی در فروغی و سهیلی کرد که سواى این مطلب، از اینکه تهران اشغال نمى شد خیالشان آسوده شده بود.» دو ایرانی اظهار امیدواری کردند که قوای متفقین بیشتر از محدوده‌های که در نظر گرفته شده است پیشروی نکنند. آنان ضمناً نگران بودند که شورویها همچنان به بمباران تهران ادامه بدهند، بخصوص پس از حادثه شلیک توپ ضدهوایی صبح همان روز.<sup>۳۶</sup>

متعاقب این ملاقات فروغی و سهیلی سوار اتومبیل شدند و مستقیماً به دربار رفتند تا شرایط را به شاه تسلیم کنند. رضاشاه با دقت یادداشتها را مطالعه کرد و سپس دستور داد وزیرانش باز هم به تحلیل تقاضاهای متفقین بپردازند و آنها را با منافع ایران تطبیق دهند. شاه قبلاً به وزیرانش اطلاع داده بود که در نظر دارد فردای آن روز به اعضای خانواده‌اش در اصفهان بپیوندد زیرا از ورود قریب‌الوقوع شورویها به تهران بیمناک است. شرایط جدید متفقین که اشغال تهران را منتفی می‌ساخت، موجبی برای تجدید نظر در این تصمیم به او می‌داد.<sup>۳۷</sup>

شاه ناامیدی شدید خود را از اینکه پرزیدنت روزولت به پیام ۲۵ اوت [۳ شهریور] او پاسخ نداده بود به وزیرانش ابراز کرد. نگرانی او به واشینگتن اطلاع داده شد و متعاقباً روزولت به کاردل هال وزیر خارجه‌اش دستور داد پاسخ مناسبی برای شاه تهیه کند.<sup>۳۸</sup>

در نقطه دیگری در تهران، بخشنامه محرمانه‌ای بین واحدهای ارتش توزیع شد که دستور می‌داد کلیه سربازان وظیفه در ساعت ۶ بعدازظهر آن روز از خدمت مرخص شوند و ضمناً در صورتی که قوای شوروی یا انگلیس وارد تهران شدند، هیچ مقاومتی ننمایند. منشاء این بخشنامه در پرده‌ای از ابهامات و اظهارات ضد و نقیض پوشیده است. طبق شواهد چنین بنظر می‌رسد که دولت جدید از قابل اعتماد بودن ارتش نامطمئن بود و پس از شورش در نیروی هوایی از اغتشاشات جدید می‌ترسید. بنابراین سرلشکر احمد نخجوان وزیر جنگ جدید دستور مرخصی سربازان وظیفه را داده و تنها تعداد اندکی نیروی حرفه‌ای را نگاه داشته بود.<sup>۳۹</sup>

این بخشنامه در ساعت ۷ بعدازظهر به پادگان باغ‌شاه رسید. سرلشکر

بوذرجمهری فرمانده لشکر دوم بی‌درنگ به سربازان وظیفه دستور داد اسلحه و مهمات خود را به اسلحه‌خانه تحویل بدهند و سپس قبل از ساعت ۹ که مقررات منع عبور و مرور حکومت نظامی برقرار می‌شد به خانه‌هایشان بروند. بزودی خیابانهای تهران پر از سربازان جوان و ژنده‌پوش شد که از بازگشت به خانه‌هایشان خوشحال بودند و در گروههای چندنفری بسوی دهاتشان می‌رفتند.<sup>۴۰</sup>

وقتی سرپاس مختاری رئیس شهربانی خبردار شد که ارتش سربازان را مرخص کرده است، بی‌درنگ افسران ارشد شهربانی را احضار کرد و به آنان هشدار داد که اوضاع خطرناک شده و «ممکن است در تهران انقلاب شود.» رئیس شهربانی از ترس اینکه سربازانی که مرخص شده‌اند «ممکن است بیایند و ما را بکشند» اعلام داشت که پایتخت را ترک می‌کند و از سایرین خواست که از او پیروی کنند. آنهایی که موافقت کردند با مختاری بروند خودشان را برای حرکت بسوی یزد در صبح فردا آماده کردند.<sup>۴۱</sup>

غروب آن روز، در امتداد جاده‌ی خاکی کرمانشاه به همدان، سرتیپ پوریا و افراد خسته و فاقد روحیه‌ی لشکر دوازدهم وارد روستای صحنه در ۵۰ کیلومتری کرمانشاه شدند و برای استراحت توقف نمودند. پوریا به محض ورود شایعاتی شنید مبنی بر اینکه در تهران آشوب شده و شاه فرار کرده و ارتش به سربازان دستور داده است که به خانه‌هایشان بازگردند. بنابراین سرتیپ پوریا نیز افرادش را پس از خلع سلاح مرخص کرد و سلاحهای آنان را به امان خدا رها نمود.<sup>۴۲</sup>

نخستین تماس بین نیروهای انگلیسی و شوروی در ساعت ۱۱ و چهل و پنج دقیقه بعد از ظهر روز ۳۰ اوت [۸ شهریور] صورت گرفت. ستون سرهنگ پاکوک پس از فرود آمدن شب به صحنه رسید و با شورویها که از شمال وارد شهر می‌شدند برخورد کرد. انگلیسیها بطریقه‌های شامپانی را گشودند تا این موقعیت را جشن بگیرند. این کار محیط را گرم کرد و زمینه همکاری را فراهم ساخت. خلق سربازان شوروی سرعت خوب شد.<sup>۴۳</sup> شورویها پذیرفتند که از محدوده‌ای که برایشان تعیین شده بود فراتر نروند و تقصیر زیاده‌روی خود را به گردن نقشه‌های بد و ناخوانا گذاشتند. اما سروان نایتینگل از این عذر و

بهاندهای مشکوک قانع نشد و زیر لب گفت: «نقشه‌های بد! نقشه‌های ناخوانا!»<sup>۴۴</sup>

ژنرال ویلیام اسلیم صبح خیلی زود ۳۱ اوت [۹ شهریور] با وصول خبر ملاقات سرهنگ پاکوک با شورویها از بستر برخاست. هرچند از تمایل شورویها به عقب‌نشینی از صحنه خوشحال شده بود ولی گزارشهایی دریافت کرد که قشون شوروی در قزوین از ورود او به همدان اطلاع داشته و اکنون در حال آماده‌کردن خود به پیثروی با زور می‌باشد. اسلیم بر اساس اطلاعاتی که از ایرانیان دریافت کرده بود به آیزل‌وود دستور داد هنگ دوم گورخا را با سر و صدا از شهر حرکت دهد.<sup>۴۵</sup>

اسلیم با اظهار این مطلب که عامل اصلی در پیشگیری از شورویها سرعت است، بدون توجه به اینکه چند کامیون سرنگون و چند سرباز مجروح شود، سرهنگ فرمانده گورخاها را تحت تأثیر قرار داد. روابط می‌بایست دوستانه باشد و شورویها حتی می‌توانند چند افسر را تحت اسکورت به همدان بفرستند ولی از اعزام نیروی گسترده باید جلوگیری شود. بلافاصله فرمانده هنگ افسران را از جریان امر آگاه کرد و به سربازان یک جیره اضافی داد. در حالی که سربازان گورخا سوار کامیون می‌شدند، رانندگان موتورهایشان را گرم می‌کردند. ستون با سرعت هرچه تمام‌تر از دشت قزوین بسوی گردنه آوج رهپار شد که می‌بایست هرچه زودتر از آن عبور کنند و مواضع دفاعی خود را پیش از شورویها برقرار سازند. در حالی که ستون آیزل‌وود با سرعت ۷۵ کیلومتر در ساعت از گردنه می‌گذشت، یک هواپیمای شوروی بر فراز همدان پدیدار شد و اوراق تبلیغاتی ریخت.

اسلیم کارهایش را تمام کرد و سرعت به ستون ملحق شد. اتومبیل او نزدیک گردنه آوج شروع به جلو زدن از کامیونها کرد. کامیونها به طرزی خطرناک در پیچ و خمهای گردنه پشت سر هم می‌رفتند. در حالی که اتومبیل اسلیم به دنبال یک کامیون حامل سربازان گورخا راه می‌پیمود، او مشاهده کرد که کامیون دارد با سرعت زیاد به یک پیچ خطرناک مشرف به یک مزرعه نزدیک می‌شود. راننده نتوانست سرعتش را کم کند و کامیون از جاده خارج شد و به درون مزرعه پرتاب گردید. گورخاها دسته‌جمعی به هوا پرتاب شدند

و بدون آنکه سدمه‌ای ببینند به زمین افتادند. راننده دنده عقب زد و بی آنکه از سرعتش بکاهد به جاده برگشت و به راهش ادامه داد. نزدیکیهای قلعه، موتور چند کامیون جوش آورد و از کار افتاد. یک کامیون به تخته‌سنگی خورد و واژگون شد و سه سرباز گورخا را بشدت مجروح کرد.

اندکی پس از عبور از قلعه گردنه، گورخاها در یک گذرگاه باریک توقف کردند که یک موضع دفاعی بسیار عالی بود. وقتی اسلیم به آنجا رسید، سربازان مشغول کار گذاشتن مسلسل‌های سنگین و حفر سنگر بودند. یک گروه دیده‌بانی با بیسیم به پیش فرستاده شد تا هر گونه نقل و انتقال را گزارش دهد. انگلیسیها صبح بسیار زود در مواضعشان مستقر شدند و در انتظار ورود متفقین خود ماندند.

در همین حال در صحنه، نیروی گشتی شوروی که روز قبل وارد شهر شده بود، در ساعت ۱۵ بامداد به مقصد قرارگاهش در میاندو آب در ۲۰۰ کیلومتری شمال عزیمت کرد. سرهنگ پاکوک برای اینکه حضور انگلیسیها را نمایش دهد، سربازانش را در حالی که پرچم انگلیس را پیشاپیش خود حمل می‌کردند، در خیابانهای صحنه به رژه واداشت و دو توپ صحرائی را در میدان بزرگ شهر مستقر کرد. اهالی شهر دسته‌جمعی از تپه‌های مجاور سرازیر شدند و دکانها را باز کردند و نفسی براحتی کشیدند.<sup>۴۶</sup>

در تهران، صبح آن روز کشیش ویلیام میلر مشغول اجرای مراسم نیایش صبح یکشنبه بود که یک کارمند دولت را که قاعدتاً می‌بایست در اداره‌اش مشغول کار باشد در میان حضار مشاهده کرد. میلر از او پرسید: «مگر از کارتان استعفا داده‌اید؟» مرد ایرانی با قاطعیت پاسخ داد: «نه، این روزها هیچ‌کس کار نمی‌کند. ما به اداره نمی‌رویم و هیچ‌کس نیست که از ما بازخواست کند.»<sup>۴۷</sup>

در نقطه دیگری در تهران، شاه عقیده‌اش را تغییر داده و تصمیم گرفته بود پایتخت را ترک نکند. وقتی رضاشاه شنید که بخش عمده ارتش بدون اجازه او مرخص شده‌اند، بی‌درنگ سوار اتومبیل شد و برای بازرسی به سربازخانه باغ‌شاه رفت. سرلشکر بوذرجمهری با حالتی عصبی از شاه که پشت سرهم سیگار می‌کشید استقبال نمود ولی چنین وانمود کرد که از آنچه

روی داده است اطلاعی ندارد. شاه با خشم فراوان در میان سربازخانه‌های خالی به گردش پرداخت. سرلشکر نگران سه قدم پشت سر او راه می‌پیمود. رضاشاه که به منتهای خشم رسیده بود دستور داد کلیه سربازان را جمع آوری کنند و سپس به کاخ برگشت.<sup>۴۸</sup>

آن روز صبح به تقاضای فروغی جلسه مجلس شورای ملی تشکیل شد و نخست‌وزیر گزارش داد که مذاکراتش با متفقین به نتیجه رسیده است. وی از نمایندگان مجلس و مردم درخواست کرد که آرامش خود را حفظ نمایند و صدماتی را که وحشت عمومی روزهای اخیر زده بود برشمرد. در ساعت ۹ بامداد پانزده فروند هواپیمای بمب‌افکن عظیم‌الجثه شوروی بر فراز تهران ظاهر شدند تا انتقام شلیک توپخانه ضد هوایی روز گذشته را بگیرند. هفت بمب در نزدیکی فرودگاه نظامی دوشان‌تپه در شمال شرقی شهر افتاد. بمبهای بیشتری بر کارخانه سیمان در جنوب شرقی شهر ریخته شد که دو نفر را کشت و ۱۴ نفر را مجروح کرد. سرهنگ فرانسیس تامکینگز وابسته نظامی سفارت امریکا شخصاً دو گودال بزرگ را که در اثر اصابت بمب ایجاد شده بود در یک کیلومتری فرودگاه مشاهده کرد و متوجه شد تعداد زیادی اوراق تبلیغاتی شوروی در آن ناحیه روی زمین ریخته است. اعلامیه‌های مزبور که به زبان فرانسه بود به ایرانیان اطمینان می‌داد که شورویها دوستان هستند.<sup>۴۹</sup>

همان روز بخش عمده سپاه چهارم سوار ژنرال شاپکین وارد مشهد شد. به مدت سه ساعت یک لشکر موار در خیابانهای مشهد که تماشاگران در دوسوی آنها صف کشیده بودند، رژه رفت. سربازان شوروی سرودهای نظامی می‌خواندند اما همین که به بارگاه امام رضا (ع) رسیدند به عنوان احترام ساکت شدند. یک گروه گشتی شوروی تا چهل کیلومتری جنوب مشهد پیش رفت بدین نیت که محل تقاطع جاده‌های تهران و زاهدان را اشغال کند. در همان حال یک گروه گشتی دیگر که از قوچان اعزام شده بود سبزوار را تصرف نمود و با این کار راه مشهد به تهران را قطع کرد.<sup>۵۰</sup>

در همین حال لشکر شصت و هشتم پیاده کوهستانی شوروی در گرگان، شاخکهای خود را بسوی مازندران گسترده و ساری و شاهی و بابل را تصرف کرد.<sup>۵۱</sup> واحدهای ارتش و ژاندارمری ایران چهار روز پیش از این شهرها

گریخته بودند. یک گروه گشتی شوروی مرکب از یک افسر و دوازده سرباز جوان وارد بابل شدند و اداره شهرستانی را که خالی از سکنه بود تفتیش کردند. در حالی که افراد گروه در خیابانهای بابل قدم می‌زدند، کودکان به آنان سنگ می‌پراندند و دشنام می‌دادند. افسر شوروی با خشم به خانه شهردار بابل رفت که تنها مأموری بود که فرار نکرده بود، و به وی هشدار داد که: «اما را در خیابانهای شهر ریشخند کرده‌اند و تاکنون هیچ واکنشی نشان نداده‌ایم ولی اگر این کار تکرار شود شما را مسئول خواهیم دانست.» سنگ‌پرانی و دشنام سرعت قطع شد.<sup>۵۲</sup>

در تهران، ظهر آن روز رضاشاه سوار اتومبیل شد و در خیابانها به گردش پرداخت تا مردم را مطمئن کند که شایعه مربوط به عزیمت او دروغ بوده است. در این هنگام هزاران سرباز وظیفه به خانه‌هایشان رسیده بودند. ستاد ارتش به شاه اطلاع داد که پیدا کردن و برگرداندن آنها به سربازخانه‌ها کاری تقریباً غیرممکن است. شاه که بی‌نهایت خشمگین بود سران ارتش را در ساعت دو بعدازظهر به دربار احضار کرد.<sup>۵۳</sup>

در ساعت معهود چهار نفر با اضطراب در سرسرای کاخ مرمر در انتظار بر می‌بردند: سرلشکر احمد نخجوان وزیر جنگ، سرلشکر هزیزالله ضرغامی رئیس ستاد ارتش، سرلشکر مرتضی یزدان‌پناه فرمانده دانشکده افسری، سرتیپ احمد خمروانی فرمانده نیروی هوایی. ده دقیقه بعد شاه وارد سرسرا شد، نگاهی زهر آلود به اطراف افکند و پرسید بقیه امرای ارتش کجا هستند. پیش از آنکه کسی بتواند پاسخ بدهد شاه با فریاد فحشهای رکیکی نثار حاضران کرد. آنگاه عصایش را بلند کرد و به سر و روی نخجوان و ضرغامی کوبید و آنها را متهم به خیانت کرد و دستور داد سلاحهایشان را تحویل بدهند. سپس با فریاد گاردها را صدا زد و به آنها دستور داد سردوشیهای این دو افسر را بکنند و آنها را بازداشت کنند. سرلشکر محمد نخجوان - که هیچ نسبتی با احمد نخجوان نداشت - از جانب شاه به سمت سابقش وزارت جنگ منصوب شد.<sup>۵۴</sup>

آن روز بعدازظهر چهار هواپیمای دیگر شوروی بر فراز همدان پرواز کردند. در گردنه آوج سرتیپ آیزل‌وود یک اسکورت کوچک از سربازان

گورخا سوار بر کامیون را همراه خود برداشت و بسوی شمال رفت تا شورویها را پیدا کند. در ساعت سه و نیم بعد از ظهر که گروه انگلیسی از وسط یک دشت بی آب و علف می گذشت از دور یک گروه عظیم از خودروهای نظامی را مشاهده کرد که سرعت نزدیک می شدند. یک زره پوش شش چرخه ب آ-۶ شوروی با توپ ۴۵ میلیمتری خود مستقیماً ب سمت آنها پیش می آمد و وقتی انگلیسیها را دید ناگهان ایستاد. زره پوش روسی لوله توپ خود را بسوی انگلیسیها چرخاند و با این کار نگرانی زیادی در میان سربازان هندی ایجاد کرد. ولی ظاهراً شورویها پرچم انگلیس را که بر فراز کامیون در اهتزاز بود تشخیص داده بودند. یک گروه بان و چند سرباز از زره پوش بیرون پریدند و با متفقین خود به خوش و بش پرداختند - هر چند هیچ کدام زبان دیگری را بلد نبودند. آنگاه درجه دار روسی برای خبردار کردن رفقایش که به فاصله ای کوتاه دنبالشان می آمدند سه گلوله مَنور به هوا شلیک کرد.<sup>۵۵</sup>

زره پوش روسی انگلیسیها را چند کیلومتر دورتر به واحد پیاده نظام شوروی راهنمایی کرد. افسر روسی مسئول واحد با همتای انگلیسی خود دست داد در حالی که سربازان دو طرف با کمروئی لبخند می زدند. روسها سرتیپ آیزل وود و چهار تن از اعضای ستاد وی را به قزوین اسکورت کردند. در امتداد جاده ای که به شهر منتهی می شد از کنار روستائیان یا شهرنشینان وحشت زده که پای پیاده یا سوار الاغ می گریختند گذشتند. در داخل شهر ستونهای موتوریزه شوروی در خیابانها رفت و آمد داشتند و سربازان روسی ساختمانهای دولتی را نگهبانی می کردند.

انگلیسیها تعداد زیادی تانک و زره پوش و نفربر را مشاهده کردند و از کیفیت طراز اول سربازان و تجهیزات شورویها شگفت زده شدند. آنها گمان می کردند استالین بهترین سربازانش را برای رویارویی با آلمانیها گسیل داشته است و انتظار داشتند با واحدهای ذخیره درجه دوم روبرو شوند؛ چون در واقع ارتش رقت انگیز ایران لیاقت پیش از آن را نداشت. چیزی که آنها نمی دانستند این بود که ارتش مکانیزه شوروی از یک سال پیش در قفقاز در حالت آماده باش بسر می برده و هدف آنها نه تنها خرد کردن ایرانیان بلکه انگلیسیها نیز بوده است. وقتی پنج افسر انگلیسی به قرارگاه شورویها رسیدند،

آنها را به طبقه فوقانی هدایت کردند تا با ژنرال نوویکوف و اعضای ستادش درباره خط تعیین حدود مذاکره کنند.<sup>۵۶</sup>

در همین حال یک ستون موتوریزه شوروی می‌کوشید به همدان برسد. یک اسواران زره‌پوش پیشاپیش کامیونهای پر از سرباز، در برابر موانعی که انگلیسیها در گردنه آوج ایجاد کرده بودند ظاهر شد. چند افسر شگفت‌زده شوروی از زره‌پوشها خارج شدند و پیاده بسوی انگلیسیها رفتند و مورد استقبال آنها قرار گرفتند. روابط هنگامی تیره شد که افسر فرمانده شوروی قصد خود را به پیشروی با تمامی قوایش به همدان اعلام داشت. فرمانده انگلیسی مؤدبانه پیشنهاد کرد یک اسکورت همراه آنان کند ولی اطمینان داد که چون در همدان قوای انگلیس به اندازه کافی وجود دارد و می‌توانند با هر وضعی روبرو شوند، لذا نیازی به قوای کمکی شوروی نیست. فرمانده شوروی اصرار ورزید ولی مرد انگلیسی سرسختی نشان داد. افسر روسی قدرت گورخاها را ارزیابی کرد و مدت کوتاهی با افرانش به مشورت پرداخت و سپس تصمیم گرفت بیش از این اصرار نورزد. واحد شوروی کامیونهایش را جلو عقب کرد و بسوی قزوین بازگشت.<sup>۵۷</sup>

در تهران، در ساعت سه بعدازظهر فروغی نخست‌وزیر به سفارتخانه‌های انگلیس و شوروی اطلاع داد که دولتش بطور اصولی شرایط متفقین را می‌پذیرد. فردای آن که اول سپتامبر بود [۱۵ شهریور] انگلیسیها تقاضاهای جدیدی را مطرح کردند، بدین معنی که کلیه اتباع آلمان به‌استثنای اعضای سفارت و بعضی کارشناسان فنی برای بازداشت به متفقین تحویل داده شوند و خاطرنشان ساختند که دیگر اوضاع به نحوی نیست که آلمانیها از ایران «اخراج» شوند زیرا مرزهای ایران بسته است.<sup>۵۸</sup> آن روز غروب دولت ایران قبولی کتبی شرایط اولیه متفقین را تسلیم سفارتخانه‌هایشان کرد ولی ضمناً گستاخانه خواستار پرداخت غرامت برای صدمات ناشی از حمله متفقین شد و تقاضاهای جدید آنها را نادیده گرفت.<sup>۵۹</sup>

به تقاضای سر ریدر بولارد، لوئیس دریفوس وزیرمختار امریکا پذیرفت که در مورد وضع آلمانیهای مقیم ایران به عنوان میانجی اقدام کند. بولارد برای اینکه مانع شود که آلمانیها به دست روسها بیفتند پیشنهاد کرد که



سفارت آلمان ترتیبی بدهد که اتباع آلمان به اهواز اعزام و از آنجا برای زندانی شدن به هندوستان برده شوند. انگلیسیها اجازه می‌دادند عده‌ای از آلمانیها از جمله اعضای سفارت در ایران باقی بمانند. اتل این پیشنهاد را رد کرد چون در همین هنگام دولت ترکیه یک پیشنهاد اغواکننده داده بود مبنی بر اینکه کلیه آلمانیهای مقیم ایران را از خاک ترکیه به کشورشان بفرستد.<sup>۶۰</sup>

از هم‌اکنون شورویها شروع به نقض تعهداتشان کرده بودند. در مشهد، در اول سپتامبر [۱۵ شهریور] پادگان شوروی توافق خود را با دولت ایران دایر بر اینکه در امور پادگان محلی دخالت نکند نادیده گرفت و اعلانی منتشر کرد که کلیه افسران ایرانی باید خودشان را به مقامات شوروی معرفی کنند. هنگامی که ۱۱۵ افسر خودشان را معرفی کردند آنها را سوار کامیونهای نظامی کردند و از وسط خیابانهای مشهد به اردوگاه اسیران جنگی بردند. جمعیت که در دو طرف خیابان صف کشیده بود اظهار شادمانی می‌کرد و با این کار نفرت نهفته خود را از تکبر و خشونت افسران ارتش شاهنشاهی ابراز می‌داشت.<sup>۶۱</sup> همان روز در تبریز، هزاران سرباز ایرانی که در میاندوآب اسیر شده بودند بوسیله شورویها به شهر بازگردانده شدند. در میان آنان سر جوخه تومیک رامسون نیز وجود داشت که چون ارمنی بود در عرض راه با گروهیان ارمنی شوروی مراقبان دوستی به هم زده بود. همین که ستون اسیران وارد یک خیابان باریک تبریز شد گروهیان شوروی به رامسون فرصت فرار داد. سر جوخه ایرانی به کوچه باریکی گریخت و سپس با احتیاط به خانه‌اش بازگشت.<sup>۶۲</sup>

در جای دیگری در تبریز، آن روز شورویها جماعتی از آرامنه محلی را در یک تئاتر روباز گرد آوردند و برایشان سخنرانیهای تبلیغاتی مبنی بر تشویق جدائی آذربایجان کردند. بسیاری از آرامنه طرفدار شوروی بوسیله ارتش سرخ مسلح شده بودند تا به حفظ امنیت تبریز کمک کنند.<sup>۶۳</sup>

تهران در آن روز یکشنبه اول سپتامبر [۱۵ شهریور] ساکت بود. سربازان ژنده‌پوش که از خدمت مرخص شده بودند در خیابانها پراکنده بودند و گشتیهای ارتش و ژاندارمری آنها را جمع‌آوری می‌کردند و به سربازخانه‌ها

باز می‌گرداندند. بسیاری از مغازه‌ها مجدداً باز شده بودند و مواد خوراکی در دسترس مردم بود - هرچند نان کمیاب بود. وعدهٔ فروغی نخست‌وزیر مبنی بر اینکه تهران در خطر اشغال فوری شورویها قرار ندارد، خیال بسیاری از مردم را آسوده کرده بود.<sup>۶۴</sup>

در ساعت یازده و نیم بامداد اروین اتل با سهیلی وزیر امور خارجه ملاقات کرد تا دربارهٔ سرنوشت کلنی آلمانی مذاکره کند. سهیلی اقرار کرد که هیچ دستور صریحی از انگلیسیها یا شورویها در این خصوص دریافت نکرده است. اتل امیدوار بود که انگلیسیها اجازهٔ تخلیهٔ کلنی آلمانی را از طریق ترکیه بدهند. سهیلی اظهار داشت که وزیرمختار انگلیس آمادهٔ پذیرفتن آلمانیها در اهواز است ولی در مورد تأمین امنیت عبور آنان از خاک ترکیه هیچ تضمینی نمی‌دهد.<sup>۶۵</sup> اتل با بدگمانی تذکر داد: «اکنون وضع برای من کاملاً روشن است. دولت انگلیس قصد دارد کلنی آلمانی را در هر حال بازداشت کند. اگر دولت ایران آلمانیهای تبعهٔ رایش را اخراج کند، این امر بمنزلهٔ تحویل آنان به دست دشمن است.» اتل با قیافهٔ عبوس به سهیلی هشدار داد هرگاه آلمانیها بدون تأمین از ایران اخراج شوند، عواقب این کار برای دولت ایران «بسیار وخیم» خواهد بود. سهیلی که از تهدیدهای اتل ترسیده بود او را با خودبه نزد فروغی برد. فروغی فقط توانست وعده بدهد که از دولت ترکیه بخواهد به انگلیسیها فشار بیاورد که برای عبور آلمانیها از مناطقی که تحت اشغال متفقین است تأمین بدهد. فروغی به اتل اطمینان داد که نظر شورویها را در این خصوص استفسار خواهد کرد. اما وزیرمختار آلمان ناراضی بود و همان روز تلگرافی به این مضمون به برلین مخابره کرد: «دیگر شکمی ندارم که دولت ایران آماده است کلنی آلمانی را جلو گرگها بیفکند.» او خاطر نشان ساخت که در حال آماده کردن یک طرح اضطراری برای انتقال آلمانیها به سفارت ترکیه است. ولی ترکها از همکاری با اتل خودداری ورزیدند و ادعا می‌کردند که انگلیسیها و شورویها تهران را اشغال نخواهند کرد.<sup>۶۶</sup>

آن روز در یک نقطهٔ دیگر تهران، کشیش ویلیام میلر بعد از ظهر را به تلفن زدن به بعضی از ایرانیان که به دین مسیح گرویده بودند پرداخت و از طریق آنها اطلاع یافت که مردم احساس می‌کنند که به آنها خیانت شده است

و برضد زمامدارانشان برگشته‌اند. آنچه بیش از هر چیز آنها را خشمگین ساخته این است که رضاشاه به این زودی تسلیم مهاجمان شده است. مردم سالیان دراز هزینه‌های گزاف ارتش او را با هواپیماها و تانکها و کشتیهای متعددش تحمل کرده‌اند تا متجاوزان را دفع کند. جوانان خود را در اختیار ارتش نهاده و مالیاتهای سنگین بر قند و شکر را به منظور پشتیبانی از ارتش پرداخته‌اند. شاه تا آخرین دقیقه نظامیان را تشویق می‌کرد که آماده فداکاری باشند. اما وقتی تجاوز آغاز شد او ارتش را از جنگیدن بازداشت. بسیاری از ایرانیان اکنون احساس می‌کنند که کشورشان دچار بی‌آبرویی شده است.<sup>۶۷</sup> چند خانواده که قبلاً مبالغ هنگفتی برای معافیت فرزندانشان از خدمت وظیفه پرداخته بودند اکنون تقاضا دارند آنها را به خدمت فراخوانند و به جبهه جنگ بفرستند. عناصری در درون ارتش پیشنهاد می‌کنند که وقت اعلان جهاد علیه شورویهای «کافر» فرارسیده است.<sup>۶۸</sup> غروب آن روز میلر شگفتی خود را از خشم و تلخی که علیه رضاشاه ابراز می‌شد با این کلمات در دفتر خاطراتش نوشت:

مردم ایران در طول پانزده سال گذشته از به زبان آوردن حتی یک کلمه انتقاد از هر چیزی که شاه می‌گفت یا می‌کرد وحشت داشتند. روزنامه‌ها از هر اقدام او به نحوی ستایش می‌کردند که گوئی خداست... ولی اکنون که او دیگر در اوج قدرت نیست، مردم شروع به بازگو کردن افکار خود کرده‌اند و انسان از چیزهایی که درباره شاه می‌گویند دچار بهت و حیرت می‌شود. در طول این سالها او مشغول دزدیدن از مردم فقیر بود و با غصب املاک و حقوق مردم خودش را ثروتمند می‌کرد و اکنون روز حساب بسرعت نزدیک می‌شود. وقتی این روز فرا برسد، می‌ترسم وحشتناک باشد. مردی که زندگی این ملت را یکسره کنترل می‌کرد، کاملاً آنها را فریب داده است و آنها در صدند با او در بیفتند. وضع برای نوعی انقلاب مستعد شده و با حضور روسها که برای کمک آمده‌اند، احتمالاً این انقلاب خونین خواهد بود.<sup>۶۹</sup>

آن شب فرستنده‌های رادیوئی انگلستان و شوروی با پیش کشیدن یک موضوع جدید - یعنی بازداشت سرتیپ احمد نخجوان - به تبلیغات خود علیه شاه افزودند. وقتی رضاشاه این گفتارها را شنید وزیر جنگ جدیدش سرلشکر محمد نخجوان را احضار کرد و دستور داد پنج سرلشکر خطاکار را بی‌درنگ تسلیم دادگاه نظامی کند و به منظور جلوگیری از تبلیغات بیشتر علیه خودش دستور داد محاکمه فردای آن روز صورت بگیرد.<sup>۷۰</sup>

گفتار آن شب رادیو بی‌بی‌سی شامل موضوع دیگری می‌شد که ظاهراً قصد آن کوچک نمودن نقش انگلیس در تجاوز به ایران بود. رادیو لندن اعلام کرد که پرزیدنت روزولت به هنگام کنفرانس مربوط به منشور آتلانتیک نقشه حمله به ایران را تصویب کرده و موافقت خود را به چرچیل نخست‌وزیر انگلیس اعلام داشته است. دریفوس بی‌درنگ این خبر را تکذیب کرد ولی صدمه وارد شده بود. دوستی و محبتی که بسیاری از ایرانیان نسبت به ایالات متحد احساس می‌کردند سرعت به تلخی و احساس خیانت تبدیل شد.<sup>۷۱</sup>

آن روز در واشینگتن روزولت پیامی از چرچیل دریافت کرد که اظهار می‌داشت: «نتایج خوبی که به این راحتی و آسانی در ایران بدست آورده‌ایم ما را در تماس با شورویها قرار داده است.» رهبر بریتانیا پیشنهاد کرد «راه آهن ایران از خلیج فارس تا بحر خزر دوخطی شود یا دست‌کم به مقدار زیادی بهبود یابد و با این کار یک راه مطمئن باز کنند که از طریق آن تجهیزات و مهمات بتواند برای مدتی طولانی به جبهه روسیه بویژه در حوضه ولگا برسد.» وی از روزولت خواست که تعدادی کشتی باری به منظور حمل سرباز و تجهیزات به او قرض دهد.<sup>۷۲</sup>

فردای آن که دوم سپتامبر [۱۱ شهریور] بود پاسخ رسمی روزولت به پیام مورخ ۲۶ اوت [۲ شهریور] رضاشاه به تهران واصل شد. پاسخ روزولت اخلاقی بودن عملیات انگلیس و شوروی را در ایران نه تأیید می‌کرد و نه تکذیب، بلکه سعی می‌کرد لزوم این عملیات را اثبات نماید. از آنجائی که روزولت ناچار بود از این عملیات که از لحاظ اخلاقی قابل بحث ولی از نظر

استراتژیکی ضروری بود دفاع کند، تلویحاً مسئولیت اخلاقی مراقبت در اجرای وعده‌های انگلیس و شوروی به ایران را برعهده گرفت.

روزولت به رضاشاه پاسخ داد که جریان حوادث ایران را از نزدیک دنبال کرده و اعتقاد یافته که شایسته آن است که مورد توجه جدی کلیه ملل آزاد جهان قرار بگیرد. «اعلیحضرت می‌توانند اطمینان داشته باشند که ما چنین توجه را به وضعی که پیش آمده مبذول می‌داریم و رویه و سنت خود را در مورد اصول اساسی که به میان کشیده شده مرعی و ملحوظ می‌داریم.» وی آنگاه از شاه خواست که «اوضاع را با توجه کامل به حوادث و پیشامدهای کنونی دنیا، ناشی از جاه‌طلبیهای هیتلر که می‌خواهد دنیا را زیر سلطه و تسخیر خود در آورد» در مد نظر بگیرد. روزولت ابراز نگرانی کرد که «ممکن است فتوحات آلمان از اروپا تا آسیا و افریقا و حتی امریکا توسعه یابد مگر اینکه یک قدرت نظامی جلو این جنبش و حرکت را بگیرد» و کشورهایی که «میل دارند استقلال خود را محفوظ نگاه دارند باید در یک مجاهده عظیم و مشترک شرکت کنند تا یکی یکی نظیر کشورهای اروپائی غرق و نابود نشوند.» او تلاشهای ایالات متحد را در «تأمین کمک مادی برای مساعدت به کشورهایی که جداً در برابر جاه‌طلبی آلمان جهت استیلا بر جهان ایستادگی و پایداری می‌کنند» برشمرد.<sup>۷۳</sup>

رئیس‌جمهوری به شاه اطمینان داد که دولت امریکا «یادداشتهای دولتهای انگلیس و شوروی به دولت ایران را مبنی بر اینکه هیچ نظری علیه استقلال و تمامیت ارضی ایران ندارند ملاحظه کرده است» و افزود که ایالات متحد به عنوان یک دوست دیرینه از انگلیس و شوروی راجع به نقشه‌های آتی و آتی و قصد و منظور آنها در ایران اطلاعاتی خواستار شده و به آنها پیشنهاد کرده است که اطمینانهائی را که به ایران داده‌اند در برابر کلیه ملل جهان علناً تکرار نمایند.<sup>۷۴</sup>

اما پاسخ طفره آمیز روزولت برای شاه تندخو که اکنون درمی‌یافت اوضاع داخلی ایران سرعت رو به خرابی می‌رود، آرامش اندکی در برداشت. هرگاه نظم عمومی و قدرت دولت و غرور ملی سرعت بازمی‌گشت، شمارش معکوس روزهای فرمانروائی او آغاز می‌شد.

## فصل دوازدهم

# آیا می‌توانی تاج و تخت را حفظ کنی؟

روز دوشنبه ۲ سپتامبر [۱۱ شهریور] حوصلهٔ چرچیل از شاه سر رفت. در ساعت ۱۵ بامداد با خشم هر چه بیشتر به آلکساندر کادوگان معاون دائمی وزارت خارجه تلفن زد و پرسید چرا هنوز اقدامی در مورد اخراج آلمانیها از ایران صورت نگرفته است. کادوگان با تضمینهایی دایر بر اینکه هر کاری که ممکن بوده انجام گرفته است او را آرام ساخت. ولی چرچیل -با این باور که ایرانیان دارند دفع‌الوقت می‌کنند- نزدیک بود کارها را از دست وزارت خارجه بگیرد!

در صبح آن روز دوشنبه، تهران در مرز هرج و مرج بود. پلیس و ارتش بزحمت قادر به حفظ نظم بودند. تعداد کافی سرباز برای اجرای مقررات حکومت نظامی وجود نداشت و بسیاری از پاسبانان از خدمت گریخته و از شهر فرار کرده بودند. مسافران و پناهندگان داستانهای وحشتناک و معمولاً اغراق‌آمیزی دربارهٔ بیرحمیهای شورویها نقل می‌کردند.<sup>۲</sup>

دولت ایران رسماً به شرایط انگلیس و شوروی پاسخ داده و با بیشتر نکات آن موافقت کرده بود اما تقاضا داشت شهرهای دزفول و خرم‌آباد از منطقهٔ اشغالی انگلیس خارج بماند و شورویها از قزوین و سمنان و شاهرود عقب‌نشینی کنند. ایرانیان با اخراج آلمانیها موافقت نموده ولی اظهار امیدواری

کردند که اتباع آلمان بدون مزاحمت از مناطق اشغالی متفقین عبور نمایند و از جانب نظامیان و مأمورین کشوری دو دولت به آنان تعرض نشود. افزون بر آن از متفقین تقاضا داشتند اسلحه و مهماتی که به دست قوای دو دولت افتاده بود به آنها مسترد شود، کالاهائی را که قبلاً به آلمان سفارش داده بودند دریافت کنند و هر وقت مقضیات جنگی اجازه دهد متفقین قوایشان را از ایران خارج سازند. طبق اطلاعی که به دریفوس وزیرمختار امریکا رسید مقامات ایرانی می‌ترسیدند که نیروهای شوروی نزدیک تهران در جستجوی بهانه‌ای برای اشغال پایتخت باشند. سر ریدر بولارد محرمانه به دریفوس اظهار داشت که در این نگرانی با آنها شریک است.<sup>۲</sup> فردای آن که سوم سپتامبر [۱۲ شهریور] بود محمدعلی فروغی نخست‌وزیر دچار یک حمله قلبی شد و از پا درآمد.<sup>۳</sup> فروغی با زور صحت عمل و شهرتش اعضای کابینه‌اش را بزحمت یکپارچه نگاه داشته بود. ناتوانی ناگهانی او دستگاه اداری ایران را در این لحظات خطرناک دچار فلج ساخت.

آن روز صبح در حدود ۲۴۰۰ کیلومتری شمال غربی تهران، در مزرعه‌های زغال‌شده گندم او کرائین، عملیات تعرضی نازیها پیش می‌رفت و آرواره‌های فولادین خود را به روی یک میلیون سرباز شوروی که در خطوط دفاعی کی‌یف به دام افتاده بودند می‌بست. هیتلر برای برطرف کردن این مانع از سر راه خود پیشروی بسوی قفقاز و ایران را متوقف کرد. تصرف مناطق نفت‌خیز این منطقه اکنون در نتیجه اشغال ایران بوسیله متفقین و نزدیک شدن زمستان دیگر چندان فوری بنظر نمی‌رسید. پیشوای آلمان به جای این کار می‌خواست یک ضربه کاری به اتحاد شوروی بزند. هیتلر ژنرالهایش را ستقاعد ساخت که تسخیر سریع مسکو اثری خردکننده بر روحیه شوروی خواهد داشت. این بود که مسکو تبدیل به هدف جدید آلمانیها گردید.<sup>۵</sup>

کریس سفیر بریتانیا در مسکو، یک بار دیگر در ۲ سپتامبر نگرانیهای خود را درباره جاه‌طلبیهای شوروی در ایران به این شرح به لندن تلگراف زد:

آیا مایل هستید که من کاری درباره تقاضای شوروی در اشغال دائمی

مشهد بنمایم؟ به عقیده من این موضوعی است که باید فوراً در مورد آن یک اعتراضیه بسیار شدید تسلیم شود زیرا اگر دولت شوروی احساس کند که ما موضوعش را پذیرفته‌ایم دیگر تغییر آن بسیار دشوار خواهد بود. به عقیده من بسیار مهم است که در این نخستین اقدام مشترک نگذاریم دولت شوروی از آنچه بین ما توافق شده است تخطی کند. اگر آنها تصور می‌کنند در آخرین لحظه خواهند توانست ما را در مقابل عمل انجام شده قرار دهند، در آینده دشواریهای بیشماری خواهیم داشت.<sup>۶</sup>

گریپس باز هم تأکید می‌کرد که اکنون که انگلستان در موضعی قوی قرار دارد - که ممکن است بعدها دیگر تکرار نشود - باید محکم بایستد. در سوم سپتامبر [۱۲ شهریور] اوضاع امنیتی ایران همچنان بی‌ثبات بود. بسیاری از امرای ارتش و افسران ارشد به جنوب گریخته بودند. سربازانی که به سربازخانه‌ها بازگردانده شده بودند هیچ‌گونه مواد خوراکی نیافته و بیشترشان دوباره فرار کرده بودند. آتهائی که باقی مانده بودند هیچ‌گونه نظم و انضباطی نداشتند. افسران و سربازان همانند یکدیگر به غارت انبارهای نظامی پرداخته بودند. اسبهای توپخانه را در برابر مبلغ ناچیزی در بازار می‌فروختند. بسیاری از هنگهای برگزیده سابق به یک‌چهارم قدرت عادی خود تنزل یافته بودند.<sup>۷</sup>

با اینهمه، بمحض اینکه ترس از اشغال قریب‌الوقوع پایتخت بدست شورویها کاهش یافت، مواد خوراکی کافی در دسترس مردم قرار گرفت. برای آرام ساختن بیشتر اهالی شهر به روزنامه‌ها دستور داده شد اعلام کنند که قوای انگلیس و شوروی وارد تهران نخواهند شد.<sup>۸</sup>

اما چنین اطمینانهائی وضع آلمانیها را که از پیشرفت نکردن امر تخلیه خود ناراحت بودند، بدتر کرد. اتل از این هرج و مرج استفاده کرد و مذاکره در مورد عزیمت هموطنانش را متوقف ساخت. او خودش را به ناخوشی زد و سپس به چانه زدن درباره اینکه کدامیک از آلمانیها از مصونیت سیاسی برخوردارند پرداخت و دست‌آخر توافقهائی را که درباره مسائل فنی شده بود



برهم زد.<sup>۹</sup>

بدخلقی اتل در میان قریب ۹۰۰ آلمانی که در محل تابستانی سفارت آلمان در زرگنده اردو زده بودند انعکاس یافت. بسیاری تهدید کردند که در برابر هرگونه تلاش متفقین برای بازداشتشان مقاومت خواهند کرد.<sup>۱۰</sup> یک خبرنگار انگلیسی وضع آلمانیها را چنین تشریح کرد: «آنها آماده‌اند با خودروهای قوی خود به تهران حمله کنند، پرچمهای صلیب شکسته را بر فراز ساختمانهای دولتی برافرازند، روی دیوارها شعار بنویسند، عابرین انگلیسی را مورد دشنام و ناسزا قرار دهند و شایعاتی بر علیه متفقین پخش کنند.»<sup>۱۱</sup> به‌رغم لحن اغراق‌آمیز این گزارش، رگه‌ای از حقیقت در آن وجود داشت. آلن مورهد روزنامه‌نگار انگلیسی، وقتی در غروب روز دوم سپتامبر وارد تهران شد، یک نمونه دست اول از تکبر آلمانیها را مشاهده کرد. در حالی که او و دو دوست روزنامه‌نگارش مشغول صرف شام در یک رستوران بودند سه جوان مست آلمانی به آنها نزدیک شدند و فریاد زدند: «هایل هیتلر!» یکی از جوانان مشتش را به روی میز آنان کوبید و به سه انگلیسی خیره شد.<sup>۱۲</sup>

کارها وقتی پیچیده‌تر شد که متفقین تقاضای اخراج اتباع کلیه دول محور - ایتالیاییها، بلغارها، مجارها، رومانیاییها - را نمودند. در یفوس به واشینگتن اطلاع داد که این تصمیم از پیشنهاد پناهندگی ترکیه و «رویه تحکم‌آمیز آلمانیها ناشی می‌شود که اکنون احساس می‌کنند موقتاً از شر روسهای وحشتناک در امان هستند.»<sup>۱۳</sup>

کشیش میلر که آن روز صبح در خیابانهای تهران قدم می‌زد، خصومت غیرمنتظره‌ای از جانب آشنایان ایرانی خود مشاهده کرد. آنها خبر رادیو بی‌بی‌سی را مبنی بر تصویب حمله به ایران توسط روزولت شنیده و باور کرده بودند. ایرانیان اوقات تلخی می‌کردند و می‌گفتند ایالات متحد به آنان خیانت کرده است. حتی دولت ایران یک اعتراض ملایم از طریق سفیر امریکا در ترکیه بعمل آورد. میلر در دفتر خاطراتش نوشت: «مردم بیچاره! آنها بی‌آبرو شده‌اند و احساس می‌کنند باید یک کسی را سرزنش کنند. بنابراین ما هم سهم خود را دریافت کردیم.»<sup>۱۴</sup>

بی‌حرکی ایرانیان در اجرای تقاضاهای متفقین، چرچیل را بر آن داشت

که در سوم سپتامبر به بولارد دستور بدهد که «به منظور نتیجه‌گیری از چیزهایی که طبق توافق از دولت ایران مطالبه می‌کنیم، باید حتی‌الامکان از اهرم امکان اشغال تهران به دست روسها استفاده کند:

ما امیدواریم دست کم در حال حاضر لازم نباشد که اشغال تهران بوسیله انگلیسیها و روسها عملی شود ولی مقامات ایرانی باید با ما صادقانه و صمیمانه کمک و همکاری نمایند و اگر می‌خواهند از چنین کاری اجتناب شود آمادگی کامل خود را نشان بدهند... اگرچه مایل نیستیم ایرانیان را به خصومت علنی وادار سازیم ولی تقاضاهای ما در مورد راههای ارتباطی خلیج فارس به بحر خزر به منظور ارسال تجهیزات به روسیه باید در اسرع وقت و به هر قیمتی عملی شود... نیازی به ترس بی‌جا از تخطی روسها از توافقات فیما بین نیست زیرا آرزوی بزرگ آنها بدست آوردن یک راه کوتاه و میان‌بر برای دریافت تجهیزات امریکائی است.<sup>۱۵</sup>

نظر چرچیل در مورد مقاصد شوروی در مقابل هشدارهای کریپس ساده‌اندیشانه به نظر می‌رسد.

فردای آن روز که پنجشنبه ۴ سپتامبر [۱۳ شهریور] بود، آدولف هیتلر دستور داد کلیه تلاشهای ممکن برای تخلیه آلمانیها از ایران بعمل آید. او علاوه بر حفظ جان آلمانیها خواستار «آزادی عمل کامل» آنها هنگام نزدیک شدن قوای آلمان به ایران بود. والتر هه‌ول یکی از اعضای دفتر مخصوص رین تروپ به پیشوا توضیح داد که قبلاً هرگونه اقدام ممکن برای بازگرداندن کلنی آلمانی به میهن صورت گرفته است ولی عجالتاً از نظر تکنیکی تا وقتی ترتیبات آن از طریق مذاکره داده نشده عملی نیست. ترکیه با پس گرفتن پیشنهاد اولیه‌اش و نپذیرفتن «حمایت» از آلمانیهای مقیم ایران موضوع را پیچیده‌تر کرده است.<sup>۱۶</sup>

هه‌ول پیشنهاد کرد رایش آلمان مستقیماً با ایرانیان وارد مذاکره شود و سعی کند از اختلافات مشهود بین انگلیسیها و شورویها بهره‌برداری کند.

دولت آلمان می‌تواند ادعا کند که بازداشت کلنی آلمانی بوسیلهٔ ایرانیان - در نتیجهٔ فشار انگلیسیها - نقض حاکمیت ایران است. در اینصورت ایرانیان با امیدواری تشویق خواهند شد که موضع محکم‌تری در برابر متفقین اتخاذ کنند. هه‌ول همچنین یک امکان آخر را پیشنهاد کرد: اگر کلیهٔ اقدامات با شکست روبرو شود، آلمان باید علیه شهروندان انگلیسی ساکن جزایر دریای مانس که به اشغال آلمان در آمده‌اند، تلافی جوئی کند. در هر حال هیتلر و هه‌ول موافقت کردند که تا سرنوشت اتباع آلمانی تعیین نشده است سفارت آلمان باید در تهران بماند.

در تهران، در ساعت ۴ بعدازظهر آن روز بولارد و واسمیرنوف دربارهٔ پیشنهادی دائر بر اخراج کلیهٔ اتباع دول محور با سهیلی به مذاکره پرداختند. اکنون متفقین انتظار داشتند که ایرانیان آلمانیها را برای بازداشت مستقیماً به آنها تحویل بدهند. سهیلی این پیشنهاد را در ساعت شش و ربع به حضور رضاشاه برد. شاه از دخالت پیگانگان در امور داخلی ایران خشمگین شد و خطاب به سهیلی فریاد زد: «اگر اجازه بدهیم متفقین اخراج آلمانیها را در دست بگیرند آبرویمان خواهد رفت.» شاه به وزیر خارجه‌اش دستور داد متفقین را متقاعد سازد که دولت ایران خودش ترتیب اخراج آلمانیها را خواهد داد.<sup>۱۷</sup>

وضع امنیتی آشفتهٔ تهران، رضاشاه را که از گزارشهای روزانهٔ سرهنگ اعتمادی معاون شهربانی ناراضی بود، نگران ساخت. به منظور اعادهٔ وضعیت به صورت سابق دستور داد به کلیهٔ شهرستانها تلگراف بزنند و بازگشت فوری سرپاس مختاری را - که به شیوه‌های بیرحمانه‌اش اعتماد داشت - بخواهند. مختاری وقتی این دستور را دریافت کرد که در رفسنجان بسر می‌برد. او صبح فردای آن، ۵ سپتامبر [۱۴ شهریور] بسوی تهران عزیمت کرد.<sup>۱۸</sup>

ظهر روز ۵ سپتامبر، سفرای انگلیس و شوروی آخرین تقاضاهای خود را رسماً به وزارت امور خارجهٔ ایران تسلیم کردند. هر دو دولت تقاضاهای ایران را در مورد عقب‌نشینی از بعضی شهرهای اشغالی رد کرده و به جای آن همکاری کامل با مقامات ایرانی در ادارهٔ امور این نواحی را پیشنهاد کرده بودند. آنان پرداخت غرامت برای صدمات جنگی را نپذیرفته ولی متذکر شده بودند

که تقاضای ایران برای دریافت کمک اقتصادی و استرداد تملیحات ارتش ایران را مورد بررسی قرار خواهند داد. در خصوص اتباع آلمانی، این بار خواستار شده بودند که کلیه کلنیهای آلمانی، ایتالیایی، مجار، بلغار و رومانیایی اخراج شوند. اعضای سفارت آلمان به کشورشان عزیمت خواهند کرد ولی شهروندان عادی به اهواز اعزام خواهند شد تا در هند زندانی شوند. شورویها صورت اسامی تعدادی آلمانی را که می‌بایست به آنها تحویل داده شوند ضمیمه یادداشت خود کرده بودند. نیز متفقین تقاضا داشتند دولت ایران سفارت آلمان را از کلیه تسهیلاتش در مورد اعزام پیک و استفاده از رمز محروم سازد و نگذارد سفارتخانه‌های محور از دستگاههای بی‌سیم خود استفاده کنند.<sup>۱۹</sup>

سهیلی وزیر امور خارجه از سر ریدر بولارد درخواست کرد که برای زنان و کودکان آلمانی که قرار بود از طریق ترکیه به آلمان مراجعت کنند امان‌نامه داده شود. وی همچنین تقاضا کرد که مردان آلمانی که در سنین خدمت سربازی هستند در حوالی شیراز تحت نظر انگلیسیها زندانی شوند. وزیر خارجه ایران با ساده‌لوحی اظهار داشت بدون این امتیازات او تردید دارد که دولت ایران بتواند سایر تقاضاهای متفقین را بپذیرد. بولارد سرسخت باقی ماند، گو اینکه قبلاً بواسطه پیشنهاد راههایی برای جلوگیری از اینکه آلمانیها به دست شورویها بیفتند از جانب لندن توییح شده بود.<sup>۲۰</sup>

آنگاه سهیلی به سفارت امریکا رفت و به دریفوس هشدار داد که هیچ امیدی به دولت و مردم ندارد. او معتقد بود که تقاضاهای سنگین متفقین کابینه فروغی را مجبور به استعفا خواهد کرد و این کار موجب هرج و مرج بیشتر و احتمالاً دعوت متفقین به اشغال تهران خواهد شد. دریفوس به واشینگتن تلگراف زد که دولت ایران «در وضعی ناپایدار قرار دارد. شاه هر لحظه بیشتر غرق می‌شود و موج چنان برضد او برگشته که احتمال ناپدید شدن او از صحنه شدت یافته است.»<sup>۲۱</sup>

آن روز نارضایتی عمومی بسرعت در پایتخت گسترش یافت. در یک مورد چند جوان ایرانی از برابر مجسمه رضاشاه سوار بر اسب در میدان سپه گذشتند. یکی از آنان ایستاد و به مجسمه پرابهت شاه نگریست و فریاد زد:

«پدر سوخته، تو پولهای ما را دزدیدی، به قند و شکر ما مالیات بستی، مجبورمان کردی در ارتش تو خدمت کنیم و اکنون ما را به بیگانگان فروختی!» آنگاه تفی به مجسمه انداخت.<sup>۲۲</sup>

هرچند کمبود مواد خوراکی در تهران کاهش یافته بود، اما بیشتر بازارها بسته بود و دزدی زیاد شده بود. در حدود ۶۰۰ نفر بدون محاکمه زندانی شده بودند و هنوز پلیس در برقراری نظم با اشکال روبرو بود. وزیر امور خارجه ایران به اتل اطلاع داد که وزیرمختار انگلیس از دادن اماننامه به آلمانیها برای عبور به ترکیه مخالفت می کند و به جای آن اصرار دارد که کلنی آلمانی برای زندانی شدن در هند به انگلیسیها تسلیم شود.<sup>۲۳</sup>

در همین حال در کردستان یک شورش مسلحانه آغاز شد. کردهای استقلال طلب تعدادی اسلحه از سربازان مرخص شده ایرانی دزدیده یا خریده بودند و اکنون به روستاها حمله و آنها را تاراج می کردند. تعداد معدودی از واحدهای ارتش که باقی مانده بود به شهرهای بزرگ سوق داده می شدند. ژنرال اسلیم برای رویارویی با این وضع باشتاب به سنندج رفت ولی او فقط هنگ یکم سواره نظام گارد را در اختیار داشت. بنابر گزارشهای واصله یک نیروی عظیم کرد آماده ورود از خاک عراق به ایران بود. وظیفه بسیار سخت اسلیم این بود که شورش را تحت کنترل در آورد بی آنکه با قبایل جنگجو نبرد کند. بنابراین به هنگ واریکشایر دستور داد با توپخانه و قوای امدادی عازم کردستان شود. امتیاز عمده او این بود که دشمنی کردها فقط متوجه ایرانیان بود.<sup>۲۴</sup>

در ۶ سپتامبر [۱۵ شهریور] لاورنس استاینهارت سفیر امریکا در مسکو با ولادیمیر دکانوزوف معاون وزارت خارجه شوروی در امور خاور نزدیک ملاقات کرد و امیدواری دولت متبوعش را به اینکه دولت شوروی یک بیانیه رسمی خطاب به «کلیه ملل آزاد» منتشر کند و اطمینانهائی را که قبلاً به حکومت شاه داده بود تکرار نماید ابراز داشت. دکانوزوف به استاینهارت اظهار داشت که «هرچند اوضاع ایران خطرناک تر از سابق نیست» ولی هنوز کلیه مسائل حل نشده است. وی با اشاره به شورش نافرجام نیروی هوایی ایران تأکید کرد که «ایران هنوز به قدر کافی آرام نشده که به شورویها اجازه

عقب‌نشینی بدهد و تصمیم‌گرفتن در این خصوص کار آسانی نیست.»  
دکانوزوف عقیده داشت گرچه هنوز زود است بیانه‌ای درباره تخلیه احتمالی ایران صادر شود ولی دولت متبوع وی منطقه اشغالی خود را به ناحیه‌ای «نه‌چندان بزرگ در امتداد مرز» محدود خواهد کرد و این کار به حاکمیت ایران لطمه وارد نخواهد ساخت و اطمینانهائی را که در یادداشت مورخ ۲۵ اوت خود داده است «دقیقاً» مراعات خواهد کرد.<sup>۲۵</sup>

اظهارات دکانوزوف سایه تردید شومی بر روی مقاصد واقعی شوروی در ایران افکند. اکنون آنتونی ایدن وزیر خارجه انگلیس تحول ممثله را در ک کرده بود، هرچند چرچیل هنوز نفهمیده بود. ایدن در ۶ سپتامبر به کریپس پاسخ داد: «من با نظرات شما درباره مقاصد شوروی در شمال ایران موافقم ولی مایل نیستم عجالاً شما اقدامی بکنید، زیرا نیروهای انگلیسی در ایران نیز مناطقی را در خارج از محدوده خود اشغال کرده‌اند» اشاره ایدن مخصوصاً به همدان بود. وی اضافه کرد که آن روز صبح از طریق مایمکی سفیر شوروی در لندن اطلاع یافته که شورویها مایلند منطقه اشغالی خود را تعدیل کنند و بحر خزر و زاویه‌ای را که از گوشه جنوب شرقی این دریا بسوی جنوب شرقی می‌رود در آن بگنجانند. مایمکی به ایدن اطمینان داده بود که قوای شوروی قصد ندارند وارد تهران شوند. همچنین گفته بود که اتحاد جماهیر شوروی با نظر بریتانیا دایر بر اینکه تمامیت ارضی و استقلال ایران باید حفظ شود موافق است.<sup>۲۶</sup>

شخص وینستون چرچیل توجه خود را به بهبود وضع راه آهن سراسری ایران با همکاری ایالات متحد امریکا معطوف داشته بود. وی در ۶ سپتامبر اظهار امیدواری کرد که ایالات متحد فوراً لوکوموتیوها و واگنهای باری مورد نیاز این راه آهن را ارسال نماید. چرچیل اشاره کرد که راه آهن ایران بهترین راه ارسال وسایل و ادوات جنگی را در ماههای زمستان در دسترس متفقین قرار می‌دهد.<sup>۲۷</sup>

در تهران، غروب آن روز ۶ سپتامبر، رضاشاه لوئیس دریفوس وزیرمختار انگلیس را احضار کرد و تشکرات صمیمانه خود را از تلگرام مورخ ۲ سپتامبر رئیس‌جمهوری امریکا به وی ابراز نمود. رضاشاه بخصوص از

این موضوع اظهار رضایت کرد که روزولت یادداشتهای دولتهای انگلیس و شوروی به دولت ایران را مبنی بر این که آنها نظری علیه استقلال و تمامیت ارضی ایران ندارند خوانده و مدّ نظر قرار داده است. آنگاه مؤکداً اظهار داشت که وی نه تنها نسبت به آلمانیها احساسات موافق ندارد بلکه در موارد متعدد با آنها مشکلات جدی داشته است. وی سپس آمادگی خود را به پیوستن به تلاش مشترک در برابر تجاوز آلمان اعلام نمود و متذکر شد که انگلیسیها و شورویها می‌توانستند آنچه را در ایران نیاز داشتند از طریق مذاکرات دوستانه بدست آورند.<sup>۲۸</sup>

اما دریفوس نسبت به نظرات جدید رضاشاه مشکوک بود و لذا به وی پاسخ داد که از این موضوع که دیپلماتهای خارجی نمی‌توانسته‌اند مستقیماً با شاه ملاقات کنند، لطمات زیادی وارد شده است. رضا پهلوی با این مطلب مخالفت کرد و اصرار ورزید که همیشه مایل بوده سفیران خارجی را به حضور بپذیرد. دریفوس می‌دانست که این موضوع صحت ندارد ولی معتقد شد که شاه می‌کوشد بدون آنکه خودش را از تک و تا بیندازد، سیاست جدیدی را اعلام نماید. پس از این ملاقات دریفوس نظراتش را به این شرح به وزارت خارجه امریکا تلگراف زد: «اگر شاه مایل باشد کاملاً با انگلیسیها همکاری کند و پاره‌ای از نقایص جدی خود را که موجب سلب پشتیبانی ایرانیان و انگلیسیها از وی گردیده است جبران نماید، به عقیده من هنوز قادر خواهد بود تاج و تختش را حفظ کند.»<sup>۲۹</sup> اگر رضاشاه می‌دانست که متن این تلگرام بوسیله دستگاه جاسوسی آلمان کشف و به شخص هیتلر گزارش شده است، تکان می‌خورد.<sup>۳۰</sup>

در ۷ سپتامبر [۱۶ شهریور] یوآخیم فن رین تروپ وزیر خارجه آلمان نازی به اروین اتل دستور داد «هرگاه موضوع مجدداً مطرح شود، هیچ مانعی در راه تخلیه آلمانیها به اهواز ایجاد نکند.» برلین می‌ترسید انگلیسیها تهدید سر ریدر بولارد را دایره بر این که تمامی کلنی آلمانی را به شورویها تسلیم کنند عملی سازند. بدین جهت رین تروپ در تلگرام خود خاطر نشان ساخت: «هنوز باید زندانی شدن به دست انگلیسیها را به تحویل تمامی کلنی آلمانی به بلشویکها ترجیح داد» و اضافه کرد که: «رایش آلمان دارد خودش را آماده

زندانی کردن و تبعید هزاران شهروند انگلیسی ساکن جزایر دریای مانش می‌کند، مگر اینکه انگلیسیها عبور سالم آلمانیها را از ایران تسهیل کنند.<sup>۳۱</sup> در تهران، در ساعت سه بعدازظهر آن روز، سرپاس مختاری وارد مقر شهربانی کل کشور شد. وی گرچه از مسافرت طولانی بازگشت به پایتخت خسته بود، ولی آمادگی داشت مأموریت خود را در استقرار مجدد حکومت آهتین شاه از سر بگیرد. ظهور ناگهانی او معاونش سرهنگ اعتمادی را شگفت‌زده ساخت. معاون شهربانی با لحنی سرزنش‌بار گفت از وقتی که او از تهران عزیمت کرده اوضاع تغییر کرده است و به وی هشدار داد: «ممکن است شما به دست اشخاص ناشناس به قتل برسید.»<sup>۳۲</sup>

اما مختاری اعتنائی به این نصایح نکرد و کوشید نشان بدهد که کما فی‌السابق مسئول امنیت تهران می‌باشد. آن روز غروب رادیوهای بیگانه حملات خود را به رضاشاه از سر گرفتند. طبق معمول ترجمه این گفتارهای رادیویی از طرف خبرگزاری پارس به شهربانی ارسال می‌شد. مختاری پس از خواندن آنها خبرنگاران خبرگزاری پارس را احضار کرد و آنها را متهم به نشر اکاذیب نمود و در نهایت وقاحت گفت: «من اطلاع دارم که رادیوهای بیگانه مرتباً از اعلیحضرت همایونی ستایش می‌کنند. بهتر است بروید و گزارشایتان را عوض کنید.» خبرنگاران از ترس جانشان همین کار را کردند ولی پس از آن بلافاصله از طرف پلیس مختاری بازداشت شدند.<sup>۳۳</sup>

فردای آن که ۸ سپتامبر [۱۷ شهریور] بود مقامات حکومت نظامی در نتیجه نارضایتی مردم پیش از پیش دچار اشکال شدند. گشتیهای نظامی سوار بر اسب امنیت شهر را تأمین می‌کردند. هرگونه تجمع افراد را متفرق و از نوشتن هرگونه شعار روی دیوارها جلوگیری می‌کردند. اما کارشان به هیچ وجه مؤثر نبود. مطالبی با خط بد و ناخوانا در هجو شاه روی دیوارهای ساختمانهای دولتی جنوب شهر که منطقه کارگری است نوشته شده بود. حتی روی دیوارهای کاخ سلطنتی شعارهایی نظیر «شاه آدم‌کش است، او را بیرون کنید» و «مرگ بر شاه» نقش شده بود.<sup>۳۴</sup>

آن روز در مجلس پیشنهادی مطرح شد که فرماندهی کل قوا از شاه سلب شود. هرچند هیچ اقدامی در تصویب این طرح صورت نگرفت ولی نفس



پیشنهاد مخالفت روبه‌افزایش نمایندگان پارلمان را نشان می‌داد.<sup>۳۵</sup> آن شب کشیش ویلیام میلر شایعه‌ای شنید مبنی بر این که شاه استعفا داده و فقط به این منظور در کاخ باقی مانده است که از فروپاشی اوضاع جلوگیری کند. میلر از یک دوست ایرانی خود پرسید: «مگر قرار نیست در صورت استعفای رضاشاه ولیعهد جوانش سلطنت را به‌عهده بگیرد؟» آن مرد فریاد زد: «هرگز! مردم بقدری از دست این خانواده به جان آمده‌اند که آنها دیگر نمی‌توانند دوام بیاورند. در انگلستان همه مردم خانواده سلطنتی را دوست دارند ولی در اینجا اینها مورد تنفر هستند.»<sup>۳۶</sup>

در ساعت ۱۵ بامداد ۹ سپتامبر [۱۸ شهریور] فروغی نخست‌وزیر که پس از حمله قلبی ضعیف بنظر می‌رسید، شرایط نهائی ترک مخاصمه را برای تصویب به مجلس شورای ملی تقدیم کرد. نمایندگان دستخوش احساسات ضد و نقیض بودند. بسیاری از آنان از شاه نفرت داشتند و از شورویها می‌ترسیدند و به انگلیسیها بی‌اعتماد بودند. اگر تقاضاهای متفقین را می‌پذیرفتند، شاه ممکن بود مجدداً مهلتی بدست آورد و عمل آنها آلمانیها را خشمگین سازد. بنابراین به اتفاق آراء شرایط را تصویب کردند.<sup>۳۷</sup>

این مسئله که دولت ایران بتواند تقاضای متفقین در مورد اخراج آلمانیها را به مرحله اجرا در آورد هنوز در پرده ابهام باقی بود. اما انگلیسیها دیگر مایل نبودند هیچ فرصتی را از دست بدهند. بنابراین ژنرال اسلیم به تیپ نهم زرهی مقیم کرمانشاه دستور داد برای حرکت فوری به تهران آماده شود. قرار شد نیروی لشفالی شامل سواره نظام گارد و نیروی ویلتشایر باشد و بوسیله گردان پنجم تفنگداران گورخا تقویت شود.<sup>۳۸</sup>

صبح فردای آن ژنرال اسلیم همدان را به مقصد اراک ترک کرد تا درباره اشغال احتمالی تهران با ژنرال فریزر وابسته نظامی سفارت انگلیس در تهران گفتگو کند. هنوز ساعتی از عزیمت اسلیم و همراهانش از همدان نگذشته بود که راننده اتومبیل خوابش برد و اتومبیل استیشن را به دیواره یک پل کوبید. اتومبیل لحظاتی چند بطرز خطرناکی در لبه پرتگاه قرار داشت و راننده دیوانه‌وار می‌کوشید با دنده عقب آن را به جاده برگرداند. اسلیم از این حادثه جان به سلامت برد و سوار اتومبیل دیگری شد و سرعت بسوی اراک حرکت

کرد. ژنرال فریزر در آنجا نبود. تلگرامی به امضای وی به دست اسلیم دادند که می‌گفت قادر به ترک تهران نیست و به اسلیم نصیحت می‌کرد چند دست لباس غیرنظامی بخرد و مخفیانه به اتفاق چند افسر وارد پایتخت شود. اسلیم همین کار را کرد و به اتفاق سرهنگ اووری رابرتس رئیس ستادش ملیس به کت و شلوار و کلاه مضحک ایرانی گردید.<sup>۳۹</sup>

در این اثناء یک بحران بزرگ در تهران درگرفته بود. سفارتخانه‌های انگلیس و شوروی از سرمقاله روزنامه اطلاعات که بعدازظهر آن روز منتشر شده بود، خشمگین شده بودند. سرمقاله مزبور شرایط متفقین را «خلاف انتظار» نامیده و نوشته بود: «هرچند دولت ناگزیر شده است سفارتخانه‌های آلمان و ایتالیا و رومانی و مجارستان را در ایران برچیند ولی سفارتخانه‌های ما در پایتخت این کشورها همچنان دایر و روابط سیاسی ما با آنها برقرار خواهد ماند.» مقاله اطلاعات متفقین را از اینکه بیطرفی ایران را نقض کرده بودند به باد انتقاد گرفته و از رضاشاه به عنوان کسی که پس از سالها حکومت‌های بد و هرج و مرج یک ملت یکپارچه بوجود آورده بود ستایش کرده بود.<sup>۴۰</sup> مقاله بدون امضا بود. در واقع هنوز منشاء آن جزو اسرار است، هرچند جمله‌بندیهای آن دیپلماتهای خارجی را به ولیمهد مشکوک ساخت. در هر صورت منظور آن آشکارا تسکین دادن خشم آلمانیها در مورد برچیدن سفارتخانه‌شان بود. اما سبک نگارش فتنه‌انگیز آن همگی بخصوص سر ریدر بولارد را متقاعد ساخت که تهران باید اشغال شود. بولارد و اسمیرنوف با شخص فروغی نخست‌وزیر ملاقات و نسبت به این مقاله اعتراض نمودند. فروغی منکر شد که قبلاً از انتشار چنین مقاله‌ای اطلاع داشته است و بمنتظر ترضیه خاطر متفقین دستور داد روزنامه اطلاعات به مدت سه روز توقیف شود. اما این کار انگلیسیها را راضی نکرد و بولارد یک اولتیماتوم صریح به این مضمون داد که یا ایرانیان آلمانیها را ظرف ۴۸ ساعت به متفقین تسلیم کنند یا تهران اشغال خواهد شد.<sup>۴۱</sup>

آن روز در لندن، آنتونی ایدن وزیر خارجه در پارلمان انگلیس مورد سؤال رهبر حزب کارگر قرار گرفت که پرسید: «اگر دولت ایران راغب نباشد، آیا دولت بریتانیا اقداماتی در مورد اخراج آلمانیها به دست خودش انجام داده

است؟» ایدن پاسخ داد: «شما می‌توانید مطمئن باشید که ما ضرورت اقدام مستقیم خود را در نظر داشته‌ایم. من شخصاً از این شیوه استقبال می‌کنم ولی اصرار ورزیده‌ام که دولت ایران باید خودش اقدام به اخراج آلمانیها کند.»<sup>۴۲</sup> در حالی که دولتهای مختلف مشغول بحث دربارهٔ سرنوشت کلنی آلمانیهای مقیم ایران بودند، افراد کلنی مزبور چادرهای خود را در باغ سفارت آلمان در شمیران، در دامنه‌های خنک کوههای البرز برافراشته بودند و با آرامش در انتظار تصمیم بسر می‌بردند. مردها پیرامون توده‌های آتش می‌نشستند و سرود و مارش می‌خواندند و کودکان آزادانه در زمینهای چمن جمت و خیز می‌کردند. ولی به نظر سرگرد برتولد شولتسه-هولتوس افسر ادارهٔ اطلاعات ارتش آلمان این اردوگاه بهشت دیوانگان بود. او در ۱۵ سپتامبر [۱۹ شهریور] به همسرش اظهار داشت: «ما نمی‌توانیم اینجا بمانیم. بوی زندان و سیم خاردار به مشام می‌خورد.»<sup>۴۳</sup>

شولتسه-هولتوس و همسرش بمنظور ملاقات اتل با اتومبیل عازم تهران شدند. در سفارت آلمان از آقای دیتمان نفر دوم سفارت شنیدند که اتل به وزارت امور خارجه رفته تا از طریق مقامات ایرانی دربارهٔ عبور آلمانیها به ترکیه با متفقین مذاکره کند. شولتسه-هولتوس ابراز نگرانی کرد که هرگاه تخلیهٔ آلمانیها به این صورت عملی شود، شوزویها ممکن است بعضی از افراد را که می‌خواهند مورد بازجوئی قرار دهند، به‌زور از کاروان جدا سازند. دیتمان نتوانست اطمینان بدهد ولی به سرگرد نصیحت کرد که چون «افسر اطلاعاتی است اجباری ندارد در خوشبینی مقامات سفارت سهیم باشد.» شولتسه-هولتوس به هنگام ترک سفارت موضوع را با همسرش در میان گذاشت و سرانجام تصمیم گرفت سعی کند به افغانستان برود و از آنجا به عملیات جاسوسی خود در ایران ادامه دهد.<sup>۴۴</sup>

عصر آن روز، وقتی شولتسه-هولتوس به سفارت برگشت، متوجه شعلهٔ زردی شد که از پشت ساختمان سفارت به هوا برمی‌خواست. در درون ساختمان اتل را در شوفاژخانه یافت که مشغول نظارت بر سوزاندن اسناد سری بود و فرانتس مایر و رومان گاموتا رؤسای سازمان امنیت آلمان در ایران به وی کمک می‌کردند. شولتسه-هولتوس سؤال کرد آیا دستوری در

مورد ادامهٔ فعالیت او در ایران از برلین واصل شده است؟ مایر به سردی پاسخ داد: «نه، ولی من در هر حال در اینجا خواهم ماند» و متذکر شد در صورتی که متفقین تهران را اشغال کنند به فعالیت زیرزمینی خواهد پرداخت. شولتسه-هولتوس قصد خود را به عزیمت به افغانستان اعلام داشت و اتل از شنیدن آن فریاد زد: «این کار دیوانگی است، شما عضو هیئت دیپلماتیک هستید و بالطبع به اتفاق ما از طریق ترکیه به آلمان مراجعت خواهید کرد.» شولتسه-هولتوس پرروئی کرد و گفت: «ولی نقش من به عنوان کنسولیاری تبریز پایان یافته است. من اکنون دستوراتم را از ادارهٔ اطلاعات ارتش در برلین دریافت می‌کنم.» اتل با خشم فراوان گفت: «خواهیم دید» و بعد در حالی که پاشنهٔ کفشهایش را محکم روی کف سیمانی اتاق می‌کوبید، از شوفاژخانه خارج شد.<sup>۴۵</sup>

در روز ۱۱ سپتامبر [۲۰ شهریور] در جنوب غربی تهران، ژنرال اسلیم و سرهنگ رابرتس به نخستین پست بازرسی ارتش ایران در حومهٔ پایتخت نزدیک شدند. آن دو در لباس مبدل با نگرانی اتومبیلشان را متوقف ساختند. نگهبان با شتاب از اتاقک خارج شد و پیش‌فنگ کرد. در پستهای بعدی نیز همین کار تکرار شد. وقتی به سفارت انگلیس در خیابان فردوسی رسیدند با سر ریدر بولارد و ژنرال فریزر به مذاکره پرداختند. بولارد توضیح داد که به دولت ایران ۲۸ ساعت مهلت داده شده که آلمانیها را اخراج کند وگرنه ارتشهای انگلیس و شوروی به حرکت درخواهند آمد.<sup>۴۶</sup>

در برلین، فردای آن روز ریبین تروپ به هیتلر گزارش داد که شورویها تسلیم ۵۰ نفر از آلمانیهای مقیم ایران را - با ذکر اسامی - خواستار شده‌اند. ریبین تروپ بمنظور اجتناب از این کار یادداشتی از طریق بلغارستان به مکتو فرستاد و در آن پیشنهاد کرد که اگر دولت شوروی بگذارد کلیهٔ آلمانیهای مقیم ایران به سلامت به ترکیه بروند، دولت رایش نیز ۱۹۲ شهروند مهم شوروی را آزاد خواهد کرد. شورویها این پیشنهاد را «بدون بررسی» رد کردند.<sup>۴۷</sup>

اما هیتلر افکار دیگری در سر داشت و خشم واقعی او متوجه انگلیسیها بود. به وزارت خارجهٔ آلمان دستور داد: «در مقابل هر آلمانی که تبعید شود، ده

انگلیسی برگزیده از اهالی جزیرهٔ جرزی به باتلاقهای پرپست در غرب اتحاد شوروی تبعید خواهند شد.» هیتلر دستور داد علت تبعید این اشخاص از طریق رسانه‌های گروهی به اطلاع جهانیان برسد.<sup>۴۸</sup>

بلافاصله وزارت خارجهٔ آلمان به فرمانده نیروهای آلمانی در جزایر دریای مانش دستور داد که خودش را آمادهٔ یک تبعید گسترده بنماید ولی تأکید کرد که دستور پیشوا جنبهٔ موقتی دارد. پادگان آلمانی با زحمت زیاد توانست صورت اسامی ۱۲۰۰ شهروند انگلیسی را که با ضوابط تطبیق می‌کردند تهیه کند. این دستور هرچند از جانب شخص هیتلر صادر شده بود ولی به دلایلی هیچ‌گاه به مرحلهٔ اجرا درنیامد. درست یک سال بعد، یک نفر در برلین متوجه این غفلت شد و آنگاه تبعید انگلیسیهای مزبور به خاک آلمان عملی گردید.<sup>۴۹</sup>

روز ۱۲ سپتامبر [۲۱ شهریور] در تهران، اروین اتل به سهیلی وزیر امور خارجه اعتراض کرد که سربازان و پاسبانان ایرانی محل تابستانی سفارت آلمان را محاصره کرده‌اند. سهیلی با تمجیح این کار را به گزارشهایی نسبت داد دائر بر این که در محوطهٔ سفارت آلمان افراد مملع وجود دارند. وقتی اتل اصرار ورزید سهیلی قول داد مسلسل‌هایی را که بسوی باغ سفارت هدف‌گیری شده بودند برچیند.<sup>۵۰</sup> در همان حال شولتسه-هولتوس همراه با همسرش با اتومبیل به سفارت رفت به این امید که دستوری دربارهٔ تقاضایش مبنی بر اینکه در ایران بماند واصل شده باشد. سفارت تعطیل بود و پرچم صلیب شکسته به دور چوب پرچم پیچیده بود. عصر روز قبل اتل کارمندانش را به محل تابستانی سفارت در شمیران منتقل ساخته بود. در حالی که این زن و شوهر بسوی شمیران می‌رفتند، خیابانها را مرده و خلوت یافتند. در هر چهارراهی یک واحد گشتی مرکب از یک سرباز و یک پاسبان در پیاده‌روها قدم می‌زد.<sup>۵۱</sup> هنگامی که به زرگنده رسیدند هوا تاریک شده بود و مشاهده کردند که باغ سفارت بوسیلهٔ پلیس ایران محاصره شده است. شولتسه-هولتوس از کارت شناسایی دیپلماتیک خود استفاده کرد و داخل شد. آنگاه سراغ اتل را گرفت و از وی پرسید آیا می‌تواند به کابل برود. اتل فریاد زد: «تا جایی که به من مربوط است، می‌توانید به جهنم بروید.» شولتسه با طعنه

گفت: «آیا باید از این پاسخ دوستانه چنین برداشت کنم که از برلین جواب مثبت رسیده است؟» اتل پاسخ داد: «آری» و سپس سرعت دور شد.<sup>۵۲</sup>

آنگاه شولتسه-هولتوس به جستجوی یک آلمانی به نام هیرشاور پرداخت که داوطلب شده بود در این ماجرا او را همراهی کند. هیرشاور در کنار آتش در میان عده‌ای از دوستانش نشسته بود و مشغول گذاشتن سیخهای کباب‌بره روی آتش بود. هیرشاور به محض دیدن شولتسه-هولتوس از دوستانش جداحافظی کرد و جامه‌دانهایش را در صندوق عقب اتومبیل شولتسه-هولتوس گذاشت و بی‌درنگ به راه افتادند. در طول راه به اصفهان با اتومبیل‌های دیگری روبرو شدند که در همین جهت می‌رفتند. بسیاری از تهرانیهای ثروتمند به جنوب کشور می‌گریختند.

در ساعت ۵ بعدازظهر آن روز، هنوز ممللهای سنگین ایرانی در اطراف محوطه سفارت متفر بود. اتل که احساس می‌کرد به او خیانت شده است، جلسه‌ای را که قرار بود با حضور مقامات وزارت امور خارجه و شهربانی در سفارت آلمان تشکیل شود و به رسیدگی صورت اسامی اتباع آلمانی که می‌بایست به متفقین تسلیم شوند پردازد، معلق کرد و پیام داد مادامی که مملله‌ها برچیده نشده‌اند از ادامه مذاکرات خودداری خواهد کرد. ایرانیان با شتاب موافقت کردند و مملله‌ها را برچیدند و یک ساعت بعد جلسه تشکیل شد و بررسی صورت اسامی تا ساعت ده بعدازظهر طول کشید.<sup>۵۳</sup> قرار شد انگلیسیها ۲۹۲ مرد آلمانی را به اسارت بگیرند و ۲۹ نفر دیگر به شورویها تحویل داده شوند و در حدود ۱۰۰ نفر مرد بیش از ۴۵ ساله - از جمله یهودیان - تا ترتیب بعدی تحت مراقبت سفارت سوئد قرار گیرند.<sup>۵۴</sup>

آنگاه حمید سیاح مدیرکل وزارت امور خارجه اعلام کرد که افرادی که نامشان در لیست قرار دارد باید در نیمه‌شب همان روز در ایستگاه راه‌آهن تهران حضور یابند. اتل از شنیدن این حرف خشکش زد و اعتراض کرد که انجام چنین تقاضائی غیرممکن است زیرا سه ساعت طول می‌کشد تا پلیس به هریک از افراد مزبور دسترسی پیدا کند، و آنها قبل از صبح فردا نخواهند توانست عزیمت کنند. پاسخ اتل سیاح را تقریباً به گریه انداخت زیرا دولت متبوعش وعده‌هایی داده بود که نمی‌توانست عملی سازد. او توضیح داد که

وزیرمختار انگلیس ساعت ده صبح روز ۱۲ سپتامبر [۲۱ شهریور] را آخرین مهلت برای عزیمت آلمانیها تعیین کرده است. هرگونه تأخیر بیشتر خطر اشغال فوری تهران بوسیله شوروی و انگلیس را تشدید خواهد نمود و در این صورت آنها خودشان افراد کلنی آلمانی را جمع آوری خواهند کرد.<sup>۵۵</sup>

سیاح بلافاصله به سهیلی وزیر امور خارجه تلفن زد و تقاضا کرد از بولارد تمديد مهلت خواسته شود. دودلی حکمفرما شد. هیچ‌یک از مقامات ایرانی جرأت نداشت با وزیرمختار انگلیس تماس بگیرد. در ساعت ده و چهل و پنج دقیقه سیاح و یک کارمند دیگر وزارت امور خارجه در حالی که از ترس می‌لرزیدند سفارت آلمان را ترک نمودند. هرچند اتل از این صحنه بیزار شده بود ولی کاردار سوئد را که در جلسه حضور داشت راضی کرد که او نیز برای کسب مهلت اقدام کند.

کاردار سوئد با آقایان گرینوی و ایواتوف مستشاران سفارت انگلیس و شوروی مشورت کرد. آنان پس از مشورت با یکدیگر تصمیم گرفتند حرکت قطارهایی را که قرار بود آن شب حرکت کنند لغو نمایند و به آلمانیها تا ساعت ۵ بامداد روز بعد برای سوار شدن به قطار مهلت بدهند و در غیر اینصورت آنها را به‌زور بیاورند.<sup>۵۶</sup>

وقتی اتل این خبر را شنید کارمندانش را احضار کرد و برایشان توضیح داد که هرگونه تأخیر بیشتر وعده‌های مربوط به تأمین عبور سالم زنان و کودکان آلمانی را به مخاطره خواهد انداخت. در ساعت یازده و نیم وزیرمختار وارد باغ سفارت در زرگنده شد و پناهندگان را پیرامون خود جمع کرد و گفت: «مردها باید خودشان را فدا کنند و به میل خود به اسارت انگلیسیها یا روسها بروند تا به زنان و کودکان و سالخورده‌گان اجازه داده شود سلامت به آلمان بازگردند.»<sup>۵۷</sup> اتل سفارش کرد که آنها نباید هیچ بهانه‌ای به دست متفقین بدهند. خانواده‌های آلمانی که تشخیص داده بودند لحظه حقیقت فرارسیده است به گریستن پرداختند. بسیاری از مردان جرأت جدا شدن از خانواده‌هایشان را نداشتند.<sup>۵۸</sup>

در ساعت ۸ بامداد فردا اتل توانست فقط ۸۵ مرد را در ایستگاه راه آهن جمع کند. از این عده ۷۲ نفر می‌بایست تحت‌الحفظ انگلیسیها به اهواز و ۸

نفر دیگر همراه شورویها به قزوین بروند.<sup>۵۹</sup> ریچارد دیمبلی روزنامه‌نگار انگلیسی که شاهد سوار شدن آلمانیها در صفوف منظم به قطار بود صحنه مزبور را چنین توصیف کرد:

اینها عبارت بودند از باواریائیهای فربه با شلوارهای گلف و کلاههای پردار، مردانی با هیکل شق و رق و نامهای پروسی و چند تن با موهای سیاه براق و عینک که معلوم بود نازیهای متعصب هستند. آنان کوهی از جامه‌دان و اثاث با خود آورده بودند... در ساعت هشت و نیم وقتی کار بازرسی جامه‌دانها خاتمه یافت، عر هشتاد نفر با قدمهای نظامی بسوی سکوهایی حرکت قطار رفتند. وزیرمختار آلمان و تعداد زیادی از کارمندان سفارت در آنجا بودند، از جمله رئیس انجمن ایران و آلمان. آنها جامه‌دانهایشان را از پنجره به درون قطار افکندند و سپس سوار شدند. قطار عازم قزوین سوت کشید و قطار عازم جنوب به آن پاسخ داد و قطار اولی به حرکت در آمد. در این لحظه وزیرمختار قدم به پیش نهاد و پاهایش را گشاد گذاشت و دست چپش را به کمر زد و با دست سلام نازی داد و فریاد زد: «سلامتی پیشوا سه بار بگوئید زیگه‌هایل.» از هر پنجره قطار دستهایی برای دادن سلام نازی خارج شد و آلمانیها یکصدا فریاد زدند: «زیگه‌هایل، زیگه‌هایل، زیگه‌هایل!»<sup>۶۰</sup>

دو دولت متفق از عدم همکاری آلمانیها خشنود نبودند و به اتل اخطار کردند که بقیه مردان آلمانی باید بدون هیچ عذر و بهانه‌ای صبح فردا، دوشنبه ۱۵ سپتامبر [۲۲ شهریور] آماده حرکت باشند.

پیش از ظهر روز ۱۳ سپتامبر [۲۲ شهریور] ژنرال اسلیم برای ملاقات با همتای روسی‌اش ژنرال واسیلی نوویکوف به قزوین رفت. در پانزده کیلومتری جنوب قزوین اتومبیلهای اسلیم و همراهانش از یک ستون انگلیسی که عازم دیدار با شورویها بود سبقت گرفت. یک سرباز روسی آنان را به میدان مشق در خارج از قزوین راهنمایی کرد. محوطه میدان مملو



از سربازان و تانکهای روسی بود. انگلیسیها مشاهده کردند که مراسم استقبال جشنمانندی برایشان تهیه شده است؛ میزهای پر از غذا و دیگهای پر از آبگوشت روسی (بورش) که غلغل می کرد. نطقهای پرهیجانی رد و بدل شد که ضمن آنها از شجاعت دو ارتش ستایش و از آلمانیها بدگوئی می شد. آنگاه اسلیم را به گراند هتل بردند که قرارگاه نوویکوف بود. در گراند هتل قزوین پذیرائی شایانی از انگلیسیها بعمل آمد که هر لحظه با بلند کردن جامهای ودکا همراه بود. اسلیم که همیشه از نوشیدن مشروبات الکلی پرهیز می کرد، ناچار از نوشیدن شد و مت کرد و دست آخر مهمانداران روسی او را به اتاقی برده خواباندند.<sup>۶۱</sup>

در تهران، آن شب کشیش ویلیام میلر در دفتر خاطراتش نوشت: «در تهران جنجال دارد درمی گیرد.» اشاره او به واکنش مردم به یک گفتار فارسی رادیولندن در شب گذشته بود که شاه را متهم ساخته بود به این که مالیاتها را از سال ۱۹۲۱ [۱۳۰۵] هفده برابر افزایش داده است. رادیو دهلی نیز ادعا کرد که شاه جواهرات سلطنتی را حیف و میل کرده است. سپس شاه را سرزنش کرد که چرا سرتیپ احمد نخجوان را غیرقانونی زندانی کرده است و «حکومت ظالمانه» او را با نازیها مقایسه کرد.<sup>۶۲</sup>

روز یکشنبه ۱۴ سپتامبر [۲۳ شهریور] مجلس شورای ملی در ساعت ۹ بامداد جلسه خصوصی تشکیل داد تا در مورد این گزارش که شاه جواهرات سلطنتی را حیف و میل کرده است به بحث و گفتگو پردازد. در ابتدای جلسه فروغی عباسقلی گلشائیان را به سمت وزیر دارائی معرفی نمود و گلشائیان گزارشی را که از پیش نوشته شده بود قرائت کرد که بموجب آن همه چیز مرتب و منظم بود و از نمایندگان دعوت کرد که شخصاً از جواهرات بازدید بعمل آورند. نمایندگان این تضمینها را به مسخره گرفتند و تا وقتی آنها را به خزانه بانک هلی نبردند و با چشم خودشان جواهرات را ندیدند راضی نشدند.<sup>۶۳</sup>

آن روز در لندن، چرچیل به این نتیجه رسید که وقت آن است که قوای متفقین تهران را اشغال کنند. کوتاهی آلمانیها در همکاری در تبعید آشکارا نشان می داد که قدرت حکومت شاه بکلی تحلیل رفته است. ناآرامیهای

روبه‌افزایش عشایری در جنوب و غرب ایران این نظر را تأیید می‌کرد. بنظر می‌رسید ایران در لبه پرتگاه هرج و مرج و انقلاب قرار گرفته است. ولو اینکه رضاشاه می‌توانست قدرت را حفظ کند، سرمقاله اخیر اطلاعات که اعلام داشته بود حتی پس از بسته شدن سفارتخانه‌ها ایران روابطش را با دول محور حفظ خواهد کرد، شکی درباره همدلی رضاشاه با آلمانیها باقی نگذاشته بود. تنها مداخله بموقع متفقین می‌توانست اوضاع روبه‌خرابی را بهبود بخشد. مخره اینکه خود انگلیسیها در بوجود آمدن این اوضاع تا حدودی تقصیر داشتند.<sup>۶۴</sup>

در ۱۴ سپتامبر [۲۳ شهریور] رئیس ستاد ارتش انگلیس به ژنرال ویول فرمانده کل نیروهای انگلیسی در خاورمیانه مقیم قاهره اطلاع داد که بمحض اینکه هماهنگی با شورویها تکمیل شود، پیشروی همزمان قوای انگلیسی-روسی برای اشغال تهران آغاز خواهد شد. لندن نقشه‌هایش را به مسکو اطلاع داد و تقاضا کرد که دستورات مشابهی به فرمانده قوایشان در ایران بدهند. هر دو دولت موافقت کردند که در ساعت سه بعدازظهر روز ۱۷ سپتامبر [۲۶ شهریور] همزمان وارد تهران شوند.<sup>۶۵</sup>

در تهران سر ریدر بولارد به دولت ایران اطلاع داد که بمحض اینکه جزئیات امر فراهم شود، بزودی پایتخت بوسیله قوای انگلیسی و روسی مشترکاً اشغال خواهد شد. در سفارت انگلیس یهودیان آلمانی با نگرانی به ساختمان سفارت هجوم بردند زیرا می‌خواستند از دست پلیس ایران که با حرارت به شکار آلمانیها پرداخته بود بگریزند.<sup>۶۶</sup>

علاوه بر آلمانیها، مردی که انگلیسیها بیش از هر کس در تهران در جستجویش بودند حاج امین‌الحینی مفتی اعظم فلسطین بود. رشیدعالی گیلانی قبلاً از ایران گریخته و به ترکیه رفته بود اما مفتی و همکاران عراقیش در یک هتل بیار لوکس کوهستانی در کوههای دربند مشرف به تهران باقی مانده بودند. هنگامی که پلیس ایران برای بازداشت این گروه حرکت کرد، مفتی در سفارت ژاپن تحصن گزید.<sup>۶۷</sup>

آن شب رادیولندن در گفتار به زبان فارسی شاه را متهم به دزدیدن زمین از مردم و مجبور کردن کشاورزان به «عرق ریختن و زحمت کشیدن برای

پر کردن جیبهای او از طلا» کرد. یکی از مخالفان مشهور شاه شعری خواند که رضاشاه را با ضحاک مقایسه می‌کرد که به دست فریدون و کاوه، دو قهرمان ملی ایران سرنگون شده بود و شاعر پرسید اینگونه مردان امروزه کجا هستند؟<sup>۶۸</sup>

قبل از سپیده‌دم روز دوشنبه ۱۵ سپتامبر [۲۴ شهریور] تیپ نهم زرهی سرتیپ تیارک از کرمانشاه بسوی شرق حرکت کرد تا نخستین بخش پیشروی خود را بسوی تهران آغاز کند. همراه این تیپ زره پوشهای هنگ سیزدهم نیزه‌دار راه می‌پیمود که بتازگی از اهواز وارد شده بود. هنگ یکم سواره نظام گارد پیشاپیش ستون بموی ملایر - در فاصله ۱۵۰ کیلومتری - نه نخستین توقفگاه بود پیش می‌رفت. گرچه خرابی جاده‌ها باعث تأخیر زیاد شد ولی ستون مزبور حوالی غروب به آن شهر رسید.<sup>۶۹</sup>

در همان هنگام فرماندهی عالی شوروی دستور پیشروی بسوی تهران را در صبح فردای آن یعنی ۱۶ سپتامبر [۲۵ شهریور] صادر کرد. در قزوین ژنرال نوویکوف واحدهای لشکر بیست و چهارم سوار را آماده حرکت از سوی غرب کرده بود. در عشق‌آباد ژنرال میخائیل کازاکوف با یک وظیفه بمیار مشکل روبرو بود و آن حرکت دادن واحدهای ارتش پنجاه و سوم مستقل آسیای مرکزی از سوی غرب بود. نزدیکترین واحدها به تهران لشکر ۳۹ سوار و یک هنگ از لشکر شصت و هشتم پیاده نظام کوهستانی در سمنان در ۳۰۰ کیلومتری شمال شرقی تهران بود. ستاد کازاکوف حساب کرد دو تا سه روز طول خواهد کشید تا لشکر سوار به تهران برسد. به جای این کار نقشه‌ای طرح کردند دایره بر اینکه دو گروه را بطور جداگانه به تهران بفرستند: یک واحد موتوریزه از طریق جاده خاکی و یک هنگ کامل از لشکر شصت و هشتم با راه آهن.<sup>۷۰</sup>

در آن روز ۱۵ سپتامبر [۲۴ شهریور] نمایندگان مجلس شورای ملی علناً رضاشاه را مورد انتقاد قرار دادند و تقاضای اجرای قانون اساسی را کردند. گروهی از نمایندگان تقاضا کردند به حضور شاه برسند و از وی تقاضا کنند که از سلطنت استعفا بدهد. در همین حال سفارت انگلیس به دولت ایران خبر داد که نیروهای انگلیسی دارند بموی پایتخت پیشروی می‌کنند و همزمان با

شورویها در بعدازظهر ۱۷ سپتامبر وارد تهران خواهند شد.<sup>۷۱</sup> بیشتر آلمانیهایی که در تهران باقی مانده بودند، همانطور که متفقین خواسته بودند صبح آن روز تسلیم و از تهران منتقل شدند: ۲۲۰ نفر به اهواز و ۲۱ نفر تحت الحفظ شورویها به قزوین. در حدود ۱۵۰ آلمانی که هنوز تکلیفشان نامعلوم بود در تهران ماندند اما این اقدامات بسیار دیر صورت گرفت و مانع از اشغال پایتخت نشد.<sup>۷۲</sup>

وقتی خبر پیروزی انگلیسیها به رضاشاه رسید، فهمید که باید استعفا بدهد ولی درباره نحوه آن هنوز تصمیم نگرفته بود. به پسرش محمدرضا گفت که چون به عنوان یک مرد قوی و یک پادشاه مستقل مشهور شده که همیشه به نفع کشورش اقدام می کرده است، هرگز نمی تواند همانند یک پادشاه دست نشانده کشوری اشغال شده حکومت کند و پرسید: «تصورش را بکن که آیا من می توانم از یک سروان کوچک انگلیسی یا روسی دستور بگیرم؟»<sup>۷۳</sup>

آن روز بعدازظهر رضاشاه نخست وزیر را به دربار احضار کرد. فروشی پاسخ داد حالش چندان خوب نیست که خانه را ترک کند. بنابراین رضاشاه کلیه سنتها را زیر پا گذاشت و در ساعت سه بعدازظهر شخصاً به دیدار فروغی رفت. این دو مرد به مدت یک ساعت بطور خصوصی با هم مذاکره کردند.<sup>۷۴</sup>

پس از آن شاه آخرین جلسه هیئت وزیران را تشکیل داد و به وزیرانش گفت که بزودی کشور را ترک خواهد کرد. رضاشاه اظهار داشت بعضی از آنان خدمات برجسته ای انجام داده اند ولی او هیچ گاه از آنان تشکر نکرده و به آنان پاداش نداده است زیرا او به تنهایی بخاطر موقعیت ممتازی که داشته می توانسته است نقش اقلیت را بازی کند. رضاشاه ادعا کرد که راز موفقیت او این بوده که هرگز با هیچ کس مشورت نمی کرده و به جای این کار مسائل را با آراهی و بی علاقه‌گی ظاهری مورد مطالعه قرار می داده است. آنگاه با تلخی اذعان کرد: «اما سال گذشته این رویه را تغییر دادم و با شورای عالی جنگ درباره حمله به عراق به مشورت پرداختم. اگر این کار را نکرده بودم خودم را در چنین وضعی نمی یافتم.»<sup>۷۵</sup>

جلسه فوق‌العاده مجلس برای صبح روز بعد پیش‌بینی شده بود. آن شب وزیر کشور به نمایندگان مجلس اطلاع داد که در این جلسه یک خبر مهم اعلام خواهد شد و از نمایندگان خواست که در آن شرکت نمایند.<sup>۷۶</sup>

اگر رضاشاه هنوز در مورد تسلیم تاج و تخت مردد بود، حوادث روز بعد او را در این کار مصمم ساخت. در ساعت سه بامداد روز ۱۶ سپتامبر [۲۵ شهریور] هنگ بیست و چهارم تانک و هنگ پنجاه و چهارم مکانیزه از لشکر بیست و چهارم سوار شوروی غرش کنان از قزوین بسوی شرق حرکت کردند و از انگلیسیها سبقت گرفتند.<sup>۷۷</sup>

خبر نزدیک شدن قوای شوروی با تلفن به اطلاع رضاشاه در کاخ سلطنتی رسید. وی با این اعتقاد که شورویها برای سرنگونی او می‌آیند، نخست‌وزیر را به کاخ احضار کرد. فروغی با دقت پیش‌نویس استعفانامه را نوشت و به دست شاه داد که در اثر فشارهای مستمر و زخم‌معدنه دردناکی که قیافه‌اش را بیش از ۶۳ سال نشان می‌داد. چشمانش به رنگ خون درآمده بود.<sup>۷۸</sup>

فروغی استعفانامه را به این شرح نوشته بود: «نظر به اینکه من همه قوای خود را در این چندساله مصروف امور کشور کرده و ناتوان شده‌ام حس می‌کنم که اینک وقت آن رسیده است که یک قوه و بنیه جوان‌تری به کارهای کشور که مراقبت دائم لازم دارد بپردازد که اسباب سعادت ملت را فراهم سازد. بنابراین امور سلطنت را به ولیمهد و جانشین خود تفویض کرده و از کار کناره نمودم.»<sup>۷۹</sup> رضاشاه چندین بار این متن را خواند و سرانجام پس از ده دقیقه قلم سلطنتی را در دوات فروبرد، جوهر زیادی آن را تکاند و سپس با سرعت نامش را امضا کرد. سپس استعفانامه را به دست فروغی داد که امضای شاه را با آب‌خشک‌کن خشک کرد.<sup>۸۰</sup>

رضا پهلوی به فروغی دستور داد: «اتومبیل مرا بردار و برو این را در مجلس بخوان. در این ضمن من می‌خواهم مطالبی به پرم بگویم.»<sup>۸۱</sup> فروغی شتابان بیرون رفت ولی به جای اینکه مستقیماً به مجلس برود در سر راه خود در سفارت انگلیس توقف کرد. ساعت ۷ بامداد بود که فروغی با خوشحالی استعفانامه رضاشاه را به سر ریدر بولارد نشان داد.<sup>۸۲</sup>

در کاخ سلطنتی، رضا پهلوی که دستخوش هیجان شده بود، برای آخرین بار با پدرش محمدرضا گفتگو کرد و از وی پرسید: «آیا می‌توانی تاج و تخت را حفظ کنی؟» محمدرضا ساکت ماند. او اصرار ورزید: «من در حفظ تاج و تخت کوتاهی نکردم ولی نیروهائی قوی‌تر از من مرا شکست دادند. من سلطنت را برای تو حفظ کردم، آیا تو قادر هستی آن را حفظ کنی؟» ولیعهد سرش را به عنوان تصدیق تکان داد و رضاشاه این نصیحت را به او کرد: «مواظب باش پسر، مقاومت نکن، ما و همه دنیا با طوفانی روبرو شده‌ایم که عظیم‌تر از هر یک از ماست. سرت را خم کن و بگذار طوفان بگذرد.» سپس در حالی که بسوی در خروجی می‌رفت افزود: «سعی کن پسر دار شوی!» و بسوی اتومبیل رولزرویس آماده حرکت گام برداشت. اندکی پس از ساعت ۷ بامداد او در راه اصفهان بود.<sup>۸۳</sup>

کشیش ویلیام میلر مشغول آماده کردن نامه‌های خود برای پست هفتگی بود که ناگهان یکی از مبلغین همقطارش با شتاب وارد شد و پرسید: «آیا در خیابانها بوده‌اید؟» میلر پاسخ داد: «نه، چطور مگر؟» آن مرد گفت: «می‌گویند روسها دارند می‌آیند. یک دوست انگلیسی در خیابانها می‌دوید و می‌گفت روسها با ۵۰ تانک و تعداد زیادی زره‌پوش از کرج عبور کرده‌اند و تا نیم ساعت دیگر به اینجا خواهند رسید. به امریکائیه‌ها بگو از خیابانهای اصلی دور شوند چون ممکن است زد و خورد در بگیرد. شاه و افسرانش ممکن است سربازان ما را به جلو آنان بفرستند تا پیشروی آنها را به تأخیر اندازند و خودشان فرار کنند.» اندکی بعد شخص دیگری به میلر خبر داد که شورویها در وسط راه متوقف شده‌اند و به تهران وارد نخواهند شد. میلر در دفتر خاطر آتش نوشت: «خواه شورویها وارد تهران شوند و خواه نشوند، چنان لرزه شدیدی به تهران وارد ساخته‌اند که بیشتر مقامات بلندپایه از ترس جانشان گریخته‌اند. اقرار می‌کنم که از دیدن این خدایان کوچک که مردم بدبخت را در این مدت مدید دچار وحشت کرده بودند، به این حال نزار، خوشحالی واقعی به من دست داده است. امیدوارم این زالوها دیگر پیدایشان نشود.»<sup>۸۴</sup>

قوای نوویکوف در ساعت ۷ بامداد به کرج رسید و توقف کرد. نیروی هوائی ایران دچار وحشت شد و با شتاب هرچه تمام‌تر هواپیماهایش را از

پایتخت دور ساخت. شورویها بمنظور هماهنگی با انگلیسیها تا ساعت سه بعدازظهر روز ۱۷ سپتامبر [۲۶ شهریور] یعنی بیست و چهار ساعت بعد وارد تهران نشدند. حتی یک سرباز ایرانی برای مقاومت در برابر نیروهای مهاجم گسیل نشد. فقط یک افسر شهربانی بمنظور مذاکره با نوویکوف درباره شرایط اشغال پایتخت اعزام گردید. انگلیسیها هنوز بیش از ۴۰۰ کیلومتر از تهران دور بودند. وقتی خبر پیشروی شورویها را شنیدند تیپ نهم زرهی بی‌درنگ اردویش را برچید و ۴۰۰ فروند ارابه جنگی آن با سرعت ۵۰ کیلومتر در ساعت از ملایر عازم قم شد.<sup>۸۵</sup>

اندکی بعد از ساعت ۱۱ بامداد، فروغی نخست‌وزیر همراه با حسن اسفندیاری رئیس مجلس وارد عمارت پارلمان شدند. فروغی در حالی که از پله‌های تریبون بالا می‌رفت ورقه کاغذی از کیفش بیرون آورد. حضار ساکت بودند. فروغی اعلام کرد که شاه استعفا داده و سپس متن کامل استعفانامه را قرائت کرد. نمایندگان خشکشان زده بود. چند تن از آنان آشکارا می‌گریستند. بسیاری با حرارت زیاد با پهلو دستی خود نجوا می‌کردند. یکی دو تن بیاناتی علیه رضاشاه و حکومت او ایراد کردند. دو ساعت بعد خبر استعفای رضاشاه از رادیو به اطلاع عامه مردم رسید. روزنامه‌فروشان در خیابانها می‌دویدند و با صدای بلند خبر استعفای شاه را اعلام می‌نمودند. آن روز نسخه‌های روزنامه‌های عصر بسرعت به فروش رفت.<sup>۸۶</sup>

جمله «من همه قوای خود را در این چندساله مصروف امور کشور کرده‌ام» که در استعفانامه نوشته شده بود، مورد تعبیر و تفسیر مردم قرار گرفت. یک ایرانی با تلخی فراوان به کشیش ویلیام میلر اظهار داشت: «او شیطان را به ما داده بود» مردم در خیابانها جمع شده بودند و از شنیدن خبر استعفای شاه ابراز شادمانی می‌کردند ولی ترمس نزدیک شدن قوای شوروی خوشحالی آنان را ضایع می‌کرد.<sup>۸۷</sup>

در حالی که متفقین به تهران نزدیک می‌شدند، چرچیل تلگرافی به استالین فرستاد و اشتیاق خود را به رسمیت بخشیدن اتحاد با ایران و ایجاد «همکاری نزدیک و دوستانه» با نیروهای اشغالی شوروی مورد تأکید قرار داد. چرچیل در تلگرام خود نگرانیهایش را درباره مسائل زیر ابراز داشت:

علائمی در دست است که نشان می‌دهد در عشاير ايران اغتشاشاتی بوقوع خواهد پیوست و قدرت حکومت مرکزی از هم خواهد پاشید. اگر این اغتشاشات دامنه پیدا کند ما باید از نیروهای خود برای از میان بردن آنها استفاده کنیم و نقل و انتقال نیروهای ما و مهمات و خواربار ایشان در راههای شوسه و راه آهن مانع از رساندن کمک به شما خواهد شد؛ در حالی که منظور اصلی ما این است که تا حد ممکن میزان استفاده از راههای ایران را برای انتقال آنچه می‌خواهیم به شما برسانیم بالا ببریم. منظور اصلی ما باید این باشد که ایرانیان را وادار سازیم نظم را در داخله کشور خود حفظ کنند و ما به جنگ خود ادامه بدهیم. دستوراتی که جنابعالی در این خصوص داده‌اید وضع ما را در این صحنه که از حیث عملیات نظامی در درجه دوم اهمیت قرار دارد بهبود خواهد بخشید.<sup>۸۸</sup>

قصد واقعی چرچیل که بزحمت پنهان شده بود، منصرف کردن شورویها از نابودی قدرت حکومت مرکزی ایران به نفع خودشان بود. چرچیل با کاهش دادن اهمیت ایران امیدوار بود بتواند به استالین فشار آورد که علناً با این نظرات موافقت کند. بعدها معلوم شد این تلاشها بیهوده بوده است. در سراسر آن شب، کشیش ویلیام میلر صدای اتومبیل‌هائی را که با سرعت عبور می‌کردند می‌شنید و از خود می‌پرسید آیا شورویها وارد تهران شده‌اند؟ صبح فردای آن که ۱۷ سپتامبر [۲۶ شهریور] بود هیچ کس نمی‌دانست چه حادثه‌ای روی داده است. ولی یک ایرانی جوان چشم‌اندازی غیرعادی از وضع نامساعد ایران برای میلر ترسیم کرد:

کارهای خوبی که رضاشاه کرد در مقایسه با کارهای بد او بیشتر است. او مردی مقتدر بود. هیچ مردی مانند او در مشرق‌زمین یافت نمی‌شود و ممکن است کارهای زیاد دیگری به نام او انجام گرفته باشد. اما اکنون او رفته است و همه نیروهای مخالف آزاد خواهند شد. او قدرت



روحانیون را درهم شکست ولی اکنون آنها آماده‌اند انتقام خود را بگیرند... از همین حالا زنان چادر بسر در خیابانها پدیدار شده‌اند. من از شنیدن نطقهای نمایندگان مجلس دربارهٔ رضاشاه خیلی مکدر شدم زیرا آنها عدم درک خود را از کارهایی که او انجام داده بود نشان دادند.<sup>۸۹</sup>

میلر بندرت ایرانیانی را دیده بود که حق‌شناسی خود را بیان کنند. صداقت این مرد جوان عمیقاً او را تحت تأثیر قرار داد.

در این هنگام شورویها با نظم و ترتیب مشغول محاصرهٔ تهران بودند. تا ساعت ۶ بامداد پستهای بازرسی و گشتیهای خود را در راههای خروجی شهر برقرار ساخته بودند. تانکها و زره‌پوشهای روسی در باند خلوت فرودگاه مهرآباد در حومهٔ غربی شهر صف کشیده بودند. در شرق فرودگاه یک واحد از ارتش پنجاه و سوم در خلال شب به ایستگاه مرکزی راه آهن رسید. این گروه کوچک که دچار هیجان شده بود در ساعت ۱۰ بامداد یعنی پنج ساعت پیش از ساعت مقرر وارد تهران شد و این کار اعتراض انگلیسیها را برانگیخت. اندکی پس از ساعت ۸ بامداد یک ستون زرهی انگلیسی از قم رهپار تهران شد و از کنار تمدادی اتومبیل سواری که در جهت مخالف می‌رفتند گذشت.<sup>۹۰</sup>

در کاخ سلطنتی، محمدرضا ولیمهد که خودش را آمادهٔ عزیمت به مجلس برای ادای سوگند می‌کرد رنگش پریده بود. او نمی‌دانست آیا مردم که از پدرش متنفر بودند او را به عنوان پادشاه جدید خواهند پذیرفت، آیا ارتش به او وفادار خواهد ماند و آیا متفقین در مراسم سوگند خوردن او دخالت خواهند کرد یا نه. همگی اعضای خانوادهٔ او از تهران رفته و او را با آینده‌ای نامطمئن باقی گذاشته بودند. اوضاع امنیتی دچار هرج و مرج بود و شهربانی گرفتار بی‌نظمی شده بود. بسیاری از مردم با سلطنت مخالف بودند. حتی شایعاتی رواج داشت که انگلیسیها یک شاهزادهٔ قاجار را که در نیروی دریائی انگلیس خدمت می‌کند نامزد سلطنت کرده‌اند. محیط برای انقلاب مساعد بود.<sup>۹۱</sup>

در حومه شمالی تهران، جیمز موز کنسول امریکا با احتیاط مراقب تحول اوضاع بود. آن روز بعدازظهر یکی از دوستان ایرانی او به وی گفت که تنها سربازان قابل اعتمادی که در شهر باقی مانده‌اند در پادگان دوشان‌تپه هستند. یک فرمانده برای این سربازان یافت شده بود که از نظر انضباط شدید شهرت داشت. دوست ایرانی افزود بهترین ویژگی این ژنرال این است که رشوه نمی‌گیرد زیرا رضاشاه او را بخاطر سرکوب عشایر لرستان ثروتمند کرده است. او سپهبد امیر احمدی بود که اخیراً پس از چند سال بی‌مهری رضاشاه بر سر کار آمده و شروع به ایجاد نظم در این پادگان کرده بود.<sup>۹۲</sup>

آن روز بعدازظهر هنگ یکم سوارنظام گارد انگلیس به پل راه آهن در جنوب تهران رسید و در آنجا با دژبانهای شوروی روبرو شد. وقتی هنگ دریافت که کلیه راههای ورودی به شهر بوسیله پستهای بازرسی شوروی سدود شده است، در حوالی شهری اردو زد و تصمیم گرفت ورود به شهر را به فردای آن روز موکول نماید.<sup>۹۳</sup>

آن روز بعدازظهر تهران هیچ شباهتی به شهری که خودش را آماده استقبال یک پادشاه جدید می‌سازد نداشت. خیابانها تقریباً خلوت بود. مردم اتومبیلهایشان را از ترس اینکه به دست اشغالگران بیفتد مخفی کرده بودند. هیچ پرچم و آذین‌بندی در میری که ولیمهد می‌بایست طی نماید دیده نمی‌شد. کشیش ویلیام میلر یک ساعت پیش از وقت برای تماشای موکب شاه جدید رسید. پاسبانان و سربازان به فاصله ۵۰ قدم از یکدیگر ایستاده بودند ولی جمعیت ناچیز و پراکنده بود. وقتی میلر از برابر سفارت آلمان عبور کرد متوجه شد که پرچم سوئد جانشین پرچم صلیب شکسته شده است. وی در کنار خط‌سیر با یک ایرانی کارمند بانک که اوقاتش بشدت تلخ بود به گفتگو پرداخت. آن شخص غرغر می‌کرد: «شاه جدید! مسخره است! هیچ کس او را نمی‌خواهد. او هم مثل پدرش است. مردم از دست هر دوی آنها به جان آمده‌اند!»<sup>۹۴</sup>

بتدریج که ساعت نزدیک می‌شد تعداد بیشتری از مردم در کنار خیابان صف کشیدند، ولی قیافه آنان بی‌تفاوت بود. سرانجام از دور صدای سم اسبان به گوش رسید. یک اسواران سرباز سواره‌نظام بطور نامنظم در خیابان پیش

می آمد. میلر به تماشا پرداخت و برای اسبها که در قدم برداشتن روی سنگفرشهای لغزان دچار اشکال بودند احساس ترحم کرد. چند رأس از آنان به زمین خوردند و سواران که دستپاچه شده بودند تلاش می کردند آنها را از زمین بلند کنند و دوباره سوار شوند. در وسط اسواران اتومبیل سلطنتی پدیدار شد که به آهستگی حرکت می کرد. ولیعهد در صندلی عقب نشسته بود. همین که اتومبیل نزدیک شد، صدای کف زدن جمعیت به گوش رسید. این واکنش میلر را به شگفتی واداشت تا اینکه علت را دریافت. پادشاه جوان مؤدبانه رو به مردم خم می شد و لبخند می زد، چنانکه گوئی به آنان می گوید خدمتگزارشان است. میلر رو به یک ایرانی که در کنارش ایستاده بود کرد و پرسید: «درباره تغییر سلطنت چه عقیده دارید؟» آن مرد با شک و تردید پاسخ داد: «بگذارید ببینیم این یکی چکار می کند.»<sup>۹۵</sup>

محمدرضای جوان از واکنش جمعیت قوت قلب یافت و تصمیم گرفت تاج و تخت را حفظ کند.<sup>۹۶</sup> در مجلس، وزیران با لباسهای ملیله دوزی و سران ارتش با یونیفورمهای تشریفاتی در برابر سرسرای ورودی منتظر بودند. یک گروهان از گارد سلطنتی و دسته موزیک نظامی در باغ صف کشیده بود. بیشتر رجال دلتنگ و دلخور بنظر می رسیدند. سفرای انگلیس و شوروی بطرز برجسته ای غایب بودند. تنها دیپلمات حاضر در این مراسم وزیرمختار ژاپن بود. در خارج عمارت، موزیک نظامی سرود شاهنشاهی را نواخت و ولیعهد در ساعت ۴ بعدازظهر وارد شد. گارد فریاد زد: «جاوید باد اعلیحضرت» و بدین سان به شاه جدید تهنیت گفت. محمدرضا پهلوی در یونیفورم تمام رسمی، رنگ پریده ولی با متانت وارد سرسرا شد.<sup>۹۷</sup>

ارشدترین ژنرال ایرانی فرمان خبردار داد. غیرنظامیان با احترام کرنش کردند. همه چشمها به پادشاه جوان دوخته شده بود و او را که بسوی تریبون می رفت دنبال می کرد. او درحالی که کلام الله مجید را در دست گرفته بود سوگند خورد طبق قانون اساسی سلطنت کند و عدالت را برای همه تأمین نماید. مراسم کوتاه ولی با ابهت بود و نطق شاه جدید که بسیار خوب ایراد شد با کف زدن حضار مواجه گردید. آنگاه او مجلس را ترک کرد. وقتی شاه جدید و فروغی از عمارت مجلس خارج شدند، جمعیت انبوهی برایشان ابراز

احساسات کرد. در اصفهان اعضای خانواده‌اش با دقت به این مراسم که از رادیو پخش می‌شد گوش می‌دادند. وقتی صدای ابراز شادمانی و کف‌زدن را شنیدند، شاه سالخورده برای پسرش در این ساعات آشفته احساس امیدواری کرد.<sup>۹۸</sup>

\* \* \*

اعضای خاندان سلطنت که قبلاً به اصفهان رفته بودند عبارت بودند از سه زن و شش مرد؛ ملکه عصمت، شمس و فاطمه دختران رضاشاه، و علیرضا و عبدالرضا و غلامرضا و حمیدرضا پسرانش، بعلاوه فریدون جم پسر وزیر دربار و شوهر شمس. هنگامی که شاه سابق وارد اصفهان شد آنان به گریه و زاری پرداختند ولی رضاشاه آنها را دلداری داد و گفت: «غصه نخورید، غصه شخص را خرد و نابود می‌کند. صبر و تحمل داشته باشید.»<sup>۹۹</sup>

شاه سابق و همراهان در خانه یکی از ثروتمندان اصفهان اقامت کردند و بسیاری از مقامات دولتی و بزرگان شهر به دیدارش آمدند و وی در مورد کارهای عمرانی که می‌بایست تکمیل شود با آنها به گفتگو می‌پرداخت. بقیه اوقات را تنها در باغ قدم می‌زد و منتظر گزارشهای وزیر دربار بود که مأمور شده بود رادیوهای خارجی را بشنود. رادیوهای مزبور صحبت از ثروت شاه و پولهای هنگفتی می‌کردند که در بانکهای خارجی سپرده بود. این خبرها رضاشاه را ناراحت می‌کرد.<sup>۱۰۰</sup>

وی همچنین از شنیدن اخبار دایر بر اینکه او جواهرات سلطنتی را با خودش برده است ناراحت می‌شد و می‌گفت: «نمی‌دانم چرا مقامات بانک سکوت کرده‌اند و جواب نمی‌دهند.» و دست آخر هم وزیر دربار را به تهران فرستاد و وی در بازگشت گزارش داد که جواهرات دست نخورده است.<sup>۱۰۱</sup>

فردای آن، دو مقام رسمی از تهران وارد شدند تا ترتیب انتقال ثروت رضا پهلوی را به جانشینش بدهند. دفترچه بانکی او نشان می‌داد که ۶۸۵٬۰۰۰٬۰۰۰ ریال در حساب سپرده بانک ملی دارد. شاه سابق این مبلغ و نیز کلیه املاک خود را در مقابل ده گرم نبات به شاه جدید هبه کرد و به یکی از این دو نفر گفت که در نظر داشته به کوههای بختیاری برود و در آنجا نیروهائی را که مخالف اشغال کشور بوده‌اند دور خودش جمع کند ولی بعداً تصمیم گرفته

دست به چنین کاری نزنند چون به ضرر جانشینش تمام خواهد شد.<sup>۱۰۲</sup> هنگامی که ساعت ترک اصفهان فرارسید رضاشاه از پیرانش خواست که در ایران بمانند ولی آنها نپذیرفتند و رضاشاه قلباً خشنود شد که همگی آنان همراهی او را به یک مقصد نامعلوم ترجیح دادند. او نوه‌اش شهناز را که می‌بایست به تهران برگردد بوسید و سپس به اتفاق همراهان بسوی نائین و یزد حرکت کرد. در ۲۴ سپتامبر [۲ مهر] رضاشاه و همراهانش برای صرف ناهار در رفسنجان توقف کردند و سپس به کرمان رفتند. در کرمان مسافران را در خانه دو تن از متمولین شهر جا دادند که چندان رغبتی به پذیرفتن آنها نداشتند. فردای آن رضاشاه در حالی که سر و کلاهش را با پارچه‌ای بسته بود وارد اتاقی شد که جم وزیر دربار در آن مشغول کار بود. رضاشاه روی یک تخت سفری نشست. تخت سفری در زیر سنگینی وزن او شکست. رضاشاه با عصبانیت به طبقه فوقانی رفت ولی ساعتی بعد برگشت و با یک کمک‌راننده کامیون به گفتگو و کسب اطلاعات پرداخت.<sup>۱۰۳</sup> شاه سابق به گوش درد عفونی شدیدی مبتلا شده بود و پزشک محلی دستور چند روز استراحت داد ولی کنسول انگلیس در کرمان و مأموران انگلیسی که شاه سابق را همراهی می‌کردند اصرار ورزیدند که باید هرچه زودتر به بندرعباس عزیمت کند. رضاشاه بشدت خشمگین شد و گفت: «کجا بروم؟ من در جیبم حتی پنج ریال ندارم. باید به من وقت بدهید. از پسر پول خواستم و هر وقت رسید به بندرعباس خواهم رفت.»<sup>۱۰۴</sup> به او گفتند دولت انگلیس کلیه مخارج را خواهد پرداخت و بعداً از دولت ایران وصول خواهد کرد. رضا پهلوی هنوز نفهمیده بود که دیگر حاکم بر سرنوشت خود نیست و می‌گفت قصد دارد چند هفته در بمبئی بماند و سپس با کشتی به امریکای جنوبی برود و در آنجا اقامت گزیند.

گروه تبعیدشدگان در بعدازظهر روز ۲۷ سپتامبر [۵ مهر] به بندرعباس رسید. نظر به اینکه هوا در ساحل بسیار گرم بود، رضا به خانواده‌اش دستور داد شب را در کشتی مسافری انگلیسی-هندی بندرا بگذرانند که بسیار خنک‌تر بود ولی خودش اصرار ورزید که آخرین شب را در خاک ایران بسر برد.<sup>۱۰۵</sup>

فردای آن روز رضاشاه برای نخستین بار کت و شلوار پوشیده بود و فرزندانش از مشاهده او در این لباس شگفتزده شدند چون همیشه او را در یونیفورم نظامی دیده بودند. تعداد گروه مسافران بیست نفر بود که هفت نفر آنها پیشخدمت و آشپز بودند.

در ۳۰ سپتامبر [۸ مهر] در حالی که کشتی بندرا از ساحل ایران دور و از خلیج فارس خارج می‌شد نخست‌وزیر انگلیس گزارشی درباره رویدادهای ایران به مجلس عوام داد و گفت: «ما با هماهنگی نزدیک با متفق روسی خود عوامل بدخواه را از تهران ریشه کن کردیم. دیکتاتور را بیرون کردیم و به تبعید فرستادیم و به جای او پادشاهی را نشانیدیم که قول داده است مجموعه‌ای از اصلاحات و ترمیمهایی را که بسیار دیر شده و سخت مورد نیاز است انجام بدهد.»<sup>۱۰۶</sup>

کشتی بندرا در اول اکتبر [۹ مهر] به بمبئی رسید و در آنجا یک مأمور بلندپایه انگلیسی به نام سر کلرمونت اسکراین سوار کشتی شد. اسکراین قبلاً به عنوان سر کنسول بریتانیا در مشهد خدمت کرده بود و به زبان فارسی کاملاً تسلط داشت و این وظیفه دشوار را عهده‌دار بود که به رضاشاه و همراهانش اطلاع بدهد که اجازه ندارند در بمبئی به خشکی پیاده شوند و ضمناً به آنها بگویند که مقصد جدیدشان جزیره موریس می‌باشد.<sup>۱۰۷</sup> شاه سابق از شنیدن این خبر بشدت تکان خورد و گفت: «در گذرنامه‌های ما ثبت شده که به آرژانتین خواهیم رفت. کی ما را مجبور به رفتن به موریس می‌کنند؟»<sup>۱۰۸</sup> او تلگرامهایی از طریق مهماندار جدیدش برای دولت انگلیس و محمدرضا فرستاد.

فرزندان رضاشاه امیدوار بودند در بمبئی به خرید پردازند ولی مجبور شدند سفارشات خود را به این مقام انگلیسی بدهند. هزینه این خریدهای گسترده از وجهی که شاه سابق چند روز قبل از استعفایش به شعبه یک بانک انگلیسی در هند فرستاده بود پرداخت شد. مجموع این خریدها به ۲۵۰۰۰ لیره انگلیسی بالغ می‌شد.<sup>۱۰۹</sup>

پس از گذراندن پنج روز در آبهای ساحلی بمبئی، تبعیدشدگان به کشتی برمه منتقل شدند که پس از نه روز بحریمائی به بندر پورت‌لوئی پایتخت جزیره موریس رسید. در طول سفر رضاشاه می‌کوشید روحیه خانواده‌اش را

قوی نگاه دارد. یک شب یکی از مسافران کشتی در اتاق پذیرائی آهنگ غم‌انگیزی با پیانو نواخت، آهنگی که گوئی زبان‌حال تبعیدشدگان بود. رضاشاه به این شخص پیغام فرستاد: «این چه نوع موسیقی است؟ یک مارش یا یک آهنگ شاد بنوازید.»<sup>۱۱۵</sup> او بیشتر اوقات روز را غرق در فکر به قدم‌زدن در عرشه کشتی می‌پرداخت.

اسکراین در شرح این مسافرت به موریس چند مطلب را که ذهن رضاشاه را مشغول کرده بود نقل کرده است: «چرا به من نگفتند که انگلیسیها به کمک من احتیاج دارند؟ اگر وزیرمختار شما برای من توضیح داده بود که کشور من چقدر برای استراتژی بزرگ متفقین ضرورت دارد، من فرصت همکاری می‌یافتم. شما انگلیسیها ادعا می‌کنید که من جاسوسان آلمانی را پناه داده بودم. این حرف بی‌معنی است. آلمانیها در ایران بودند ولی مأمورین شهربانی و تأمینات من از نزدیک مراقبشان بودند که مبادا بیطرفی ما را به خطر بیفکنند. می‌گوئید احتیاج به ایران داشتید تا از طریق آن برای روسها تانک و توپ بفرستید. اگر به جای بدبختی که بر سر ما آوردید این را به من گفته بودید من راه آهن سراسری خود را در اختیارتان می‌گذاشتم. شما به جای اینکه بگوئید به چه چیز احتیاج دارید نه تنها به جنگ با کشور من پرداختید بلکه در حمله با منفورترین و ترسناک‌ترین دشمن ما روسیه همدست شدید.»<sup>۱۱۶</sup>

وقتی کشتی برمه به پورت‌لوئی رسید و گروه تبعیدشدگان به خشکی پیاده شد، گارد احترام در ساحل صف کشیده بود ولی رضا حتی نگاهی بسوی آن نیفکند. او بسیار خسته و افسرده بنظر می‌رسید، تاکیه‌های کرایه‌ای آنان را به محلی که اقامتگاهشان بود بردند.<sup>۱۱۷</sup>

در پورت‌لوئی رضا حاضر نشد همان دولت انگلیس باشد. چندین بار تقاضا کرد به کانادا یا یک کشور دیگر برود ولی هیچ‌گاه پاسخ مساعدی به او داده نشد.<sup>۱۱۸</sup> مقامات محلی به او و همراهانش اجازه نمی‌دادند هیچ نامه‌ای به خارج بفرستند و نامه‌های واصله را نیز به آنان نمی‌دادند. به جای آن فقط می‌توانستند گفتارهای رادیولندن و برلین را بشنوند که هر دو به شاه سابق دشنام می‌دادند و حمله می‌کردند.<sup>۱۱۹</sup> رضاشاه از ملاقات با هر کسی پرهیز می‌کرد و مایل نبود اعضای خانواده‌اش با بیگانگان معاشرت کنند. بندرت برای

گردش به کنار دریا می‌رفت زیرا مشاهده ناوگان انگلیسی او را به یاد نیروی دریائی ایران می‌انداخت که در عرض یکی دو ساعت بوسیله قوای برتر انگلیسی به قعر دریا رفته بود.

در ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ [۹ بهمن ۱۳۲۰] پیمان سه‌جانبه اتحاد ایران و انگلیس و شوروی در تهران به امضاء رسید و از آن هنگام مقامات انگلیسی پورت‌لوئی رفتار مناسب‌تری با تبعیدشدگان بعمل آوردند. نامه‌های واصله از تهران به آنان تسلیم شد و پست جزیره نامه‌های آنان را به مقصد تهران پذیرفت. فرماندار انگلیسی جزیره به مناسبت امضای پیمان سه‌گانه رضاشاه را به ضیافت شامی که به افتخارش ترتیب داده بود دعوت کرد. او پس از غرولند زیاد پذیرفت که لباس اسموکینگ بپوشد و در مهمانی شرکت کند. می‌گفت همیشه یونیفورم نظامی پوشیده و عادت به چنین لباسهائی ندارد.<sup>۱۱۵</sup>

آب و هوای موریس بسیار ناسالم بود و مقامات انگلیسی پس از چند هفته بحث و مذاکره موافقت کردند که اغلب فرزندان رضاشاه به تهران برگردند و خود او و بقیه همراهانش به افریقای جنوبی منتقل شوند. پس از عزیمت فرزندان، بحران ادواری با خدمتکاران ایرانی که همیشه مایل به مراجعت به ایران بودند حادث‌تر شد. تنها کاری که رضاشاه توانست بکند این بود که به منشی‌اش دستور داد تلگرامی به ایران بفرستد و از پسر ارشدش تقاضا کند خدمتکاران جدیدی برایش بفرستد و ضمناً چند تن از فرزندان او را نزد او برگرداند.

یک روز در ساعتی که معمولاً شاه سابق به گردش می‌پرداخت، دامادش فریدون جم متوجه شد که او روی یک صندلی نشسته و خسته و مریض‌احوال بنظر می‌رسد. برایش یک فنجان چای برد و پرسید او را چه می‌شود. اگر بیمار است پزشک محلی را احضار کند. وقتی پزشک آمد و رضا را معاینه کرد دستور عکسبرداری با اشعه ایکس و گرفتن نوار قلب را داد. نتیجه آزمایشها این بود که قلب او وضعی نامساعد دارد و باید هرچه زودتر به کانادا یا شهری در افریقای جنوبی انتقال داده شود که تسهیلات کامل پزشکی در دسترس باشد. رادیولندن خبر بیماری شاه سابق را به نحو مبالغه‌آمیزی پخش کرد و آن را فوق‌العاده خطرناک و مهلک نامید.<sup>۱۱۶</sup>

در ۲۷ مارس ۱۹۴۲ [۷ فروردین ۱۳۲۱] رضاشاه به اتفاق فرزندانش علیرضا



و عبدالرضا و تعداد اندک همراهانش سوار کشتی شد و پورت‌لوئی را به مقصد دوربان در ساحل جنوب شرقی آفریقا ترک گفت. در دوربان اقامت‌گاه مناسب یافت نمی‌شد لذا پس از دو ماه اقامت در این شهر بوسیله قطار به ژوهانسبورگ رفتند. در آنجا نیز مدتی در هتل زندگی می‌کردند. رضاشاه بعد از ظهرها به گردش در خیابانهای شهر می‌پرداخت ولی بخشهایی را انتخاب می‌کرد که خلوت بود و مردم کمتر تردد می‌کردند. او نظافت شهر و نظم عبور و مرور و وسایط نقلیه را تحسین می‌کرد.<sup>۱۱۷</sup>

در حدود دو هفته پس از ورود به ژوهانسبورگ، چندین خدمتکار و یک منشی از تهران وارد شدند. منشی مزبور چند جلد کتاب درباره تاریخ ایران همراه خود آورده بود که رضاشاه را سخت خوشحال کرد و از آن پس قسمتی از ساعات روز را به مطالعه می‌گذراند.

برنامه زندگی روزانه تبمیدشدگان همیشه یکنواخت و آرام نبود. با صاحبخانه منزلی که رضاشاه و همراهانش در آن اقامت کرده بودند اختلاف در گرفت. همچنین بود با خدمتکاران ایرانی که دائماً با یکدیگر دعوا می‌کردند. مقالات توهین آمیزی که روزنامه‌های محلی درباره شاه سابق درج می‌کردند بر ناراحتی آنان می‌افزود.

فرزندانش مرتب به او اصرار می‌کردند که خاطراتش را بنویسد ولی رضاشاه زیر بار نمی‌رفت. گزارش رادیوها درباره قحطی در ایران ضربه سختی برای او بود. یک شب تا صبح در اتاقش قدم می‌زد و می‌گفت: «قحطی؟ یعنی چه؟ آیا ایران باید نان سربازان خارجی را تأمین کند؟ آنها ادعا می‌کردند برای ایرانیان نان خواهند آورد، حالا این موضوع قحطی چیست؟ آنها می‌گفتند آماده‌اند اوضاع را مرتب کنند، ولی این راه درست کردن کارهاست؟ تنها هدف آنها بی‌آبرو کردن من است.»<sup>۱۱۸</sup>

بیماری قلبی شاه سابق همچنان رو به شدت می‌رفت تا جایی که قدم‌زدن و گردش روزانه برایش دشوار شده بود. اکنون بیشتر اوقات را در تختخواب استراحت می‌کرد و بندرت اتفاق می‌افتاد که برخیزد و اندکی در باغچه گردش کند. سرانجام در ساعت ۵ بامداد روز ۲۶ ژوئیه ۱۹۲۴ [۲ مرداد ۱۳۲۳] تنها و در گمنامی در اثر حمله قلبی درگذشت.<sup>۱۱۹</sup>



شاه جدید چند روز پس از ادای مراسم سوگند چندین فرمان صادر کرد. بلافاصله سرپاس مختاری رئیس منفور شهربانی را از کار برکنار ساخت. سپس سرلشکر حمن ارفع را به دربار احضار و به سمت افسر رابط با ارتش انگلیس منصوب کرد و به او دستور داد با نیروهای انگلیسی خارج از تهران تماس بگیرد و ترتیب اسکان آنها را در شهر بدهد.<sup>۱۲۰</sup>

هنگامی که سرلشکر ارفع عازم سفارت انگلیس بود، در سر راه خود ژنرال فریزر وابسته نظامی و یک سرهنگ دوم انگلیسی را نیز سوار اتومبیلش کرد. در خیابان فردوسی آنها تعداد زیادی اتومبیل سواری و اتوبوس را دیدند که در برابر سفارت آلمان صف کشیده‌اند. صدها زن و کودک آلمانی با چهره‌های غمگین سوار اتومبیلها می‌شدند تا از میان خطوط شورویها عبور کنند. سرهنگ انگلیسی به شوخی گفت: «حیف که زنان آلمانی را به منطقه انگلیسیها نمی‌فرستند.» این شوخی مبتذل ارفع را خشمگین ساخت و به او پاسخ داد: «نمی‌دانم مطابق کدام قانون و قراردادی اتباع یک کشور دوست را در یک کشور متقل و بیطرف به نام تلاش در راه آزادی و عدالت این چنین مورد توهین و خفت قرار می‌دهند؟»<sup>۱۲۱</sup>

آن روز غروب اتل و همکارانش در حاشیه شرقی تهران با اسکورت شوروی که مأمور همراهی آنان تا مرز ترکیه شده بود ملاقات کردند. زنان بی‌اختیار می‌گریستند. یک مادر آلمانی از یک زن ایرانی خواهش کرد که قدری آب به بچهاش که گریه می‌کرد بدهد. زن ایرانی نپذیرفت و فریاد زد: «نه، تو کافر هستی.»<sup>۱۲۲</sup>

سرلشکر ارفع و ژنرال فریزر داشتند به کهریزک نزدیک می‌شدند که از دور زره‌پوشها و تانکهای انگلیسی را تشخیص دادند. فریزر ارفع را به سرتیپ آیزلرود معرفی کرد. در همین لحظه یک افسر رابط شوروی از ستون ژنرال نوویکوف فرارسید. افسر روسی نقشه‌ای از جیبش در آورد و ترتیب پیشروی ارتش خود را برای آنان توضیح داد. گروه افسران موافقت کردند که انگلیسیها آن شب را در شهر ری و شورویها در مهرآباد بگذرانند و روز بعد که ۱۸ سپتامبر [۲۷ شهریور] بود همزمان وارد تهران شوند. قرار

شد شورویها در پادگان باغ‌شاه مستقر شوند و انگلیسیها در کارخانهٔ مسلسل‌سازی اشکودا در شرق تهران.<sup>۱۲۳</sup>

صبح فردای آن - ۱۸ سپتامبر - شورویها اجازهٔ ورود به تهران را به انگلیسیها دادند.<sup>۱۲۴</sup> سفارت ایتالیا از این فرصت استفاده کرد و خودش را به منطقهٔ امن اشغالی انگلیس افکند. انگلیسیها به حومهٔ شهر رسیده بودند که تعدادی اتومبیل لبریز از اثاث را مشاهده کردند که وزیرمختار ایتالیا و خانواده‌های متعددی سوارشان بودند و به صفوف آنها پیوستند. به اتباع ایتالیا که مصونیت سیاسی داشتند اجازه داده شد به بغداد و از آنجا به ترکیه بروند.<sup>۱۲۵</sup> در این میان انگلیسیها متوجه یک شخص ریزنقش با قیافهٔ سامی که به عنوان پیشخدمت وزیرمختار ایتالیا خدمت می‌کرد نشدند. یک‌بار دیگر مفتی اعظم فلسطین از لای انگلستان انگلیسیها گریخت و سرانجام خودش را به آلمان رساند.<sup>۱۲۶</sup>

ژنرال اسلیم خبردار شد که هنوز تعدادی زن و مرد و کودک آلمانی در سفارت آلمان باقی مانده‌اند و حاضر نیستند آنجا را ترک کنند. بسیاری از آنان در لیست سیاه متفقین قرار داشتند و شایع بود که ممکن است در برابر بازداشت خود مقاومت نمایند. افسر رابط شوروی معتقد بود انگلیسیها میلی به گشودن آتش به سفارت آلمان ندارند. اسلیم برردی به او پاسخ داد: «آلمانیها روی سر مادر نودساله‌ام و بچه‌های خردسالم در مدرسه بمب ریخته‌اند. اگر آنها مقاومت کنند در تلافی به آنان تردید بخرج نخواهم داد.» و برای آنکه نشان بدهد در گفته‌اش جدی است دستور داد چندین عراده توپ هوویتزر بسوی سفارت آلمان هدف‌گیری کنند. اما آلمانیها که تعدادشان در حدود ۱۳۰ نفر بود بزودی کنترل اعصابشان را از دست دادند و به انگلیسیها تسلیم شدند. در میان این عده ۳۰ مرد وجود داشت که شورویها در جستجویشان بودند. اسلیم آنان را به قوای نوویکوف تحویل داد. یک افسر ستاد شوروی فهرست اسامی را بررسی نمود و آنگاه از اسلیم برای کمکی که کرده بود تشکر کرد و گفت: «اگر هر اطلاعی دربارهٔ این افراد آلمانی می‌خواهید، از قبیل اینکه کجا بوده‌اند، چکار می‌کرده‌اند و با چه کمائی تماس داشته‌اند، به ما اطلاع بدهید و ما به شما خواهیم گفت.»<sup>۱۲۷</sup>

اسلیم پرسید با چه وسیله‌ای این اطلاعات را کسب خواهند کرد و افسر شوروی پاسخ داد: «از آنها بازجوئی "شدید" بعمل خواهیم آورد.» اسلیم بر خود لرزید و بعدها نوشت: «جنگ جنگ است ولی بازجوئی "شدید" بوسیله یکی از متفقین ما بکلی چیز دیگری بود.» او که چاره‌ای نداشت با این فکر خودش را تسکین داد که «نازیها فقط یک قطره از داروئی را می‌چشند که به دیگران خورانده‌اند.»<sup>۱۲۸</sup>

سرانجام دو ارتش وارد تهران شدند. از کنار مرکز شهر گذشتند تا از خیابانهای جنوبی احتراز کرده باشند. انگلیسیها در یک سوی خیابان و شورویها در سوی دیگر با قدمهای نظامی راه می‌رفتند. تضاد میان آنها چشمگیر بود. انگلیسیها لباسهای سبک و شلوار کوتاه داشتند در حالی که شورویها یونیفورمهای ضخیم سبز متمایل به خاکستری پوشیده بودند. جمعیت عبوس و ژنده‌پوش ایرانی که در پیاده‌روها اجتماع کرده بود، علاقه ناچیزی به هر دو ارتش نشان می‌داد.<sup>۱۲۹</sup>

در ۱۷ سپتامبر [۲۶ شهریور] شاه جدید فرامین متعددی بمنظور جبران صدماتی که حکومت پدرش وارد کرده بود امضا کرد. املاک و پولهایی را که پدرش به او منتقل ساخته بود به ملت «اهداء» کرد. بخشی از این پولها بی‌درنگ برای پرداخت حقوق کارمندان دولت مصرف شد. شاه همچنین برنامه‌هایی در مورد کاهش مالیاتها و سر و سامان دادن به هزینه‌های دولت و لغو قانون فروش املاک موقوفه به افراد اعلام کرد. عفو عمومی برای کلیه زندانیان سیاسی نیز اعلام شد و تعدادی از سران عشایر پردردسر از بازداشت در خانه‌هایشان آزاد شدند و به میان ایلات خود برگشتند.<sup>۱۳۰</sup>

فردای آن که ۱۸ سپتامبر [۲۷ شهریور] بود اروین اتل و کارمندان سفارتش همراه با ۵۸ مرد، و ۲۷۴ زن و ۱۳۶ کودک به مرز ایران و ترکیه رسیدند. قبل از آنکه به آنان اجازه داده شود از برابر پست بازرسی شوروی عبور کنند، سربازان زن شوروی اثاث آنان را زیرورو و غارت کردند. یکی از مردها را که مصونیت سیاسی داشت از اتوبوس بیرون کشیدند و همراه خود بردند.<sup>۱۳۱</sup>

دولتهای بریتانیا و اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹ سپتامبر [۲۸ شهریور]

حکومت شاه جدید را برسمیت شناختند.<sup>۱۳۲</sup> آن روز سربازان شوروی به بازار ریختند و هرگونه کالای مصرفی را که اشتیاق داشتند خریدند. سربازان انگلیسی و هندی در جستجوی مشروبات الکلی بودند و با این کار خود ایرانیان مسلمان پرهیزکار را خشمگین ساختند.<sup>۱۳۳</sup>

در نقطه دیگری در تهران، کشیش ویلیام میلر با همان جوان ایرانی که نسبت به شاه سابق احساسات ماعد نشان داده بود صحبت می کرد. میلر از وی پرسید حالا درباره اوضاع چه فکر می کند. آن شخص با صراحت پاسخ داد:

۹

انگلیسیها مرتکب یک اشتباه بزرگ شدند. آنها کشور ما را بیست سال به قهقرا بردند. اصلاحاتی که رضاشاه با اینهمه دشواری انجام داده بود همه برباد رفت. شاه جدید در سوگند خود وعده داد در ترویج مذهب شیعه اثنی عشری سعی و کوشش نماید و اکنون همه مخالفین که بعضیهاشان تبدیل به بقال شده بودند، دارند از مخفیگاههایشان خارج می شوند. رضاشاه قدرت حکام محلی را که هر کدام ظالم و ستمگر کوچکی بودند و مردم را آزار می دادند و هر کس را که دلشان می خواست می کشتند از میان برداشت، ولی اکنون قدرت به آنها باز خواهد گشت. می گویند شاه املاک مردم را گرفت. این املاک را از چنین اشخاص شریری گرفت، وضع آنها را بهبود بخشید و مورد استفاده خوب قرار داد. آری پیشرفت تمدن ما به مدت بیست سال به قهقرا رفته است و تهران اکنون وضع یک شهر در حال محاصره را دارد.<sup>۱۳۴</sup>

یک بار دیگر میلر از احساسات این جوان تکان خورد. در دفتر خاطراتش نوشت: «اینها عقاید یک مرد جوان صمیمی است که بطرزی غیرعادی فکور می باشد. اما بنظر می رسد که اکثریت مردم طور دیگری می اندیشند یا اصلاً چیزی نمی اندیشند.»<sup>۱۳۵</sup>

انگلیسیها از همان زمان شروع به درک این مطلب کردند که با باور کردن

وعده و وعیدهای متفق روسی خود مرتکب اشتباه بزرگی شده‌اند. همان روز ۱۹ سپتامبر [۲۸ شهریور] کوک کنسول بریتانیا در تبریز هشدار داد که شورویها عمداً تمایلات تجزیه‌طلبانه را در آذربایجان تشویق می‌کنند. قبل از پایان ماه سپتامبر شورویها خواستار انتخابات محلی در منطقه اشغالی خود شدند و در تبریز دست به انتشار یک روزنامه تبلیغاتی به زبان فارسی زدند که از حکومت مرکزی انتقاد و مردم را تشویق به قیام علیه «زندگانی فقیرانه‌شان» می‌کرد. سرانجام ایدن وزیر خارجه انگلیس ناچار شد در مورد «اثرات زیان‌بخش مداخله بی‌مورد در امور داخلی ایران و همدلی با جنبشهای تجزیه‌طلب» به شورویها هشدار بدهد.<sup>۳۶</sup> تجاوز متفقین به ایران یک‌سلسله مسائل را حل کرده و یک‌سلسله مسائل جدید را جایگزین آنها ساخته بود.

## سخن آخر

اشغال ایران و بیرون کردن شاه سالخورده هنوز تکمیل نشده بود که تصور واهی همکاری انگلیس و شوروی شروع به محو شدن کرد. در سوم اکتبر ۱۹۴۱ [۱۱مهر ۱۳۲۰] سر ریچارد بولارد نسبت به «علائمی دایر بر اینکه مقامات شوروی در ایران به ما بدگمان هستند» هشدار داد و نوشت: «قراین نشان می‌دهد که دولت شوروی قصد دارد قبل از ترک شمال ایران عقاید کمونیستی را در این منطقه اشاعه دهد، البته در صورتی که اصلاً قصد ترک آنجا را داشته باشد.» توصیه او مبنی بر این بود که «اگرچه سیاست ما در جهت ارسال هرچه بیشتر ذخایر و مهمات جنگی به شوروی است، ولی باید مخالف سیاست نهائی روسیه باشد که بلعیدن ایران است.»<sup>۱</sup>

به دنبال آزادیهای که بلافاصله پس از سقوط رضاشاه به مردم داده شد، بسیاری از کمونیستهای ایرانی از زندان آزاد شدند و بی‌درنگ با پشتیبانی شوروی حزب توده را تأسیس کردند و از طریق نظارت عملی خود بر منطقه اشغالی شوروی بزودی تبدیل به یکی از احزاب سیاسی مهم شدند.<sup>۲</sup> مأموران شوروی در شتابی که در تسلط بر ایران داشتند وقت را تلف نکرده حتی در ماه اکتبر با وزیر جنگ ایران تماس گرفتند و از وی خواستند رهبری یک انقلاب طرفدار شوروی را برعهده بگیرد.<sup>۳</sup> از آنجائی که دولت شوروی

توصیه‌های انگلستان را در مورد عدم دخالت در امور داخلی ایران نادیده می‌گرفت، بولارد بمنظور تهیل در امضای پیمان اتحاد بین ایران و انگلستان و شوروی فشار وارد ساخت که کلیه نیروهای متفقین از تهران عقب بنشینند. اما اسمیرنوف سفیر شوروی با تخلیه قوای آن کشور از تهران تا مادامی که اوضاع روال عادی پیدا نکرده است مخالفت ورزید.<sup>۴</sup>

در این میان حوادثی در نقاط دیگر بوقوع پیوست که ناگهان سیاست شوروی در ایران را تغییر داد. در ۲۶ سپتامبر ۱۹۴۱ [۴ مهر ۱۳۲۰] آلمانیها کی‌یف را تصرف کردند و همراه با آن ۶۰۰'۰۰۰ سرباز شوروی را به اسارت گرفتند. حمله نازیها به مکو در دوم اکتبر [۱۰ مهر] آغاز گردید و در عرض پنج روز اولیه سه ارتش شوروی را محاصره کرد. استالین ناگهان چنان برای این نیروها ناامید شد که از چرچیل تقاضا کرد ۲۵ تا ۳۰ لشکر انگلیسی را برای تقویت ارتش سرخ اعزام نماید. چرچیل این تقاضا را «عجیب» نامید و به استالین پاسخ داد «تنها علاقه ما در ایران این است که اولاً سدی در برابر رسوخ آلمانیها بسوی مشرق بوجود آوریم و درثانی از این کشور به عنوان راه ارسال تجهیزات به حوضه ولگا و خزر استفاده کنیم». با اینهمه چرچیل با تیزبینی فرصت بیرون راندن شورویها از ایران را درک کرد و به استالین پیشنهاد نمود که «پنج یا شش لشکر خود را برای استفاده در جبهه جنگ از ایران خارج سازید.» و افزود: «بریتانیا امنیت داخلی ایران را عهده‌دار می‌شود و درصدد کسب هیچ امتیازی به ضرر منافع قانونی روسیه برنخواهد آمد.»<sup>۵</sup>

دولت ایران پس از مذاکرات بسیار در دسامبر ۱۹۴۱ [آذر ۱۳۲۰] با شرایط پیشنهادی پیمان سه‌جانبه موافقت کرد.<sup>۶</sup> ولی شاه جوان که نه به روسها اعتماد داشت و نه به انگلیسیها، نیازمند یک نیروی سوم مقتدر بود که از منافع ایرانیان پشتیبانی کند. به عقیده او آلمان نازی دیگر نمی‌توانست این نقش را ایفا کند، هرچند بعضی از ژنرالهایش که با جاسوسان آلمانی رابطه محرمانه داشتند - بخصوص با فرانتس مایر که در ایران مانده و یک سازمان زیرزمینی تشکیل داده بود و سرلشکر زاهدی فرمانده لشکر اصفهان در آن عضویت داشت - با این فکر مخالف بودند. مایر و زاهدی در معیت یکدیگر نقشه‌ای



طرح کردند که در صورت تهاجم احتمالی نیروهای آلمانی از طریق قفقاز به ایران، ارتش ایران به آنها کمک کند. سرگرد برتولد شولتسه-هولتوس مشاور نظامی ناصرخان، رئیس ضدانگلیسی ایل مقتدر قشقایی در جنوب ایران گردید.<sup>۷</sup>

در چنین شرایطی شاه جدید برای پشتیبانی به ایالات متحد آمریکا و بخصوص متخصصان و مستشاران امریکائی می‌نگریست. همچنان که لوئیس دریفوس در ۵ نوامبر ۱۹۴۱ [۱۴ آبان ۱۳۲۰] به واشینگتن توضیح داد: «ایران بیشتر و بیشتر در پی کمک و راهنمایی ایالات متحد است و من احساس می‌کنم که ما نباید از این فرصت در تحکیم موقعیت خود غفلت کنیم»<sup>۸</sup> نیز شاه مشارکت آمریکا را در پیمان سه‌جانبه خواهان بود. هرچند روزولت این تقاضا را نپذیرفت ولی به شاه گفت: «از اینکه در یکی از مواد قرارداد، کشورهای متفق متعهد شده‌اند تمامیت ارضی و حاکمیت و استقلال سیاسی ایران را محترم شمارند، خوشوقت شده است»<sup>۹</sup>

استالین که برای جلوگیری از موج پیشروی آلمانیها به کمک متفقین احتیاج مبرم داشت سرانجام با مواد پیمانی که انگلستان پیشنهاد کرده بود موافقت کرد. در ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ [۹ بهمن ۱۳۲۰] سه دولت پیمان را در تهران امضاء کردند. یکی از مواد مهم این پیمان دول متفق را متعهد می‌ساخت که پس از خاتمه جنگ در مدتی که بیش از شش ماه نباشد کلیه قوای خود را از ایران بیرون ببرند.<sup>۱۰</sup>

در این اثناء ارتش سرخ، ورماخت آلمان را در دسامبر ۱۹۴۱ از حومه مسکو به عقب راند. هیتلر در تلاش خود برای تصرف چاههای نفت قفقاز و نجات ایران از چنگ متفقین و تأخیر زیاده از حد در پیشروی بسوی مسکو، در این بازی بازنده شد و این کار نتایج سرنوشت‌ساز و مصیبت‌باری برای آلمان داشت. همانطور که ژنرال فون ملتین افسر سابق ارتش آلمان می‌نویسد:

همیشه این سؤال باقی است که آیا یک استراتژی متفاوت از جانب هیتلر ما را قادر می‌ساخت که در سال بحرانی ۱۹۴۱ تصمیم دیگری

بگیریم؟ پیشروی بسوی مکو که از جانب ژنرال هانس گودریان تشویق می‌شد و موقتاً در ماه اوت به نفع فتح اوکراین متوقف شده بود، ممکن بود در صورتی که بی‌رحمانه دنبال می‌شد به نتایج سرنوشت‌سازی بینجامد.<sup>۱۱</sup>

به‌رغم این پیروزی موضعی، شورویها خودشان را برای حمله بزرگ نازیها در بهار ۱۹۴۲ آماده می‌ساختند و برای رویارویی با آن نیاز فوری به تجهیزات جنگی امریکائی داشتند.

بمنظور حمل تجهیزات مزبور به روسیه شوروی، از اوایل سال ۱۹۴۲ سیل متخصصان فنی و وسایل و ادوات امریکائی بسوی ایران سرازیر شد. تا ماه ژوئیه آن سال کارخانه‌های کامیون‌سازی و هواپیماسازی امریکا با ظرفیت صد درصد مشغول کار شدند و محمولات عظیمی از طریق راه آهن ایران به شمال ارسال شد.<sup>۱۲</sup>

به تقاضای ایران، مستشاران امریکائی در اختیار دولت ایران قرار گرفتند. دکتر آرتور سی. میلیپو همراه با گروهی از مستشاران مالی برای تجدید سازمان وزارت دارائی به ایران بازگشت. چند تن از افسران ارتش امریکا نیز به عنوان مستشار ارتش و ژاندارمری وارد ایران شدند. اوضاع به گونه‌ای شد که والاس مری وزیرمختار جدید امریکا در ۳ اوت ۱۹۴۲ [۱۲ مرداد ۱۳۲۱] با افتخار به سامرولز معاون وزارت خارجه امریکا تلگراف زد: «بزودی ما در وضعی خواهیم بود که عملاً ایران را اداره خواهیم کرد.»<sup>۱۳</sup>

هیتلر مصمم بود کاری را که در سال پیش آغاز کرده بود به اتمام برساند. در ۵ آوریل ۱۹۴۲ [۱۶ فروردین ۱۳۲۱] دستور داد «کلیه نیروهای آماده کارزار برای عملیات مهمی در بخش جنوبی جبهه به یکدیگر ملحق شوند... هدف این عملیات تصرف مناطق نفت‌خیز قفقاز و عبور از کوههای قفقاز می‌باشد.»<sup>۱۴</sup> حمله به قفقاز در ۲۵ ژوئن [۲ تیر] آغاز شد. در ۲۳ ژوئیه [اول مرداد] خط دفاعی شوروی درهم شکست و روستوف - کلید قفقاز - سقوط کرد. نیروهای آلمانی بسوی جنوب سرازیر شدند و به دامنه کوههای قفقاز رسیدند و چاههای نفت مایکوپ را در ۹ اوت [۱۸ مرداد] تسخیر کردند. در همانحال در

افریقا، سپاه افریقائی مارشال اروین رومل ارتش هشتم انگلیس را تا العلمین در خاک مصر عقب راند و آماده حمله به کانال سوئز و مناطق ماورای آن گردید.

چرچیل که نومیدانه از نزدیک شدن خطر نازیها به باکو و مناطق نفت‌خیز ایران نگران بود، در ۱۲ اوت برای مذاکره با استالین به مسکو پرواز کرد. نخست‌وزیر انگلیس بقدری دستپاچه شده بود که حتی پیشنهاد کرد نیروهای هوائی انگلیس و امریکا به کمک ارتش سرخ که محاصره شده بود بشتابند. استالین محرمانه به او اطمینان داد که «ما خودمان آنها را متوقف خواهیم ساخت. آنها از کوههای قفقاز عبور نخواهند کرد» ولی اقرار کرد که ارتش بشدت دچار کمبود کامیون می‌باشد.<sup>۱۵</sup>

شورویها بدون تعداد کافی کامیون برای حمل سرباز و تجهیزات نه می‌توانستند یک ضدحمله بزرگ را ترتیب بدهند و نه حمله جدید آلمانیها را تحمل کنند. ضمناً استالین مخفیانه کلیه نیروهای رزمی شوروی مقیم ایران را برداشته و بمنظور تقویت دفاع از قفقاز اعزام داشته بود و تنها چند واحد نمادین را پشت سر باقی گذاشته بود.<sup>۱۶</sup>

تعرض آلمان به درون قفقاز همچنان پیش می‌رفت ولی به این دلیل که هیتلر پیشروی همزمان بسوی شهر صنعتی استالینگراد را خواستار شده بود تا حدودی این تعرض ضعیف شده بود. با این‌حال در ۱۸ اوت [۲۷ مرداد] سه گذرگاه مهم در جبال قفقاز به دست آلمانیها افتاد و یک واحد کوهنورد آلمانی در ۲۱ اوت [۳۰ مرداد] به قله البروز - مرتفع‌ترین قله قفقاز - صعود کرد.<sup>۱۷</sup> دولت شوروی در ۲۴ اوت [۲ شهریور] در سراسر قفقاز حالت فوق‌العاده اعلام کرد. فردای آن نیروهای آلمانی موزدوک را گرفتند ولی در ساحل رود ترک از حرکت بازماندند.<sup>۱۸</sup> موج فتوحات نازیها به منتهادرجه خود رسیده بود.

در همین حال کمکهای امریکا به میزان هنگفت به ارتش سرخ رسید. چرچیل دریافته بود که راه آهن ایران که به دست انگلیسیها اداره می‌شد تنها با نصف ظرفیت خود کار می‌کند. بنابراین پیشنهاد امریکائیان را مبنی بر اینکه اداره راه آهن ایران را در دست بگیرند پذیرفت. وقتی یک ژنرال انگلیسی

اعتراض کرد که این کار انگلیسیها را به تجهیزات امریکا وابسته خواهد ساخت، چرچیل با خشونت پاسخ داد: «ما به کی بهتر از امریکا می‌توانیم وابسته باشیم؟»<sup>۱۹</sup> در آن هنگام او تشخیص نداد که این تصمیم عملاً نقش انگلستان در ایران را به نفع امریکا محدود خواهد کرد.

ارتش امریکا برای بهتر اداره کردن برنامه کمک به شوروی «فرماندهی خلیج فارس» را تأسیس کرد و بزودی ۳۰۰۰۰ سرباز و افسر لجستیکی خود را به ایران فرستاد. امریکا تا نوامبر ۱۹۴۲ [آبان ۱۳۲۱] بیش از ۴۰۰۰۰۰ کامیون و ۲۷۰۰۰ هواپیما و ۲۸۰۰۰ تانک و نفربر از راه خلیج فارس به اتحاد جماهیر شوروی ارسال نمود.<sup>۲۰</sup>

نیروهای شوروی در پیرامون استالینگراد که با وصول کمکهای امریکا تقویت شده بودند با شیوه‌ای دقیق مشغول آماده کردن ضدحمله خود شدند. ژنرال گئورگی ژوکوف که نیروهای مزبور را رهبری می‌کرد، بعدها نوشت: «بمنظور آماده کردن ضدحمله، نقل و انتقال شگفت‌انگیز سربازان و ادوات جنگی از کلیه جبهه‌ها صورت گرفت، بخصوص از جبهه جنوب غربی که بتازگی ایجاد شده بود... نمی‌توان انکار کرد که تجهیزات جنگی امریکائی تا حدود زیادی به ما کمک کرد. در خلال سال ۱۹۴۲ حمل و نقل موتوری شوروی ۲۷۰۰۰۰ سرباز و ۱۲/۳ میلیون تن بار را جابجا کرد.»<sup>۲۱</sup>

ضدحمله سنگین شوروی در ۱۹ نوامبر [۲۸ آبان] آغاز شد و به پیروزیهای فوری نایل گردید. استالینگراد بیدرتنگ محاصره شد و تمامی ارتش ششم آلمان در دوم فوریه ۱۹۴۳ [۱۳ بهمن ۱۳۲۱] مجبور به تسلیم شد. آلمانیها قبل از آنکه ارتباطشان قطع شود با شتاب نیروهایشان را از قفقاز بیرون بردند. ایران دیگر در معرض خطر نبود ولی بدون اشغال متفقین که ارسال کمکهای امریکا را ممکن می‌ساخت، ممکن بود نتیجه کار بنحوی دیگر باشد.

در ۱۹۴۳ [۱۳۲۲] موج قاطعانه به ضرر آلمان برگشت. ارتش هشتم انگلیس رومل را در العلمین شکست داد و یک ارتش مشترک انگلیسی-امریکائی در افریقای شمالی پیاده شد و آلمانیها را به یک منطقه کوچک در تونس راند. در آن سال در ایران، سرانجام انگلیسیها مایر و شولته-هولتوس را دستگیر

کردند و با این کار توطئه نازیها در این کشور پایان یافت. با این وصف شورویها که پیروزی را در افق مشاهده می‌کردند، به فعالیتهای خرابکارانه خود در ایران افزودند. اما اوضاع فرق کرده بود و اینک ایالات متحد عملاً یکی از طرفین مؤثر در بازی بود. مقامات انگلیسی و امریکائی در ۸ ژانویه ۱۹۴۳ [۱۸ دی ۱۳۲۱] موافقت کردند که «سیاستهای خود را در ایران با یکدیگر منطبق سازند و در کنار هم بایستند.» وزارت خارجه امریکا فشار آورد که ایران را از لحاظ داخلی تقویت کند «تا هرگونه بهانه‌ای برای اشغال بعد از جنگ، یا تجزیه یا قیمومت ایران را از بین ببرند.» وزارت خارجه متذکر شد که: «ایران یک مورد آزمایش برای نشان دادن حسن نیت ملل متحد می‌باشد و در هیچ جای خاور نزدیک نمی‌توان چنین اختلاف روشن و آشکاری بین دو عضو ملل متحد یافت.»<sup>۲۲</sup>

هنگامی که پرزیدنت روزولت خودش را آماده شرکت در کنفرانس تهران می‌کرد، کاردل هال وزیر خارجه امریکا طی یادداشتی به وی هشدار داد:

اگر اجازه داده شود که رویدادها بدون برخورد با هیچ مانعی جریان خود را طی کنند، محتمل بنظر می‌رسد که شوروی یا انگلستان یا هردوی آنان دست به اقداماتی بزنند که استقلال ایران را جداً در معرض خطر قرار دهد یا اصولاً از بین ببرد... منافع ما ایجاب می‌کند که هیچ قدرت بزرگی در خلیج فارس در برابر تأسیسات عظیم نفت امریکا در عربستان مستقر نشود.»<sup>۲۳</sup>

وقتی روزولت در نوامبر ۱۹۴۳ [آبان ۱۳۲۲] در تهران با چرچیل و استالین ملاقات کرد، سران دو کشور را متقاعد ساخت که اعلامیه سه‌جانبه‌ای در مورد تمایل خود به «حفظ استقلال و حاکمیت و تمامیت ارضی ایران» امضاء نمایند.<sup>۲۴</sup> ولی شورویها همچنان به خرابکاری در مساعی متفقین و حکومت مرکزی ایران ادامه می‌دادند. هیچ حزب سیاسی جز حزب توده اجازه نداشت در منطقه اشغالی شوروی فعالیت کند.<sup>۲۵</sup> شورویها از ورود روزنامه‌نگاران

غربی به منطقه خود جلوگیری می‌کردند و مأموران آنها در هیئت ساتمور سدجانبه اجازه انتشار هیچ مقاله‌ای را که به فعالیت‌های شوروی نظر منفی ابراز می‌کرد، نمی‌دادند. در واقع شورویها می‌خواستند دستی را که به آنها غذا می‌داد گاز بگیرند. در نوامبر ۱۹۴۴ [آبان ۱۳۲۳] روزنامه ایزوستیا حضور نیروهای خدماتی امریکا در ایران را به باد انتقاد گرفت.<sup>۲۶</sup>

در سپتامبر ۱۹۴۴ [مهر ۱۳۲۳] بحران عظیمی بین ایران و همسایه شمالی‌اش در گرفت و آن هنگامی بود که اتحاد شوروی تقاضای امتیاز نفت شمال ایران را کرد. شورویها بمنظور پشتیبانی از تقاضای خود ۴۵۰۰۰۰ سرباز جدید وارد منطقه اشغالی خود کردند. دولت و مجلس ایران این تقاضا را رد کردند و اغتشاشاتی که از حزب توده الهام می‌گرفت بوقوع پیوست. دولت ایران محکم ایستاد و این امر منجر به تفسیر کابینه شد.<sup>۲۷</sup>

پس از درگذشت فرانکلین روزولت در ۱۲ آوریل ۱۹۴۵ [۲۳ فروردین ۱۳۲۴]، هری ترومن جانشین وی در مقام ریاست‌جمهوری امریکا گردید. وزارت خارجه امریکا گزارش‌های توجیهی جهت رئیس‌جمهور جدید تهیه کرد که هشدار می‌داد: «خاور نزدیک دارد بسرعت مبدل به یکی از نقاط خطر حیاتی در مناسبات جهانی می‌شود»<sup>۲۸</sup> در کنفرانس پتسدام ترومن پیشنهاد کرد نیروهای متفقین زودتر از موعد خاک ایران را تخلیه کنند ولی موفقیتی بدست نیاورد.

بتدریج که نمونه‌های دخالت شوروی افزایش می‌یافت، ایران به صورت نقطه اصطکاک بین شرق و غرب در دوران پس از جنگ درمی‌آمد. دولت ایران توطئه‌کنندگان طرفدار شوروی را در پادگان مشهد و نیز نقشه‌های الهام‌گرفته از شوروی را برای ایجاد کردستان مستقل کشف کرد.<sup>۲۹</sup> والاس مری سفیر امریکا در ایران - جانشین دریفوس - در ۲۵ سپتامبر ۱۹۴۵ [۳ مهر ۱۳۲۴] به واشینگتن هشدار داد که اوضاع ایران را با نگرانی زیاد می‌نگرد و:

... اهداف نهائی شوروی ممکن است شامل دستیابی به خلیج فارس و رخنه به سایر نقاط خاور نزدیک باشد... سلطه شوروی بر ایران بطور قطع برای منافع امریکا زیان‌بخش خواهد بود. من قویاً معتقدم که

وقت آن رسیده است که ما موضع قاطعی در برابر فعالیتهای شوروی اتخاذ کنیم.<sup>۲۰</sup>

تقاضاهای انگلیس و امریکا از شوروی در مورد تخلیه پیش از موعد ایران از قوای بیگانه پذیرفته نشد. آخرین سربازان امریکائی در ۳۱ دسامبر ۱۹۴۵ [۱۰ دی ۱۳۲۴] خاک ایران را ترک نمودند و فردای آن ارتش انگلیس نیز ایران را تخلیه کرد اما در حدود ۷۵'۰۰۰ سرباز شوروی در شمال ایران باقی ماندند.<sup>۲۱</sup> با وقوع یک شورش کمونیستی تمام عیار در آذربایجان، اوضاع در ماههای نوامبر و دسامبر ۱۹۴۵ به وخامت گرائید. شورویها به شورشیان آذربایجان - که رهبری آنان را یک کمونیست قدیمی به نام جمفر پیشه‌وری برعهده داشت - کمک کردند و مانع از ورود سربازان ایرانی به آذربایجان برای سرکوبی شورش شدند. پادگانهای ایرانی که در منطقه اشغالی شوروی منزوی شده بودند یکی پس از دیگری سقوط کردند.<sup>۲۲</sup> در ۱۵ دسامبر [۲۴ آذر] والاس مری به واشینگتن تلگراف کرد که «در همه‌جا این احساس وجود دارد که تنها امید ایرانیان به کمک امریکاست. این عقیده در حال گسترش است که انگلیسیها علاقه بخصوصی به ایران ندارند.»<sup>۲۳</sup>

دولت انگلیس تحت حکومت کارگری کلینت اتلی نظر متفاوتی درباره ایران با سلف خود نداشت. نخستین اولویت حکومت مزبور بازسازی پس از جنگ بود و در همان حال روند تجزیه امپراتوی ماوراءبحار آغاز شده بود. تنها هدف واقعی انگلیس در ایران حمایت از منافع خود در مناطق نفت‌خیز خوزستان بود. بنظر می‌رسید انگلیسیها از واگذاری بحران روبه‌افزایش به دست امریکا کاملاً راضی هستند.

دولت ایران این موضوع را تشخیص داد. در ۲۸ سپتامبر ۱۹۴۵ [۶ مهر ۱۳۲۴] حسین علا سفیر ایران در واشینگتن مستقیماً به ترومن مراجعه کرد و خواستار کمک او گردید. علا در نامه‌ای خطاب به ترومن نوشت:

در این اوضاع وخیم، من جداً از شما تقاضا می‌کنم که برای احقاق حقوق ایران برپا خیزید... فقط کشور شما می‌تواند ما را نجات بدهد

زیرا شما همیشه از عقاید و اصول اخلاقی دفاع کرده‌اید و دستهایتان پاک است.<sup>۲۲</sup>

در پاسخ، جیمز برنز وزیر خارجه آمریکا که در اواسط دسامبر به مسکو پرواز کرده بود تمایل ایالات متحد آمریکا را به تخلیه کلیه نیروهای بیگانه از ایران بموجب پیمان سه‌گانه ۱۹۲۲ اعلام داشت. استالین پاسخ داد که هیچ اعتمادی به دولت ایران ندارد و قصد دارد بمنظور حفظ مناطق نفت‌خیز باکو از «خرابکاران» قوای خود را تا ۱۵ مارس ۱۹۴۶ [۲۴ اسفند ۱۳۲۴] در ایران نگاه دارد. برنز خاطرنشان ساخت که آخرین مهلت برای تخلیه ایران دوم مارس است نه ۱۵ مارس، و از استالین خواست که در ایران دست به اقدامی نزند که به اتحاد میان آمریکا و شوروی لطمه وارد کند.<sup>۲۵</sup> پس از این ملاقات برنز بطور خصوصی اظهار داشت: «انتظار مشکلات واقعی در مسئله ایران را دارد».<sup>۲۶</sup>

در ژانویه ۱۹۴۶ [بهمن ۱۳۲۴] شورویها موجبات تغییر کابینه ایران را فراهم کردند. در نتیجه قوام‌السلطنه بیمار و سالخورده به نخست‌وزیری رسید. مسکو انتظار داشت قوام در برابر تقاضاهایش خود را سازشکار نشان بدهد. نخست‌وزیر جدید بی‌درنگ اعلام کرد که قصد دارد به مسکو برود و مستقیماً با استالین مذاکره کند. او در ۱۹ فوریه [۳۵ بهمن] وارد مسکو شد و مورد استقبال صمیمانه مقامات شوروی قرار گرفت و سه هفته بعدی را به مذاکرات محرمانه گذراند. با اینهمه قوام آنطور که شورویها انتظار داشتند سازشکار نبود و به مولوتف اظهار داشت مجلس ایران هرگز یک حکومت خودمختار را در آذربایجان نخواهد پذیرفت.<sup>۲۷</sup>

استالین به قوام گفت که قوایش را از ایران خارج نخواهد ساخت و برای توجیه عمل خود عهدنامه ۱۹۲۱ ایران و شوروی را مطرح ساخت. وقتی قوام مواد عهدنامه را خواند و تذکر داد که شامل این مورد نمی‌شود، استالین پاسخ داد «آبروی دولت شوروی در میان است و منافع شوروی حضور مداوم نیروهای این کشور در ایران را ایجاب می‌کند».<sup>۲۸</sup>

در ۲۸ فوریه ۱۹۴۶ [۹ اسفند ۱۳۲۴] - دو روز پیش از موعد نهائی - جیمز برنز وزیر خارجه آمریکا علناً هشدار داد که دولت ایالات متحد «مسئولیت دارد



برای ایفای تعهدات سایر دولتها اعمال نفوذ کند... ما باید از پیش این موضوع را روشن کنیم که قصد داریم مانع از هرگونه تجاوزی بشویم و در عین حال این مطلب را روشن سازیم که برای نیل به هیچ منظوری اعمال زور نخواهیم کرد.<sup>۳۹</sup> انطباق زمانی هشدار برنز تلویحاً فهماند که منظور او ایران است. ضمناً فهماند که هرگاه تشبث به وسایل مسالمت آمیز با شکست روبرو شود، ایالات متحد به استفاده از زور متوسل خواهد شد.

وقتی موعد تخلیه قوا فرارسید، مسکو اعلام داشت فقط نیروهای شوروی در شمال شرقی ایران تخلیه خواهند شد و «تا روشن شدن اوضاع قوای شوروی در سایر نقاط باقی خواهند ماند».<sup>۴۰</sup> شب بعد رابرت راسو کنسول امریکا در تبریز گزارش داد که نیروهای شوروی بسوی تهران به حرکت درآمده‌اند. نقل و انتقال قوای شوروی تا دو روز بعد ادامه یافت. واحدهای شوروی به کرج در ۴۵ کیلومتری تهران رسیدند.<sup>۴۱</sup> در ۵ مارس [۱۴ اسفند] دولتهای امریکا و انگلیس یادداشت‌هایی به اتحاد شوروی تسلیم داشتند و به باقی ماندن نیروهای شوروی در ایران اعتراض کردند.<sup>۴۲</sup>

در ۶ مارس نقشه‌ای به جیمز برنز وزیر خارجه امریکا ارائه شد که نقل و انتقالات شورویها در ایران را نشان می‌داد. او پس از مطالعه این نقشه مشتش را به کف دستش کوبید و فریاد زد: «حالا با هر دو لونه تفنگ به آنها شلیک خواهیم کرد.» صبح روز بعد تلگرامی از راسو کنسول تبریز ورود نیروهای تازه نفس شوروی را اعلام داشت: «شب و روز قوای امدادی شوروی با کامیون و راه آهن از مرز جلفا وارد می‌شوند و در نقاط مختلف پخش می‌گردند.» راسو افزود: «آنها آماده کارزار هستند.»<sup>۴۳</sup>

در پاسخ، نیروی دریائی امریکا در ۸ مارس [۱۷ اسفند] اعلام کرد که رزمناو میسوری برای تحویل جنازه سفیر ترکیه در امریکا که اخیراً درگذشته بود به استانبول اعزام شده است.<sup>۴۴</sup> این حرکت به عنوان وسیله‌ای برای قدرت‌نمایی در خاورمیانه تلقی شد. حتی برنز وزیر خارجه اعزام یک واحد ضربتی از نیروی دریائی امریکا را به منطقه در مد نظر قرار داد.<sup>۴۵</sup>

قوام در ۱۵ مارس [۱۹ اسفند] در میان استقبال مردم به تهران بازگشت و بی‌درنگ شاه جوان را در جریان مسافرتش قرار داد. وی همچنین اعلام داشت

که مسئله ایران را در دستور شورای امنیت سازمان ملل حفظ خواهد کرد. کاردار شوروی به قوام هشدار داد که این کار یک «عمل غیردوستانه و خصمانه» خواهد بود. دو روز بعد تقاضای تخلیه قوای شوروی بوسیله حسین علا به سازمان ملل متحد تسلیم شد و علا دولت شوروی را متهم به «دخالت متمر در امور داخلی ایران» کرد.<sup>۴۶</sup>

آندرثی گرومیکو سفیر شوروی کوشید طرح مسئله را تا ۱۵ آوریل [۲۱ فروردین ۱۳۲۵] به تعویق افکند.<sup>۴۷</sup> معلوم شد اگر ایران یا آمریکا با این امر موافقت کنند کل قضیه را خواهند باخت زیرا شورویها فرصت خواهند یافت ترتیب سقوط حکومت ایران را بدهند. جورج کنان کاردار آمریکا در مسکو در ۱۷ مارس پیش‌بینی کرد: «شورویها در آینده نزدیک تلاش خواهند کرد که رژیم را که آماده پذیرفتن تقاضاهای شوروی باشد در ایران به روی کار آورند.» او متذکر شد که اتحاد شوروی هیچ قصدی به تخلیه قوایش از ایران ندارد و ادعا کرد: «آنها بدون شک دارند خودشان را آماده رویارویی با مشکلات سیاسی و دیپلماسی جدی می‌نمایند، اما برای وصول به اهدافشان خواهند کوشید اقداماتشان را طوری بسنجند که در صورت برخورد با مانع جدی در هر نقطه‌ای متوقف شود. رویه کرملین این نیست که خودش را درگیر مسائلی کند که پی‌آمدهای آن را نسنجیده باشد.»<sup>۴۸</sup>

ترومن که از این ارزیابی سبکبار شده بود با جیمز برنز و دریاسالار ویلیام لیهی رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح بمنظور مذاکره درباره بحران ملاقات کرد. بنظر ترومن سه مسئله مطرح بود: (۱) امنیت ترکیه که برای دادن حقوق و امتیازاتی در بغازها تحت فشار شوروی قرار داشت، (۲) این خطر که شورویها کنترل ذخایر نفت ایران را بدست آورند و در وضعی قرار گیرند که موقعیت آمریکا را در خلیج فارس تهدید کنند، (۳) این اعتقاد که اگر اتحاد شوروی تعهدات رسمی خود را نادیده بگیرد، به سازمان ملل متحد بی‌اعتنائی کند و حقوق ملل کوچک را زیر پا گذارد، که در آن صورت همکاری بین‌الملل غیرممکن خواهد بود.<sup>۴۹</sup>

ترومن یک ورق برنده در دست داشت که استالین بخوبی از آن آگاه بود: ایالات متحد انحصار سلاح اتمی را داشت و با بمباران هیروشیما و

ناگذاگی در چند ماه پیش، اراده خود را به استفاده از این سلاح هولناک در صورت لزوم ابراز داشته بود. بنابراین ترومن به برنز دستور داد یک یادداشت بسیار محرمانه - ولی کنایه آمیز - جهت استالین بفرستد و از وی بخواهد که قوای شوروی را از ایران بیرون ببرد.<sup>۵۰</sup> سپس در ۲۱ مارس [اول فروردین ۱۳۲۵] یک مصاحبه مطبوعاتی ترتیب داد و ضمن آن اظهار داشت که دولت ایالات متحد آمریکا با تقاضای شوروی دایر به تعویق مذاکره در شورای امنیت موافقت نخواهد کرد. به جای آن اصرار ورزید که قضیه ایران فوراً مطرح شود.<sup>۵۱</sup> آنگاه ترومن آورل هریمن را به کاخ سفید احضار کرد و وی را به سمت سفیر در انگلستان منصوب نمود و به او هشدار داد که «در ایران یک وضع فوق العاده در حال تکوین است... روسها حاضر نیستند قوای خودشان را از این کشور خارج سازند... و این کار ممکن است به جنگ منتهی شود.»<sup>۵۲</sup>

استالین در برابر قدرت و استواری آمریکا مغلوب شد. خبرگزاری تاس در ۲۵ مارس [۵ فروردین] اعلام کرد که نیروهای شوروی ظرف پنج تا شش هفته خاک ایران را تخلیه خواهند کرد.<sup>۵۳</sup> آخرین واحد ارتش سرخ در اوایل ماه مه خاک ایران را ترک کرد و پشت سر خود حکومت کمونیستی آذربایجان و جمهوری مستقل کردستان را باقی گذاشت.<sup>۵۴</sup> اکنون دولت ایران توجه خود را به بازپس گرفتن این استانها متمرکز ساخته بود. پشتیبانی ایالات متحد آمریکا گسترده و بدون قید و شرط بود. ستاد مشترک نیروهای مسلح آن کشور موافق با تقویت ایران با سلاحهای سنگین بود. وزارت خارجه آمریکا در ۱۸ اکتبر ۱۹۴۶ [۲۶ مهر ۱۳۲۵] سیاست جدید خود را به شرح زیر اعلام داشت: «مسئله ایران دفاع از منافع نظامی ما را در سراسر منطقه خاور نزدیک و میانه در بر دارد.» به جورج آلن سفیر جدید آمریکا در ایران دستور داده شد به شاه و قوام نخست وزیر بگوید که «مادامی که ایران مایل است در برابر فشار خارجی ایستادگی کند، ایالات متحد از استقلال ایران نه تنها با حرف بلکه با عمل پشتیبانی خواهد کرد.»<sup>۵۵</sup>

ایرانیان که از این تعهد تشویق شده بودند در اوایل دسامبر سه ستون از ارتش خود را به آذربایجان و کردستان اعزام داشتند. شورویها سر و صداهای

تهدید آمیزی نمودند ولی از دخالت مستقیم خودداری ورزیدند. ارتش دموکراتها مقاومت کوتاه و بیهوده‌ای در ۱۵ دسامبر [۱۹ آذر] در حوالی میانه بعمل آورد ولی درست و حسابی شکست خورد. پیشه‌وری و سایر رهبران دموکرات در تبریز دچار وحشت شدند و بسوی مرز شوروی گریختند. اهالی تبریز قیام کردند و صدها کمونیست را قبل از ورود ارتش ایران در ۱۳ دسامبر [۲۲ آذر] به قتل رساندند. انبوه جمعیت با فریادهای شادی از ورود ارتش ایران استقبال کرد.<sup>۵۶</sup>

روزی که حکومت کمونیستی سقوط کرد، لستر ساتن کنسول امریکا در تبریز به تهران تلگراف زد:

پرده سیاه برچیده شد. درست یک سال و یک روز پس از آنکه رژیم دموکرات آذربایجان تأسیس شده بود، دیروز در عرض چند ساعت سرنگون گردید... معلوم بود که مردم رغبت به جنگیدن ندارند و رهبران از پشتیبانی ناچیزی برخوردارند یا اینکه اصلاً مورد پشتیبانی نیستند. امروز مثل این است که ما در شهر دیگری بسر می‌بریم. از وقتی که به آذربایجان آمده‌ام هیچ‌گاه این همه چهره‌های خندان ندیده‌ام. آنها نجات یافته‌اند و از این موضوع خوشحالند.<sup>۵۷</sup>

بدین‌سان آخرین اثر تجاوز انگلیس و شوروی به خاک ایران در ۱۹۴۱ از میان رفت. اما مسئله قانونی و اخلاقی بودن اقدام اولیه آنان هنوز باقی است و برای آن جواب ساده‌ای نمی‌توان یافت. در این که دو کشور با حمله بدون اطلاع قبلی به ایران مرتکب تجاوز شدند، جای حرف نیست. ولی این که کنترل ایران در راه آهن و منابع نفت حیاتی آن برای تعقیب و نتیجه جنگ لازم نبود نیز جای بحث ندارد. بنابراین مسئله بیشتر پیرامون وسیله متمرکز می‌شود تا هدف.

رضاشاه پهلوی - گرچه بخصوص طرفدار نازیها نبود - قلباً مایل بود آلمان روسیه شوروی را شکست بدهد و حاضر نبود تحت شرایط موجود در هیچ‌گونه اتحاد رسمی با متفقین شرکت کند، بخصوص که در آن هنگام

آلمان هنوز فاتح بود. در اینصورت می‌توان استدلال کرد که سیاست بریتانیا فاقد صداقت و مفهوم بود در حالی که می‌بایست صریح و بی‌پرده باشد. نخستین عامل تعدیل این سیاست این بود که انگلیسیها در باور خود مبنی بر اینکه شاه مرسخت و یک‌دنده باقی خواهد ماند تجدیدنظر نموده و ارسال یک اولتیماتوم نهائی را لازم بدانند. اما این کار عامل غافلگیری در تصرف پالایشگاه آبادان را که برای انگلیسیها جنبه حیاتی داشت و ضمناً بسیار آسیب‌پذیر بود، به مخاطره می‌افکند. بنابراین انگلیسیها تشخیص دادند که ناچارند بدون هشدار و ارسال اولتیماتوم مبادرت به حمله به ایران نمایند.

ایالات متحد امریکا نیز در این قضیه چندان بی‌تقصیر نبود. این کشور می‌توانست - و شاید می‌بایست - در پشتیبانی از موضع ایران اقدام بیشتری مبذول دارد. اما روزولت قبلاً با حمله انگلیس و شوروی به ایران موافقت کرده بود، گو اینکه در آن هنگام پی آمدهای آن را کاملاً درک نمی‌کرد. این توافق منتهی به نوعی احساس تقصیر امریکائیا در نقش ایالات متحد در این قضیه گردید و در نهایت منجر به این شد که دولت امریکا رعایت حقوق ایران را که روزولت در دیدار اوت ۱۹۴۱ خود با چرچیل آن‌چنان مورد بی‌اعتنائی قرار داده بود، تضمین نماید. این کار در عوض موجب درگیر شدن کامل امریکا در امور ایران و عقب زدن انگلستان به عنوان وزنه متقابل در برابر شوروی گردید.

بالاخره، مقاصد اتحاد شوروی در ایران از ابتدا گسترده‌تر و موذیانه‌تر از انگلیس و امریکا بود. تمایل شوروی به کنترل بر ایران از دلایل استراتژیکی و عقیدتی ناشی نمی‌شد. ایران می‌توانست برای آن کشور منابع عظیم نفت و راه بسوی اقیانوسهای باز را تأمین کند. همچنین کنترل بر ایران می‌توانست مرزهای حیاتی و آسیب‌پذیر جنوبی اتحاد جماهیر شوروی را بهتر حفظ نماید. افزون بر آن، ایران یک پایگاه ممتاز برای نفوذ عقاید کمونیستی در خاورمیانه بشمار می‌رفت.

تاریخ دیکتاتوری و توسعه‌طلبی رژیم شوروی - بخصوص در دوره استالین - را همه می‌دانند و اقدامات و نیات شوروی در ایران باید از این جنبه قضاوت شود نه با همان معیارهائی که در غرب بکار می‌رود. از این نظر شاید

جالب‌ترین جنبه درگیری شوروی در نقشه‌های متفقین در ایران ساده‌لوحی باورنکردنی انگلیسیها باشد که معتقد بودند شورویها در قول و قرارهایشان صادقانه شرکت خواهند کرد. صرفنظر از این که این قول و قرارها تا چه اندازه جدی بوده است. زیرا در پرتو تاریخ ممکن نیست بتوان تصور کرد که شورویها با خضوع و خشوع و بدون آنکه لازم به تحمل فشارهای بسیار شدید سیاسی و نظامی باشد که در اوایل ۱۹۴۶ به آنها وارد شد، از مواضع محکمی که در ایران ایجاد کرده بودند عقب‌نشینی کنند. نتیجه این کار زور آزمائی میان امریکا و شوروی بود، یک زور آزمائی جدی که تهدید به جنگ سوم جهانی می‌کرد. اگر ایالات متحد واکنش استالین را درست ارزیابی نکرده بود ناچار بود به وسایل نظامی متوسل شود. اگر سؤال شود این وسایل چه بود، پاسخ صریحی به آن نمی‌توان داد و باید وارد مرحله حدمس و گمان شد. احتمال می‌رود که ترومن دستور می‌داد یک بمب اتمی بر روی چاههای نفت باکو یا یکی دیگر از هدفهای استراتژیکی شوروی افکنده شود. در آن هنگام بطور یقین نیروی امریکائی که قادر به رویارویی با نیروهای شوروی شود در منطقه وجود نداشت. در این مورد وضع آمادگی نظامی امریکا در منطقه قابل اندازه‌گیری نیست، اما صرفنظر از این ملاحظات، استالین آنقدر زیرک و محتاط بود که تشخیص بدهد ترومن جدی است و توان اجرای تهدیداتش را دارد.

در خاتمه، در مورد صحیح بودن اقدام انگلیس و شوروی در تجاوز به ایران، هنوز یک مسئله مبهم و گنج‌کننده باقی است. مسئله اصلی که در برابر انگلیس و امریکا قرار داشت این بود که آیا ضرورت استراتژیکی - که سرانجام کلیه ملل آزاد جهان را درگیر کرد - اخلاقاً و قانوناً اجازه یک تجاوز خشن و بدون اطلاع قبلی را می‌دهد؟ در مورد ایران متأسفانه پاسخ مثبت است زیرا همانطور که در فوق تشریح شد هیچ راهی برای متفقین باقی نمانده بود که راههای ارتباطی و معادن نفت ایران را بدون بکار بردن زور تحت کنترل خود در آورند. تازمانی که آلمان فاتح بنظر می‌رسید، رضاشاه هرگز با تقاضاهای متفقین موافقت نمی‌کرد. پس چه فایده‌ای داشت اگر انگلستان حقوق بین‌المللی را دقیقاً مراعات می‌کرد؟ اگر نتایج این کار نهایتاً شکست

یک تلاش عظیم در راه آزادی و علیه نوعی ظلم و استبداد بود، اساس قانونی آن چه اهمیتی داشت؟

این نتیجه‌گیری نهائی (که عاری از بحث‌های بی‌پایان نیست) بسیاری از تدابیر و اقدامات قابل ایراد سیاسی و نظامی را که انگلیسیها قبل از حمله به ایران پیشنهاد یا اجرا کردند، به‌هیچ‌وجه توجیه نمی‌کند. و نیز انگلیسیها مقصرتند که چرا ایران را در برابر تحریکات و جاه‌طلبیهای شوروی قویاً حمایت نکردند، زیرا خود آنها بودند که ایرانیان را در چنین وضع مخاطره‌آمیزی قرار دادند. این فرض که اگر انگلستان بوسیلهٔ حزب سیاسی دیگری - با برنامه و خط‌مشی متفاوت - اداره می‌شد سیر رویدادها تغییر می‌کرد، به‌هیچ‌وجه بار اخلاقی را که انگلستان در ابتدا برعهده گرفت و سپس با وعده‌های بعدی در تضمین حاکمیت و استقلال ایران تأیید کرد، سبک نمی‌کند. بنابراین حمله به ایران یک نمونهٔ کلاسیک وضع دشوار اخلاقی ملت‌های دموکرات را نشان می‌دهد که ضمن تلاش برای زنده ماندن در برابر رژیم‌هایی که کمر به نابودیشان بسته‌اند، مرتکب اعمالی نسبت به ملل کوچک می‌شوند که قابل توجیه نیست.

# یادداشتها

## علائم اختصاری یادداشتها

- DGFP وزارت خارجه ایالات متحده اسناد سیاست خارجی آلمان، سری دی،  
جلدهای ۹-۱۳ (Washington D.C., Government Printing Office, 1935-64)
- FRUS وزارت خارجه ایالات متحده، روابط خارجی ایالات متحده، ۱۹۴۰-۱۹۴۶،  
(Washington D.C., Government Printing Office, 1958-69)
- PRO اداره اسناد عمومی علیاحضرت [ملکه بریتانیا]، پرونده‌های مختلف.

## مقدمه

- 1) Winston S. Churchill, *The Second World War: The Grand Alliance* (Boston: Houghton Mifflin, 1950), p. 477.
- 2) Winston S. Churchill, *The Second World War: The Gathering Storm* (Boston: Houghton Mifflin, 1948), p. 547.  
بخشهای ذی ربط در متن کتاب، در انتهای پیشگفتار نقل شده است.
- 3) Sir Reader Bullard, *The Camels Must Go* (London: Faber and Faber, 1961), p. 227.
- 4) Churchill, *Gathering Storm*, p. 547.



## فصل اول

1) George N. Curzon, *Persia and the Persian Question*, vol. 1 (London: Longmans, Green and Company, 1892), pp. 3-4.

(۲) برای این دوره از تاریخ ایران نگاه کنید به:

David Marshall Lang, *The Last Years of the Georgian Monarchy, 1658-1832* (New York: Columbia University Press, 1957), pp. 111-16, and 220-23; J. B. Kelly, *Britain and the Persian Gulf, 1795-1880* (Oxford: Oxford University Press, 1963), pp. 63-72; and Firuz Kazemzadeh, *Russia and Britain in Persia, 1864-1914* (New Haven, Conn: Yale University Press, 1968), pp. 8-9.

3) PRO, FO65-1202.

4) Minute by Commander in Chief Napier of Magdala (Government of India, Foreign Department, No. 123 of 1875; India Office Records: four, Letters from India, 1875).

(۵) در خصوص این دوره از تاریخ ایران که منتهی به امضای قرارداد ۱۹۰۷ روسیه و انگلستان شد به منابع زیر مراجعه کنید:

Sir Percy Sykes, *A History of Persia*, vol 2 (London: Macmillan and Company, 1951), pp. 360-70; and Nasrollah S. Fatemi, *Oil Diplomacy: Powderkeg in Iran* (New York: Whittier Books, 1954), pp. 8, and 18-24.

(۶) مواد قرارداد ۱۹۰۷ مربوط به ایران از کتاب زیر نقل شده است:

J. C. Hurewitz, *Diplomacy in the Near and Middle East*, vol. 1 (Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1950), pp. 266-67.

(۷) در خصوص این دوره از تاریخ ایران که منتهی به کودتای ۱۹۲۱ می شود نگاه کنید به:

Mohammed Reza Shah Pahlavi, *Mission for my Country* (New York: McGraw-Hill, 1961), pp. 36-38; George Lenczowski, *Russia and the West in Iran, 1918-1948* (Ithaca, N.J.: Cornell University Press, 1949), pp. 15-17, 45-46, and 52; and Donald N. Wilber, *Riza Shah Pahlavi* (Hicksville, N.Y.: Exposition Press, 1975), pp. 9-15, and 40-43.

8) Pahlavi, *Mission*, pp. 45-46; Peter Avery, *Modern Iran* (London: Ernest Benn, 1965), pp. 246-49; and Lenczowski, *Russia and West*, pp. 70-71, and 317.

برای متن کامل قرارداد ۱۹۲۱ نگاه کنید به:

Faramarz S. Fatemi, *The U.S.S.R. in Iran* (London: A. S. Barnes and Company, 1980), pp. 192-94.

(۹) منابع زیر به توصیف دورهٔ تحکیم قدرت رضاخان پرداخته‌اند:  
Lenczowski, *Russia and West*, pp. 59-60; and Wilber, *Riza Shah*, pp. 73, 98-99, 106-7, 114-15, 166-67, 254-55, and 260-63.

10) Arthur C. Millspaugh, *Americans in Persia* (Washington, D.C.: Brookings Institution, 1946), pp. 22-24, and 25fn.

11) *Ibid.*, p. 26fn.

12) Wilber, *Riza Shah*, pp. 123-24, 169-70, 175; and Fatemi, *Oil Diplomacy*, pp. 104-37.

(۱۳) منابع زیر به درگیر شدن آلمانیها در امور ایران تا جنگ دوم جهانی پرداخته‌اند:

L. P. Elwell-Sutton, *Modern Iran* (London: George Rutledge and Sons, 1941), pp. 164-65; DGFP, vol. 8, p. 335; R. K. Karanjia, *The Mind of a Monarch* (London: George Allen and Unwin, 1977), p. 41; Lenczowski, *Russia and West*, pp. 153 and 161; Wilber *Riza Shah*, p. 147, and 162-63; and Pahlavi, *Mission*, pp. 66-67.

14) Wilber, *Riza Shah*, p. 182.

15) Millspaugh, *Americans*, pp. 24-25.

(۱۶) منابع زیر به تحولات نظامی ایران در دورهٔ رضاشاه پرداخته‌اند:  
Hassan Arfa, *Under Five Shahs* (London: John Murray, 1964), p. 325; U. S. National Archives, «History, Traditions, and Mission of the Iranian Army» Attaché Report R-26-45, RG 226, pp. 5-6; and George Lenczowski (ed.), *Iran under the Pahlavis* (Stanford, Calif.: Stanford University Press, 1978), p. 393.

17) U. S. National Archives, MID-233737, June 20, 1940, RG 165.

18) Wilber, *Riza Shah*, p. 175.

(۱۹) برای مطالعهٔ متن کامل قرارداد رجوع کنید به:  
Raymond James Sontag and James Stuart Beddies (eds.), *Nazi-Soviet Relations, 1939-1941* (Washington, D.C.: Government Printing Office, 1948), pp. 76-78.

## فصل دوم

1) Ashraf Pahlavi, *Faces in the Mirror* (Englewood Cliffs, N.J.: Perntice-Hall, 1980), p. 39.

2) Wilber, *Riza Shah*, pp. 192-93; FRUS, 1940, vol. 3, p. 633; and DGFP, vol. 8, p. 353.

3) FRUS, 1940, vol. 3, p. 621.

4) Ibid; Wilber, *Riza Shah*, p. 193.

5) DGFP, vol. 8, p. 355.

6) FRUS, 1940, vol. 1, p. 449.

7) Sir Llewellyn Woodward, *British Foreign Policy in the Second World War*, vol. 1, (London: Her Majesty's Stationery Office, 1970), p. 27.

8) David J. Dallin, *Soviet Russia's Foreign Policy, 1939-1942* (New Haven, Conn: Yale University Press, 1942), p. 111.

9) FRUS, 1940, vol. 3, p. 626.

10) DGFP, vol. 8, p. 419.

11) FRUS, 1940, vol. 3, p. 625.

12) Ibid, p. 626.

13) PRO, Chiefs of Staff Report February 23, 1940, War Cabinet Minutes, CAB 66, vol. 5, W. P. (40) 18.

14) Woodward, *British Foreign Policy*, vol. 1, pp. 10-12.

15) PRO, Appreciation by Chiefs of Staff Committee, October 6, 1939, War Cabinet Minutes, CAB 66, vol. 2, W.P. (39) 73.

16) Bisheshwar Prasad (ed.), *Official History of the Indian Armed Forces in the Second World War, 1939-1945: The Campaign in Western Asia* (Calcutta: Sree Sarawata Press, 1957), p. 32.

17) Ibid, pp. 33-34.

18) PRO, Review of Military Policy in the Middle East, December 1939, War Cabinet Minutes, CAB 66, W.P. (39) 148.

19) PRO, Military Policy in the Middle East, January 13, 1940, War Cabinet Minutes, CAB 66, W.P. (40) 18. See also Maj. Gen. I.S.O. Playfair, *The Mediterranean and the Middle East*, vol. 1 (London: Her Majesty's Stationery Office, 1954), p. 62.

20) PRO, Chiefs of Staff Report, February 23, 1940, War Cabinet Minutes, CAB 66, W.P. (40) 66.

- 21) PRO, FO371-24855-4368.
- 22) See Prasad, *Campaign in Western Asia*, pp. 34-37, and 43-45, for TROUT planning and Lane study.
- 23) Woodward, *British Foreign Policy*, vol. 1, pp. 71-76.
- 24) *Die Geheimakten des Franzoesischen Generalstabes*, vol. 6 (Berlin: Reich Foreign Ministry, 1941), docs. 19 and 22.
- 25) PRO, Chiefs of Staff Report, March 8, 1940: Military Implications of Hostilities with Russia in 1940, War Cabinet Minutes, CAB 66, W.P. (40) 91.
- 26) Woodward, *British Foreign Policy*, vol. 1, p. 109.
- 27) *Geheimakten*, doc. 26.
- 28) Woodward, *British Foreign Policy*, vol. 1, p. 110.
- 29) Churchill, *Gathering Storm*, p. 547.
- 30) Woodward, *British Foreign Policy*, vol. 1, pp. 110-12.
- 31) Francis H. Hinsley, *British Intelligence in the Second World War*, vol. 1 (New York: Cambridge University Press, 1979), pp. 198-99; and J. Weygand (trans. J. H. F. McEwen), *The Role of General Weygand* (London: Eyre and Spottiswoode, 1948), p. 37.
- 32) *New York Times*, March 30, 1940.

۳۳) اطلاعات مربوط به تقویت قوای شوروی در قفقاز از منابع زیر نقل شده

است:

*Krasnoznamennyi Zakavkavskii* (Moscow: Military Publishing House, 1969), pp. 146-47; *Sovetskaia Voennaia Entsiklopediia*, vol. 3 (Moscow: Military Publishing House, 1976-81), p. 370; (Mar.) Andrei Grechko, *Bitva za Kavkaz* (Moscow: Military Publishing House, 1971), p. 28; and P. W. Fabry, *Iran, Die Sowjet Union und das Kriegfuehrende Deutschland im Sommer und Herbst 1940* (Gottingen: Muster-Schmidt Verlag, 1980), p. 11. Numbers of Soviet troops and tanks are based on standard unit strengths during that period. See John Erickson, *The Soviet High Command: A Political History, 1918-1941* (New York: Macmillan, 1962), pp. 507 and 585fn.

34) U.S.S.R. Army, *History of the Great Patriotic War*, vol. 1, unedited trans. distributed by the Office of the Chief of Military History, U. S. Army (Moscow: Military Publishing House, 1961), pp. 284 and 374; and *Entsiklopediia*, vo. 3, p. 370.

35) *Krasnoznamennyi Turkestanskii* (Moscow: Military Publishing House, 1976), pp. 133-37.

- 36) *Geheimakten*, doc. 34.
- 37) Gen. Maxime Weygand (trans. E. W. Dickes), *Recalled to Service* (Garden City, N.Y.: Doubleday, 1952), pp. 40-41; and *Geheimakten*, doc. 38.
- 38) FRUS, 1940, vol. 3, p. 631.
- 39) DGFP, vol. 9, p. 384.
- 40) Playfair, *Mediterranean*, vol. 1, pp. 89-90.
- 41) Gen. André Beufre (trans. Desmond Flowe), *1940: The Fall of France* (London: Cassell and Company, 1965), p. 172fn; and Dallin, *Soviet Foreign Policy*, p. 166fn.
- 42) PRO, FO371-24583-2058.
- 43) Prasad, *Campaign in Western Asia*, pp. 39-41.
- 44) PRO, Secretary of State for India Report, 29 June 41, War Cabinet Minutes, CAB 66, vol. 10, W. P. (40) 291.
- 45) DGFP, vol. 9, p. 95.
- 46) Ibid. p. 170; Wilber, *Riza Shah*, pp. 196-98; and Bullard, *Camels Must Go*, p. 221.
- 47) Jane Degras (ed.), *Soviet Documents on Foreign Policy*, vol. 3 (London: Oxford University Press, 1953), p. 458.
- 48) DGFP, vol. 10 pp. 77-78.
- 49) Playfair, *Mediterranean*, vol. 1, pp. 129 and 187.
- 50) DGFP, vol. 10, pp. 124fn and 196; and FRUS, 1940, vol. 3, p. 634.
- 51) FRUS, 1940, vol. 3, p. 634; German Air Attaché, Sofia, Bulgaria to the Reichs Air Minister, August 8, 1940, German Political Archives, Acting State Secretary Iran 1, cited in Fabry, *Iran*, p. 30.
- 52) DGFP, vol. 10, p. 170.
- 53) Sontag and Beddies, *Nazi-Soviet*, pp. 164-65.
- 54) DGFP, vol. 10, pp. 231, and 280-81.
- 55) Ibid., p. 231.
- 56) Fabry, *Iran*, p. 23.
- 57) DGFP, vol. 10, p. 170fn.

۵۸) در خصوص گزارش وزارت خارجه انگلیس و اعزام تیپ نهم هندی نگاه کنید به:

Woodward, *British Foreign Policy*, vol. 1, p. 473.

Henry Maulc, *Spearhead General: The Epic Story of General Sir Frank Messervy and His Men in Eritrea, North Africa and Burma* (London:

Odhams Press, 1961), p. 21. On the convoy of the Ninth Brigade, see Jack S. Harker, *Well Done Leander* (Auckland, N.Z.: Collins Bros., 1971), pp. 71-72. See also Playfair, *Mediterranean*, vol. 1, pp. 175 and 187.

(۵۹) متن کامل این سخنرانی در سند زیر نقل شده است:

Dcgras, *Soviet Documents*, p. 463.

60) PRO, FO371-24849-6107.

61) Playfair, *Mediterranean*, vol. 1, pp. 171, 175, and 187.

62) FRUS, 1940, vol. 3, p. 635.

63) Woodward, *British Foreign Policy*, vol. 1, p. 487.

64) FRUS, 1940, vol. 1, pp. 498-99.

65) William L. Shirer, *The Rise and Fall of the Third Reich* (New York: Simon and Schuster, 1959), p. 1048.

66) Gen. Sergei M. Shtemenko (Trans. Robert Daglish), *The Soviet General Staff at War, 1941-1945* (Moscow: Progress Publishers, 1970), p. 24; Gerold Guensberg (ed.), *Soviet Command Study of Iran and Brief Analysis* (McLean, Va.: SRI International; 1980).

67) (Gen.) Walter Warliamont (trans. R. H. Barry), *Inside Hitler's Headquarters: 1939-1945* (New York: Praeger Publishers, 1964), p. 135.

68) *Trial of the Major War Criminals before the International Military Tribunal, Nuremburg, 14 November 1945-1 October 1946* (Nuremberg: Secretariat of the Tribunal, 1947-49), doc. 066-C.

69) Sontag and Beddies, *Nazi-Soviet*, pp. 214-16.

70) Woodward, *British Foreign Policy*, vol. 1, pp. 491-95.

71) Sontag and Beddies, *Nazi-Soviet*, pp. 221-25.

72) *Ibid.*, pp. 226-46, 247, and 253-57.

73) FRUS, 1940, vol. 3, p. 636.

74) DGFP, vol. 10, p. 597.

75) *Ibid.*, pp. 632 and 632fn.

76) Sontag and Beddies, *Nazi-Soviet*, pp. 258-59.

77) Ismail Akhmedov, *In and Out of Stalin's Gru* (Frederick, Md.: University Publications of America, 1984), p. 133.

78) Sontag and Beddies, *Nazi-Soviet*, p. 260.

79) DGFP, vol. 11, p. 270.

80) Prasad, *Campaign in Western Asia*, pp. 46-50 and 54.

81) Arfa, *Five Shahs*, pp. 272-73.

82) Guensberg, *Soviet Command Study*, pp. 109-10.

83) Shtemenko, *Soviet General Staff*, p. 24. See Guensberg, *Soviet Command Study*, pp. 116, 126, 159, 193, and 211.

84) Guensberg, *Soviet Command Study*, pp. 125 and 144.

85) *Ibid.*, pp. 240-41.

86) Shtemenko, *Soviet General Staff*, p. 24.

87) Prasad, *Campaign in Western Asia*, pp. 50-54.

## فصل سوم

۱) منابع زیر به شرح کودتای طرفدار نازی در عراق پرداخته‌اند:  
 Stephen Hemsley Longrigg, *Iraq, 1900 to 1950* (London: Oxford University Press, 1953), pp. 287-88; Majid Khadduri, *Independent Iraq, 1932-1958: A Study in Iraqi Politics* (London: Oxford University Press, 1960), pp. 146-47, 162-63, 215, and 287; Freya Stark, *The Arab Island: The Middle East, 1939-1943* (New York: Alfred A. Knopf, 1945), pp. 150 and 155; FRUS, 1941, vol. 3, pp. 491-92; DGFP, vol. 12, pp. 18-19; Woodward, *British Foreign Policy*, vol. 1, p. 57; and Hirszowicz Lukasz, *The Third Reich and the Arab East* (London: Rutledge and Kegan Paul, 1966), pp. 134-35.

2) Freya Stark, *Dust in the Lion's Paw* (New York: Harcourt, Brace and World, 1962), p. 77.

3) Churchill, *Grand Alliance*, pp. 254 and 257; and Prasad, *Campaign in Western Asia*, pp. 63-64.

4) John Connell, *Wavell: Scholar and Soldier* (London: Collins Brothers and Company, 1964), p. 432.

5) Khadduri, *Independent Iraq*, p. 219.

6) A. F. Parry, *H.M.A.S. Yarra: The Story of a Gallant Ship* (Sydney: Angus and Robertson, 1944), pp. 60-61.

7) DGFP, vol. 12, p. 591.

8) Churchill, *Grand Alliance*, pp. 254-55.

9) DGFP, vol. 12, pp. 592-94.

10) *Ibid.*, pp. 653 and 655-56.

11) Khadduri, *Independent Iraq*, pp. 220-22.

۱۲) منابع زیر به شرح پایگاه هوایی حبانیه و وقایعی که به مناسبات انجامید

پر داختاند:

Capt. A. Graham, «The Iraq Levies at Habbaniya,» *Army Quarterly*, 44, 7 (1947): 250; Denis Richards, *The Royal Air Force: 1939-1945*, vol. 1: *The Fight at Odds* (London: Her Majesty's Stationery Office, 1974), pp. 313-15; Christopher Buckley, *Five Ventures* (London: Her Majesty's Stationery Office, 1954), p. 7; *PAIFORCE: The Official History of the Persia and Iraq Command, 1941-1946* (London: His Majesty's Stationery Office, 1948), pp. 22 and 29; Longrigg, *Iraq*, p. 290; and Prasad, *Campaign in Western Asia*, pp. 73-74.

13) Richards, *Royal Air Force*, p. 316; and *PAIFORCE*, p. 23.

14) DGFP, vol. 12, pp. 686 and 686fn.

15) Connell, *Scholar and Soldier*, p. 434.

16) Churchill, *Grand Alliance*, p. 250. See also Connell, *Scholar and Soldier*, p. 435.

17) Richards, *Royal Air Force*, p. 317.

18) DGFP, vol. 12, pp. 688-90.

19) *PAIFORCE*, p. 25; and Richards, *Royal Air Force*, p. 318.

20) Connell, *Scholar and Soldier*, p. 437.

21) Churchill, *Grand Alliance*, pp. 257-58.

22) Parry, *H.M.A.S Yarra*, pp. 64-65.

23) *PAIFORCE*, pp. 26-27; Prasad, *Campaign in Western Asia*, p. 80; and Richards *Royal Air Force*, p. 319.

24) DGFP, vol. 12, pp. 689-90.

25) *Ibid.*, p. 727.

26) Wilber, *Riza Shah*, p. 200.

27) DGFP, vol. 12, pp. 737-38.

28) Churchill, *Grand Alliance*, pp. 260-61.

29) DGFP, vol. 12, p. 775, and vol. 13, pp. 238-41. See also Khadduri, *Independent Iraq*, p. 231, for Grobba's meeting with the Iraqis.

30) Longrigg, *Iraq*, p. 294; and Stark, *Dust*, p. 104.

31) PRO, FO371-27202-E2205.

32) *Ibid.*

33) Churchill, *Grand Alliance*, p. 261.

34) DGFP, vol. 13, p. 244.

35) DGFP, vol. 12, p. 835; and Richards, *Royal Air Force*, p. 321.



36) DGFP, vol. 12, p. 835.

37) PAIFORCE, pp. 29-30; and Buckley, *Ventures*, pp. 25-26.

38) DGFP, vol. 12, pp. 836-37.

39) PRO, FO371-27149-E2752 and E2412.

۴۰) در خصوص نقشه‌های آلمان و عملیات در جزیره کرت به منابع زیر

مراجعه کنید:

Gavin Long, *Australia in the War of 1939-1945*, vol. 2: *Greece, Crete and Syria* (Canberra: Australian War Memorial, 1953), pp. 221-34; and D. M. David, *Official History of New Zealand in the Second World War, 1939-1945: Crete* (London: Oxford University Press, 1955), p. 80.

41) PRO, FO371-27202-E195.

42) Buckley, *Ventures*, p. 27; Graham, «Iraq Levies,» p. 254; and Richards, *Royal Air Force*, p. 322.

43) Long, *Australia in the War*, pp. 233-37, and 317-18; and Davin, *New Zealand in the War*, pp. 80-81.

44) DGFP, vol. 12, pp. 853-54 and 877-78.

45) Ibid.

46) Ibid, pp. 862-64.

47) Ibid, pp. 890-91.

48) Buckley, *Ventures*, pp. 31-33; DGFP, vol. 12, p. 917; Longrigg, *Iraq*, p. 296; and Stark, *Dust*, p. 111.

49) Hinsley, *British Intelligence*, vol. 1, p. 414; and DGFP, vol. 12, p. 932 and 932fn.

50) Connell, *Scholar and Soldier*, p. 446.

51) Col. Humphrey Wyndham, *The Household Cavalry at War: First Household Cavalry Regiment* (Aldershot, U.K.: Gale and Polden, 1952), p. 32.

52) David Dilks (ed.), *The Diaries of Sir Alexander Cadogan* (New York: G.P. Putnam's Sons, 1972), p. 382.

53) *Pravda*, June 14, 1941.

54) Churchill, *Grand Alliance*, p. 367.

55) DGFP, vol. 12, p. 531.

56) PRO, FO371-27149-E1990.

57) Shtemenko, *Soviet General Staff*, p. 25.

58) *Entsiklopediia*, vol. 4, p. 228.

59) Shtemenko, *Soviet General Staff*, p. 25; *Entsiklopediia*, vol. 7, p. 449, references the 28th Mechanized Corps.

60) Shtemenko, *Soviet General Staff*, p. 25; (Gen.) Mikhail Illich Kazakov, *Nad Kartoi Bylykh Svazhenii* (Moscow: Military Publishing House, 1971), pp. 63-64.

61) Maj. Gen. A. A. Lobachev, *Trudymi Dorogami* (Moscow: Military Publishing House, 1960), pp. 110-13.

62) Shtemenko, *Soviet General Staff*, p. 25, and Kazakov, *Kartoi*, p. 63.

63) Shtemenko, *Soviet General Staff*, p. 26.

64) Kazakov, *Kartoi*, pp. 63-64.

65) Anthony Eden, *The Reckoning* (Boston: Houghton Mifflin, 1965), pp. 308-310.

66) Eden, *Reckoning*, pp. 308-9.

67) *Ibid.*, p. 310.

68) *Ibid.*, p. 310; and Woodward, *British Foreign Policy*, vol. 1, pp. 619-21.

69) Kazakov, *Kartoi*, pp. 63-64.

70) Mar. Georgi K. Zhukov, *The Memoirs of Marshal Zhukov*. (New York: Delacorte Press, 1971), pp. 220-21; and Lobachev, *Dorogami*, pp. 110-13.

71) Zhukov, *Memoirs*, pp. 218 and 220-21.

72) Kazakov, *Kartoi*, p. 64.

73) Zhukov, *Memoirs*, p. 230.

74) *Pravda*, June 14, 1941.

75) Kazakov, *Kartoi*, p. 64.

76) Somerset De Chair, *The Golden Carpet* (London: Faber and Faber, 1962), pp. 153-54 and 166.

77) PRO, FO371-27192-433.

78) Churchill, *Grand Alliance*, pp. 340-42; and Connell, *Scholar and Soldier*, pp. 496-501.

79) Maj. Gen. Sir John Kennedy, *The Business of War* (London: Hutchinson, 1957), p. 133.

آورل هرېمن سفير امريکا روحیه ضعیف و نقشه تخلیه شتابزده به قاهره را در اثر  
زیر ذکر می کند:

W. Averell Harriman and Elie Abel, *Special Envoy to Churchill and Stalin*,

1941-1946 (New York: Random House, 1975), p. 67.

80) DGFP, vol. 12, pp. 1012-14 and 1012fn.

81) Kazakov, *Kartoi*, pp. 64-65.

82) Shtemenko, *Soviet General Staff*, p. 25.

۸۳) منابع زیر رویدادهای شب قبل و صبح روزی را که آلمان به شوروی حمله کرد شرح داده‌اند:

John Erickson, *The Soviet High Command: A Political History, 1918-1941* (New York: Macmillan, 1962), pp. 586-87; (Gen.) Franz Halder, *The Halder Diaries*, vol. 6 (Washington, D.C.: Infantry Journal Press, 1950), p. 161; and Zhukov, *Memoirs*, pp. 231-33.

84) Churchill, *Grand Alliance*, pp. 345-46; Bernard Ferguson, *Wavell: Portrait of a Soldier* (London: Collins, 1961), p. 59.

85) Churchill, *Grand Alliance*, pp. 371-72.

## فصل چهارم

1) (Bertold) Schulze-Holthus, (trans. Mervyn Savill), *Daybreak in Iran* (London: Staples Press, 1954), pp. 31-32, 37-45, and 49-51.

2) David Kahn, *Hitler's Spies: German Military Intelligence in World War II* (New York: Macmillan, 1978), pp. 56-61, 126, 234-35, and 267-69.

3) Schulze-Holthus, *Daybreak*, pp. 45-46.

4) Ibid., p. 52.

5) Ibid., pp. 53-54.

6) Fatemi, *Oil Diplomacy*, p. 191.

درباره تعداد آلمانیهای مقیم آلمان آمار صحیحی در دست نیست. متفقین ۴۳۴ مرد بالغ آلمانی را بازداشت کردند. در حدود ۶۰ نفر درست قبل از حمله متفقین ایران را ترک نمودند. به ۱۱ نفر دیگر که بیشترشان یهودی بودند اجازه داده شد در ایران بمانند. تعداد کارمندان سفارت آلمان ۵۸ نفر مرد بود که همراه با ۲۷۴ زن و ۱۲۶ کودک و ۱۰ مرد بیمار اجازه یافتند به آلمان مراجعت کنند. ضمناً ۶۰ ملوان آلمانی در بندر شاپور بودند. نگاه کنید به:

Col. W. E. Maxwell, *Capitol Campaigners* (Aldershot, U.K.: Gale and Folden, 1948), p. 97.

7) FRUS, 1941, vol. 3, p. 383; Kahn, *Hitler's Spies*, p. 67; and

Schulze-Holthus, *Daybreak*, p. 13.

۸) احمد نامدار، «ستون پنجم آلمان در ایران»، مجله خواندنیها، سال هفتم و Schulze-Holthus, *Daybreak*, p. 66; and U. S. National Archives, German Foreign Ministry microfilm records, serial 917, 294893-294991.

9) U. S. National Archives, German Foreign Ministry microfilm records, serial 913, 294751, 294755, and 294757-294762.

10) (Gen.) Walter Warliamont, «German Exploitation of Arab Nationalist Movements in World War II, Part Two,» in Donald S. Detwiler, Charles S. Burdick, and Jurgen Rowher (ed.), *World War II: German Military Studies*, vol. 13 (New York: Garland Publishing, 1979), pp. 56-57.

11) Wilber, *Riza Shah*, p. 200.

12) Elwell-Sutton, *Modern Iran*, p. 186.

13) FRUS, 1941, vol. 3, p. 383-84.

14) Elwell-Sutton, *Modern Iran*, p. 186.

15) PRO, FO371-27150-E3383.

16) Arfa, *Five Shahs*, p. 272.

17) DGFP, vol. 12, pp. 1012-13fn.

18) PRO, FO371-27150-E3514, details the Eden-Moghadam meeting.

19) Gen. A. P. Wavell, «Despatch on Operations in Iraq, East Syria and Iran, from 10th April, 1941 to 12th January, 1942,» suppl. to *The London Gazette*, August 13, 1946, p. 4097; and Prasad, *Campaign in Western Asia*, p. 122.

20) Prasad, *Campaign in Western Asia*, pp. 125-26.

21) DGFP, vol. 12, p. 727 and vol. 13, pp. 77-78.

22) Mohammed Reza Shah Pahlavi, *Answer to History* (New York: Stein and Day, 1980), p. 67.

23) DGFP, vol. 13, pp. 77-78.

24) John Connell, *Wavell: Supreme Commander* (London: Collins Brothers and Company, 1969), pp. 23-24.

25) PRO, FO371-27230-E3444.

26) Prasad, *Campaign in Western Asia*, pp. 125-26.

۲۷) منابع زیر نظر انگلیس و امریکا را نسبت به مقاومت شوروی شرح

داده‌اند:

Harriman and Abel, *Special Envoy*, p. 66; Robert E. Sherwood, *Roosevelt and Hopkins: An Intimate History* (New York: Harper and Brothers

Publishers, 1950), pp. 303-4; and Herbert Feis. *Churchill, Roosevelt, Stalin: The War They Waged and the Peace They Sought* (Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1957), p. 10fn.

28) PRO, FO371-27230-E3444.

29) Prasad, *Campaign in Western Asia*, pp. 301-2.

30) Woodward, *British Foreign Policy*, vol. 2, p. 11, for meeting with Stalin. See PRO, FO371-27230-E3707, for Cripps's cable to Eden.

31) DGFP, vol. 13, pp. 103-4.

32) Churchill, *Grand Alliance*, p. 477.

33) Prasad, *Campaign in Western Asia*, pp. 126-28.

34) PRO, FO371-27230-E3707.

35) Churchill, *Grand Alliance*, p. 477.

36) PRO, FO371-27151-E3840.

37) PRO, FO371-27240-E3820 and E5339.

38) PRO, FO371-27230-E3844.

39) Ibid.

40) PRO, FO371-27230-E3856.

41) Prasad, *Campaign in Western Asia*, p. 302.

42) Schulze-Holthus, *Daybreak*, pp. 54 and 57.

43) U. S. National Archives, German Foreign Ministry microfilm records, serial 913, 294751.

44) PRO, FO371-27230-E4065.

45) PRO, FO371-27231-E4141.

46) PRO, FO371-27230-E3055.

47) PRO, FO371-27231-E4141.

48) Woodward, *British Foreign Policy*, vol. 2, pp. 24-25.

49) PRO, FO371-27231-E4006, E4036, and E4135; and Woodward, *British Foreign Policy*, vol. 2, p. 25.

50) PRO, FO371-27231-E3995.

51) PRO, FO3671-27231-E4036.

52) Churchill, *Grand Alliance*, p. 477.

53) Ibid., p. 478.

54) PRO, FO371-27230-E4056; and Prasad, *Campaign in Western Asia*, pp. 304-5.

55) *PAIFORCE*, p. 32.

56) PRO, ADM199-410 (War Diary of Persian Gulf Squadron); and Prasad, *Campaign in Western Asia*, p. 340.

57) PRO, FO371-27230-E4056.

58) PRO, FO371-27200-E4779.

59) PRO, ADM199-410 (War Diary of Persian Gulf Squadron), For details of Plan DOVER, see Bisheshwar Prasad (ed.), *Official History of the Indian Armed Forces in the Second World War, 1939-1945: The Royal Indian Navy* (Agra, India: Agra University Press, 1964), pp. 92-94.

60) PRO, FO371-27231-E4141.

61) Ibid.

62) PRO, FO371-27151-4244.

۶۳) رضاشاه در نطقی خطاب به امرای ارتش نظر خود را چنین بیان کرد که انگلیس اجازه نخواهد داد شوروی به ایران حمله کند. نگاه کنید به مجله تهران‌مصور، ۱۴ آبان ۱۳۲۲ و نیز:

داوود مؤید امینی، از سوم تا بیست و پنجم شهریور ۱۳۲۰ (تهران ۱۳۲۱) ص ۱۴ و *Oil Diplomacy*, p. 191. See also Arfa, *Five Shahs*, p. 277. For details on Iranian troop deployments, see Fld. Mar. Sir William Slim, *Unofficial History* (London: Cassell and Company, 1959), pp. 194-95; Arfa, *Five Shahs*, p. 298; and Prasad, *Campaign in Western Asia*, pp. 293, 344, and 352.

64) Woodward, *British Foreign Policy*, vol. 2, p. 25.

65) PRO, FO371-27199-E4179.

66) PRO, FO371-27250-E4179.

67) Prasad, *Campaign in Western Asia*, p. 313. For incident in the Second Gurkhas, see Lt. Col. G. R. Stevens, *History of the 2nd King Edward V H's Own Goorkha Rifles*, vol. 3: 1921-1948 (Aldershot, U. K.: Gale and Polden, 1952), p. 49.

68) FRUS, 1941, vol. 3, p. 384.

69) Ibid., pp. 364-65.

70) Ibid.

71) Ibid., pp. 383-84.

72) PRO, ADM199-410 (War Diary of Persian Gulf Squadron).

73) Hinsley, *British Intelligence*, vol. 2, p. 82.

74) Pavel Grigorievich Kuznetsov, *Marshal Tolbukhin* (Moscow: Military Publishing House, 1966), p. 45. See also Schulze-Holthus, *Daybreak*, pp. 39, 49, and 53-54.

75) *Entsiklopediia*, vol. 7, p. 370.

76) Churchill, *Grand Alliance*, pp. 478-79.

77) PRO, ADM199-410 (War Diary of Persian Gulf Squadron).

78) Hinsley, *British Intelligence*, vol. 2, p. 82.

79) FURS, 1941, vol. 3, p. 387.

80) PRO, FO371-27232-E4478.

81) PRO, FO371-27232-E4423.

82) Prasad, *Campaign in Western Asia*, p. 313; PRO, ADM199-410 (War Diary of Persian Gulf Squadron); and G. Hermongle, *Australia in the war of 1939-1945: Royal Australian Navy, 1939-1942* (Canberra: Australian War Memorial, 1957), p. 38fn.

83) Churchill, *Grand Alliance*, p. 428.

84) Sherwood, *Roosevelt and Hopkins*, pp. 327-344.

## فصل بنجم

1) PRO, FO371-27305-E4435.

2) PRO, FO371-27201-E4375.

3) Ibid.

4) PRO, FO371-27232-E4524.

5) Ibid.

6) PRO, FO371-27201-E4375.

7) PRO, FO371-27205-E4526.

8) FRUS, 1941, vol. 3, pp. 388-90.

9) Ibid.

10) PRO, FO371-27201-E4558.

11) PRO, FO371-27201-E4541.

12) Hinsley, *British Intelligence*, vol. 2, p. 82.

13) Prasad, *Campaign in Western Asia*, p. 303.

۱۴) درباره مذاکرات میان چرچیل و روزولت راجع به منشور آتلانتیک و مسائل استراتژیکی نگاه کنید به:

Churchill, *Grand Alliance*, pp. 433-38 and 443-44.

15) PRO, Prime Minister to Foreign Secretary Cable, August 15, 1941, War Cabinet Minutes, CAB 66, vol. 18, W. P. (41), 203. See also PRO, War Cabinet Minutes, CAB 66, vol. 18, W. P. (41), 202.

16) FRUS, 1941, vol. 3, pp. 393-94.

17) PRO, FO371-27201-E4659.

18) PRO, FO371-27205-E4538.

19) PRO, ADM199-410 (War Diary of the Persian Gulf Squadron).

20) PRO, FO371-27201-E4716.

21) PRO, FO371-27232-E4662 and 27201-E4597.

22) PRO, FO371-27201-E4624.

23) Prasad, *Campaign in Western Asia*, p. 313.

24) W. S. Thatcher, *The Tenth Baluch Regiment in the Second World War* (Abbotabad, India: Baluch Center Press, 1980), p. 6; and Prasad, *Campaign in Western Asia*, pp. 313-14, and 534-35.

25) PRO, WO169-3433 (War Diary of the 2/6 Rajputana Rifles, May-December 1941).

26) Parry, *H.M.A.S. Yarra*, p. 92.

27) Prasad, *Royal Indian Navy*, pp. 79-80.

28) T. M. Jones and Jon L. Idriess (eds.), *Silent Service: Action Stories of the Auzac Navy*, 2d ed. (Sydney: Angus and Robertson, 1952), pp. 200-201; and Hermongle, *Royal Australian Navy*, p. 385.

29) Prasad, *Royal Indian Navy*, pp. 85-86.

30) Jones and Idriess, *Silent Service*, pp. 196 and 200.

31) Wilber, *Riza Shah*, pp. 202-3.

۳۲) محمدرضا خلیلی عراقی، وقایع شهریور (تهران، زربخش ۱۳۲۳) ص ص

۲۸۴-۸۵

33) PRO, FO371-27205-E4939 and E4544, and 27206-E5023; and Prasad, *Campaign in Western Asia*, pp. 291-95.

۳۴) خلیلی عراقی، شهریور، ص ص ۱۱۰-۱۲ و ۱۱۷.

۳۵) در منابع زیر جزئیات ساختار قوای بایندر تشریح شده است:

*Jane's Fighting Ships, 1941* (London: Macmillan and Company, 1942); PRO,



ADM199-410 (War Diary of Persian Gulf Squadron); Stevens, *History of the 2nd Goorkha Rifles* pp. 49-50; and Prasad, *Campaign in Western Asia*, p. 60.

36) Prasad, *Campaign in Western Asia*, pp. 317 and 325-26; and PRO, ADM199-410 (War Diary of the Persian Gulf Squadron).

37) PRO, FO371-27201-E4716.

38) Kuznetsov, *Tolbukhin*, p. 45; and Schulze-Holthus, *Daybreak*, p. 57.

39) Schulze-Holthus, *Daybreak*, p. 57.

40) *Ibid.*, p. 56.

41) Sergei Frantsevich Edlinskii, *Kapitskii Transportnyi Flot v Velikoi Otechestvennoi Voine Sovetskogo Souiza 1941-1945* (Moscow: Mor. Transport, 1963), p. 20; Jurg Meister (ed.), *Soviet Warships of the Second World War* (New York: Arco Publishing, 1977), pp. 334-39.

42) A. A. Makovskii and B. M. Radchenko, *Kapitskaya Krasnoznamennaia* (Moscow: Military Publishing House, 1961), pp. 147-48.

43) Edlinskii, *Kapitskii Transportnyi Flot*, p. 20.

44) N. T. Baghyrov, *77 Simferopolskaia: Kratkaia Istoriia* (Baku: Azerbaidzhanskoe gos. izd-vo, 1981), p. 43. and Schulze-Holthus, *Daybreak*, p. 56.

همچنین رک: خلیلی عراقی، شهرپور، ص ۳۶ و ۴۰.

(۴۵) جزئیات درباره گروه عملیاتی از منابع زیر اخذ شده است:

Kuznetsov, *Tolbukhin*, p. 45; Shtemenko, *Soviet General Staff*, pp. 50-51; and *Entsiklopediia*, vol. 3, p. 370.

46) Kuznetsov, *Tolbukhin*, p. 45.

(۴۷) جزئیات درباره ترکیب ارتش چهل و هفتم از منابع زیر اخذ شده است:

*Entsiklopediia*, vol. 7, p. 449; Kazakov, *Kartoi*, p. 78.

این ارقام بر اساس میانگین قدرت هر واحد تانک شوروی در آن زمان ذکر شده است. در ژوئیه ۱۹۴۱ استالین به هری هایپکینز مشاور روزولت اظهار داشت که هر لشکر تانک شوروی ۳۵۰ تا ۴۰۰ تانک و هر لشکر پیاده ۵۰ تانک دارد.

Sherwood, *Roosevelt and Hopkins*, p. 335. See also John Erickson, *The Road to Stalingrad* (London: Weidenfeld and Nicolson, 1975), pp. 63, 501, and 503. For data on Iranian forces, see PRO, FO371-27234-E4846.

(۴۸) شرح حال و پیشینه توویکوف از منابع زیر اخذ شده است:

Slim, *Unofficial*, pp. 221-28; Zhukov, *Memoirs*, p. 127; and *Entsiklopediia*,

vol. 7, p. 449.

49) *Entsiklopediia*, vol. 7, p. 449.

کلیه منابع موثق خاطرنشان می کنند که عمده قوای ارتش چهل و هفتم در محور جلفا-تبریز-تهران درگیر شده بود. طبق اظهار تومیک رامسون سرجوخته سابق ارتش ایران ضمن مصاحبه‌ای که نگارنده در ۲۷ اکتبر ۱۹۸۲ با وی بعمل آورد بیشتر سربازان شوروی که تبریز را اشغال کردند ارمنی بودند. آقای جیمز موز کنسول سابق امریکا در تبریز که بلافاصله پس از حمله از رضائیه بازدید کرده بود ضمن مصاحبه‌ای که نگارنده در ۱۰ اکتبر ۱۹۸۲ با وی بعمل آورد اظهار داشت که بیشتر سربازان شوروی گرجی و چرکسی بوده‌اند.

50) (Mar.) Andrei Grechko, *Bitva za Kavkaz* (Moscow: Military Publishing House, 1971), pp. 29-30.

51) *Turkestanskii*, pp. 177-78. See also Kazakov, *Kartai*, pp. 71-77.

52) William L. Langer and S. Everett Gleason, *The Undeclared War, 1940-1941* (New York: Harper and Brothers Publishers, 1953), p. 804fn.

53) PRO, FO371-27201-E4717.

54) FURS, 1941, vol. 3, pp. 397-98.

55) Langer, and Gleason, *Undeclared War*, pp. 803-4; FRUS, 1941, vol. 3, p. 398.

56) FRUS, 1941, vol. 3, pp. 391-96.

57) PRO, FO371-27201-E4712-E4720.

58) Ibid.

۵۹) سپهبد کریم وره‌رام جانشین سابق رئیس ستاد ارتش ایران در مصاحبه‌ای که نگارنده در ۱۴ ژوئیه ۱۹۸۲ با وی بعمل آورد دستور رضاشاه را دایر بر اینکه پادگانهای شمال کشور در سربازخانه‌هایشان بمانند نقل کرد.

60) Pahlavi, *Mission*, p. 70.

61) Sir Reader Bullard, *Britain and the Middle East* (London: Hutchinson, 1964), p. 133.

62) *Tehran Mosavar*, October 6, 1953, cited in Fatemi, *Oil Diplomacy*, p. 191.

۶۳) منابع زیر کلید استدلال رضاشاه در پاسخ به متفقین را در اختیار می گذارند:

Fatemi, *Oil Diplomacy*, p. 191; Arfa, *Under Five Shahs*, pp. 277-78; FRUS, 1941, vol. 3, p. 404; and DGFP, vol. 13, pp. 335-38.

64) David Irving, *Hitler's War* (New York: Viking Press, 1977), pp. 303 and 305-6.

65) PRO, FO371-27233-E4791. Leatham's warning is noted in PR(), ADM199-410 (War Diary of the Persian Gulf Squadron).

66) PRO, FO371-27205-E4812.

67) FRUS, 1941, vol. 3, pp. 413-14.

68) Prasad, *Campaign in Western Asia*, p. 307. See also FRUS, 1941, vol. 3, p. 400.

69) FRUS, 1941, vol. 3, pp. 399-400.

70) Ibid., pp. 404-6.

71) Churchill, *Grand Alliance*, p. 480.

72) PRO, FO371-27205-E4830.

73) DGFP, vol. 13, pp. 336-38.

74) Ibid.

(۷۵) خلیلی عراقی، شهرپور، ص ص ۷ تا ۱۰.

76) FRUS, 1941, vol. 2, p. 400. See also the *Times of London*, August 21, 1941.

77) PRO, FO371-27234-E4897 and E4899.

78) PRO, FO371-27201-E4860.

79) PRO, FO371-27201-E4717.

80) PRO, FO371-27205-E4892.

81) PRO, ADM199-410 (War Diary of Persian Gulf Squadron); The Fourth Air Regiment is cited in Leonard Bridgeman (ed.), *Jane's All The World's Aircraft, 1941* (London: Macmillan and Company, 1942), p. 45a;

و خلیلی عراقی، شهرپور، ص ص ۵۴.

(۸۲) خلیلی عراقی، شهرپور، ص ص ۵۰ تا ۵۵ و ۳۱۳؛ و

Prasad, *Campaign in Western Asia*, pp. 291-92.

83) PRO, ADM199-410 (War Diary of Persian Gulf Squadron); and Prasad, *Campaign in Western Asia*, p. 31.

84) PRO, FO371-27233-E4846.

85) PRO, FO371-27234-E4984; and Prasad, *Campaign in Western Asia*, p. 315.

86) FRUS, 1941, vol. 3, p. 403.

87) Ibid.

88) Prasad, *Campaign in Western Asia*, p. 308.

89) PRO, FO371-27234-E4984, E4897 and E4899.

90) PRO, FO371-27201-E4983.

## فصل ششم

1) *New York Times*, August 22, 1941.

2) *The Complete Presidential Press Conferences of Franklin D. Roosevelt*, vol. 18; 1941 (New York: Da Capo Press, 1972), pp. 101-2.

3) *New York Times*, August 23, 1941.

4) FRUS, 1941, vol. 3, pp. 406-7.

5) *Ibid.*, p. 407.

6) *Ibid.*, p. 414.

7) Fatemi, *Oil Diplomacy*, p. 188.

8) FRUS, 1941, vol. 3, p. 411.

9) *Ibid.*

10) PRO, ADM199-410 (War Diary of Persian Gulf Squadron).

11) Jones and Idriess, *Silent Service*, p. 200.

12) Edlinskii, *Kapiiskii Transportnyi Flot*, p. 25.

13) PRO, WO169-3326 (War Diary of the Tenth Indian Division, April-December 1941); Prasad, *Campaign in Western Asia*, p. 342; and Capt. C. G. M. Gordon, «First Household Cavalry Regiment,» *War Illustrated* 10, 240 (August 30, 1945); 299.

14) Prasad, *Campaign in Western Asia*, pp. 340-42; PRO, FO371-27206-E5023.

(۱۵) عراقی، شهرپور، ص ص ۵۵-۵۶.

16) PRO, FO371-27206-E5023.

17) PRO, FO371-27234-E4896.

(۱۸) نیروهای ایرانی که در طول مرز شوروی مستقر بودند عبارت بود از: لشکر ۳، لشکر ۴، لشکر ۹، لشکر ۱۰، لشکر ۱۱ و لشکر ۱۷. لشکرهای ۵ و ۶ و ۱۲ و ۱۶ و نیروهای امدادی که از تهران اعزام شده بودند در طول مرز عراق موضع گرفته بودند. در مورد قدرت نیروهای انگلیسی نگاه کنید به:

T. H. Vail Motter, *The United States Army in World War II: The Persian Corridor and Aid to Russia* (Washington, D.C.: Government Printing Office, 1956), p. 10.

- 19) PRO, FO371-27208-E4537.
- 20) *Entsiklopedia*, vol. 3, p. 370.
- 21) PRO, FO371-27201-E4563; PRO, FO371-27205-E4483.
- 22) PRO, FO371-27206-E4960.
- 23) FRUS, 1941, vol. 3, pp. 407-8.
- 24) *Ibid.*, pp. 409-11.
- 25) DGFP, vol. 13, pp. 358-359 and 359fn.
- 26) PRO, FO371-27205-E4812.
- 27) Makovskii and Radchenko, *Kapiiskaia*, p. 147; and Edlinskii, *Kapiiskii Transportnyi Flot*, p. 25.
- 28) Jones and Idriess, *Silent Service*, pp. 199-200.
- 29) Parry, *H.M.A.S. Yarra*, p. 101.
- 30) *Ibid.*, pp. 101-2; and PRO, ADM199-410 (War Diary of the Persian Gulf Squadron).
- ۳۱) جزئیات مربوط به تجمع و حرکت ناوگان آبخاکی انگلیسی از بصره در منابع زیر ذکر شده است:
- PRO, ADM199-410 (War Diary of the Persian Gulf Squadron), *PAIFORCE*, p. 64; PRO, WO168-3433 (War Diary of the 2/6 Rajputana Rifles, May-December 1941); Prasad, *Royal Indian Navy*, pp. 76 and 86-87; Parry, *H.M.A.S. Yarra*, p. 102.
- و نیز نامه مورخ اول آوریل ۱۹۸۴ سرتیپ پ.م. کنت به نگارنده.
- ۳۲) مصاحبه نگارنده با آقای جیمز ویلر در ۴ سپتامبر ۱۹۸۳.
- 33) Slim, *Unofficial*, pp. 181-82.
- ۳۴) نامه مورخ ۲۵ اکتبر ۱۹۸۲ مرلشکر بازتشته جیمز آیزل وود به نگارنده.
- ۳۵) سازمان و حرکت نیروی راپیر در کتاب زیر شرح داده است:
- Prasad, *Campaign in Western Asia*, pp. 326-27.
- ۳۶) همانجا و مصاحبه نگارنده با سرگرد جان هامفریز در ۴ سپتامبر ۱۹۸۳.
- 37) FRUS, 1941, vol. 3, p. 414.
- 38) Bullard, *Camels Must Go*, p. 227.
- ۳۹) خلیلی عراقی، شهرپور، ص ۵۸.
- ۴۰) همانجا، صص ۴۲ تا ۴۳. محل سربازخانه بندر پهلوی در نقشه پیوست کتاب زیر درج شده است:

Guensberg, *Soviet Command Study*.

41) Edlinskii, *Kapiiskii Transportnyi Flot*, p. 25; Makovskii and Radchenko, *Kapiiskaia*, p. 147.

42) *Entsiklopediia*, vol. 7, pp. 449 and 451; and Baghyrov, *77 Simferopolskaia*, p. 45.

همچنین رک: خلیلی عراقی، شهرپور، ص ۳۶؛ و یادداشت ۴۷ از فصل پنجم. جزئیات مربوط به عبور قوای شوروی از مرز طی مصاحبه‌ای که نگارنده در ۱۴ ژوئیه ۱۹۸۲ با سپید کریم وهرام بعمل آورد توضیح داده شد.

43) Henry C. Cassidy, *Moscow Dateline* (Boston: Houghton Mifflin, 1943), pp. 200-201.

44) Prasad, *Campaign in Western Asia*, pp. 327 and 330.

و مصاحبه با سرگرد جان هامفریز در ۴ سپتامبر ۱۹۸۳. جزئیات مربوط به تیپ هجدهم در نامه‌ای که سرهنگ سی.ه. مک‌وین در ۱۴ اکتبر ۱۹۸۳ به نگارنده نوشت تشریح شده است.

45) Prasad, *Campaign in Western Asia*, p. 336. Thatcher, *Tenth Baluch Regiment*, pp. 13-14.

46) PRO, ADM199-410 (War Diary of the Persian Gulf Squadron).

47) Jones and Idriess, *Silent Service*, p. 201; and Hermongle, *Royal Australian Navy*, p. 388.

48) PRO, ADM199-410 (War Diary of the Persian Gulf Squadron); Hermongle, *Royal Australian Navy*, pp. 384 and 387; and Parry, *H.M.A.S. Yarra*, 103-4.

49) PRO, ADM199-410 (War Diary of the Persian Gulf Squadron).

۵۰) ماجرای غرق ناو پلنگ در کتاب خلیلی عراقی صفحات ۱۶۲ تا ۱۶۷ و نیز در مصاحبه‌ای که نگارنده در ۲۵ مارس ۱۹۸۴ با دریادار شمس‌الدین صفوی بعمل آورد توضیح داده شد.

۵۱) مؤید امینی، شهرپور ۱۳۲۰، صص ۱-۲ و خلیلی عراقی، شهرپور، ص ۲۱ و

نیز:

Bullard, *Camels Must Go*, p. 227.

## فصل هفتم

۱) جزئیات مربوط به تسخیر بندر شامپور از منابع زیر اخذ شده است: PRO, ADM199-419 (War Diary of the Persian Gulf Squadron); Prasad, *Royal Indian Navy*, pp. 80, 83, and 89-91; Hermongle, *Royal Australian Navy*, pp. 385 and 388; Maxwell, *Campaigners*, pp. 98-99; Thatcher, *Tenth Baluch Regiment*, pp. 8-10; Jones and Idriess, *Silent Service*, pp. 200-203.

2) Jones and Idriess, *Silent Service*, p. 201.

3) Ibid., p. 202.

۴) تصرف پالایشگاه آبادان در منابع زیر ذکر شده است: WO169-3368 (War Diary of the 24th Indian Brigade, June-December 1941), 3433 (War Diary of the 2/6 Rajputana Rifles, May-December 1941), 3472 (War Diary of 1st Kumaon Rifles, April-December 1941), and ADM199-410 (War Diary of the Persian Gulf Squadron); Prasad, *Campaign in Western Asia*, pp. 319-21; PAIFORCE, pp. 64-65; Maj. M. G. Abhyankar, *The Rajputana Rifles, 1775-1947* (Bombay: Orient Longmans, 1961), pp. 281-83; و نیز نامه مورخ اول آوریل ۱۹۸۴ سرتیپ پاتریک کنت به نگارنده و مصاحبه مورخ ۴ سپتامبر ۱۹۸۳ نگارنده با آقای جورج ویلر و کتاب وقایع شهرپور خلیلی عراقی، صفحات ۵۹ تا ۶۲ و ۶۶ تا ۶۸.

5) Alan Moorehead, *Don't Blame the Generals* (New York: Harper and Brothers Publishers, (1943), p. 29.

۶) جزئیات مربوط به غرق ناو ببر و تصرف ناوگان جنگی ایران و بندر خرمشهر از منابع زیر اخذ شده است: کتاب وقایع شهرپور خلیلی عراقی، صفحات ۱۲۱ تا ۱۲۷، مصاحبه نگارنده با دریادار شمس‌الدین صفوی در ۵ مارس ۱۹۸۴ و

PRO, ADM199-410 (War Diary of the Persian Gulf Squadron), and WO169-3441 (War Diary of the 3/ 10 Baluch August-December 41); Prasad, *Campaign in Western Asia*, pp. 326-27; Prasad, *Royal Indian Navy*, pp. 87-88; Parry, *H.M.A.S. Yarra*, pp. 104-10;

۷) مصاحبه نگارنده با دریادار شمس‌الدین صفوی در ۵ مارس ۱۹۸۴.

۸) همانجا.

9) PRO, WO169-3431 (War Diary of the 5/5 Mahratta Light infantry); Prasad, *Campaign in Western Asia*, pp. 327-28; and interview with Maj. John

W. Humphrics on September 4, 1983.

10) Prasad, *Royal Indian Navy*, pp. 87-88; and Parry, *H.M.A.S. Yarra*, pp. 107-8.

۱۱) مصاحبه نگارنده با دریادار شمس‌الدین صفوی در ۵ مارس ۱۹۸۴.

12) Prasad, *Royal Indian Navy*, p. 88.

۱۳) خلیلی عراقی، شهرپور، صص ۱۲۱ تا ۱۲۷.

۱۴) تصرف استحکامات پیرامون ایستگاه بی‌سیم در منابع زیر نقل شده است: PRO, WO169-3431 (War Diary of the 5/5 Mahratta Light Infantry); Prasad, *Campaign in Western Asia*, pp. 326-28;

و نامه مورخ ۲ نوامبر ۱۹۸۲ سرگرد جان هامفریز و مصاحبه مورخ ۴ سپتامبر ۱۹۸۳ همین شخص با نگارنده.

۱۵) روایات درباره مرگ بایندر متفاوت است. طبق روایت خلیلی عراقی (صفحات ۱۲۱ تا ۱۲۷ و قایع شهرپور) که بر اساس خاطرات راننده بایندر می‌باشد، بایندر و نژاد از ایستگاه بی‌سیم مورد تعقیب بودند و وقتی تیر خوردند اتومبیل را ترک نمودند. نژاد کشته شد ولی بایندر زخمهای مهلک برداشت و به زمین افتاد. سرگرد جان هامفریز در مصاحبه‌ای که در ۴ سپتامبر ۱۹۸۳ با نگارنده بعمل آورد اظهار داشت که بایندر را در صندلی عقب اتومبیل مرده یافته و متوجه نژاد نشده‌اند. دریادار شمس‌الدین صفوی در مصاحبه ۵ مارس ۱۹۸۴ خود با نگارنده روایت خلیلی عراقی را تأیید کرد.

۱۶) تصرف خرمشهر به دست دو گردان گررخوا در منابع زیر ذکر شده

است:

PRO, WO169-3458 (War Diary of the 1/2 Gurkha Rifles, April-December 1941), and 3459, (War Diary of 2/3 Gurkha Rifles, July-December 1941); Stevens, *History of the Second Gourkha Rifles*, pp. 50-51; Prasad, *Campaign in Western Asia*, p. 328.

و نیز نامه مورخ ۲۷ ژوئن ۱۹۸۴ سرهنگ دوم دونالد رمزی-براون به نگارنده و مصاحبه نگارنده با آقای نیل فورد در ۴ سپتامبر ۱۹۸۲.

17) Prasad, *Campaign in Western Asia*, pp. 291 and 335-36.

18) *PAIFORCE*, p. 67.

۱۹) فرود چتربازان انگلیسی و تصرف هفتگل در نامه مورخ ۳ نوامبر ۱۹۸۲

سرهنگ جان فورستر به نگارنده و منابع زیر ذکر شده است:

Maxwell, *Campaigners*, pp. 100-1; Thatcher, *Tenth Baluch Regiment*, pp.



14-15.

20) Prasad, *Campaign in Western Asia*, pp. 322-23 and 329.

(۲۱) مصاحبه نگارنده با دریادار شمس‌الدین صفوی در ۵ مارس ۱۹۸۴. مصاحبه نگارنده با سرگرد رابرت هندرسون در ۴ سپتامبر ۱۹۸۳ و نامه مورخ ۱۴ اکتبر ۱۹۸۳ سرهنگ دوم کالین مک‌وین به نگارنده.

(۲۲) پیشروی و حمله به قصر شیخ در نامه مورخ ۱۴ اکتبر ۱۹۸۳ سرهنگ دوم کالین مک‌وین به نگارنده، مصاحبه با سرگرد رابرت هندرسون در ۴ سپتامبر ۱۹۸۳ و مصاحبه با دریادار شمس‌الدین صفوی در ۵ مارس ۱۹۸۴ و نیز در منابع زیر ذکر شده است:

PRO, WO169-3356 (War Diary of the 18th Indian Brigade, June-December 1941), and 3443 (War Diary of the 2/11 Sikh, March-December 1941); Col. J. T. Birdwood, *The Sikh Regiment in the Second World War* (Norwich: Jarrold and Sons, n. d.), pp. 52-54.

(۲۳) پیشروی لشکر دهم هندی به سوی گیلان غرب و گردنه پاتاق در نامه‌های مورخ ۱۸ آوریل ۱۹۸۴ سرهنگ دوم ناپتینگل، ۱۹ ژوئن ۱۹۸۴ سرهنگ دوم مک‌مول و ۲۶ ژانویه ۱۹۸۳ آقای جانوی به نگارنده و نیز در منابع زیر ذکر شده است: PRO, WO169-3326 (War Diary of the 10th Indian Division, April-December 1941), 3337 (War Diary of the 2nd Armoured Brigade, September 1940 - November 1941), and 3462 (War Diary of the 1/5 Gurkha Rifles); Buckley, *Ventures*, pp. 154-55; Brig. J. R. Platt, *The Royal Wiltshire Yeomanry (Prince of Wales Own), 1907-1967* (London: Garnstone Press, 1972), p. 111; *Yeoman, Yeoman: The Warwickshire Yeomanry: 1920-1956* (Birmingham, U. K.: Silk and Terry, 1971), p. 34; Prasad, *Campaign in Western Asia*, pp. 345-46; *Times of London*, August 31, 1941; *New York Times*, September 1, 1941.

(۲۴) خلیلی عراقی، شهرپور، صص ۴۷ تا ۴۸.

25) Slim, *Unofficial*, p. 185.

## فصل هشتم

(۱) خلیلی عراقی، شهرپور، صص ۲۰۵ تا ۲۰۶ و ۲۲۹.

(۲) همانجا، صص ۲۲۹. پیشروی نیروی موتوریزه شوروی به ماکورا اسپید کریم وهرام در ۱۴ ژوئیه ۱۹۸۲ برای نگارنده شرح داد.

۳) خلیلی عراقی، شهرپور، صص ۸۳ تا ۹۰ و ۱۷۳ تا ۱۷۶ و ۲۰۴ واکنش ایرانیان را نسبت به حمله به ماکر توصیف می‌کند.

۴) جیمز مور کنسول سابق امریکا که بلافاصله پس از تجاوز از رضایه بازدید کرده بود، در ۱۰ اکتبر ۱۹۸۲ به نگارنده اظهار داشت بیشتر سربازان شوروی گرجی بودند.

5) PRO, PO371-27233-E4896; *Times of London*, September 6, 1941.

۶) خلیلی عراقی، شهرپور، صص ۲۰۸ تا ۲۱۰ و ۲۶۳ تا ۲۶۴.

7) *Entsiklopediia*, vol. 7, p. 449; and *Times of London*, August 26, 1941.

در مصاحبه‌ای که تومیک رامسون سرچوخته سابق ارتش ایران در ۲۷ اکتبر ۱۹۸۲ با نگارنده انجام داد، خاطر نشان ساخت که بیشتر سربازان شوروی که تبریز را اشغال کردند ارمنی بودند. این مطلب در دفتر خاطرات میلر نیز تأیید شده است. لشکر شصت و سوم کرهستانی تنها لشکر ارمنی ارتش چهل و هفتم بود. حضور لشکر بیست و چهارم سوار در خاطرات کازاکوف و نیز در عکسی که در مجله *Illustrated London News* مورخ ۴ اکتبر ۱۹۴۱ درج شد و ورود سوارنظام را به تبریز نشان می‌داد ذکر شده است.

۸) تومیک رامسون گروهبان سابق ایران در مصاحبه با نگارنده در ۲۷ اکتبر

۱۹۸۲ و خلیلی عراقی، شهرپور، صص ۲۲۹.

9) Schulze-Holthus, *Daybreak*, p. 57.

10) Dr. Charles Lamme, «The Occupation of Tabriz, August 1941,» typed memo dated October 27, 1941.

۱۱) خلیلی عراقی، شهرپور، صص ۳۶۸ تا ۳۶۹.

۱۲) همانجا، صص ۳۷۰.

۱۳) این نکته که گذرگاه پام نخستین هدف شورویها بود در منابع متعددی

ذکر شده است، به عنوان مثال نگاه کنید به:

Soviet military dispatch on August 25, 1941, in the *New York Times*, August 26, 1941. Arfa, *Five Shahs*, p. 298.

۱۴) خلیلی عراقی، شهرپور، صص ۳۷۰. استدلال و اقدامات سرلشکر مطبوعی از

مصاحبه‌ای که نگارنده در ۱۴ ژوئیه ۱۹۸۲ با سپهبد کریم وره‌رام و در ۲۷ اکتبر

۱۹۸۲ با گروهبان سابق تومیک رامسون بعمل آورد اخذ شده است. در مورد

استحکامات گردنه شبلی نگاه کنید به:

Guensberg, *Soviet Command Study*, pp. 109-10 and 135-36.

- ۱۵) خلیلی عراقی، شهرپور، صص ۳۶ و ۴۰.  
16) *New York Times*, August 26, 1941.
- ۱۷) مؤید امینی، شهرپور ۱۳۲۰، صص ۹۵ تا ۹۹؛ و خلیلی عراقی، شهرپور، صص ۳۹ تا ۴۱.  
۱۸) خلیلی عراقی، شهرپور، صص ۲۶۳.  
19) Edlinskii, *Kapiiskii Transportnyi Flot*, p. 25. See also Makovshii and Radchenko, *Kapiiskaia*, pp. 147-48; and *Encyklopediia*, vol. 4, p. 228.  
20) Edlinskii, *Kapiiskii Transportnyi Flot*, p. 25. *Times of London*, August 30, 1941.
- ۲۱) وقایع بندر پهلوی در کتاب خلیلی عراقی صفحات ۴۲ تا ۴۴ درج شده است.  
۲۲) همانجا، صص ۴۳ تا ۴۵ و ۳۶۲. نیز مصاحبه نگارنده با درباردار دفتری در ۲۵ فوریه ۱۹۸۳.  
۲۳) مؤید امینی، شهرپور ۱۳۲۰، صص ۲ تا ۳ و خلیلی عراقی، شهرپور، صص ۲۱ تا ۲۲.  
۲۴) مؤید امینی، شهرپور ۱۳۲۰، صص ۳.  
25) Fatemi, *Oil Diplomacy*, pp. 192-93.
- ۲۶) مؤید امینی، شهرپور ۱۳۲۰، صص ۴؛ و خلیلی عراقی، شهرپور، صص ۳۵.  
27) FRUS, 1941, vol. 3, p. 417.  
28) PRO, FO371-27206-E5005.  
29) Prasad, *Campaign in Western Asia*, p. 310.  
30) Cassidy, *Moscow*, pp. 200-3.  
31) FRUS, 1941, vol. 3, p. 441.  
32) PRO, FO371-27206-E5016.  
33) PRO, FO371-27201-E4983.  
34) FRUS, 1941, vol. 3, pp. 415-16.  
35) Ibid.
- 36) Lamme, «Occupation of Tabriz» and «First Chronicles,» a typewritten Presbyterian missionary chronology of the invasion (both documents provided to the author by the Rev. Hugo Muller); and Miller, *Diary*. Also relating is a letter to the author from Dr. Joseph Cochrane, dated October 22, 1982.
- ۳۷) عقب‌نشینی لشکر سوم طی مصاحبه‌ای با تومیک رامسون سر جوخه سابق

ارتش ایران در ۲۷ اکتبر ۱۹۸۲ توصیف شده است. فرار سرلشکر مطبوعی در کتاب شهریور ۱۳۲۰ داود مؤید امینی صفحه ۱۰۴ و کتاب شهریور خلیلی عراقی صفحه ۳۷۰ شرح داده شده است.

38) See the Soviet Dispatch printed in the *New York Times*, August 26, 1941.

39) Schulze-Holthus, *Dybreak*, pp. 57-59.

40) *Ibid.*, pp. 59-60.

41) *Ibid.*, pp. 60-61.

42) *Ibid.*, pp. 61-62.

۴۳) مؤید امینی، شهریور ۱۳۲۰، ص ۴؛ و خلیلی عراقی شهریور، ص ۲۲.  
 ۴۴) در مورد کوتاهی منصور در مطلع ساختن رضاشاه از هشدارهای متفقین نگاه کنید به مأموریت برای وطنم، ص ۷۰.  
 ۴۵) خلیلی عراقی، شهریور، ص ص ۴۴ تا ۴۶. در مورد استحکامات و تویی که در ساحل کار گذاشته شده بود، مصاحبه نگارنده با دریادار مرتضی دفتری در ۳ دسامبر ۱۹۸۲.

۴۶) مصاحبه نگارنده با دریادار مرتضی دفتری در ۳ دسامبر ۱۹۸۲.

۴۷) واکنش مردم به اوراق تبلیغاتی در صفحه ۴ کتاب شهریور ۱۳۲۰ داود مؤید امینی شرح داده شده است.

۴۸) همانجا، ص ۴.

۴۹) همانجا، ص ص ۵ تا ۸.

۵۰) اوضاع شهر در خاطرات میلر و اوضاع پادگانها در کتاب شهریور خلیلی عراقی صفحات ۲۵ تا ۲۶ شرح داده شده است.

51) Pahlavi, *Faces*, p. 41.

52) Wilber, *Riza Shah*, p. 205.

53) DGFP, vol. 13, pp. 379-81.

۵۴) مؤید امینی، شهریور ۱۳۲۰، ص ۸.

۵۵) خلیلی عراقی، شهریور، ص ص ۳۹ تا ۴۷.

۵۶) مصاحبه نگارنده با جیمز موز کنسول اسبق امریکا در تبریز در ۱۰ اکتبر

۱۹۸۲.

57) FRUS, 1941, vol. 3, pp. 418-19.

۵۸) خلیلی عراقی، شهریور، ص ۴۱.

۵۹) همانجا، ص ۴۰، و نیز:

New York Times, August 26, 1941; and Guensberg, *Soviet Command Study*, pp. 12-13 and 150-52.

۶۰) اشغال صوفیان در کتاب سرلشکر حسن ارفع تحت عنوان در خدمت پنج پادشاه، ص ۲۹۸ شرح داده شده است.

۶۱) مصاحبه نگارنده با تومیک رامسون سرجوخه سابق ارتش ایران در ۲۷ اکتبر ۱۹۸۲.

۶۲) خلیلی عراقی، شهرپور، ص ص ۳۷۰ تا ۳۷۲.

۶۳) همان، ص ص ۱۷۴ تا ۱۷۸ و ۲۰۴.

۶۴) همان، ص ۲۰۴.

65) Prasad, *Campaign in Western Asia*, p. 346; Slim, *Unofficial*, pp. 182-83; and *Times of London*, September 2, 1941.

66) The fighting at Gillan is detailed in Platt, *Wiltshire Yeomanry*, p. 111; Prasad, *Campaign in Western Asia*, p. 347; and the *Times of London*, September 1, 1941.

67) Slim, *Unofficial*, p. 184; and Prasad, *Campaign in Western Asia*, pp. 346-49.

68) Prasad, *Campaign in Western Asia*, pp. 320 and 323. The Prisoners and captured material are noted in the *New York Times*, August 28, 1941.

۶۹) تلاش پیاده کردن قوای شوروی در بندر انزلی در کتاب شهرپور خلیلی عراقی صفحات ۴۴ تا ۴۵ و مصاحبه نگارنده با دریادار مرتضی دفتری در ۳ دسامبر ۱۹۸۲ شرح داده شده است.

70) Lamme, «Occupation of Tabriz»

71) Miller, *Diary*.

۷۲) مؤید امینی، شهرپور ۱۳۲۰، ص ۹.

## فصل نهم

۱) خلیلی عراقی، شهرپور، ص ص ۳۷۲ تا ۳۷۳.

۲) بمباران تبریز در مأخذ زیر ذکر شده است:

FRUS, 1941, vol. 3, p. 426.

۳) مؤید امینی، شهرپور ۱۳۲۰، ص ۹۹؛ و خلیلی عراقی، شهرپور، ص ص ۲۵۹ تا

۴) پیشروی ارتش چهل و چهارم در مآخذ زیر ذکر شده است:  
*Times of London*, August 28, 1941; and Makovskii and Radchenko, *Kapiiskaia*, p. 148. See also *Entsiklopedia*, vol. 7, p. 451.

۵) پیاده شدن هنگ ۱۰۵ به خشکی در مآخذ زیر ذکر شده است:  
 Makovskii and Radchenko, *Kapiiskaia*, p. 147. A description of the roadstead and the meaning of «Gilan» is noted in Guensberg, *Soviet Command Study*, pp. 161-64. The advance to Lissar is noted in the *Times of London*, August 28, 1941.

دریادار مرتضی دفتری در مصاحبه‌ای که در ۳ دسامبر ۱۹۸۲ با نگارنده بعمل آورد اظهار داشت شخصا وسایل سنگین راهسازی شورویها را دیده بوده است.

۶) خلیلی عراقی، شهرپور، صص ۲۸۰ تا ۲۹۱ و مصاحبه نگارنده با ناخدا مرتضی دفتری در ۳ دسامبر ۱۹۸۲.

7) Lamme, «Occupation of Tabriz.»

8) Miller, *Diary*.

۹) ورود ارتش سرخ به تبریز در کتاب دکتر چارلز لم تحت عنوان اشغال تبریز و نیز در نامه مورخ ۲۲ اکتبر ۱۹۸۲ دکتر جوزف کاجران به نگارنده توصیف شده است.

10) Schulze-Holthus, *Daybreak*, p. 87.

۱۱) مصاحبه نگارنده با گروهان سابق تومیک رامون در ۲۷ اکتبر ۱۹۸۲.

۱۲) مؤید امینی، شهرپور ۱۳۲۰، صص ۱۰۴؛ و خلیلی عراقی، شهرپور، صص ۲۶۳

تا ۲۶۴.

13) *New York Times*, August 28, 1941.

14) Prasad, *Campaign in Western Asia*, pp. 333 and 336.

15) *Ibid.*, pp. 319-22.

16) Buckley, *Ventures*, p. 150;

و نیز مصاحبه نگارنده با دریاسالار شمس‌الدین صفوی در ۵ مارس ۱۹۸۴.

17) Prasad, *Campaign in Western Asia*, p. 327.

18) Prasad, *Royal Indian Navy*, pp. 81 and 84-85.

19) Maxwell, *Campaigners*, p. 101; and Thatcher, *Tenth Baluch Regiment*, p. 15.

20) The effect of Forster's patrol on the Iranians is noted in Arfa, *Five Shahs*, p. 298; Maxwell, *Campaigners*, p. 101; and Prasad, *Campaign in Western Asia*, p. 348.

- (۲۱) خلیلی عراقی، شهرپور، صص ۳۱۳ تا ۳۱۶.
- (۲۲) برای عملیات در کوه واژلان رجوع کنید به: خلیلی عراقی، شهرپور، صص ۲۹۶ و  
*Times of London*, September 1, 1941; and Prasad, *Campaign in Western Asia*, p. 348.
- 23) *Yeoman, Yeoman* pp. 34-35.  
 و نیز نامه مورخ ۱۷ فوریه ۱۹۸۳ سرهنگ دوم جان لارکین به نگارنده.
- (۲۴) به پانویس شماره ۲۲ همین فصل مراجعه کنید.
- 25) Slim, *Unofficial*, p. 183. See also Prasad, *Campaign in Western Asia*, p. 349.
- 26) John Masters, *The Road past Mandalay* (New York: Harper and Brothers, 1961), pp. 55-56.
- 27) *Ibid.*
- (۲۸) جلسه شورای عالی جنگ و وضعیت نظامی در مآخذ زیر ذکر شده است:  
 مؤید امینی، شهرپور ۱۳۲۰، ص ۱۳؛ خلیلی عراقی، شهرپور، صص ۲۷ و ۲۲۸ و ۲۳۰ و ارفع، در خدمت پنج پادشاه، ص ۲۹۸.
- (۲۹) اوضاع تهران در کتاب خلیلی عراقی به نام شهرپور، صفحه ۲۳۰ ذکر شده است. قضیه راننده کامیون در کتاب داوود مؤید امینی تحت عنوان شهرپور ۱۳۲۰، صص ۱۴ و ۱۵ آمده است.
- 30) Miller, *Diary*.
- 31) FRUS, 1941, vol. 3, p. 423.
- 32) *Ibid.*
- 33) Pahlavi, *Faces*, p. 41.
- (۳۴) مؤید امینی، شهرپور ۱۳۲۰، ص ۶.
- 35) FRUS, 1941, vol. 3, pp. 424-25.
- 36) *Ibid.*, pp. 419-20.
- 37) *Ibid.*, p. 420.
- 38) *Ibid.*
- 39) *Ibid.*, pp. 421-22.
- 40) *New York Times*, August 26, 1941.
- 41) *Ibid.*
- 42) Prasad, *Campaign in Western Asia*, p. 333.
- (۴۳) خلیلی عراقی، شهرپور، صص ۳۱۹ تا ۳۲۳ و:

Prasad, *Campaign in Western Asia*, pp. 324-25.

(۴۴) پیشروی HAZELFORCE در مآخذ زیر ذکر شده است:  
*Times of London*, September 2, 1941;

و نامه مورخ ۱۹ ژوئن ۱۹۸۴ سرهنگ دوم ر.م. مکمول به نگارنده.

(۴۵) مصاحبه نگارنده با حسن صبوری در ۱۵ سپتامبر ۱۹۸۱.

(۴۶) همانجا.

47) *Turkestanskii*, p. 178; and Clairmont Skrine, *World War in Iran* (London: Constable and Company, 1962), p. 106.

(۴۸) اقدامات سرلشکر محتشمی و اعزام دو ستون به سرخس و قوچان در کتاب امینی به نام شهریور ۱۳۲۰، صص ۱۰۹ تا ۱۱۰ توصیف شده است. محل پادگان لشکر نهم خراسان در مآخذ زیر ذکر شده است:

Guensberg, *Soviet Command Study*, p. 228 & Skrine, *World War*, pp. 103-4.

(۴۹) بمباران مشهد و نقل و انتقال سربازان ایرانی در منابع زیر ذکر شده است:

مؤید امینی، شهریور ۱۳۲۰، صص ۱۱۱؛ و

«First Chronicles»; Miller, *Diary*; Skrine, *World War*, pp. 103-4.

50) «First Chronicles»; and Skrine, *World War*, p. 104.

(۵۱) مؤید امینی، شهریور ۱۳۲۰، صص ۹۴ و ۱۰۱ و خلیلی عراقی، شهریور،

صص ۲۶۵.

(۵۲) مؤید امینی، شهریور ۱۳۲۰، صص ۱۰۱؛ و

Kazakov, *Kartoi*, pp. 71-72, 75, and 78.

53) Slim, *Unofficial*, p. 185.

54) Prasad, *Campaign in Western Asia*, p. 348; *Times of London*, September 1, 1941;

و نامه مورخ ۲۶ ژانویه ۱۹۸۳ آقای جان دی به نگارنده.

55) Prasad, *Campaign in Western Asia*, p. 348; and Slim, *Unofficial*, p. 185.

(۵۶) نامه مورخ ۲۶ ژانویه ۱۹۸۳ آقای جان دی به نگارنده و نیز:

Prasad, *Campaign in Western Asia*, pp. 343 and 350; and the *Times of London*, September 2, 1941.

57) Prasad, *Campaign in Western Asia*, p. 345; and *Times of London*, September 2, 1941.

(۵۸) نامه مورخ اول آوریل ۱۹۸۴ سرتیپ پاتریک کنت به نگارنده؛ و نیز:

Prasad, *Campaign in Western Asia*, p. 324.



- 59) Moorhead, *Don't Blame*, p. 30.
- ۶۰) خلیلی عراقی، شهرپور، ص ۳۲۳.
- ۶۱) مصاحبه نگارنده با سرگرد آلن جانستون در ۴ سپتامبر ۱۹۸۳.
- ۶۲) مؤید امینی، شهرپور ۱۳۲۰، ص ۱۸.
- ۶۳) همانجا و نیز خلیلی عراقی، شهرپور، ص ۲۸۵.
- 64) «First Chronicles»; and Miller, *Diary*.
- 65) Makovskii and Radchenko, *Kapiiskaia*, p. 148; and the New York Times, August 29, 1941.
- 66) New York Times, August 28, 1941.
- 67) New York Times, August 29, 1941; and Kazakov, *Kartoi*, p. 78.
- دربارهٔ مصادرهٔ اتومبیل‌های شخصی بوسیلهٔ ارتش سرخ رجوع کنید به مآخذ زیر:
- George Rodger, *Desert Journey* (London: Cresset Press, 1946), p. 124; and Miller, *Diary*.
- 68) *Times of London*, August 29, 1941.
- 69) Skrine, *World War*, p. 104.
- ۷۰) داوود مؤید امینی، شهرپور ۱۳۲۰، ص ۱۱۱؛ و Skrine, *World War*, p. 105; and Kazakov, *Kartoi*, pp. 62 and 75.
- ۷۱) مؤید امینی، شهرپور ۱۳۲۰، ص ۱۱۲.
- 72) FRUS, 1941, vol. 3, pp. 431-33.
- 73) Ibid., pp. 433-35.
- 74) Bullard, *Camels Must Go*, p. 227; and Amini, *Shahrivar 1320*, p. 19.
- 75) Prasad, *Campaign in Western Asia*, p. 334.
- ۷۶) مصاحبهٔ نگارنده با سرگرد رابرت هندرسون در ۴ سپتامبر ۱۹۸۲.
- 77) Prasad, *Campaign in Western Asia*, pp. 329 and 336.
- ۷۸) خلیلی عراقی، شهرپور، ص ۳۲۳.
- ۷۹) نامهٔ مورخ ۲۶ ژانویه ۱۹۸۴ آقای سام کرافت به نگارنده.
- 80) Prasad, *Campaign in Western Asia*, pp. 350-51; and the Times of London, September 2, 1941.
- ۸۱) مؤید امینی، شهرپور ۱۳۲۰، ص ۱۹.
- ۸۲) وقایع مشهد در مآخذ زیر توصیف شده است: مؤید امینی، شهرپور ۱۳۲۰، ص ص ۱۱۲ تا ۱۱۳؛ و Skrine, *World War*, pp. 104-5; and Miller, *Diary*.

۸۳) مصاحبه نگارنده با سرهنگ علی فریوری در ۹ ژوئیه ۱۹۸۲.

## فصل دهم

۱) شرح پیشروی ارتش انگلیس بسوی اهواز از منابع زیر اخذ شده است:  
 PRO, WO169-3356 (War Diary of the 18th Indian Brigade, June-December 1941), 3371 (War Diary of the 25th Indian Brigade, April-December 1941), 3458 (War Diary of the 1/2 Gurkha Rifles, April-December 1941), 3459 (War Diary of the 2/3 Gurkha Rifles, July-December 1941), 3428 (War Diary of the 1/5 Mahrattas, May-December 1941); Prasad, *Campaign in Western Asia*, pp. 335-37; Stevens, *History of the 2nd Goorkha Rifles*, p. 51; C. N. Barclay, *The Regimental History of the 3rd Queen Alexandra's Own Gurkha Rifles*, vol. 2: 1927-1947 London: William Clowes and Sons, 1953), p. 102.

و نیز مصاحبه‌های نگارنده با سرگرد آلن جانستون در ۵ سپتامبر ۱۹۸۳ و با سرهنگ ادوارد مامفورد در ۴ سپتامبر ۱۹۸۳.

2) Moorehead, *Don't Blame*, p. 334.

3) PRO, WO169-3326 (War Diary of the 10th Indian Division, April-December 1941); Platt, *Wiltshire Yeomanry*, p. 350; and Prasad, *Campaign in Western Asia*, p. 350.

4) Slim, *Unofficial*, pp. 185-87. *The Times of London*, August 30, 1941 refers to the presence of German Advisors.

اقدامات سرهنگ پیروزان در کتاب خلیلی عراقی به نام شهرپور در صفحه ۲۸۳ توصیف شده است.

5) Slim, *Unofficial*, p. 187; and *the Times of London*, September 2, 1941.

۶) نامه مورخ ۱۹ ژوئن ۱۹۸۴ سرهنگ دوم ر.م. مکسول به نگارنده و خاطرات ژنرال اسلم، ص ۱۸۹.

7) Arfa, *Five Shahs*, p. 229.

۸) مؤید امینی، شهرپور ۱۳۲۰، ص ۲۰.

۹) همانجا، صفحات ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳ و ۱۱۳.

۱۰) مصاحبه نگارنده با سپید کریم ورهرام در ۱۴ ژوئیه ۱۹۸۲. شاه‌بختی پدرزن ورهرام بود. ورهرام یک نسخه از تلگرام مشهور پدرزنش را سالها در اختیار داشت.

۱۱) خلیلی عراقی، شهرپور، صص ۳۱۳ تا ۳۱۸ و مصاحبه نگارنده با سرگرد آلن جانستون فرمانده حمله به غرب اهواز که ضمن آن جزئیات قدرت رزمی ایرانیان را تشریح کرد.

12) Prasad, *Campaign in Western Asia*, pp. 337-39; and Maj. Allan Johnstone interview on September 5, 1983.

13) Barelay, *History of the 3rd Gurkha Rifles*, p. 102; interview with Mr. Neal Ford on September 4, 1982; and interview with Col. E. N. Mumford on September 4, 1983.

14) Moorehead, *Don't Blame*, p. 31; and Prasad, *Campaign in Western Asia*, p. 337.

15) Prasad, *Campaign in Western Asia*, p. 338.

16) *Ibid.*, pp. 338-39.

17) *Ibid.*, and Mr. A. D. R. Gedders' letter to the author, May 7, 1984.

18) Maxwell, *Campaigners*, p. 101; Thatcher, *Tenth Baluch Regiment*, pp. 15-16; and Col. J. M. Forster's Letter to the author, September 12, 1984.

19) Prasad, *Campaign in Western Asia*, p. 350.

۲۰) جریان ملاقات سرگرد مسعود با ژنرال اسلیم در خاطرات اسلیم شرح داده شده است:

Slim, *Unofficial*, p. 187; *Times of London*, September 2, 1941.

جریان تسلیم ایرانیان در نامه مورخ ۹ مارس ۱۹۸۳ سرهنگ دوم جان لارکین و نامه مورخ ۸ ژوئیه ۱۹۸۲ سرهنگ جوزف بیکر به نگارنده شرح داده شده است.

21) Slim, *Unofficial*, p. 190.

22) *Ibid.*

23) *Ibid.*; and the *Times of London*, September 2, 1941.

24) *PAIFORCE*, p. 69.

25) Slim, *Unofficial*, pp. 191-92.

26) *Ibid.*; and Prasad, *Campaign in Western Asia*, p. 350.

27) Wyndham, *First Household Cavalry*, p. 47.

28) Slim, *Unofficial*, pp. 192-94; and Prasad, *Campaign in Western Asia*, p. 295.

۲۹) جریان ملاقات اسلیم با مقدم و بازداشت دکتر فوکس در خاطرات اسلیم درج شده است.

Slim, *Unofficial*, pp. 193-94; and the *Times of London*, September 2, 1941.

۳۰) جریان پیشروی ارتش شوروی در نیویورک تایمز مورخ ۳۰ اوت ۱۹۴۱ و

عقب‌نشینی لشکر ۳ تبریز در مصاحبه نگارنده با تومیک رامسون سر جوخه سابق ارتش ایران در ۱۷ اکتبر ۱۹۸۲ تشریح شده است.

(۳۱) مؤید امینی، شهریور ۱۳۲۰، ص ۹۹۰.

(۳۲) رویدادهای رشت در خاطرات روزانه میلر درج شده است.

(۳۳) پیثروی شوروی در گیلان در کتاب زیر توصیف شده است:

Makovskii and Radchenko, *Kapiiskaia*, p. 148.

(۳۴) مصاحبه نگارنده با دریادار دفتری در ۳ دسامبر ۱۹۸۲.

(۳۵) مؤید امینی، شهریور ۱۳۲۰، ص ۱۰۲.

(۳۶) مصاحبه نگارنده با سرهنگ علی فریوری در ۹ ژوئیه ۱۹۸۲.

(۳۷) رویدادهای مشهد در منابع زیر ذکر شده است: مؤید امینی، شهریور ۱۳۲۰،

ص ۱۱۳ و

Skrine, *World War*, pp. 105-6; and «First Chronicles»

38) FRUS, 1941, vol. 3, p. 438.

39) Miller, *Diary*.

## فصل یازدهم

(۱) مؤید امینی، شهریور ۱۳۲۰، ص ۲۲.

2) FRUS, 1941, vol. 3, pp. 436-38.

3) The linkup agreement is noted in PRO, FO371-27233-E5201. The bombing of Kazvin is referred to in PRO, FO371-27708-E5177; FRUS, 1941, vol. 3, p. 421; and the *New York Times*, September 3, 1941.

4) «First Chronicles.» See also the *New York Times*, September 3, 1941.

5) The *New York Times*, August 4, 1941.

در این شماره روزنامه نیویورک تایمز تصرف میاندو آب توصیف شده است. تسلیم نیروهای ایرانی طی مصاحبه نگارنده با تومیک رامسون سر جوخه سابق ارتش ایران در ۲۷ اکتبر ۱۹۸۲ به تفصیل مورد بحث قرار گرفت.

6) Kazakov, *Kartoi*, pp. 72 and 75-76. For the capture of Sabsevar, see the *Times of London*, September 2, 1941.

7) Skrine, *World War*, p. 106.

(۸) مصاحبه نگارنده با سرهنگ علی فریوری در ۹ ژوئیه ۱۹۸۲.

(۹) فرار خانواده شاه در کتاب از سوم تا بیست و پنجم شهریور ۱۳۲۰ داوود

امینی صفحات ۲۳ تا ۲۴ ذکر شده است. در مورد ملاقات قوام شیرازی با بولارد نگاه کنید به:

FRUS, 1941, vol. 3, p. 442.

(۱۰) مؤید امینی، شهریور ۱۳۲۰، ص ۲۵ و خاطرات روزانه میلر.

(11) Churchill, *Grand Alliance*, pp. 454-55.

(۱۲) وضع ایرانیان در کرمانشاه در مآخذ زیر به انحاء مختلف شرح داده شده

است: مؤید امینی، شهریور ۱۳۲۰، صص ۱۰۳ تا ۱۰۵؛ و

Buckley, *Ventures*, p. 156; Prasad, *Campaign in Western Asia*, pp. 293 and 352; *the Times of London*, September 2, 1941;

(۱۳) تدارک رژه انگلیسیها در نامه مورخ ۱۹ ژوئیه ۱۹۸۴ سرهنگ دوم مکمول به نگارنده توصیف شده است. در مورد واکنش ژنرال اسلیم به نقل و انتقالات شورویها به خاطرات اسلیم مراجعه کنید.

(14) Slim, *Unofficial*, pp. 213-15; Buckley, *Ventures*, p. 156.

(۱۵) در مورد حملات رادیوهای بیگانه نگاه کنید به مؤید امینی، شهریور ۱۳۲۰،

صص ۲۷ و نیز:

Bullard, *Camels Must Go*, p. 229, and Miller, *Diary*.

(16) Miller, *Diary*.

(17) Wilber, *Riza Shah*, p. 205; Amini, *Shahrivar 1320*, p. 27 and 35; and Bullard, *Camels Must Go*, p. 229.

(۱۸) مؤید امینی، شهریور ۱۳۲۰، ص ۳۱ و همچنین:

(۱۹) شورش خلبانان ایرانی در صفحه ۳۱ کتاب شهریور ۱۳۲۰، مؤید امینی شرح

داده شده است. ضمناً نگاه کنید به:

Buckley, *Ventures*, p. 159; *New York Times*, August 31 and September 2-3, 1941; and FRUS, 1941, vol. 3, pp. 445fn and 453.

(۲۰) مؤید امینی، شهریور ۱۳۲۰، صص ۲۹ تا ۳۰. برای جزئیات بمباران نگاه

کنید به:

Buckley, *Ventures*, p. 159; and *the New York Times*, August 31 and September 1, 1941.

(۲۱) مؤید امینی، شهریور ۱۳۲۰، صص ۳۳ تا ۳۵. همچنین:

Miller, *Diary*; and «First Chronicles».

(۲۲) جریان ورود انگلیسیها به کرمانشاه در منابع زیر ذکر شده است:

*Times of London*, Sep. 6, 1941; Prasad, *Campaign in Western Asia*, pp.

352-353.

و نامه مورخ ۱۹ ژوئن ۱۹۸۴ سرهنگ دوم مکسول به نگارنده.

(۲۳) در مورد تدارک اعزام ستون پاکوک به مراجع زیر مراجعه کنید:  
Wyndham, *First Household Cavalry*, p. 47; Prasad, *Campaign in Western Asia*, p. 353; Buckley, *Ventures*, p. 156; and Lt. Col. R. M. Maxwell's letter to the author, June 19, 1984.

(۲۴) مؤید امینی، شهریور ۱۳۲۰، ص ۱۰۴ و همچنین:

*Yeoman, Yeoman*, p. 35.

25) Buckley, *Ventures*, p. 157.

26) *Times of London*, September 6, 1941.

27) Slim, *Unofficial*, p. 216.

28) *Times of London*, September 1, 1941; *New York Times*, September 2, 3, and 5, 1941; Shtemenko, *Soviet General Staff*, pp. 50-51; and Moorehead, *Don't Blame*, p. 35.

29) Kazakov, *Kartoi*, p. 78.

سرلشکر بازنشسته جان آیزلرود که شخصا ناظر قوای شوروی در قزوین بود، این برآوردها را طی نامه‌ای که در ۲۵ اکتبر ۱۹۸۲ به نگارنده نوشته بعمل آورده است.

(۳۰) ورود انگلیسیها به همدان در منابع زیر شرح داده شده است:

Rodger, *Journey*, pp. 121-22; «First Chronicles»; Miller, *Diary*; the *Times of London*, September 6, 1941; and Slim, *Unofficial*, p. 217.

Rodger, *Journey*, pp. 121-22; «First Chronicles»; Miller, *Diary*; the *Times of London*, September 6, 1941; and Slim, *Unofficial*, p. 217.

31) FRUS, 1941, vol. 3, p. 444.

32) PRO, FO371-27234-E4984.

33) Ibid.

(۳۴) برای متن کامل یادداشت‌های بریتانیا و شوروی نگاه کنید به مؤید امینی،

شهریور ۱۳۲۰، صص ۳۶ تا ۳۷. نیز: FRUS, 1941, vol. 3, pp. 443-44.

35) Ibid.

36) PRO, FO371-27233-E5201.

(۳۷) مؤید امینی، شهریور ۱۳۲۰، صص ۲۴، ۳۸ و ۴۴.

38) FRUS, 1941, vol. 3, p. 443. Cordell Hull, *The Memoirs of Cordell Hull*, vol. 2. (New York: Macmillan, 1948), p. 1502.

- (۳۹) مؤید امینی، شهریور ۱۳۲۰، ص ۳۹. سرلشکر ارفع در خاطراتش تحت عنوان در خدمت پنج پادشاه دلایل ظاهری دستور سرلشکر نخبجوان در مورد مرخص کردن سربازان وظیفه را ذکر می‌کند. ص ص ۲۹۹ تا ۳۰۰.
- (۴۰) مؤید امینی، شهریور ۱۳۲۰، ص ص ۳۹ تا ۴۰.
- (۴۱) همانجا، ص ص ۱۱۶ تا ۱۱۷.
- (۴۲) همانجا، ص ۱۰۵.
- (۴۳) جریان ملاقات با شورویها در نامه مورخ ۹ ژوئن ۱۹۸۴ سرهنگ دوم مکسول به نگارنده توصیف شده است.
- (۴۴) نامه مورخ ۲۸ آوریل ۱۹۸۴ سرهنگ نایتینگل به نگارنده.
- (۴۵) دستور اسلیم به اشغال گردنه آوج و حرکت گورخاها به آوج در خاطرات ژنرال اسلیم و کتابهای دیگر نقل شده است:  
Slim, *Unofficial*, pp. 217-20; «First Chronicles»; and the *Times of London*, September 6, 1941.
- 46) Buckley, *Ventures*, p. 157.
- 47) Miller, *Diary*.
- (۴۸) مؤید امینی، شهریور ۱۳۲۰، ص ۴۴.
- 49) *New York Times*, September 1-2, 1941; and FRUS, 1941, vol. 3, p. 444.
- 50) The Soviet entry into Meshed is described in Skrine, *World War*, p. 107, the *New York Times*, September 2, 1941; and Miller, *Diary*.
- 51) Kazakov, *Kartoi*, p. 75; and the *New York Times*, September 2, 1941.
- 52) Miller, *Diary*.
- (۵۳) مؤید امینی، شهریور ۱۳۲۰، ص ص ۴۵ تا ۴۶؛ و  
*New York Times*, September 3, 1941.
- (۵۴) دستور رضاشاه در بازداشت امرای ارتش در کتب و نشریات متعددی چاپ شده است. بعضی از آنان مدعی شده‌اند که شاه با قبضه شمشیرش آنها را کتک زد. رجوع کنید به: مؤید امینی، شهریور ۱۳۲۰، ص ص ۴۵ تا ۴۶؛ و:  
Arfa, *Five Shahs*, p. 300; and Wilber, *Riza Shah*, p. 206.
- (۵۵) درباره ملاقات انگلیسیها با شورویها در حوالی قزوین نگاه کنید به:  
*Times of London*, September 6, 1941. The British party being escorted to Kazvin is described in Moorehead, *Don't Blame*, pp. 34-35; *Times of London*, September 6, 1941; and the *New York Times*, September 3, 1941.
- 56) *Times of London*, September 6, 1941.

- 57) Slim, *Unofficial*, pp. 220-21.  
 58) FRUS, 1941, vol. 3, pp. 444-45. See also DGFP, vol. 13, pp. 419-20.  
 59) Amini, *Shahrivar 1320*, pp. 52-55; and Wilber, *Riza Shah*, p. 206.  
 60) FRUS, 1941, vol. 3, pp. 445-46.  
 61) Skrine, *World War*, p. 107; and Miller, *Diary*.  
 62) از مصاحبه با سرجوخه تومیک رامسون، در ۲۷ اکتبر ۱۹۸۲.  
 63) FRUS, 1941, vol. 3, p. 468.  
 64) Miller, *Diary*.  
 65) DGFP, vol. 13, pp. 419-20 and 420fn.  
 66) Ibid.  
 67) Miller, *Diary*.  
 68) Ibid.  
 69) Ibid.

۷۰) مؤید امینی، شهریور ۱۳۲۰، ص ۵۶.

- 71) Miller, *Diary*.  
 72) Churchill, *Grand Alliance*, pp. 492-93.  
 73) FRUS, 1941, vol. 3, pp. 446-47.  
 74) Ibid.

## فصل دوازدهم

- 1) Dilks, *Diaries of Cadogan*, p. 403.  
 ۲) اوضاع تهران در کتاب از سوم تا بیست و پنجم شهریور ۱۳۲۰، مؤید امینی صص ۶۰ تا ۶۲ و خاطرات میلر توصیف شده است.  
 3) FRUS, 1941, vol. 3, p. 448.  
 4) *New York Times*, September 5, 1941. See also Amini, *Shahrivar 1320*, p. 62.  
 5) H. A. Jacobsen and Cyril Falls (eds.), *Decisive Battles of World War 1: The German View* (New York: G. P. Putnam's Sons, 1965), p. 142.  
 6) PRO, FO371-27235-E5283.  
 7) Miller, *Diary*.  
 ۸) مؤید امینی، شهریور ۱۳۲۰، صص ۹۲ تا ۹۳ و  
*New York Times*, September 5, 1941.  
 9) Moorhead, *Don't Blame*, p. 39.



- 10) *New York Times*, September 5, 1941.
- 11) Skrine, *World War*, p. 81.
- 12) Moorehead, *Don't Blame*, p. 40.
- 13) FRUS, 1941, vol. 3, pp. 448-49.
- 14) Miller, *Diary*. On the Iranian diplomatic note through the U. S. ambassador in Turkey, see FRUS, 1941, vol. 3, pp. 457-58.
- 15) Churchill, *Grand Alliance*, p. 484.
- 16) DGFP, vol. 13, pp. 452-53.
- (۱۷) مؤید امینی، شهریور ۱۳۲۰، ص ۱۱۵.
- 18) *Ibid.*, pp. 116-17.
- 19) *Ibid.*, pp. 117-24; and FRUS, 1941, vol. 3, p. 452.
- 20) FRUS, 1941, vol. 3, p. 452.
- 21) *Ibid.*
- 22) Miller, *Diary*.
- (۲۳) کمبود مواد خوراکی در اثر فوق و زندانی کردن ۶۰۰ نفر بدون محاکمه در شهریور ۱۳۲۰ مؤید امینی، صص ۶۱ تا ۶۲ درج شده است. در مورد ملاقات اتل با وزیر امور خارجه ایران نگاه کنید به: DGFP, vol. 13, p. 461.
- (۲۴) در مورد شورش کردها رجوع کنید به: Slim, *Unofficial*, pp. 194-96; the *New York Times*, September 11, 1941; Wyndham, *First Household Cavalry*, p. 47; and Capt. William Storey, «Memoris of the Aide-de-Camp to Maj. Gen. William J. Slim», unpublished (provided to the author by Gen. Sir Ouvry L. Roberts).
- 25) FRUS, 1941, vol. 3, pp. 451-54.
- 26) PRO, FO371-27235-E5283 and E5364.
- 27) Motter, *United States Army*, p. 15.
- 28) FRUS, 1941, vol. 3, pp. 454-55.
- 29) *Ibid.*
- 30) Kahn, *Hitler's Spies*, p. 186.
- 31) DGFP, vol. 13, pp. 461-62.
- (۳۲) مؤید امینی، شهریور ۱۳۲۰، صص ۱۲۶ تا ۱۲۷.
- 33) *Ibid.*, pp. 127-28.
- 34) *New York Times*, September 11, 1941.
- 35) Wilber, *Riza Shah*, p. 207.
- 36) Miller, *Diary*.

37) *New York Times*, September 10, 1941.

38) Wavell, «Despatch on Operations,» p. 4100; and Maj. W. J. Armstrong «The Tenth Army in Iran,» *Army Quarterly* 52,2, (July 1946): 232.

39) Slim's journey is described in Storey, «Memoris»; and Slim, *Unofficial*, p. 205.

۴۰) مؤید امینی، شهریور ۱۳۲۰، صص ۱۳۰ تا ۱۳۱. در مورد سرمقاله روزنامه اطلاعات بعدها محمدرضا پهلوی منکر شد که نویسنده این مقاله بوده است. در این خصوص رجوع کنید به:

*Times of London*, September 13, 1941; Bullard, *Camels Must Go*, p. 228; and Fatemi, *Oil Diplomacy*, p. 195.

41) Bullard, *Camels Must Go*, p. 228; and Slim, *Unofficial*, p. 236.

42) *New York Times*, September 11, 1941.

43) Schulze-Holthus, *Daybreak*, p. 63.

44) *Ibid.*, pp. 63-64.

45) *Ibid.*, pp. 66-67.

46) Slim, *Unofficial*, pp. 205-6 and 236.

47) DGFP, vol. 13, pp. 482-83.

48) *Ibid.*

49) Charles Cruickshank, *The German Occupation of the Channel Islands* (London: Oxford University Press, 1975), pp. 206-13.

50) DGFP, vol. 13, p. 494 and 49fn.

51) Schulze-Holthus, *Daybreak*, pp. 69-70.

52) *Ibid.*, pp. 70-72, also describes, Schulze's flight from Tehran.

53) DGFP, vol. 13, p. 494.

54) DGFP, vol. 13, p. 496fn; and the U. S. National Archives, Microfilm Records of the German Foreign Ministry, serial 913-294970 and 294979.

55) DGFP, vol. 13, pp. 494-95.

56) Richard Dimpleby, *The Frontiers are Green* (London: Hodder and Stoughton, 1943), pp. 220-21.

57) Schulze-Holthus, *Daybreak*, p. 88.

۵۸) ملاقات اتلی با پناهندگان در سند زیر ذکر شده است:  
DGFP, vol. 13, pp. 494-95.

59) FRUS, 1941, vol. 3, p. 460; and the U. S. National Archives, Microfilm Records of the German Foreign Ministry, serial 913-294970.

60) Dimpleby, *Frontiers*, pp. 221-22.

- 61) Slim, *Unofficial*, pp. 233-34; and Storey, «Memoirs.»
- 62) Miller, *Diary*.
- 63) مؤید امینی، شهریور ۱۳۲۰، ص ۱۳۲  
and the *New York Times*, September 15, 1941.
- 64) Fatemi, *Oil Diplomacy*, p. 195.
- 65) Wavell, «Despatch on Operations,» p. 4100.
- 66) یادداشت بولارد به دولت ایران در اثر زیر نقل شده است:  
Fatemi, *Oil Diplomacy*, p. 195.
- درباره یهودیاتی که به سفارت انگلیس پناه برده بودند نگاه کنید به:  
*New York Times*, September 15, 1941.
- 67) روزنامه نیویورک تایمز در شماره ۱۷ سپتامبر ۱۹۴۱ خود مفتی را «کسی که  
بیش از همه در تهران در جستجویش هستند» نامیده است.
- 68) Wilber, *Riza Shah*, p. 207.
- 69) Wavell, «Despatch on Operations,» p. 4100; Platt, *Wiltshire Yeomanry*, p. 112; and Wyndam. *First Household Cavalry*, p. 48.
- 70) Kazakov, *Kartoi*, p. 78.
- 71) See Bullard, *Camels Must Go*, p. 230.
- 72) تعداد آلمانیهای مقیم ایران از منابع زیر نقل شده است:  
U.S. National Archives, Microfilm Records of the German Foreign Minister, serial 913-294979; and the *New York Times*, September 16, 1941.
- 73) Pahlavi, *Answer*, p. 67.
- 74) Gérard de Villiers (trans Junc P. Wilson and Walker B. Michaels), *The Imperial Shah: An Informal Biography* (Boston: Little, Brown and Company, 1976), pp. 88-89; and Wilber, *Riza Shah*, p. 207.
- 75) Wilber, *Riza Shah*, pp. 207-8.
- 76) Villiers, *Imperial Shah*, p. 90.
- 77) Kazakov, *Kartoi*, p. 78; and the *New York Times*, September 17, 1941.
- 78) جزئیات مربوط به استعفای رضاشاه از منابع زیر نقل شده است:  
Bullard, *Camels Must Go*, p. 230; Amini, *Shahrivar 1320*, p. 132; Villiers, *Imperial Shah*, pp. 86 and 89; and Pahlavi, *Faces*, p. 42.
- 79) Pahlavi, *Answer*, p. 68.
- 80) مؤید امینی، شهریور ۱۳۲۰، ص ۱۳۲؛ و Villiers, *Imperial Shah*, p. 90.
- 81) Villiers, *Imperial Shah*, p. 90.

82) Bullard, *Camels Must Go*, p. 230.

83) Mohammed Heikal, *Iran: The Untold Story* (New York: Pantheon Books, 1982), pp. 34-35. See also Arfa, *Five Shahs*, p. 302;

و مؤید امینی، شهریور ۱۳۲۰، ص ۱۳۳.

84) Miller, *Diary*.

۸۵) حرکت قوای انگلیس و شوروی در منابع زیر ذکر شده است: *New York Times*, September 17, 1941; Kazakov, *Kartoi*, p. 78; and Rev. Hugo Muller's letter to «Endy,» dated September 23, 1941.

۸۶) نطق فروغی در کتاب مرید امینی صفحه ۱۳۳ و منابع زیر نقل شده

است:

«Despatch on Operations,» pp. 90-91; and Miller, *Diary*.

87) Miller, *Diary*.

88) Churchill, *Grand Alliance*, p. 484.

89) Miller, *Diary*.

۹۰) حرکت قوای شوروی بسوی تهران از منابع زیر اخذ شده است: Kazakov, *Kartoi*, p. 78; Wyndham, *First Household Cavalry*, p. 48; and the *New York Times*, September 20, 1941.

و حرکت قوای انگلیس از نامه مورخ ۲۳ سپتامبر ۱۹۴۱ کشیش هوگو مولر به «اندی».

۹۱) مراسم ادای سوگند شاه جدید از منابع زیر نقل شده است: Arfa, *Five Shahs*, pp. 302-3; and Pahlavi, *Answer*, p. 68.

۹۲) مصاحبه نگارنده با جیمز موز کنسول اسبق امریکا در تبریز در ۱۰ اکتبر

۱۹۸۲.

93) Wyndham, *First Household Cavalry*, p. 48.

94) Miller, *Diary*.

95) Ibid.

96) Pahlavi, *Answer*, p. 68; and Karanjia, *Mind of Monarch*, p. 62.

97) Arfa, *Five Shahs*, p. 303.

۹۸) واکنش شاه سابق به نطق شاه جدید از کتاب زیر نقل شده است: Pahlavi, *Faces*, p. 43.

۹۹) سرنوشت شاه سابق و خانواده‌اش از کتاب زیر نقل شده است: Wilber, *Riza Shah*, pp. 217-20.

(۱۰۰) همانجا.

- ۱۰۱) شمس پهلوی، شاهنشاه فقید در آخرین روزهای زندگی، بخش ۱، ص ۸.
- ۱۰۲) دکتر محمد سجادی، «خاطرات»، مجله دنیا.
- ۱۰۳) مهدی شاهرخ، خاطرات من، اصفهان ۱۳۲۳، ص ۶۱.
- ۱۰۴) شمس پهلوی، شاهنشاه فقید، بخش ۲، ص ۶.
- ۱۰۵) همان، ص ۷.
- 106) Wilber, *Riza Shah*, p. 218.
- 107) Sir Clarmont Skrine, «Assignment to Mauritius», *Blackwood's Magazine*, February 1954, p. 146.
- ۱۰۸) غلامرضا پهلوی، رضاشاه پهلوی در آخرین روزهای حیات، ص ۱۷۵.
- 109) Sir Clarmont Skrine, p. 150.
- ۱۱۰) شمس پهلوی، شاهنشاه فقید...، بخش ۲، ص ۹.
- 111) Sir Clarmont Skrine, p. 152.
- ۱۱۲) شمس پهلوی، شاهنشاه فقید...، بخش ۳، ص ۷.
- ۱۱۳) همان، بخش ۴، ص ۶.
- ۱۱۴) همانجا.
- ۱۱۵) همان، بخش ۴، ص ۹.
- ۱۱۶) همان، بخش ۷، ص ۷.
- ۱۱۷) همان، بخش ۹، ص ۶ و ۷.
- ۱۱۸) همان، بخش ۱۰، ص ۸.
- ۱۱۹) همان، بخش ۱۱، ص ۶.
- 120) *Times of London*, August 18, 1941; Arfa, *Five Shahs*, p. 304.
- 121) Arfa, *Five Shahs*, p. 304.
- 122) Miller, *Diary*.
- 123) Arfa, *Five Shahs*, pp. 304-05; and the *New York Times*, September 20, 1941.
- 124) Wyndham, *First Household Cavalry*, p. 48.
- 125) *New York Times*, September 19, 1941; and Slim, *Unofficial*, p. 237.
- 126) Paul Leverkuehn (trans. R. H. Stevens), *German Military Intelligence* (London: Weidenfeld and Nicolson, 1954), pp. 16-17.
- 127) Slim, *Unofficial*, p. 237. See also the *New York Times*, September 19, 1941.
- 128) Slim, *Unofficial*, pp. 237-38.
- ۱۲۹) ورود نیروهای انگلیسی و شوروی به تهران در خاطرات ژنرال اسلیم و

نیز در روزنامه نیویورک تایمز ۲۰ سپتامبر ۱۹۴۱ به تفصیل شرح داده شده است.

130) *New York Times*, September 19, 1941; and Arfa, *Five Shahs*, p. 308.

131) U. S. National Archives, Microfilm Records of Germany Foreign Ministry, Serial 913-294969. See also Schulze-Holthus, *Daybreak*, p. 91 and 93.

132) FRUS, 1941, vol. 3, p. 461.

۱۳۳) رفتار سربازان انگلیسی و روسی در تهران در مصاحبه‌ای که نگارنده در ۱۰ اکتبر ۱۹۸۲ با جیمز موز کمنول اسبق امریکا بعمل آورد، تشریح شد. در خاطرات میلر نیز به این موضوع اشاره شده است.

134) Miller, *Diary*.

135) *Ibid*.

136) FRUS, 1941, vol. 3, pp. 461-65.

## سخن آخر

1) PRO, FO371-27235-E6355.

2) Fatemi, *Oil Diplomacy*, pp. 204-5.

3) PRO, FO371-27235-E6392.

4) PRO, FO371-27233-E6283 and E6346.

5) Churchill, *Grand Alliance*, pp. 462, 464, 473, and 485.

6) PRO, FO371-27236-E7551.

7) PRO, FO371-35077; U. S. National Archives, «Axis Agents in Iran—to August 15, 1943;» USA Forces in the Middle East, G-2 Regional, RG165; Lenczowski, *Russia and the West*, p. 163.

8) FRUS, 1941, vol. 3, pp. 475-76.

9) FRUS, 1942, vol. 6, p. 269.

10) PRO, FO371-27236-E7551.

11) Maj. Gen. F. W. von Mellinthin (trans. H. Betzler), *Panzer Battles* (London: Cassel and Company, 1955), p. 185.

12) Motter, *United States Army*, p. 496.

13) FRUS, 1942, vol. 4, pp. 238-39 and 539.

14) U. S. Department of War, *Fuehrer Directives and Other Top-level Directives of the German Armed Forces, 1942-1945* (Washington, D.C.: U. S. Department of War, n.d.), p. 163.

15) Winston S. Churchill, *The Second World War: The Hinge of Fate* (Boston: Houghton Mifflin, 1950), pp. 474-75, 483, 495-96, and 501.

16) Shtemenko, *Soviet General Staff*, p. 61.

17) USSR Army, *Great Patriotic War*, vol. 2, p. 461; James Lucas, *Alpine Elite: German Mountain Troops of World War II* (London: Jancs, 1980), p. 133.

18) Shtemenko, *Soviet General Staff*, p. 62. See also *Great Patriotic War*, vol. 2, p. 464.

19) Harriman and Abel, *Special Envoy*, p. 166.

20) Motter, *United States Army*, pp. 213-14 and 484.

21) Zhukov, *Memoirs*, pp. 393 and 402.

22) FRUS, 1943, vol. 4, pp. 321 and 331-35.

23) Ibid., p. 378.

24) Ibid., p. 414.

25) Lenczowski, *Russia and the West*, p. 227; and Fatemi, *Oil Diplomacy*, p. 206.

26) Lenczowski, *Russia and the West in Iran*, pp. 201-210 and 221.

27) Fatemi, *Oil and Diplomacy*, pp. 247-248. and U. S. National Archives, OSS Report 110650, RG 226.

28) Charles L. Mee, Jr., *Meeting at Potsdam* (New York: Dell Publishing, 1975), p. 177.

29) Arfa, *Five Shahs*, pp. 342-43; and FRUS, 1945, vol. 8, p. 400.

30) FRUS, 1945, vol. 8, pp. 417-19.

۳۱) جریان عزیمت آخرین سربازان امریکائی از ایران از منابع زیر است:  
*United States Army*, pp. 424-26. FRUS, 1945, vol. 8, p. 482, reports on the 70,000 Soviet troops remaining in Iran.

32) Arfa, *Five Shahs*, pp. 347-48; and FRUS, 1945, vol. 8, pp. 432-38, 494.

33) FRUS, 1945, vol. 8, p. 497.

- 34) Ibid., p. 461.
- 35) James F. Byrnes, *Speaking Frankly* (New York: Harper and Brothers Publishers, 1947), pp. 119-20.
- 36) Charles E. Bohlen, *Witness to History: 1929-1969* (New York: W. W. Norton and Company, 1973), p. 249.
- 37) Fatemi, *Oil Diplomacy*, pp. 293-95.
- 38) FRUS, 1946, vol. 7, pp. 351-52.
- 39) *New York Times*, March 1, 1946.
- 40) FRUS, 1946, vol. 7, p. 335.
- 41) Robert Rossow, Jr., «The Battle of Azerbaijan,» *Middle East Journal* 10,1 (1956): 20; and FRUS, 1946, vol. 7, p. 340.
- 42) *New York Times*, March 8, 1946.
- 43) FRUS, 1946, vol. 7, pp. 342-44 and 346-47.
- 44) *New York Times*, March 8, 1946; and Rossow, «Battle of Azerbaijan,» p. 22.
- 45) Walter Millis, *The Forrestal Diaries* (New York: Viking Press, 1951), pp. 141 and 144.
- 46) FRUS, 1946, vol. 7, pp. 350-53, 357, and 365.
- 47) Ibid., pp. 366-67.
- 48) Ibid., pp. 362-64.
- 49) Harry S. Truman, *Memoirs*, vol. 2: *Year of Trial and Hope* (Garden City, N.Y.: Doubleday and Company, 1955), p. 95. See also Fatemi, *Oil Diplomacy*, pp. 304-6.
- 50) Truman, *Memoirs*, p. 95.
- 51) *New York Times*, March 22, 1946.
- 52) Harriman and Abel, *Special Envoy*, p. 550.
- 53) FRUS, 1946, vol. 7, pp. 378-79.
- 54) Rossow, «Battle of Azerbaijan,» p. 24.
- 55) FRUS, 1946, vol. 7, pp. 529-32 and 535-36.
- ۵۶) سقوط حکومت خودمختار آذربایجان و واکنش شوروی از منابع زیر است:
- FRUS, 1946, vol. 7, pp. 547 and 560; Rossow, «Battle of Azerbaijan,» pp. 29-31; and Ramesh Sanghvi, *The Shah of Iran* (New York: Stein and Day Publishers, 1969), p. 133.
- 57) FRUS, 1946, vol. 7, p. 561.





## کتابشناسی

### مصاحبه‌ها و مکاتبات

بیشتر کسانی که طی تألیف این کتاب با آنان مصاحبه و مکاتبه شده است، اینک یا زنده‌اند و یا دیگر در قید حیات نیستند. در زیر، نام آنان ابتدا برحسب آخرین درجه و عنوان سپس برحسب نقشی که در موضوع کتاب داشته‌اند آمده است.

Maj. Gen. John A. Aizelwood	brigadier, officer commanding, Second Indian Armoured Brigade
Col. Joseph K. Baker, U.S. A. (Ret.)	major, U.S. observer to British forces, Iraq, 1941
Maj. H. N. Clemas	lieutenant, 2/6th Rajpurana Rifles
Dr. Joseph P. Cochrane	Presbyterian doctor, Tabriz
Mr. Sam Croft	trooper, Warwickshire Yeomanry
Maj. Malcolm L. Cruickshank	captain, 1/2d Gurkha Rifles
Rear Adm. Morteza Daftary	captain, commander of naval station Bander-i Pahlavi
Mr. John M. Day	trooper, Warwickshire Yeomanry
Hon. Cornelius Van Engert	chargé d'affaires, U.S. Legation, Ir: 1936-40
Col. Ali Farivari	lieutenant, 23d Iranian Cavalry Regiment
Mr. Neal Ford	captain, 2/3d Gurkha Rifles
Col. J. Michael Forster	captain, 3/10th Baluch Regiment

Capt. Jafar Fosuni	lieutenant, commander of gunboat <i>Karkas</i>
Mr. A. D. R. Geddis	second lieutenant, 1/2d Gurkha Rifles
Hon. W. Averell Harriman	personal envoy to Churchill; ambassador to the Soviet Union
Maj. Robert J. Henderson	captain, 2/11th Sikh Regiment
Maj. John W. Humphries	second lieutenant, A Squadron, Guides Cavalry
Maj. Allan J. F. Johnston	major, 1/5th Mahratta Regiment
Mr. Malcolm L. Karam	employee, Abadan oil refinery
Brig. Gen. Patrick M. Kent	captain, 2/6th Rajputana Rifles
Col. John Lakin	major, Warwickshire Yeomanry
Lt. Col. L. C. J. Loch	major, First Kumaon Rifles
Lt. Col. Colin H. McVean	major, 2/11th Sikh Regiment
Lt. Col. Robert M. Maxwell	captain, 1/5th Gurkha Rifles
Rev. William M. Miller	Presbyterian minister, Tehran
Hon. James S. Moose, Jr.	U.S. consul in Iran, 1940–41
Rev. Hugo Muller	Presbyterian minister, Hamādan
Lt. Col. Edward N. Mumford	captain, 2/3d Gurkha Rifles
Lt. Col. George M. Nightingale	captain, 1/5th Gurkha Rifles
Maj. Gen. Robert B. Penfold	captain, 2/11th Sikh Regiment
Lt. Col. Donald Ramsey-Brown	captain, 1/2d Gurkha Rifles
Gen. Sir Ouvry L. Roberts	chief of staff, Tenth Indian Division
Mr. Tomic Romson	corporal, Iranian Third Division
Adm. Shamseddin Safavi	lieutenant, commander of gunboat <i>Shahrokh</i>
Mr. Hassan Soburi	resident in Sarakhs, Iran
Maj. Gerald H. van Loo	captain, 3/10th Baluch Regiment
Lt. Gen. Karim Varahram	former deputy chief of staff, historian, Imperial Iranian Army

Mr. Edwin M. Wright

missionary in Iran, 1941; State  
Department advisor on Iran, 1946

### استاد و دستنویسهای منتشر نشده

- "First Chronicles." A type written Presbyterian missionary chronology of the 1941 invasion of Iran.-Provided by the Rev. Hugo Muller.
- Guensberg, Dr. Gerold., ed. *Soviet Command Study of Iran and Brief Analysis*. Draft translation. McLean, Va.: SRI International, 1980. A translation of the document *Darstellung Irans: Verfasst Vom Generalstab der Sowjetrussischen Armees, Moskau, 1941* (Description of Iran: Composed by the General Staff of the Soviet Russian Army, Moscow, 1941). A Soviet invasion study of Iran undertaken in 1940-41, and recovered by invading German forces. Translated verbatim into German and kept in the files of the Wehrmacht Military Intelligence Branch, and then captured by the U.S. Army. A microfilmed copy is in the National Archives.
- Lamme, Dr. Charles. "The Occupation of Tabriz, August 1941." A typewritten account dated October 27, 1941. Provided by Reverend Hugo Muller.
- Miller, William M. *The Diary of Reverend William Miller*. Philadelphia: Presbyterian Historical Society Collection, 425 Lombard St., Philadelphia, Pa., 1941. Provided by the Reverend Miller. The diary is a day-by-day journal written to the minister's mother.
- Muller, Rev. Hugo. Handwritten letter to "Endy." Dated September 23, 1941.
- Roberts, Gen. Sir Ouvry L. "Memoirs." Provided by General Roberts.
- Storey, Capt. William. "Memoirs of the Aide-de-Camp to Maj. Gen. William J. Slim." Provided by Gen. Sir Ouvry L. Roberts.
- Yeaton, Col. Ivan D., U.S.A. (Ret.). "Memoirs of the U.S. military Attaché to the U.S.S.R., 1940-41." Hoover Institution, Stanford University.

### اسناد رسمی

- Die Geheimakten des Franzoesischen Generalstabes* (The Secrets of the French General Staff). Vol. 6. Berlin: Reich Foreign Ministry, 1941.
- Her Majesty's Public Records Office: War Cabinet (CAB 66), Foreign Office (FO371), War Office (WO169), and Admiralty (ADM199).
- His Majesty's Naval Intelligence Division. *Persia: Geographical Handbook Series*. September 1945.
- India Office Records: Letters from India, 1875.
- Sontag, Raymond James, and Beddie, James Stuart, eds. *Nazi-Soviet Relations, 1939-1941: Documents from the Archives of the German Foreign Office*. Washington, D.C.: U.S. Department of State, Government Printing Office, 1948.
- Trial of the Major War Criminals before the International Military Tribunal, Nuremberg, 14 November 1945-1 October 1946*. 42 volumes. Nuremberg: Secretariat of the

- Tribunal, 1947-49.
- U.S. Army, *History of the Great Patriotic War*. Vols. 1 and 2. Uncredited translation distributed by the Office of the Chief of Military History, U.S. Army. Moscow: Military Publishing House, 1961.
- U.S. Department of State. *Documents on German Foreign Policy*. Series D. Vol. 9-13. Washington, D.C.: Government Printing Office, 1956-64.
- . *Foreign Relations of the United States, 1940-1946*. Washington, D.C.: Government Printing Office, 1958-69.
- U.S. Department of War. *Fuehrer Directives and Other Top-level Directives of the German Armed Forces, 1942-1945*. Washington, D.C.: U.S. Department of War.
- U.S. National Archives: Record Groups (RG) 165, 226, and 242.

## روزنامه‌ها و مجلات

- Journal de Tehran*
- New York Times*
- Illustrated London News*
- Times of London*
- Armstrong, Maj. W. J. "The Tenth Army in Iran." *Army Quarterly* 52,2 (July 1946): 232.
- Gordon, Capt. C. G. M. "First Household Cavalry Regiment." *War Illustrated* 10,240 (August 30, 1945): 299.
- Graham, Capt. A. "The Iraq Levies at Habbaniya." *Army Quarterly* 44,7 (1947): 250.
- Namdar, Ahmad. "The German Fifth Column in Iran" (translated title). *Khandaniha* (Seventh Year) 4;12-15 and 20; 5;10-11 and 20-21; 9;18-20; 13;7-10; 16;7-8; 19;10 and 20; 21;10-11; 23;14-15.
- Rossow, Robert Jr. "The Battle of Azerbaijan." *Middle East Journal* 10,1 (1956): 20.
- Wavell, Gen. A. P. "Despatch on Operations in Iraq, East Syria and Iran, from 10th April, 1941 to 12th January, 1942." Supplement to the *London Gazette*, August 13, 1946, p. 4097.
- Wilson, Gen. Sir H. Maitland. "Despatch on the Persia and Iraq Command Covering the Period 21st August, 1942 to 17th February, 1943." Supplement to the *London Gazette*, August 27, 1946, pp. 4333-40.

## کتابها

- Abhyankar, Maj. M. G. *The Rajputana Rifles, 1775-1947*. Bombay: Orient Longmans, 1961.
- Akhmedov, Ismail. *In and Out of Stalin's Gru: A Tatar's Escape from Red Army Intelligence*. Frederick, Md.: University Publications of America, 1984.
- Amini, Daoud Mo'cyd. *Az Sevnom ta Bist-o-panjum-e-Shahrivar 1320* (From August 25 to September 16, 1941). Tehran: n.p., 1942.
- A'raqi, Mohammed Khalili. *Vaqay'a-i Shahrivar* (The Events of August and Sep-

- ember). Tehran: Zarbakhsh, 1944.
- Arfa, Gen. Hassan. *Under Five Shahs*. London: John Murray, 1964.
- Avery, Peter. *Modern Iran*. London: Ernest Benn, 1965.
- Baghyrov, N. T. *77 Simferopolskaia: Kratkaiq Istoriiq* (Regimental History of the 77th Simferopol Division). Baku: Azerbaidzhanskoe gos. izd-vo, 1981.
- Barclay, C. N. *The Regimental History of the 3rd Queen Alexandra's Own Gurkha Rifles*. Vol. 2: 1927-1947. London: William Clowes and Sons, 1953.
- Beufre, Gen. André. Translated by Desmond Flowe. *1940: The Fall of France*. London: Cassel and Company, 1965.
- Bialer, Serweryn, ed. *Stalin and His Generals: Soviet Military Memoirs of World War II*. New York: Pegasus Press, 1969.
- Birdwood, Col. J. T. *The Sikh Regiment in the Second World War*. Norwich, U.K.: Jarrold and Sons, n.d.
- Bohlen, Charles E. *Witness to History: 1929-1969*. New York: W. W. Norton and Company, 1973.
- Bridgeman, Leonard, ed. *Jane's All the World's Aircraft, 1941*. London: Macmillan and Company, 1942.
- Buckley, Christopher. *Five Ventures*. London: Her Majesty's Stationery Office, 1954.
- Bullard, Sir Reader. *Britain and the Middle East*. London: Hutchinson, 1964.
- . *The Camels Must Go*. London: Faber and Faber, 1961.
- Butler, J. R. M. *Grand Strategy*. Vol. 2: *September 1939-June 1941*. London: Her Majesty's Stationery Office, 1957.
- Byrnes, James F. *Speaking Frankly*. New York: Harper and Brothers Publishers, 1947.
- Cassidy, Henry C. *Moscow Dateline*. Boston: Houghton Mifflin, 1943.
- Churchill, Winston S. *The Second World War: The Gathering Storm*. Boston: Houghton Mifflin, 1948.
- . *The Second World War: The Grand Alliance*. Boston: Houghton Mifflin, 1950.
- . *The Second World War: The Hinge of Fate*. Boston: Houghton Mifflin, 1950.
- Complete Presidential Press Conferences of Franklin D. Roosevelt, The*. Vol. 18: 1941. New York: Da Capo Press, 1972.
- Connell, John. *Wavell: Scholar and Soldier*. London: Collins Brothers and Company, 1964.
- . *Wavell: Supreme Commander*. London: Collins Brothers and Company, 1969.
- Crowley, Edward L., Lebed, Andrew I., and Schulz, Dr. Heinrich E., eds. *Who's Who in the USSR, 1965*. Metuchen, N.J.: Scarecrow Press, 1965.
- Cruikshank, Charles. *The German Occupation of the Channel Islands*. London: Oxford University Press, 1975.
- Curzon, George N. *Persia and the Persian Question*. Vol. 1. London: Longmans, Green and Company, 1892.
- Dallin, David J. *Soviet Russia's Foreign Policy, 1939-1942*. New Haven, Conn.: Yale University Press, 1942.

- David, D. M. *Official History of New Zealand in the Second World War, 1939-1945: Crete*. London: Oxford University Press, 1955.
- Davidich, Victor Nikolaevich. *Raizni Svoei Neshchadya* (Without Sparing One's Own Life). Moscow: Military Publishing House, 1981.
- De Chair, Somerset. *The Golden Carpet*. London: Faber and Faber, 1962.
- Degras, Jane, ed. *Soviet Documents on Foreign Policy*. Vol. 3. London: Oxford University Press, 1953.
- Detwiler, Donald S., Burdick, Charles S., and Rowher, Jurgen, eds. *World War II: German Military Studies*. 24 volumes. New York: Garland Publishing, 1979.
- Dilks, David, ed. *The Diaries of Sir Alexander Cadogan*. New York: G. P. Putnam's Sons, 1972.
- Dimbleby, Richard. *The Frontiers Are Green*. London: Hodder and Stoughton, 1943.
- Eden, Anthony. *The Reckoning*. Boston: Houghton Mifflin, 1965.
- Edlinskii, Sergei Frantsevich. *Kapitskii Transportnyi Flot v Velikoi Otechestvennoi Voine Sovetskogo Soiuza 1941-1945* (Caspian Transport Fleet during World War II). Moscow: Mor. Transport, 1963.
- Elwell-Sutton, L. P. *Modern Iran*. London: George Rutledge and Sons, 1941.
- Erickson, John. *The Road to Stalingrad*. London: Weidenfeld and Nicolson, 1975.
- . *The Soviet High Command: A Political History, 1918-1941*. New York: Macmillan, 1962.
- Fabry, P. W. *Iran, Die Sowjet union und das Kriegsfuehrende Deutschland im Sommer under Herbst 1940* (Iran, the Soviet Union and the Wartime Leadership of Germany in the Summer and Fall of 1940). Gottingen: Muster-Schmidt Verlag, 1980.
- Fatemi, Faramarz S. *The U.S.S.R. in Iran*. London: A. S. Barnes, 1980.
- Fatemi, Nasrollah S. *Oil Diplomacy: Powderkeg in Iran*. New York: Whittier Books, 1954.
- Feis, Herbert. *Churchill, Roosevelt, Stalin: The War They Waged and the Peace They Sought*. Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1957.
- Ferguson, Bernard. *Wavell: Portrait of a Soldier*. London: Collins, 1961.
- Grechko, Andrei. *Bitva za Kavkaz* (Battle for the Caucasus). Moscow: Military Publishing House, 1971.
- Harker, Jack S. *Well Done Leander*. Auckland, N.Z.: Collins Bros., 1971.
- Harriman, W. Averell, and Abel, Elie. *Special Envoy to Churchill and Stalin, 1941-1946*. New York: Random House, 1975.
- Heikal, Mohammed. *Iran: The Untold Story*. New York: Pantheon Books, 1982.
- Hermongle, G. *Australia in the War of 1939-1945: Royal Australian Navy, 1939-1945*. Canberra: Australian War Memorial, 1957.
- Hinsley, Francis H. *British Intelligence in the Second World War*. 2 volumes. London and New York: Cambridge University Press, 1979-81.
- Hull, Cordell. *The Memoirs of Cordell Hull*. Vol. 2. New York: Macmillan, 1948.
- Hurewitz, J. C. *Diplomacy in the Near and Middle East*. Vol. 1. Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1956.
- Irving, David. *Hitler's War*. New York: Viking Press, 1977.

- Jacobsen, H. A., and Falls, Cyril, eds. *Decisive Battles of World War II: The German View*. New York: G. P. Putnam's Sons, 1965.
- Jane's Fighting Ships, 1941*. London: Macmillan and Company, 1942.
- Jones, T. M., and Idriess, Jon L., eds. *Silent Service: Action Stories of the Anzac Navy*. 2d ed. Sydney: Angus and Robertson, 1952.
- Kahn, David. *Hitler's Spies: German Military Intelligence in World War II*. New York: Macmillan, 1978.
- Karanjia, R. K. *The Mind of a Monarch*. London: George Allen and Unwin, 1977.
- Kazakov, Mikhail Illich. *Nad Kartoi Bylykh Svazhenii (At the Map of Past Battles)*. Moscow: Military Publishing House, 1971.
- Kazemzadeh, Firuz. *Russia and Britain in Persia, 1864-1914*. New Haven, Conn.: Yale University Press, 1968.
- Kelly, J. B. *Britain and the Persian Gulf, 1795-1880*. Oxford: Oxford University Press, 1968.
- Kennedy, Maj. Gen. Sir John. *The Business of War*. London: Hutchinson, 1957.
- Khadduri, Majid. *Independent Iraq, 1932-1958: A Study in Iraqi Politics*. London: Oxford University Press, 1960.
- Krasnoznamennyi Turkestanskii (Red Order Banner of Turkestan)*. Moscow: Military Publishing House, 1976.
- Krasnoznamennyi Zakavkazskii (Red Order Banner of the Transcaucasus)*. Moscow: Military Publishing House, 1969.
- Kuznetsov, Pavel Grigorievich. *Marshal Tolbukhin*. Moscow: Military Publishing House, 1966.
- Lang, David Marshall. *The Last Years of the Georgian Monarchy, 1658-1832*. New York: Columbia University Press, 1957.
- Langer, William L., and Gleason, S. Everett. *The Undeclared War, 1940-1941*. New York: Harper and Brothers Publishers, 1953.
- Lash, Joseph P. *Roosevelt and Churchill, 1939-1941: The Partnership That Saved the West*. New York: W. W. Norton, 1976.
- Lenczowski, George. *Iran Under the Pahlavis*. Stanford, Calif.: Stanford University Press, 1978.
- . *Russia and the West in Iran 1918-1948*. Ithaca, N.Y.: Cornell University Press, 1949.
- Leverkuehn, Paul. Translated by R. H. Stevens. *German Military Intelligence*. London: Weidentfeld and Nicolson, 1954.
- Lobachev, Maj. Gen. A. A. *Trudnyi Dorogami (By Difficult Roads)*. Moscow: Military Publishing House, 1960.
- Long, Gavin. *Australia in the War of 1939-1945*. Vol. 2: *Greece, Crete, and Syria*. Canberra: Australian War Memorial, 1953.
- Longrigg, Stephen Hemsley. *Iraq, 1900 to 1950*. London: Oxford University Press, 1953.
- Lucas, James. *Alpine Elite: German Mountain Troops of World War II*. London: Janes, 1980.
- Lukasz, Hirszowicz. *The Third Reich and the Arab East*. London: Routledge and Kegan Paul, 1966.



- Makovskii, A. A., and Radchenko, B. M. *Kapiiskaia Krasnoznamennaia* (Red Order Banner of the Caspian). Moscow: Military Publishing House, 1961.
- Masters, John. *The Road Past Mandalay*. New York: Harper and Brothers, 1961.
- Maule, Henry. *Spearhead General: The Epic Story of General Sir Frank Messervy and His Men in Eritrea, North Africa and Burma*. London: Odhams Press, 1961.
- Maxwell, Col. W. E. *Capitol Campaigners*. Aldershot, U.K.: Gale and Polden, 1948.
- Mee, Charles L., Jr. *Meeting at Potsdam*. New York: Dell Publishing, 1975.
- Meister, Jurg. (ed.). *Soviet Warships of the Second World War*. New York: Arco Publishing, 1977.
- Mellinthin, Maj. Gen. F. W. von. Translated by H. Betzler. *Panzer Battles*. London: Cassel and Company, 1955.
- Millis, Walter. *The Forrestal Diaries*. New York: Viking Press, 1951.
- Millspaugh, Arthur C. *Americans in Persia*. Washington, D.C.: Brookings Institution, 1946.
- Moorehead, Alan. *Don't Blame the Generals*. New York: Harper and Brothers Publishers, 1943.
- Motter, T. H. Vail. *The United States Army in World War II. The Persian Corridor and Aid to Russia*. Washington, D.C.: Government Printing Office, 1956.
- Pahlavi, Ashraf. *Faces in the Mirror*. Englewood Cliffs, N.J.: Prentice-Hall, 1980.
- Pahlavi, Mohammed Reza Shah. *Answer to History*. New York: Stein and Day, 1980.
- . *Mission for My Country*. New York: McGraw-Hill, 1961.
- PAIFORCE: *The Official History of the Persia and Iraq Command, 1941-1946*. London: His Majesty's Stationery Office, 1948.
- Parry, A. F. *H.M.A.S. Yarra: The Story of a Gallant Ship*. Sydney: Angus and Robertson, 1944.
- Platt, Brig. J. R. *The Royal Wiltshire Yeomanry (Prince of Wales Own), 1907-1967*. London: Garnstone Press, 1972.
- Playfair, Maj. Gen. I. S. O. *The Mediterranean and the Middle East*. 5 volumes. London: Her Majesty's Stationery Office, 1954-73.
- Prasad, Bisheshwar, ed. *Official History of the Indian Armed Forces in the Second World War, 1939-1945: The Campaign in Western Asia*. Calcutta: Srce Sarawata Press, 1957.
- . *Official History of the Indian Armed Forces in the Second World War, 1939-1945: The Royal Indian Navy*. Agra, India: Agra University Press, 1964.
- Richards, Denis. *The Royal Air Force: 1939-1945*. Vol. 1: *The Fight at Odds*. London: Her Majesty's Stationery Office, 1974.
- Rodger, George. *Desert Journey*. London: Cresset Press, 1946.
- Sanghvi, Ramesh. *The Shah of Iran*. New York: Stein and Day Publishers, 1969.
- Schulze-Holthus, (Bertold). Translated by Mervyn Savill. *Daybreak in Iran*. London: Staples Press, 1954.
- Sherwood, Robert E. *Roosevelt and Hopkins: An Intimate History*. New York: Harper and Brothers Publishers, 1950.
- Shirer, William L. *The Rise and Fall of the Third Reich*. New York: Simon and Schuster, 1959.
- Shtemenko, Gen. Sergei M. Translated by Robert Daglish. *The Soviet General Staff at War, 1941-1945*. Moscow: Progress Publishers, 1970.

- Skrine, Clairmont. *World War in Iran*. London: Constable and Company, 1962.
- Slim, Fld. Mar. Sir William. *Unofficial History*. London: Cassell and Company, 1959.
- Sovetskaia Voennaia Entsiklopediia* (Soviet Military Encyclopedia). 7 volumes. Moscow: Military Publishing House, 1976–81.
- Stark, Freya. *The Arab Island: The Middle East, 1939–1943*. New York: Alfred A. Knopf, 1945.
- . *Dust in the Lion's Paw*. New York: Harcourt, Brace and World, 1962.
- Stevens, Lt. Col. G. R. *History of the 2nd King Edward VII's Own Goorkha Rifles (The Simoor Rifles)*. Vol. 3: 1921–1948. Aldershot, U.K.: Gale and Polden, 1952.
- Sykes, Sir Percy. *A History of Persia*. Vol. 2. London: Macmillan and Company, 1951.
- Thatcher, W. S. *The Tenth Baluch Regiment in the Second World War*. Abbotabad, India: Baluch Center Press, 1980.
- Thayer, Charles. *Bears in the Caviar*. London: Michael Joseph, 1952.
- Thetford, Owen. *Aircraft of the Royal Air Force since 1918*. New York: Funk and Wagnalls, 1968.
- Truman, Harry S. *Memoirs*. Vol. 2: *Year of Trial and Hope*. Garden City, N.Y.: Doubleday and Company, 1955.
- Villiers, Gérard de Translated by June P. Wilson and Walker B. Michaels. *The Imperial Shah: An Informal Biography*. Boston: Little, Brown and Company, 1976.
- Warliamont, Walter. Translated by R. H. Barry. *Inside Hitler's Headquarters: 1939–1945*. New York: Praeger Publishers, 1964.
- Werth, Alexander. *Moscow War Diary*. New York: Alfred A. Knopf, 1942.
- Weygand, J. Translated by J. H. F. McEwen. *The Role of General Weygand*. London: Eyre and Spottiswoode, 1948.
- Weygand, Gen. Maxime, Translated by E. W. Dickes. *Recalled to Service*. Garden City, N.Y.: Doubleday, 1952.
- Wilber, Donald N. *Riza Shah Pahlavi*. Hicksville, N.Y.: Exposition Press, 1975.
- Woodward, Sir Llewellyn. *British Foreign Policy in the Second World War*. Vol. 1 and 2. London: Her Majesty's Stationery Office, 1970.
- Wyndham, Col. Humphrey. *The Household Cavalry at War: First Household Cavalry Regiment*. Aldershot, U.K.: Gale and Polden, 1952.
- Yeoman, Yeoman: *The Warwickshire Yeomanry: 1920–1956*. Birmingham, U.K.: Silk and Terry, 1971.
- Zhukov, Mar. Georgi K. *The Memoirs of Marshal Zhukov*. New York: Delacorte Press, 1971.



## فهرست اعلام

- آبادان، پالایشگاه آبادان ۹۱، ۹۱، ۲۵، ۲۸،  
 ۲۹، ۳۷، ۵۸، ۶۲، ۶۵، ۷۶، ۱۰۳ تا ۱۰۵،  
 ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲،  
 ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۳،  
 ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۶ تا ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۲۱،  
 ۲۳۷، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۵،  
 ۲۶۲، ۲۷۲، ۲۷۵، ۳۷۰
- آب‌ور، تشکیلات ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۹۹،  
 ۱۳۳
- آتلانتیک، کنفرانس ۲۲۴
- آتلانتیک، منشور = منشور  
 آتلانتیک
- آدامز، ناخدا والتر ال. جی (ناخدای  
 رزمنان کانیمبلا) ۱۲۸ تا ۱۳۰، ۱۶۳،  
 ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۰
- آذربایجان ۳۹، ۹۴، ۲۲۳، ۳۱۰، ۳۵۵،  
 ۳۶۴، ۳۶۸، ۳۶۹
- آذربایجان شوروی ۲۸۶
- آذرتکین، علی ۹۹
- آرتور کاوانا، یدک کش ۱۲۸
- آرجنچیا = نیوفاندلند
- آرخانگل، ممیر ۱۱۷
- آرژانتین ۳۴۷
- آرکرایت، ستوان دوم ۲۶۰، ۲۶۱
- آریبیا ۱۶
- آستارا ۵۰، ۲۱۶ تا ۲۱۸، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۴۱
- آسوری، نیرو ۶۰
- آسیا ۱، ۳۱۴
- آسیای مرکزی ۲۵۶، ۲۹۱، ۳۳۶
- آسیای میانه ۷، ۹، ۱۰، ۳۴، ۵۱، ۵۲، ۷۵
- تا ۷۹، ۸۲، ۱۳۶
- آلمان، آلمانی، آلمانیها در غالب  
 صفحات
- آلن، جورج ۳۶۸
- آندرسون، کمیت ۱۱۷
- آندرسون، سر جان ۱۱۳، ۱۱۴

- آنکارا ۲۳، ۳۱، ۳۹  
 آوج، گردنه ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۰۹  
 آو کموتی، سروان چارلز دلیو. ۱۸۴  
 آولد، ا. ب. ۱۸۶  
 آیزل وود، سرتیپ جان ا. ۱۰۴، ۱۵۷  
 ۱۵۸، ۱۶۶، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۶ تا ۲۴۸  
 ۲۵۵، ۲۹۴، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۴، ۳۰۷  
 ۳۰۸، ۳۵۱  
 آپلرز، دکتر ۱۴۳  
 آیوی، ناوچه آموزشی ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۴  
 اپرای تفلیس، گروه ۱۳۵  
 اتحاد بین ایران و انگلیس و شوروی ۳۵۷  
 اتحادیه شرقی، ستوان ۲۱۱، ۲۳۵  
 آرتون، ری ۲۶۷  
 اترک، رود ۱۰، ۱۳۶، ۲۵۹  
 اتل، اروین (وزیرمختار آلمان در تهران) ۳۵، ۳۹ تا ۴۱، ۴۷، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۴، ۸۷، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۱۴۵ تا ۱۴۷، ۱۶۲، ۲۳۱، ۲۹۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۸ تا ۳۳۲، ۳۵۱، ۳۵۳  
 اتلی، کلمنت ۳۶۴  
 احسان، ناو ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴  
 احمدشاه ۱۳  
 ادواردز، هنری پسمور ۱۷۶  
 اراک ۲۵۰، ۳۲۶  
 ارامنه، ارمنی ۲۱۲ (لشکر)، ۲۴۲  
 (استقبال از پسرعموها)، ۲۸۵، ۲۹۰، ۳۱۰  
 ارتش سرخ ۲۳، ۲۵، ۵۱، ۵۲، ۷۸، ۸۲، ۸۸، ۹۳، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۲۴، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۱۰، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۸  
 ارتش شاهنشاهی ۲۵۲  
 اردبیل ۱۶۹، ۲۱۶ تا ۲۱۷ (بیماران توسط شوروی)، ۲۲۷، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۵۱، ۲۶۵  
 اردهان ۴۰  
 ارس، رود ۲۱۰، ۲۱۲  
 ارفع، سرهنگ ابراهیم ۲۹۳، ۲۹۴  
 ارفع، سرلشکر حسن ۵۰، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۷۶، ۳۵۱  
 اروپا، اروپائی ۹، ۴، ۷، ۹، ۱۳، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۳۶، ۴۱، ۹۸، ۱۲۶، ۲۲۱، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۶۷، ۳۱۴  
 اروپای شرقی ۱۹، ۲۱  
 ارومیه، دریاچه = دریاچه ارومیه  
 اس اس ۸۶ تا ۸۸  
 اسپارتاک، کشتی ۱۵۷  
 اسپانیا ۱۰، ۱۲۴  
 استارک، فریا ۵۵  
 استالین، ژوزف ۹، ۳، ۱۸، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۳ تا ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۷۸ تا ۸۰، ۹۴، ۹۶، ۱۱۶، ۱۱۷، ۲۹۲، ۲۹۸، ۳۰۸، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۵۷

- اسمیرنوف، آندریی (سفیر شوروی در ایران) ۱۰۱، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۷۴ (ملاقات با رضاشاه پس از حمله روس و انگلیس به ایران)، ۲۲۲، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۰۱، ۳۲۰، ۳۲۷، ۳۵۷
- اسنپ درآگون، ناوچه ۱۲۸، ۱۷۶
- اشتروجیل، سرگرد ۹۹
- اشتمنکو، سرهنگ سرگئی م. ۴۴، ۵۲، ۷۵، ۶۷
- اشتودنت، ژنرال کارل ۶۸، ۷۱
- اشتورمفلس، کشتی ۱۲۹، ۱۷۶
- اشرف = پهلوی، اشرف
- اشکودا، کارخانه ۱۷، ۱۸، ۳۵۲ (مسلح سازی)
- اشمیت، سروان = شولتسه-هولتوس
- اشنو، روستا ۳۰۱
- اصفهان ۲۸۱، ۲۹۲، ۳۰۲، ۳۳۱، ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۵۷
- اطلاعات، روزنامه = روزنامه اطلاعات
- اعتمادی، سرهنگ ۳۲۰، ۳۲۵
- اعلامیه شماره یک ستاد ارتش ایران ۲۵۱
- اعلم، مظفر ۲۲
- افخمی، سرگرد ۲۹۵
- افریقا، افریقایی ۴، ۴۲، ۸۱، ۹۶، ۳۱۴، ۳۵۰، ۳۶۰
- افریقای جنوبی ۳۴۹
- افریقای شمالی ۳۶۱
- ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۲ (ملاقات با روزولت و چرچیل در تهران)، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۱
- استالینگراد ۳۶۰، ۳۶۱
- استامپا، روزنامه ایتالیائی ۲۵۲
- استانبول ۸۸، ۳۶۶
- استانپهارت، لارنس (سفیر امریکا در شوروی) ۳۱، ۳۲۲
- استرالیا، استرالیائی ۵۸، ۶۸، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۷۸، ۱۹۲
- استوری، سروان ویلیام ۲۹۸
- استونی ۲۱ (معاهده)، ۳۸
- اس. د.، تشکیلات بخش اطلاعات خارجی گشتاپو (زیشتر هایتدنیست) ۸۶، ۸۸
- اسفندیاری، حسن ۳۴۰
- اسقف، عملیات = بیشاپ، عملیات
- اسکاپافلوا، پایگاه دریایی اسکاتلند ۱۱۶
- اسکاتلند ۱۱۶
- اسکاندیناوی، کشورهای ۳۰
- اسکراین، میر کلارمونت ۳۴۷
- اسکوایرز، جان ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۸۷
- اسلیم، ژنرال ویلیام ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۰۶، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۰ تا ۲۸۵، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۹، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۲۲، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۵۲، ۳۵۳
- اسمیت، ژنرال آرتور ۸۳
- اسمیرنوف، آلکسی آندره-یویچ ۸۹

- افشار، سرهنگ دوم ۲۵۸، ۲۶۶  
افغانستان ۷ تا ۹۰، ۲۷، ۷۷، ۹۰-۱، ۲۵۶،  
۳۲۸، ۳۲۹  
اقیانوس هند ۸، ۴۶  
اقدسیه ۱۴۶  
اکواتور، کشتی ۱۳۴  
البرز، کوه ۲۸۷، ۲۹۱، ۲۹۸، ۳۲۸  
البروز، قله ۳۶۰  
العلمین ۳۶۰، ۳۶۱  
الکساندر دوم ۱۰  
ام‌الطمیر ۲۵۵  
ام‌اللبانی، جزیره ۱۷۱  
امیری، لس‌پول (وزیر امور  
هندوستان) ۳۷، ۹۲، ۹۳  
امریکا، ایالات متحد ۲، ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۱۸،  
۲۱، ۲۳، ۲۴، ۳۱، ۳۵، ۳۹، ۴۲، ۴۳، ۵۴،  
۷۴، ۸۹، ۹۳، ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۲۲ تا  
۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۶ تا ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴،  
۱۴۷ تا ۱۵۱، ۱۵۳ تا ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۷،  
۱۷۹، ۱۸۳، ۱۹۸، ۲۱۴، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۲،  
۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۰، ۲۵۲ تا ۲۵۴،  
۲۶۷، ۲۸۹، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۹، ۳۰۹،  
۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۲۱ تا ۳۲۴، ۳۳۹،  
۳۵۸ تا ۳۷۱  
امریکای جنوبی ۳۴۶  
امیر احمدی، سپید ۲۹۴، ۳۴۳  
امیر خسروی، رضاقلی ۲۰، ۲۴  
امیر عبدالاله، نایب‌السلطنه عراق ۵۴  
انجمن ایران و آلمان ۱۴۳  
انزلی، ۱۶۸ (مرداب)، ۲۲۸
- انقلاب اسلامی ۲  
انگرت ۳۹، ۴۲، ۴۷  
انگلستان، انگلیس، بریتانیا در اکثر  
صفحات  
اورال ۷۸  
اوستین، کشتی ۱۵۷  
اوکراین، اوکرائین ۷۹، ۳۱۶، ۳۵۹  
اوکینلک، ارتشبد سرکلود ۴۹، ۵۲،  
۵۷، ۶۲، ۸۳، ۹۱، ۹۳، ۹۶  
اهر ۲۲۱ (بمباران توسط روسها)، ۲۵۱  
اهواز ۲۹، ۶۶، ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۱،  
۱۳۳، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۸۶،  
۱۸۹، ۱۹۷ (بمباران)، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۴۳ تا  
۲۴۶، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۱ تا  
۲۷۴، ۲۷۶ تا ۲۷۹، ۳۱۰، ۳۲۱، ۳۲۴،  
۳۳۳، ۳۳۶، ۳۳۷  
ایالات متحد = امریکا  
ایتالیا، ایتالیائی ۹۷، ۹۸، ۹۸، ۳۸، ۴۲،  
۴۵، ۴۶، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۲، ۶۵،  
۷۱، ۸۷، ۹۲، ۱۲۸ تا ۱۳۱، ۱۶۳، ۱۷۶،  
۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۲، ۲۵۲، ۲۷۹، ۳۱۸، ۳۲۱،  
۳۲۷، ۳۵۲  
ایدن، سیر آنتونی ۳۶، ۷۶ تا ۷۸، ۹۰،  
۹۲، ۹۴، ۹۶ تا ۹۸، ۱۰۱ تا ۱۰۳، ۱۰۵ تا  
۱۰۸، ۱۱۳ تا ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۵ تا  
۱۲۷، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۶۲،  
۲۲۳، ۲۲۴، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۵۵  
ایران، ایرانی، ایرانیان در غالب  
صفحات  
ایرانیپور، سرهنگ ۱۶۸، ۲۱۹، ۲۲۰،

- ۲۳۷  
ایروانی، ستوان ۲۱۵  
ایزوستیا، روزنامه ۳۶۳  
ایتلیجنس سرویس ۳۲  
اینستونسیتی، کشتی امریکایی ۱۷۹  
اینوستیگیتور، یدک کش ۱۶۵، ۱۹۲، ۱۹۳  
ایوانوف ۳۳۲
- بابل ۳۰۶، ۳۰۷  
بانتر، نویل (وزیرمختار انگلیس در واشینگتن) ۱۱۰، ۱۱۱  
باجگیران ۲۵۷  
باربارا، کشتی ۱۷۸، ۱۷۹  
بارباروسا، عملیات ۴۸، ۷۱، ۸۱  
باسمچی، شورش ۷۵  
باطوم ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۹، ۴۱، ۴۵، ۴۸  
باغشاه، پادگان ۲۳۰، ۲۹۶، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۵۲  
باکسودت، کشتی ۱۵۷  
باکو ۳۰ تا ۳۵، ۴۱، ۴۵، ۴۸، ۷۲، ۷۳، ۸۷، ۹۲، ۹۴، ۹۰۳، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۶۸، ۲۱۷، ۳۶۰، ۳۶۵، ۳۷۱  
باکینسکی رابوچی، ناو ۱۳۴  
بالتیک، دولت ۲۲، ۴۲، ۴۵  
بالکان ۴۴  
بانک ملی ایران ۱۵  
بانگر، کوه ۳۶۹
- بانه ۲۲۱ (بمباران توسط روسها)  
باواریا، باواریلیها ۸۸، ۳۳۳  
بایکال، ماورا، بایکال ۷۸  
بایندر، دریادار غلامعلی (فرمانده نیروی دریایی ایران) ۱۳۰ تا ۱۳۲، ۱۴۸، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۶ (مرگ)، ۲۴۴ (تشیع جنازه)  
بایندر، ستوان یدالله ۲۱۹، ۲۴۱ (مرگ)  
بیرناو ۱۷۲، ۱۸۹ تا ۱۹۱  
بجنورد ۲۹۱  
بحر خزر و دریای خزر  
بختیار، سرگرد ۱۸۹، ۲۵۵  
بختیاری، کوه ۳۴۵  
بدر، محمود ۲۲  
برسفورد، سرلشکر نوئل ۱۰۴  
برلین ۲۰ تا ۲۲، ۳۵، ۳۶، ۳۸ (انتقاد رادیوبرلین از رضاشاه)، ۴۱، ۴۵ تا ۴۷، ۵۵، ۵۹، ۶۱، ۶۴، ۶۵، ۷۲، ۸۱، ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۹۹، ۱۳۲، ۱۴۶، ۱۶۲، ۲۳۱، ۲۵۲، ۳۲۴، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۸  
برمه، ۱۱ (شرکت نفت)، ۳۴۷، ۳۴۸ (کشتی)  
برنر، جیمز ۳۶۵ تا ۳۶۸  
برونته، نفتکش ۱۲۹، ۱۷۸  
بریگاد قزاق ۱۳۱  
بریم، نهر ۱۶۴، ۱۷۲، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۸  
بزغوش، کوه ۲۳۳



بندر شامپور ۱۶، ۲۰، ۲۵، ۶۵، ۶۷، ۸۷، ۹۰۳، ۹۰۵، ۹۰۷، ۹۱۳، ۹۱۷، ۹۲۷ تا ۹۳۰، ۹۴۸، ۹۶۳، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۲۱، ۹۲۴، ۹۲۹، ۲۵۲	بستان آباد ۲۲۷، ۲۶۵ بفقور، بغاز ۲۳ بصره ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۴۱، ۴۲، ۴۹، ۵۴، ۵۷ تا ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۸۱، ۹۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۶، ۹۲۸، ۹۳۱، ۹۴۹، ۱۶۳ تا ۱۶۷، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۹۵، ۲۴۵، ۲۹۳
بندرعباس ۳۴۶ بندر ماه‌شهر (مغشور) ۲۴۵ بنکس، مونتگمری ۲۶۱ بوذرجمهری، سرلشکر کریم آقا ۲۳۲، ۲۹۶، ۳۰۳، ۳۰۵ بولارد، سر ریدر ۴، ۳۶، ۳۷، ۶۹، ۹۰، ۹۷، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۶، ۹۲۷، ۱۳۷ تا ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۲۱، (ملاقات با رضاشاه)، ۲۲۲، ۲۸۷، ۲۹۲، ۳۰۲، ۳۰۹، ۳۱۶، ۳۱۹ تا ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۸، (ملاقات با فروغی و مشاهده استعفاتنامه رضاشاه)، ۳۵۶، ۳۵۸	بغداد ۴۹، ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۶۱، ۶۵، ۶۷، ۷۱، ۷۲، ۱۴۷، ۱۵۹، ۲۸۲، ۳۵۲ بلاغی‌چای، رود ۲۱۷ بلژیک ۳۵، ۲۲۰ بلشویکها ۹۲، ۹۰، ۳۲۴ بلغار، بلغارستان، بلغارها ۴۰، ۵۳، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۹ بلنهایم، هواپیما ۱۷۰، ۱۹۰، ۲۲۹ (فروریختن اعلامیه بر فراز تهران) ۲۷۳، ۲۴۹ بلوچ، واحد، هنگ، سرباز ۱۲۹، ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۹۴، ۱۹۸ بلومبرگ، سرگرد فون اکسل ۶۵ (مرگ)، ۶۷ بمبئی، بندر ۳۷، ۴۱، ۳۴۶، ۳۴۷ بمبئی، نام رمز ۱۸۶ بناب ۲۵۱ بندرا، کشتی ۳۴۶، ۳۴۷ بندر انزلی ۵۱، ۲۱۸، ۲۳۷، ۲۸۶ (نیز نگاه کنید به بندر پهلوی) بندر بمبئی = بمبئی بندر پهلوی ۱۳۳، ۱۶۸، ۲۲۸، ۲۴۱، ۲۵۱ بندر دیلم ۳۰۱
پاپن، فرانسیس فون (سفیر آلمان در ترکیه) ۳۹، ۴۱ پاتانها ۱۹۸ پارس، خبرگزاری ۳۸، ۱۱۴، ۳۲۵	

- پاریس ۳۲، ۳۴  
 پاتاق، گردنه ۱۵۸، ۱۶۶، ۲۰۶ تا ۲۰۸،  
 ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۲،  
 ۲۸۴  
 پافشاری، نام رمز ۱۰۳  
 پاکروان، فتح‌الله ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۰،  
 ۲۸۷، ۲۹۱  
 پاکوک، سرهنگ جان ۲۹۴، ۲۹۷،  
 ۳۰۳، ۳۰۵  
 پاول، امپراتور روسیه ۹  
 پترزبورگ ۱۰  
 پتر کبیر ۸  
 پتسدام، کنفرانس ۳۶۳  
 پتیسون، ج. م. (مدیر پالایشگاه  
 آبادان) ۱۰۵، ۱۶۵، ۱۸۶  
 پراودا، روزنامه روسی ۱  
 پرله‌هاربور ۲  
 پروس شرقی ۱۴۱  
 پرونتو، کشتی ۱۸۳  
 پریت، باتلاق ۳۳۰  
 پرینس آف ولز، رزمنده ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۴۴،  
 ۱۱۶  
 پل دختر، روستا ۲۹۲  
 پلدشت، قریه ۲۱۰، ۲۵۱  
 پلنگ، ناو ۹، ۲، ۱۳۲، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳  
 ۱۸۱ (انفجار)، ۱۸۲  
 پلنو ۱۹۵، ۱۹۷  
 پنجابی، پنجابیها ۱۷۶، ۱۸۵، ۱۸۷، ۲۹۷  
 پنفولد، سروان رابرت ۲۰۳، ۲۰۴  
 پونی، چاه نفت ۳۴  
 پورت‌لوتی، بندر ۳۴۷ تا ۳۵۰  
 پورتوریکن، کشتی ۱۷۹  
 پوریا، مرتیب ۲۰۷، ۲۸۲، ۲۹۳، ۳۰۳  
 پولیوس، شناور ۱۳۴  
 پهلوی، دوران ۲۳۸  
 پهلوی، اشرف ۲۰، ۲۳۰، ۲۵۱ (وحشت  
 از تیراندازی)  
 پهلوی، حمیدرضا ۳۴۵  
 پهلوی، رضاشاه ۱۲، ۱۴، ۱۶ تا ۱۸، ۲۷،  
 ۳۸، ۴۹، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۶۹ تا ۷۱، ۸۸،  
 ۹۱، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۱۰۷، ۱۱۰ تا ۱۱۲، ۱۱۴،  
 ۱۲۶ (ستایش روزنامه‌های ترکیه)،  
 ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۹ تا ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۶،  
 ۱۶۲، ۱۷۴، ۲۲۰ (دریافت خبر حمله  
 متفقین به ایران)، ۲۲۱ (ملاقات با  
 سفیران روس و انگلیس)، ۲۲۲،  
 ۲۲۸، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱،  
 ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۹، ۲۹۴، ۳۰۲، ۳۰۵ تا  
 ۳۰۷، ۳۱۲ تا ۳۱۴، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۳ تا  
 ۳۲۷، ۳۳۴ تا ۳۴۳، ۳۴۵ تا ۳۵۰،  
 ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۶۹، ۳۷۱  
 پهلوی، شمس ۳۴۵  
 پهلوی، عبدالرضا ۳۴۵، ۳۵۰  
 پهلوی، علیرضا ۳۴۵، ۳۴۹  
 پهلوی، غلامرضا ۳۴۵  
 پهلوی، فاطمه ۳۴۵  
 پهلوی، محمدرضا ۲، ۲۰، ۹۲، ۲۳۰،  
 ۳۲۷، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۷  
 پیروزان، سرهنگ ۲۷۵  
 پیشه‌وری، جعفر ۳۶۴، ۳۶۹

- پیمان سه‌جانبه ایران و انگلیس و شوروی ۳۴۹  
پیمان ۱۹۳۶ مونترو ۲۳، ۱۱۹، ۱۳۸
- تاتار ۸  
تاجیک، گروه‌های ۲۹۱  
تاس، خبرگزاری شوروی ۷۹، ۸۰  
۳۶۸  
تاشکند ۹، ۷۸، ۷۹، ۸۲  
تاملینگز، سرهنگ فرانسوی ۳۰۶  
تانبریج، ناخدا دوم فرانسیس ۱۷۰  
۱۷۳  
تبر جنگی، عملیات ۸۱، ۸۳  
تبریز ۲۶، ۴۱، ۵۱، ۸۰، ۸۵ تا ۸۷، ۹۶، ۹۹، ۱۰۷، ۱۳۳، ۱۳۵، ۲۱۲، ۲۱۴ تا ۲۱۶، ۲۲۱ (حمله و بمباران)، ۲۲۲ (اخراج آلمانیها)، ۲۲۵ (بمباران توسط روسها)، ۲۲۷، ۲۳۲ تا ۲۳۴، ۲۳۹ تا ۲۴۳، ۲۵۱، ۲۶۵، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۸، ۳۱۰، ۳۲۹، ۳۵۵، ۳۶۶، ۳۶۹  
«تپه ۱۱۰» ۲۶۳  
تراوت، طرح، نام رمز ۲۸، ۳۹، ۴۱  
ترتت جام ۲۵۹  
ترتت حیدریه ۲۷۰  
ترک، رود ۳۶۰  
ترکستان شوروی ۲۳  
ترکمانچای، روستا ۲۸۵، ۲۶۵  
ترکمانچای، معاهده ۹  
ترکیه ۱، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۳۰، ۳۲، ۳۳
- ۳۵، ۳۹ تا ۴۳، ۴۵، ۴۹، ۵۹، ۶۳، ۸۱، ۹۱، ۹۳، ۹۶، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۸ تا ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۱، ۳۰۰، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۹، ۳۳۵، ۳۵۱ تا ۳۵۳، ۳۶۶، ۳۶۷  
تروفیمنکو، سپهبد سرگنی  
گنورگیویچ ۷۶، ۱۳۶  
ترومن، هری ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۱  
تزاری ۸۶ (ارنش)، ۱۳۴ (دوران)  
تفلیس ۳۳، ۷۵  
تلخ‌رود، دره ۲۴۳  
تل‌زویه، قریه ۲۵۵  
تلفونکن، شرکت ۱۵  
تنگیلی ۲۵۹  
تنومه ۱۲۸، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۲۰۱  
تولبوخین، ژنرال فدور ایوانویچ ۱۳۴ تا ۱۳۶، ۱۶۰، ۱۶۹، ۲۲۵  
تونس ۳۰  
تهران ۸، ۱۲، ۱۳، ۱۵ تا ۱۸، ۲۰ تا ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۳۱، ۳۵، ۳۸ تا ۴۱، ۴۷، ۵۱، ۶۷، ۶۹، ۷۴، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۹۵، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹ تا ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۸ تا ۲۴۰، ۲۴۹ تا ۲۵۱ (بخش اوراق تبلیغاتی توسط

- ۶۰ تا ۶۲، ۶۴، ۶۶، ۷۴، ۸۲، ۹۴، ۹۰۲  
 ۹۱۱، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۲۳، ۹۱۲۴، ۹۱۴۴، ۹۱۵۱  
 ۹۱۵۳، ۹۲۲۴، ۹۲۹۲، ۹۳۰۰، ۹۳۱۳، ۹۳۱۵، ۹۳۱۸  
 ۹۳۱۹، ۹۳۲۳، ۹۳۳۴، ۹۳۴۰، ۹۳۴۱، ۹۳۵۷  
 ۳۶۰ تا ۳۶۲ (ملاقات با استالین و روزولت در تهران)، ۳۷۰  
 چشمه سرخ ۲۰۸  
 چکوسلواکی، چکوسلواکی ۱۷، ۱۸  
 ۲۰۰  
 چمبرلین، نویل ۲۵  
 چهارزَبر، گردنه ۲۶۹، ۲۷۴، ۲۷۵  
 ۲۸۲، ۲۸۴
- روسیا با هوایما)، ۲۵۷، ۲۶۴، ۲۶۵  
 ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۴  
 ۲۸۶، ۲۸۸ تا ۲۹۰، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۲  
 ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۹ تا ۳۱۱، ۳۱۵  
 ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳  
 ۳۲۵ تا ۳۲۸، ۳۳۲، ۳۳۴ تا ۳۳۷  
 ۳۴۰ تا ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۹ تا ۳۵۳  
 (ورود ارتش متفقین)، ۳۵۷، ۳۵۸  
 ۳۶۲، ۳۶۶  
 تیارک، سرتیپ جان ۱۵۷، ۱۵۸، ۳۳۶  
 تیموشنکو، مارشال سمن ۷۹، ۸۲
- ثروستون، والتر (وزیرمختار امریکا در مسکو) ۴۳
- جات، گردان ۲۰۱، ۲۷۳  
 جانستون، سرگرد آلن ۲۶۳، ۲۷۳  
 ۲۷۷، ۲۷۸  
 جانسون، هرشل ۲۶۷  
 جزیری، جزیره ۳۲۹  
 جزایر قناری ۱۲۴  
 جلقا ۴۱، ۵۰، ۵۱، ۹۲، ۱۶۹، ۲۱۲، ۲۱۵  
 ۲۵۱، ۳۶۶  
 جم، فریدون ۳۴۵، ۳۴۹  
 جم، [محمود] (وزیر دربار) ۳۴۶
- حاج امین الحسینی، مفتی اعظم فلسطین ۵۵، ۷۱، ۷۲، ۳۳۵، ۳۵۲  
 حاجی امیر، گردنه، گذرگاه ۲۱۶  
 ۲۳۳  
 حبانیه ۵۴، ۵۷، ۵۹ تا ۶۴، ۶۷، ۷۳  
 حنفورس، نام رمز ۶۴، ۶۷  
 حزب توده ۳۵۶، ۳۶۲، ۳۶۳  
 حزب کارگر انگلیس ۳۲۷  
 حمن کیلاه ۲۵۱  
 حکمت، علی اصغر ۱۶  
 حلب ۶۵  
 حمیدخان، سروان ۱۸۰  
 حیدرآباد ۳۰۱
- خانقین ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۵۷، ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۰۶  
 چرچیل، وینستون ۳، ۴، ۳۲، ۵۷، ۵۸

- ۱۷۰، ۱۶۳، ۱۲۹  
 خوریان ۳۰۲  
 خوزستان ۲۹، ۹۴، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۷، ۱۳۲،  
 ۱۴۸، ۱۵۹، ۲۷۹  
 خوی ۲۱۱، ۲۲۱ (بمباران توسط  
 روسها)، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۵۱  
 خوی، دهکده ساحلی [ هویق ] ۲۱۸  
 خیابان پهلوی (تهران) ۲۲۰  
 خیابان سوم اسفند (تهران) ۲۴۹  
 خیابان شاهرضا (تهران) ۱۷۳  
 خیابان فردوسی (تهران) ۲۹۶، ۳۲۹،  
 ۳۵۱  
 خیر، تنگ ۱۹۸
- دائی سینگ ۱۸۳  
 دارخوین، تلمبه‌خانه ۲۶۸  
 داردانل، تنگ ۲۳، ۴۰، ۴۶ تا ۴۸، ۱۱۹  
 داری، ویلیام ناکس ۱۱  
 داشی، حسین (مرزبان ایرانی در مرز  
 شوروی) ۲۱۰  
 داغستان، کشتی ۱۵۷  
 داغستانی ۲۸۶  
 دالادیه، ادوار (نخست‌وزیر  
 فرانسه) ۳۰  
 دالتون، هیو (وزیر اقتصاد جنگی  
 انگلیس) ۹۳  
 دان، جک ۲۶۱  
 دانس، ژنرال هائری ۶۵  
 دانشکده آفری ۱۴۶، ۱۴۷، ۲۷۶، ۳۰۷
- ۳۰۱، ۲۵۲، ۲۴۷  
 خانه قهوه‌ای، باشگاه تفریحی ۸۷  
 خاورمیانه ۳، ۲۵، ۲۸، ۳۱، ۳۳ تا ۳۵،  
 ۴۸ تا ۵۰، ۵۵، ۶۱، ۷۱، ۷۳، ۷۷، ۷۸،  
 ۸۱، ۸۴، ۹۰، ۹۱، ۹۶، ۹۷، ۱۴۰، ۲۵۴، ۳۳۵،  
 ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۷۰  
 خاور نزدیک ۳۶، ۸۸، ۳۲۲  
 خداکرم، سرباز ۲۳۵  
 خراسان ۲۵۶، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۰، ۳۰۰  
 خرم‌آباد ۲۹، ۳۰۱، ۳۱۵  
 خرمشهر ۲۹، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۲۸،  
 ۱۳۰ تا ۱۳۲، ۱۴۸، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷،  
 ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۰،  
 ۲۲۱، ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۲  
 خور، حوضه ۳۵۷  
 خسروآباد ۲۸، ۳۷، ۲۴۴، ۲۵۵، ۲۶۲،  
 ۲۶۳  
 خسروانی، سرتیپ احمد ۲۹۵، ۲۹۶،  
 ۳۰۷  
 خسروی ۲۰۸  
 خسروی، گمرک ۲۰۶  
 خلیج حسینقلی ۷۶  
 خلیج فارس ۲، ۴، ۸ تا ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۵،  
 ۲۶، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۴۸، ۵۱ تا  
 ۵۳، ۶۵، ۶۸، ۷۱، ۷۶، ۸۸، ۹۱، ۹۹،  
 ۱۰۴، ۱۲۸، ۱۵۶، ۱۶۳، ۲۲۱، ۲۳۱، ۲۹۳،  
 ۳۰۱، ۳۱۳، ۳۱۹، ۳۴۷، ۳۶۱، ۳۶۲،  
 ۳۶۷  
 خلیج مرداب ۲۱۸  
 خورموسی، آبراه ۲۸، ۶۶، ۶۷، ۷۱

- دانشگاه تهران ۱۶ (همچنین نگاه کنید به تهران) ۲۰۵، ۲۰۰، ۲۰۵  
 دهتازیانی، ناوبان یکم ۲۰۵، ۲۰۰  
 دربند ۳۳۵  
 دره دیز، تنگه ۲۱۵، ۵۰  
 دریاچه ارومیه ۲۱۱، ۲۳۳، ۲۴۳، ۲۶۵، ۲۸۵  
 دریای خزر، بحر خزر ۸، ۱۰، ۲۱، ۲۶، ۳۴، ۳۹، ۵۱، ۹۰، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۸۶، ۲۹۳، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۱۳، ۳۱۹، ۳۲۳  
 دریای سیاه ۲۱، ۱۴۵  
 دریای عمان ۴۵  
 دریفوس، لوئیس جی. (وزیرمختار امریکا در تهران) ۸۹، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۲۲، ۲۳۲، ۲۵۰، ۲۹۹، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۵۸، ۳۶۳  
 دزفول ۱۵۸، ۳۱۵  
 دفتری، ناخدا مرتضی ۲۱۹، ۲۲۸، ۲۸۶  
 دکانوزوف، ولادیمیر ۳۲۲، ۳۲۳  
 دلاور، یدک کش ۱۷۸  
 دمشق ۶۵  
 دموکراتها، ارتش ۳۶۹  
 دوربان ۳۵۰  
 دوشان تپه، فرودگاه ۳۰۶، ۳۴۳ (پادگان)  
 دوشیر، سروان سامرست (رئیس بخش اطلاعات ارتش انگلیس در بغداد) ۸۰  
 دولو، سرهنگ محمد ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۶  
 دوور، نام رمز ۱۰۵  
 دهلی ۱۵۰، ۳۳۴ (راديو)  
 دیتمان ۳۲۸  
 دیکسون، جوزف ۲۶۱  
 دیل، ژنرال سیرجان ۸۱، ۱۵۱  
 دیلی اکسپرس، روزنامه ۲۶۳  
 دیملبی، ریچارد ۳۳۳  
 دینست آوس دوپلند، روزنامه ۲۵۲  
 ذوالفقار، نشان ۱۳۱  
 ذوالفقارپاشا (سفیر مصر در تهران) ۹۱، ۹۲  
 رابرتس، سرهنگ اووری ۳۲۷، ۳۲۹  
 رابرتسون (مدیر پالایشگاه آبادان) ۲۸۲، ۲۸۴  
 راجپوتانه، تفنگداران ۱۲۸، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۳۷  
 ۲۴۴، ۲۶۲  
 راسو، رابرت ۳۶۶  
 رامسر ۲۸۶ (قرار سربازان از رشت به رامسر)  
 رامسون، سرجوخه تومیک ۲۱۲، ۲۱۴، ۳۱۰  
 رابرتس، سرهنگ اووری ۳۲۷، ۳۲۹  
 رابرتسون (مدیر پالایشگاه آبادان) ۲۸۲، ۲۸۴  
 راجپوتانه، تفنگداران ۱۲۸، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۳۷  
 ۲۴۴، ۲۶۲  
 راسو، رابرت ۳۶۶  
 رامسر ۲۸۶ (قرار سربازان از رشت به رامسر)  
 رامسون، سرجوخه تومیک ۲۱۲، ۲۱۴، ۳۱۰

- ران، رودلف ۶۵، ۶۶  
 رایش، رایش سوم ۷۰، ۱۲۳، ۱۶۲، ۱۶۳  
 ۳۱۹، ۳۲۴، ۳۲۹  
 رحمانیه ۲۴۳، ۲۶۳  
 رزم آراء، سرتیپ علی ۵۰  
 رسایی، فرج‌الله ۱۷۸  
 رشت ۵۰، ۲۱۹، ۲۲۱ (بمباران توسط  
 روسها)، ۲۲۸، ۲۵۱، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۸۶،  
 ۲۸۸، ۲۹۸  
 رشدی آراس، توفیق (سفیر ترکیه در  
 لندن) ۱۴۵  
 رشید، فرودگاه ۶۵  
 رشیدعالی = گیلانی، رشیدعالی  
 رضائیه ۵۱، ۱۳۵، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۳۵، ۲۴۳،  
 ۲۵۱، ۲۶۵، ۲۹۸  
 رضاشاه، رضاخان = پهلوی، رضاشاه  
 رفسنجان ۳۲۰، ۳۴۶  
 رم ۲۵۲  
 رنو، پل (نخست‌وزیر فرانسه) ۳۲  
 ۳۴  
 رواندوز ۵۱، ۹۲  
 رودس، جزیره ۶۲  
 رودیونوف، سرلشکر آ. پ. ۱۶۹،  
 ۲۴۰  
 روزنامه اطلاعات ۱۵۶، ۳۳۵  
 روزولت، پرزیدنت فرانکلین ۳، ۱۸  
 ۹۳، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۵۱، ۱۵۳،  
 ۱۶۱، ۲۲۴، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۵۲، ۳۰۲،  
 ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۵۸، ۳۶۲  
 (ملاقات با چرچیل و استالین در  
 تهران)، ۳۶۳ (فوت)  
 روستوف ۳۵۹  
 رومیه = شوروی  
 رومانی، رومانیائیها ۳۸، ۴۲، ۴۴، ۱۴۱  
 ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۷  
 رومل، مارشال اروین ۸۱، ۹۱، ۳۶۰،  
 ۳۶۱  
 رویتز، خبرگزاری ۳۸  
 رین‌تروپ، بوآخیم فون ۱۸، ۲۱، ۳۹،  
 ۴۱، ۴۵، ۴۶، ۵۹، ۶۱، ۶۷، ۷۴، ۳۲۴،  
 ۳۲۹  
 ریدر، دریاسالار کلرل ۴۴  
 ریدلی، سرهنگ روپرت ۱۶۴، ۱۸۳  
 ریمز، ستوان دنیس ۲۰۳  
 زاگرس، کوه ۲۰۸  
 زاهدان ۲۷۰، ۳۰۶  
 زاهدی، سرلشکر ۳۵۷  
 زبیری ۲۶۰، ۲۶۹، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۰،  
 ۲۸۲  
 زرگنده ۳۱۸، ۳۳۰، ۳۳۲  
 زلاندنو، ۶۸، ۶۹  
 زنجان ۲۳۴، ۲۳۹ (فرودگاه)، ۲۴۰،  
 ۲۹۰، ۳۰۱  
 زنگمار، رودخانه ۲۱۱  
 زنوبیا، کشتی بخلری ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۲،  
 ۱۸۱، ۱۸۲  
 زیشرهایتدنیست = اس‌د

- سر هیو = نچپول هاجسون، سر هیو  
 سعدآباد، کاخ ۲۲۰، ۲۲۷، ۲۵۱، ۲۶۴  
 ۲۸۹، ۲۹۲
- سعودیه، روستا ۲۰۲  
 سلماں ۲۴۳  
 سمنان ۱۳۶، ۳۱۵، ۳۳۶  
 سن پترزبورگ ۱۱  
 سنتاترز، یدک کش ۱۷۵، ۱۷۸  
 سندج ۲۸۵، ۲۹۳، ۳۲۲  
 سوئد ۳۰، ۳۲، ۳۰۸، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۳  
 سوئز، کانال ۳۶۰  
 سوریه ۳۰، ۳۲، ۳۶، ۵۹، ۶۲، ۶۵، ۶۸  
 ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۹۳، ۱۰۴  
 سوویتسکی داغستان، ناو ۱۳۴  
 سهیلی، علی ۲۸۷، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۱۱  
 ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۳۰، ۳۳۲  
 سیاح، حمید (مدیر کل وزارت خارجه  
 ایران) ۴۷، ۲۳۲، ۳۳۱، ۳۳۲  
 سیری ۲۲۷  
 سیبل، کشتی ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۷  
 سیرنائیک، جبهه [لیبی] ۵۷  
 سیک، نیرو ۱۶۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۶۸  
 ۲۷۲  
 سیمرغ، ناوچه ۱۹۰، ۱۹۲  
 سیمور، سر هوراس ۶۶، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۶  
 سینکلا = شرکت نفت سینکلا
- ژاپن، ژاپنی ۴، ۲۲، ۴۵، ۴۶، ۹۳، ۳۳۵  
 ۳۴۴  
 ژوکوف، ژنرال گتورگی (رئیس  
 ارتش سرخ) ۸۲، ۱۳۵، ۳۶۱  
 ژوهانسبورگ ۳۵۰
- سابین، عملیات ۴۹، ۵۲، ۵۷  
 ساتن، لستر ۳۶۹  
 ساری ۳۰۶  
 سازمان جوانان هیتلری ۱۶  
 سازمان ملل متحد ۳۶۷  
 سازندگی شرق، طرح ۴۴  
 ساعد، محمد ۴۰، ۱۶۹، ۲۲۲، ۲۲۳  
 سبزوار ۲۷۰، ۲۹۱، ۳۰۶  
 سیلان، کوه ۲۱۶، ۲۱۷  
 سیدلنیکوف، دریابان ف. س. (فرمانده  
 ناوگان دریایی خزر) ۱۳۳، ۱۳۴  
 ۱۶۹، ۲۱۷، ۲۴۱  
 سراب ۲۴۰، ۲۶۵، ۲۸۵  
 سراج اوغلو، شکری (وزیر خارجه  
 ترکیه) ۲۳، ۳۱، ۳۲، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 سرپل، روستا ۲۳۶، ۲۴۷  
 سرخس ۷۶، ۱۳۶، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۶  
 ۲۹۱  
 سرخس شوروی ۲۵۶، ۲۵۷  
 سرگنی ارجونیکیدزه، ناو ۱۳۴
- شاپکین، سپهبد ت. ت.  
 (تیموفسکی) ۱۳۶، ۲۵۷، ۲۶۶، ۲۹۱



- ۳۰۶  
 ساخت، دکتر یالمار ۱۵  
 شادگان ۲۶۳، ۲۶۹  
 شاه، گردنه ۲۹۸  
 شاه آباد ۱۵۸، ۱۶۶، ۲۴۶، ۲۵۵، ۲۶۰ تا  
 ۲۶۹، ۲۶۲  
 شاه‌بختی، سرلشکر محمد (فرمانده  
 لشکر خوزستان) ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۸،  
 ۱۸۶، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹  
 شاهیور = سلماس  
 شاهرخ، ناوچه ۱۸۹ تا ۱۹۲  
 شاهرضا، بیمارستان ۲۸۷  
 [شاه‌ماهی] = هرینگ  
 شاهروخین، ژنرال م. ن. ۷۴ تا ۷۶،  
 ۸۲  
 شاهرود ۲۶۴، ۲۷۰، ۲۸۷، ۲۹۱، ۳۰۱،  
 ۳۱۵  
 شاهی ۳۰۶  
 شایسته، محمد (وزیرمختار ایران در  
 امریکا) ۱۲۵، ۱۴۴، ۱۵۴، ۲۲۴، ۲۵۳،  
 ۲۶۷، ۲۵۴  
 شبلی، گردنه ۵۰، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۷،  
 ۲۶۵  
 شرق نزدیک ۸۱  
 شرکت نفت انگلیس و ایران ۱۱، ۱۸،  
 ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۷، ۷۰، ۹۱، ۹۱۳، ۹۲۶،  
 ۹۶۵، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۷۹ (آزادی کلیه  
 کارمندان)، ۲۹۰  
 شرکت نفت سینکлер ۱۴  
 شطالعرب ۲۸، ۳۷، ۴۹، ۵۸، ۶۲، ۶۵،  
 ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۵۷، ۱۷۱، ۱۸۹،  
 ۱۹۵  
 شعیبه ۱۷۰  
 شفارود، رود ۲۱۸، ۲۴۰  
 شیران ۱۷۳، ۲۲۰، ۳۲۸، ۳۳۰  
 شنکرز، شرکت حمل و نقل ۸۸  
 شوروی، روسیه شوروی، در غالب  
 صفحات  
 شورهام، ناو ۱، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۴،  
 ۱۸۷  
 شوشتری، استوار ۲۹۶  
 شولتمه-هولتوس، برتولد ۸۵، ۸۸  
 ۹۹، ۱۳۲، ۲۱۴، ۲۲۵ تا ۲۲۷، ۲۴۲، ۳۲۸  
 تا ۳۳۱، ۳۵۸، ۳۶۱ (دستگیری توسط  
 نیروهای انگلیسی)  
 شولتبورگ، کنت ۲۳، ۴۰، ۴۷ تا ۴۹  
 شباز، کارخانه هواپیماسازی ۹۰  
 شهباز، ناو ۱۲۹، ۱۷۶، ۱۷۸  
 شهرری ۳۴۳، ۳۵۱  
 شهوار، کشتی ۲۱۹  
 شهناز (دختر محمدرضا  
 پهلوی) ۳۴۶  
 شیبانی، سرهنگ ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۳۴،  
 ۲۳۹  
 شیراخ، بالدور فون ۱۶  
 شیراز ۳۲۱  
 صائین گدوکی، گردنه ۲۳۳، ۲۴۰  
 صادقین، ستوان ۲۲۸، ۲۳۷، ۲۴۱

- صیوری، حسن ۲۵۶، ۲۵۷  
 صحنه، روستا ۳۰۳  
 صدیق، سرهنگ ۲۱۷، ۲۴۰  
 صفوی، ناوبان یکم شمس‌الدین  
 (فرمانده ناوچهٔ بیر) ۱۸۹، ۱۹۰ تا ۱۹۲  
 ۲۴۴  
 صوفیان ۲۳۳، ۲۴۹  
 صیدام، رفیق (نخست‌وزیر  
 ترکیه) ۴۰  
 ضرغامی، سرلشکر ۲۲۱، ۲۳۱، ۲۳۲  
 ۲۴۹، ۲۵۱، ۳۰۷  
 طالش، طالش‌گوری، کوه ۱۶۹، ۲۱۶  
 طباطبائی، سرهنگ ۲۰۷  
 طباطبائی، سیدضیاء‌الدین ۱۲  
 طبرق ۸۱  
 طیس ۲۷۰  
 طویجیه، قریه ۱۶۷  
 طیفوری، سرهنگ، سرگرد ۱۸۶  
 ۲۴۴، ۲۵۵، ۳۶۲  
 ظلی، ناخدا عبدالله ۱۸۰  
 ۱۹۴، ۱۵۶، ۱۶۱، ۲۵۰  
 عبدی، سروان ۱۹۵  
 عثمانی، نیروی نظامی ۱۱  
 عراق، عراقی، عراقیها ۲۵، ۲۶، ۲۸ تا  
 ۳۰، ۳۲، ۳۸، ۳۹، ۴۴، ۴۶، ۵۱ تا ۵۵  
 ۵۷ تا ۷۲، ۷۵ تا ۷۸، ۸۳، ۹۱ تا ۹۳  
 ۹۵، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۶  
 ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۵۷ تا ۱۵۹، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۹۸  
 ۲۰۸، ۲۳۵، ۲۴۲، ۳۰۱، ۳۲۲، ۳۳۵  
 ۳۳۷  
 عرب ۸  
 عربستان ۳۶۲  
 عشار ۱۲۸  
 عشق‌آباد ۵۱، ۷۶، ۱۳۶، ۳۳۶  
 عصمت، ملکه ۳۴۵  
 علا، حسین ۳۶۴، ۳۶۷  
 عهدنامهٔ ۱۹۲۱ ایران و شوروی ۲۲۲  
 ۲۲۳، ۲۵۷، ۳۶۵  
 غازیان ۲۱۹، ۲۲۸  
 فاروق = ملک‌فاروق  
 فارول، سرهنگ دوم آرتور ۲۰۲ تا  
 ۲۰۴  
 فالموث، ناو ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۹۴  
 فاو، بندر ۱۷۰  
 قرات، رود ۶۰، ۶۷  
 فرانسه، فرانسوی، فرانسویها ۹، ۱۰، ۱۷  
 ۲۵۷، ۲۵۶

- ۲۳، ۲۶، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۸، ۳۹  
۳۰۶، ۲۰۰، ۶۵
- فرانکلین، ستوان جیمز ۲۰۳، ۲۰۴  
فرودگاه مهرآباد ۳۴۲، ۳۵۱  
فروغی، محمدعلی ۲۶۸ (قبول تصدی  
نخست وزیر) ۲۶۹، ۲۷۶، ۲۹۴،  
۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۶، ۳۲۶،  
۳۲۷، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۳۸ (ملاقات با  
بولارد در سفارت انگلیس و نشان  
دادن استعفانامه رضاشاه)، ۳۴۰، ۳۴۴  
فرونزه، آکادمی نظامی ۷۵  
فریزر، ژنرال ۱۳۲، ۱۵۸، ۱۶۷، ۳۲۶،  
۳۲۷، ۳۲۹، ۳۵۱  
فریوری، ستوان علی ۲۷۰، ۲۹۲  
فزوننی، ناو سروان جمفر (فرمانده ناو  
کرکس) ۱۷۸  
فلسطین ۳، ۵۲، ۵۵، ۵۷ تا ۵۹، ۶۱، ۶۲،  
۶۴، ۶۷، ۷۱، ۹۳، ۹۶، ۱۶۶، ۳۳۵، ۳۵۲  
فلوجه، پل ۶۷، ۶۹، ۷۱  
فنلاند، فنلاندیها ۲۲، ۲۴، ۳۰، ۳۳، ۴۶  
تا ۴۸، ۷۵، ۷۹  
فورد، سروان نوئل ۱۹۷  
فورستر، سروان مایکل ۱۷۰، ۱۹۸، ۱۹۹،  
۲۴۵، ۲۷۹  
فوکس، دکتر ۲۸۵  
فولی آباد، تپه ۲۶۸  
فیشر (کشیش امریکایی) ۲۲۹، ۲۳۸  
فیلیمونوف، ماتوی ۳۵، ۳۸، ۳۹
- قاجار ۱۳ (پادشاه)، ۳۴۲ (شاهزاده)  
قادری، سرلشکر، سرتیپ ۲۱۷، ۲۳۳،  
۲۴۰  
قارص ۴۰  
قاهره ۲۵، ۲۸، ۳۴، ۴۲، ۵۲، ۸۱، ۹۵،  
۱۵۰، ۳۳۵  
قبرس، جزیره ۶۸  
قرارداد ۱۹۳۹ عراق و انگلیس ۵۸  
قرارداد ۱۹۱۹ ۱۳  
قره سو، رودخانه ۲۹۸  
قره ضیاءالدین ۲۵۱  
قرزل اترک ۷۶  
قزوین ۱۳۵، ۲۴۰ (بمباران توسط  
هواپیماهای روسی)، ۲۸۵، ۲۹۳،  
۲۹۸ (گراندهتل)، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۴،  
۳۰۸، ۳۱۵، ۳۲۳، ۳۳۴، ۳۳۸  
قشقایی، ایل ۳۵۸  
قصبه، روستا، جزایر ۲۸، ۱۳۲، ۱۸۶،  
۱۸۷، ۲۴۴، ۲۵۵  
قصر شیخ، قلمه ۱۶۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۵،  
۲۰۶، ۲۵۲  
قصر شیرین ۱۳۱، ۱۵۸، ۱۶۶، ۲۰۶، ۲۰۷،  
۲۳۶، ۲۵۲  
قطه، جزیره ۱۷۱  
قفقاز، ماوراء قفقاز ۱، ۹، ۲۳، ۲۵، ۲۶،  
۳۰ تا ۳۴، ۳۶، ۳۹، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲،  
۷۵، ۷۶، ۷۸، ۸۲، ۸۵، ۸۶، ۸۹ تا  
۹۳، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۳۴

- ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۶۰، ۲۵۴، ۳۰۸، ۳۱۶، ۳۵۸ تا  
 ۳۶۱  
 قلمه مرغی، فرودگاه، پایگاه ۲۹۶، ۲۹۴  
 قم ۲۵۰، ۳۴۰، ۳۴۲  
 قناری، جزایر = جزایر قناری  
 قوام، ابراهیم ۲۹۲  
 قوام، قوام‌السلطنه [احمد] ۳۶۵، ۳۶۸  
 قوام، علی ۲۵۱  
 قوچان ۱۳۶، ۲۵۸، ۲۶۶، ۲۸۷، ۲۹۰،  
 ۳۰۶  
 کابل ۳۳۰  
 کابوتو، کشتی ۱۲۹، ۱۷۹  
 کاترین کبیر ۱۰۸  
 کاپران، دکتر جوزف ۲۲۵، ۲۴۲  
 کاخ سفید ۳۶۸  
 کاخ مرمر ۳۰۷  
 کادوگان، سر آلکساندر ۷۳، ۳۱۵  
 کارخانه سیمان ۳۰۶ (بمباران)  
 کارون، رود ۲۸، ۱۴۸، ۱۷۲، ۱۸۹ تا ۱۹۱،  
 ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۴۶، ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۷۲،  
 ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹  
 کازاکوف، ژنرال میخائیل ۷۵، ۷۶،  
 ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۲۹۱، ۳۳۶  
 کاسپ تانکر، کشتی ۱۵۷  
 کاسفلوت، ناوگان ۱۵۷  
 کاملز، ژنرال میر رابرت ۴۲  
 کاک‌شیفر، ناوچه توپدار ۱۲۸، ۱۵۷  
 ۱۷۶  
 کانادا ۳۴۸، ۳۴۹  
 کاناریس، دریاسالار ویلهلم ۸۵، ۸۶  
 کانیمبلا، ناو ۱۱۶، ۱۲۸ تا ۱۳۰، ۱۵۶  
 ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸ تا ۱۸۰  
 کراچی ۵۷  
 کراست‌ویت، پازوبنی مور ۱۰۸، ۱۰۹  
 کراسنی آذربایجان، ناو ۱۳۴  
 کرافت، سام ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۹  
 کرج ۳۳۹، ۳۶۶  
 کرخه، رود ۲۵۴  
 گرده، نیرو ۶۰  
 کردستان ۱۰۷، ۱۳۵، ۲۹۰، ۲۹۸، ۳۲۲،  
 ۳۶۳، ۳۶۸  
 کورت، جزیره یونانی ۶۸ تا ۷۰  
 کرزن، لرد جرج ۷  
 کرکس، ناو ۱۲۹، ۱۷۶، ۱۷۸، ۲۴۵  
 کرکوک ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۳۱  
 کرگانرود ۲۶۵  
 کرمان ۳۴۶  
 کرمانشاه ۵۱، ۹۱، ۹۴، ۹۶، ۹۰۷، ۹۳۰،  
 ۹۳۱، ۱۵۸، ۲۰۷، ۲۴۶، ۲۶۰، ۲۷۱، ۲۷۴،  
 ۲۷۵، ۲۸۰ تا ۲۸۵، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۷،  
 ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۲۶، ۳۳۶  
 کرملین، کاخ ۱۶۹، ۲۲۲  
 کیرند ۲۶۰، ۲۶۱  
 کریس، سراساقورد (سفیر انگلیس  
 در شوروی) ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۹۴، ۹۸،  
 ۹۹، ۲۹۹ تا ۳۰۱، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۹،  
 ۳۲۳  
 کریشان، ستوان نیلاکانتا ۱۹۳

- کلیف ۷۸، ۱۶۲، ۳۱۶، ۳۵۷ (تصرف توسط آلمان) ۱۷۸
- کلتام، ستوان والتر ۱۷۶، ۱۷۸
- کمپانی هند شرقی ۱
- کمیترون، نفت کش ۱۵۷
- کنان، جورج ۳۶۷
- کنت، سروان پاتریک ۱۶۵، ۱۸۲، ۱۸۳
- ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۶۲، ۲۶۳
- کنعانی زاده، ستوان ۲۱۱، ۲۳۵
- کوپ ۱۸۳
- کوت عبدالله ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۷۹
- کورا، رود ۲۱۷
- کورنوالیس، سر کینان (سفیر بریتانیا در عراق) ۵۷، ۵۹
- کوربسکی - کامن، جزیره ۲۱۷
- کوزلوف، سپهبد دبمتری ۷۵، ۷۶، ۱۱۲، ۱۳۴
- کوک ۸۰، ۲۴۲
- کولخوزها ۲۱۵
- کوماتون ۱۶۴، ۱۷۲، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۸
- ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۳۷، ۲۴۴
- کوه، فرد (رئیس دفتر یونایتد پرس) ۱۴۳، ۱۵۵
- کوهل، هر ۸۸، ۹۹
- کوی بیشف، کشتی ۱۵۷
- کوبنان، ژنرال ادوارد. ب ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۴۹، ۱۵۹، ۱۶۶، ۲۴۴، ۲۸۲
- کهریزک ۳۵۱
- کنمویی، ناوبان یکم ۱۷۳
- کیپلینگ، رادیلرد ۷
- کیروف آباد ۸۵
- کیهان خدیو، سروان ۲۹۶
- گارمس، الیزابت (مسئول بیمارستان کودکان نابینای ارمنی در تبریز) ۲۲۶، ۲۴۳ (کشته شدن بوسیله پلیس مخفی شوروی در تبریز)
- گلروی، سرهنگ دوم آرنولد ۲۷۸، ۲۷۹
- گاموتا، رومان ۸۸، ۱۳۹، ۱۴۳، ۳۲۸
- گاهان، ستوان هارولد ۱۸۳
- گچاران ۳۰۱
- گدیس، سروان ۱۹۷
- گراندهتل قزوین ۲۹۸، ۳۳۴
- گراهام، دریادار کازوموری ۶۵، ۶۵، ۹۰۴
- ۹۰۵، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۶، ۹۲۸، ۹۵۶، ۹۶۴
- ۱۶۵
- گرجستان ۷۵
- گرچی ۲۱۱، ۲۴۳، ۳۶۵
- گرگان ۵۱، ۱۳۶، ۲۵۹، ۲۶۴، ۲۷۰
- ۲۸۶، ۳۰۶
- گروبا، فریتس (سفیر آلمان در بغداد) ۵۵، ۶۱، ۶۵، ۷۱ تا ۷۴
- گروزنی، چاه نفت ۳۱، ۳۴
- گرومیکو، آندرئی ۳۶۷
- گره ور زاک ۸۸
- گری، سرهنگ چارلز ۱۹۷، ۲۷۴، ۲۷۸

- گریگوریویچ، سرلشکر م. ف. ۱۳۶، ۲۵۹  
 لئونی ۳۸  
 لرستان، عشایر ۳۴۳  
 لم، دکتر چارلز ۲۱۴، ۲۲۵، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۲  
 گلچین، سروان ۲۱۸، ۲۱۹  
 گلشائیان، عباس ۳۳۴  
 لندن ۹، ۲۴، ۲۵، ۴۲، ۵۲، ۵۷، ۶۱، ۶۲  
 گنبد قابوس ۲۵۹، ۲۶۴، ۲۷۰  
 گنجه = کیروف آباد  
 گودریان، هانس ۳۵۹  
 گورخا، گورخاها ۱۱۰، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۶۷  
 ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۶ تا ۲۰۸، ۲۳۵، ۲۴۸  
 ۲۴۹، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۷۶  
 ۲۷۸ تا ۲۸۰، ۲۹۷، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۸  
 ۳۰۹، ۳۲۶  
 گولیکوف، ژنرال ف. ی. ۴۸  
 گوهرشاد، واقع ۱۳  
 گیلان ۹۲، ۲۴۰، ۲۵۲  
 گیلان غرب ۱۶۶، ۲۰۶ تا ۲۰۸، ۲۳۶  
 ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۵  
 گیلان‌شاه، سرهنگ هدایت ۱۹۷، ۱۴۸  
 گیلانی، رشیدعلی ۵۵، ۵۷ تا ۵۹، ۶۱  
 ۶۳، ۶۶، ۶۹ تا ۷۲، ۳۳۵  
 گیمسون، سرگرد دبلیو. آ. ۱۹۱  
 لاکتر، سرتیپ روپرت ج. ۹۰۵، ۹۲۸  
 ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۲، ۲۶۸، ۱۶۶  
 لاکین، سرگرد جان ۲۴۷  
 لاوت، سرهنگ دوم اوزموند ۱۹۶  
 لاورنس، ناو ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹  
 لاهوزن، سرهنگ اوین فون ۹۹
- لتونی ۳۸  
 لرستان، عشایر ۳۴۳  
 لم، دکتر چارلز ۲۱۴، ۲۲۵، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۲  
 لندن ۹، ۲۴، ۲۵، ۴۲، ۵۲، ۵۷، ۶۱، ۶۲  
 ۶۹، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۸۱، ۹۰، ۹۲، ۹۵ تا  
 ۹۷، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳  
 ۱۲۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۳  
 ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷  
 ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۴، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۲۱  
 ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۴۸، ۳۴۹  
 لنکران ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۶۹  
 لنین، ناوچه ۱۳۴  
 لوچینسکی، سرهنگ آلکساندر ۱۳۶  
 ۲۶۶، ۲۹۰، ۲۹۱  
 لو فلمینگ، سرتیپ راجرا. ۱۶۴، ۱۷۱  
 ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۴۴  
 لهستان ۲۰، ۲۱، ۲۵، ۴۴، ۷۳، ۷۴، ۸۲  
 لیبی ۸۱  
 لیتام، دریابان ۱۱۳، ۱۴۲  
 لیتوانی ۳۸  
 لیبار، رود ۲۴۱  
 لیلاواتی، ناو ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۲  
 ۱۸۷، ۱۸۳  
 لین، فرانک ۲۹  
 لیننبلات ۱۵  
 لینلیتگو (نایب‌السلطنه هند) ۴۲، ۹۳  
 ۱۲۳  
 لیسی، دریادار ویلیام ۳۶۷

- ۲۹۶، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹،  
 ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۱،  
 ۳۲۳، ۳۲۶ تا ۳۲۹، ۳۳۱ تا ۳۳۵،  
 ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۸، ۳۵۲، ۳۵۳،  
 ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۱ تا ۳۶۳، ۳۶۹،  
 ۳۷۱  
 متین دفتری، دکتر ۳۸  
 مجارستان، مجار، مجارها ۳۱۸، ۳۲۱،  
 ۳۲۷  
 مجلس شورای ملی ۲۷۶، ۳۰۶، ۳۲۶،  
 ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۸  
 مجلس عوام انگلیس ۳۴۷  
 محترم‌السلطنه اسفندیاری ۲۲۸  
 محتشمی، سرلشکر ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۷،  
 ۲۷۰، ۲۹۱  
 محمدرضا = پهلوی، محمدرضا  
 مختاری، سرپاس رکن‌الدین ۲۲۱،  
 ۲۸۹، ۳۰۳، ۳۲۰، ۳۲۵، ۳۵۱  
 مدرس، هنگ ۲۹۷  
 مدیترانه ۴۴، ۵۱، ۷۰، ۷۱، ۸۱، ۹۲  
 (شرقی)  
 مراغه ۲۸۵ (تصرف توسط نیروهای  
 شوروی)  
 مرجیل ۱۷۱  
 مردیان، شناور ۱۳۴  
 مرند ۲۱۵، ۲۲۵، ۲۴۹، ۲۵۱  
 مرو ۷۶  
 مری، والاس ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۵، ۱۳۷، ۲۵۲،  
 ۲۵۴، ۲۵۹، ۳۶۳، ۳۶۴  
 مزدوران، گردن ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۶
- مارد، روستا ۲۰۰  
 مارشال، ویلیام ۲۶۴  
 مارکین، ناو ۱۳۴  
 مارینفلس، کشتی ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۲۹  
 مازندران ۳۰۶  
 ماسترز، سروان جان ۲۴۸، ۲۴۹  
 ماسیل‌بی، رنه (سفیر فرانسه در  
 آنکارا) ۳۱، ۳۲  
 مافی، هر ۸۶، ۲۲۶  
 ماکر ۱۳۶، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۱ (بمباران  
 توسط روسها)، ۲۳۴، ۲۴۹، ۲۵۱  
 مالیه، فرودگاه ۶۸، ۶۹  
 مانش، دریا، جزایر ۳۲۰، ۳۲۵، ۳۳۰  
 مانگال‌سینگ ۱۸۳  
 ماوراء‌قفقاز = قفقاز  
 ماونتین، سرتیپ رونالد جی. ۱۲۸،  
 ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۲، ۲۷۳  
 مایر، فرانتس ۸۸، ۱۳۹، ۱۴۳، ۳۲۸،  
 ۳۲۹، ۳۵۷، ۳۶۱  
 مایسکی، ایوان (وزیر خارجه  
 بریتانیا) ۷۷، ۷۸، ۹۶ تا ۹۸، ۹۰۲،  
 ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۷، ۹۴۲،  
 ۱۴۹ تا ۱۵۱، ۳۲۳  
 مایکوب ۳۵۹  
 متفقین ۱، ۳، ۴، ۲۳ تا ۲۵، ۳۰ تا ۳۶،  
 ۳۸، ۶۹، ۸۷، ۱۰۶ تا ۱۰۸، ۱۱۰ تا ۱۱۲، ۱۱۴  
 تا ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۷  
 تا ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۴ تا ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۸،  
 ۱۷۳ تا ۱۷۵، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۸ تا  
 ۲۳۲، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۶۷ تا ۲۶۹، ۲۸۸

- مسجد سلیمان ۱۱، ۱۷۰، ۱۹۹، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۷۹، ۳۰۱
- میروی، سرهنگ فرانک ۲۸
- مسعود، سرگرد عبدالله ۲۸۰، ۲۸۳
- مسکو ۹، ۲۱، ۲۳، ۳۱، ۳۵، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۷۳ تا ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۹۸، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۸، ۱۶۹، ۲۹۹، ۳۱۶، ۳۲۲، ۳۲۹، ۳۳۵، ۳۵۷ تا ۳۶۰، ۳۶۵ تا ۳۶۷
- مشکور، علی ۱۷۶
- مشهد ۱۳، ۵۱، ۱۳۶، ۲۵۷ تا ۲۵۹، ۲۶۴ تا ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۸۷، ۲۹۱، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۷، ۳۴۷، ۳۶۳
- مصر ۵۸، ۸۱، ۹۱، ۹۲، ۳۶۰
- مطبوعی، سرلشکر ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۲۵ (فرار به ترکیه)، ۲۳۴، ۲۹۸
- معتضدی، سرهنگ ۲۵۹، ۲۸۶، ۲۸۷
- معصومی، سرهنگ ۱۶۸
- معینی، سرلشکر ۲۱۲، ۲۴۳ (فرار از پادگان رضاییه)، ۲۶۵، ۲۹۸
- مغول ۸
- مفتی اعظم فلسطین = حاج امین‌الحسینی
- مقام‌حزبه، روستا ۳۶۸، ۳۷۲
- مقدم، بهمن = مقدم، محمدعلی
- مقدم، سرلشکر حسن ۱۰۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۲۰۷، ۲۴۶، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۹۳، ۲۹۷
- مقدم، سروان ۱۵۸، ۱۶۸، ۱۸۱، ۱۸۸
- ۱۸۹
- مقدم، محمدعلی (وزیرمختار ایران در لندن) ۲۴، ۹۰، ۹۷، ۲۲۳
- مکسول، سرگرد ویلیام ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۴۵
- مک‌فارلن، سرلشکر نوئل ۱۵۸
- مک‌فرسون، ستوان ۱۸۳
- مک‌موری، جان ۲۳
- مک‌وین، سرگرد کالین ۲۰۱ تا ۲۰۵
- مکری‌نژاد، سروان ۱۹۵، ۱۹۶ (مرگ) ملایر ۳۳۶
- ملک‌فاروق ۹۱، ۹۲
- ملک‌فیصل دوم ۵۵
- ملتین، ژنرال فرانکس فون ۳۵۸
- مندوان ۱۹۶
- منشور آتلانتیک ۱۲۴، ۱۳۷، ۲۶۷، ۳۱۳
- منصور، علی ۳۸، ۴۰، ۷۰، ۷۴، ۹۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۳۰، ۱۳۸ تا ۱۴۰، ۱۴۵ تا ۱۴۷، ۱۵۶، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۲۰ (خبر کردن رضاشاه از حمله متفقین به ایران)، ۲۲۱، ۲۲۹، ۲۶۴
- مورتیمور، سرگرد دبلیو. جی. ۱۸۲
- مورهد، آلن ۲۶۳، ۳۱۸
- موریس، جزیره ۲۴۷، ۲۴۹
- موریس، نگربر ۱۵۸
- موریسون، ستوان چارلز ۱۸۳
- موز، جیمز ۳۴۳
- موزدوک ۳۶۰
- موزستان (تپه ۱۱۰) ۲۷۳، ۲۷۷
- موصولینی ۲۲۰



	موصل ۶۵ تا ۶۷، ۷۰ تا ۷۴
	موقر، مجید ۱۳۰
نائین ۳۴۶	مولوتوف ۱۸، ۲۳، ۳۳، ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۴۵
ناپلئون ۹	تا ۴۵۶، ۲۲۲، ۴۹
ناپیر، ژنرال ۱۰	مونترو، پیمان ۱۹۳۶ ← پیمان ۱۹۳۶
نارویک، بندر نروژی ۳۰ (خط آهن)،	مونترو
۹۹	مؤید امینی، داوود ۲۹۶
نازی، نازیها ۳، ۹۶، ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۹۰،	مهاباد ۲۲۱ (بمباران توسط شوروی)،
۹۰۵، ۹۱۲، ۹۱۶، ۹۲۶، ۹۴۳، ۹۲۲، ۲۵۰، ۲۵۴،	۲۵۱
۳۱۶، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۵۲، ۳۵۷، ۳۵۹	مهر آباد ← فرودگاه مهرآباد
تا ۳۶۱، ۳۶۹	مهراتی، نیرو، هنگ ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۹۵
ناصرالدین شاه ۱۰	۱۹۷، ۲۰۱، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۷۳
ناصرخان (رئیس ایل قشقایی) ۳۵۸	۲۷۷
ناگازاکی ۳۶۸	میانپشته ۲۱۸
نایتینگل، سروان جرج ۲۰۶، ۲۰۷،	میاندشت ۲۷۳
۳۰۳	میاندوآب ۲۱۶، ۲۲۱ (بمباران توسط
نایف، موتورلنج ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۵۷، ۱۶۳،	روسها)، ۲۵۱، ۲۹۰، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۱۰
۱۷۰، ۱۷۸ تا ۱۸۰	میانه ۲۲۱ (بمباران توسط روسها)، ۲۵۱،
نیشو، پل (سفیر امریکا در بغداد) ۵۴،	۲۸۵، ۲۹۰، ۳۶۹
۱۱۰	میدان سپه ۹۰، ۳۲۱
نچبول هاجسون، مر هیو ۱۱۸، ۱۱۹،	میسوری، رزمنو ۳۶۶
۱۲۵	میشوداغ، گردنه ۲۱۵
نخجوان ۱۳۴، ۱۶۹، ۲۱۰، ۲۲۵	میلانیان، ناخدا سوم ۱۷۳
نخجوان، سرلشکر احمد ۳۰۲، ۳۰۷،	میلر، کشیش ویلیام ۲۲۹، ۲۳۸، ۲۵۰،
۳۳۴، ۳۳۳	۲۸۸، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۵، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۸
نخجوان، سرلشکر محمد ۲۴، ۳۰۷،	۳۲۶، ۳۳۴، ۳۳۹ تا ۳۴۴، ۳۵۴
۳۱۳	میلسپو، دکتر آرتور سی. ۱۴ تا ۱۶،
نخجوان، سرهنگ ۱۳۲، ۱۸۶، ۱۸۹	۳۵۹
نروژ، نروژی ۳، ۳۰، ۹۸، ۹۹، ۱۸۳،	
۱۸۷	

- نظروف ۲۴۲، ۸۷، ۸۶  
تفت‌خانه، شهر مرزی ۲۵۱، ۲۰۶  
نفت‌شهر ۱۰۳، ۱۳۱، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۶  
۲۰۸، ۲۰۶  
نفتکش خزر = کاسپ تانکر  
نقدی، سرلشکر ۲۳۲  
نمین ۱۶۹، ۲۱۶  
نوری اسفندیاری، موسی ۴۷  
نوول ایران اکسپرس، شرکت ۸۸  
نوویکوف، ژنرال واسیلی ۱۳۵، ۱۶۹  
۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۵، ۲۳۳، ۲۴۱، ۲۶۵، ۲۸۵  
۲۹۰، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۹، ۳۳۳، ۳۳۴  
۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۵۱، ۳۵۲  
نمضت آزادیبخش اعراب ۷۱  
نیار، روستا ۲۱۷، ۲۳۳، ۲۴۰  
نیداروس، کشتی نروژی ۱۸۳، ۱۸۷  
نیروی راپیر، ستون نظامی ۱۶۶، ۱۶۷  
۱۹۱، ۱۹۵  
نیکولایف ۱۴۵  
نیوزکرونیکل، روزنامه ۹۸  
نیوفوندلند ۱۲۴، ۱۵۱، ۲۲۴  
نیویورک ۱۵۳  
نیویورک تایمز، روزنامه ۱۵۲، ۲۵۴  
واتوتین، ژنرال نیکلانی ف. ۵۲، ۷۹  
۸۱  
وارد، ویلیام ۲۶۱  
وارلا، کشتی ۱۷۲، ۱۸۹، ۱۹۰  
واریکشایر، هنگ ۱۵۷، ۱۶۶، ۲۰۸  
۲۰۹، ۲۴۶ تا ۲۴۸، ۲۶۰، ۲۶۹، ۳۲۲  
واژلان، کوه ۲۰۸، ۲۳۶، ۲۴۶، ۲۴۷  
واشینگتن ۳۵، ۳۹، ۸۹، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۲۵  
۱۴۳، ۱۴۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۸، ۲۲۴، ۲۵۰  
۲۵۲، ۲۶۷، ۳۰۲، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۲۱  
۳۵۸، ۳۶۳، ۳۶۴  
والترز، ناخدا ۱۲۸  
والنتیا، هواپیما ۱۹۸  
وانانگرت، کرنلیوس ۲۱، ۳۵  
وایتمکر، ارنست فون ۴۷  
وئیک، سروان ۲۹۵، ۲۹۶  
وئیکی، صادق ۲۲  
ورماخت آلمان ۳۵۸  
وُکز، ستوان دوم جیمز ۱۹۴  
وگان، ماکسیم ۳۳، ۳۴  
ولادی وستک ۹۳، ۱۱۷  
ولد، سرتیپ چارلز ۱۶۶، ۲۵۹، ۲۶۰  
ولز، سامر ۲۲۴، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۹  
ولگا ۷۸، ۲۹۳، ۳۱۳، ۳۵۷  
ووترمان، ارنست ۶۳، ۶۴  
ووسوف ۹۹، ۲۱۴، ۲۲۵ تا ۲۲۷  
وولف، هِر ۸۵  
ویستفلس، کشتی ۱۲۹، ۱۷۶، ۲۴۴  
ویشی، حکومت ۵۳، ۵۹، ۶۲، ۶۵  
۷۲، ۷۷  
ویشینسکی، آندره‌شی ۲۹۹، ۳۰۰  
ویلتشایر، هنگ، گروهان ۱۵۷، ۲۳۶  
۲۶۰، ۲۶۹، ۲۷۴، ۳۲۶  
ویلدنفلس، کشتی ۱۲۹  
ویلر، جرج ۱۶۵، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۶

- ویلسون، ناخدا. ب. ۲۸  
 ویلتز، سرهنگ دوم ویلیام ۲۴۸، ۲۴۹  
 ویلی = ویلتز  
 وینانت، جان (سفیر امریکا در لندن) ۱۲۲، ۱۴۳، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۲  
 ویول، ژنرال آرچیبالد ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۴۲، ۴۹، ۵۲، ۵۷، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۶  
 ۷۲، ۸۱، ۸۳، ۹۱ تا ۹۳، ۹۵، ۹۰، ۹۱، ۹۰-۱  
 ۱۰۳ تا ۱۰۵، ۱۰۹-۱، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۴۷، ۱۴۹  
 ۱۵۹، ۳۳۵  
 هاپکینز، هری ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۴  
 هادی‌اف، سرلشکر آ. آ. ۱۳۴، ۲۱۶، ۲۳۳، ۲۴۰  
 هارپر، مریوت ۱۷۶  
 هارت، سی. و. ۲۶۶  
 هاروی، سرلشکر چارلز ا. ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۲۷، ۲۴۴، ۲۶۳، ۲۷۸، ۲۷۹  
 هال، کاردل ۱۲۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۳ تا ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۷، ۳۰۲  
 ۳۶۲  
 هالیفاکس، لرد ۱۱۰، ۱۳۷  
 هامفریز، ستوان یکم جان ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۹۱، ۱۹۶  
 هانزا، خط دریایی ۲۰، ۱۲۹  
 هایدپارک ۱۵۳  
 هایدریش، راینهارد (ژنرال اس‌اس) ۸۶  
 هاینمان، هر ۲۲۶  
 هریرود، رود ۲۵۶  
 هریسچی، ناوبان یکم ابراهیم ۱۹۳، ۱۹۴  
 هریکن، هواپیما ۹۰، ۱۱۱، ۱۷۰، ۱۹۷  
 ۲۴۳، ۲۴۴  
 هریمن، آورل ۳۶۸  
 هرینگ، عملیات ۲۷، ۲۸، ۴۹  
 هرینگتن، وینفرد ۱۶۳، ۱۷۲، ۱۸۹  
 ۱۹۴  
 هفتگل ۱۷۰، ۱۹۸، ۲۴۵، ۲۷۹، ۳۰۱  
 هلند، هلندی ۱۱، ۳۵، ۲۱۹  
 حمدان ۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۸  
 ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۲۳  
 ۳۲۶  
 هنجنی، سرهنگ ۲۷۰، ۲۹۱، ۲۹۲  
 هندرسون، سروان رابرت ۲۰۶، ۲۶۸  
 هند شرقی ۱۱۳  
 هندوستان، هند، هندی، هندوها ۷، ۹، ۱۰، ۲۵ تا ۲۸، ۳۷، ۴۱، ۴۴، ۴۹، ۵۲، ۵۷، ۶۲، ۸۳، ۹۱، ۹۵، ۹۰-۱، ۱۰۳ تا ۱۰۵، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۰، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۳۵، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۸، ۳۰۸  
 ۳۱۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۴۷، ۳۵۴  
 هوهنفلس، کشتی ۱۲۹، ۱۷۵، ۱۷۶  
 هویق = خوی  
 هول، والتر ۳۱۹، ۳۲۰  
 هیتلر، آدولف ۱۵، ۱۸، ۲۱، ۲۴، ۴۱، ۴۴

۱۶۵، ۱۷۲، ۱۸۹، ۱۹۰ تا ۱۹۲، ۱۹۴	تا ۴۷، ۵۱، ۵۳، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۷۰
یام، گردنه ۲۱۵، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۳	۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۸۱، ۸۴، ۸۶
یزد ۳۰۳، ۳۴۶	۸۷، ۹۷، ۱۱۶، ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۵۴، ۱۶۲
یزدان‌پناه، سرلشکر مرتضی ۳۰۷	۲۲۰، ۲۲۹، ۲۶۷، ۲۹۱، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۹
یکمبه، فرودگاه ۲۷۹	۳۲۰، ۳۲۴، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۵۸ تا ۳۶۰
یوگوسلاوی ۵۳، ۹۹	هیرشاور ۳۳۱
یونان، یونانی ۵۳، ۵۷، ۶۲، ۶۸، ۲۲۰	هیروشیما ۳۶۷
یونایتدپرس، خبرگزاری ۱۵۳، ۱۵۵	هیزل فورس ۲۶۰
۱۶۱	هیوز، سرتیپ ف. ا. ۹۱
یونک، سرهنگ ورتنر ۶۷، ۷۰	
یهودی، یهودیها ۵۵، ۲۹۵، ۳۳۵	
(آلمانی)	یارا، رزمنان ۵۸، ۶۲، ۶۳، ۹۲۸، ۹۶۳



بها: ۲۷۰۰ ریال